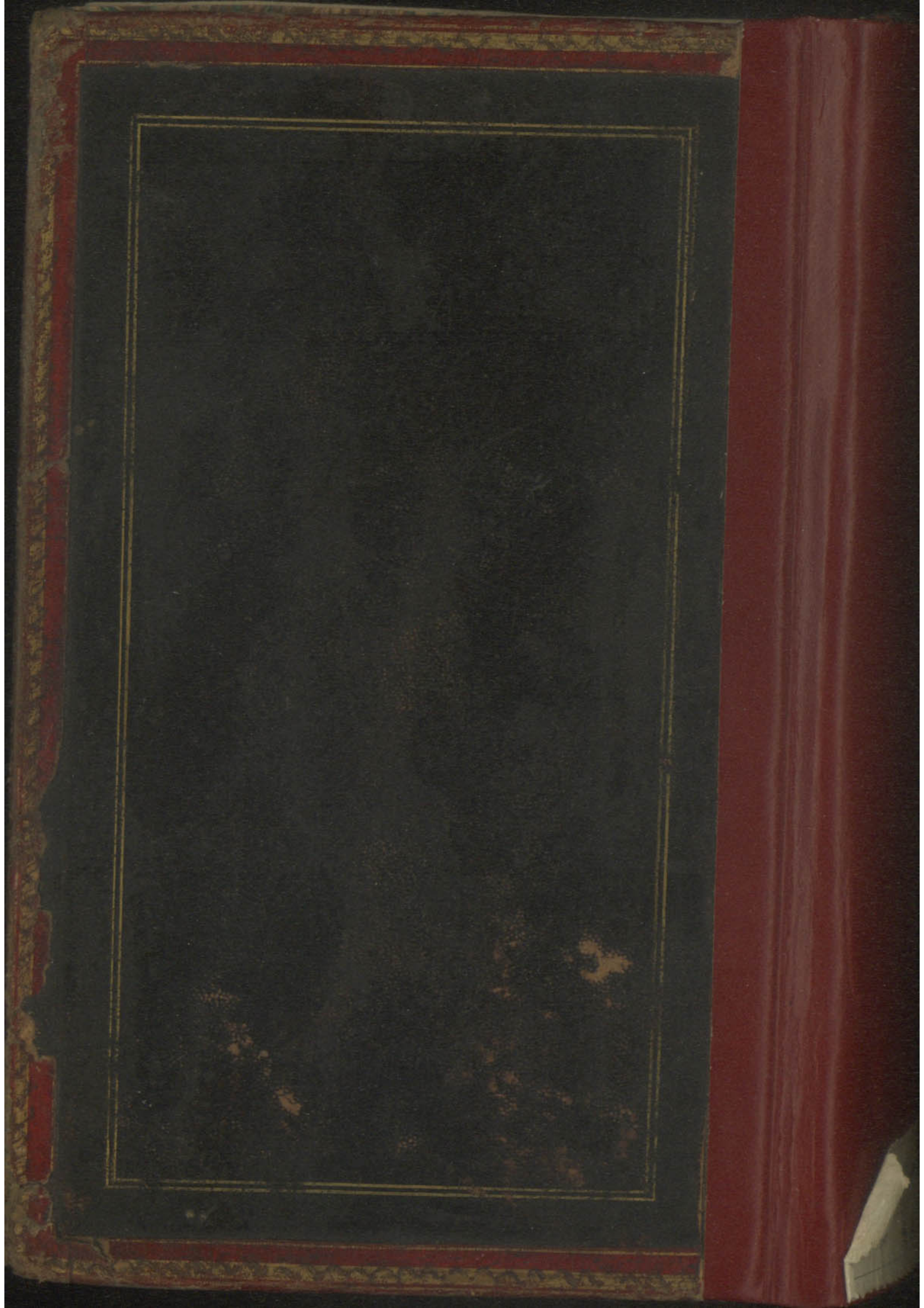
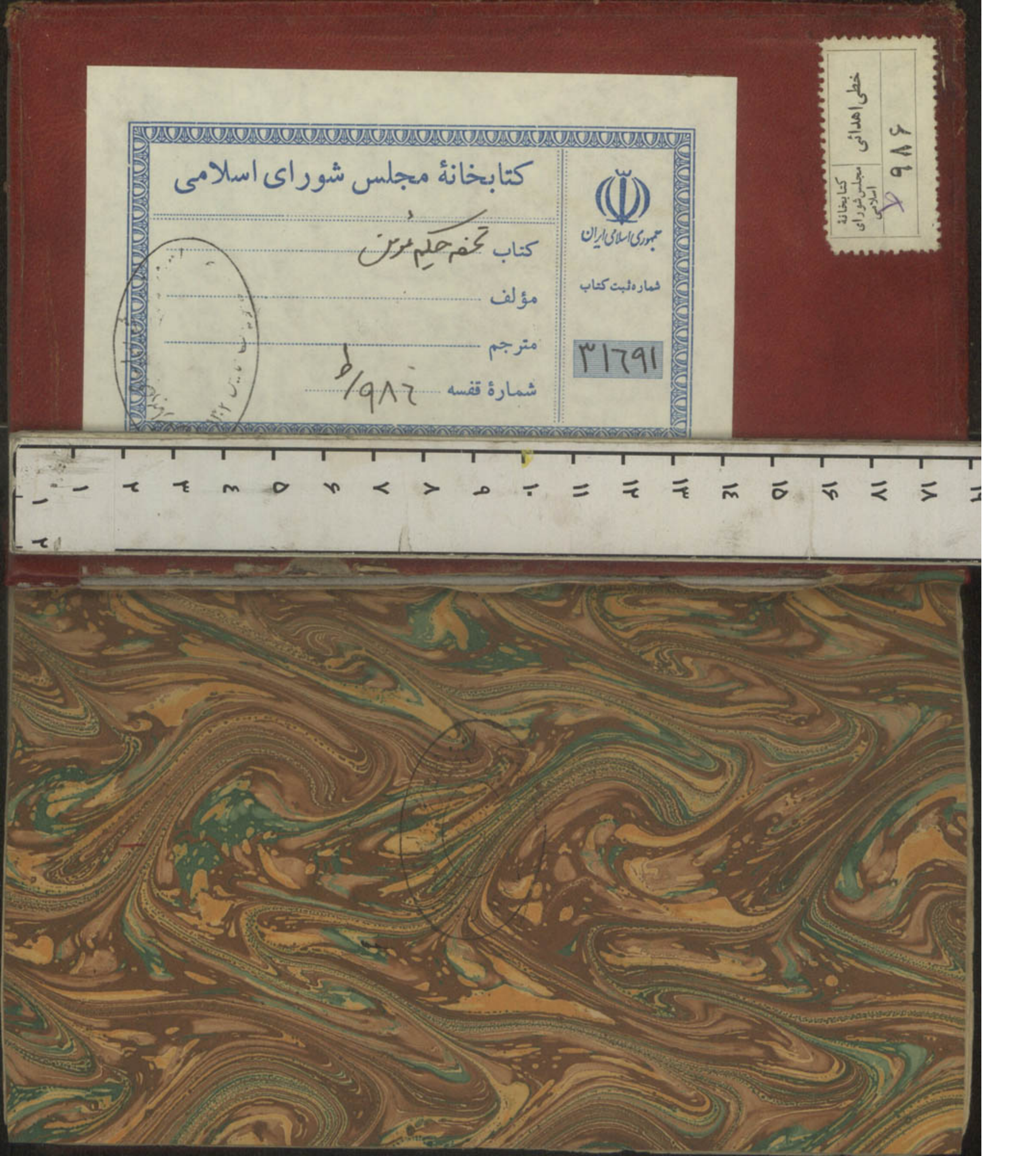




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۹۸۶/ط
شمارهٔ ثبت کتاب
۳۱۶۹۱
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۹۸۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفه حکیم مؤمن
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۹۸۶/ط
شمارهٔ ثبت کتاب
۳۱۶۹۱
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۹۸۶ ط







۱۵۶

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة معرفتک
شکر شیرین کار شربت حیوة حکیمی را جل شانه که به [illegible] عرصه امکان [illegible] وجود [illegible]
رسیده و ظلمتستان نهان خانه هستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان
بی تعلق در سرادقات خلوتش قائم بذات و لباس بوستان عوارض در کارخانه حضرتش مسلوب [illegible]
صفحات بزم سازان شکاه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در گردش و سیر و پایان
محفل سفلی از برکت [illegible] ظهور در جوشش از حکمت عظمتش آبای علوی و امهات سفلی نهایت
ارتباط و روح مقدس با جسم مدرس غایت اختلاط از القای جودش خاک کالبد معلول انسان
کاشن از نهار اتحاد و اجزای [illegible] گل و خار در رنگ [illegible] برگ و بار از رحمت [illegible] باغ سار
سرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاک نشین را از نهار لطفش
گلهای رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور [illegible] دهقانی روزگار از قدرش
صاحب اقتدار خط خاک [illegible] نبات هر گل که خاتم انبیا و سرور [illegible] از
مریدش صاحب لوای فتح [illegible] امیرالامرای بارگاه کبریا که صاحب سر لو کشف

العطارات [illegible] طرازش [illegible] درگاه وصایت و دو الیسان و لایات
ارض و سما که ائمه هدی اند از عرابتش این امانت و ولایت خرسش حطی کشیده
ذو نکوهی که بیرون جنت از ماجوبه روی بر ناظران حقایق رس مکتوب میدارد که چون والد
این فقیر ذره بمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود حدس صایب و ذهن
ثاقب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات
چندی از و مخلف گشته است خواست که در سلک جمع و ترتیب درآورده با آنچه این
خادم امجاد [illegible] محمد مومن حسینی طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده
مجموعه سازد بنابر این لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه مدار عنایت
خصار پرداز دو باعث دیگر آنکه چون مولف اختیارات بدیعی لغة فارسی نوشته
و سابقه در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت اکتفا بان کرده
کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات و اکثر ادویه موثره مبدل بعدیم
النفع شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب
اختیارات ذکر کرده در سلک تحریر درآورد لهذا کتاب مالایسع الطبیب جهله مشهور
بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مولف آن جزاه الله
تعالی خیرا در نهایه بذل جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار وغیره از کتب نقل آن مرور
و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نا حرفی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکره
اولوالالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف
نموده و در بعضی امور مزیدی داشته الحق آنرا از واجب دیده و به دستور هرچه از
تحفه مولف مومن و مولف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله
و غیرهم ایراد نموده و در جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان آنرا لازم دانست
و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن جبل و حاوی
[illegible] شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش [illegible] و منافع السموم
و جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات محمد ذکریا و سایر کتب معقولات
حنین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه [illegible] کتاب [illegible]

و فیروز شاهی و سیرت ... قیاس آن لازم بود ... ساخته و بجهة اختصار اسامی قایلین هر اثر را داد و دوای
مجهول الملیه که در کتب ملاحظه شده [illegible] تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه بتجربه
و قیاس انسب دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بان لازم بوده ذکر کرده و
دریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش
مخفی نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین
عالی تبار خاندان بهیه مرتضوی و دودمان بهیه علیه صفویه بوده اند و این ذره بیمقدار نیز مبا[illegible]
اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر نام چاکران ائمه اثنی عشر [illegible]
[illegible] خاتم الانبیا مروج مذهب حق ائمه هدی شاهنشاه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان
خواقین جهان سکندر حشمت صاحبقران لا زال مؤیدا بالتاییدات
السبحانیه و مقیدا بابدیة الجلال الربانیه مفتخر و سرافراز بوده لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را
باسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده
از آنست که خدمتی لایق تر ازین بدرگاه شاهنشاه عالم و عالمیان پناه ظل الله نمیدانست

پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری

التماس از ناظران
این نسخه سقیم آنکه اگر خطایی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند و بمجرد کتابت کاتبان لفظ این
بدون مقابله و تصحیح صاحب دردان پیرامون کتب طبی نگردند و این مجموعه مشتمل بر تشخیصات
و دستورات و تشخیصات مبنی است بر پنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف
اقوال اطبا در ماهیت و قوه و قدر شربت ادویه و شرط اخذ هر دوا و ذکر درجات و انقسام
قوتها باقسام **تشخیص ثانی** در ذکر صفات و افعال ادویه و بیان افعال کلیه و شناسانیدن و تفسیر
اسامی و معانی لغاتی که در طی اسامی این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفرده مدار
علیهاست **تشخیص ثالث** در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده
و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان مناسب است **تشخیص رابع** در مداوای
سموم **تشخیص خامس** در بیان اوزان و آنچه بان متعلق است و دستورات منقسم است بسه
قسم **قسم اول** در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و
تکلیس و تشویه و امثال آن و طریق شاییدن عشبه و چوب چینی و مار الجبن و مانند آن و اعمال

غریبه

غریبه **قسم ثانی** در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوبات و سایر
مرکبات **قسم ثالث** در معالجات با رعایت اختصار **ربنا اللهم** وفقنی **لاتمامه فانک**
علی کل شیء قدیر و بعونک خبیر کل عسیر **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا
در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب
مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول
اربعه بجهة خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة و الماهیه میباشند هرگاه شخصی آنرا
در بلدی و دون بلدی و یا در فصلی و دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن یا در وقتی
که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محبوب خود بیان شکل و رنگ و طعم
و غیر آن نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه نموده باشد بیان ماهیه آنرا
موافق آن نموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و بدستور هر یک از
خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست
و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث
اشتباه در ماهیه و قوه و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی
نسبت بامزجه سابقه داده باشند و جمعی قیاس معتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته اند
که تکرار آنرا موثر دانسته اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان
استعمال نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق و قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی
مراعات حد وسط است و احتیاط است **اما شرط اخذ ادویه** آنست که هرچه حیوانی
باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار و در حین نهایت و در حین حیوة یا بلا فاصله بعد از
ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش بخاک و سایر کثافات
نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهوره بان بلده بهتر است و از نباتات
ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنکه نارس او مطلوب باشد و در آن صورت قبل از تمامی
نمو و پر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن باید گرفت و
تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفه ها را بعد از شکفتن و قبل از ریختن مگر
گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن

و چهارا بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ یعنی آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت و میباید وقت اخذ آن آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب بود و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود که مطلب خشک او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه باید خشک کرد و تخمها بعد از استحکام ثمر بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا بالذات تاثیرش بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه هرچه بقدر اعتدال مقدار بعد از ورود در بدن معتدل متغیر شدن والا از کیفیت بدنی اگر چه بنا بنا بغیر محسوس از اثر او نباید و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد طبیعت رسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحویکه در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا لایق تر دانسته چنانست که برهان ثابت که معتدل حقیقی ممتنع است و دوای که کیفیتی بحد غلبه محسوسه نرسد در عرف معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدی که یک چند زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس زیادتی درجه اول نامیده اند و غلبه دو چند از درجه دویم و تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس درجات درجه دویم مثلا دو جزو حار غالب خواهد بود و در سیوم سه چندان و علی هذه القیاس و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و حنظل مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاده مرکب است بر سایر اجزاء و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بسبب زیادتی و کمی مقدار شربت هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه باحساس کیفیت محسوسه بسبب اختلاف کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیشود اند شد و بحث مزاج اجزاء اربعه تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شده بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضاء مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق

و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات کواتی و بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات سارئیت پس هرچه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای مشاغل فضا کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از وست یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور حاریت و تجاوز از آن در شان او نیست درجه اول اثر و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دویم و اگر در روح و اخلاط و در رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیوم و اگر تاثیر روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتلست مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مرتبه قوی ادویه منحصر است به مرتبه و قوت عبارت از سبب موجب انفعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه اوست در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس او و بسبب کیفیت متشابهه که در مبداء اتحاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اول نامند مرتبه دویم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانویست و ملاقی و آن از لوازم مرتبه اولست چه آن ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزای که هر یک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و آثار او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود و چون روع و قبض مثلا در جرم مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج تاثیر او اثر موافق آثار اجزاء مفرده اوست آن مرکب را متوافق القوی گویند و اگر مثلا تسخین و هم تبرید کند متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده را و امکان خود استعمال مینماید در صورتی که عایق نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانیست بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از وست مثل فعل حجر الیهود در تفتت حصاه که از لوازم کیفیت مزاجی اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و با منضد اختصاص بواسطه خود و بس بدینا که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست که بواسطه صورت نوعیه رفع سم می نماید بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بقا صورت عنصری در مرکبات

مخالف باشد

قابلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده‌اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزا
متفاعله متشابه حاصل شده باشد و تأثیر او مرتبه‌ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم
اثریست غیر آن مثل شیر که مرکبست از مائیه و دهنیه و جبنیه و تأثیر او بمزاج ثانوی مرتبه
دیگر است از مراتب و همچنین صورة نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار مذکوره و تأثیر
اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده‌اند و قیاس مقتضی است که قوتها
بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر متشابه در تحت
مرتبه اثر صور نوعی ترکیبی ظاهر نیست **مخفی نماند** که بعضی از مرکبات بصور نوعیه اند مثل
خاک مخلوط باب و گل که مرکبست از آب و هوا و بخاری که مؤلفست از آب و آتش و برخی
بصورة نوعیه است یا محکم الترکیب است بحدیکه تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل
طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و گویند باطن
منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و
قوة ناریه صابغه غالب باشد صورة ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده
صورة فضی گیرد و چون اجزا ردی الجوهر بوده کبریت کم باشد با قوة نامیه صورة قلعی یا
و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب شکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب
منبع و فور داشته بدی جوهر کبریت صابغ باشد صورت نحاسی پذیرد و چون با انجماد
پیوسته شدید غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی باشد فایض شود و اگر کبریت
ضد الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب منبع صورت حدیدی عارض گردد و
انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب
را هم مراتب حاصل شوند چه بعضی را تفریق اجزا بسیار سهلست مانند گوگرد و نمک و
بعضی را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده‌اند که هرگاه مزاج دوائی را خواهند از
تحلیل اجزای او استنباط بتوان نمود چه هرگاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند
سایل او اجزای مائی در بدان اجزای هوائی و صاعدش اجزای ناری و ثفلش اجزای
ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزای متفرقه استنباط نمایند و از
آنچه تشخیص امزجه توان نمود طعومست چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده

و معتدله است

و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حار در لطیف حرافة ظاهر میشود و در غلیظ
مرارت و در متوسط ملوحه و از فعل بارده در لطیف حموضه و در غلیظ عفوصه و در متوسط قبض
و از فعل معتدل الحراره والبروده در لطیف دسومه و در غلیظ حلاوه و در متوسط الغلیظ
واللطیف تفاهه و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد **تشخیص ثانی** در ذکر
صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و شبیه بکلی و تفسیر اسامی الفاظی
که در این تألیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه مدار علیهاست **پوشیده نماند** که ادویه
و اغذیه را افعال کلی حاصل شد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و
سیلان فرمودن در رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک از ادویه را افعال
مخصوصه حاصل شد که شبیه با افعال کلیت مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه
مفرده را صفات مختلف است در هیجده قسم **قسم اول** لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل
گوشت کبک و شراب و زرده تخم نیم برشت **قسم دویم** لطیف ردی الکیموس مانند
کبوتر بچه **قسم سیوم** لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل آب ریواس و کاهو **قسم چهارم**
لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چه تند و تلخ و شور باشد
قسم پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گوسفند و زرده تخم که
زیاده پخته باشد **قسم ششم** غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مثل امرود و به **قسم هفتم**
غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کوه **قسم هشتم**
متوسط اللطافة والکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یکساله
که فطیم باشد **قسم نهم** متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که منضبط
عبارت از وی است **قسم دهم** متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انگور
قسم یازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مثل زردک **قسم دوازدهم**
متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد **قسم سیزدهم**
متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم بسیار خوب پخته **قسم چهاردهم**
غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله **قسم پانزدهم** لطیف
ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته **قسم شانزدهم** غلیظ ردی الکیموس

متوسط الغذا اسهل کلم بوتیه دار که کریب عبارت ازانست القاب اسم و بیان فصل بریک د
صفات ان بترتیب حروف تهجی **اکال** یعنی خورنده عضو هرچه نسبت افراط تحلیل و جلاو
و تفریق و نفوذ و نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند **اصل** بخشا عم ازانکه از شجره یا
از گیاه باشد **اغصان** یعنی شاخهاست و مخصوص شجر و گیاه و ساق دار است **اکلیل**
اکلیل یعنی تاج و ابرنا ریک دیگران امده و مراد و به مراد ازو چتری بودن شکوفه
و بار نبات است و اکلة و اکالیل جمع ان **اجام** یعنی نی زار است **اودیه** جمع وادی
یعنی کنار رود خانه است **انکباب** مراد ازو نگاه داشتن عضو است بخار ادویه
که جوشانیده یا گرم کرده باشند **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی **استنشاق** به بینی کشیدن
چیزی نافع که بسیار سایل باشد **بشیع** یعنی بد مزه است و هرچه را کرب از مرارة
و قبض باشد باین اسم خوانند **بصیص** نورانی و درخشنده **بطایح** زمینها که اب در ان
جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بخور** هرچه دود او را استعمال نمایند **بنک**
گرهها که در ساق اشجار تکون شود **بادزهر** اسم فارسی تریاقست و گویند هرچه دفع سم کند
و مصنوع نباشد مخصوص باین اسمست **برابور** بفارسی بلغور نامند **بزر** انچه از بار نبات
در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش **باقور** جمع بقرات **باکوره** نخستین میوه که برسد
بعد بریدن **بصاق و بزاق** آب دهن **بعر** بفتح اول سرگین **بکر** اشتر جوان بکسر اول دوشیزه
تفه یعنی بیمزه است و مراد ازو طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر او ترطیب
و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم **ترباق** بفارسی تریاک نامند هرچه در شان او باشد
که حفظ قوه و صحت مزاج و روح بحدی کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند
مخصوص بمعاجین است و انکه افیون را تریاک می نامند بجهت حفظ قوتست که در این
امر با تریاک اشتراک دارند **تصفیق** آمیختن شراب با آب **تعلیق** او یختن
چیزی بگردن و بیمار را عضا **ترنج** بفارسی بیور گویند و ان متغیر شدن طعمست با بو
یا بتر و **تکلیس** یعنی صاروج کردن و سیراب نمودن و بهره بر داشتن امده و یعنی
مراد ازان او مهیا ساختن بعضی ازاد و یه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن
ثقل و کثافت ان خواه باحراق باشد یا بعمل دیگر **تصعید** انچه باتش اجزای او را صعود دهند

و لطیف او را اخذ کنند **ثمغش** لغة یونانیست و مراد ازو هرچه از نباتات با بن و خرت
و گیاه باشد **ثمر** بار نباتات مثل خوشه و میوه و امثال آن **ثقیل** یعنی گران آمدن بر طبع
و دیر فعل بوده سریع النزول نباشد **جراثیم** نیم کوفته که بلغور نامند **جرله** برای اهل زبان سنگ
لاخ **جبر کسر** کسر عضو شکسته را بستن **جالی** یعنی پاک کننده است و فعل ان دفع کردن
رطوبت لزجه و جامده است از سطح عضو مانند ازروت و هرجالی علی طبع است اگرچه
بقوه مسهل باشد **جاذب** یعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب
حرارت از مکان ان بجانب خود مثل سافیا و انچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را
از عمق بدن بیکشد مثل گوشت حلزون **جامد** یعنی بسته شده است که در شان او سیلان باشد
و بالفعل سایل نباشد مثل موم **جمه** بفتح جیم و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی
جفاف خشکی **حامض** یعنی ترش است و فعل و تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید
و تخفیف و تسکین صفرا و اطفاء تندی خون و تولید ریاح و ضرر اعصابست و هرچه زبان را
اندک بگزد و با قلیل جلا و غذویه و تقطیع باشد حامض نامند **حکاکه** انچه از ساییدن
دو چیز جدا شود **حلو** هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند
و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او نضج و تلیین و جلا و کثیر الغذا است و محبوب قوتها و معطش
باشد **حریف** یعنی گزنده است که اجزا او در زبان فرو رفته بسیار بگزد و تفریق اجزا
او نماید و فعل او تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است بجهة شدت حرارت
حاد یعنی تند است و ان مرکب از تلخی و حرافتست و فعل او مثل افعال اجزا او ست
حلاق سترنده **حمول** اعم از فتیله و فرزجه است **حب** انچه در ثمر بار زا باشد و حبلا
مانند گندم و جو **حسل** بار نباتست اعم از ثمر و مشابه ثمر است **حلیب** شیره تخمها
و غیران و شیر تازه دوشیده است **حشیش** گیاه خشک شده و شبیه بخشک شده
و گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده با ساق باشد و بعد ثمغش برسد
خاثر انچه اجزای غلظ را بهم او رد **خمل** یعنی پرز است و مراد ویه هرچه شبیه پرز
بر سطح ظاهر او باشد مثل انچه بر روی به می باشد **خفیف** یعنی سبک و انچه بر طبع احتمال
او آسان بوده و سریع النزول باشد **خاتم** یعنی تمام کننده و عبارت از و چیزیست که سبک

تخفیف در سطح جراحت تفرق نگذاشته پوست بدویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان از
مکان خود خلیع بست خلعلع اسم ضبع است خرو سرکین طیور ردم سرجه زبا برا
نرم سازد واجزا او را منبسط نماید بواسطه احداث حرارت و بفارسی جرب نامند
و فعل او ترطیب و تلیین و ارخای احداث سخونت است دواء المطلق انچه تاثیر کیفیت کند
و جزو بدن نشود دواء غذائی انکه تاثیر کیفیت او زیاده از تاثیر کمیت باشد دواء سمی انکه
بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده با انحا چه کشنده باشد مثل افیون دابق انکه بکثرت لزوجت
کثیفه بدست چسبد مثل دبق دهنی انچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت
اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی مالیدن است دوا و انچه از سنونات
بانگشت بدندان بمالند ذفر بدبوئی ذرور انچه سائیده بمانیی بر عضو پاشند ذوالخاصیه
ذوالخاصیته انچه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم ازانکه زهر باشد یا دفع زهر کند رض کوفتن رخو
نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی بنابر پرده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد
رزین ارامنده و مرد برد بار و در ادویه انچه در متانت و خوش جوهری تمام باشد رادع
انچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل دروان نسازد در دع مقابل جذب
رمص رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس انچه
از و اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان رسوب نشین
مایعات و انچه در مایعات انداز ند و بر روی ان نایستد راسب نامند روث سرکین
حیوانات زعفرقه ظلم بسیار گریه و انچه مرکب از مرارت و ملوحت است زهم شکوفه زغب
اول موئی که در حیوانات براید و اسم کمحیت است که ساعی باشد و در ادویه انچه بر سطح
او چیزی شبیه بموئی تازه باشد مرغب نامند سایل انچه اجزا او در جهات حرکت
کند اعم ازانکه انفعال اجزا او منقطع شود یا نشود مثل اب و روغنها سباخ شوره
زار سبط پی کره ساحل کنار دریا سم انچه بفارسی زهر گویند و بسبب ضدیة کیفیت
و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون انچه بدندان بانگشت بمالند و مقوی
جوهر او باشد سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشند سهک بدبو شدن گوشت و بوی
عرق که از بدن اید سهل زمین نرم شطب بضم اول و ثانی از کانون ادب جوهر شمشیر

نفع

و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغه جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه
هرچه با بن صفاقه باشد شطب گویند شجر نباتی که با شاخ خشبی باشد و کامل و انکه با اجزای نباتی
باشد وان برگ و رق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت حنا
شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و در ادویه انچه در اطراف زواید و برایدها
داشته باشد شرف نامند شمه انچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک زیر
چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول کنج یا فراخی کوشه دهان شرخ بفتح اول و سکون
ثانی بر شکستن و فراخی سفیدی برروی اب شوخ عفنل بمعنی زخم باز شدن صفیق
پوست درشت صفق بفتح اول و سکون ثانی آبی که برادیم باشک نوریزند پس کاد
گردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات انچه چین دار و با زردی و میل بطرفی داشته باشد
و مستقیم نباشد مصفق نامند صخریه زمین سنگستان صالح الکیموس انچه ازو خونی متولد گردد
که بهمه جهت اعتدال داشته باشد سایر اخلاط مخلوط با و بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و بهم رسد
ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم ازانکه موم و روغن
داشته باشد یا نداشته باشد طبیخ انچه جوشانیده اب او را استعمال نمایند طلا انچه از
رقیق القوام بر عضو بمالند طیب بسکون یا ثانی خوشبو و بتشدید یا پاکیزه طری تازه طحن خورد
کردن طاحونه که اسیا باشد متمی باسم لازم اوست طافی انچه بر روی اب ایستد عفص
بکسر فا زمخت که زبان را درشت سازد و اجزا را و را بسبب برودت بهم اورده فعل او
تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت و رعشه عاصر انچه با وجود بهم اوردن اجزا عضو را
بفشارد مانند ضماد دانه ثمر هندی ورد و مل و بفارسی فشارنده گویند عجب بضم اول و سکون
ثانی کیاهست عصیر اب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصارات بمعنی عصیر است
اما در انچه باتش و افتاب منعقد کرده باشند استعمال مینمایند عنقود خوشه نباتات
و عناقید جمع انست عطر بوی خوش غرغره بمعنی اواز مختلف است که از حلق اید و مراد
ازو حرکت دادن مایعات در حلق و فرو نبردن آن غض بضاد معجمه فارسی از نباتات
غسال بمعنی شست و شو دهنده انچه جلا سطح عضو با عانت رطوبت مایعه و پدید باشند
مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف

دواء و به فتیله یعنی شیاف است که مخصوص دبر باشد فرزجه شیافی که در قبل و رحم را مخصوص باشد
فرفری یعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن قابض طعم گیرنده را مانند
که اجزاء زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل او تبرید است و تجفیف و تغلیظ و تقویت
اشتهاست و در غیر طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس داشتک
نماید قطور آنچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هرچه بجدی جای باشد که پوست از سطح استخوان
تواند زدود و در سطح جلد تقشر نمود قاتل آنچه از سمیت ضدیه هلاک سازد و مراد از سمیت
و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر حیوانی مختص بلقب قضبان شاخهای گیاه
پی ساق و قضیب واحد اوست قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قنبهای شهی
کشت کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک مطول کیموس اخلاط
متولده از هضم کبدیست کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کماد آنچه گرم کرده بر اعضا
بندند مثل نکمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف است آنچه که اجزاء او بدشواری قبول انفعال
از کیفیت بدنی و نفوذ در اعضای بدن بسرعت نماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظ را
بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم بادیان کاوی یعنی داغ کننده است و مراد از او
آنچه جلد را بجهت احراق و تحقیق بهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد
مثل زاج در دفع نزف الدم جراحت لطوخ یعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلاء غلیظ تر
و از ضماد رقیق تر باشد لصوق آنچه بر عضو چسپانند و با چسپندگی باشد لعوق یعنی انگشت
پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لعابی آنچه از خیسانیدن او در آب اجزاء آن مخلوط به
رطوبت باشد که از آن چیزی لزج بهم رسد چون رشته کننده الزاق او رفع شود لطیف آنچه
در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن با جزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء
بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج آنچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تأثیر
حرارت غریزی در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خطمی لیف آنچه از اصول
و لحاء نباتات روید و بار دیگر از لحا باشد لحا ریشهای باریک نباتات لخلخه آنچه با
مایعات در ظرفی کرده بر سر زده بو کنند لاذع هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو
نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کنند و نفوذ هر جزو آن با نفراده

محسوس

محسوس نباشد مثل ضماد خردل و سرکه مالح شور و آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا
و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است مر و ملح هرچه بر سطح
زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبیعت را بهم زند و فعل او تسخین و جلا
و منع تعفن است ملطف آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد
مثل جاشیرا مغلظ آنچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارت
بتجزیه اخراج اجزاء آن جزوا بعد جزو از موضع اشتباک خلط کند مانند جند مجمد هرچه منجمد
محلل باشد و گویند مخصوص بر دو قابض است مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء
او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب کثیف او باشد مثل عفص یا بجهة
تفرق اجزاء مثل هر زل مملس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است
مفتح آنچه منافذ عضو را از سواد دور سازد تا آسان بود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن
مانند فطراسالیون هرچه در حریف و مر لطیف مایل بحرارت مایل باعتدال و هرچه حامض
لطیف باشد مفتح است مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی
و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب آنچه ضد مرخی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع
سازد اعم از آنکه رقیق تر یا غلیظ تر سازد چون خشخاش یا بعکس آن مانند طبیخ حاشا یا منجمد از نرم
سازد چون حلبه مقطع آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح
عضو ملاصق او و رفع آن نماید بدون انفراق به قوام ثقل مانند سکنجبین مفتت هرچه ریاح
مجموعه را متفرق ساخته قابل دفع کند محکک هرچه بسبب قوه نافذه حاره تحریک
اجزاء لذاعه مماسات کند مثل انجره مقرح هرچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزاء
عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع
اجزاء فاسده کند مثل بلادر محمر آنچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهر جلد کند
مثل ضماد انجیر و خردل محرق هرچه بقوه نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث ریاد
نماید مثل فرفیون مفتت آنچه تفریق اجزاء خلط منجمد کند مثل زاج محرق معفن هرچه رطوبت
عضو را فاسد سازد بنوعی که بدل ما یتحلل او نتواند شد بدون احداث و تآکل مانند زرنیخ
مقوی هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضا بحدی که قبول ریختن فضول نموده ممانعت

تواند نمود خواه بالخاصیته باشد مانند گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند
روغن گل سرخ مرقق انچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ منضج هرچه در سمه جهت بخلاف منضج
و ناضج باشد مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی را انبساط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را
رفع نماید مثل شراب مشهی انچه تحریک طبع بخواستن غذا کند منعظ انچه بسبب
تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضاء تناسل گردیده محرک او شود
و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر انچه اخراج مایعات اغذیه و فضول سایله
مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا نماید
معرق انچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج
کند مقیی هرچه اخراج فضول از طریق مری کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج مافی المعده
والامعاء مسکن هرچه اخلاط روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی
انچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید مخدر انچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد
و روح محرک که حیوانی باشد بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر
مخدرات سرد و خشک میباشد مزلق هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند
تا انچه دران محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید مثل الوی بخارا مجفف انچه فنای رطوبت
بالفعل ان کند مانند سندروس مسدد انچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری
محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع مثل سفیداب یا بسبب لزوجه باعث
سده گردد مانند لعابها مغری انچه بالفعل یابس بوده و در رطوبت لزجه باشد
که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل آهک شسته معطش انچه طبیعت را اشتیاق
ترویح سازد اعم از انکه ترویح او بآب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه
معطس هرچه بقوه نافذه تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع
ان عطسه حادث گردد مصلح انچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از انکه
رفع ضرر ان نماید یا معاونت بر فعل او کند یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه
جهت وصول او باعضا گردد موسخ هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت
او را زیاده سازد مثل موم روغن ملحم هرچه بسبب تجفیف و تعدیل مزاج

مدمل هرچه بسبب تجفیف
و تکثیف رطوبت سطح با جزای زخم چسپنده
گردد و دهان زخم بهم آرد مانند دم الاخوین

خونی را

خونی را که وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند
منبتج نیمه و با قوه مرادف مایع انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد
مرداتمه پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سرد در اثمار و گلها هرچه سر او هموار نبود و
زواید داشته باشد مفرق گویند معقف خمیده و کج شده مضغ خاییدن چیزی ممضوغ
هرچه خاییده باشد مسبت انچه خواب آورد و با منوم مرادف مسکر هرچه
مستی آورد اعم از انکه با تفریح باشد مضمضه هر آبی که در دهن حرکت دهند مروخ مالیدن
چیزی بر اعضا ممسوح انچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکند مبرود
انچه بسوهان خورد کرده باشند منخول انچه بیخته باشند منتن بدبو مغسول انچه در شستن
ان مبالغه کرده باشند محرق انچه در سوختن بحد رماد نرسد ناشف انچه جذب
رطوبت سیال کند اعم از انکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده یا مرئی باشد
چون اسفنج و ناشف را مجفف نیز گویند نبطی در لغات مراد از واقعه قوم است در ادویه
مراد خود روی که نکشته باشند نفاخ هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت طبعی تحلیل
نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و کشمش
تخمها و قسم ثانی نیز افعل تقویت باه است نقوع انچه از ادویه یا بسبب سایند را پاچیزی در پیچی
و نهند نقوع و نقیع خیسانیده که بجوشانیده صاف نموده استعمال نمایند نشاره انچه بسوهان
و دم اره ریزه شده باشد نجم نبات بیساقست نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا
بر اعضا ریزند و با شویه نیز نامند نشوق انچه به بینی کشند دغم بغین معجمه زمین سخت
وهن سست وثب جستن از جائی وقی گزنده وقد بر افروختن آتش هاضم انچه اعانت طبیعت
کند بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی هش انچه جرم
او سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون نکث
بمعنی پاره شدن تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده
و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و مقدار شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی
ادویه بلغت یونانی و سریانی و فارسی و هندی و ترکی و امثال ان مخفی نماند که هرچه مجرب
دیگران است بلفظ گویند مجرب یا مجرب و الف انداز می شود و انچه حقیر تجربه نموده بلفظ

دعربیه و

بجربت مذکور بیان زد و در سرو دوای افعال کلیه او اولا بیان میشود و شمل انکه منفع است یا
راه عجت و امثال ان تا آثار او را انحصار با قبال مذکور که با فلان چیز فلان عمل اثری کند
و در فلان مرض فلان اثر دارد و ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکور در امراض غیر مستور
توانند استعمال نمود و تجارب دیگر حاصل کردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ
و روغن و برگ وغیره را در ضمن اصل ان دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی
که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور با جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید مرکب بیان حاجت
جزو دیگران چیز نشود بخلاف سایر کتب که متشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا
بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و باز مرکب ذکر بیان سایر اثار بیخ او شده اند و علی هذا
القیاس و چون مداوای چندی از سموم بیک نسق است و هریک را بانفراد دوای مخصوص
جهت نبار مراعات اختصار علاج هریک را در طی ماهیت ان بیان ننموده در تشخیص
رابع که مخصوص انست ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد شد و از متون کتب ظاهر میشود
که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانی است که بعضی
لقمان عبارت ازوست و تالیف مزبور مسمی بمقالات السته فی الحشایش است و ثانی
نوس که ادویه عین را جمع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را
تالیف کرده و رابع جالینوس است ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را
بیان نموده متعرض بیان بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسی که از یونانی بسریانی
نقل نموده ویدرکوس انصاری بابلی است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان ننموده پس
اسحق ابن حنین نیشابوری است از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید افادات
و تالیف مزبور مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین ولد او اغذیه را و ادویه جدا کرده اند
پس کتابهای در آن باب تالیفات نموده اند و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده
محمد ابن احمد بن ذکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده اند پس
شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منهاج
و جرجیس بن بوخشاد صانع و ابن الدوله و ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن بیطار و مولف
مالا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده

و مولف

و مولف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از ان حکیم علی گیلانی
شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف
و ثمانین است بنظر رسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد

حرف الالف

حرف الالف مع الالف **اااطریلال** لغت بربری بمعنی رجل الطیر است و بترکی غاز ایاغی نامند
بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و مراد از تخمی بسیار ریزه و بتره مایل بکبودی و طولانی
و بغایت تلخ و با حراقت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع
و در اخر بهار میرسد و انچه سبز تره و شبیه برازیانه است قسمی از دو قوات و تخم
خلال دان گویند و در اخر سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی الات تنفس و مدرر
فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند
مفتت حصاة و یکدرم او را با عسل جهت رفع ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او
مجفف قروح و زایل کننده اثار جلد و نفوخ او در بینی بدستور شرب او مسقط جنین
و مغز حکر حار و مصلحش سکنجبین و مغز کرده و مصلحش کثیرا و بدلش [illegible] کنندش و مقدار
شربتش از یکدرم تا سه درم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یکدرم او را
با عاقر قرحا و تربد و زنجبیل از هریک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه مسهلات بیاشامند
و در افتاب گرم نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا افتاب برو افتد و آب ننوشند
تا عرق کنند در روز اول نهایت تا روز سیوم موضع برص را آبله کرده بعد از رفع
زرداب بالکلیه برطرف میشود و مجربست و گفته اند که هرگاه از مفرد او هر روز نیم
درم با عسل تا بانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مزبوره
استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود **اااکس** لغت یونانی و بمعنی بیرح الکلب است بجهت
رفع کردن زهر سگ دیوانه و ان نباتیست ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق درازیانه
و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از ان درشت تر و خارناک و مایل بسرخی و سیاهی و گلش
مایل بنیلی و سبز تره و در غلافی و طعم وار [illegible] کوچکتر و در طعم تجدت و تندی و تلخی
خواه و گلش سرخ مایل بتیرگی دار [illegible] برگها میروید در اول سیوم گرم و در اخر اول خشک
و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و در [illegible]

ریاح

باعتدال و طبیخ او جهت جمود و برودت مفرط و سعوط ان جهة زکام و ضیق نفس و بلغم مجتمع در قصبه
ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا در زهران و ضماد ان جهة کلف و
با عسل جهة جوششهای سرکه زرد اب از و اید مفید بود و قدر شربتش با هو دم درم و مضر جگر جا
و مصلحش کتیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده
که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و با سی و سه مثقال عسل
دو خمسات باید دو دفعه بگردد زد در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درم از
بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بیقین رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسیده کو
چون گیاه او را بجمیع اجزاء بپارچه سرخی بسته بر اعضای دردناک مواشی ببندند دفع الم می کنند
و صاحب جامع انطاکی مخصوص بدرد سر انسان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ
صحت اهل الخانه است و مولف جامع الادویه از مهراب احمد نقل میکند که این گیاه در شام
بسیار است و حشیشة السلحفاة نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاهداشتن او بغایت مورث
تعشق زنانست بحدیکه احلام مانعت بکامل او نکنند آادخیس حنین بن اسحق بدال الفریع آورا
ذکر کرده وان پوست بیخ درخت زرشک بود در اول گرم و در دوم خشک و با قوه بارده و
قابضه مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و منضج و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهت
درد جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه در آن
جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در رفع کرم جگر و سقوط ان مجرب است و حقنه بطبیخ آن
منقی چرک و قرحه امعاء و مضمضه او جهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال او مقوی
باصره و در جمیع افعال مثل امیران و قطور ضماد بنده او در گلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ
صحت چشم و رفع نقاطهای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند
حضض و قدر شربت او از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش
عسلست آآملیلس بلغه بربری و مغربی نباتیست شجری و در علاو مغرب بهم میرسد طول او
بقدر قامت و زیاده از ان و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد
سیاه و نرم شود و چوب او صلب بسیار و اندرون او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از درختش
باریک اوست مرکب القوی و برودت و یبوست در او غالب و لسیاره بعض اب

جنبه

ضمابنده او را اگر زنگ آب بگردد جهة استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون
با گوشت طبخ نمایند و گوشت انرا بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح
سده ان و قدر شربت از جرم او دو درمست آآبار لغة عربی و ان سرب سوخته است
و طریق احراق او در دستورات مذکور است در دوم سرد و خشک و مغسول او جهة حرقه
قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم
و سیلان رطوبت و با روغن گل سرخ جهت قروح مقعد و با سرکه جهة تحلیل ورمهای استسقا
نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است آآثردن بلغه یونانی اسم سماقست آآمولن
بلغه یونان اسم نشاستهاست که نشا نامند آآغیس یعنی طاهر بیونانی اسم قنبلگک است
آآنیس بیونانی اسم افسونتین است آآرن بلغه یونانی لوف الکبیر است آآرن صلون بیونانی
لوف الصغیر است آآگلیس بیونانی دو سراست آآنوکبس بیونانی اشراس است
آآمی بیونانی نانخواه است آآبونس معرب از آبنس بیونانی درختیست شبیه بدرخت عناب
و ثمرش انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه برگ صنوبر و عریض تا ازان و خراسان
میکنند و تخمش مانند تخم ضاغم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و
بهترین اقسام است در اول سیوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و
مفتت حصاة و محلل ریاح و منقی معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب جهة دورد
جهة سلاق و حکه و قرحه و بثور و رده و موی زیاده و جرب و حکه و جوشش و جلاء
چشم و رویانیدن مژگان و نشاره از جهة حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول او
لطیفتر در افعال مذکوره او آن سرکه و طلای سحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است
و گویند با مخاطه اطفالی چون جاری میکنند و با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و بانفراده
جهة تجفیف و گوشت او ردن قروح خبیثه و رفع جوششها پر اب و اگر کردن اعضا
عرابت و قدر شربتش تا سه درم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کتارا است
آزاد درخت لغة فارسی و ان سنبل جبلی است آآلونجارا اسم فارسی اجاص است
آآلوچه اسم فارسی اردک است آآب دارو سوسیانیست و محمد زکریا را
دوای دیگر را باین اسم خوانده آآدوج بلغه ترکی درخت ایل است آآغو

دارو

ترکی اسم فی است آغوز ترکی اسم لبا است آغاج تن ترکی اسم سوداب است آش
بچگان اسم فارسی جند است آهن اسم فارسی حدید است آهن‌ربا اسم فارسی
حجر مقناطیس است آرد بیده بفارسی اسم سمنو است آرد جو برشته اسم فارسی خشکار است
آلو بالو اسم فارسی قراصیا است آرد جو بریان کرده اسم فارسی سویق الشعیر است
آذرگنار سویق النبق است آلوی سفید اسم شاهلوج است آهو اسم فارسی غزال است
آمله اسم فارسی آمج است آرد جو دقیق الشعیر است آب شکر اسم فارسی عسل القصب است
آب باران اسم فارسی ماء المطر است آب چکیده از کوزه و غیره ماء القطر است
آب جوشاینده جو اسم ماء الشعیر است آب جو افشرده اسم کشک الشعیر است آب پنیر
اسم فارسی ماء الجبن است آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب ماهی
نمکسود اسم فارسی ماء النون است آب درخت کافور اسم فارسی ماء الکافور است
آب کامه اسم فارسی مری است آبک اسم فارسی بوزه است آبی اسم فارسی
سفرجل است آفتاب‌پرست اسم حربا است آبک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا سیماب است
آبکش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعه است و بعضی آن را در غزورات و در سایر مواضع
مذکور میشود آبگینه چینی آنچه از مس و برنج و نقره سازند آبلوج بفارسی قند مکرر است
آذربویه بفارسی گل اشنان است ابق باصطلاح اکسیریان زیبق است آدرس
اسم فارسی ابهل است و ابرس بزرگ[illegible] الک و آکه اسم فارسی سنبل الطیب است
ابهوری بهندی [illegible] است آگ بلغه هندی اسم آتش است آته بلغه هندی اسم سویق است
ابقر بفارسی شوره گویند و آن از بخارهائی بر روی زمین شوره‌زار بهم میرسد و بطعم
تقشه آن شبیه بنمک میشود در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ
بدن و مسهل و در نهایت حده و قوی‌تر از نمک بوره در افعال و جهة علل سپرز
و درد کمر نافع و مجرب دانسته‌اند و مضر جری و گرده و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش
تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او و [illegible] درهم با شکر جهة احتباس بول
که بهیچ چیز دفع نشود مجربست و از خواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آب را
در ظرف روحی [illegible] کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم باروت است

ابل بهندی

ابل بهندی اسم [illegible] است ابر بفارسی اسم اسفنج است ابوخلسا بفارسی هوچوبه
نامند و اصناف می‌باشد قسم اول نباتیست برگش شبیه برگ کاهو و باریکتر و با خشونه
و سیاه‌لون مائل بسرخی ساقش مزغب و گلش اشقر و دانه‌اش سیاه و بیخش بقدر
انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی می‌ماند در اول دوم گرم و خشک و محلل
اخلاط [illegible] و قابض [illegible] اسهال و [illegible] و مجفف و طبیخ او
جهة درد سپرز و جگر و نقرس [illegible] گرده و حصاة و یرقان و سمهای کهنه و طلای
او جهة بهق و سوختگی آتش و جراحات و [illegible] جهة حمره که باد سرخ گویند
نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم و چون بیخ او را
در روغن بجوشانند [illegible] جهة سوختگی آتش و حمول او و دستور حمول
بخشش [illegible] العلق مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی‌تر است و قسم ثانی برگ او
خشن و ساقش دراز و خشن و پرشعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض‌تر از قسم
اول و مرهمش جهة حمره و منع عرق انفع و بسیار جالس طبع است و قسم سیوم از برگ
ریزه‌تر از اول و خشونه کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز و سرخ و شدید
طعم‌تر از همه و جهة گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاست و تعلیق
او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه به ثالث و از آن گلش ریزه‌تر و نفاثه مزاج
در آخر دوم گرم و خشک و یک مثقال تخم او با عسل او زوفا و فودنج جهة حب القرع
و سایر کرم امعا بغایت نافع و مرهمش با پیه بز یا پیه خوک جهة خنازیر و نقرس و اورام
صلبه و عصاره او جهة قلاع و حمول و حلوس و طبیخ او جهة ورم صلب رحم و احتباس
حیض و اخراج جنین و سعوط او جهة تنقیه دماغ و رفع اثار و غلظة طبقات چشم و با سرکه
شربا و ضمادا جهة سپرز سفید و قطور روغنی که در آن جوشاینده باشند جهة درد گوش
و نقل سامه بهترین ادویه و حالی بیاض چشم و محلل در نهایت و گلش در جمیع
افعال قوی‌تر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض
و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین
مهمله ابریشمیست و گویند مراد از وی آلیست که کرم ابریشم سوراخ نکرده برد

بناده باشد چه سوراخ کرده او را قرنا سند و انچه در اب پخته نخ از و کشیده باشند ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از وست در اول کرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی اول و روح طبیعی و باه و سمن بدن جهة خفقان و ضعف معده و دیه و آب مطبوخ او با شکر جهة تفتیح سده ها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او ضعیف تر و جهة قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر جهة منع بهم رسیدن قمل از موده و محرق او مضر کرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شده است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه مقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ ساییدنست
ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده و ان قسمی از سرو کوهیست و مراد از و بار اوست شبیه بفندق تازه و او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریة و بزرگتر از بار زعرور و قسم اشهر سرد کوهی باشد و برکش شبیه برگ ارخت گز در سیوم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوة مجففه و قابض و لذاع و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و مزایل کننده عفونت خبیثه و سحوق او با عسل جهة ربو و بواسیر و مطبوخ او جهة استسقا و چون ده درم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر انکه او را فرو گیرد در آتش بگدازند تا روغن را جذب کند پس سایندن با ده درم قایند مخلوط نموده هر صبح دو درم را با آب گرم بارد المزاج بنوشند جهة دردهای مفاصل بدن و بواسیر و باد بواسیر و رفع فسام کرم معده بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم تا سه درهم او را مداومت نماید حیض منقطع را جاری سازد و بجهة ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون او را در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود و قطور او جهة کری تازه و کهنه مجربست و ضماد او بدستور ضماد برکش جهة اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و اثاری که در فصول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو ماند و جهة قروح ساعیه و اکله و نمله و اندمال جراحت مفید و طلای او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب و با انجیر جهة جمود اعضا و با عسل جهة جراحت بد و دندان و تنقیه و اکال آن و لعوق بکوفته او با نفط و دفته روغن تازه گاوی و مثل آن دو عسل یا بکهفه مداومت کنند جهة ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش حولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزنی او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش

تا سه درهمست **ابوطالس** بلغة یونانی اسم عاسول رومیست و ابو فاروس و او فاروس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست با بیخ درخت و کیاه و برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل بلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش موتی و پر از رطوبة و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبة اوست که با ارد کرسنه امیخته خشک کرده باشند و برگ او شاخ و گل او را ساییده و سبب آن حشو نیند و باین سبب غول نامند و مولف تذکره اولوالالباب او را اشنان دانسته و مولف جامع بغدادی او را اغلاط حمل بر نموده و ظاهرا عاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمی باشد و عطرية ندارد و مسمی بقاسول فارسیست و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیوم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبة خالص او بدستور و دوازده قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و گویند جهة استسقا حارة مجربست و همچنین سه قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل کند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در ان قاطع اسهال اوست **ابو قیطس** نباتیست شبیه بابوطالس و بیاق و پی شکوفه و منبتش بر روی زمین و بیخش سطبر در سیوم گرم و خشک و جهة ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل و مضر معده و قدر شربتش تا یک مثقالست **ابیل** نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخهای او بسیار و شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مولف اختیارات گوید برگ انچه در زمینهای خشک بهم رسیده باشد قابل است و در دویم گرم و خشک و مدر بول و جهة سنگ گرده نموده و قدر شربتش تا دو درهمست **ابو کاکناب** دام عنکبوتست در حرف عین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **ابردن** لغة یونانی و بعضی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله رباحین و همیشه سبز است کبیر او را است که بهار است ساقش بقدر ذرعی و زیاده سطبر و انگشت مهین و با رطوبة که بدست چسبد و برگش شبیه بزبان و باریک و با رطوبة و گلش مابین زردی و سفیدی و بستانی او بهتر از کوهیست و صغیر او را امست شاخ

و حوطها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و برگ
او ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد و مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خبازی
و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است در آخر دویم سرد و در اول خشک و
با قوه قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده
و مسکن حدة خون و مقوی معده حار و مانع نزف الدم و جهة سحج و اسهال یک اوقیه از آب
او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهة قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و
سوختگی آتش و طلای او اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او جهة گزیدن رتیلا
و با روغن گل سرخ جهة درد سر و اکتحال او جهة رمد و حمول او جهة قطع رطوبات سایله رحم
مفید و طلای او جهة باد سرخ که تیغ زده خون الموضع با آب مخلوط کرده مجربست و با حنا
جهة خارش بدن بدستور آزموده و برگ خشک سائیده او را جهة رفع اسهال مزمن
مجربست و فرزجه برگ او جهة سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ با عصاره او را
در آن جوشانیده باشند جهة درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش
گل ارمنی و قدر شربتش از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا یکمثقال
و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم جبلی باشد درشت
و برگ شبیه بخرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مفرح جلد و ضماد او با کهنه
محلل خنازیر است ابزار کبابیست ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگهای هم
پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی
که مدتی در او آب ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر تخمه میخورند با اندک
تلخی و تندیست و در صورت شبیه بهلیونست در دویم گرم و خشک و بدی هضم و عصاره اش
جهة اورام رخوه و ریحیه و مرکبه نافع و چون در آب نمک بخیسانند تلخی و تندی او زایل شود
بغایة محرک باه و مصلحش سکنجبین و دفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کرویاست البت بلغة مغربی
گوشت بالنگ است و در اترج مذکور میشود ابن عرس حیوانیست بری و معروف و بفارسی
او را موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پای او دراز تر از موش است و از او بزرگ تر
و موی وحشی افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد و در انجا غرسه نامند در سیوم

گرم و

گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظ و مشهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا و بارد المزاج
و باد زهر سمومست چون باشیت در روغن کنجد یا روغن زیتون نارسیده با آب پخته باشند
و چون پوست او را کنده و جوفش را بعد از پاک کردن نمک آگنده و در سایه خشک
کنند دو مثقال او با شراب جهة سموم هوام و رفع زهر طغیقون و چون بجای نمک گشنیز
پر کرده خشک کنند جهة صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را
در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهة نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او
با آب عسل جهة صرع و طلای خون او جهة خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهة درد کمر و مفاصل
و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضرات
و اصلاح آن در روغن کنجد و زیتون پختن است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون
آورده در زنان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهر دار مشاهده کند حرز و موی تن او راست
شود ابم کاجی اسم ترکی خبازیست اتبل بهندی فرنجمشک است ابرکه بهندی طلق است
ایزار مؤلف نخره گوید بلغة شام کباده سورنجانست ابو فروه اسم شاه بلوط است ابی وسیم [illegible]
کل بریست و بفارسی ثقال نامند اباذیر آنچه در طعامها کنند اعم از انکه بقول باشد یا ادویه
یابسه ابوترزن بلغة رومی لعق او است ابراز القبطه بلغة مغربی اربون صغیر است ابو الاجاد
کبریت است ابو الارواح زیبق است ابمیوا بلغة عربی اربون است ابریز برای مهمله
شکوده و زا ذهب خالص است آبارون بلغة یونانی وج است ابرویون بلغة یونانی اسپیم
اشنه است ابثیون بلغة یونانی راتینج است ابکون ابکون شاه است [illegible]
سنبل الطیب است ابوقلون حجر الیشف است آبکیز طین حریت است ابرق شقیقین بحرین
ابوعماره صعتر است ابرمون برومی اسم ایرسا است ابوقلیا اسم فارسی اسفنج [illegible]
اشتر جل است ابرقلیا اسم رومی سفناج است ابوغلس برومی گل خیریست ابرقی
برومی اسم لوف الصغیر است ابوطاموس بلغة یونانی اسم قفر الیهود است ابرنج برنج
کابلیست ابراهیمیه از جمله اغذیه است و آن آشیست که با آب غوره و قند و عود
و دار و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرحست
اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دویم گرم و خشک و برگش [illegible]

در اخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اخلاط رشتی او مقوی دل و در اخر دوم سرد و خشک و قابض
و مسکن تب صفراوی و مقطع مرة الصفرا و با قوه تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح
و خون از صفرا و نافع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت
احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب و پرنده و مار و شاخدار
نافع و طلای او جهت کلف و قوبا و جهت قلع سیاهی مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم
باقی مانده و غرغره مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه
و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب البتین و بدلش اب نارنج و اب لیمو و چون حماض
و مرا او ریده را در ان بخیسانند مستحیل سازد و رب او در افعال قویتر از رب غوره است
جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلای او جهت قوبا نافع
و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود
بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل و پوست او مقوی دل و دماغ و معده
و ضماد و مفرح و مشهی و با قوه تریاقیه و معطش و منضج و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل
پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن تب غیر صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان
و عصاره پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد او
همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او را
چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن ان و چون پوست بکعب داود را با اتمام در شراب
اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مغز او نافع حار و مصدع
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از خشک او یکدرهم و از تر با مغز سه مثقال است و تخمش
در افعال مانند پوست او و با قوه مسهله و دو مثقال از مغز او مقاوم جمیع سموم
حیوانی و قویتر از تریاق کبیر است و با اب گرم و شراب جهت گزیدن عقرب
مجرب و بدستور ضماد او و اشامیدن یکدرهم از مغز قشر او بغایت مدر حیض و کشنده
جنین و مخرج ان و طلای ان جهت تحلیل ورم بلغمی و سفوف او جهت تقویت باه و روغن تخمش
و جهت بواسیر طلا نمودن بغایت مؤثر و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضاء
و محلل قوی و ملطف و چون کسی بان قی کند گویند عقرب نزدیک او نکند مجربات

و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ
او با هضم طعام و مسکن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال
مثل برگ او و از ان لطیف تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت رفع ضرر سموم و بایی از زنبور
و همچنین خرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف جامع انطاکی مروارید محلول در اب ترنج را
که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض اعضای
رئیسه و جهت زحیر مجرب دانسته اند چون با اشربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست
خالص شش جزو او را در روغن زنبق و روغن چیزی از زنبق یک رطل با درد و رطل روغن کنجد
انداخته و بهر شبانه روز بیرون اورده پوست تازه انداخته باشند تا سه دفعه [illegible]
گرم و خشک و محلل و تدهین ان جهت امراض بارده و عصبانی و درد و مفاصل و رفع لرزیدن
تب ربع و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بر بدن جهت استرخا و خوشبو کردن
عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن
موی و سعوط او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان
نافع است اتنکن بهندی بجره است اتویک بهندی برنج است اتمیز یونانی اسم
بابونج است اثانن عربی اسم حمار شیرده است اتری بهندی نام اجابت است الثنی نام است
اثباطون شرابیست که از اب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف
و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اثادیون بیونانی اسم اشترغاز است اثانقون
بلغت یونان اسم اشق است اثرچو بیونانی اسم بنفشج است اثایطیقون بلغت رومی توت
اثمد بلغت فارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و براق صاحب جامع و اهل اکسیر را اعتقاد انست که چون
چند روز با صابون سبک یابند قلعی خوبی میشود و بهترین او اصفهانیست که از نواحی
نهبانیه خیزد در دوم سرد و در سیوم خشک و گویند در چهارم خشک است و مراتب او
در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از
جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک زخمها و گوشت زیاده و جهت تقویت باصره
پیران و حمول او جهت قطع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت
قطع رعاف که از جانب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی اتش و با روغنها چون

چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و ذرور او جهت جراحات تازه و قطع خون ان و قروح
ذکر و خصیه و طلقه و قرحه چشم بغایة مفید و محرق او که با پیه سرشته بر اتش گذاشته باشند
تا شعله ور گشته بسوزد لطیف تر و معمول او الطف است و با مروارید و سرگین خرذون
و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب بدستور مجربست
و مضر شش و مفاصل و حوزدن او قاطت و بدلش انار و مصلحش شکر و کثیرا اثراد بلغة
اهل بادیه اسم انغریا ریس است اثل بلغة عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر
درخت سرو عظیم و برگش خشن و با زغب اندکی و ثمرش شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از ان
و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانهای ریزه و بهم چسپیده و گویند اب او شیرح است
و غذا و ثمرة الاثل نامند و مؤلف اختیارات و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه
و حدیقه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را اشته ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار
و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گزاست و حب
الابهل غیر ثمرة العرعر و غذا غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در دوم خشک و
با قوت و اندک طوحر و حرارت و جالی و منضج و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و شده
و ورم سپرز و منع سفیدی موی و در سرکه و شراب مقوی جگر و جهت ورم ان و طبیخ او با اب
و عفص و پوست انار قایم مقام حب نیل است در ازاله قروح جیشه و انگشت و اکله و نمله
و مضمضه او جهت درد دندان و ضماد ثمرش جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت روز جهت سقوط اطفال
ابله و بواسیر و خوشه‌های ریزه که از او تراود و خاکستر و اب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویه
موی نافع و در قطع خون همه اعضا و خاکستر او مجرب و قدر شربتش از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال
و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربی و شیخ داود
انطاکی فرموده که چون کبریت را با اب اثل ده وزن ان سه شبه مزوده و سه بار تقطیر
کنند صبغ الاول را رابعا و ثمرش در دوم سرد و در سیوم خشک و بعضی در دوم گرم میداشته
و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز
و اعصاب و اشامیدن او جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزولات و اسهال
صفراوی و رطوبتی و بوداده او با کحل خوردن و بدستور دو درهم و نیم او با یک انگشت

کتان که دو سه دفعه بر دو فعه همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجربست در حبس سیلان خون بسیار مفید
و طبیخ بکوتیه او و خیسانیده اش و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده بکوتیه او
و خیسانیده اش در اب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب
و رطوبات رحم و در خراج اطفال جهت رفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او را سه روز
با بغت سه روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی
بدن و خوبی رنگ و رخسار و تقویه معده و تنقیه رطوبات مانده ان میشود و چون با صندل
و افسنتین جوشانیده اب او را با شکر بقوام اورند جهت تقویه اعضای غذا و اعصاب
رسنده و سپرز معدیل و جهت مغص نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم چکانند جهت رادع مواد
و تقویه احفان و حده بصر مفید و ذرور او جهت قطع خون جراحات و بر دن گوشت زیاده و غسول او
جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و حمول او جهت رفع رطوبت رحم و قروح و مضمضه
بطبیخ او و بدستور خاییدن ان جهت تقویه لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و اب جرم
سپرز نافع و مضر سرد و مصلحش دوقو و قدر شربتش از سایئده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش عفص
با پیه انار است اثملق بعربی پنجنگشت و بیونانی اغلیس نامند بعضی طارو یاک نباة او مابین شجر
و گیاه و در مواضع صلب قریب بابها میروید شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون
ریزه تر و کم رنگتر و بر سر شاخی پنجعدد و شبیه به پنجنگشت و چون بابت بالند بوی او در عطریه
شبیه بسنبابه و گلش سفید مایل بسرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شیخ
او را انفی جنیت و داوت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک و گویند
در سیوم خشک و بعضی در دوم سرد و تر دانسته اند و بعضی در دوم و در اول خشک میدانند
و با قوه قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیف تر و با د زهر سموم و مجفف منی
و شکننده بادها و زیاد کننده شیر و جهت گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز
و صاحب جنون و با شراب جهت گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهت تحلیل ورم صلب
و اعضا و ورم سپرز و جراحات و النواء عصب و درد پا و درد سر رطوبی و دوری شل
قرانیطس و لیثرغس نافع و بدستور نطول و مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلای او
با اب جهت درد و شقاق مقعد و حمول و بخور تمر و برگ او با شل ان بودیه صحرائی جهت ادرار حیض

و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ رز جهة صلابت انثیین و فوتی کردن برگ او جهة کسر قوه باه و گریزانیدن هوام موثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام می شود و مفر کرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال و گویند مصلحش دو وزن او شاید است و صفت عدد برگ آن مسهل قویست و مجربست و گویند تکیه کردن بر چوب او در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا** بیونانی اسم معجونیست یعنی منقذ الامراض و گویند اسم جگرگرک است و چون معجون مزبور را بجزو جگر گرگ بنا بران باین اسم موسوم شده **اجابقه** بهندی درختیست برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه او چون ریسمانهای سرخ گره زده او بحجم بارش شبیه بهلیله و چوبش لسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیم کوب کرده بشاند و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار آزموده است **آجر** بلغة یونانی و در عربی هم با الف ممدوده و هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و حالی و مقطع و با آب کرفس اشامیدن مفتت حصاه و ضماد او با آب غوره جهة نفخ شری و منع طهوران و با نمک و سرکه جهة حزاز و با سرکین گاو جهة اورام و بثور بلغمی و استسقای بلغمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهة قطع خون جراحات تازه و جلوس بر بندی آجر گرم جهة زحیر رطوبی و بارده و ریگی مجرب حصوصا وقتی که روغن گل بران ریخته باشند و چون آجراب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب انداخته که ابرا بجوشد آورد و سر را به بخار آن نگاه دارند مقوی قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و در سر کهنه بعد طلیت و قدر شربتش تا یکدرم و روغن او که اجزا بقدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بروغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده با چیزی معکوس تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و لطیف و محلل و اشامیدن او را جهة نفث شانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهة سایر علل شانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهة نقص بار د و در ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم برد و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و بانثرات رو و جهة ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهة تحلیل اخرش نازل شده بعد از حمول او جهة گشودن خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و دفع گرههای مقعد و فرزجه او جهة گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و شمه بواسیر و ساقط

کردن

کردن دانه بواسیر و دفع گرههای مقعد و فرزجه او جهة گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و شمه سریع الاثر و سعوط او جهة صرع و نسیان و دلوک او جهة کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلای او جهة زخم آتش بعد میل و قطور او جهة ثقل سامعه و نشوق او جهة امراض بارده دماغی و دماغ و ضماد او با اشق جهة ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا ده مثقالست و مضر معده و مصلحش سرکه و مفر کرده و مصلح آن کتیرا **اجمود** بلغة هندی اسم کرفس است **اجواین** بهندی نانخواه است **اجری** بهندی گوشت است **اجوان** بهندی نخ است **اجلاجندن** بهندی صندل ابیض است **اجولا** بهندی فودنج بریست **اجل کردی** **لکری کاشیرا** بهندی عصاره قثاء الحمار است **اجاص** بفارسی آلوی بخارا نامند اگر چه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شابلوج و آلوی سرخ است و مراد از آلوی سیاه بزرگست و در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهة تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت و موافق سینه و شل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهة غثیان حاره مفید و غرغره بطبیخ و برگ و بیخ او جهة ورم لهاه و منع نزلات دماغی و دهم لوزتین و تقویه بن دندان و اشامیدن او جهة دفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعا مجربست و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلح او گلقند و در سرد و تر معطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرایی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در کلاب قابض طبع و صمغ او گرم تر از صمغ عربیست و بوسنا و گمرکان و مفتت حصاه و جهة سرفه نافع و اکتحال او جهة حدث سلاح و ضماد او با سرکه جهة قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب او دست **اجاص ابیض** آلو است **اجیون** بکاف مهمله لغة یونانی یعنی راس الافعی است و آن شرکیاهیست شبیه براسن و بی ساق و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابو خلسا و کاهو ریزه تر و بار طوبتی که بدست چسبد و خار دارد و عرض و شاخهای او بسیار و مایل الی السبعیدی و ریزه و از دو جانب او برگ بیرون رویده و برگش

باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بزامی و بیخش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و با دیک
و دراز و در دویم گرم و در اول خشک و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق بیخ
او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب جراحتهای
شاسب بیاشامند گویند جهة درد جگر مجرب است و سورت خارش و جوشش و مصلحش شیر
و قدر شربتش تا ده مثقال و بدلش دانه زنجبیل است **احریض** بفارسی گل کافشه و رنگ
رغوان و بلغة دیلمی کاجیره نامند بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و بری او در سوم
گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند منضج و با قوه قابضه و محرک باه و سنوم و محلل و مقوی جگر
و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهة قوبا و با ماست برشانه جهة احتباس بول
مجرب و طلای او با عسل جهة بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهة خارش بدن و اورام حاره
و باد سنج و ورم جگر مفید و مضر سر و مصدع و منجر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتش
کم مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن آن و لذاذت اطعمه شود
احراق المرضی بهار است و این نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد **احداق البقر** عنب الثعلب است
اخضریا بلغة سریانی اسم شیرم است **اخذیا و آجاریا** بیونانی افیت است **اخثاء البقر** بتازی
سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دویم خشک و محلل جاذب و آشامیدن دو مثقال تا
سه مثقال او نیم ارسوخته او جهة استسقا و رفع سموم بسیار آزموده و ضماد تازه او که سرد شده
باشد جهة ورم جراحات تا زهر کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و سنورجه و اندمال
جراحت و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و دبلها و با آرد جو جهة جوششها
و با سرکه جهة ورم حار و با عسل جهة اورام بارد و با بوره و گوگرد و امثال آن جهة استسقا
و با زعفران جهة گشودن خراج و با بابونه جهة ورم پستان و با آب سپغول جهة قوبا و سعفه
و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و ثؤلول و گزیدن زنبور و ورم
و درد زانو و تکرار ضماد و ضماد تخته او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک
شود جهة بیرون آوردن خار و پیکان از بدن و بر زیر ناف زنان جهة اخراج جنین مرده
و بر گاه مدتی نگهدارند باعث کشتن جنین زنده و برتثبت زهار و تهیگاه جهة رفع قولنج
ورمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهة درد و ورم آن و طلای سوخته او با سرکه

ابرشا

الانفع الحار

بر شیانی جهة رفع و قطع رعاف و نفوخ او در بینی با شور جهة رعاف و با روغن زیتون گوش
و بخور او جهة عسر ولادت و گذرانیدن پشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ جهة الم و خربان
گوش بسیار مفید است **اخروس** بیونانی اماریطوس است **اخیلوس** بلغة یونان نانخواه است
اخله بلغة مصری بستباج است **اخنیته** خردل بری است **اخریط** کراث بری است **اخرایطوس**
کرنب بری است **اخیرویس** نباتیست غیر گندم صحرایی نبت او کنار آنها شبیه گیاه ارزن
و ثمرش سیاه و ریزه و گلش و ثمرش مدر و جهة چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلله و قابضه
است **اخیتوس** اخرودس است **ادرک** عربیست بفارسی الوجه سلطانی نامند در اول
سرد و رسیده او در دویم تر و تسکین حدة صفرا و تلیین طبع و رباو قابض و آب برگ او
کشنده کرم معده و نارسیده او مسهل بعسر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلح او گل قند
و آب الوجه رسیده جهة سرفه حاره و صاحب دق بغایة نافعست **ادارا** بلغة بربری
اشیشغص است که اسد الارض عبارت از وست **اذفوسس** بیونانی عرعر است **اذرافس**
از زیونست **ادویة حاره** عبارت از ابازیر است **ادویة خوشبو** عبارت از افاویه است
اذرکون بفارسی اسم اذریونست **اذداتی** بذال معجمه بلغة سریانی و بفارسی کوله و در تنکابن
و مازندران کلاج دارد نامند بخیست بقدر و بهی بسیار تلخ و خشک او بغایة صلب
بعد از انکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند بستوران بره باید کرد و برگش از
برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از شبق بیقه سطبرتر
و در آخر سوم گرم و خشک و سم حلوانات دم دار و با لخاصیه مسبل مزاج بسیار سرد است
بمزاج طبیعی بدون احراق خلط و جهة فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد
او جهة کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده مفید و مشوش
ذهن و سکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یکمثقال
او کشنده است و در گربه بسیار زود کرده اند و چون بصحت
نه پیوسته بود ذکر نمود و خیلی نمی از ان ترکیب نمود و در دستورنامه مذکور است
و در رفع فالج و استرخا و در دهای بارد مجرب و بعید نیست **اذربو** بلغة یونانی بحب
سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی او چیزها مثل گره رسته و گیاه او خاردار و بقدر شبری

اخاصی گذشته است

الانفع الحار

الانفع الحار

وبسیار شاخ و برگش شبیه برگ کرفس و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در ان دو عدد یا سه عدد
دانه مایل بزردی و بیخ او کشت زارهاست و بسریانی او را عرطیثا نامند و بفارسی
چوبک و صابون خان گویند و او غیر حرض که اشنان است و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک
ابریشمینه و جامه مثل صابون است و در وسط سیوم گرم و خشک و جالی و معطش و منفخ
و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتح حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی
و با قوه تریاقیه و جهة گزیدن هوام و تسکین درد ان و دفع مواد مفاصل بقوه مسهله
و جهة احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول
او جهة بواسیر و تنقیه رحم و اعانه بر حمل و درور او و جهة جراحات خبیثه و سعوط او جهة
سده مصفاه و نفاخ معطش و طلای خاکستر او جهة مفاصل و درد ورک و سر [illegible]
نافع و مضر [illegible] و مصلحش رب سوس و کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و دو مثقال او کشنده
و بدلش در دفع سم بورنش دانه ترنج و زراوند طویل و فودنج است اذرقی
عذار اراقی است و در ترجمه [illegible] مذکور است که ان شبیه بزبد البحر است
و در نهایت حدت و نفاخ محلل و مسکن دردهای بارده و مزمنه است و خوردن
آن بقدر دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسم پنجم زبد البحر است
اذخر بفارسی گاه مکه و گربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان که نوعی از اسل است
بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از ان در حجم دقیق کوچکتر
و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفید و با عطریه و تند
طعم و گزنده و بهترین [illegible] رسیده که قسمی از او را مکی میباشد سیاه رنگ و در دوم
گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة
و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سده ان و ورم فم معده
و رفع نفث الدم و با و جهة استسقا و علل گرده و [illegible] و شدخ عضل و با مصطکی جهة
تنقیه فضلات دماغی و با ترکیبی جهة سپرز و یکمثقال او را با فلفل بالسویه جهة رفع غشیان
مجرب دانسته اند جهة ازاله خوف نافع و ضماد او جهة ورم بارد جگر و شانه و معده
و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه بسنون

اوجهة

او جهة درد دندان و تقویه لثه و عمود و دفع رطوبات مسداات اشامیدن طبیخ او جهة
مفاصل بارده و نفاخ معده و با سکنجبین جهة اوجاع [illegible] بلغمی مجرب و شکوفه او لطیفتر و در افعال
ضعیفتر است و مضر گرده و مسبب [illegible] او را و مضر محرور و مصدع و مصلحش گلاب و صندل
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش راسن و قسط و بدل فقاح او نصف الذریره است
و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوة تریاقیه در افعال شبیه با دست و روغن او که شکوفه
اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند که اشته باشند و دو ماه تابستان
در آفتاب پرورده و سه مرتبه صاف نموده شکوفه تازه کرده باشند در سیوم گرم
و خشک و با قوه قابضه و اشامیدن او جهة تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة درد
بارد و برص و رویانیدن موی و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهة درد
دندان و ورم لثه و خوشبو شدن دهان نافع است اذرافیون باعتقاد جالینوس نوعی از
زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه بزهره اسفنج
و در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم [illegible] و قدر [illegible] کشنده و طلای او بآب
جهة عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و اکتحال او جهة رفع ناخنه و
بیاض موی چشم و [illegible] بسیار مجرب است اذریون گل آفتاب پرست نامند نباتیست
ما بین شجر و گیاه بقدر ذرعی بیرون آید و نرم بقدر جرجیر و با اندک زغبیه و گلهای او زرد
[illegible] و زرد و درخشنده و در وسط او و برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایه
خوش منظر و [illegible] روی بر آفتاب دارد و با او گردد و در [illegible]
و [illegible] اقوال مولف اختیارات [illegible] بتجربت پوشیده نخواهد بود در دوم گرم
و خشک و محلل و جالی و با قوه تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و ملطف
قوی و مفتت حصاة و جهة جراحات [illegible] و تقویه معده و جگر و وجع فؤاد و بواسیر و گزیدن
هوام و گزیدن [illegible] دماغ و [illegible] رفع قولنج و مفتح سده و [illegible] نقصان شم و اسعاط
در [illegible] و ام الصبیان و [illegible] بارده و [illegible] اب برگ او با اب گرم [illegible]
قوی [illegible] مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج و [illegible] ورم
[illegible] او جهة اخراج جنین و جهة درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر [illegible]

و حمول برنج او مسقط جنین و معین الستمنی عاو و آب برنج او جهت درد دندان و رو دهان و دو مغز
سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب و گل آن برگ
و برنج او تا چهار مثقال و بدلش ثمل و نصف او سیلیخه و ربع آن زعفران است و از خواص
او است که تخمش گل او در بینی کشند و از دود او موش و چلپاسه بگریزد و چون
قدری از آن در دست چپ گرفته دست راست را بر روی او بگذارد طفل ضرر عظیم
می رسد و اگر مدتها به دستور نگاهدارد باعث اسقاط طفل میگردد **درنگانه** بعجمه فارسی
سنگ ریزها است زرد رنگ کوچک محرق او لطیف و طلای آن با آب گشنیز مانند او
جهت اورام حلده و با محللات جهت بردن گوشت زیاده و با قروطی جهت رویانیدن گوشت
و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافعست و اجتناب از خوردن او اولیست **ارز**
معرب ارز است و به فارسی برنج نامند در دویم خشک و در حرارت و برودت
معتدل و با مخاصیته در محرور المزاج حاره و در بارد المزاج بارده احداث میکند و قطعا
بجهت این تاثیر هضما و اکثرت خون مرضی با مزوره از برنج فرموده اند و مخصوص اصحا
دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیته متوافقه شرط است
و حکمای هند متفق اند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث ایمنی نیز
وارد و یافته و برنج سفید را از زوج بکمتر دانند و راجح دانند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید
در تغذیه قوی تر و اتمام او مسدد و ده لبن و تنها قلیل الغذا و بکته زحیر و اسهال و موی
و احتناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مقوی و مسمن بدن
و مولد منی و با دوغ تازه مسکن حرارت و بکته اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با
جهت زحیر و با پیه گرده زرو و روغن جهت سفوف و اکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد
خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتدال طبیع و مصلحش
خیسانیدن آن در آب نخاله و خوردن او با شیر و چون او را با سقرلم جوشانند
رفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط حاره
معده و امعا و با شیر تازه با المناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و حقنه
آب مغسول او جهت سحج و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر بعدیل و آب نخاله او در آن

امر قوی تر و طلای او با ترس جهت کلف و آثار ضماد او با پیه جهت گشودن دمل و در زود رستن جراحت
جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بخته باشند با پیه گرده زجهت افراط اسهال
مرضی و دوای و سحج بغایت مجرب و آب مطبوخ غلتوک مسقط جنین و پوست غلتوک
کر بسیار نرم صلایه کرده باشند از جمله سموم است و گویند که مثقال او کشنده است
و مولف گوید این تجربه است و گرب و مصدع میدانند و سعوط کرد برنج که در جاون
سفید کردن بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مقشر است بفم
اول و سکون ثانی درختی صنوبری را است در رفت رطب از آن حاصل میشود و
ارسطوان شراب غلیظیست که از خمر و مقوی احشاء بارده است **اذان الفار** را گویند
در کنار آبها و بیشها و سایهها روئیده بساقی مانند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش
موش و گیاه او بی ساق و پیکل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلو
و چون بدست مالند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع را مزاج در سیم سرد و تر
و با قوه قابضه و با اندک قوه محلله و ضماد تش بارد و جهت ورم حار چشم و سایر اعضا
و حمره و جمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او جهت صداع
حار نافعست و مسکن التهاب و عطشان و مسقط کرم معده است و بری آن قسمی است
قسمی را شاخهای بسیار باریک از یک اصل بیرویید و شاخهای اسفل سرخ و مجوف
و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط آنست برگها محدب
و اطراف برگها شد و زوج زوج بر شاخها رسته و بستانی مشتمل بر شاخهای ریزه
و گلش لاجوردی و بعضی الگلش زرد و پخش بقدر انگشتی و پرسعه و فرق در میان
این قسم و اسقول و قندریون بخلاف اوست در حرارت و برودت معتدل و در
دویم خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و
محلل و مفتح و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلای
بیخ او جهت قواصیر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغی
نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقالست و گویند مصلح او
تخم خرفه است و قسم دیگر را نهایت ریگ زار هاست و شاخهای او بر روی زمین پهن

بشود و برگش مایل بزردی و پهن و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حرافت و گویند بکل
هیئت بگلم بجهت ریزگی و چسبیدن او بشاخها چندان مرئی نمیشود در سیوم گرم و خشک و جهت ورم
و اورام بارده و رفع آثار و جذب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او با برگ و قضبان
در مراق باعث تحریک عظیم باه حتی بران و بانگو ما را بحال نمیآورد و مطبوخ خشک او را
چون ضماد کنند در این اثر ضعیف تر است و قسم سیوم را برگ مایل بزردی و خارناک و عرض
و ساقش شیردار و مفرد و تشریر روی زمین در او از سیوم گرم و خشک و باقوه سمیه و زبون ترین
اقسام و مقی او قوی و مسهل و ریاح داد کشنده و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شراد
مفرع جلد و مؤلف مالاسع گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نقاع نوشند
و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر شکوفه نمیشود و مؤلف تذکره
این خاصیت را جهت نوع بستانی او ذکر کرده اند و این بمینه در بعضی سفرها یدکه اقسام آذان
الفار غیر مرزنجوشست و مجملی ازینها رگت نیز همین بعضی ظاهر میم مرزنجوش بصیغه است
و یکی از جمله ریاحین و با عطریه و برگش شبیه بگوش موش مایل بتدویر و تیزی و گل او سفید مایل بسرخی
و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور
دارد آذان الارنب بلغت بربری لصفی است آذان الغز عصی الراعی است آذان الثور
لسان الحمل است آذریاس بلغت یونانی تافسیا است آذان العبد بلغت بربری مرماز الراعی است
آذان الفیل لوف الکبیر است آذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است آذان الشاة و آذان الغزال
لصیقی است و گویند لسان الحمل است و بعضی را آذان الغزال نامند آذان الدب هلو سنست
آذان القسیس نوعی از ابرولست آذناب الخیل لحیة التیس است ارمال دارماک و بیرنج

[illegible]

ادمائی نامند دوا و ختنی است شبیه بقرفه و عطریه نباتات او هند و یمن و نبات او بقدر
ذرعی و برگش سبزه رنگ و گلش کبود و ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل بزردی میباشد
در اخر دوم گرم و خشک و نایب شاذنه قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و مسکن قی و بلغم
و جمیع قوتها و جالس طبع و مانع آشفتگی و رخمها و اکله و مدر فضلات و ضماد او جهت بثور
و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و بوئیدن او جهت تقویت دماغ و مضمضه او جهت
استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهت اصلاح ناخن و اشامیدن او جهت قطع کلاف

و بوی دهان و رفع ریح بارد و نافع و مصروع و محرور و مضغش گرده و قدر شربتش دو مثقال و بدلش
سلیخه در بوی دهان کبابه ارقیطون معرب از ارقیثون یونانی و آن نباتیست مزغب و ساقش
مربع و سست و قریب بزرعی و برگش مایل باستداره و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقدر
ریزه ازان کوچکتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در درجه دوم گرم و خشک
و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و دندان و درد سینه و لثه بدن و
تسکین درد مفاصل بعد یک و نیم رطل از نبیذ و جهت عسر البول و عرق النسا و ضماد او جهت سوختگی
آتش و مفاصل و سقاق و قرحه سر انگشتان که از برودت باشد نافع و مغز کلیه و مضغش جهت غثیان
و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش بیخ و مؤلف مالاسع گوید که صنف دیگر از وی نباتیست
که برگش شبیه برگ کدو و از آن بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و مزغب و بیخش بزرگ و سفید
و مجفف با قبض و محلل و ذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و بدستور ضماد تازه او و طلای
مدقوق آن جهت درد مفاصل که با حکه باشد و چون دو درهم بیخ او با شراب و حب صنوبر
بنوشند جهت تنقیه چرک نافعست ارمنین بیونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد
و بری او غیر مستعمل و بستانی از او برگش شبیه برگ اهبل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف
ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او سفید و
اغبر و گویند ارمنین درخت فلفلانست در سیوم گرم و محلل و جذاب و بکبد مضر و با شراب
بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج
جنین و قطور او با عسل جهت قرحه چشم نافعست اروقیاقی بلغت یونانی نباتیست شبیه به کبر و
بسیار تند رایحه و لذاع و در غایت حرارت و اجتناب از آن اولیست مگر در اطلیه
که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید قثاء الحمار است و سندان ظاهر
نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را اعلاف میباشد اراک درخت مسواک است شجر او درخت
مدرخت انار و برگش عریض و خزان نمیکند و خار دارد و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر بطم
و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوت در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی
و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در
روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح

در رباح غلیظ و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم تواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و
ونفخه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و رفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و نافع نزلات
و ماء شیر او نمک و سواک کردن بچوب او جلای دندان و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش لهاه
و سپنج و مصلحش کتیرا و قدر شربتش از طبیخش با نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است
ارندبرم بعجب شبیه به پیاز سکا و از شبستان ارند و مولف تذکره گوید که ان بیخ سوسن سفید است
که بفارسی انرا سوسن لهذا نامند و زنبق عبارت از وست بغایت گرم و خداب و جالی و طلای
او جهت قطع خون بواسیر مفید و اشامیدن او و بغایت مدر حیض و قدر شربتش تا یکدرهم است و مولف تالیف
گوید که او بیخ سوسن احمر تربت که دلبوث نامند ارجوان معرب ارغوان فارسی است گرم سایل
باعتدال و محرق اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه و طبیخ او مستقی الات تنفس و معده و منفضخ
او جالس نزف الدم و خضاب نیکوست و زنان ازو خطاط جاری زند و ریشه بیخ او را بقدر دو درهم
بجوشانند مقی و قوت و مصلحش برگ عناب تمام و بدلش صندل سرخ و نصف ان گل سرخ و دانه
ارغوان را دوبر عین قایم مقام تخم کشنیز جست ارقوا ببلونانی تخیت سیاه و مدور و تخم و درمیان گندم
و عدس پیدا شود و بفارسی سیهک نامند ملین و محلل و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه حاره و تسکین درد
او نافع در دوی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه ممزوج تشریحی است ارنب بری بفارسی
خرگوش نامند و عربی تموز گویند و ارنب معرب از رنبایه بحیث و ان حیوانیست معروف گویند
مثل زنان حایض میشود و منعقف میگردد نراو ماده گی و بالعکس و بهترین او سفیداست و او اول سیم
گرم و در دوم رطب و گویند خشک است و پوشیدن پوست او مسخن بدن و معدل خلط و قاطع
بواسیر و نافع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون همه اعضاء و خون
برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلای خون گرم تازه او جهت کلف و بهق
و شور که آب سفید ازان ترشح کند و جوشش خشکی که در سر بهم رسد و سکن دردهای کهنه
و مغز سر او کشوی باشد جهت رعشه مرضی و دلوک او جهت اصلاح امراض لثه و درد ان اعانت
بر رو یانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل و باب بارز بفصل
جهت رفع داء الثعلب و پنیر مایه او را چون بعقد قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع
و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و در قیراط او را با شراب جهت تب ربع

مجرب دانسته اند و طلای او جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان
رطوبات رحم و شکم و اشامیدن و حمول ان بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان
و زهره او را تاثیر عکس پنیر مایه است و جلوس در طبیخ ان جهت نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او
مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش بهم رسد و جهت بول در فراش و سلسل
بول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع و اصلاح او بجهت ادویت بکار آب و با روغن زیت
و مغز محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع او را بجهت تناول نمایند
جهت جذر نافع و سرگاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال ازان بنوشند جهت سنگ گرده مفید
و چون جوف او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن
موی سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و جهت شقاق و رفع تحلیل
مو و بول او جهت حدقه باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یکدرهم شربا جهت سلسل بول در فراش
نافع و تعلیق بر دو چشم او مورث بیخوابی در قطرباد و مولف تذکره گوید که چون بنعت روز
هر روز دو حبه از مغز سر او با دو وقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی کند مجرب و در الفت
جامع الادویه گوید که چون خصیه او را تا یک تخم دو درهم بکف سود کنند و دو دانگ او را نشوط
جهت تقویه مجلست و خوردن ان با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و بعض
گوید که چون زهره او را بنوشند خون بمرتبه برو غلبه کند که تا سرکه با وندهند و استنشاق
نفرمایند بهوش نیاید و پنیرمایه او را با سرکه پادزهر جمیع سموم است و گویند که چون زن فرج
او را بجهت تناول نماید در حال آبستن گردد و همچنین جمعل سرگین او را در آن باب بسیار نوشته اند
و نگاه داشتن کعب او را بجهت رفع چشم بد گویند موثر است ارنب بحری حیوانیست صدفی
شکل مایل بسرخی و مابین اجزای او چیزی سبز مانند برگ اشنان و سر او در صلابت مثل سنگ
و آن سم قتالست و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او بتنهایی و باشحم الحجره
ستر نده موی و همچنین طلای روغن طبیخ او و سوخته او جالی باصره و دندان و طلای خون او
جهت کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس و به تنهایی جهت داء الثعلب بغایت مفید
و این جمیله طلای او را جهت گزیدن زنبور فاد زهر سریع الاثر میدانند ارجیقن معرب از
ارجیقن است یونانی و ان ذوریاست ارغاموني بیونانی مستی از ماجیات ارجن بعبرانی

عنکبوت است اراة مصطکی است ارطاماسیا بیونانی برنجاسف است ارسطولوخیا بیونانی
زراوند طویل است ارمینا بیونانی لاجورد است ارسطا بیونانی نبات بزر البنج است
ارماط درخت کادی است اریصارن بیونانی دو یره است اریبان بلغة شام بهار است
وان عنبر رو بیان است که ماهی روبیان گویند ارنیقس بیونانی فلفل است اریجا بیونانی پوشش دار
است ارقون خیار است اریبون بیونانی بزر البنج است ارسانیقی و ارسانیقون بیونانی زرنیخ است
اردوسم و اردوسمایی بیونانی بوزیدان است ارکفی بیونانی بعبرانی حمص است ارطماس بیونانی طین قیمولیا است
ارقب بعربی جنس حیلی است ارندا بیونانی بمعنی بیخ نباتات است ارلیطس بیونانی بوزه است
اردوینس بیونانی نوعی ارغوان است ارطیس بیونانی تمام لسان است ابقا اربعین سقولوقندریون است
ارزیز بفارسی رصاص ابیض است ارقین اسم خیار است و روغن حلبه زرا نیز نامند ارنجا اسم لوز
البر و روغن اوست ارطی بیونانی درخت عرفت است ارماوارد و شیران و اردو شیر و اردو مرماهو است
ارطیا بیونانی عنقود است ارقیاقن بیونانی شمشیر است ارسیس بیونانی علق است اردنیس
بیونانی کرسنه است ارقلیا خشخاش زبدی است اروچک ترکی عنکبوت است اروک ترکی شمس
اریا ترکی شعیر است ارغیلم اسم عبرانی بقلة الحمقاء است ارغون کافورسونی است ارسولی بیونانی
شقایق النعمان است ارشد مرقشیثا است اردم اذربویه است اردولس بیونانی ایهل است
ارمونیا بیونانی اقاقیا است اردیر بسریانی ابیح است اردوروالبربانی اذر است ارخس بیونانی
خصی الکلب است اردینا بیونانی زعرور است ارشد ابلق است [illegible] ابو خلسا است
ارجالون قاشر است ارتقی بیونانی خلنج است ارذه بفارسی رفت رویست اردم بفارسی
چیزی محرایت است ارندی بهندی خروع است ارزن فارسی دخن است ارده بفارسی ارهی است
اردک فارسی بط است ازاد درخت بفارسی درختیست عظیم ثمرش شبیه بزعرور و با خوشه
و تخمش شبیه تخم زعرور و در اخر بهار میرسد و مدتها بر درخت میماند و برگش املس مایل بسیاهی
و شبیه برگ ترنج و خزان میکند و در تنکابن چلی دار نامند و در طبرستان طاخک نامند
و نوعی را ثمر شبیه فندق و این نوع از سموم است و بعربی سیسبان و بهندی بکاین نامند
و گلش سرخ شبیه بحری و در غایت خوشبوئی و گلش در سیوم گرم و در اخر اول خشک
و نفع سدد دماغی و برگ او کشنده قمل و جهة دراز کردن موی و ثمرش از سموم و عصاره

ابلاد

برگ او با عسل جهة دفع باد قولنج نافع و منضج و مدر و جهة سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و حیض
و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش جهة درهم و عصاره شاخهای او با عسل و با سنج مقاوم
جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش دراز کردن موی شهدانج است و چون پوست او را
با شاه بتره و هلیله سیاه بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهة تبهای بلغمی ازموده و یکدرهم از تخم او
کشنده و مؤلف تذکره گوید که عصاره او مفتت حصاه و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل
خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و مؤلف جامع بغدادی گوید که شرب عصاره او بهار
ریا نیز است و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منقی قروح ترشحه است و چون عصاره برگ
و شاخ او را با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر مالند
و هر روز یکبار تجدید کنند و هر روز دیگر در حمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را با خطمی
خطمی بشویند موی را برویاند و قروح او را زایل کند ازداد کافور مونی است ازورد بلغه
بربری خندقوقا است ازدری دارشیشعان است ازدا ترکی صبر است امبرودیع کرفس که
در بنزه زار و زیر گزار میباشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی
سفیداب نامند انچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رصاصی گویند و بهترین اقسامست چون قلع را
صفایح کرده با انگور کوبیده با تخم ان اغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه
تند داشته باشد گذاشته سر ظرف را مستحکم نمایند که بخار سرکه قلع را نمود و را ز هم بریزد پس از سرکه
بیرون آورده خشک کنند پس سائیده و بیزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و عسل
اسفیداج اعلی یکی زایل شدن ترشی سرکه است و انچه از سرب ترتیب دهند یکی بهمین
دستور است و یکی احراق اوست اگر مبالغه شود سرخ حاصل شود و در دوم سرد و در سیوم
خشک و غسل و شرطست تا لطیف و مجفف و ملین شود و سرد و مسدد و سعوطی و دافع گوشت
زیاد و مدمل قروح و جهة سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ جهة درد سر و با شیر جهت
ورمهای حار و مفاصل حار مجرب و جهة زخمها و شقاق و درد چشم و بثورات و بیاض
رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی تخم جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب
ورادعات جهة باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ جهة
منع روئیدن موی مجرب دانسته اند و جهة دفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و حمول آن

جهة منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و اشامیدن او سورت خناق و زیاد از یکدرهم او کشنده
و بدلش انار و برنج است **اسفیداج الجصاصین** بفارسی سفیداب یزدی نامند و از
گچ براق صفایحی و اشکال ان در یزد و نواحی ان بعمل میاورند جالی و منقی و رافع اثار جرب و حکه
کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه مدعاف و طلای او با آب جهة باد سرخ و اورام
حاره مجرب و خوردن او کشنده **اسل** بفتح اول و ثانی بلغة عرب اسم نباتی است که از ان حصیر
میبافند و در کنار انهار و زمین های ابدار میروید و نر و ماده میباشد نر او را کولان نامند و دانه او
مایل به استداره و بزرگتر از تخم نازه و گیاه او خشن و سطبر تر از ماده و در مزاج مرکب القوی برودت
غالب و حرارت قلیل و محلل ورمها و ضماد او جهة استسقا و سحر مالیخولیا و خاکستر بیخ او قاطع نزف
الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه نافع و ثمر ریزه او بقدر سه درهم با شراب جهة اسهال
و نزف الدم و بقوة مدره و ضماد رگهای متصل و بیخ جهة گزیدن هوام و رتیلا نافع و ثمر نوع
غلیظ او بغایة منوم و تا یکدرهم او موجب سبات و مصلحش گل انگبین عسلی و طلای … و فرمش
دقیق او که ناده است جهة ابدان قویه و مستسقی و غلیظ او جهة ابدان … مفید است
اسلیخ گیاهی است نبت او در ریگزارها و ساقش بدرازی دو زرع و در رنگ و برگش شبیه به تره ترک
و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه به نی و با کلوغها و برگش باریک و اخضر و در سیوم گرم
و در دویم خشک و محلل منضج اخلاط غلیظه و دافع اورام و سموم و مفتح و ریاح و معدیل ضماد
مطبوخ ورق او در دافع اورام بلغمی مجرب است و طلای مطبوخ او با ارد جو جهة حمره نافع
و قسمی از و برگ ریزه تر و شاخش پر شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای
او علافهای بسیار و متراکم مانند علافهای بیخ و از ان کوتاه تر و تخمهای بسیار و سیاه و پر شاد
بسطبری انگشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم اول گرم تر و تند تر و در
ریگزارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهة درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج
و یکدرهم او را جهة گزیدن عقرب و سموم قاتله مجرب دانسته اند و گویند ضماد او و اکل او
انثیان را کوچک میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با شیح … السویه و جند و کندش را زرنیخ
مثل نصف او حب سازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل میکند و هرگاه
مداومت نمایند بقیتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال

تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او فوه نا او در صباغی
بدلش عصفر است و مستعمل از و بیخ و تخم او **اسفنج** بفارسی ابر مرده نامند و ان جرمی است
که بروی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از و که متخلخل و وسیع الثقب است بزرگ
و شبیه به بند و بر سور جنت ماده گویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیرات نر نامند
در اول گرم و در دویم خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازه او را با سرکه
ممزوج یا شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و با الخاصیة قاطع
نزف الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ با اب جهة التیام و زخمهای کهنه و خشک او
مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهة منع نزف الدم قوی تر و بجهة رمد یابس و جلای بصر مفید و مستعمل
تازه او به تنهایی و با جبه و کتان مفتح افواه عروق مصمومه و جراحات جابسه و تحرف
مغول او و را … عینها صفت چون قطعه او را بقدری که تواند فرو برد و بخیاطه بسته
بلع نمایند و کمی خیاطه را بدست نگاه دارند و … کننده که جذب رطوبات کرده
بالیده گردد و بعد از ان خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون اورده و اخراج
زلو و خار که در حلق مانده باشد بعدیل و سنگهای که در جوف او بهم رسد در تفتیت
حصاه مجرب و چون خواهند که بجهة زینت اسفنج را اسفید کنند باید قسم ماده او را با
تر کرده و مکرر در افتاب نهند یا با مهتاب گذارند **اسرار** بکسر اول … اسم نباتی است
شجریت نبت او در ابهای ایستاده سواحل جده است خصوص دریای قلزم و در
ابتدای روئیدن مانند … رعی و شبیه کچی العالم و چون محاذی روی آب شود گرد
از و برگ و شکوفه شبیه بمو در ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندقی و مستطیل و مزغب و با اندک
بشاعه و چون بخورند از قلیل او مسهل و از کثیر او سبک عارض میکرد و دان ثمر مرکب القوی
و مسخن و دلوک و بخور او جهة درد دندان و اشامیدن او با شیر تازه در محرور و با شراب
در مبرود و بغایة محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدود و منعش حرارة غریزی و حابس
قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او نرم و بعد از خشکی شبیه بکندر و قوه و با …
فضلی و جهة امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است **اسل** بفارسی
تیر نامند گوشت او در هضم و مورث شجاعت و ضماد … بیشتر کم و کیخ را رفع و انچنین

و تقیهٔ معده مقوی جماع و قطور او با روغن بنفشه و در احلیل جهت نفوذ و تعدیل و طلای او
جهت کلف و زهره او مقوی باصره و اشامیدن یکدانگ ان از تریاق باشد با زرده تخم مرغ نیم برشت
جهت کسی از زنان بسته باشند گویند مجربست وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط
دانسته اند و گویند جلوس بر جلد جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و لبستن پوست او با بو
کردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازالهٔ صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن صباع و رفع
بوی ناخوش و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سباع از ان شخص و ضماد پیه با بن
دو چشم او بر روی بواسیر جهت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطره از جلد
او در میان جامهها مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامهها موجود باشد باعث قتل آن
و چون بگیرد پیه و سرگین او را در شراب حل کنند و بعد از ان شراب دهند سبب رفع
خواهش ایشان گردد و گویند شیران از او از خروس سفید میگریزند در جامع الادویه
از ارسطو نقل میکنند که کباب جگر شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون بشکافند و با نوره
سیخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و با روغن زنبق چرب نموده باب گرم بشویند
جهت جمع دردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است
اسقولوقندریون یونانی حافظ الارواح و ان گیاهیست برگش شبیه برگ صعتر و از ان بزرگتر
و باریکتر و گلش سفید و ساقش واحد و باریک و بطول یک ذرع و در قد کمتر از شبری و قبه او مثل
انار اجزا شبیه بجو و تلخی تخم و مایل بسرخی و تند طعم و باید که تلخی و را ادل و دویم گرم و خشک گویند
مرکب القوی است و اجزای بارده او کمتر و این قول اقرب است محلل و ملطف و مفتح
سدد و جالی و با قوة قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویه ارواح و دماغ بی عدیل
و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودای دماغی و طبیخ او در امراض سینه و سعال و
نزله و قویتر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی الات بول و با قوة تریاقیه و
و سعوط یکدرهم او با عسل منقی قوای دماغی و اشامیدن یکدرهم او با ماء العسل جهت
جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه حادث شده باشد و بتنهایی جهت رعشهٔ دماغی
و دو جزو او با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید
و ضماد پخته او جهت درد مفاصل و نقرس و نفوخ و طبیخ او جهت استسقا و ورم

بارد و تنقیه کرده و طحال و سودا و امراض معده نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت صداع
مفید و با عاقرقرحا و سکنج جهت صرع و با شراب جهت نقرس و درد اعصاب و اقلاع و سموم و شربت و
نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مصلحش ربوب و مغز تخم و بادرنگ و سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش
کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در ازالات تنقیه افتیمون و در تنقیه سودا
افتیمون و مداومت بر اکل او با شکر و عسل که هر روز یکمثقال از گل او خورده شود جهت
دفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که چون او را با ثلث کشنیز در رفع مرض بخورش
و تمام ان هریک از مصطکی و بلیلهٔ کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب وقت خواب
مداومت نمایند جهت رفع نزلات و ربو و ثقل و پورگرانی سامعه و ضعف باصره مجرب است
اسیوس بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک چینی است و ان نمکیست که بر روی سنگ سفید
سبک و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم رسد و انرا اسیوس و نکر از زهره اسیوس
نامند و شبیه است بنوشادر و قویتر ان سنگ است و بهترین سنگ سریع التفتت است
که رگهای زرد و غبار داشته باشد در سیم گرم و خشک و با لذع و معفن و جهت قروح کهنه یابسه
عسر الاندمال و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن نافع انتشار قروح خبیثه
و با آرد و با حلاجه نقرس و طلای آن با سرکه جهت پرز کرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر
و دمل سرد و بدستور تحلیل اغلیما ملطف و جالی بصر و جهت بردن سیاه و رفع آثار نافع و با انجا
زهره اسیوس قاطع خون امهات است و خوردن او با عسل جهت قرحه شش نافع و مورث سحج و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم است **اسفیداج** بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه
و ان مرقیست که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر ان و بقول و امثال ان که طعم غالب
داشته باشد ترتیب دهند لطیف و رطب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب
سعال و قرحهٔ ریه و امثال انست **اسقیل** لغت یونانیست پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند
برگش شبیه برگ نرگس و ساقش بی تجویف و سبز مایل بزردی و تخمش مثل پیاز و بزرگ و
بهوای سرد و سبز میماند و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین تنها بروید سم قتال در اول سیوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضاء و جالی و جاذب
خون بظاهر جلد و محرق و مفتح اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر هوام و جهت

ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد کوش و شقیقه
و دوار و سبار و دو نسیان و فی الدم و سنک مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور
المزاج و اسهال دموی نافع و مشوی او که بخمیر کرفته در آتش پخته باشند بحدی که خمیر متفحم کردد
در مشروبات مستعملات و مسهل اخلاط غلیظ و بالخاصیه مقوی معده و چون بخشم مرغ را
در جوف او کذاشته بریزند و بخورند بنوشند مسهل اخلاط غلیظ و بالخاصیه و معدل ان و چون
کوبیده با قطرون بقدر ربع ان در پارچه بسته بموضع داء الثعلب بان بمالند چندانکه خون
آورد موی بروید و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هرکاه نصف اوقیه
او را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صاف نموده بر کف پا بمالند
و کف پا را بزمین نکذارند و در یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه مایوس کند و اکثر
مجربین مجرب دانسته اند و اشامیدن شیراط او که در عسل پخته باشند جهة احتباس بول
و درد معده و سوء هضم و تقویة معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث بده و ریه و مغص
نافع و آب برک او را با دو چندان عسل بقوام آورده جهة ضیق النفس و پاشیدن آب
طبیخ او در خانه و بدستور تعلیق او جهت طرد حشرات و هوام موثر و چون ریزه کرده
در روغن زیتون بجوشانند تا پیاز خشک شود طلای مزبور جهة جمود اطراف و سرمازدکی
و درد مفاصل و نقرس و درد کوش و سده ان و با موم و قلیل کوکرد جهة قروح شهدیه
و جرب متقرح و یابس و حکه و خراز و بازفت و حنا جهة بثور رأس اطفال مفید و [illegible]
از عنصل و ریشهای او که با سم کوبیده باشند مقوی قوی و ضماد بیخ او جهة ثالیل و شقاق
که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهة کزیدن افعی و بوی او
کشنده مکسهای کزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و داشتن ان با خود موجب
هرب سباع و هوام و دارد قتل و مورچه و مکس و چون او را کوبیده با آب او را که کهنه
خمیر کرده بنوشند جهة استسقا مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوفته در حمام بر بهق بمالند
بهق را که بهیچ دوا بر طرف نکند زایل سازد و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند
انکور را باصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار و بهم نافع ریختن شکوفه ان و تخم
او ملین طبع و جهة مغص و درد معده و چشم نافع و چون کوبیده با سرکه جبها سازند و یکعدد

انزا

انزا در میان انجیر کذاشته یکروز در عسل رقیق جنبانیده بیرون آورند و انجیر را بکنند و
بعد از ان آب کرم بر اثر ان بنوشند یا پی که در رو بوده جوشانیده باشند بیاشامند
رفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصدع
و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلحش شیری که در سنک تفته داغ کرده باشند و ربوب
فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش طموس و کویند سیر و کویند اسقوریدون که بسرکه
و قرومانا و وج و مولف تذکره قابل ببدل او نیست و کویند خاکستر او با روغن کل جهة
شقاق و کلا و اسقاط داء الثعلب نافع و سرکه عنصل که او را با چوبی شل کارد ریزه کرده
بریسمانی کشیده و چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در شش رطل و نیم سرکه
کهنه انداخته سر ظرف را محکم بسته دو ماه در افتاب کذاشته بعد از ان افسرده بیرون اندازند
و با عنصل تازه را شش ماه در سرکه چند ازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده
و حلق و قوه هاضمه و جهة صاف کردن آواز و بدبوئی دهان و مواد سوداوی مالیخولیا و جنون
و صرع و تفتیت سنک مثانه و عرق النسا و تقویة اعضاء ضعیفه و اعاده صحة بدن و رنک
در خار و حده بصر و مضمضه او جهة سستی کوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور
او جهت کرانی سامعه و اشامیدن او جهة تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر
شربتش از مقدار قلیل تا دو وقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال
نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر اعصاب سیم مصلحش بخلاف
سرکه و جهت صرع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و نقرس نافع و مضر
محرورین و صاحبان قرحه است و دستور ساختن شراب او مثل عسل سرکه است که بجای
سرکه آب انکور باشد و سه ماه در افتاب بکذارند **آس** معرب از اسا سریانی است و
بفارسی مورد نامند درختی بستانی او بلندتر از درخت انار و برکش ریزه تر از او
و سبزتر از برک انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و فراوان میکند و با عطریت است و
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه
تریاقیه اگر چه برک و تخم و بیخ و کل و جرم او را بنسبت بیکدیکر در مراتب برودت و یبوست
تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا

و با جره پچه دیل و مدر حیض و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهة نزلات و تقویت جماع
و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص جهة رتیلا و عقرب که با شراب
بنوشند و طلای او جهة ورم حاره و قروح نافع و در بدر او که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ
شود جهة تسکین قی و دفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ سرد و خفقان و اسهال و [illegible]
ثمر و عصاره او جهة نفث الدم و قرحه شانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات
و سرفه رطوبی و نفی تشنگی و سرفه حاره و ذرب مفید و ضماد تخمه او جهة سیاه کردن موی با
شراب جهة قروح پا و کعب و با آرد جو جهة ورم و ضماد برگش جهة علاج حمره و شری و ورم
خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر نافع و در آخر با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با گل ارمنی
و سرکه جهة حکه و جلای ناخن و آثار و رعاف و درد سر با عدس و عفص و گل سرخ و اقاقیا
جهة تقویت اعضای و تهیین مجرب و بخور او جهة رفع وبا و دفع هوام و سقوط دانه لبو آید
نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهة اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ او که
با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بعضم و جلوس در طبیخ او جهة قروح معده و ورم و سیلان
و سستی اعضا و شستن موی با آب او جهة منع ریختن موی بسیار موثر و چون با آمله کهنه
خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهة رویانیدن موی مجرب است
و قطور آب او جهة چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی تر از توتیا
و جهة کلف نافعست و دزد در برگ او جهة رفع جراحات و تسخیح جلد و بدبوئی زیر بغل
و داخس مفید و در ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و آن را
بنگ آس نامند و مولف اختیارات حل بر صفت آس نموده و آس بنگ نامیده و این
دلیل غایت جهل او میتواند شد و بنگ آس در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر اوست بعد از که
او را کوبیده و سوزانیده و با شراب بار سیده از نخت قرصها ساخته در سایه خشک
کرده باشند و بوئیدن مورد جهة رفع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره
گوید که مسواک کردن بچوب او هیچ جذاب است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او
تا سه اوقیه و مصلحش در احتباس اقاقیا و در اورام حضض و گویند مصلحش مطلقا برگ
توتست و مضر صاحب کام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن

مورد

مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد
و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد جهة التحام زخمها و قروح سر و شوره
و تشقاق و استرخاء مفاصل و سوختگی آتش و تقویت موی و سیاه کردن او و منع عرق
و بخار و ورم بواسیر نافعست و گویند چوب تازه او را انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران
در خنصر موافق کنند بالخاصیه تسکین یابد **آس بربری** مورد بربری را گویند برگ زرد و عریض
تر از بستانی و اطراف او تند و شبیه ببستانی و چوب او صلب تر و در قد کمتر از ذرعی و ثمرش
بغایت سرخ و متشدید از وسط برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و مردم
نامند و بلغه سگابن جرنیکو شند و در زمستان برگ نیز ریزد و قابض و اشامیدن ثمر و برگ او
با شراب مفتت حصاة مثانه و جهة یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال و رفع [illegible]
معده و جگر و دماغ مثر با و جهة اخراج کرم مقعد حمولا و جهة صرع و رفع رطوبات [illegible]
و صداع بلغمی نافعست و ابن ماسرجویه قوة او را مثل باد آورد دیدانه و بعضی نحوه اینیقسینی
دانسته اند و ابن تلمیذ جهة ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته اند
اسقولوقندریون یونانی و بمعنی مزیل الصفراست و آن نباتیست جبلی [illegible]
و نبت او سنگلاخها که سایه باشد و برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی
و طرف اعلی سبز و شرف و غرغب در دوم گرم و در سیوم خشک لطیف محلل و مفتح و مدر و جهة
تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهة سپرز شرب
و ضماد او استعمال و چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند در رفع ورم سپرز گویند نافعست و تعلیق او
مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش
عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن او گاوزبان است و گویند مرجان سوخته بدل اوست
و صاحب تحفه را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس بآن اشاره نموده
اسقوردیون [illegible] باشد جبلی نامند و آنچه مرکب از دو دانه بزرگ
باشد شامی گویند و برجه بیدانه و بسیار کوچک باشد و پوست از او جدا نشود و مغزی
نامند و شقوردیون یونانی عبارت از روست ثمر و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کمعرض
از برگ بستانی و گلش مایل بسرخی و ساقش دراز و [illegible] گلش و ساقش سفید در آخر سیوم گرم

وخشک و تریاق سموم زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی‌تر از سیر بستانیست و در
ثوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل
و تخمش بغایت مشهی و مبرد المزاج است **اسارون** بلغت سریانی بیخ گیاهیست پر گره و دراز و باریک
و کج و از زرد چوبه باریکتر و با اندک عطریه و تندی و سفید مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی
و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ سنبل و لبلاب و از آن کوچکتر
و مایل باستداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاجیره که قرطم
عبارت از وست و قسمی از او ساق بقدر ذرعی و مدور و برگش مثل برگ قنطوریون رقیق
و اعلای ساق پر شعبه بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف او جرمی
زغبی و تخمش بسطبری حمص و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسم او برگ مثل قسم اول و اغبر
و صلب و شاخهای او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او
تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار می‌پیچد و تخمش ساری در تحت الارض و پر گره و قوی الرائحه
و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در رفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از قسم اول
ریزه‌تر و شاخهای و منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و تخمش نرم و بیگره و در زردی و با
عطریه و منبت او کوههای ساده و این قسم ضعیف‌ترین اقسام اربعه است و مجموع آن
در آخر دوم گرم و خشک و بهترین او قسم اولست که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد ملطف
و محلل و مدر و منضج و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل سوداوی
بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النساء و نقرس
نافع خصوصا که دو ماه در انگور خیسانیده باشند و باید بازاء سه مثقال او انگور رطلی و نصف
باشد با شیر تازه و گوسفند مسهل قوی سبرد و دو مرطوبت و جهت تسکین درد و ماهای باطنی و استسقا
و یرقان سددی و ورم رخو و جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض بارده
دماغی و سده جگر و صلابه سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن جهت
گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زنان جهت نقوط بسیار مؤثر و مضر
ریه و مصلحش میویزج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش دو وزن او دار فلفل است
با نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آنست که چون قبل از نوزده

درسم او

درسم او را با جند ریخ بنوشند آب او بسیار کم بر میاید و مجرب میدانند **اسد العدس**
گیاهیست شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته‌اند برگش مزغب و با لزوجه
و گلش سفید و زرد و شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمان باریک و اغبر
مایل بسرخی و بیخش مثل گزر و بسیار کوچک و در گیاهی که بر حوالی او بهم رسد می‌پیچد و فاسد میسازد
و لهذا بالوک نامیده‌اند در سیوم خشک و با قوه بارده و در دویم گرم و محلل بلغم و سودای
غیر محرق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای او
با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن او مؤثر و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند تخم و خام
او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت
زود مهرا سازد و گویند مکرب معنی است و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا نیم درهم
و بدلش مسهل سودا افتیمون و در ادراک مثل و صفو ربع او سنده و **اسفاناخ** بفارسی اسفناج نامند
و بیونانی سونا خیوس گویند و تری او مانند سبانخیت در افعال و بستانی او معروف و در
آخر اول سرد و تر و گویند معتدلست ملین طبیعت و با قوه جالیه و ردی معده و سریع الهضم و کم
نفع از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد پشت و سل
و عصاره او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر البول و تخم او جهت درد سر و درد کمر و لذع
اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لهاة و تخم او با باقلی جهت نزلات حاره مجرب
و ضماد تخم او جهت درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد
و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار و دمل و طلای مطبوخ او با
سفیداب جهت بثور و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش نخود و با روغن بادام
و دارچینی و آب کامه و قدر شربتش از عصاره او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف
و تخمش جهت وجع الفواد و درد احشا و تبهای حاره و بثره او جهت تب دق و سل مجرب
و ضماد تخم او جهت اورام حاره تلیین اورام صلبه بسیار مؤثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم
و قدر شربتش تا دو درهمست **اسقوب** بلغت فارسی اسم ثمر درختیست پیوندی نارنج و ترنج
و لیموست که با یکدیگر پیوند کنند و بعربی زنبوع نامند و در افعال ضعیف‌تر از ترنج و قوی‌تر
از لیمو و معاوم سموم و مضر سینه است **اسطرطیقوس** اطراطیقوس است **اسرنج** سرنج است

انبرب رصاص اسود است اسفست معرب از اسپست است و آن چند نوعی بری است
اسفیوشش لغة فارسی بزر قطونا است اسفند سعید بفارسی اسم خردل ابیض است اسد الارض
اشیخص است و حربا را نیز باین اسم نامند اسقولوس بفارسی اسراش است اسقال و اسقیل
اسقیل است اسقلنیس اسقولوقندریون است اسمالادن یونانی سوسن بری است اسفنط
خمر است اسقیر قثاء الحمار است اسفراج اسم اندلسی هلیون است اسطرنوس حجر البیضات
اسقیلیطیقوس جلنار است اسنا بسریانی آس است اشترغم بفارسی شاهسفرم است اسلیوسی
یونانی بلیحه است اسطالیطس یونانی سنگ مرمر است اسطفلنس وابرطم حجر الیهود است
اشرخا زرنیخ است اسود سالخ مار سیاه است اسقوردون بیونانی خبث الحدید است
اسطافالس یونانی جزر است و بلغه روم اسطفلین و بلغه شام ارسطون نامند اشتی و دو
بترکی اسم فلفل است اسقوالس یونانی بروانیت است اسحلی بلغه شکابن اسم عرکدا است
استانع بلغه شکابن حماض است اسطام نوعی از حدید است که فولاد باشد اسکنتبانیه
شبیه است اسحاره بلغه اهل بیت المقدس توریت است اسریقون زنجفر سوخته است
اسمار و اسغوم آس بری است اسپندان بفارسی اثیاطون است اسقیلناس بیونانی قثاء بری است
اسطیافوس یونانی زبیب است اسطافیوس اغرنا زبیب الجبل است اسکن بهندی بهمن
ابیض است ابرک بهندی اسم اکلیل الملک است فارسی اسم اسفناج است
ابرزه و اسبغول بفارسی بزر قطونا است اسپند بفارسی حرمل است اسفانج رومی قطف است
ابرک بفارسی زیره است استخوان خرما بفارسی نوی التمر است اسکتو بلغه شکابن سعد
ذکر مهای ریشه گیاهی را نیز باین اسم نامند و آن مدور و بسیار لذیذ و شیرین بقدر نخودی
میباشد و برگش با برگ زار بزرگتر است و زیاده بر سه عدد نمیباشد و ثمر و سکل و از
ریگزارها جرم آنها میرویند استر بفارسی نغل است اشق معرب آزوشه فارسی است
و آن صمغیست نبات بزرگی نبات او شبیهی کوچک ساقش باریکه فرعیت [illegible] ل به
سفیدی و گلش مابین سرخی و ازرقی و نبات در بلاد سردسیر گویند صمغ نبات
اشتر غاز است در دوم گرم و در اخر اول خشک محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن
و جالی و منضج تنده جگری و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم و زرداب و مفتت حصاة

و بجهت جنین و کشنده کرم روده و با قوت مجفف و مدر فضلات حتی خون با سرکه آشامیدن جهت سپرز و با
الشعیر جهت ربو و عسر النفس انتصابی و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر البول و رفع حرارت و به
سهولت در تهیگاه و ورکین و درد کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهت
تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح تحت و بهق و کلف و خنازیر و جرب و انثیین
و اورام بلغمی با طرون و روغن حنا جهت اعیای تسلاخی و سواد بارده و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت
و جرب و شعیره و رطوبت چشم مرهم او جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و غرغره او با آب
جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح او انیسون
و ثانی روغن قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش سکبینج است یا جاوشیر با ربع وزن آن اشتر غاز معرب
از اشترخار فارسی است نبات او شبیه به جاوشیر و بیخ او شبیه بیخ انجدان و بدبوی و بدطعم شده و با تلخی
و مستعمل بیخ او است و گیاه تازه او مثل کاهو در موصل و شل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان است
در سیم گرم و خشک و بهترین او بسرکه پرورده است منفخ سده و مدر بول و با قوت تریاقیه و مشهی معده
و مشتی طعام و یکمثقال از جرم او جهت ریح که از ماده بلغمی باشد نافع و طلای او با سرکه جهت اورام
بارده و تسکین درد ها و سرکه او در قوت مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکه
او تا یکمثقال و از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و منفی و مصلحش شربت عنزه و ریباس و بدلش [illegible]
و عرق و جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش تا سه اوقیه است اشنه لغه عربیت بفارسی
دوالا نامند و آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بهم پیچیده و بر شاخ درخت صنوبر و بلوط و نبات ها
متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبون ترین سیاه اوست در اول گرم و خشک
و آنچه از درخت بلوط بهم رسد و مجموع آنها بقوة قابضه و محلل و جهت منضج سده جسم و مدر حیض و منوم
قوی خصوصا با شراب و مقوی باه و معده و دل و جگر و مفرح و جهت رفع غثیان و خفقان و نفع و حفظ
روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او تسکین درد ها و ضماد و سحوق او با آب
جهت تقویه اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع الم آنها و جهت تلیین
صلابات و ردع اورام و تقویه چشم و نقیع و آنچه از درخت بلوط باشد حرارت و حمره چشم سفید
و مضر امعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو سه درهم و بدلش مرزنجوش و بخور او جهت اختناق رحم
موثر است اشنخص لغه عربیت گیاهیست که سفید و سیاه میباشد برگ نوع سفید او سفید و بجب

اما گل کاه است سرخ و ازرق نیز باشد و بدستور صحرائی و کوهی میباشد مجموع را بشیره برگ کنگر و بیاق
و پخش سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه بقرطم و صمغ او را اشق گل
زنان استعمال مینمایند و قدرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه برابر برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و
نازک اش سرخ و خلکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و دقیق و گلش خار دارد و نقطه دار و در پخش
سطبر و سیاه و کاه است سوراخ داشته باشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل از بیخ
او است و مرکیایی که در حوالی او روید فاسد میسازد و خراف صاحب اختیارات در کمال ظهور تفرنج
بوده که نوعی از آن ذراریوس است و مازریون اینوع است بخلاف اسمخنش و اختلاف ماهیه از تقرن
کتب ظاهر است سفید او در دوم گرم و خشک با قوه تریاقیه و بجده قیراط او با شراب بیخ
و با طبیخ زوفا جیلی جهة اخراج حب القرع و کمثقال او جهة رفع جنون و صرع و طبیخ او جهة عرق البول
و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای او با سرکه
جهة تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا نیم درهم و مصدع و مصلحش شکر است و سیاه او در آخر
سیوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و تند و در شربات غیر مستعمل و طلای او
جهة جرب و قوبا و بهق و با روغنها جهة تحلیل مواد بارده و ضماد او بر دندان صفت قوی بر
جراحات شاکلاشقوان و لطوخ مطبوخ او با سرکه و کوکرد و نقوالبهود جهة قطع ثالیل موثر و خاکستر
بیخ او دو نوع دیگرش جهة قلاع و داسته آنند **اشنان** کیابیت بی برگ و شاخهای آن ریزه و شبیه
بکرهای خشک شده و کازران جامه شویند و سفید او را خرء العصافیر و سبز او را غاسول
نامند و اعرابیان غاسول است و مؤلف تذکره اشتباه در آن کرده است در سیوم گرم و در
آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و یکدرهم
مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده است و بخور او مسقط جنین زنده
و مرده و طلای او جهة بردن گوشت زیاد زخمها و سنون او جهة جلای دندان نافع و مضر
او معده و دندان و مصلحش بقرتخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است **اشراس**
بفارسی سریش گویند و آن بیخ غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید مایل
بسرخی و ثمرش سیند برد تند طعم میباشد با عفونت است در اول گرم و خشک و محرق او در
دوم گرم و در سیوم خشک و ضماد او جهة جبر و کسر و با دقیق و بلاد و مل و قروح خبیثه و ورم

خبیثه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهة جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهة
سعفه و خشونت حلق و محرق او مدر حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه رادع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی
و قاطع اخلاط غلیظ و گرم تر از اصل آن و جهة نفث الدم و با ماء العسل جهة سقیه جگر نافع و مورث شده
و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا نیم درهم و از محرق یکمثقال و از تخمش دو درهم
و بدلش در اکثر افعال عرق السک و گویند یا کرسنه **اشراف** اسم یونانی خصی الکلب است و مؤلف
تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده است **اشموسا** نوعی از مرو و کم بوتر از اقسام اوست **اشفاقل**
شقاقل است **اشنان دار** اسم فارسی زوفای خشک است **اشتلابوس** و ارشیشعان **اشقون** اسم
ترکی ریباس است **اشیتوان** اسم فارسی اطریه است **اشباف باشیا** در باب شین مذکور خواهد
شد **اشیتوان** بلغه مغربی سنفالج است **اشترگیاه** اسم فارسی سلیخه است **اشکانی** بلغه شکابن دکه مستان
بقلو بانیه است **اشبیل** بلغه کیلانی نوعی از بطارخ است **اصابع فرعون** شکیت بقدر انگشت شبیه منی و کره
دار و مجوف و با اندک پهنی و از زمین خیزد و قسمی از و با رطوبه سیاه لون و آن در افعال قایم مقام
مومیائیست و بهترین مخطط سبک نرم و خشک است در سیوم گرم و خشک و قاطع نفث الدم و محلل
اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بکلیه التیام عدیل ندارد **اصابع صفر**
بهیئت بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انگشت و پر از رطوبه و چون خشک شود رنگش
ابلق از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوه و منبت او در کنارها و نزدیک آبها و گلش
شبیه برگ کندنا و ساقش باریک و از بن تا سر برگ دارد و گلش بنفش و قسمی دیگر بهیئت شبیه بناخن پلنگ
و زرد و این گرم تر و تند تر است و مؤلف تذکره گوید که این غیر کف مریم و کف عایشه است و بنهج
دیگر وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایه محلل فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق
سموم هوام و جهة جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویه نبات اعصاب و ضماد او جهة تحلیل صلابات
و بخور او جهة گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم اخیر مسقط جنین و مضرات بول و مصلحش
تخم نوره و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن نیم آن مرارجشان و دو ثلث او
سعد است **اصابع هرمس** شکوفه سورنجان است و در سورنجان موصوف است **اصل الفلفل** فلفلمویه است
اصل العلیق بفارسی بیخ [illegible] است گرم و خشک و مسکر و مدر و جهة معده
بارده و درد مفاصل و امثال آن شربا و ضماداً نافع و محرق خون و مورث سدد و سوزش

الاصابع الصفر

حواس و مصلحش رب شیرخشت باشد و قدر شربتش یکدانگ است اصابع الصفر مؤلف منتهی گوید که او برگیان
وصف نباته او را نکرده است و گفته ان دوائیست هندی و تخمش مستعمل بلاد ما و شبیه است به شبلوک
و چون در دهان ساعتی نگاهدارند پوست شق شده مغز ازو ظاهر میگردد و در تحریک باه
بسیار مؤثر است اصول الاربع عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است
اصابع العذاری نوعی از انگور طویل العدد است اصابع الفتیات فرنجمشک است اصابع الملک
اکلیل الملک است اصل الانجدان الخراسانی اشترغاز است اصل السوس در سوس موصوف است
اصل القصب بیخ نی است اصل السوسن الابیض در سوسن مذکور میشود اصل السوسن سمانجونی ایرسا است
اصل الکرسن نوعی از [illegible] است و بترکی [illegible] گویند اصف بیخ کبر است اصطرک میعه یابسه است
اصل المرجان بسد است اصل النیلوفر الهندی بیخ او سپید است [illegible] است اصل العر
طنیسا [illegible] است ام البذر اسم [illegible] است اصل اللفاح الکبر یبروح الصنم است [illegible] است
اضراس الکلب بسفایج است اضراس العجوز [illegible] است اطرابلیقوس یونانی و بعضی شبیه الکواکب است
و بعربی حالبی نامند و ان نباتیست ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطرافش گلی شبیه
ببابونج و بعضی ازو مایل به بنفش و بر دور ان برگهای شبیه بکواکب و برگهای ساق او باریک
و دراز و [illegible] و تخمش اغبر و تلخ و در دوم گرم و خشک و با قوه مبرده و قابضه و محلل و
مجفف و ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و برامدگی حدقه و تسکین درد ان و طلای گل او
جهت تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم او بغایت مؤثر و اشامیدن او جهت خناق و صرع
اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است اطریه بفارسی اشاره و رشته نامند از اغذیه معروفه
است و ما هیچه و رشته و قطایف و بقراو اشال است انچه از روغن بادام و ارد گندم
و اسفناج و مزوره و اشال ان ترتیب دهند بفارسی او ماج نامند جهت سرفه و نفث الدم
و خشونة حلق و سینه و قرحه امعاء و مثانه نافع و مرخی معده بارده است و انچه با کشک ماست
و ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر
و دار چینی است و انچه از ارد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای حاره و با ترشی جهت التهاب [illegible]
و تسکین حدة خون و انچه با گوشت باشد کثیر الغذاء و مرطب بدن و مسمن با شیرینی کثیر الغذاء و مولد
خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی [illegible] خطائی گویند بدون طبیخ باب شیرینیها

[illegible]

[illegible] است انچه از ارد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از انچه با ارد گندم و نشاسته سازند
و قابض تر و سبکتر است از گندم کثیر الغذاتر و از نشاسته [illegible] اطباق الکلیه سپستان
اطماط و اطموط و اطموط اسم بربری [illegible] است [illegible] اطروغا اسم عبرانی اترج
اطروخیا اسم سریانی [illegible] است اطریون عصاره قثاء الحمار است اطیطوان اسقیل
اطراقیون [illegible] است اطلیس [illegible] است اطاآد یونانی درخت غرب است اظفار الطیب بعربی
ناخن پریان گویند و ناخن جنی و ناخن بویا نامند و ان جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور
و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام حلزونست و بعضی ازو سرخ
و با تقعیر و بعضی سفید و بزرگ و [illegible] بوی و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه
و ناخن بو گویند و بهترین اقسام اول هندیست و اقسام او را چون بسوزانند بوی جند ازو ظاهر
میشود و در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خروج علقه و اخلاط غلیظه و جهت اختناق رحم
و صرع و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع
امراض بارده رحم و بخور او جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس
حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یکدانگ
تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است اظفار الجن نباتیست بی برگ و بشکل شبیه بناخن
چیده و اغبر مایل بسیاهی در اول گرم و خشک و جهت یرقان سیاه و سرفه یابس و [illegible]
رفع بیخوابی نافع و طلای او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام صلبه و مضر دماغ و مصلحش
عناب و شربتش تا سه مثقالست اعیل الشرطین [illegible] است و گویند سنگ [illegible] است اعیون
جله است [illegible] بعبرانی طلق است اغرنوس قثاء الحمار است اغیس یونانی [illegible]
ظاهر است و اسم اثل است اغالوجی اسم یونانی عود البخور است اغرلیوس بیونانی [illegible]
اغیراطوند یونانی حلفات است اغیشی بلغة حجاز و یمن اسم نوشادر است اغراطیس بیونانی
[illegible] است اغلیغفن بیونانی [illegible] است اغیرسی بیونانی [illegible] است اغریا بیونانی [illegible]
اغلیقی اسم یونانی منفج است اغز عبارتست از شیح و نبات و [illegible] کرمانی که
با یکدگر سائیده باشند اغلان شیخ اسم ترکی [illegible] است افنیقطن اسم یونانی و بعضی [illegible]
و ان نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و برشاخ و [illegible]

وتخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بخش پر شه و نرم و با عطریه و بوی
کیاهش شبیه ببوی ترنج و منبت آن ساحل بحار و صحراها و جائی که جو و عدس کشته باشند
و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در مصر او را شلغم نامند در دوم گرم و خشک
و با اندک حدتی و برگش در سایر اجزای او جهة سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظ و اعیا و صلابات
و درد پا و نفخ سپرز و احشا و ضماد بخته او جهة سموم قتاله نافع و باید سه روز با شراب بنوشانند
نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش تا نیم مثقال و عصاره تخمش در منافع قوی‌تر و بعد از
فصل بهار در پیخ او رطوبتی نماند که عصاره توان گرفت و در روغن او در آثار مثل ادویت
و زیت البلسم نامند افیقون هو نباتیست و نباتش شبیه با فقیطس که در بود و زراعت میرویم
بغایه سرد و مخدر و او را طلیه را دعه مستعمل و شرب او جایز نیست افیمیدون بیونانی اسم نباتیست
مابین شجر و گیاه و منحصر در ساقی و برگش زیاده بر دوازده عدد نمیشود و بشکل و ثمر و ریشه‌های او
باریک و سیاه و ثقیل الرائحه و طعم سرد و تر و ضماد و شرب زیاده نافع بزرگ شدن پستان جهت ضماد
با روغن زیتون نارس و آشامیدن او مانع توالد زنان و مردان و قدر شربتش از برگ و بیخ
او جهة قطع توالد سه مثقال است که با شیر بنوشند افعی اسم عبرانی مار است و بعربی حیات
و اقسام او را اسامی جدا باشد و بزرگ و کوچک و سیاه مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بخرنگ
و ابلق و غیر آن یافت میشود و بهترین ماده اشقر مایل بسرخیست و ماده را چهار دندان جدا باشد
و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن
و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جثه‌اش طلب مایل بباریکی بوده از آب و عمارات و
جنگل و شوره‌زار دور باشد و در اخر بهار صید شود و بعد از صید فی الفور ازبان قطع کنند
و طریق قطع آنست که سر او و دنباله‌اش بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیکبار قطع کنند و هر چه
کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بحرکت باشد استعمال نباید کرد و بعد از قطع باید پوست او را
و جوف او را انداخت و بعد از آن استعمال نمود و بغایه حار و یابس و محلل است خون
با آب و شبت و روغن زیتون طبیخ نمایند و باکنند تا تناول نمایند مواد غلیظ را باطراف جلد
دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم این معنی بتجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن
متقرح شده مثل فلس ماهی پوست بریزد و گوشت او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بفعل کیفیه را

بتغیر جلد رفع میکند و خوردن او جهة سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و رعشه
و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویه قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر مؤثر است هرگاه
سالی یکبار تناول فرمایند و ضماد گوشت خام او جهة رفع سمیّة افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع
و بجهة داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع عرضه بارده و اکثار آن محرق اخلاط و مصلحش
و مصلحش شربت سرد ربوب میوه‌هاست و چون هفت عدد افعی را بریان کرده و پیه سرخ ارغوانی خفه کرده
بازای هر یک کرمی بزنند لیکن آن بسیار نزار کردن صاحب خناق جهة رفع علت‌های حیه مجرب است
و نمکی افعی که جوف او را پر کرده باشند و در افعال ضعیف‌تر از گوشت اوست و قرص
افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار با آب بشویند
و خشک کرده در دیگ گوشت او را با سفالین با آب بقدری که او را بپوشاند و اندکی شبت
با اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را با استخوان جدا ساخته در هاون
سنگ بکوبند و بقدر ربع او با مثل او نان خشک میده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او
خمیر کرده و قرصهای تنک بوزن یک مثقال بسازند و با اندک روغن طبان مدهن کنند تا تنگ نشود
و قدر نان اگر ربع او باشد بهتر است لکن خوب نیست که در حین جوشانیدن گوشت او با او بجوشد
در افعال قریب بقرص است افینوس بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و ساقش
مزغب و شاخهای او باریک و از ده عدد زیاده نمی‌شود و برگش شبیه برگ سداب
و بسیار سبز و ثمرش مثل خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صدفی و تخمش
بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه می‌باشد
در دوم گرم و خشک و لذا و آشامیدن اعالی و سقی در سافل آن مسهل و مجموع آن
مقوی قوی و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط و مؤلف
تذکره گوید که رطوبتی که در ثمر اوست بجهة تحلیل صلابات و جلای بیاض چشم نافع است
افیثمون یونانی و بمعنی دواء الجنون است و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیط
و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل بزردی و بر
نباتات و اشیائی که در نزدیک او باشد می‌تند و بخش شبیه نرد و انصاری گویند که در
حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش را نخیه دانه می‌بندد و در سوم

گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و بجهة نفع امراض دماغی و گرم معده
و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهة امراض سوداوی و تنقیه سودا
بیعدیل و چون یکهفته هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده
مثقال سکنجبین بنوشند جهة رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم
او را بقدر لسبه در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده صاف او را
با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا
در نهایت قوت کند بدون مغرتی و باعث ضعف نمیشود و مولف تذکره ثلثی رطل
را ثمنین رطل دانسته و قدح بر مؤلف بالایع نموده و او را اعتقاد آنست که یک رطل را
در سی رطل با چهار ورز باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهة مالیخولیائی که از مداومت
بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان
باشد و چون ضعیف الترکیب است زیاده از یکدو جوش نباید داد و مضر صفراوی
و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق سرابان و گویند مضر ریه است
و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و بدلش لاجورد
و مجر منحی است با یکوزن و نیم او حاشا با مثل او حاشا و دو دانگ او ترید و تخم او را
نباید نرم کوبید **افسنتین** لغة یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه به بابونه و گاو چشم
برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و ساقش بلند و گل
او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و بوی او با عطریت تلخی
و قسمی با برگ مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد و اوراق سفید و در مصر و سینه میشود
و زبون ترین اقسام اوست و بهتر او رومی طرسوسی و سوریست که با مرارت و تلخی
و قبض باشد در اول گرم و در آخر ان خشک و مفتح و ملطف و منقی و مسهل صفرا و سایر اخلاط
معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض
و عرق و سیر کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهة
یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و بار بار دین جهة درد
معده و با افتیمون جهة تنقیه سودا نافع و چون چندروز از آب طبیخ او هر روز تا ... مثقال

بنوشند جهة رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد مجرب و دو درهم او جهة گزیدن عقرب عجب النفع
و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة قطور نافع و جهة بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که
ادویه مسهله در معده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر و قطور او با زهره و روغن بادام تلخ جهة ورم
گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهة حب القرع و ضماد او با آب
جهة شری و بخار مطبوخ او در شراب جهة درد گوش و طلای مطبوخ او با مینختج جهة درد چشم و با عسل جهة
رفع آثار ضربه تحت پلک چشم و در سرکه جهة مفاصل حار و سائیده او با موم در روغن گل جهة
درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب و محلل صلابات و جهة داء الثعلب و داء الحیه و ...
و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهة دمعه و غشاوه و استرخاء جفن و گذاشتن او در میان
متاع مانع کرم زدن و آمیختن او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند
و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و ورود دود او جهة گریزانیدن هوام و پشه ...
آب طبیخ او کشنده کیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر
شربتش یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهة معده وزنش اسارون
و نصف او بلیله زرد و بجهة جگر عصاره غافت و جعده و قیصوم بدل اوست و عصاره افسنتین
که آب او را در آفتاب خشک کنند در افعال و مفتح سده جگر و جهة تبهای کهنه و مرکبه و تقویه معده
و تنقیه آن از اخلاط مریه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث
کرب و صداع و مصلحش لوبیا و قدر شربتش یک درهم و بدلش سه وزن آن افسنتین است با غایت
یا سکاعی شرابیست مقوی معده و مدر بول و حیض و جهة امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده
و یرقان و خفقان و اشتها و تقویه هضم و ازاله کرم و دفع ناطقی و رفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه
نافع و مانع و با حدوث امراض و طریق اوست که نود مثقال افسنتین را در شش هزار
مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا بثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند
و اگر کسی سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و ده مثقال
سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار و ششصد مثقال شراب مخلوط کرده سر ظرف را مستحکم ساخته
بعد از دو ماه کشند پسندیده است و روغن افسنتین که چهار رطل روغن زیتون یا روغن
کنجد یک رطل گل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند جهة درد ظاهر و باطن بدن و دایسان

بیخ در سم او جهت رفع یرقان و سده و جگر و سپرز خصوصا با سکنجبین عسل و بجهة تقویة معده و رفع
احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از ان
رافع خمار و قطور او جهة کرم گوش و ریاح ان و طلای ان جهة درد چشم و با قیروطی جهت
تقویه معده و درد ان نافعست افیون اسم یونانی و معنی سبب است و بفارسی تریاک و بعربی
لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از و شیره منجمد خشخاش سیاه است سفید و بهترین او مایل
بسفیدی و صافیست که در اب زود حل شود و از اتش زود مشتعل گردد و در افتاب گداز
و قوی الرایحه باشد و در سیم چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در اخر سیوم و مخدر و منوم
و مسکن دردها و قابض و مانع نفث اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهة اسهال و سحج و قروح
امعا و ضیق النفس و سرفه و ربو و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر
از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهة درد سر و تخفیف قروح و درد رحمهای حار
و با زرده تخم بخته و زعفران جهة حمره و با شیر دختران و زعفران بجهة نقرس حار و ورم ... و
با مرهم و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و قطور ش با روغن بادام و مر و زعفران
جهة درد گوش و با موم روغن جهة جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ
قوة ان و مسقط اشتها و قوة و شرط مداومت و مفرط هضم و مصلحش چند مثقال و فرفیون
و دارچینی و قدر شربتش یکعدس تا چهار قراط و زیاده از یکدانگ ممنوع و در دو درهم او کشنده
و بدلش سه مثل او بزرالبنج و پوست بیخ لفاح و در احتباس طبایع دکا و کهربا افلیخه
تخمیست شبیه بجو دل و تند بوی شبیه ببوی شبث و با عطریت و تعالیه مرمخ و طعمش تلخ و نباتش
بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف بزرالبنج است
و از چند خیزد و زرد و سیاه و گویند او قسم کوچک کبابه است در دوم گرم و در اول
خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده و دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل
ریاح و مشهی و با قوة قابضه و مفتح سده و احشا و مقوی دماغ و دل و مفتح و معاد بلغم بر
سموم و اورده ارند و طلای او با روغن زیتون در حال رفع کزیدن و درد عقرب کند
و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا دو مثقال و بعضی گفتند
افلیخه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد افشرج معرب افشره فارسیست و بعربی عصیر

مانند و ان مخصوص اب فواکه است افیون و مخفف و او اسم شیح جبلی است افقر استیقون بونجه است
که چند قوتی باشد افریبون فرفیونست افنتیمین بیونانی دوای متوسط قسم رومی فرفیونست افرا
سمون نعنع است افریقون دو نوع است و گویند او زیونست افیلیس بیونانی اسم فرخ کنجد است
و از کنجد نیز نامند افرو دیچان قسم اول دیگر دمل است افاسون اسم روغن تربت افلاطوی
ثقل از زرق افرسا لیون حجر القمرات افاویه ادویه خوشبوست که در طبیخها کنند افقرون
اخینوسست افریس اسم یونانی جراد است افیغیقس اسم یونانی عصفورست افیور یونانی
بنور است افیورسفافن بیونانی اسم خبازیست افثلیمون بیونانی باد آورد است افیمونا بیونانی
دارچینی است افیقاین بیونانی سدابست افحوان اسم عربیست و بیونانی چاوادوس و
بفارسی بابونه گاوچشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند بری و بستانی میباشد شاخهای او تار
و برگش شبیه برگ کشنیز و درازبانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برکهای ریزه سفید
و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الجمله شبیه ببابونج تخم میدارد و ان
عنارد و مستعمل گل او است در سیوم گرم و در دوم خشک و مسحق قوی و محلل و مفتح سده جگر
و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوه تریاقیه و مفتت
حصاة و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهة درد مثانه و صلابه سپرز و استسقا و فواق
و با سکنجبین و نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ
او جهة صلابه رحم و طلای اب تازه او برانثیین و قضیب و کفران مقوی باه و جماع و ضماد او
جهة التوای عصب و با موم روغن جهة ورم صلب و شرب یکمثقال او با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها
نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلح او
انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم
و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از اول و با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم
صلب و اکتحال خشک او جهة تقویة طبقات چشم و ظلمه بصر و جلای اثار قروح و رفع نزول اب
نافعست و روغن افحوان که گل و را چهار مثل ان روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل
روز در افتاب گذاشته باشند جهة نفع جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب و ورم
اسافل بدن و مقعد و صلابه رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار نمودن عرق مؤثر

رق

و اشامیدن پنجدرهم او مدر عرق و جهة رفع قولنج مفید است **اقاقیا** بلغة یونانی اسم عصاره قرظ است
و او را از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن آن فشرده میگیرند و قبل از جفاف
با قوتی رنگست و بعد از آن سیاه میشود در دویم سرد و در سیوم خشک و مغسول او در دویم
خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او با البدع و نحاس
نزلات و اسهال اکال و ضماد او مقوی بدن و اعصاب مسترخیه از اعیاد و لب امراض و ضماد
جهة ورم حار و باد و داحس و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهة قطع
ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن
بادام و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش پوست بیخ عدس و صندلست و گویند خضض و اجر است
اقستون یونانی نباتیست شبیه بباداورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند برگش مثل باداورد
و ساقش کوتاه‌تر و غلیظتر از او و گلش مثل او و بر خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق
تازه او را پوست کنده میخورند و تخمش از قرطم ریزه‌تر و در دویم گرم و در اول خشک
و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی میباشد گویند جهة کزاز و تشنج غیر مبتنی با شراب
مجربست و جهة ورم مزمن و شدخ عضل ضمادش مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع و مجرب
کرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و بدلش شکاعی است و نزد
متاخران فرقی میان اقسون و نبات اشترغاز نخواهد بود و ظاهرا اسم یونانی گیاه اشترغاز
باشد **اقط** بفارسی کشک نامند و آن دوغیست که طبخ منجمد کرده و پس خشکانیده بعد از رفع
مائیه خشک کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهة اسهال
مزمن بغایة نافع و ضماد سوخته او جهة داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با تخم
سوخته و جو سوخته بالسویه جهة حزاز مجربست که اولش را با روغن گل سرخ چرب کرده
بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و سدد و مصلحش جوارشات و گلقند است
اقلیمیا بیونانی اسم الجزیست که از گداختن احجار منطرقه مانند مس و نقره و طلا
مثل کف و دود بر روی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد با جمله
کف است که بعد از گداختن بهم رسیدن کف سبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت
جمع میشود و بهترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلائی مائل بزردی

و فضی

و فضی سفید و سیاه طلائی از غلبه بوره است که بر طلا میزنند و گویند کاذمیسم (?) میباشد
و مرقشیشائیست که هر یک در طبع مثل معدن آن و یبوست زیاده بر او غالب و مجفف
و مقوی باصره و منقی جراحات و جهة بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه
و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب
و طلای او رادع اورام و جلای کلف و آثار سیاه و دافع سپرز و با زعفران و افیون
رافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او یکمثقال (?) جهة خفقان و تقویه دل نافع و مسهل
است و محرق مغسول و بدلش مرداسنگ محرق مغسولست و مؤلف تذکره گوید که چون جمع کنند
ذهبی و مرقشیشی او را و در گداختن بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود دیگر او را با دو (?)
جزو شنجرف (?) تشمیس کنند و حقیر این معنی را موقوف بشروط خفیه میداند **اقاع الرمان الهند** (?) نارنگ است
افرودوطا فرقوسماست **افتوس** بیونانی کمثری است **اقیا** با ذریون مفید است
اقاقالس بیونانی تشنیج است **افروس داوس** و لقاست **افاریون** اسم ردی
وج است **اقراطن باطیس** گل علیق العدس است **اقونیسون** رعی الابل است **افلردا** کرد
با است **اقطی** بیونانی عمان کبیر است **اقسا ارلینتقی** بیونانی شکاعیست **اقساوفی** بیونانی
باداورد است **افوبلاسمون** و من عسابنست **اقیمارودز** بیونانی سورنجانست
اقسونیطن بیونانی خانق النمر است **اقطن** بیونانی ماش است **اقومارتون** را زیانه
بریست **اقرقرا** بهندی عاقرقرحاست **اقراص الملک** جوز الکوثل است **افلادوطمن** بیونانی
طرفاست **اقلایونس** بیونانی الجزه است **اکلیل الملک** نباتیست برگش مدور
بقدر درهم و شاخهای او باریک و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین
و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی را بنفش و بعضی را سفید
و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم رطب و هلال شکل و در غلاف تخم مدوری ریزه
تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت
و یبوست در او غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضاء
و ملین اورام و جهة صداع و شقیقه و حبس نزلات و ورم صلب معده و سپرز و اورام
مقعد و رحم شربا و ضمادا نافع و جهة تحلیل فضول باطنی و طلای تخم او با میپختج جهة اورام

الف مع الکاف

برگ وی حار و چشم و رحم و انثیین و مطبوخ او با آب و شراب جهت قروح شهدیه سر و با افسنتین
جهت ورم جگر و سپرز و معقد و نطول عصاره او جهت درد گوش و اشیاف بدن سر و درهم او با تخم او
بابونج جهت ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران و تسکین گل ضربان مجرب و طبیخ او جهت ربو
و تفتیت حصاة و حقنه او جهت تقویه امعا و تنقیه و تسکین درد معا مفید و شرب او مضر انثیین
و مصلح او عسل و انجیر و مویز و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش
بابونج است **الکلیل الجبل** نباتیست بقدر ذرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل
بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل بسفیدی و ازرقی و ثمرش صلب و
مایل باستداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و تندی و خوشبوئی او عنبر
قرد ماناست و در سیوم گرم و خشک است و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر
و سپرز و منقی ریه و جهت درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و سنگ گرده
و مثانه و ضماد او جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورین کباد و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
تا سه درهم و بدلش افسنتین است و چون شکم صید را از احشا خالی کرده و از این گیاه
پر کنند منع تعفن او میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **الکنکت** بلغت هندی سنگیست
بقدر بازو و سفید و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهد صدا
از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگ کوچکی موجود است و قسمی انطاکی سفید
و کوچک و قسمی دیگر شبیه باو و بزرگتر و سفید و در جوف هر دو جز سفیدی مثل ریگ و در سیوم
سرد و خشک و محلل اورام و حابس نزف الدم و چون در پوستی بسته در پای چپ زنان
بندند جهت عسر ولادت بغایت آزموده و تعلیق او بریسمان سرخ جهت حفظ جنین و منع
اسقاط و نگاهداشتن او در دست راست جهت غالب شدن بر خصم و تعلیق او با
ریسمان و درخت جهت منع ریختن ثمر ان و حمول ان که با شیر دختران سایند و باشند جهت
حامله شدن زنان عقیم بسیار موثر است و مراد از الکنکت دو قسم سیاه است و دو
قسم سفید در احجار مذکور میشود **الکارع** جمع کراع است و آنرا بفارسی پاچه نامند و گفته اند
او پاچه گوسفند و بز مکیال است لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح و
معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محرقه و سحج و خشونت حلق و سینه

ولعقه

و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و نزله
منعوط و صاحبان زخم و التیام دهنده شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت پیچش و اسهال مراری
و منع لذع مواد حاره و رفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سوء مزاج حار بدن و
طبع یابس المزاج و حقنه او جهت مغص و زحیر شدیدی مجرب و نطول او جهت یبوست دماغ و
ضعفا ان و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران
و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه
و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دارچینی و مانند ان و استخوان سوخته او جهت منع
نزف الدم جراحت و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر موثر است **الکشوث** کشوث است
الکرویه انزروت است **الکرولنس** جوز رومیست **اکرالبحر** لیف البحر است **الکل نغف**
الکل نغفه فرفیونست و گویند کافور است **الکرار** نوع کبر صامر بویا است **الکیابوسی**
بیونانی جند است **الکوفیلس** بیونانی جوماثه است **الکوناس** ابو خلسا است **الکرفس**
کرفس است **الکبر** اسم ترکی وج است اکر بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عود
الکرموت بهندی جوز است **الیه** بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلبه
و تلین اعصاب و چون یکعدد دنبه گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یکحصه را با عاقرقرحا
و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را داغ
کرده بر عضو بمالند تا دنبه متعفن شود جهت بیسی و اگر از مواد متحجره مجرب و دیر هضم
و مکرب و ردی الغذا و مضعف قوه باصره و مولف تذکره گوید که بسا باشد که در مبرود
موجب فجاه شود و مصلحش الکباء و سرکه و ادویه حاره است **الیون** بیونانی اسم
نباتیست کمتر از ذرعی مایل بسرخی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه
و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و تخمش شبیه بقدر و بارطوبه و تند
طعم و تخمش شبیه به تخم افتیمون و نبات او بیکرار و کنار انهار و در سیوم گرم و خشک و حار
و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او با دو مثقال عسل با یکدرهم نمک و چهار اوقیه
آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت موثر
و پوست بیخ او در این فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش

کثیرا و غاب و قدر شربتش تا سه درم و از پوست بیخ او تا ده درم است **الب** بعربی
درخت خاردار است شبیه بدرخت اترج و برگش بزرگ و شبیه برگ زیتون و خارش تیز و اغبر است
و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوان دارد و فعل قویتر و چون داخل غذائی کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت
بمیرد و اگر بو کنند و نخورد در ساعت کور و کر گردد و منبت او یمن ترین این نبات بلاد تهامه
و جبل سراه است **الوسن و الوسون** یونانی بمعنی ابدیب الکلب و این گیاهیست شبیه بگیاه
پنبه با خشونت و برگهای اسفل او مستدیر و بالاترین برگها تخمش شبیه بترمس و آن را میان دو
پرده است رنگش ما بین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش (?) … است در دوم
گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با شوکران جهة ورم خصیه عجیب النفع و با انجیر
جهة گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یک
مثقالست **النج** بلام ساکنه و نون مفتوحه نقد یونانی و بفتح بمعنی الاصل است و آن
بیخ گیاهیست شبیه برزدک و ساقش سطبر و بقدر شبری و گلش سفید مانند زردک و
تخمش سفید و طولانی و جالدار و طول او کمتر از بیخ و در سر شاخهای او قبه مثل جوز
و بهترین او هندی در اخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی و مؤلف تذکره سرد و تر
در سیوم میداند و بالخاصیه تخم او جهة شری از هر خلطی که باشد مجرب میداند و باید
روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز
سیوم یک درهم و یک مثقال و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهة سقوط شهوه
مجرب دانسته اند و بیخ او جهة تقطیر بول طولی نافعست **الولی** یونانی و بمعنی علک البطم است
و آن رطوبتیست شبیه بمیعه سایله که از ساق درختی حاصل میشود و بهترین او براق
صاف شیرین غلیظ است در سیوم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب
مسهل خام و مرة الصفرا و اخلاط ردیه و جهة جرب و قروح و درد مفاصل نافع
و روغنی که از شاخهای درخت او از جوشانیدن آن با روغنها میگیرند طلای او
جهة درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهة ظلمت بصر نافع و شارب الولی را
کسالت و سبات بهم میرسد و باید حرکت کند و مصلحش سکنجبین و سیاه دانه (?) **الثقافن**
لسان الایل است **الهاب** یونانی خطمی است **الج** زعرور است **الط** سوسبر است

الیون

الیون یونانی اسد است **آلاد** یونانی زیت است **الوئی** یونانی سنا رکی است **السیتین** یونانی
عاقر قرحا است **المقطرون** یونانی کهربا است **السا** باتجاه است **النة العصافیر** لسان العصافیر است
الاطینی بلبلاب است **الیج** مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه بترمس است در شکل و در بلاد عجم
کارزک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از خلمه دانسته **الایمون** یونانی راسن است **الماس** اسم
عاسی است **البطوط** گشت برکشت است **الاکلبنت** اسم ترکی ذراریح است **الوه** اسم فارسی لعابست
آلمه اسم ترکی تفاح است **الاملک** بلغت دیلمی قاشر (?) است **ایلک** اسم ترکی غلیج (?) است **السنی**
اسم هندی بزرکتانست **الابج** اسم هندی قاقلاست **الماقن** یونانی لیسا ته است **آمج** ثمر ۴۱
درختیست هندی معروف و مستعمل و مقشر میداننده و چون او را در شیر بجوشانند سر ابج نامند و گویند ثمر
تازه او را چند روز در شیر بجوشانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشود تلخ و بسیار عفص و در دوم
سرد و در سیوم خشک و شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مو و مقوی معده و امعاء
حافظ از تعفن و فساد اخلاط سودا برودت و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و اب اهن و خون
و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و مشهی و مسهل سودا
و بلغم و رفیق بمعده و بار دگر و آب قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن سفوف او
با قند یا السویه برزور نچرد سم با آب گرم جهة سیح و جرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و بامره و تاریکی
چشم مجرب و قطور آب منقوع آن که کوبیده خیسانیده باشند جهة ازاله بیاض عین مورد است
خصوصاً هرگاه بعد از دو ساعت آنرا افشرده تا سه بار آنرا تازه کنند و شربت معمول از او جهة تسکین
و تقویت معده بی عدیل و روغنی که با برگ مورد و با پوست بیخ صنوبر با السویه بجوشانند و طبیخ آن را
با مثل آن روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهة تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن
و دفع اعیا و تقویت اعصاب و قروح مقعده و سرعه نهوض اطفال عجیب دانسته اند و چون خضاب آنرا
آنرا خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه مثقال تا پنج درهم و از مطبوخ آن تا ده درم
و مضر بسرد مزاجان (?) و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر
افعال نوارش … و … ورده ملین طبیع و مقوی اعضای باطنی و دافع و قطع نزف الدم
و جهة بواسیر و نواصیر نافعست و مداومت آن حافظ سیاهی موست **امغیلان** درخت خاردار است
و منبت آن بادیه و عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و قسمی پر خارتر …

ساپزنک بسیار بلند میشود و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را اقرظ و سنطا نامند و عصاره ثمر آن را
اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهنه گردد اغبر
و برگش ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلی و لوبیا و دانههای آن پهن و
بقدر ترمس و سرخ و با او پوست حیوانات را دباغی میکنند و جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک و حابس
فضلات و رادع و نطول طبیخ و خار آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و اشامیدن آن قاطع اسهال
و منع نشو و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و دفع اورام و جلوس در طبیخ او جهت بروز
مقعد و رطوبات رحم و ثمرش در کشش جهت دباغت قایم مقام مازو و عصاره و ثمر تازه او قاطع
نزف الدم و چوب ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافعست و علوک اجزا
روغن شبیح صمغ آنست و بیخ آن جالی و سنون او جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندانست
و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و ام غیلان و طلح غیر
یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میشود **امدریان** بیونانی اسم شجریست برگش شبیه برگ
کبر و در الجزبرک او باتندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمی و اثر تلخ
میکنند و منبت آن اکثر بیت المقدس و نواحی آنست و موضع ایوب و شجره التسبیح نامند در
اول گرم و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن پیچش که عفن
کویند و نخش در علاقی و بقدر و از کنار و مایل بزردی و خشک و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او
جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شراب او جهت اورام و جرب
یابس و عسر بول و نواق و طلای او جهت کلف و قطور عصاره آن جهت بیاض چشم و زرور برگش جهت
جراحات تازه نافع و قدر شربتش از عصاره تازه آن تا هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده
مثقال **امسوخ** بلغت بربریت لغتی ابابلی و آن نباتیست با بیخ شجر و گیاه و مثل نی بند دار و زرد
و مجوف و منبت آن سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد و صغیرش بقدر یک شبر زیاده و ساقش
خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق آن شاخهای بسیار مجتمع روییده و بند دار و چون کشیده بند
بندها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک
شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و
مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض اسهال و طبیخ او جهت فتق و قیلو و تنقیل

شانه و گرده و مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک آن را بجوشانند با آب بحدیکه
و صاف آن را نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا و دل مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند
و هر روز یک رطل بنوشند جهت فربه کردن مردان لاغر و نیکویی رخسار و تنقیه رحم و درد ورکش جهت
قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا یکدرهم است و مؤلف
تذکره منبت امسوخ را منحصر در اندلس میداند **اماریطن** بیونانی اسم نباتیست از نوع مقوم
و قدش بقدر زرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی
و بر گرد قبه دایره زردی و بخش باریک و منبت آن کوههای بخکل و در سنگلاخ نباشد و نامند
و در بلاد روم و فرنگ جهت ... تا زمان ناج ترجیب میدند گرم و لطیف و ملطف و مقطع
اخلاط غلیظ و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن با آب العسل و محلل
انجرار معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهت نزله مجربست اند و
مستعمل از او قبه او که در میان جابه مانع گردیدن آن در سقم و معده و مصلحش آب سرد و قدر
شربتش نه قیراطست **ام تبج الکبد** افنتیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته
ام الکلب شجریست پیچی بقدر زرعی مایل بزردی و برگش شبیه برگ لاعیه و با اندک
خشونت و گل زرد و شبیه بگل لاعیه و بدبو و منبت او فراز و در بلاد مصر بسیار است
و عصاره تازه آن تا دو مثقال و برگ خشک او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه
و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و باید با روغن زیتون بنوشند **امعا** جمیع حیوانات
روده حیوانات از جمله اعضای عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در سیوم سرد و خشک
و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه
حاره جهت معده که صفرای دقیق بالی متولد شود نافع است **امبرباریس** بفارسی زرشک
نامند و معروفست و از مطلق آن مراد دانه پرورده است در دوم سرد و خشک
و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی
و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب
و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهالی که از سردی
و ضعف جگر باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره جهت مبرودین و با افسنتین جهت تقویت

با عسل و آب آن نافع قی و غثیان و با زعفران جهة صلابت جگر نافع و در ادویه غشیانی و با او و بیان
جهة قرحه امعا و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن
که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده باشد و آب لیمو نصف یکی باشد با شکر بقوام آورند
جهة رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مولف تذکره مجرب داشته
و گوید چون آب ترنج و مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است
و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربتش از آب او
تا پنج مثقال و جرم او تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال بدلش مثل او گل سرخ و دو ثلث
آن صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قویتر و الطف است و بدلش دو وزن او
زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک ارغیس است و مذکور شد و مولف
ما لا یسع زوقال را غیر قراثیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آنست
که قراقاط قریب الطبع با زرشک باشد و زوقال قراثیاست و مذکور خواهد شد امونیاقن
بیونانی اشق است امبدس بالخواهت امامون بیونانی حماماست که بفارسی علوک گویند
امعاالارض خراطین است امرویا عنقود است و مجوبرا نیز نامند ام الخلود نوعی از
از حلزون است بلغه مصر ان لیل است اماغیرلی بعبرانی خرنوب نبطی است اماطیطی
بیونانی شادنج است امولیقون بیونانی ابار است امعادلیا بیونانی لوز است اموع
برومی عکر الزیت است امعاحین برومی آب غوره است امرود اسم فارسی کمثری است
انکمار بهندی کوکمر و کارنیست انبلیس بیونانی اسم نباتیست با بین شجر و گیاه و در شوره
زار و مواضع آفتاب رو میروید و برگش مثل عدس و شاخش بقدر شبری و تخمش باریک و
کوچک و گلش سرخ مایل به بنفشی و بدبو و تخمش در غلاف قیقی و نیز از کوچک برگ
و ساقش مرتفع نیشو و در اول گرم و در دویم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوه قابضه
و تخم و بیخ و گلش جهة عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع و فرزهره
بارد عن گل و شیر جهة صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ضماد برگش جهة جذب
و رد و پیکان و گوشت مؤثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال است انغرا بیونانی
اسم نباتیست که جگر از درخت انار و برگش مثل برگ بادام و عریض تر از آن و گلش

ان

شبیه بگل زرد و از آن بزرگتر و تخمش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از آن آید و
آن در کوه است و مخصوص بزبانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب
و بالخاصیه جهة دفع توحش و جنون و تقویه حواس و ذهن مفید حتی آنکه چون جوانی از
بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او میشود و ضماد برگ او جهة زیادتی منع قروح خبیثه
نافع و موثر است انف العجل بلغه مغربیت و آن ثمریست شبیه به بینی گاو و نبات او با بین
شجر و گیاه و در ربیعی و برگش شبیه برگ کاسنی و از آن ریزه تر معتدل و با قوه محلله و مدر حیض
و اشامیدن طبیخ برگ آن بالخاصیه جهة دفع سموم نافع و نطول آن محلل صلابات و
سکن درد و گزیدن هوام است اندرو طالیس بیونانی اسم نباتیست نبت آن ساحل بحر روم شبیه
بالشنان و بسیار سرخ و پی برگ و تخمش در غلافی مثل غلاف نخود و تخم در سنه و در منوب کلخ و
علاج نامند و ظاهرا نوعی از عاقلی باشد در اول سیوم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل
و تخم آن و طبیخ آن جهة استسقا مجرب اطبا و جهة تفتیت سنگ مثانه و عسر بول و احتباس
حیض شربا و طلاء و جلوسا نافع و قدر شربتش از تخم او یکمثقال است با شراب و امثال آن و از
طبیخ آن با شکر یا شراب بیرکه تا ربع رطل انکیز مؤلف جمع الادویه امین الدوله گوید که آن
گیاهیست نبت آن حریم جبال گیلان و چون بر روی او نشسته بر روی زمین بخوابانند روز
دیگر آنچه قسم نر است باز راست شاهد کنند و آنچه ماده است بهمان هیئت میماند و بلغه
صفاهانیه حاوانی نامند گرم و خشکست و ضماد برگ خشک آن با آب گوگرد و در یک روز بهق را
زایل کند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شبق زنان
و اندکی از او با شراب صوم قوی بحدیکه تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود و خوردن
روغن زیتون با آب گرم رفع خواب آن میکند و قدر شربتش تا دو درهم است اناغالیس بیونانی
اسم گیاهیست برگش شبیه برگ نخود مایل باستداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین و
مربع و ثمرش مثل غلاف و دانهای آن بقدر خشخاش و بسیار شد و تخم دو گل قسم ماده او
لاجوردی و قسم نر بسیار سرخ میباشد و در آخر دویم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف
بلغم و مفتح سده و اشامیدن آب آن و تخم آن جهة گزیدن افعی و ضمادش جهة بیرون
آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار دغوعه و آب برگ

قسم باده ان جهة شقیقه نافع از عفونت و سعوط او در طرف مخالف جهة درد دندان و اکتحال
ان با عسل جهة قروح چشم و جلاء بصر و جرب و حکه و سبل نافع و مورث شبح و مصلحش مخ
عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطنیثا است انسل النفش نباتیست
ریسمانی شبیه بحبر و برکش بی بزر است و کلش بشکل تره تیزک زرد و بیخ باشد و برگهای چند
احاطه بر کل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا
حرکت مینماید و شاخش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و
در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیردار از و بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن
آن شیر باعث نشاط و سرور می‌گردد و در دویم گرم و در سیوم معتدل و در مقل
نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد
و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله سموم و تفریح مثل شرابست بدون سستی و خمار و اندکی
از کلش بدستور همین اثر می‌بخشد و خل معقل مفرح و مقوی حافظه و قطور عصاره ان
جهة قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم ان منضج تا با شیر گوسفند مهیج باه شخص صد
ساله است و مجرب دانسته اند و سفوف شده و زنگ حنار را سرخ کند و بدن را
فربه سازد و یرقان را زایل کرده اند و مغز کرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث صداع و مضعف
و شربتش تا نیم درهم و از عصاره و طبیخش تا هفده درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با
دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب آنرا با شکر شربت سازند جهة مالیخولیا و مواد
سوداوی بغایت نافع است انسان چرک گوش آدمی معروفست و کشنده گاو و حمار ان
جهة شقیقه نافع و استخوان ان مولد امراض مهلکه و بد او منتا و مورث کوری و
ذرور استخوان پوسیده او در منع زیادتی اکله مجرب و اشامیدن استخوان سوخته
او جهة صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا کشنده
کرم گوشت و جوامی که در گوشت فته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشنده مار
و هوام است و جهة قوبا و آثار و قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرکین عصفور جهة
قطع ثالیل و قوباء و به تنهائی جهة قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهة
کلف و جلا آثار قرحه نافع و ضماد گندم ممضوغ انسان خصوصا که ناشتا باشد جهة

راع

نزع و تحلیل اورام و بستن دندان او در بازوی چپ مسکن درد دندان و جهة دشوار زائیدن و دفع
خوف مؤثر و زهره ان سمن بدن و طلاء و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا
و اشامیدن او مورث بلادت و خون حیض سم قتال و مورث جذام و طلای ان مسکن دردهای
صعب و حمول ان مانع حمل و بخور آن حیض را جهة رفع تب لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا
اطفال جهة سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خشنه و عسر نفس و با آب بخورند و با رابعه جنج
یرقان و قطوران جهة بیاض عین و نمک منعقد از بول جهة رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شیر
زنی و در رضاعت بدل اوست و فضول طفل را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ آن در
حلق جهة خناق و ورم گلو بدستور ضماد ان با عسل محلل قویست و طلای او جهة حمره و جراحات و التحام
او رفع عفونت اعضا و اشامیدن یکمثقال ان جهة یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت جرب یا
زهردار و قولنج و حکه معدیل و با عسل و شراب جهة رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تنهای او بره
و یکمثقال آنرا با یکمثقال نوشادر مصعد جهة رفع سموم مصعد مثل دارو و اشکر و زیبق مصعد مجرب
دانسته اند و سنون محرق او جهة تعفن بن دندان و اکله و نقصان لثه و رویانیدن گوشت بن دندان
مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل شخصی بیاشامد ان شخص را محبت صاحب
ناخن
دندان بحد عشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین حکم دارد و موی سوخته انسان شربا جهة
نفع سعفه و موی استسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و بهر
و اکتحال آن جهة بیاض چشم مفید و قطوران با روغن گل سرخ جهة درد دندان و درد گوش و ذرور او
جهة اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خشنه و ساعیه مجربست و
چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهة بیاض چشم و ظلمت نافع و دوی موی انسان
که با کبریت مدبر که آتش در او بگیرد در روغن مغناطیس تقطیر کنند در ضاعت نظیر ندارد و در دستورات آن نیز
مذکور میشود و ارسطو گوید که اشامیدن آبی که خصیه انسان را شسته باشند جهة صاحب تب و ورم جگر
و وجع فواد نفع عظیم دارد و چون طفل را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزاء و افعالش او
قابل گردد و هر حیوانی قابل این سم تغذیه هست و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن شیر او
محدث جذام است و مجرب دانسته اند انوطیلون نباتیست ثمرش شبیه عناب کند و این ممیز
گوید جهة جراحات تازه بغایت نافعست و در حال التیام ابد اندرون شیراست برگ بید خشک

شده و از آن عرایض تر گرم و خشک و مفتح سده احشا و جهة درد مفاصل نافعست انبج بهندی
انبه نامند ثمر درختیست هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی شکل بادام سبز و از اول تکون تا
شیرین و سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی با ثمر مثال سیب و نازک او صفوت و
اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در ابتدا زرد و شیرین شود و بر دو قسم آن نیکو
میباشد در دویم گرم و در سیوم خشک و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط
لزجه و ثقیل و مقوی نفس و جهة نیکو کردن رایحه دهان و منع خفقان و درد سر و منع بواسیر و تقویة
مری و ترشی آن جهة قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و دوانیدن و جهة
سفید کردن دندان و خاکستر چوب آن جهة نزف الدم و طلای شانج و برگ او جهة دراز کردن
و سیاه داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز انجبار نباتیست برگش شبیه
ببرگ رطبه و با اندک سرخی شکل عنابرو شاخهای او قویتر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر ذرعی
و در اکثر بر عليق مشتبک میشود و آنچه در نزدیکی آن باشد گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای
کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از اعضای
بیخ او و ریشهای باریک تازه اوست و او را لحا الجبار گویند در سیوم سرد و خشک و قاطع خون
جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و تسکین تب و مقوی امعا
و اعضا و جهة تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع
سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی ذبول را نافع و ضماد آن و آشامیدن آن
جهة اسهال کبدی و تسکین اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و هتک آن و درد و رش جهة رویانیدن گوشت
و قطع نزف الدم زخمها بغایة نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او یکدرهم و از برگش یکدرهم
و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش شکل آن زرشک و ربع آن گل ارمنیست انجدان بفارسی
انگدان و بعضه دار المرز گویند برنامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی میشود و
برگش شبیه برگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری شکل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید
و بقدر و پهن شبیه بدرسم و بسیار خوشبو و ساق از ابتدای بدرغاز و بیخش اعرابی محروث و
صمغ او را حلتیت طلب باشد و قسمی از آن ثمرش سیاه و بدبو و برگش شکل صفحه سوخته و بر سوراخ
و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ آن بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه و کیاه او را

کاه

کاه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دویم گرم و خشک و سیاه او در سیوم و مدر بول و حیض و تیز
و سنحق کرده و زور دهد و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهة
عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و سده سپرز و سنگچیان و تخمه
جبن تریاق مجرب و بدستور جهة تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایة مؤثر و جهة ادویه سمیه و اخلاط غلیظ و جهة
درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوییدن آن مجرب
و با شراب اخراج جنین مرده الاثر و ضمادش با موم روغن جهة خنازیر و جراحات و عرق النسا و
اشال و با روغن زیتون جهة گزنده تحت عین و طلای مطبوخ آن بسرکه و پوست انار جهة بواسیر و نهو
آن و برگ آن جهة اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم جرزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن آن و دو دانگ از حلتیت و گویند بوزنش دو فراوان زراونداست
و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی و آنکه از ساق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند
بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهة برودت و رطوبت معده و تسکین
و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش گلاب و
و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ آن را افعال قویتر از سایر اجزای او و طلای او محلل اورام و
مانع زیاده شدن خنازیر و تحلیل ورمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر ششست و مصلحش
عسل و صاحب جامع انطاکی گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرهم از انجدان
بنوشد تا یکهفته سرکه آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه انیسون بفارسی
بادیان رومی گویند و آن تخم نباتیست بلندتر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو
و گلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش در غلاف لطیف طولی و از زراریانه کوچکتر و صبر مایل
بسفیدی و زردی در اخر دویم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح
معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصا برشته کرده او و مقوی گرده و مفتح سده
و جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهة صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس
و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ادرار فضول و با
قوه تریاقیه و بخورش جهة درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و سموم و شنون او جهة
جلا و دندان خصوصا محرق آن و رفع بدبوئی دهان و اکتحال آن جهة سبل کهنه مجرب دانسته اند

و قطور روغن اکل که ابغوتون مدان جوشانیده باشند جهة کری و ثقل سامعه و خاییدن آن
جهة خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ آن با شکر جهة
دفع زردی رخسار زن زاینده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصطکی و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و مقدار شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تحفه
باد شکن الجزء است انجره فارسیست و بعربی قریص و بلغت دار المرز گزنه نامند و ترکی گجیت
گن نامند نباتیست برگش پر تیغ و انبوه و با خارهای بسیار ریزه و خارهای بیشش
اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش
براق و نرم و با اندک پهنی و گلش زرد و پر درد رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقا
تخم او ست و در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و منضج و جاذب و مفتح اعضا و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و مهیج و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز
محلل و گذاشتن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او و مرهم ساف با الکه
بغایة مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهة زائدهای رحم و تحلیل و بیله و گشودن دمل و قطع ثالیل
خصوصا با عسل و جهة التواء عصب و با نمک جهة جراحات سگ دیوانه گزیده
و با قیروطی جهة ورم سپرز و نخبه او با روغن زیتون جهة ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر
جهة تنقیه شش و سینه و تخمش جهة ربو و آلات تنفس و استسقا و علل گرده و سپرز
و اخراج با اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهة درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و سکون آن
در حال و طبیخ او با اصل السوس جهة تنقیح شانه از چرک و اشامیدن او با تخم کرفس و شیر
گوسفند بغایة مهیج باه و با شراب مسهل با اعتدال بلغم و فتیله او با عسل بدستور مسهل است
و ضماد او بدستور برگش محلل و رهمها و با مراهم جهة آکله و قروح و سرطان و با عسل
بندک کردن نقیض مجرب دانسته اند و طلای او با عسل بر نقرس و کنج ران محرک باه
و مفر کرده و معاد و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضر معده و مصلح او عناب و مقدار شربتش تا
سه مثقال و بدلش فرد مانا با حرف و مضمضه عصاره او محلل ورم لهاة و زرد تخم
و برگش مجفف زخمهای شانه که و سرطان متقرح است پلدنج و حد تی انزروت در اصفهان
کنجده و در تنکابن کنجه نامند صمغ درختیست خاردار و بقدر دو ذرع و برگش شبیه برگ مورد

دارد

درخت کندر و نبت او بلاد فارس و ترکستان سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین آن
اخیر است که در بالیده کی شکل کندر صغار زرد و شکن و در طعمش تلخی باشد و در آخر دویم گرم و در
اول دویم خشک و مجفف پلدنج و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل
ریاح غلیظ و مفتح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهة مفاصل و درد رگ و عرق النسا
بالخاصیة نافع و جاذب بلغم از عمق بدنست خصوصا با هلیله و تربد و سکنجبین و امثال آن
و در تسمین مهزول بغایة موثر و چون نیم درهم او را با نیم قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند
و ده درم با رچیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن
چند عدد زرده تخم نیم برشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که زنان
مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده جهة تسمین تا ده درم او را میاشامند
و گویند نیم درهم سائیده آن بسبب تشدید سام و چسبیدن او باعث کشنده است خصوصا
با طلق محلول و از اسرار مکتوبه شمرده اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه بخود
استعمال نمایند باید روغن ده چندان او باشد و قدر شربتش بتنهائی از نیم مثقال تا دو مثقال
و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهة التحام
و زایل کردن گوشت زیادتی و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری
و با آغاز جهة ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و فتیله آلوده در گوش
گذاشتن جهة پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ
یا در شیر دختران پرورده باشند جهة رمد و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و
سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان کرده محلوله باشند و شکر بالتسویه در رساندن
جهة ازاله جلی مولف تذکره مجرب دانسته است انفحه بعربی منفحه نامند و از شیر
حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع آن تا درجه سیم گرم و خشک
و ملطف و محلل و با قوه تریاقیه و منجمد کننده کل ذائب و ذائب کل منجمد و حل خون
و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن
و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع خناق و رحم و درد شکم
و درد ده و با سرکه محلل خون منجمد در معده است و مجرب دانسته اند و منفحه خرگوش

و بزکوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایة سمی اند انغله جدوار البنسیت بلغه اهل ...
تخمی است صلب و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و بزرگ بقدر نخ کولان و فروع او شبیه بریشه
بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو و برکش مایل بسرخی و شبیه برگ عنب
الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برکش مثل برگ سنا مایل بزردی و خشونه و طعمش شیرین و رایحه
او اندک تند و با عطریه و منبت انشکه بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دوم گرم
و خشک و در دفع سموم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از و برگ اوست و جهة تحلیل ریاح
و تسکین دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقالست و پخش کننده حیوانات بغیر انسان
و محرک باه و سیاه او در آخر سیوم گرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از ان ضعیف تر
و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و نخته او در شراب قاطع بواسیر و حمول او موثر
رحم و محلل ورم و سایر اعضا و تدهین بروغن ان موجب درازی موی بغایة موثر است
و مورث صاق و کرب و مجفف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیرینی و قدر شربتش یک
قیراط است و بغدادی گوید که در حوالی او گیاه میروید که چون گوسفند بخورد بمیرد و مثل گیاه سپس
و از خوردن گیاه انشکه رفع سمیت او میکند و بلغه اهل گیاه مزبور را طواره گویند و مؤلف
تذکره گوید که گیاه انشکه کشنده حیوانات است انب باد نجانست انغرویا اسم رومی بلاد راست
الجذان رومی سیسالیوس و گویند کاشم است اندراسیون نخور الاکراد است اندرصارو و اندرویلیو
یونانی اسم فارسی است و مؤلف جامع عقیمی اندر و صاد و زرا بلغه یونانی اسم لسان العصافیر
میدانند اناغارس بلغه رومی اناغلیس است اناغالیس بیونانی اذان الفار است انقوانقوث
مریحا است انجبات اسم اقسام مربات مثل زنجبیل پرورده و امثاله و غیرها انغاقابن برومی
حرم است انجل خطمی است الوزیا عصاره قثاء الحمار است انارکیوع خشخاش است
انوجیا شقایق النعمان است انیخیا و انطونیا بلغه رومی کاشی است انظیمن بیونانی بهار
و ان نوعی از اقحوان است انالیقی انجره است انجره السودا حشیشه از جامع است انبوب
الملک انبوب الراعی نوعی از ابرون است الخوج عود است اندروسان المونفاریقون است
و بلغه شامی امز و نیاکو نیند انس بعربی اسطوخودوس است اناکیر اسم نبطی اناغلس است
انداموس بیونانی اسم ماش است الخفطیا جلنار است انفاق روغن زیتون نارسیده است

انجرک مرزنجوش است انجیده فراسیون است انیسون بانخواه است انسان جبت مهرجت
انقون درد مقنن و بیونانی و زبابس است انباریقن خنثی است انبالیس لوقا بلغه یونانی
قاشر است انبالیس ثالیا قاشر ستیلن است انجبار و نقلما و انجو شاید ارکیلیا ابو خلسا است
انقاقیون آب غوره است اناطیطس بیونانی الکت است انبردن برنج است انجیر
انجیر بفارسی بتن است انکور فارسی عنب است انار بفارسی رمانست انار حبه
بلغه مازندرانی قسم اذخر است انزا و حمه است انجرجادون باد رنج بابانی است
و در مصر او را انجیر فرنگی گویند انور اسم فارسی و ترکی نخام است انجکشک بفارسی
حب الرمانست ناردان رشتی بفارسی حب القلقل است انارذان بفارسی اسم ...
ابر و حب ظاهرا امرود خواهد بود و اندرزا اسم فارسی مجبر البقر است اسم ترکی
بادرنجویه است زرشک است انگبین بفارسی عسلست ابنلی بهندی اسم تمر
هندیست انگوزه بفارسی حلتیت است انده اسم هندی پنبه است اندران بهندی اسم حنظلست
انولا بهندی اسم املج است انزرجو بهندی اسم لسان العصافیر است اوز اسم جنس
مرغابیست و گویند مراد از و نوع کبیر اوست و مجموع ان در دوم گرم و تا آخر دوم
و سمین و غلیظ الغذا و دیر هضم و در مبرود محرک باه اند و مرکاه با ادویه حاره بریزند بهتر است
و انکاه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهة ورم مقعد آزموده است و پیه او
جهة صلابات و شقاق مقعد و جلد و نقش جلد و داء الثعلب و جهة رفع اذیت آبی که
در گوش رفته باشد و با آرد باقلی جهة ورم پستانها بالخاصیة مفید و زرده تخم او جهة
افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهة رفع احتباس حیض نافع
و گوشت او که مهرانچه باشد جهة التیام قروح و زیاده کردن منی کرده و ریزانیدن
سنگ گرده و مثانه موثر و مؤلف جامع الادویه گوید که خون او را چون با اب یک
بنوشند جهة درد مثانه و حصاة نافع و لوبیت چشم او سحوقا جهة اسهال و موی مفید
ادویه و بیضه و زبل او جهة سرفه خشک مفیدا است ادقوه بلغه یونانی بمعنی سقط الاجنه است
و ان نوعی از ابو خلسا است که هو جوبه مانند برکش دراز و باریک و نرم تر از برک
هو جوبه و بشکل و سیاق و ثمر و مایل بسیاهی بغایة گرم و تند و تلخ و با سمیه و خوردن او

خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند تخم او درهمی جهت عسر الولاده نافع است
ادافیقی بلغه یونانی بمعنی خنقی است چه گل او شبیه نرگس و بسیار کوچک و بنفش و اندرونش
زرد و برگش شبیه برگ کندنا و ساقش بقدر شبری و به بلندی انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه
پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و درشب میدرخشد در اول سرد و در دویم
در رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیوم خشک و جهت اسهال مزمن گویند
مجربست و گویند جهت یرقان زرد بسیار نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در آخر
دویم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزندگان و طلای
ضماد و شرب او با شراب جهت منع روئیدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا
ده درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا و عسل است اوسیدا اسم فارسی نوعی از نیلوفر است
در سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش تا یکدرهم و تخمش
سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش
عسل و قدر شربتش یکدرهم و بدلش تخم لفاح است اوبقموطرس(?) بیونانی اسم نباتیست
شبیه بباذروج و شاخهای او بقدر شبری و در عرب مایل بسرخی و تخمش شبیه بسونیز و سیاه
در غلافی مثل غلاف تخم البنج و مستعمل تخم اوست در دویم گرم و خشک و ملطف و
مجفف بلغم و یکدرهم تا دو درهم او جهت نهش افعی و هوام با شراب نافع و
یکدرهم او را با قرصاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ادنومالی بیونانی
شراب عسل است که شراب دو چندان عسل باشد و بجوشانند تا بقوام آید یا عسل را
با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قویتر است و هرچند کهنه شود متین
او کمتر گردد و گرم و خشک و مفتح و محلل و ملین طبع است و مدر است و بعد از طعام
نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد اوریغا بیونانی
اسم عصاره نباتیست بنت الوادی عرب قریب بمصر برگش شبیه برگ ترنج و
پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب در بر زنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه
بعصاره که با مشک گرم و تند و جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و سلاق و دمعه نافع است
و بعضی خلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غیر آن دانسته و مولف تذکره تفریح

بعصاره

بعصاره مذکوره کرده است اوجالیوس ابو خلسا است اوقیمن بیونانی بادروج است
اوداسالیوس بیونانی کرفس جبلی است چه اودرا بمعنی جبل و سالیون کرفس است اورز به
یونانی اسم ابست اورزمالی بیونانی بار العسل است اوماویا بیونانی عصاره قثاء
الحمار است اوکومالی بیونانی بکچینن(?) عسلیست اوباج بترکی اطریه بی ترشی است اور
مالی بیونانی دهن عسلست و عسل باور گویند و آن روغنیست غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق
درختی حاصل میشود و هرچند کهنه گردد بهتر است گرم و تر جهت جرب رطب و درد مفاصل
و تاریکی چشم نافع و بقدر درهمی او با آب سهل بوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن
و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت اوبیانس بیونانی اقحوان است اوتوسالیوس بیونانی
قرة العین است اوزیرا بیونانی ارز است اومو بیونانی خمر است اومارقیا بیونانی آلات
رویت است اوغطاریون غافث است اورن لوف الصغیر است اوریغاس صعتر است
اورز باریسی بیونانی فلفل الما است اوادون بیونانی بیض طیور است اوفیلیس بیونانی
فرنجمشک است اوفقلس بیونانی لسان الحمل است اومانیشانا بیونانی ششتمس(?) است
اورزجورس بیونانی زیبق است ابوفردس بیونانی کرم العنب است اوجا بلغت
نگا بن غریست اوهیره بهندی آتش است اوت بهندی ابل است اوبعس(?)
بیونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغه مازندران حشیشة العلق است اورنکلک
بترکی اسم وجست اوزانک بترکی حرمل است اوتلکو بترکی اسم زنج است اویکه
بترکی ریه است اوس بهندی اسم ثلج است اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین او
با البده و زرد مایل بسبزی با جلاست است در آخر اول سرد و در دویم خشک و مسهل بعض
صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سدد و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم
اوست و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج بسبب رفع رقیق خلط و باقی
ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غثیان و
جذام و حمیات مرکبه و درد سرد و استسقا و ریاح و بواسیر و منع صعود بخار بدماغ و صفره
رنگ رخسار و اظفار و تیرگی سودا که از احتراق صفرا باشد نافع است و بعضی در حمیات
منع کرده اند و این قول حق است مگر آنکه خلط غلیظی یا صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور

٤١

در صفتها منع کرده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است
که هلیله در هذیان باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حصبه اسهال کرانی که
باسده و نهایت وجع امعا بوده مکرر کرده و باعث رفع علة شده و استدلال بایق سبب
عصران صورتی ندارد و چه حقنه را اثر در افضا است که باعث انضمام و بقای سواعلیظ
کرد و خصوصا که با ادویه لینه و مفتحه و جاذبه اضعاف او باشند و عصاره خشک هلیله
قوی الفعل و قلیل المقدار است و دستورات مذکور میشود و وزن هلیله زرد جهت دمعه
و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور
قطور اب جنبانیده او بهمین اثر دارد و دستون او و دانه او جهت تقویه لثه و خون بستن از
دندان کوفته ان بعینه مضر سفل و مصلحش عناب و بستان و مصلح قبض لازم عصر
او روغن بادام و قند و ترنجبین و مقدار شربت از جرمش تا بجذر سم و در مطبوخات و منقوع
از هفت درم تا ده درم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل او است
و از خواص مجربه اوست سرخت کرد اختن معادن خصوصا حدید را اهلیلج هندی واسود
نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است و او بیدانه و بقدر مویز سیاه و صلب است در دوم
خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و رفع از خلط سودا و اوی
وجهه بواسیر و تقویه حشا و درد سپرز و رطوبه معده و جذام و بودا و او جهت اسهال
معتد و نگاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی و تقویه ان و تقویه لثه
بغایت موثر و گویند مضر جگر است و مصلح او عسل و مقدار شربتش از جرم او دو مثقال
و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و جمیش ان
تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده سیاه مایل بزردیست و در برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم با اعتدال میدانند مسهل بلغم و
سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در افعال قویتر از
هلیله زرد و سیاه است و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور و گویند که استعمال او روز
یکعدد در ابتدا تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت مخصوص هلیله هندی
بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ابهاد بسیار

وازنا ابر

خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول تخم دار و تخم محرق او جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم و عصب
و تقویه دندان و لثه مجرب و مقدار شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال
و بدلش هلیله سیاه است و مربای او که زیاده از یکسال از او نگذشته باشد مقوی معده و
دماغ و مفتح سده و مقوی حواس است اهلیلج چینی از صنف کابلیست زرد مایل
بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل بحدیکه با
سایر هلیلجات استعمال نباید نمود اهال از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه
است که صاف کرده بیاشامند و بعضی ارز را هم در طبیخ داخل کنند و خواص او داخل خواص
بقول و امثال انست اهلیم بهندی جرمل است اهموخون بیونانی اسفیداج است ایلیا الوطالی
آهن ربا حجر المغناطیس است غزالست ایلیا ادوطالی بیونانی بمعنی عنبه مکرمه معلق است و از مصر
ریخویه باشند نباتیست زیاده بقدر ذرعی و شاخهایش پرگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق
و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف ان پرزواید و تخمش باریک و دراز و گلش زرد
چون بر صفحه مس آنچه را طلی کنند برنگ نقره گردد و بلاعوص در اخر دویم گرم و خشک
و گویند معتدلست و مجفف و مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و بثور آن و لهاه و استعمال
و با شراب جهت یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام
و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و اشامیدن کرده اسفل جهت تب یومی و کره ثانی جهت
بلغمی و ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات ابل روم و
فرنک موجب اکرام اعزاز دانسته اند مقدار شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر سفل و
مصلحش کثیراست ابذاریذا بیونانی نباتیست برگش شبیه برگ آس تری و اصل او
چیزی طولی شبیه بخوط تاکی انگور رسته و شکوفه او ریزان خنوط جدا شد و طعمش [illegible]
در دویم سرد و خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس و تخمش سرد
و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا و در همه وقت و مقدار شربتش تا دو مثقال ابرقیون
یونانی و بمعنی هندیست و انجزیست شبیه بصمغ که بر صدف فرفیر جمع شده خشک میگردد
و رنگش مثل سریش و مستعمل صباغانست سرد و با تحلیل و جهت ورم حار و قروح عین نافعست
ابرنفارون بیونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است و آن نباتیست مانند قریب [illegible]

ای

و برکش شبیه برگ تره تیزک و بسیار کوچکتر از ان و گلش مایل بسفیدی باشد و در بوی او شبیه
و در وسط گلش چیزی بباریکی موی رسته است غیر منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای
خراب و زمین شوره است و در بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن
تازه او در حال مورث خناق و در فعل مثل فطر و ضمادش جهة ورم حفنه و معده و با کندر
جهة تحلیب اعضا نافع است **ایرسا** یونانی توسن و فرنج است و مراد او بیخ سوسن کبود
بری و جبلی پهن و دراز و بقدر انگشتی برگره است و در آوم گرم و خشک او کمد و ملطف
و مسخن و مسهل بلغم و صفرا و مقیم غلیظ و مره صفرا و جهة سینه و شش و مفاصل و درد جگر و سپرز
و لرزی که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و حصبا و حیض و استسقا و یرقان و
بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهة گزیدن هوام و ورم سده و سپرز و با شراب
جهة بوی خمر چون مضغ کنند و ضمادش چون پخته باشند جهة درد رحم و صلابت و انضمام فم
رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و با سرکه جهة درد سر کهنه و با روغن گل و چندان او خوراک سفید
جهة کلف و فرزجه اش با عسل جهة اخراج جنین و درد و شش جهة رویانیدن گوشت بر استخوان
و التیام زخمهای غایره و بدبویی ناصور و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها و جلوس
در طبیخش جهة صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیخ او با سرکه جهة نزلات
و دوی گوش و مضمضه او جهة درد دندان استرخائی و روغن او جهة گشودن افواه عروق
بواسیر و انشا بیدن او جهة رفع سمیت فطر و طبیخ و قی او مسهل و قی و غرغره آن با
ماء العسل جهة خشونت حلق به ریه مفید و مصلحش دهن الغار و بدل او بر سیاوشان و مسهل او صفر
ثلث وزنش با دزیون باسه مثقال شیر خشت و قدر شربتش تا دو مثقال و گویند بقدر شش
و مصلح او عسل **ابدایه** یونانی خیریت شبیه بریشم و مایل بسبزی و بر ساق و شاخهای
درخت جنگلی متکون میشود و در تنکابن دارج نامند سرد و خشک جهة اسهال مجرب
و ذرور مسحوق او جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهة قروح بغایت موثر
و شربتش از دو مثقال تا سه مثقالست **ایل** بفارسی گاو کوهیست و انواع میباشد
نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و به بیشه های گرم سیر میباشد و بقرة الوحش مینامند
و بفارسی گوزن گویند و بهترین انواعست و نوعی در دامن کوههای که درختان باشند

بلکه

میباشد و در جثه از آهو بزرگتر در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و بی دم
و دنباله است و شاخ نامند و در تنکابن شوکا و ترکی چوبر گویند و نوعی که در کوههای گرم سیر
میباشند از و علی بزرگتر و دنباله دار است گجمور گویند و نوعی که در کوههای سردسیر میباشند
بقر جبلی نامند و همه از هر سال یک شاخ میاندازند و قوی تر از اول میروید و فروع ترمی ازند
و بغایت طویل العمر میباشند و گویند بعد از هر صد سال شاخه دیگر بهم میرسد و بعد شاخه عمر
او معلوم میشود و الدحقیر از صد تجاوز نقل نموده که او صاحب هفت شاخه بوده و از خواص
ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص لغادقی مذکور است که گوشت
اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه و سرد دین و دنباله همه
انواع او از جمله سموم و گوشت او نهایت طبخ او و شاخ با روغن دانشا بیدن شراب
و ماء العسل بعد از ان و شاخ سوخته او یک مثقال با یک مثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست بشاشانه
جهة نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه
و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در سفال کهنه بیشته در تنور حمام گذارند
تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند بهق را زایل کند و با روغن جهة
شقاق نافع و هرگاه مثل او اقاقیا مغسول کنند جهة تقویه باصره و منع سیلان مواد و دفع
قرحه چشم مفید و سنون او جهة تقویه و جلای دندان و قلاع بغایت موثر و طلای
آن بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و خصیه او بر یک جهة منع
گزیدن مار و هوام مجرب یک مثقال از خون رشته او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا
و طلای مرتبا او سوخته او بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی العوظ بر حیوانی
بغایت موثر و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام مجرب و چرکی که در جوف چشم او جمع میشود
و عوام تریاک کاوکوهی نامند در دفع سموم حیوانی تریاک فاروقی است
و هرگاه طفلی را ابتدا از ولادت قبل از انکه شیر باو بدهند بقدر نخوده از آن چرک در شیر حل
نموده و در کام او کشند از سموم الحیواة ان طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از زهر
ان طفل مار سست شود و حرکت نتواند نمود و مجرب و نقیب و مخفف مستوی و
با شراب و امثال ان جهة تقویه باه نهایت بشاب سقنقور دو مثقال او تریاق گزیدن افعی

و مفتت حصاة است و بیخ او مقوی باه و حمول او که سه روز بعد از طهر باشند مانع
آبستن شدن و بیخ او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات ایدسارون کاشیت
ایطاماس درخت غرب است ایفاقالس عنصل بری است ایریقان حنات ایرنیزا
عشبة النار است ایذخ دم الاخوین است ایهقان جرجیر بری است ایمنیون اسقولو
قندریون است ایرسس بیونانی بخاس است ایوس بیونانی زنجار است ایساطیس بیونانی
نیل است الکلکین بیونانی آبنوس است ایکیده بترکی عنبر است الکیده بترکی عنبر است
ایپک بترکی ابریشم است ایوک بترکی قاقم است ایلک بترکی تیز است ایشک بترکی
حمار است ایپار بترکی شکست ایلوا بهندی صبر زرد است ایرم سار بهندی [illegible]

حرف الباء

حرف الباء بابونج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزا مثل اقحوان بکر در گل که
کوچکتر از وست در دویم گرم و در اخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و منضج و مدر
بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با تریاقیه و جهت تب بلغمی و سوداوی
و مرکبه و تنقیه سینه و [illegible] نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای [illegible] و درد گوش و درد
جگر و احشا و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر البول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه
و تسکین [illegible] و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیا و عفونت سودا و بلغم و قولنج ایلاوس
شربا و ضمادا نافع و طلای او بلبن [illegible] اورام صلبه و نشستن در طبیخ او [illegible] بطول او
در اکثر مفید و مضر حلق و مصلح او عسل و شربت انار و خاییدن او جهت قلاع و درد
او جهت غرب [illegible] نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش [illegible] و برنجاسف و اقحوان
و بیخ او گرم و خشک در سوم و در افعال قویتر از گل او و [illegible] او با شراب العسل بسیار
محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند گرم و محلل
اورام بارده و مجفف و طلای او جهت رفع لرز و تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق
و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و نقرس و تحلیل ریاح اعضا و گرانی سامعه
و درد کمر و مفاصل و نقرس نافعست و گویند بخور بابونه باعث گریختن هوام است
بادنجان معرب از فارسی است و بعربی مغد و غد گویند بستانی او در دویم گرم و خشک
و گویند خشکی او در سیوم است و مقوی معده و سده ی که از غیر او بهم رسد و خود مسدد

[illegible]

و مدر صلابات و با روغن بلبن طبیخ [illegible] که قابض و مدر بول و با [illegible] جهت تسکین صداع حار و
خوشبو کننده عرق و رافع خناق که بدبوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه
و مورث درد پهلو و مثانه و بواسیر و مولد سودا و معقد رنگ [illegible] حار و مصلح او طبیخ او
با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و ناردان و گوشت
و کره با و اشال این ضماد و نبات او که اقحاح گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد
و درد و رو بناله و شکوفه او بعد از چرب کردن مقعد بر روغن بادام تلخ یا روغن بابونه جهت ورم
ان و بواسیر مجربست چون بادنجانرا تمام الخته تا مضمحل شود و صاف نموده و آب اورا با روغن
زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود و [illegible] تا یکسال برنگ [illegible] میدارد و در رفع ثالیل
مجربست خصوصا [illegible] ثفل او ببندند و روز بان روغن چرب کنند و اگر اورا با روغن
کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و دفع فسادی که از سرما و برف بر دست و پا رسیده
باشد بغایت موثر و چون رسیده اورا که تخمش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم اورا با موم
روغن مانند شقاق میان انگشتان از حال بر طرف میکند و هرگاه بادنجان زرد شده را
خالی کرده جوفش را پر روغن کنجد کرده قریب یکروز در تنور گرم بگذارند و روغن را از آن
استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجربست و چون اقحاح و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر
و از خواص او است که بسبب سرعت که از معادن بگردد و چون خوشا در او رو کند
بعدا حل کنند و شیر را که اخته در آن محلل ریزند بغایت نفع نماید و مجرب دانسته اند دستور
سائیدن کبریت را در شب محلل او باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و
بادنجان بر برا ساق بقدر ذرعی و پر شعبه و برگ او شبیه ببرگ اسفناج و تند بو و ثمرش
بقدر زیتون و گرد و کان و رخار و سبز است لطیف و جالی و گرم و خشک تخم [illegible]
و ضماد ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و اکتحال برگ خشک او جهت بیاض
چشم و جلای باصره و درد معده نافع است بادروج تازه اش در اول سرد و خشکش در اول
سرد و در دویم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و بوییدن او مجفف و
قابض است و با قلی مقوی باه و سریع الانحدار از معده و غیر مسدد و با قوه محلله و منضجه
و با رطوبة فضلیه و جهت فرح و اعاده اشتها و تنقیه سینه و شش است و منع بخیر مواد

رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب طبیخش جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة
و سفح شده و ضمادش با ارجو جهت جرب و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا
هرگاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دبیل و ورم بن گوش و باکندر
و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه
و اورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم جالینوس و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا
با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب و آنچه اندرون
باقلی تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون او را بر زخم زنبور و امثال آن ببندند قطع سیلان
خون نماید و بستن او در موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیة آن و ذرور قشرش
جهت منع ریختن مواد بچشم و طلای او با ربع او زعفران و زرکاوی جهت سرخی و سبلطری پلک چشم و با ربع
ضماد برگ و پوست بردن او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون
با دون قلی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلی مورث نفخ و اختلاج
و ثقل دماغ و فساد ذهن و منفخ با افراط است و مصلحش جوشانیدن در روغن با ادام و ادویه
حاره اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلی جهت رفع آثار جرب نافع است باقلی قبطی و باقلا
نبطی نوعی ریزه باقلی معروف است بقدر ترمس و سیاه لون منبت او در اینهای لیتنا و
و بیخش بطرشبل بیخ نی و برگش بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ و بسیار قابض و موافق
معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن است و در افعال منع تر از باقلی
معروف است باقلی مصری و شامی ترمس است بادرنجبویه معرب بادرنگ بویه است
و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست و در بو شبیه به بادرنگ و خود رو و بستانی میباشد
نوع صحرائی برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل اره و هر سال تخم او سبز میشود و نه
ریشه او و ساقش پرشعبه و شبیه بریحان و گلش بنفش مایل بسرخی و بجای سبزی با طعام
میخورند و ربیعی و صیفی میباشد و تخمش شبیه بتخم کتان و اعرض و بقدر ... نامند و ریحان
تر نامند و نوع دیگر و بوی بادرشبوه از آن تندبوتر و برگش مایل بزردی و بستانی میباشد
و شاخهای او بسیار از بیخ میروید و برگش با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید
و کم تخم و در دار المرز او را بادرنجبویه مینامند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و گره

این نوع را دوست میدارند و جمعی مردم را یکی میدانند انخبان نیست و آنچه مؤلف اختیارات
گفته با لنگوت غلطاست چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان است و اعزابست و حجم تخم
بالنگو اکثر که ما او را از جمله ریحان مشاهده نموده و از ریحان سبز بزرگ برگ است و از بوی کلی
شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و خشک مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و منفتح
و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکاوت و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق
و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و مغص و امراض سرکین و گرده و رفع سموم مطلقا
و وحشت سوداوی و سده دماغی نافع و برگ مسحوق او از نیم درهم تا ده درهم با شراب
جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرب او و ضماد آن مفید و خائیدن او جهت ازاله بوی سیر
و بدبوئی دهان بسیار مؤثر و مضمضه طبیخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس
حیض و ضمادش جهت ورم مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی
و اکله و رفع لرز و قشعریره و با نمک جهت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم نطرون جهت
قرحه امعاء و یکمثقال نطرون جهت رفع ... و لعوق او با عسل جهت عسر النفس
انتصابی نافع و مضر ... و مصلحش صمغ عربی و کندر و شربتش دو وزن آن ابریشم و دو دانگ
آن بوت ترنج و قدر شربتش از خشک او تا ده درهم و از تازه آن تا بیست درهم
و گویند چون گیاه او را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه و با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه دارد
باعث محبت و التهاب گردد و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش و یکمثقال جهت رفع لرز
و قشعریره و مغص نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است بالنگو نوعی از ریحان
و در بوی شبیه بادرنجبویه مایل به سفیدیست و برگش کوچکتر و نرم و تخمش از تخم ریحان بلندتر
و در افعال قریب بتخم شاهسفرم و جهت اسهال صفراوی و دموی که از امعاء باشد بلاکلام
مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش تخم ریحان باد
روج لغة نبطی است بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند و نوعی از ریحانست
و برگش ریزه و ساقش مربع و پر شاخ و کم بوتر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر
ریحان احمر نامند و بری و بستانی میباشد و خرنقیت نوع بری و ظاهرا تخمش تخم
شربتیست که از شیراز میاورند و با شربت قند میخورند در دوم گرم و در اول خشک

و بارطوبة فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و
و استسقا کوبیده و معطش قوی و ملین طبیع و جهة خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بادو سیاه
و تقویه قوة شانه و ریزانیدن سنگ شانه و سقوط آب آن نافع و با سرکه و کافور جهة رعاف و قطور چکانیدن
او جهة جلای بصر و دمعه و طلای او جهة ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و طینی مجرب
و با آرد جو و روغن گل و سرکه جهة اورام حاره نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام او و مولد شیر
و خاییدن او جهة دفع گندی دندان و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و شستن و در گوش کردن آب او
جهة درد دندان و مضر و اکثار او مولد خلط مراری و ظلمه بصر و باعث سدر و دوار و گویند مولد
کرم معده است و مصلح او خرفات و خیار و سرکه و قدر شربتش از آبش تا ده مثقال و بدلش
بوزن او سوسنبر است و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از و متولد
شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بکار برند یکسال درد دندان نکشند و تخمش نافع بول سود
و جهة عسر البول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن
او که آب او را با مثل آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا آب فنا شود روغن باقی ماند گرم
و خشک و جالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهة اخراج کرم معده و طلای او جهة مولد بارده
و تحلیل رطوبات و تقویه اعصاب نافع است **بازهر** اسم فارسی تریاق است و بعربی
فاد زهر گویند و مراد اطبا از و حجریست کانی و هر گاه باد زهر حیوانی استعمال نمایند مراد از و
حجر التیس است و مولف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی
دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمیذ و مغنی گوید که معدن او برای ارسطو و غیره از چین
هند و اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و رازی و رطب ملوکی
بیان فرموده که باین زردی و سفیدی و برنگ و سم مشاهده نموده و فرموده و در رفع
ضرر نیش تجربه کرده و ابن مندویه گوید که زرد مایل بسبزی و سفید لیست و در کتب معتبرات
که معدن او در کرمان در کوه زرند است و سه قسم میباشد سبز نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی
و مایل بسرخی و چیزی از اوست که آتش نمیسوزد و اورا محلط الشیاطین مینامند و بهترین قسم سبز
تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی را مشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست
که زرد چوبه را بر روی سنگ بسایند و بعد از آن باد زهر را بر آن گذارند زنگ زرد چوبه سرخ شود

از

خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سایند بر
موضع گزیده افعی و مانند آن باشند سم را بطریق ترشح رفع نماید و چون قدر دو جو او را با آب
سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد یا بحیوانی پیش از ایشان آن داده فاد زهر را بدهند
هرگاه از آن سم خلاص یابد خوبست و حقیر امتحان نموده بهتر میداند در حرارت معتدل و در آخر دوم
خشک و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن
هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوائی و مائی و اختلاف میاه و اهویه و
نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و [illegible] و حافظ
حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی اعصاب
و قوی و مواصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهة خفقان بسیار مجربست و قدر شربتش
در رفع سموم از نیم نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و گویند اشابتش
یک دانگ است عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهة ازاله خفقان فی الفور مجربست **باد زهر حیوانی**
مراد از مطلق او حجر التیس است و آن سنگیست که در شیردان بز کوهی متکون میشود و اکثر او
طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و توبرتو مثل پیاز و در جوفش
چوب مختلفه باشد و آنچه بظهور مشاهده شود و در جوفش تخم مختلفه باشد و چون با سرکه بسایند
مایل بسرخی میباشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر
اخشاب یافت میشود و در خواص ضعیف تر از نوع شبانکاره و شیراز است و فرق میان
عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و
دود و دی زرد مشاهده شود و از عملی دود سیاه در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک
و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم است و در خواص مثل معدنیست مگر آنکه در محرور
المزاج بغایت مضرات و محرق خون و مورث التهاب و اسهال و مقوی و محلل اورام
بارده و با آب کشنیز جهة حاره نافع و طلای او با گلاب جهة عون و فتوق و بواسیر و با
شراب و تنهایی جهة گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط
و نوعی از فاد زهر حیوانی حجر الابل است که از گاو کوهی گیرند و این جمیع گوید که بهترین هم
فاد زهر هاست و موافق جمیع امزجه است بالخاصیت و چون سه روز از آن بمقدار یک

بنوشند مسهل سمی در معده حیوانات و در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنیست و نوع دیگر
حجر الحیات است که ان شاء الله مذکور خواهد شد **بارزد** لغة فارسیست و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست
برگش شبیه برگ خیار و مشابه نبات سکبینج و ساقش باریکتر از نی و سفیدان که مایل بزردی باشد
و در بالیده کی شیشه بکند بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیوم گرم و در دویم خشک
و قوتش تا ده سالست مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة
و منضج سده کرده و تریاق سمومات و جاذب و جهة عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم
و قروح و بواسیر و قطع عفل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب
جهة سموم و طمث نافع و ضمادش جهة دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و کلف و قلع آثار
و با مرهمها جهة رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهة رفع درد آن
و بخورش جهة صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه
و کافور و مقدار شربتش تا [illegible] درهم و جهة سموم یکمثقال و بدلش نیم وزن
آن سکبینج و ربع آن جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهة درد گوش و درد سر بلغمی
نافع است **بادآورد** لغة فارسیست و کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکة البیضاء نامند و مؤلف
جامع او را عضفریری میداند و آن نبات خاردار است بقدر دو ذرع و ساقش بقدر
انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و مربع و سفید و مجوف و خاردار بقدر دو ذرع
و ثمرش مثل قبه و پرخار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل ابریشم و خارهای قبه
بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و شکوه
که شکاعی اسم عربیست و بادآورد اسم فارسی آن و تحقیق آنست که یک جنس اند
و شکاعی گلش مایل بزردی و برگش عریض تر و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق آن کوتاه
تر است و تخمش با اندک تلخی در اول گرم و خشک و گویند در اول سرد است
و اظهر حرارت اوست و تخمش قویتر و با قوة مبرده و مجفف و محلل است و تخمش
کرمتر و الطف و مفتح و قویتر از برگ اوست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول
و مفتت حصاة و مفتح سده و محلل با قوت قابضه و مقاوم سموم و یکدرهم آن با ... جهة
جهة نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تبهای

انی

مزمن بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهة گداز و تحلیل ریاح و درد و کرم
و سرفه و مالیدن ساق تازه او را برد و الثعلب مجرب دانسته اند و مضمضه بطبیخ آن جهة درد دندان
و ضمادش جهة ورم بلغمی آب او جهة رفع تشنگی و التهاب نافع و مضر شش و مصلح او انیسون
و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش سه مثقال و از خواص او آنست
که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند **باریلو فالن** بلغة اندلسی علیه گویند و آن نباتیست ساق
و برگش شبیه برگ لبلاب که چک و در شعب برگش ثمری شبیه به بق و با رطوبتی بسیار چسبنده
و فرغ و تندبوی و برجابه و سایر اشیای چسبد گرم و محلل و مقطع و مجفف و حتی التحم و برگش
مدر بول و اکثار آن و مدر خون و یکمثقال آن با شراب جهة سپرز و ضیق النفس و ضماد ثمر کوبیده او بر
اعضا نافع قشعریره تنها و بجدی مجفف منی است که چون سی و هفت روز تناول نمایند قطع
نسل کنند و طلای آن محلل مواد بلغمی و سوداویست **بارود** باصطلاح اهل مغرب اسم
زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است
و در ابقو مذکور شد که آن بخارهائی است که در شوره زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزا
کثیفه شبیه نمک سفید میشود و بجهة تحریک اشیاء ثقیله و تغیر معادن سابوس صیقلی
استخراج نموده و بالفعل مرکب از با گوگرد و زغال چوب بید بارود نامند و در رسوم
و در طب غیر مستعمل است و در نورا و حالبس چون جراحات تازه است با گل شور
در اخر سیوم گرم و خشک و مفتح سده و مسهل و در افعال قویتر از نمک و از یکمثقال تا دو
مثقال با آب و نیم مثقال با یکمثقال قند جهة رفع احتباس بول مجرب است و از خواص اوست که چون
آهن بر زنج بالایند و با مثل آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بران بپاشند مس از آهن مصعود شود
آهن را مکمل نرمی کرده و شوره مفرمری کرده است و مصلحش کتیرا و عسل گویند جهة درد کمر و
رفع علل سپرز مجرب است **بازی** بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیوراست و معروفست
و گوشت آن در دوم گرم و در سیوم خشک و بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام
و جاذب سموم بخود و پر سوخته او جهة اندمال جراحات و قطور خون او جهة بیاض
عین و طرفه و همچنین زهره او بغایة مفید و طلای سرگین او جهة رفع آثار کلف و خول
آن اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجرب است **باشق** معرب از باشه است

و بعربی صقر نامند در دوم گرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره او جهة نزول آب
و بیاض عین و ظفره و قوی تر از زهره باز و سرگین او جهت ازاله کلف مجرب و گوشت او را
چون نمک سود کنند و دان سمین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود
و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة عرق النسا و مفاصل
و اعیا و لعب با فضه از خواص اوست که چون چشم ازا بر پارچه کبودی بسته بر بازوی
چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهراریس گوید که نیم مثقال از زهره او بسعوط در دماغ
ان جهة خفقان سوداوی مجربست باق در حب اللسان مذکور شد دیان اسم
تنبولست برج عنب الثعلب است بری علا بزبانی بزرگ کانست بزیح نارجیل است
بارسقا الفس زنجار معدنیست بریقون شوکرانست باطس نوعی از علیق است بارقی
بعبرانی اسفیداجست بلس بیونانی خشخاش زبدیست بلون ابلیوس است بس
بهندی اسم مرانست باری بیونانی فلفلست بارسطاریون بیونانی بمعنی حمامی و ان نوعی از حمامست
باسیون و بیقون سعلاست باقیس ابو خلیست باذانک نوعی از خلافست بارکسی
بهندی لوفت بانی بهندی ماراست بارنگ بهندی زرنک کابلیست بات بهندی
برگ نباتست باقلای هندی قسمی از خرفشنغ است باری بهندی ریحانست باک بهندی رعشت
پارا بهندی اسداست باج بهندی زمرداست بار تر بهندی اسم حجراست باریه
بهندی اسم حنا ریاست باک بهندی شعراست بالک بهندی اسفناج است بادل
بهندی لوزاست باجره بهندی سنجاست باز هر کانی بفارسی حجر البقر است بادرنجبویه
بفارسی اهلیلجست بالنک بفارسی اترجست بادیان بفارسی رازیانج است بادیان رومی
بفارسی انیسونست بارگل صحرائی بفارسی دلیک است بارهو بهندی دوقو است بوزنه کاو
بفارسی امثوانست بادام بفارسی لوز است بار درخت گز بفارسی ثمر الطرفاست
بار درخت سرو بفارسی جوز السرو است و در سرو کفته میشود بار درخت بغنم بعضی گویند
بفارسی عیون الدیکست اباچه بفارسی کراعست بارتنگ بفارسی لسان الحمل است و
بزرگ باغ ریاغی نامند بار درخت سدر بفارسی نبق است بار درخت عود بفارسی اسم برلوه
بارس اسم ترکی یوز است بترکی گذراست بادام کوهی بفارسی جلوز است

بالدرغان بترکی ساق الحمامست بادباد بزرالنیج است بال بترکی عسل است بالغ
بترکی سماک است بالق ساق بترکی اسعار است باقریقره بترکی قطاست باقر بترکی کبد است
باز بفارسی اسم بازیست باشه بفارسی باشق است ببغاء بفارسی طوطی نامند
و از خوردن بسته و لاجرد و قرطم زود و تعلیم سخن گوئی میگیرد در دوم گرم و در اول
خشک و بسیار بطی الهضم و گوشت او جهة التیام قروح خبیثه مزمن و تفریح دل و صفار
ان جهة رفع ثالیل بعید و خوردن ال و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم
اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین او جهة رفع کلف و اثار و نیکو کردن رخسار و خون او
جهة ازاله بیاض عین نافعست ببر شیر ملاد هند است و جمیع خواص قوی تر از اسد است
ببراله بزر او ند طویل است ببری شاهسفرم است بتع نبید التمر است و نزد بعضی
نبید و خون و گویند نبید عسل است بتلکه بترکی قاقضه است و بفارسی سنگدان طیور است
بجنگ بهندی نعقلم است بسراکی بهندی شیبانه بتی بهندی مراره است
بهتر بهندی حجر است بنانه بهندی خطر است بهاوی تیار و شلشه بیونانی ترخون
است بجیم ثمر الطرفاست بج بهندی وجست بجناک بهندی خشخاش است
بجوره بهندی اترج است بجکو بهندی عقرب است بجخات بجا رماطه ادان العراقست
بج بلغة اندلس قطلب است بخور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر اوست و ان نباتیست
برگش شبیه برگ سلاب کبیر بکروی آن سبز و یکروی ان مایل بسفیدی و مرغب و ساقش
بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی کبود هم میشود و بیخش مثل شلغم
و عریض سیاه و گیاه او را شجر مریم نامند و منبت او جاهای سایه و مستعمل اندو بیخ و عصاره
و عصاره ان قوی تر از بیخ اوست و گیاه عرطنیثا خار دار و ساقش دراز تر و برگش شبیه
برگ کلم و بی شاخ و بیخش شبیه بخور مریم و سیاه و در ان مثل گره چیزها پیدا باشد
بخلاف بخور مریم در اول سیوم گرم و خشک در اخراج و نفخ و محلل و جاذب
و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تفتیح افواه عروق
و با سار یقا و دفع فضول از اقطار بدن و ناقد بود و با شراب جهة رفع مضرات دیه
قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با مار العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و صفا دیش

باورنبرد ابهای کشنده بقوت جاذب است و با سرکه جهة خنازیر و کلف و داء الثعلب و
بجهة نقرس و التواء عصب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد
حمول و تعلیق او در عسر ولادت بغایة نافع و مضر مغز مجرورین و مصلح ان کثیرا و رب
انار و قدر شربت از عصاره او نیم درهم و از تخمش تا دو درهم و از خواص او است
که چون بر شکم حامله نمایند اطلاق نماید و جنین را اسقاط نماید و طلای گیاه تازه او
که کوبیده باشند جهة ورم سپرز بی عدیل و سعوط ان بغایة منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد
او جهة کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و الکحاس جهة
نزول بعضه و عصاره و بیخ او در این افعال قوی‌تر است و قسمی از بخور مریم باشد که شبیه
بنیل و برگش باریک و عصا یا بیخ او بقدر ذرعی و باریک و در اطراف مثل شعبه از شعبهای
گل شبت و تخمش شبیه بتخم شبت می‌باشد و تعلیق بیخ از او در منع حمل مجرب
دانسته اند **بخور الاکراد** نباتیست غیر حماما و برگش شبیه لسباق رازیانه و برگش در حوالی
بیخ دانه و گلش زرد و تخمش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت و منبت او
کوهها و درخت دار و صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و بد بوی و با تندی
و در اوائل سیوم گرم و خشک و عصاره‌اش در اول سیوم و تخمش از او خود دویم
و گیاه او در دویم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ و صمغش
جهة سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد ان
جهة سرسام بلغمی و عرق النسا و کزاز و مانند ان و بخورش جهة اختناق رحم
و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تخفیف رطوبات
دماغی و نزلات و هوای وبائی و قطور ان جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن
گل سرخ و سنون او جهة درد دندان کرم خورده و بر ریانیدن ان موثر و تخمش
ملین طبیعت و جهة جراحات خبیثه و اندمال ان و جهة عسر بول و تحلیل نفخ و درد و شانه
و طلای سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و داء الثعلب نافع و در سایر افعال
ضعیف‌تر از صمغ او و گیاه او اضعف و مضر دماغ ضعیف و کثیر و مصلح
ان نیلوفر و قدر شربت از صمغ او نیم درهم و از عصاره یک درهم و بدلش [illegible]

و گویند

وگویند حمول فرزجه ان در ساعت اسقاط جنین نماید **بخور السودان** هندی است نباتیست بیک
بقدر شبری و شاخها و شکنک او مایل بلاجوردی و گلش سفید و با اندک رطوبتی است که بدست
می‌چسبد در دویم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظ و نفخ و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند
و ضماد مطبوخ ان با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و مورث سحج و
مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا یک درهم است **بخنج** مطبوخ است **بخیب** بول اشتر

الباء مع الدال

اعرابیست **بذاسقان** معرب انبدسکان فارسی است و ان گیاهیست شبیه بروی و زرد رنگ
ذهبی و باریکتر از بروی و از ان سبزتر و منبت او نی زارها و در آبهای ایستاده و اهل گیلان
و دست در بحر از ان حصیر میبافند و گویند در اذربایجان بسیار است گرم و خشک و محلل و ملطف
و مدر بول و حیض و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم
و بدلش یک وزن و نیم او درونج و بوزنش بزر کرفس است **برابانک** اندرسانیست **برلیون**
مقل است **بده** اسم فارسی عربیست **برکنکان** و **بدکسان** و **بدشقان** بذاسقان است

الباء مع الراء

برنجاسف بفارسی بوی مادران نامند نباتیست بقدر قریب بذرعی و شاخهای او باریک
و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتردار و زرد و سفید مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرائحه
و با عطریه و با تلخی اندک چسبنده گیست و در کوه و صحرای سایه دار میروید و ان غیر
قیصوم است چه قیصوم شبیه است به افسنتین و چند شاخ از یک ریشه میروید و زیاده بر یک
و برگش شبیه برگ ساق زنبق و از ان بسیار ریزه‌تر و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید
میباشد مثل قبه بقدر فندق و با عطریه قوی و ثقل رایحه و منبت ان مخصوص کوهها است که
باران در انجا بیشتر شود و در شکار لیاریون میشوند و اکثر اطبا و عشابین شوشن ذکر کرده اند
و برنو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف
و صفات ان را در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دویم گرم و خشک و ملطف و منفخ مدر
بول و حیض و مفتت حصاة و دو درهم کل او با عسل مخرج اقسام کرم معده مجرب است
و اشامیدن طبیخ ان و جلوس در ان جهة احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم
و اخراج سنگ مثانه و ضماد تر جهة درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت
دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور

نطول و جهة امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و حمول آن با مرهم صاف
جهة رفع فضلات رحم و در نور سوخته او جهة تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهة زکام
و امراض دماغی نافع و گویند مضر گرده است و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه در
و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل افسنتین است برسیا
وشان لغة یونانی و بمعنی دوار القدر است و بفارسی پرسیاوشان و عوام سنبل نامند
و بعربی شعر الحیات و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القناه و شعر الکلاب
و کزبرة البیر و ساق الاسود و صنف شده و ان نباتیست برگش شبیه بگشنیز و چیان
و ثمر و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک سایه دار میروید
و قوتش تا شش ماه باقیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح
و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و جهة تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس
و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش تر که تخته باشند با روغن
جهة داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خاینده و جهة عرب و محرقش جهة منع ریختن
موی و رویانیدن او و خراز و سفوف خشک ان جهة اسهال و طلای تازه ان جهة
قروح خبیثه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا مفید و طلای کوبیده او
با مغز ساق گاو جهة درد سر بسیار موثر و در رسوخته او جهة اندمال قروح و اکله نافع
و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از جرم او تا هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست
درهم و بدلش جهة الام شش بوزن او بنفشه و نصف او اصل السوس است بردی
در اصفهان بر بر گویند و ان نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بذرعی و مدور و نرم
و از ازاره کرده ریسمان ترتیب میدهند و گلش سفید و منجم و سفید و دهی و
خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش که ریزه تر از حلبه و تخم و بیخش را حلاوة
و کاغذ مصری از ان دار جستین که نخیه باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس
در کتب طبی ان کاغذ است در دوم سرد و در اول خشک و اب ان جالی قلاع
و قاطع نزف الدم مطلق و با سرکه جهة سپرز و بدستور بیخ ان جهة رفع لوکیر
و شراب و ضماد ان جهة تحلیل اورام و محرق آن جهة زخمهای مزمنه و قروح خبیثه

ودا

و اکله و دهن و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و اشامیدن ان با سرکه جهة سپرز نافع
و گویند مضر احشاست و مصلحش عسل برطانیقی بلغة یونانی نباتیست غیر لسان الثور
بریسی و برگش شبیه برگ حماض بری از ان ریزه تر و سبزتر از ان و مزغب و ساقش باریک
و گلش مایل بسرخی و قدسی از ان شبیه بچیزی مرکب العویت و بقوه قابضه گویند در اول
دوم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره او جهة التیام جراحات
و مضمضه طبیخ او جهة قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و اشامیدن او جهة شهاق نافع
و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش چغندر است برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه
و املس و از فلفل ریزه تر و منقوش سفید و با اندک تلخی و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم
معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و
قروح و مضر امعا و مصلح ان کثیرا و مستعمل از ان مقشر ان و قدر شربتش تا دو درم و بدلش
بوزن ربعش و نیم وزنش قنبیل است بربامصری بربامه مصر یعنی بقلة است یعنی بقله
که در مصر میباشد و باین اسم مسمی است و ان شبیه است بکرفس و خوشبو و شبیه ببوی را
زیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر
و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و کرده
و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح ان نیلوفر و قدر
شربتش تا دو سیر و بدلش بسبابه و بداومت خوردن نبات ان جهة رفع زردی رخ
از موده است و در سایر خواص و رفع خمار ضعیف تر از تخم اوست برسیا اسم
فارسی نباتیست بسبت ان بلاد کابل که هوای کوفه باشد و شکوفه و بکل تخم میکند و در اول
تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر
و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب آن با گل سرخ جهة رفع سیاهی جلد که از
جرب باشد مجرب و الشتة اندود اب معطر ان که عرق ان شد بوی قرنفل میدهد و در خواص
مثل بادرنجبویه است برم مؤلف یعنی شکوفه ام غیلان مینامند و مؤلف جامع بغدادی
شکوفه درخت خار دار میداند شبیه بمغیلان بقدر عرر ر و زرد و با سفید و خوشبو و منوم
و مفرح و تازه آن مسهل و خشکش قابض و جهة سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهة

تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است برنوف بفارسی شاه بانک و
سورنج شاه بیج است درختی است مرتب به درخت انار و برشاخ و برگش شبیه برگ زعرور و ان
تیره تر و زغب در اجزاء او تند و بد بو و شکوفه ان مثل خوشه و بار زردی در وسط شکوفه او در غب
دارد و دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده باد و با عصاره برگ
او جهة صرع اطفال و سیلان رطوبات ذهن و تحلیل ریاح و تقویه معده و تسکین درد حیث
شرباً و ضماداً نافع و در قسم ان با کدینک جاو شیر مسهل قویست و یک مثقال با کجبه جاو بر شکن
بغض کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب و جندبیدستر و روغن بادام تلخ جهة
نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوئیدن برگ او جهة سده منخرین و اغشیه دماغ و دلکام و ذرور
برگ خشک او جهة التیام قروح و ضماد او با زفت جهة خراز نافع و سفوف او نافع و مصلحش صمغ
عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصاره او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا مثقال درست
برواق بلغة عربی اهل مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم شکت سبک در زرد و چون بسیار با
بال سفیدی باشد و در عراق شکون گردد و مثل کهربا و سنند و س کاه را میر باید در دوم گرم
و خشک و مانع سیلان حیض مطلقاً و جهة خفقان و پیر زن شرباً و ضماداً نافع و در ذرور او جهة
التیام جراحت موثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه یا سنگ
چخماق و در زیر سر گذاشتن ان باعث خواب دیدن هر چه در ان روز بخاطر گذرد و کو
مجرب است برگ شرازی برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ او عود بریست بسیار گرم و خشک
و مسکر قوی و زیاده او مورث جنون و کشنده است بروانی بلغة عجمی و بسریانی عبرد
و بیونانی اسبقوالس نامند نباتیست بر شاخ و شاخهای او مثل کمان که دمیده و گلش
سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و تخمش سفید و پوست بیخ او بار زردی در اول گرم
و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و بدن و مفتت حصاة و جهة استسقا و بواسیر
و ضماد او جهة بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته او با عسل جهة تقویه جگر و عصاره او
جهة سفیدی و دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا یک درم و سم
بدلش بقول مولف تذکره رسالس برسین بلغة مصر اسم رطبه است برسیلیون از جمله
یتوعات و گویند قسمی از ابیلواست برسیون ثمر درختی است سینه با مردو لبت

او اسکند

بوا سکندریه و در مصر تناول می‌نمایند و در سایر بلاد و بلیده سمت بانق و برنج کابلی برنگ است
برُ بعربی حنطه است برغوثی بیونانی بزر قطونا است بروشن بیونانی بمعنی منتن است
و کراث را نیز باین اسم نامند برتقش اشنه است برقوق بلغة مغربی شمش و بلغة شامی
آلوچه است برُبُر بعربی ثمر اراک است بعربی مراره است که زهره نامند
برهفانج اسم مرد است برابطوره بلغة اندلس بخور الاکراد است برادة الحدید در حدید
موصوفست برده سلام بلغة مغربی لسان الحمل است بروتا بسریانی برباسون برویه
و برشیانی بیونانی اهل است بروانیا بیونانی فاشرا است برسیا الوسیون است
برس قطن است برشوم بعربی قصب است برزدق اسب ایوبت برطیقون
طین مغره است برنی بیونانی ابریشمیت برکینه قصب الذریره است برویکوس
بتره است برس مر است برابران بفارسی سطار یونت برابیل کرفس است برسیاوشان
دارد و عصی الراعی است برطیبا بسریانی تخم رازیانه است بریون بیونانی اشنه است بردشس
چم اسنانی جبن است بربنعامیلا بیونانی سفرجل است برقلی خشخاش است برنیس بلغة
یکونانی بهش است بربوطاالونکر رومی اذربویه است برهمن بهندی ساذج است برنج
برنج بفارسی اسم ارزست برف بفارسی اسم ثلج است برغسط بلغة خراسانی قنابری است
برهوم بفارسی عکبر است برکنیل بفارسی وسمه است برشون بفارسی حملات
پری بهندی ششش است که بعربی ریه نامند برمون بهندی الوس است برسوخ بترکی
زنبیل است برهی بهندی قسمی از بقش است برتوتر برای اول و بلام اسم فارسی خسیس است
پرپا بفارسی هدیه است برام حجر البرام است بزرقطونا شهوات و در صفاهان
اسپرزه و در شیراز نکو نامند سفید و سیاه و سرخ می‌باشد و بهترین او سفید فربه
ترین او سیاه است و شکوفه هر یک برنگ اصل اوست در سیوم سرد و در
دویم تر و سیاه او بایبوست و اجتناب باز خوردن او اولی و سفید او تسکین
تشنگی و حرارت و با قوت مطلقه و ملین طبیع و لعاب او با دهان قابض و جهة نفث الدم و غلیان
خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی ذات الجنب و امراض سوی
داخلاط سوخته و سرفه و ضعف [illegible] و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ

البابی الزاء

و سرکه جهة درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و
جمره و حمره و با آب چغندر جهة دمل مجرب و با روغن بنفشه جهة درد سر حار و دردهای حار
دماغ و اعضا و خشک شدن موی و دراز کردن آن و ضماد گویند او که با مثل او روغن گل و
پوست خشخاش بخته باشند جهة اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و
افزاید اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از ده درهم تا ده درهم و بدلش
در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونة حلق و امثال آن بهدانه و ده درم از
کوبیده او کشنده است **بزغنج** بفارسی اسم بار درخت پسته است که پسته
باشد و گویند که درخت پسته یکسال بار می بندد و یکسال ثمرش دانه نمی بندد و او را بزغنج
نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و
و در افعال مانند اقاقیا است **بزر کتان** در کتان موصوف و بفارسی بزرک نامند از بزر
مطلق مراد اوست **بزور** تخم نباتات است و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوف **بزر الکرفس**
الجبلی فطراسالیون **بزر الجزر البری** دوقو است **بزر الارجوان** در ارجوان موصوف است
و عیر شینیج است **بزر البنج الاسود** جبلاهنک است **بزر العصفر** قرطم است **بزر القنب** شاه
دانج است **بزر بلاعیتس** معرف بالجیت **بزر الرازیانج الرومی** انیسون است **بزر الفنجنکشت** دانش بنکورا
بزر الکور دیه تخم گل سرخ است و در ورد مذکور است **بزر قار** رعاده است **بزر الخمخم** تودری
بزر الرمان البری **بزر المقلطب** حب القلقل است **بزر الجرجیر** قلب است **بزراق القمر** حجر القمر است **بزر الزهرة**
تودری است **بزاق** بصاق است و بفارسی آب دهن گویند **بزباز** بفارسی بسباسه است
بزغنج بفارسی مغز و پتش را نیز شامل است **بزمجه** بفارسی اسم و زل برتبت **بزغاله** بفارسی
جدی است **بسفایج** بنجی است مایل بسیاهی و باریک و گره دار و از هر گرهی ریشه بر آمده
و اندرونش سبز و نبات او بساق و یکشاخ برگ دار شبیه بال طبور و مانند گیاه سرخس
و بقدر یکشبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار سر دید و قرنکابن دار حمان
نامند در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرمست و در سیوم معتدل
و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد
در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهة رفع سوداء جهة

جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهة التواء عصب و شقاق میان انگشتان نافع
و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصا بختن او در سکنجبین با ماء العسل موجب اسهال سوداء و مطبوخات
و مطبوخ او با اصل السوس و افسنتین جهة سرفه و ضیق النفس و ربو مداومت مطبوخ او
با عناب جهة سقوط بواسیر بغایة مؤثر است و چون سه مرا و را جوشانیده با قولنج
خیار شنبر و یا ترنجبین جهة ریاح بواسیر و درد معده و مزمنه و وجع مجرب است و منقی
دماغ سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و جوشانیدن آن با ماء الشعیر و فواکه با
و باغورس ساللدر و قدر شربتش از جرم تا سه درهم و از مطبوخ تا شش درسم
و بدلش جهة مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون و ربع آن نمک هندی است
بسباسه بفارسی بزباز گویند و آن پوست اندرون جوز بوا است بر جوز چسبیده
بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی و بهم تنیده است در دوم گرم و خشک و گویند
در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات
و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهة سلس بول و سحج
و نفث الدم و قرحه امعا و رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع
بر ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبات آن و ضماد برگ مورد با او جهة
منع بد بوئی زیر بغل آزموده است و با سرکه و عسل جهة اورام صلبه و
قرحه او با عسل در حمام جهة درد پشت زن زاینده و رفع ریاح نفاس مجرب
و مصدع و مصلح او گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است **بسد** بلغة هندی مرجان است
و بفارسی بیخ مرجان و مرجان را بعربی فرو لنیز گویند و آن معرب افرا
و یلیون یونانیست و بیخ مرجان را بعربی لشف نامند و آن سنگیست با قوة
نباتیه که از قعر دریا میروید و ریشه او سفید است و هر چند بزرگ میشود کج
تر میگردد و شاخهای او مرجانست و بیخ او سفید و سرخ و سیاه تر میباشد
و سیاه قوی تر و سفید اضعف است و بهترین سرخ او آنست که صاف
و کم سوراخ و صلب و پر مل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض

وجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوص محرق آن
و جهة وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم
و اسهال و موی دسنک شانه کرده و بپزند و با اسیر و نیم ... که با نصف آن
صمغ عربی با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهة قطع نزف
الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته و محرق مغسول او نوع سیاه او بغایة مقوی دل
و فرور بسد جهة بردن گوشت زیاد زخمها و دفع آثار آن و محرق او جهة نزف الدم
ظاهری و تقویه دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویه پرده
و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهة ثقل سامعه و کری
نافع و ابن الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته
دفع اورام سپرز میکند و مصدع کرده و مورث تهوع و مصلحش کثیرا و بدلش جهة حبس
خون لولو ... و دم الاخوین و قدر شربتش یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست
در جمیع مذکورات و محلول او را در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص اوست
که چون طلا و نقره را هر یک بقدر سه درهم گداخته انگشتری با نگین دانی ترتیب
دهند و لبسد در ان نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنه با زهره
داشته باشند خود نگاه دارند در حال قطع مرغ مشود و دارنده او را امر کر ...
و از خشم ... ایمن باشد بستان افروز لغة فارسیست و بعربی ... بستانی گویند و بفارسی
تاج خروس و گل جلوا نیز نامند و او غیر حماحم است که ... باشد چه حماحم را
برگش عریض و الوان و نبات او قویتر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز
برگش سبز و ریزه و پر گل و گلش سرخ مایل به بنفش و ... و تخمش ریزه و براق
و سیاه است و در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب او با جلاب و
سکنجبین جهة حرارة معده و جگر و سده سپرز و دفع سینه خانق النمر نافع و جرم او و نقل
و مصلح او سکنجبین و قدر شربتش از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش حماحم و تخمش
جهة اسهال ... تخم بارتنگ است و چون کوبیده در یک رطل شیر ... بنده
شب در ماهتاب گذاشته بنوشند و سه روز بدستور ... زیاده بران مداومت کنند

جهة حرقة البول و بول الدم مجربست و قدر شربتش دو مثقال بسر غوره خرماست
که زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب صفت کانه خرما در تمر مذکور است و در
مرتبه چهارمست و اول مرتبه حرارت و هرچند شیرین تر گردد گرمتر شود و در اول گرم
و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارة غریزی و جهة بواسیر و نفث الدم
و خاییدن او جهة تقویة لثه نافع و مسدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش
سکنجبین و انار ترش و شیرین و مضر سینه و شش و مصلح او خشخاش است و رب
در فرایح او مثل او و جهة قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او مسکر و قابض و
مقوی معده و امعاست بستباج بفارسی خلال مکه و بعربی ... نامند نباتیست
خاردار و برگش خشونه و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخها بقدر شبری از یک
بیخ ... باریک ... او را خلال میکنند و بر سر شاخی جزی مثل قبه و خشن و تخمش
بشبه نانخواه و طعمش تند و او را خیری که نامند گیاه او در اول دوم گرم و خشک
و با اندک عطریه و خلال کردن بان جهة تقویه دندان نافع و طلای آب او محلل
اورام و جلوس در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در اخر دوم گرم
و خشک و صد عدد او کشنده اقسام کرم معده و امعا مجرب و او را بفارسی
درمنه ترکی نامند و مفتح سده جگر و مدر بول و جهة سعال و فواق و ریاح و مغص
و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج و استسقا و درد مفاصل
نافع و مضر ... و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر
سر و مصلحش نرمس و قدر شربتش تا دو درم و بدلش شیح ارمنی بستیج کندر است
بسیلا بلغه مصر نوعی از جلبانست و آن خلطیریست در غایه ... بسباسه ...
عربست بسلا بصل است بسعیس یونانی بقل است بسقیا شاهترج است
بسودون یونانی نوع نقیل ... مصنوعست بستان بفارسی اسم ...
بسته بفارسی فستق است و بهندی ... گویند بشام درختی است حجازی
و در مصر و عراق نیز میباشد و دراین اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال
مینمایند و ثمر دار او مثل درخت توت سفید و ثمر او ارزان کو جگر است مثل

بسن

صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیر عنی و گلش زرد و تخمش شبیه بکبابه و بیمره و ثمرش مثل
خوشه و دراز و دانههای او مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر
و چون جزوی از او قطع نمایند از و آب سفیدی تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل به
سرخی گردد و بهترین اجزای او دهن است و سواک چوب او مقوی لثه و رافع بوی
دهانست و مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه
و دهن او جهت بیاض عین و شقیقه رخمها و تحقیف و قطع نزف الدم و عرق و درد
دندان و ادرار نمودن بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیه رحم
و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی و جهت گزیدن عقرب شرب با
و ضماد او مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مرة البول و مورث مغص و برگش بتنهائی
و با روغنها خضاب نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوائج است
و باین جهت او را اخبث البشر نامند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض
بد است اجتناب از خوردن او اولیست **بشنین** نوعی از نیلوفر مصریست و در حین
زیادتی آب نیل میروید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قرصه خشخاش
و در طلوع آفتاب از آب بیرون میآید و در غروب نهان میشود و تخمش شبیه بگاورس
و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر
او را پخته و خام میخورند و در دوم سرد و در اول سیوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر
و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با سیر جهت سرفه نافع
و گلش با قوه محلله و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر
حار و شقیقه سعوطاً و طلاءً مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دواء
او محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه است و مصلح او عسل و قدر شربتش
تا بیست درم و بدلش نیلوفر است **بشیش** بعربی اسم برگ حنظل است **بشم**
بشمیز حب است **بشلنگ** خیطبانا است **بشولیون** بسریانی بزرقطونا است **بشنان**
بلغت بربری اسفاناخ است **بشم** بلغت فارسی اسم صوفست **بشبک** اسم ترکی ستور
بعراست که سرگین حیوانات است که از هم جدا شده باشد مثل سرگین گوسفند

و شتر و در تحت سرگین حیوان ذکر خواهد شد **پشه** اسم فارسی بق است **بشم و دزغ** بفارسی طحلب است
بنباشن بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بری او بیخ و در حجم
سایرهای کوهی ما کثیر الوجود است و طعم و بوی و برگش مانند پیاز و بزرگی کامران مانند و توتیر از
بستانیست و مجموع انواع او در آخر سیوم گرم و در اول سیوم خشک و گویند در چهارم گرم است
و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت جماع خصوصاً پخته او با گوشت جرب و دافع هوای
و مائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ او مهرای او کثیر الغذا
و ملین طبیع و پخته او با جو جهت شقیقه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او با سرکه با برود و
بسرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویه باه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهائی مانع
غثیان ادویه کریهه و رافع سموم و آب او جهت رفع مضرت سگ دیوانه گزیده نافع خصوصاً چون
کهپاریک بوزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود و بغایت مجربست و قطور آن جهت دمعه
و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن او جهت
رفع مضرت هوائی و بائی و سده و مائی و چکانیدن آب او در گوش جهت ثقل
سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی
رنگ رخساره و با بارود و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجربست
و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او
جهت نفخ اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد ورم مقعد و جگر و با روغن
کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجربست و پوست محرق او با موی سوخته جهت کلف
مجرب و قروح طب او با پیه مرغ جهت رالس شدن ... و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار او
مورث ... غشی و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده
و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن
آب انار و کاسنی و لیمو تناول نمودن و دافع بوی او خائیدن سوخته گردکان و سوی است
تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضمادش جهت داء الثعلب و بهق
نافع و قدر شربتش یک درم است **بصل الفار** بیابانیست ریزه و پوست او سیاه
و برگش از برگ بلبوس دراز تر و بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خورده

شود و فضله را بتعجیل دفع کند و سقوط قوت و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن اوست بصل العنصل
و بصل الفار و بصل الزیر اسقیل است بصل الماکول ثوم است بصل الذئب و بصل الزیر بلبوس است
و گویند صنفی از بلبوس است بصل الزجاج پیاز رحبیل است و در حرف نون مذکور و بعضی
سایر پیازها در حیز ذکر نبات آن مذکور است بصاق آب دهن است و در انسان مذکور
شد بصاق القمر حجر القمر است بصل البحر و بصل الخنازیر اسقیل است و گویند بلبوس است بطم
بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و در خزان میکند و برگ و بار آن شبیه بعظم
و بحمش سبز شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او ترش و بفارسی
بن نامند و در حبة الخضرا مذکور است و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم
مذکور است اما درخت برگ و شاخ او در اول سیوم گرم و خشک و محلل و قابض و [illegible]
پوست او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب و برگ خشک او
با روغن یا سرکه جهة زرد یا بیدن موی و دراز کردن آن موثر است بطیخ لغة رومیست بفارسی
خربزه نامند و یونانی [illegible] ناشیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل
بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بجرم است و بهترین ناشیرین او [illegible] است که [illegible]
نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معدی سریع التعفن میت و موافق
صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده
و جلای او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی
و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل آنچه با او رسد و مصلح حال
گرده و ترویح باطنی و جالی و مرقی [illegible] سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش
سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن او مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام
موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین
دو طعامست که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهة تسکین
ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهة کلف و آثار و ضماد پوست او جهة منع نزول
ورم دماغی خصوصا جهة اطفال و ضماد مجموع او جالی جلد و جهة کلف و بهق و [illegible]
[illegible] پوست خشک او جهة اخراج حصاة و انداختن آن و یک [illegible]

شدن گوشت بحالت از نمو و یک مثقال او تا دو مثقال از ریشه خربزه مقی قوی و ضماد او با عسل جهة [illegible]
شهدیه نافعست و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی
گرده و مثانه و امعا و جهة سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و رفع
تشنگی و حرقة البول و جهة مدر و قوی شدن قوة او و دیه جگر و مجاری بول و تسکین حرقت و خشونت
قضیب که از جهة حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده مغز او و [illegible] جالی بشره و جهة کلف
مجربست و گویند مضر سپرز و مصلحش [illegible] و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم بطیخ هندی بفارسی
هندوانه و بعربی دلاع و [illegible] نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و حرارت
و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شیر جهة امراض
سوداوی و با تمر هندی جهة مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهة سده و [illegible]
و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم و با شیر خشت و امثال آن جهة تبهای حاره و رفع [illegible]
[illegible] الکیفیه که کم باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم و شحم مرطب بدن و مضر سپرز و
بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که [illegible]
بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافت مستحیل بصفرا میشود و مثل آب کدو و در سرد [illegible]
چون [illegible] مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را سوراخ
کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یکهفته در زیر سرگین گذارند آب
آن او مثل شراب مسکر میگردد و دوا [illegible] و منفعت معده است و تخم او در دوم سرد
و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصاة [illegible]
خربزه است از معده [illegible] و مربای پوست هندوانه بعسل و شکر جهة برسام و [illegible]
و بهق سپید و درد سینه و ضعف معده که از خلط حرارتی باشد و تقویه هاضمه نافع است
بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف دارد اهلی و وحشی میباشد در دوم
گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و سمین بدن و گرده و مبهی
و مصفی صورت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ و سریع التعفن و دیر هضم و مصدع
و مصلح او سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهة تحلیل
و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر و زبل آن جهة کلف و نمش و خنازیر نافع است

و بیخ او بهترین سپاه او گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوة نافذه و جهة خناق و ورم پستان
با آرد و باقلی مجرب و جهة سرفه سبز او نافع و جگر او رودک برواری مولد خون صالح و جهة
خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیرهضم و در افعال ضعیف‌تر از تخم مرغ و جهة رفع هزال
و سرفه و درد سینه و با کوه با جهة رفع سیلان خون در زحیر و برشته او با سیر اب
و روغن زیتون جهة زود بحرف آمدن اطفال نافعست و پوست او مروارید و شکر
و نوشادر جهة رفع بیاض چشم بغایة ازموده است و سنگدان او دیرهضم و از تعفن دور است
و چون هضم شود مقوی معده و احشاست بطارخ اسم ماده ماهیست که هنوز تخم نکرده
باشد و جامه او بقدر انگشتی و سایل او نیز میباشد مثل یک و بهترین او تازه مایل بزردی
سایل نکشوده او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی لصقه رطبه و جهة کرده و سبز
و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است و بالخاصیه قطع تشنگی
ان میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و انچه در گیلان تخم ماهی را استبل میبارند قریب
الفعل است و بطرخیون بطارخ است بطیخ شرقی برا و برا بحمه بطیخ سندی و کتاد فیلبلی
بطیخ هندیست بطلرا یونانی انکشم لاح است بطراسالیون یونانی بمعنی کرفس جبلی
و ان قطرا سالیون است بطراخوا یونانی اسم ضفدعست بطریون یونانی
خرنوب الشوک است بطیطس یونانی پیوخ است بطستغا یونانی سو میانی است
بطارسس یونانی زرجس است بطرالاون یونانی نفط است بطبینه بل است بطباط
ب ع
عصی الراعی است بعیر اسم جمل است بعوض بق صغیرست که بفارسی جاک پشه نامند
بعر اسم سرگین حیوانات که خشک و از هم سفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر
ب غ
بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارة مزاج توالد نمی‌نماید و به ندرت واقع میشود
و مشاهده شده و بهترین او آنست که مادرش مادیان باشد و زبون ترین آنکه پدرش
اسب باشد و ما در او الاغ در سیوم گرم و خشک و گوشت او جهة درد مفاصل و بیه
او جهة سکون نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل او را طبخ نموده سه روز
با آب عصی الراعی بنوشند جهة قطع النسل از جانب مرد میشود و چون آن سم
از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب بسم بخورد مانع حمل میکردد و به دستور بول او علی

اوراو

اثرداررود و بدستور بوی او دفع جه حرکت کوش او نجور ستم او و سقط شیمه و گریزان شدن
هوام و همچنین بخور زبل او جهة هوام و خوردن آن جهة تسکین قولنج نافع و چون جگر
او را با عفص کوبیده در روغن زیتون کوبیده جوشانیده بر موی بمالند جهة دراز
کردن و سیاه کردن آن مجربست و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیف‌تر از اوست
بغرا غذای حراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی رنیپت و بندد با به
که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره ساخته باشند استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال
و مشهی و مسکن تپ صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و منفخ سدد و مصلح حال کرده
و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است
و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد و آش
ب ق
با بچه و آش اکرا که در اصفهان آش برک نامند بقلة الحمقاء بفارسی خرفه نامند و بعربی
از غلیظ و بوزکی برغان سالی گویند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش بر زمین و برگش ما
بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه و مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش
سیاه و ریزه و طولانی در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر است اب او مسکن حدة
صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و حرکی که از سینه آید نافع نزلات
و جهة حصاة و ادرار فرسودن بول و حرقة آن و ثواجر و بواسیر و حرارة جگر
و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحة امعا و بزید دماغ و درد سر
حار نافع و ضماد او با روغن گل جهة صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با
شراب جهة بثور سر و با آرد جو جهة مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی
و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و اشامیدن او با ریوند جهة قطع تب
مجرب و حقنه او جهة درد امعای حار و سیلان فضول با امعا و چشم و ضماد تخمش
جهة ثالیل قویتر از نبات او و نبات آن در مزوره صاحب تب و امراض حاره
بغایة نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها
و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربتش
از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است

وتخمش در جمیع افعال مثل آب و وازان ضعیف‌تر و در درشتش جهت قلاع اطفال و غیران نافع
و در رفع تشنگی قویتر از نبات اوست و گویند مضر سپرز است و مصلحش قند و قدر
شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بذر قطونا و بوداده او قابض و غیر بوداده
او ملین طبع است **بقر الوحش** نوعی از ایل است و مذکور شد **بق** بفارسی پشه است
در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن او جهت صداع عرضی و اختناق رحم و [illegible]
سوخته او با عسل سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهت عسر البول و بخور او در مجری
بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد او را از ثقبه
باقلی مثقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت رفع تب مجربست و طلای روغن او با [illegible]
رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی
بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند **بقم** درختیست هندی و در [illegible]
مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن
سیاه و شیرین میگردد و چون سه شب او را بجوشانند مدادی در غایت خوشرنگی میشود
و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگ بقم مشهور است در سیوم گرم و در چهارم
خشک و بقدر درهم او کشنده و گویند علاج بدزهریست و ذرور او جهت التیام قروح کهنه و جراحات
تازه و قطع نزف الدم و غسول او با آب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع
بقم بضم و تشدید قاف و فتح آن لغتی در اسم جوز مایل است **بقسی** بفارسی درخت شمشاد
مانند برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخهای او برابر یکدیگر
میگذرد و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه مانند فلفل است در دوم گرم و خشک
و برگش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد خسانده او با حنا جهت تقویت موی و [illegible] و تفرق
شدن که در استخوان سر است و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و دفع
ورم و [illegible] طبیخ برگ او جهت خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده
و امعاء و قاطع سیلان لعاب [illegible] و ضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهت [illegible]
[illegible] ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربتش از تخم تازه او که دانه را
بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او [illegible] است و مقوی دل و دماغ و [illegible]

[illegible]

او قویتر از شکوفه نارنج است **بقشو فرمش** یونانی نباتیست برگش شبیه برگ تره تیزک
و از آن سطبرتر و تند طعم و ساق آن مربع و گلش شبیه بگل بادروج و تخمش مانند تخم کتان
و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب
و منبتش سنگلاخها است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهت
جراحات عظیم و ناسور [illegible] و جاذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش
با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السوداء و قدر شربتش تا دو درم است **بقله یمانیه** نباتیست
شبیه بکاسنی و از آن ریزه‌تر و در کنار آبها میروید و مایل بسرخی و بی‌طعم است و در [illegible]
و طبرستان اشکانی نامند و ابن تلمید گوید تخمش شبیه است بتخم البستان افروز و قسم [illegible]
مر است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت [illegible]
و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام
حاره و درد سر و خراج و قروح و ورم چشم و ناسور و قروح باطنی و غلیان خون نافع
و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش [illegible] و جوارشات و تخمش در دوم خشک
و رادع امراض حاره و اورام [illegible] و ضماد [illegible] و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش
تا سه [illegible] **بقله حامضه** تره خراسانی گویند قسمی از حماض است برگ او بزرگ و [illegible]
چنانچه از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید و در افعال مثل حماض
و مضر عصب و مصلحش عسل است **بقلة البراری** نباتیست از کاسنی بری کوچکتر
و بیخش بروی زمین پهن میشود و گلش زرد بخلاف قنابری که بیخش بر زمین فرو رفته
است و طعم این با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در اول تابستان [illegible]
میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد و در دوم تر و معتدل و گویند گرم و خشک
و مقوی احشاء و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و ضماد [illegible]
ربیع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوب است
بقلة الذهب نباتیست برگش شبیه برگ بارتنگ و از آن ریزه‌تر و بیخش باریک و
پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر نبات او ارمنیه و بلاد مغرب و عراق
و هر سال در بهار سبز میشود و نما او اواسط تابستان میماند پوست بیخ او را [illegible]

تا شل نزف میشود و چون پیکان در جراحتها باشند بهر حیوانکه بخورند و بخون او مخلوط شود در ساعت
او را بکشد و در اندلس بیخ بقشر از پوست او را بجای کندش استعمال مینمایند در نهایه گرمی
و خشکی و سم در سیم او کشنده است **بقله خراسانیه** بقله حامضه است **بقله الرمل** بقله
البراریست **بقله مبارکه** و **بقله الزهراء** و **بقله یمانیه** بقله الحمقاء است **بقله الزنجیه** زنجاف است و ادویه
از باد در بخبوره مذکور شد **بقله السنانیه** و **بقله ...** در بخبوره است **بقله عربیه** بقله عانیه است **بقله**
یهودیه هندبای بریست و گویند فرصعه است **بقله الغزال** شکاعی اسیع است **بقله بارده**
لبلاب است **بقله الانصار** کرفست **بقله الخطاطیف** و دار الخطاطیف است و گویند عروق
صفر است **بقله العص** فود و بیخ زنیست **بقله ذهبیه** و **بقله الزمم** قطف است **بقله الحمقاء** را آبری
البیوا است **بقله الملک** شاهتره است **بقله عایشه** جرجیر است ایا میت **بقار** سطاطنکیس است
بقنبیس یونانی بعقل است **بقسمان** جنر الکعک است **بقله الاوجاع** یونانی ادراقاقیا
نامند نباتیست معروف در بوادی فریعه در طعم با منبوه شبیه است با اندک تلخی
در دوم گرم و خشک و جهة درد شکم هر شخصی در سر زنان مفید است **بقله الضب**
با در بخبوره مذکور است **بقله دشتی** لفاق است **بقر** کاواست و بهترین او گوساله یک
ساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و نزد او بهترین
الوان گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سیوم خشک و غلیظ و دیر هضم
و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار قی و جهة
اصحاب ارتعاشات و فتوق نافع و سبب تغلیظ خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و
قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب قوه مجاره و مصلح او مهرا انجتن و با عسل و سرکه و ادویه
حاره ملطفه مثل دارچینی جوزدن و همچنین سکنجبین و شیر تنها سوای جز با موافق است
و مرقان که چربی نداشته باشد با سرکه جهة صاحبان معده مراری و جگر حار نافع و مانع
التهاب مرار معده و امعاء و انتشار صفراست و مدر بول و جهة یرقان نافع و خوراک
کباب بی چربی او جهة کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد
و در سیوم خشک و آشامیدن یک مثقال سوخته او با آب سرد مانع رعاف و باشراب
قاطع اسهال و ذرور ان و سونهان کرده غیر سوخته جهة نزف الدم و جلای دندان

والتیام

والتیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دود سر او با عسل جهة اخراج
حب القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم درم با سکنجبین جهة رفع سپرز موثر و پیه او
در افعال بهتر از پیه خوک در نمرهٔ او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهة صاف
کردن منی و آشامیدن او با عسل جهة حکه و مرض آتشک و طلای او جهة قروح خبیثه
و گزیدن جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب و قرح غلاف حشفه و تحلیل ورم آن
و با بوره و طین مختوم جهة جرب متقرح و برش و سبوسه سر و فرزجه آن با ادویه
مناسبه جهة احتباس حیض و شقیه رحم و اکتحال او با عسل جهة چشم و قطور او با شیر
زنان و شیر بز جهة چرک گوش و گرانی سامعه و جراحات گوش و با مرهم جهة چرک
زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن در خارج و جهة خناق و طلای او جهة قروح مقعد
و با نطرون و سنگ رخام جهة جرب متقرح و قضیب مجفف او را سونهان کرده تا نیم
نیم برشت جوزدن بغایت مبهی و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و مغز
ساق او جهة تلیین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و شقاق و استخوان سوخته او مانع تازه
شدن خون ... و آشامیدن خون او بقدر یک وقیه که گرم باشد کشنده و ضمادش با آرد جو
ملین طبیع و اورام و ذرور خشک او جهة حبس کردن خون جراحت و منع ورم آن نافع
مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة نقرس و درد مفاصل
گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست
چپ کنند جهة رفع صرع بالخاصیه مجربست و چون گوشت او را با مهرا انجته
و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و بگذارند تا کرمها یکدیگر را بخورند
و یکی بماند نمیدر سم او سم قاتلست و چون با بزر البنج قدری از آن بخور کنند
بیهوش میسازد و گویند آزموده است و خواص بول او در بقل ... و سرگین او
در اختناق و شیر او در لبن مذکور است **بکا** درختیست معروف در مکه معظمه شبیه
بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن دود ورد و آب سفیدی که از آن بچکد از آن
منعقد نشود و بخلاف دمعه شام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و
سواک چوب او در معده آن جهة تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهة

بک

الیام قروح و برگش محلل ورم و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است
بکمون لغت کارسی و بعربی عرعر نامند و از جمله [illegible] و در کنارها میروید شبیه بدرخت
سماق و شاخش زیاده بر پنج عدد میشود و بار او سرخی و شیردار و حجم اعضای آن [illegible]
و برگش شبیه برگ کاج و پیچیده و گلش سفید و در سیم و تخمش شبیه بدانه حب الفلفل دانند در سیوم
گرم و منقی سده احشا و جهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یکعدد از ان تناول نماید در آن
سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت نماید هرگز حامله نشود بکام حب الآس است
بکاین بهندی آزاد درخت است بکرسه غوشه است بکیر بهندی خیارشنبر است
بکوزنکن برگ علیق است بیکان بت بهندی خنک است بکایت بهندی نخجنک است
بکری بهندی مغز است بلسان درختیست بقدر درخت سفرو برگش شبیه برگ سداب و از ان
سفیدتر و در بوی شبیه بان و منبت او عین الشمس نواحی مصر است در طلوع شعرا یمانی ساق
درختها را شکافته آبهای او که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسان است و مؤلف تذکره ساکن
مصر میفرماید که حالا بالفعل معدوم است و از چوب شام و سایر جبرها میآرند و بدستور بجای حب
بلسان ثمر بشام و اعطاران سفروشند و ضماد برگش جهت گزیدن عقرب و طبیخ او جهت تحلیل ریاح
ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سود آینده باشند
با سرکه جهت تحلیل و مربای پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات نافع و
چون شاخ و برگ او را پخته و آب او را با روغن بجوشانند قایم مقام روغن او است و خواص
حب و عود او همان او در مقام خود گفته میشود بلبوس لغت یونانیست بفارسی [illegible]
پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز [illegible] سیاه و
وستفیج و برگش مثل پیاز و عریض تر از ان و در طعم [illegible] شبیه پیاز و بزرگی [illegible]
و در [illegible] طرم نامند و بیخ آن از پیاز بزرگ میشود اندک تلخ و [illegible] و از
ماکولات و ابن تلمیذ میگوید که مثل پیاز است و کوچک مطاول و [illegible]
ارزق و گلگونه میآرند و چون تخم فرفیرا با این بجوشانند رو ناس رنگ میکند و [illegible] شبیه
و برگش مثل گراث و گلش بنفش و طعمش با حلاوت و در اول سیوم گرم و خشک
و گوید در آخر اول خشک است و منضج و جالی و جاذب چون بطلا [illegible] و ضماد

بل

او [illegible]

او بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه و [illegible] عصب و گوشتکی استخوان و با عسل جهت تقویت [illegible]
که سست شده باشد و گزیده سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت
کمنه تحت چشم و با ادویه مناسبه جهت تحلیل حاره و با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با آرد جو جهت
شکاف عضل و ناخن و با [illegible] جهت کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهت غرب و طلای
پخته او در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و حمول آن جهت اخراج جنین
و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل
و ترشی او که پرورده گشته محرک باه و مرطوب و مشهی طعام است بلیله ثمر درخت
هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص و شبیه بهلیله چینی و پوست او رقیق تر از پوست
هلیله مستعمل پوست او است در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی
معده و مشتهی و بالخاصیته مسهل سودا و بلغم و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات
و صداع و بخارات و جهت بواسیر و [illegible] و جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهت [illegible]
و مضر [illegible] و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش املج مقشر است بقدر
ثلث او و گویند شکوفه حنا مثل [illegible] مورد و سدس او هلیله سیاه است و چون [illegible]
[illegible] شکر و آب گرم میاشامند و [illegible] جهت دفع سیلان
آب و [illegible] تقویه باصره مفید است بلوط بلغت طبرستان دار مازی مینامند و بلغت رومی بلوط
گویند و قسمی از ان [illegible] و قسمی [illegible] و قسمی مستطیل لذیذتر و درختش
شبیه بدرخت فندق و ان شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را
قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مؤلف [illegible] سه قسم ذکر کرده و این اصوب است و [illegible]
صورة شاه بلوط نیز از اقسام او است و مستطیل دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری با
مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله ابو
محمد ابن احمد و از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد
و یکسال عفص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دویم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک
و نبات [illegible] عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و جهت [illegible]
سلسل بول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از سم معده باشد نافع و ضماد او

باپیه خوک نکسوده جهة اورام بلغمی و ورم صالب و سوختگی او جهة قلاع و قروح ساعیة و حمول
او جهة قطع سیلان رحم نافع و مانع او ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلحش سکنجبین و قند
و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش حب بلوط است و درخت بلوط
جمیع اجزا بارد و یابس است و ریشهای باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال
آن نافع و برگ او جهة التیام جراحات تازه و خاکستر چوب او جلای دندان و جهة اکله مفید است
و چون بلوط را نیم درن او کنند بار و غن زیتون سرشته طلا او مرهم سرف اگر کنند قاطع سلسل
بول و بول در فراش دارد و رماندی دهنی در مجفف نار فارسیت و مجرب دانسته اند و دوای که
در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گرد و جهة خضاب ابرو بهتر از خطاب است و جفت البلوط
که پوست رقیق او است زیر مغز او ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهة جراحات و حبس
سیلان خون و رطوبات شرب او و ضماد او جهة فتق ضماد او نافع و بدلش گلنار است و گویند توت
انار و مورد بالسویه بدل او است و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و بلوط
با اندک حرارة و قبض و پیش او کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و باقوة حاله سمین بدن
و مولد سده گرده و مشوی او با شکر مسمن و مهیج باه و مقوی بدن و جهة رفع سموم بغایة مؤثر
و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و تفاح و اقسام بلوط مضر حلق است و مثانه و مصلحش
قند هندی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او را بجوشانند و بر موی ضماد نمود
و قبل از آن باطین مقولیا سرشته باشند بغایة سیاه کند و جفت شاه بلوط در همه مثل پوست
بلوط است بلوط الارض اسم ترکی بر کاذریوس و پنج نباتی که برگش مثل برگ کاسنی
عریض و ساقش او ریگزار نا و تخت کولان که نوع بزرگ است و او حد دار سفید است
و طعم او شیرین و با اندک تلخی در دویم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و منفخ سده احشای
باطنی و مدر بول و حیض و رادع علل سپرز و ضمادش جهة پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت
زیاد و منع قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است بلوطی نباتیست برگش
برگ سیر و سیاه رنگ و بد بوی و شاخهای او مربع و سیاه و بر شاخ و برگش جرمی
شبیه بر پشم و گلش بود در زرد و اغبر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهة گزیدن
سگ دیوانه و پخته او در زیر خاکستر جهة بواسیر مجرب دانسته اند و با عسل جهة پاک کردن

زخمها نافع و در افعال قایم مقام کرانسیون است بلیلج بکاف و مهمله ثمر درخت حربات
که سبز بوده زرد مایل بسرخی نشده باشد و عوزه خرما مانند و داخل اکثر طبوب میکنند و در اول
دویم سرد و در اول خشک و با عطریه و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع صفراوی و
اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او مطبوخ او جهة
تازه و مقوی عصب سرخی و خوشبو کننده عرق مداومت اکل او قاطع خدام و مفتر
شش و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و نقوع مربی
و قدر شربتش دو درهم و جزو اعظم حب ملک را ملک است و چون آب او را با آب عوره
بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهة دمعه و جرب و سلاق مجربست بلجه بکاف
مهمله مغربی کیاهیست که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک و سرخ و تخم پیچیده
شبیه به پیچیدن کرمها بیکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر جا شده و گلش سرخ و
سفید است گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصاره و طبیخ او جهة اخراج زلوی
که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در بث مستعمل است و ضماد او محلل قوبست بلگ
بلغه هندی اسم خیار بزرگتر از خیار که تخم او تلخ و مغزش چرب و پوست ثمرش سیاه او در زرد
او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم او است در اخر دویم گرم و خشک و با قوة قابضه
و مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهة فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و لو
و ریاح و رطوبات عزیه و با جوارشات جهة تحلیل ریاح بواسیر و بخران نافع و
طبع و بسحق بخور او جهة بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش یک درهم و مصدع محرورین و مصلحش
کشنیز است و مولف اختیارات بدیعی او مثل دقل را اجزای یک ثمر دانسته و نه انجان ا
بلادر بلغه هندیست و بعربی حب القلب و تمر الفهم نامند و آن بار درختیست شبیه به بلوط
و بهن و مستدیر و سیاه و مغزش منفخ و در درون او و مثل مغز بادام و شیرین و مابین
پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظا که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت
گردکان و برگش عریض و اغبر و با تندی و خوابیدن در سایه او باعث سکر و سبات
و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سیوم و مغز او در سیوم گرم و
در اول خشک و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن گاو باید استعمال نمود و محلل و منضج

و ملطف و مفرح جلد و جهة امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبیه و تقویه و حفظ ذهن
و رفع رطوبات و ریاح و تقویه اعصاب و رفع سلسل البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه
و خدر و اختلاج و تقطیر البول و وسم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون
سوداوی نافع و جوشش دهن و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان
تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و دو درم او کشنده و قدر شربتش از ربع درم تا نیم مثقال
و بدلش بجوزن او فندق و ربع او روغن بلبان و ثمر ان بلقطات و اکتحال او در چشم
چهارپایان سورش بیاض و رافع ان خراش و ضماد او با ادویه مناسبه غیر مشوه جهة ورم های
بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و سقط و انزال است و پوست بلادر مسهل و جهة
حفظ سیاهی موی بغایة نافع و موثر است خصوصا که با روغن بطم چرب کرده باشند
بلسکی نباتیست پر شاخ و خشن و مربع و ساق شاخهای او دراز و برگش بشوق و شبیه برگ
روناس و مایل با ستبری و گلش سفید و تخمش حلبه و مدور و میان او مایل بزردی
و چوپانان شیر را باو صاف میکنند و لهذا مصفی الرعات نیز نامند مرکب القوی و حرارت
و یبوست او غالب و ملطف و مجفف و مسهل او بلغم و اقسام از عصاره او جهة
گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و اب مطبوخ او با روغن گل جهة درد گوش و ضماد
با پیه خوک جهة ابتدا خنازیر مفید بلبل مرغیست معروف و لقب عصفوری و خوش الحان
در سیوم گرم و خشک و نفاخ محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و سرگین او جالی و باقبض
و ضمادش جهة زنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حول و جهة اسقاط جنین
موثر و خاکستر او جهة التیام جراحت و خوردن گوشت او جهة تصفیه صوت و تشنج مفید
بلور تلام شده مفتوح شکست سفید و شفاف و سست و بفارسی بلور نامند اکتحال
او جهة بیاض و سبل و جرب و تقلیل او جهة ارتعاش اطفال و از خواب جستن موثر است
بلوط الملک شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد بلسن عدس است بلبن بعربی
تین است بلوسیفلون کلنار است بلنجمشک بجیم و کاف فرنجمشک است بلنطس
بلغة اندلسی بقلة یمانیه است بلسامن بیونانی اسم بلسان است بلسفی بیونانی حرف
بابلیست بلاسقین بلغت بربری حرف بیست بلار عرطنیثاست بلموس بکمون بفارسی

اسم عربی است بطاون بتقلو یمانیه است و بلغت یونانی بلبوسا سورنجان است بلوآسه سقف
بلاوج تعلق است بلابس بسریانی علیوسن مجنیه نجار عجیبه بهرامج است بلنجاسف
برنجاسف است بلهشر بلغة هندی باقلی است پپیل مول بلغة هندی فلفل مویه است
بلادر بهندی بلادر است سبل بهندی شنوزاست بلد بهندی بقرات بیل
بهندی ثمر انجبار است بلوث بترکی اسفنج است بلاغ اودی بترکی حرف الماء است
بل خیرین بشیرازی طرانیث است پلنگ اسم فارسی نمر است بلاخوار بلغة بکان
جوشیصات بلیسم بلغة دیلمی غالیس است بنفسج معرب بنفشه فارسیست و
بعربی فرفر نامند و بیونانی اثرد در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد
و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و صداع خون و حمیات
حاره و خفقان و غشی و مشموم و محلل اورام و لطیف است جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه
حلق و حرقه و مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات
الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت و ده درم تا چهار
درم با آب سرد جهة رفع صفراوی اللذاع مجربست و سه درم ساییده او با شیر خشت
و شکر و امثال ان مسهل سریع العمل و سرشتن او با شیره کلفته جهة تبهای مرکبه
مفید است و گویند گل تازه او فاد زهر سموم است و نطول طبیخ او جهة رفع یبوست
دماغ و اعضا و ضماد او جهة صداع حار و اورام حاره و مصلح او اندکی از انیسون
و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان و قدر شربت از جرم او تا پنج درم
و در مطبوخ تا ده درم و بخور اب برگ او با ثمر ان شکر جهة خروج مقعد اطفال بغایة موثر
و ضماد ان جهة اورام حاره و التهاب مقعده و چشم و نمو مقعد و جرب صفراوی
و حکه بعدیل و روغن بنفشه سرد و تر و مشموم و جهة جرب و حرارة جلد و خشکی دماغ
و سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و بکر
اشامیدن او دو درم و بعد از تغریق در حمام جهة ضیق النفس و ضماد او با موم بر سینه
اطفال جهة سعال بغایة موثر و قطور او در احلیل جهة حرقة البول و حرارة مثانه و سعوط
او جهة درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش نیلوفر است و تدهین ناف با ان جهة رفع سعال

بـ ن

مجربست و چون اسفنج یا خرقه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در سوم علاج
طرایق گرفتن روغن بنفشه یکی آنکه با کنجد مقشر در کیسه کرباسی کرده مکرر مالند تا مغز بادام
و کنجد سرخ رنگین گردد و پس او را کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد
بقدر سه رطل سی من بگشنند و بعد از چند روز صاف نموده بنفشه تازه نمایند تا
رنگ و بوی بنفشه را بردارد و بنطافلن اسم یونانی و بمعنی پنجه اوراق و او غیر
اشتقاق است که بفارسی پنجنگشت و یونانی بنطار فطران باشد و بمعنی پنجه اصابعت
و بنطافلون نباتیست شبیه به پنجنگشت و شاخهای او باریکتر و بقدر شبری و برگش شبیه
برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین برگ مثل اره و گلش مابین سفیدی و زردی
بخلاف اثلی که گلش مایل بسرخی و از دیمت و برگش شبیه برگ زیتون و از آن بزرگتر
و چون ثابت مانند بوی او با عطریه شبیه بسابسه و نبات او قریب بدرخت انار و نبات
بنطافلون بقدر او نمیشود و شاخهای او بصلابت شاخهای اثلی نیست و ثمر ندارد و
اثلی ثمر بزرگی بقدر فلفل میباشد و بسبب او نزدیک اینهاست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی
و طویل و غلیظ و کثیر التقوق است و جمیع اجزای او در حرارت قریب الاعتدال و در
سیوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند مجفف قوی و مبلغ و حاده و
محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه
امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغره او را جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب
و ضماد شش جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او با سرکه جهت خنازیر و اورام
صلبه و حمره و داحس و بواسیر کردانه او ظاهر باشد و مجرب نافع و سه عصاره
بیخ او جهت سموم ادویه و مادون و مار زبوک و با ماء العسل جهت تب ربع و غب غیر خالص و
بلغمی و بدا و مت برشت قیراط عصاره برگ او جهت یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن
او جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تقطیر او جهت اعتدال نمک و غسل جهت جراحات
و نعلها حیرد و داحس و درد زانو و جهت التیام جراحات کهنه مفید و افزایش او باعث
تقلیل احتلام و سعوط او جهت خناق است و حیوانات که بعد از سعوط المقدار گوشت
دهند که عرق کند مجرب دانسته اند و مفرط عده و مطبخ او سکنجبین و مقدار شربتش از یک مثقال

تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد او
جهت تب غب و دو شاخ جهت تب بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیه
رفع نماید و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را رفع نماید بنج بلغت
دیلمی کچک نامند چه غلاف او شبیه است بقفیز کوچک و آن نباتیست برگش شبیه
برگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ و مانند شیم چیزی از او ظاهر
و ثمرش در غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخم غیر مدور شبیه
بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را گلش بنفش مایل باشد و قسم سرخ را گل مایل به
زردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید اوست و بعد از یکسال قوتش
کم میشود و اقسام او سرد و خشک اند سیاه او در چهارم و سرخ در آخر سیوم و مخدر و
منوم و مانع سیلان دم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف
و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با آرد جو
جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان
و طلای آب او بعد از کندن موی مانع رویدن آن بشرط تکرار و مطبوخ او با سرکه با ثلث
آن افیون مجفف قروح و طلای زباد او با دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده
و شرب و بخور او قاطع نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و امراض
مقعد است و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در عصاید طبیخ دهند فعایة سمی است باعث
اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تبی است
که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او جهت جرب و ستر نافع و شش قیراط او
جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت آکله استخوان و طلای پخته او با زرده تخم مرغ
با پیه جهت درد مقعد و کنج ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهت منع بزرگ شدن پستان و
فرزجه او جهت قروح و رطوبات آن معیند و بزرالبنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم
و تسمین بدن و با ماء العسل و هموزن او خشخاش جهت منع ادرار حیض و نزف الدم
سایر اعضا و با افیون جهت رفع بیخوابی و سنون او با قطران جهت درد دندان و با گل
و بخورش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهت درد دندان و ضماد او جهت

درد جگر مزمن نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او دانگی
و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون
و مصلحش صعتر و جندبیدستر و مصلح کشنده اش عسل و انیسون و روغن او که از انجیر
را کوبیده و با آب گرم خمیر کرده در آفتاب اندک خشک کرده افشرده باشند تدهین او
جهت قروح صفراوی جرب و حکه و سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش
و حمولش جهت صلابت رحم نافع و چون بزر البنج را با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن خشخاش
کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق برسام و مالیخولیا و سواس و تندی نفس است شرب او
و تدهینا و سعوطا **بندق** سوب از فندق فارسیست و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در
اول خشک و مبهی و مقوی اعضا خصوصا امعای صایم و زیاده کننده جوهر دماغ و قلیل
الغذا و بکوفته او با ماء العسل جهت سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل جهت نزله بارده و
موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کلیه و حرقة البول و تقویه باه و سموم بارده
و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خرس و پیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن زیت
چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال شیرخوار و سرخی موی بغایت موثر
و ناشتا خوردن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت
سرفه مفید و گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود
مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و اغلظ مغزها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و
فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا ثلث
درهم و چکانیدن مصنوع او در جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دو دانگ
او حابس اسهال کهنه و جعت او بدستور روغن او گرم و خشک و جهت سرفه
بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهت گزیدن عقرب و رتیلا
نافع و مضر معده و مصلحش صبر است **بندق بندی** رته است و او دانه ایست بقدر
فندق و پوست او صقیل و صلب و با برقت و شفاف و تیره رنگ مایل با اندک سرخی
و مغز او سفید مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده
و اعصاب و اعضای سترخیه و جگر شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و فضلات

وجهت فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و با پوست و عصاره
او مسهل سودا و بلغم و زرد آب و صفرای چسبیده بدن و پاکزاهی حتی اینکه باعث رفع
برص و کلف و نمش و یرقان میگردد و دو سه قیراط او با شراب یا سکنجبین دافع قولنج
و یک مثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و جهت تب ربع و اسهال
هیضه شربا و جهت صداع و شقیقه و ریح بسل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدد و ریح ام
که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور پوست ملاصق مغز او جهت جنون و ام
الصبیان و ضماد او با سرکه جهت خفقان و خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکحال طبیخ
او با سرکه جهت رفع حولی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب
بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و احتباس حیض و بکد رحم
او جهت درد رحم نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و چون لعبه یک مثقال انکه
محشو ده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و مرکاو دو درهم او را کوبیده در
سکنجبین یا جلاب حتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبخ نموده
داده مرقاو را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و در اسهال
پیچیدگی **بکنت** پوست درختیست خوشبو شبیه بپوست درخت توت و گویند پوست
درخت اغیلان هندی است و اکثر را اعتقاد آنکه سنبک هندی هندیست و در آخر دوم
ده اول گرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی
و غثیان و مبهی و مدر بول و جهت طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده
آن و قاطع رایحه لوزه و منقی جلد و رطوبات تحت آن و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش اس است
بنقه دانه ایست شبیه بعدس و از آن مالیده تر و شیرازی شوکویند قسمی از خلر و سفیدی
و مدور او نیست سرد و خشک باعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضماد او جهت
فتق و اسهال و در نورا و جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلح او روغن
بنات وردان حیوانیست سرخ لون و پیرا و رقیق و در حمام و قریب آبها و جاهای متعفن
میباشد و بیضه او شبیه بلوبیاست در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن
سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت احتباس و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین

وعسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ اجوف او با روغن زیتون جهة درد گوش
و با ضماد موم و زرده تخم مرغ جهة درد رحم و گرده و احتباس بول ضماد او بغایت مفید و چون
او را با قردمانا و اندکی از مافس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند
تا مهرا گردد جهة بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و بیخ
او در رفع قروح مذکور بعدیل و مجربست و خوردن جوز او با ماکولات مورث حمی و
دوار و زیبق و نوشادر باعث گریزانیدن اوست بُن بسکون نون مرتیت بَن بتشدید
نون بلغة یمن اسم قهوه است بَن بفتح با و سکون ثانی بلغة فارسی اسم حبة الخضراست بنتومه
بلغة اندلس اسم حرفقانست ببر سرپستانست بنج جبلی و رومی شوکرانست بنج الکلاب
شابانج است بنات الوعد قطر است بنات الثار الجره است بنجکشر دان بلغة فارسی اسم
لسان العصافیر است بنطرون یونانی لور است بنات الشیخ هبر است بناب بلغة اهل
علک البطم است بنجنگشت بفارسی اسم اثلق است و بنطافطران اسم یونانی اذریست و بعضی
ذو خمسة اصابع و بنطافلون را نیز باین اسم نامند بند واش بلغة شکابن تیل است بنطافلون
یونانی بنطافلن است و بعضی ذو خمسة اقسام یونانی بعضی ذو خمسة اجنحه
و اسم بنطافلون است اسم یونانی بسفایج است بتسکن اسم هندی بابکاهی
بنوسا اسم هندی بنفسج است بنولی اسم هندی حب القطن است پندا اسم هندی
خرزه است پنیرمایه اسم فارسی انفحه است پنیرک اسم فارسی خبازیست پنیر
بفارسی جبن است پنیر خرما بفارسی جمار است پنبه بفارسی قطن است پنبه دانه
بفارسی حب القطن است بنفشه سنگ اسم فارسی شابانج است پنبوق اسم ترکی
قطن است پنبه کهنه اسم فارسی قطن است بنگ اسم فارسی قنب است و بهندی
خار مغیلان را باین اسم نامند پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیاست بنکو شیرازی بزر
قطونا است بنهی اسم فارسی هندی او سپید است بکره بهندی حضض است بنل ادی
بهندی ساق الحمام است پنیرو جن بهندی طباشیر است پنبه نکر بهندی انار دانست
بوزیدان بهجت سیفند و اطول از انگشتی و صلب و مصمت و با خشونة و بعربی
مستعجل نامند و ان نوعی از مستعجل است و فرق میان دو نوع خصوصا کثیره بوزیدان

بخلاف

بخلاف مستعجل که عدیم الخطوطاست و گویند لعبه بربریست و فرق میان سرد و حلاوت بوزیدان
و لعبه گره دارد و شبیه بسورنجانست در اخر دویم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مهیج قوه
جماع و با انجیر صیته مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز
و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهة استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط
غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قردمانا جهة بواسیر نافع و مضر امعا و مصلحش عسل و
خردل و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند نوعش رج دراز
نیم وزن ان از زنباد و زراوند طویلست بوشن دربندی فرصیت متخلخل که از نباتی بر تیت سپید بهد
نبات او بقدر سنجری برگش شبیه برگ خشخاش و تخمش بدو رواز شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی
در دویم سرد و رادع و ملین و طلای او جهة اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی ان و
اوجاع حاره و نقرس و رمد و صداع و بدلش شیاف ماميثا و حضض بوشیون یونانی
نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه برگ کرفس و لطیف تر از ان و گلش شبیه
بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دویم گرم و خشک و شند و جالی و مفتح و محلل ریاح
و مفصح و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصاره او و جهة درد
گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهت
خنازیر و حمول او جهة اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه
و قدر شربتش تا یک مثقال و تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است بولامونیون یونانی قیسی
از محلصه است و گیاه ان یاپین درخت و خیشش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش
از برگ سداب اندک بزرگتر و بر اطراف شاخها چیزی مستدیر و کوچک و دراز و تخم سیاه
و بیخش شبیه بدرونج و سفید و دراز و با صلابه و تلخ و منبت او زمینهای درشت
و کوهسار و مستعمل از و بیخ اوست در اخر دویم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهة
درد ورک و قرحه امعا و با سرکه جهة صلابة سپرز و با شراب جهة گزیدن هوام و با بابونه جهة
عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه جهة تفتیت حصاة نافع و سه قیراط او را چون
ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر انکه عقرب را بکشد پس باید نا بنا تا ول باید
و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهة درد دندان بارد نافع و ضماد او برای خون

محلل ریاح است و قدر شربتش تا یک مثقال مضر معده و مصلحش عناب و بدلش باد زهر است
بورق بفارسی بوره باشد و آن نمکیست که از انجار شوره ناک متولد میشود و اقسام میباشد
سرخ او را النطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و البیار سبک شبیه بکف ...
و صلب را افریقی و زبدی و سفید سنگین را بورق الصاغه و معمول زرگران است و اعجز
او را بورق الخبازین و سفید رقیق غیر صلب را رومی گویند و مصنوع او یکی از درخت
غربت که بطبخ او را غلیظ کرده قرصی میسازند و این بسیار ضعیف و سفید مایل بسیاهی
و غیر مالح است و مسمی ببورق العرب و یکی از زجاج و قلعی است که با لسویه سایند
تشقیقه با ب قلعی میکنند و بعد از تشقیقه در اب مذکور بجوشانند تا بحد احتراق رسد
و این بازراست و تنکار را از این قسم بعمل میاید و بهترین اقسام او ارمنی و شدترین
... است در سیوم گرم و محلل و جالی و جاذب خون بطرف جلد و اشامیدن
ارمنی او قاطع اخلاط غلیظ و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه حتی طلای ان
و مقاوم سموم و با موم ان او رزه کرمانی و با ماء العسل با طبیخ زوفا و امثال ان جهت
تحلیل ریاح و با اب جهت رفع سم فطر و زراوند با ... الخلان جهت رفع سمیه خون
کرم کاو و تحلیل خون بسته در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده
کرم شکم و با اب و روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضمادش جهت ازاله جرب و حکه
و او ساخ بدن و برص و نیکوئی رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهت رفع لرز و نافض
و تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه مرو خوک جهت کزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک
جهت کشودن دمل و با انجیر و سرکین کاو جهت استسقا و با روغن بابونه جهت ادرار
عرق و ضماد او با روغن زنبق بر شکم و نشستن در ... جهت کشته شدن کرم معده
و اخراج ان با قی و طلای ان با روغن زنبق بر ذکر و عانه باعث انعاظ و با عسل تیز
همین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و التواء عصب و قطور او با شراب ... اب
جهت سده گوش و درد ان و رطوبت او و دود و ... با سرکه جهت پاک کردن گوش
و اکتحال او با عسل جهت بیاض و تقویت باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق
مانده باشد و نشستن در اب او جهت خراز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرزجه او

جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی
و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او نیم درهم و بدلش ... و نیم او
و مداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن ان بر موی باعث ریختن ان
و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعت اعتقاد ان است که چون او را با
بیاض بیضه سرشته در کوزه سفال بسوزانند و نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با خطل تقطیر
کنند از اب مقطر حل جمیع اجساد و تشقیه اوساخ و الحاح و ضع شریف میاید و مجرب
شمرده اند بول الابل قرصیست که از ... بول شتر ترتیب میدهند و از ... دیگر خیزد
جهت الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت
موثر است بول از جمیع حیوانات گرم و خشک و جالی و تفاوت بحسب امزجه مختلف
و بول انسان اعدل از سایر و بعد از بول شتر و کاو است و چون بول را بجوشانند
تا غلیظ شده منعقد کردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف مجرب است و بول
انسان جهت قروح عمیقه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و چرک و خراز و سعفه و اکثر
زیادتی قروح خبیثه و شوراست که در مرهم رسد و با بوره سرخ جهت کزیدن سگ
دیوانه که موضع لدغ را بشویند و داء الثعلب و برص و نقش جلد و اشامیدن او جهت دفع
فساد هوا و کزیدن جانوران و سموم ... و مداومت او در صباح بقدر دو کف
جهت رفع سپرز ... و نشستن ... با بول گرم جهت ورم ان و در مرض انثیین
شستن موی با او مانع ریختن و تساقط او ست و حقنه او جهت مغص و حمول او جهت
بول با روغن حنا جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار
گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیدن و اکتحال او جهت غرب و ...
باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد
و ضماد خاکستر زرکه با بول خمیر شده جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و اشامیدن بول
طفل نابالغ جهت عسر النفس انتصابی و طلای کف ان جهت ... موثر است و بول
کاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از کاو نر جهت درد معده بارد
و بواسیر و با ... جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و نشستن عضو با خرد ...

و بول کاو جهت حذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ
گرده و مثانه بغایت مجرب است و بول خر کره و بول نر با سنبل الطیب که هر روزه قدر
بول جمل مربوده باشد جهت استسقای لحمی و قطور او جهت درد گوش و طلای بول بک
جهت ثالیل و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه
و امراض بارده احشا و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول جاموش با ترمیات
و صبر جهت درد گوش بارد مجرب است بولا بسریانی باقلی است بولودیون برومی سرخس است
بوطاموقیطس یونانی سلق الماء است بولوطریخون یونانی پرسیاوشان است
بوصیرا قلوس است بولوسیون یونانی لبلاب است [illegible] بولیقی قنطوریون غلیظ است
بولوقیمن یونانی قرصعنه است بوغلصن یونانی لسان الثور است بوت یونانی
درخت بیشه قرش بر غرور و ظاهرا درخت کندس طری باشد بوقل اسم فرفیر
است بوبانقس فلیفلمونت بوبقاس زفت یابس است بوزنطیس یونانی مرسافس است
بوقیصا دردار است بوشاد شلجم است بوجا بهندی ایش موش است بولوخودیاتی
یونانی بسفایج است بورنک بادروج است بوطانیه قاشر است بوارد اسم
اصطلاحی بیخ بقول مثل چغندر و زردک و شلغم و ترش کلو است بورق العرب بورق
الخنازیر و بورق الصاغه از اقسام بورق [illegible] و در بورق مذکور است بوکر بهندی تنبل است
بوریجا بهندی اسم ثمر است بورد سلمای اسم فارسی نطرون است بوره بنعه اسم فارسی
بوره رومی است بول بندی بهندی اسم مرغابی است بول بهندی اسم فارسی درد است
بوم اسم عربی جغد است بوق بفارسی قسمی از جغد است که بزرگ ساز و قوقنس
باشد بوکه بهندی اسم کلم است بوبسی بوره بهندی نخاله است بل بهندی بقله
الحمقاست بوی مادران بفارسی برنجاسف است بوست بفارسی قشر نباتات
و جلد حیوانات است بوست کشف هندی اسم فارسی ذبل است بوست مار بفارسی
سلخ الحیه است بوم ازکوهی بفارسی سلاحه است بوینه کوهی جوکی بفارسی نودنج جبلی
و نهری مانند بوتیمار بفارسی شقیقین برست بوت بهار خرمای تازه اسم کفریت بوزنه
اسم مرزه است بودنه صحرایی اسم شکطرا شیع است بوتیج درخت نارنگ اسم ارغیس

است بوزینه بفارسی اسم قرد است بوز بترکی حمد است بوزنی ادن بالغ بترکی
ولعین با مانند بوی نوزا اسم ترکی قرنت اسم ترکی ابر مرده است بوزاده
بترکی عجل است بولاد قسمی از حدید است بوقده اسم ترکی حنطه است بهمن بفتح
فارسی اسم بیخیست مثل زردک و با اندک صلابت و کج و با خشونت قلیل و ناهموار و خاطر
و سفید و بطا سرد با طعم سفید و سرخ و ادرا ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان
و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ اجاص و منبسط
و خارناک و کثیر التشریف و بر ساقش برگی چند بهم پیچیده و هیکل او در تموز برسد در
دوم گرم و خشک و سرخ او قوی‌تر و گرم‌تر و مزرد و مقوی باه و مقوی دل و مسمن
و نشیخ و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق سرد دین و جهت خفقان و سنگ گرده
و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک تلخ و عسل جهت نیکو کردن رنگ و رخسار و کلف
و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی سر و فرزجه او با زعفران جهت تنقیه رحم
و خوشبو کردن او نافع و اشامیدن اب طبیخ مهرای او با شکر در حین ناشتا بغایت
مسمن بدن خصوصا با بادام و نخود و مضر شش و مصلح او انیسون و کثیرا و قدر
شربتش از جرم آن دو مثقال و از اب او تا سه وقیه و بهر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو
بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و بهمن احمر او در رونج است و سفید
آن زرنباد است بهنکره بلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهیست
در شکل شبیه با بنجان و از نبات بادنجان بزرگتر و با برگ سرخی و بترکی دیی طعمی و بوی
ندارد و مخصوص بلاد هند است و بولس با اعتقاد انکه سرد و تر است و جهت
تری صفراوی و حمره و حصبه نافع و اهل صناعه از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و
بدلش بید انجیر را میدانند بهکی نباتیست شبیه به نبات سوس و از آن کوتاه‌تر و بار کمتر
و خوشه او شبیه بشیلم و منبتش مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم و بسیار
قابض و جهت اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع البشر باشد و سلسل البول
نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون برنگ سرخ ارغوانی یا در ریسمان
سرخ بسته بر عضوی که خون نصف کند به بندند در قطع خون مجرب دانسته اند بهتش اسم

شاه بلوط است و مقل تازه را نیز باین اسم نامند بهراج بید شکست و در خلاف مذکور
میشود بهرم و بهرمان بفارسی گل عصفر است بهق الحجر غراز الصخر است بهار قسم صغیر
اقحوانست بهرمان صاحب جامع بغیمی گوید اسم فارسی یاقوتست بهبیج بوزیدان
بله اسم فارسی سفرجل است بهار درخت خرما اسم فارسی طلع است و بهار سرم خرما
را اسم نقوز است و او کفری نامند براه صورات بهندی نوعی از بیش در اینجا مذکور
بهر بهندی غنم است بهیره بهندی بلیله است بهنک بهندی لسان الثور است
بهمن کمیش بهندرهوه بهندی سعد است بهلاوه بهندی بلادر است بهرت بهندی
ذئب است بهنگری بهندی زاج است بهین جر بهندی قطر است بهایکن بهندی
سنا رکی است بهنک بهندی قنب است بهول بهندی گل سرخ است
پهوپر بهندی ابلهلت بهطه بر بیاست بهازنگی بهندی برنگ سفید است
بیض مراد از مطلق او تخم خانگی است و حرارت سوا مفید اوست و حافظ او از
فساد در نمک نگاهداشتن اوست و بهترین او بزرگ مقدار است که در همان روز
از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی
و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده
او در اول گرم و تر و کثیر الغذاء و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی بدن
و دل و جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع
نزلات حاره بسینه و اصلاح ان و مقوی شخصی که خون زیاده از وی دفع شده باشد
و ضعفی که از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه قابض
و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانه سویز و انگور و امثال ان جهت
اسهال مراری و با مصطکی و مانند ان جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور
و نشاره قضیب گاو کوهی و بیضها یه شتر جهت تقویه باه بغایة نافع و خوردن زرده ها
خام جهت گزیدن مار و حرقه مثانه و تصفیه صوت و مضر معده و اکثار مداومت ان
مولد حصاة گرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج و مصلح
او ادویه حاره و انجام و نیم پخت او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر جهت

سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک کندر و نمک و انزروت جهت تسمین بدن و معتدل
و بادام الاخوین جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تشدید فوهات عروق
و سحج و با نیم درم لک که زرگران سمور نامند و الات با و استحکام میدهند جهت
قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضماد او با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد
و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم
بواسیر و مقعد و ضربان ان و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه
جهت اورام حاره و با مرو و زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و به تنهائی جهت شقاق مقعد
نافع و سفیدی تخم مرغی و خوردن او مورث خلط خام و بلغم و دیر هضم و خوردن زرده با سفیدی
موافق محرور المزاج و آشامیدن او با آرد جو قاطع نفث الدم و نزف الدم از فوق و تحت و ضماد
او جهت درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن اثر بشره
جهت منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه بیلدغ جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ
اید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع نزله بچشم و تبهای رادع و سد مسام و جهة اورام
حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال ان جهت قرحه امعا و سحج و اسهال مراری و
حمول او با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتحال او جهت تبرید چشم نافع و مانع ریختن
مواد بمقعد و با کافور و بزرالبنج جهت صداع حار مجرب و پوست تخم مرغ جالی و مجفف
قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوخته او
بقدری که سیاه شود و خاکستر گردد جهت رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس او که مانند
آهک سفید گردد با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایة سریع الاثر و خوردن پوست تازه سحوق
او بقدر دو درم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور او قاطع
خون و جهت التیام جراحات کهنه و الحاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او حمول
مفید البکاره است با خون بچه کبوتر و از اسرارات و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار
مثل اهک است و در علم صناعت از ان بهتر و با بوره و نوشادر مسقی مشترک است و روغن
تخم مرغ که زرده او را در تابه آهنی در آتش بسوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهت
درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویانیدن موی بغایة مفید است و گویند چون زرده

اورا با نوشادر ثابت سرشته کرده روغن بگیرند در تطلیه اجساد مجرب است هرگاه اصل جاررا
باو حل کنند اصل باره را ثابت کند و جالینوس جدی بجابه سم بخت کردن قرار داده هرگاه
در آب جوشانند بگذارند تا صد شماره کنند و یا در آب سرد کرده با تش بگذارند تا صعید
شماره نمایند سم بخت میشود و قدر شربت او از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم بهار
طهور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تمرزو و بهمو فدراج و کبک شیشه تخم مرغ
خانگی اند بیش بهندی بیس نامند و ان بخیت نبت از بلاد چین و کوهی که هلال نامند و
لهذا از هر هلال عبارت از دوست و ان سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیل اقسام او کمتر از
دو ساعت قاتل بود در هند نیز اقسام او پیدا شده و یکی را بلغه هندی سنکیا نامند و خدا ان تریاک
وان نجیت شبیه بشاخ اهو پر گره و بر روی او نقطهای سیاه و کاه باشد که مانند طلق
سحوق و مثل کافور سوده چیزی بران نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی
سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قوی تر از همه سیاه اوست بحدی که اگر در رکاب طلا کنند
در راکب کسب تاثیر کند و بوی او کشنده و او بسیار نایاب است و ملوک ضبط نمایند
و چون اقسام او را بر شاخ گاو بمالند بجای شیر خون دوشیده شود دو قسم دیگر را بجهناک نامند
وان بشکل جدوار است بیرونش بسیاهی مایل و درونش زرد مایل بسفیدی و کیاش بقدر
زرعی و برگش شبیه ببرگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و کجبه ان کشنده بقدر
نیم ساعت و تخمش مثل شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و درونش
بسفیدی و او را نزدیک نامند و در غایت تندی و تلخیست و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام
سوای مهوره را تلخی و تندی نباشد و قسمی شبیه بقسط و بسیار سیاه و قسمی شبیه با کلیل الملک
و قرون السنبل باشد و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهرات صورات گویند و ان
سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروطست شبیه به پنج تا و گره دار و بقدر انگشتی و برخی نیز
گویند و مهوره نیز نامند و یکدانگ او قاتلست و قسمی را هندوا گویند شبیه است بزرد چوبه
و در زرد چوبه گاهی یافت میشود و رنگش سبز اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی
و کالوت نیز گویند و بعتوه بجهناک است و قسمی شبیه بچنل و گاهی در او نیز یافت میشود
و بقوه بجهناک نیست و قسمی را چلیک و نوعی را الکمان و قسمی را رسمنا گویند و برگ شبیه اند

بجهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکور سوای جدوار نباتی دیگر نمیروید و انهم بحد زرعی دور تر
از ان هرچه کمتر از چهار ذرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار کشنده است
و کسیکه مداومت بسمیات نموده باشد در ان مکان میتواند تحصیل این اقسام نمود و بعضی
چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و خدام و در معجون برز جلی مستعمل است و گویند اشتقاق
اقسام او موش صحرایی است بیش موش نیشا حیوانیست شبیه بموش و مکان او مواضعیست
که نبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سموم نبات حیوانی و نباتی و جهت کلف و بهق
و برص و خدام نافع و بعضی گویند که ان نباتیست که در جوار بیش میروید و فاد زهر اوست
و اشتباه بجدوار کرده اند و او را بوسا نیز نامند بیل بلغه هندی ثمر درختیست بهندی
بقدر سیب و بی تخم و با عفوصه و قبض و رایحه او شبیه بخمر و بسیار خوشبو و درخت او
قریب بدرخت سیب و برگش از ان کوچکتر در دوم سرد و در سیوم خشک و قابض و مسهل
مزمن و نزف الدم اسعاد و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بجهت
و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است بیه
ثمر درختیست شبیه بهی کوچک و صلب و زغب او بسیار زیاده از به صاحب تذکره میگوید
که درخت او پیوند سیب و امرود است بر نهال بلوط و به و درخت بید و تفاح
الصفصاف باشد کثیر الوجود و تا اواخر زمستان باقیست در دوم سرد و خشک و حابس
اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام
و طبیخ او با ورنیز سموم حاره و مضمضه او جهت تقویه دندان و جلوس در ان جهت قطع
نزف رحم و برگش جهت التحام جراحات تازه نافع و مقید و اکثار او مولد سده و عسر البول
و مصلح او روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهمست
بیخ سوسن اسم فارسی اصل القصب است بیخ مرجان بفارسی بسد است بیاز اسم فارسی
بصل است بیاز عنصل بفارسی اسقیل است بفارسی اصقیل است بنفشه بفارسی اصل
الشوکران است بیخ شیبی بفارسی اصل القلب است بیخ امتی اسم فارسی صغصاست
که بدبری باشد بیدمشک بفارسی خلاف بلخیست بیخ انجدان هرا سانی انجرار است بیخ چغندر
بفارسی حافر است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر ختانی بفارسی [illegible] است بیه

بفارسی شحم است پیچک کث برکث است پیلگوش بفارسی بوذالکبر است
پنج لوله بر بفارسی محروث است پنج انار دانه دشتی بفارسی نعناث است پنج الفلاح
بری بیروح الصنم است بید گیاه بفارسی تنبل است پنج طرخون کوهی عاقرقرحا است
پنج جماز بلغة شکابن سرخس است پنج دار جباز بلغة مذکور بسفایج است پیهم بلغة
مذکور شدابست پرزد بفارسی بارزد است پیوزا اسم فارسی قسمی از صمغ
پیچان بید سیاه است پنج برنده اسم فارسی اصفهانی شیطرج هندیست پنج
بخور مریم آذربو است پنج سنبله بفارسی سنبل اردنانی است و آن فوه است بیان
بترکی سوس است بین بترکی دماغ است بلدرچین بترکی سمانی است اسم ترکی
ابرشیمیت پیله دارو بلغة شکابن جند است پی بل بهندی فوفلست پیره بهندی
فلوس خیار شنبر است پیل کاجهان بهندی خمان الارض است پلیپو بهندی اسمی است
بربزا بهندی بارزد است پنج بهندی اسم تخم نبات است پی پلامور بهندی دار فلفل
پتنه بهندی مرار است پتر بهندی سلوی است بیلا بهندی حصه است بال
بهندی ثور است پیوله بهندی شجر البق است پر بهندی کنار است پیغول تخم کتان
بیارون بلغة مصری اسم نشستن است پیغاین شدابست

حرف التاء

تانبول بان است و مستعمل جمیع اهل هند بتانس شبیه نبات لوبیا و بر درخت می پیچد برگش شبیه برگ لبلاب
و بابل هندو بر و بزنجیر برنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و منعش و مفرح و مشهی
و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و بهی و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی
حافظه و هضم و نشاط آورنده و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت
بن دندان و قاطع نزف الدم لهاة و تحلیل ورم لهاة و ضماد او جهت التیام جراحات تازه
نافع و اکثار مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و مقدار شربتش تا دو سر و بدلش قرنفل است
و طریق مضغ او نزد اهل هندست که با قدری آهک مغول دانند کی فوفل استعمال
نمایند و جرم او را نافل کنند تامول و تمول تانبول است تاکوب فرفیون است تاغندست
عاقرقرحا است تاسمقت ترشی ترنجبین است تاتینا صعتر است تالیقس حرف است
تاتوج اسم فارسی جوز ماثل است تامه اسم هندی نخاس است تال بهندی نوره

دمی

دس و برنجیت تاک اسم هندی درختست که چهار دانگ سم باشد تبن بفارسی کاه بهند
مجموع او در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعرق بخار او جهت
رفع آزاری که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن
بطبیخ او جهت سستی نافع و بثره را شبیه به بثره مریض میا زد و ضماد خاکستر او با سمن
او نمک و خاکستر جهت قروح ساق نافع و کاه جو سرد و جهت آفر اشش محرورین مفید و کاه
باقلی جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر است و بالخاصیة مجموع کاه
مقر عصب و خوابیدن بروی آن بغایت مضر و عرق کاه گل که بجای آب گلاب گرفته باشند
ت ب
بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع تپش و ضعف محرورین بغایت نافعست تنبر دهب است
تبن مکه اذخر است تتری بهندی سماق است ترنج بعربی حمیر ترشی است پچ
بهندی دارچینی است تخم کاجره تخم کافته اسم فارسی قرطم اند تخم نوشه بفارسی بزر الحماض
ت ج
تخم کرفس کوهی فارسی فطرا سالیون است تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است
ت غ
تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیربنی فارسی زر او شان است تخم زردک بری بفارسی
دوقوست تخم کنب بفارسی شهدانج است تخم زرداب بفارسی توموت
ت د
تخم نیلوفر فارسی حب النیل است تخم کونجه باقلی مصریست تدرج معرب از تذرو
فارسیست و در شکابن مازندران توونک نامند در دوم گرم و خشک و بغایت لطیف
و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رادع وسواس و اکحال زهره
و خون او جهت بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهت رفع قروح مجرب و طلای
سرکین او جهت بهق و کلف و برص و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او
مفتح سده دماغی و در دفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد مرة الصفرا در
ت ذ
محرورین و مصلحش سکنجبین است تدی بهندی اسم جراد است تذرو بفارسی کلیسم
ت ر
تدرج است ترس بفارسی باقلی مصری نامند و از باقلی کوچکتر و سفید و وسطا و اندکی
فرو رفته و بابل بزردی و بری او دیره تر و زرد تر و تلخ تر در دوم گرم و در آخر
خشک و لطافتی او در اخر اول گرم و مدر بول و حیض و جالی منضج و محلل و مسقط جنین
و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه خنازیر

داورام صلبه و جذب سم هوام و اکله و نار فارسی و تقمید بجهة او با سرکه و عسل جهة
عرق النسا و ورک و آثار ضربه و سقطه و با ارد جو جهة تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او
در سرکه و آب خاکستر جهة اورام بارده و تهییج بلغمی و مفاصل و با فلفونیا جهة ثالیل و بروز
مقعد و شقاق او و قطع داء الثعلب و اسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کیک و پشه مجربست
و غسل بشره با او باعث سرخی لون و شقیقه و سالخ و مصلح احوال موی و خوردن او جهة صداع
و سبات جهة قوة باصره و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و با عسل جهة ضیق النفس
و سرفه مزمن و استسقا و تقویه سپرز و شانه و رفع حصاة و حصول او با قوه سقوط جنین
و اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلح او شیر خیسانیده تا
شیرینیش بیاید و شربت اره درستها پنج درسم و مغز او تا هفت درم و بدلش در جلای بدن
دو وزن او باقلی و تخم خربزه و در رفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر افعال مثل
افسنتین است و مشهور است که چون ترمس را مغز کرده در ظرف مسین با شیر بقدر پوشانیدن
او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس دو وزن روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و
به همان گرمی بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا
و بر ورکین و تهیگاه اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال
شود و ترمس بری در جمیع افعال قوی تر از بستانیست تربد بهندی ظاهرا و سپید و بانطینی
سفیدی و مجوف و نبت او حوالی خراسان و هند و نبات او ساق دار و برگش شبیه برگ
لوبیا و اطراف او مجرد و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و مرجه اندرونش
سیاه باشد مثل خربق سمت و زرد او نیز هست و بهترین او سفید و سبک و
صمغ دار است در اول سیوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات و تنقیه
دماغ و تحلیل فالج بلغمی غلیظ و رفع از عمق بدن و منقی معده و رحم و منفتح سده ان و منقی دماغ
از بلغم و جهة عرق النسا و امثال او و فالج و سرفه کرمشارکه رطوبات معده باشد
و با هلیله کابلی و امثال آن جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان در روغن بادام جهة سعال
مزمن و درد سینه نافع و مسهل اوخام و مجفف اعضا و مغثی و کرب و مصلحش حرارت شدید تراشیدن
پوست سیاه او و بروغن بادام و پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن و قدر شربتش

از جرم او تا سه درسم و در مطبوخ تا پنج درسم و بدلش پوست ریشه درخت توت
بوزن او و در بعضی افرجه غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد ترنجبین
شب نمیست که بر خار سی بجاج منعقد میگردد و شیرین در اول گرم و در دوم خشک
و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهة سرفه و درد سینه و خفقان
و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهة اخراج اخلاط محترقه و با روغن گرده گاوی جهة
عسر البول و با شیر تازه دوشیده محرک باه و مفر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب
و قدر شربتش از ده تا سی درم و بدلش شیرخشت و بدستور آب جو با شکر سرخ
تراب بفارسی خاک نامند و آن عبارتست از آنچه از زمین بسبب آفتاب و صدمات
نرم شده باشد سرد با عتدال و خشک و مجفف و رادع است تراب المرابغات خاک
چهارراهست و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهارراه باشد الطف و اعدل
بسبب مصادمات مختلفه بغایة مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام
آن و جهة استحکام اعضای سترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمیه است و از خواص
اوست که چون قبل از طلوع آفتاب در روز چهارشنبه بدست چپ بردارند و در خرقه
کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل نماید و چون در ساعت سیوم از روز چهارشنبه
بردارند جهة رفع عداوت و تفریق مؤثر است تراب الصیدا خاک تجاره صیدا
که در بلاد شام است و خوردن یک مثقال او با تخم نیم رشت جهة التیام استخوان شکسته
مجرب دانسته اند تراب الشادره جزیره ایست در روم که هوام در آنجا سکون نمیکرد
و خاک او جهة زلوئی که در حلق چسبیده باشد ازموده است حتی گندم و جو مزروع آنجا
همین خاصیت دارد تراب الغار و تراب الهالک اسم شم الفار است تراب القمی کنگر زد است
ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزیها بطعام میخورند ترنا ملون علق است ترنشی
الوس است تربة العسل بادنسی جوز خدمست ترناق جبیل تخم نوعی از مخلصه است ترباق فارسی و
تریاق طبیعی باد زهر است ترنا مون غافت است تریاق الرستاق ثوم است ترغاسی اطرات
ترستوج طرنعلا است تریون یونانی و قلی است تریاک ترکی سومیائی است ترودم بلغه
شکابن اسطوخودوس است تریاک اسم فارسی افیونست تریفزک اسم فارسی جبر است

ترید اسم فارسی ثرید است ترخوان بفارسی طرخون است ترب بفارسی فجل است تره
بلغت اصفهان کراث است ترنج اترج است تری بهندی شاهتره است تری پهلا
بهندی عبارت از هلیله کابلی و بلیله و آمله ترشه واش بلغت تنکابن حماض است ترک
بترکی زبل است تشاغه بترکی سلحفاه است تعزیه ظفره است تشنیون از تشمیر بسعات
تشمیزج معرب از چشمیزک است و بفارسی چشمک و چشوم نامند دانه ایست بقدر
عدانه و مثلث و سیاه و براق در آخر دویم گرم و خشک و جالی و با اندک حدت
و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاره و جراحت و قطع اعصاب
عصبانی نافع و چون در جوف پیاز گذاشته در زیر آتش بخته پس مقشر کرده با نبات
و زعفران و ماميران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تعیرا
سنگیست سفید و سبک که در میان سنگ خام پیدا میشود جهت بیاض چشم نافع است
تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دویم رو ترش او در اول دویم سرد
و خشک و ترش و شیرین او که ممزوج باشند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک
و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و مقوی
و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و با قوه تریاقیه
و بخار او جهت سرفه مفید و آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب و آب
او در معاجین مفرحه مقوی نقل و اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد
ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و مواد حده
صفراوی و بخار او در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه است و خشک کرده
او با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویه معده و اسهال صفراوی و تسکین قی
نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الجنب و ریاح عروق و مصلحش گلقند
و دارچینی است و ترش شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است
و نارس ممزه او مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب
تلخ قابض تر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتش
مر است و شکوفه او با ادویه موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه ا

ت‌ش

مفرحه جهت تفریح مؤثر است و گویند اقسام سیب گاه بخلط حار که در معده باشد بدل قی بیکند
و رب سیب ترش که آب او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در دوم تر
و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی و رفع غم و الم سوداوی
نافع و مضر اسهال دموی و مصلحش رب شیرین او و در افعال قویتر از سیب شیرین است رب
سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار مؤثر است و مربای او در جمیع افعال قویتر مفرد
اوست تفاح بری زعرور است تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هندبای بری است
که بقله یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفوزا تفراست تفراسیس
هیوبای بحث تفیقعون طحلب است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح ماهی اترج است تقسیا
ثافسیا است تقده بقاف کبره بری است تعده کرد باست تکرک بفارسی اسم جلید است
تکان اسم ترکی شوکت که بفارسی خار گویند تگر اسم هندی اسارون است تل اسم هندی
سمسم است تلی بهندی اسم ازروت است و طحال انثر گویند تلنی اسم هندی جبقرم است
تلیا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما گویند و او را از ابتدا تکون تا انتها هفت
مرتبه میباشد یکی طلع که ولیع نیز گویند دیگر بلح سیوم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب
هفتم تمر و سریک در موضع خود مذکور است و تمر در دویم گرم و در اول خشک و بعضی در
اول تر دانسته اند مسهل بیرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی
گرده لاغر شده و تلیین مفاصل و جهت مفاصل و فالج و اعیا و درد و رگ و امراض بارده
و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده
جگر و سپرز و محرق خون متعفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع در معده و درد دندان و مصلحش
روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را اجتناب اولی و در بلدی که خرما
حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و سحوق
او جهت اسهال و ذرور و سوخته او جهت رویانیدن موه و قروح حنشه و الصاق جراحت
تازه و قرحه چشم و جرب و سبل و حدت بصر نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده
تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویه باه بعدیل دانسته اند تمر هندی بار درخت
در غلافی بقدر شبری و درازیها بشکل باقلی کوچک و درخت او مثل درخت انار و ملین طبع

و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهل سوای او نیست و مطفی هیجان خون
و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه و کرب و تفریح مفرح
بعدیل و اکثار او مورث سپرز و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلح او کثیرا و خشخاش و بنفشه
و لعاب بهیدانه و عناب و قدر شربتش از نفت [illegible] و بدلش الوی سیاه و در غیر اسهال
زرشک و دانه او در سیوم خشک و قابض و مغز او جهت اسهال [illegible] مجرب و ضماد او جهت خلع
عضو و دق و تقویه سستی عضل و باسیه و امثال آن جهت نفخ و [illegible] از موده و تصعید
مطبوخ او جهت تسکین اورام و دردهای حاره است **تمساح** بفارسی نهنگ است و حیوانیست
بحری و بزرگ جثه و دست و پا دار و پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش میکند و دلیل
ماهی مانند و آن سقنقور است در دوم گرم و در سیوم خشک و گوشت او محرک باه و سمین بدن
و دفع قولنج و طلای [illegible] او جهت رفع گزیدن ازار او و نافع و با روغن گل جهت درد کمر و کرده
و تقویه باه و قطور او جهت درد گوش و کری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهت
تب ربع و سوزانیدن او در چراغ مانع صدای [illegible] و طلای او با بلیله و آمله جهت تغییر دادن
لون و ضمیح و بهق سفید و اکتحال سرگین او جهت بیاض چشم و [illegible] زهره او در این باب
بغایت قویست و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت منع تزاید جذام و بستن
آن بر پای راست جهت تقویه جماع مؤثر است **تمتم** سماق است **تمر العنهم** [illegible]
تمن اسم عربی ارز است **تمول** تنبول است **تمبلی** [illegible] و دیلمی نبات [illegible] است
تموشش اسم دیلمی علیق است **تمشوانه** توت العلیق را گویند **تماس** بهندی حب الخضرا
نامند **تنکار** قسمی از بورق و نوع معدنی و قسمی [illegible] و آن بوره زردیست و شیرازی
تنکار نامند و قسمی شبیه برف و آن زبد البورق است و شیرازی برفک گویند و نوع مصنوع
آن قسمی از لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارف است مرکب است
از نمک [illegible] بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر گاو میش بقدر [illegible]
آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی بلحام الذهب است
مصنوع از بول غلمان [illegible] که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس
در آفتاب [illegible] موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و [illegible] در آخر سیوم گرم و خشک

دار سمیت و ادخال او باعث نرمی و زود گداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط
بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحتهات و درد دندان و تا کل آن مفیدست و
معدنی او را خاصیت آنست که شیشه قلعی و مثل آن میکند و چون آهن را یکبار در آن تنکار
معدنی تطفیه کنند و باردیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه کنند آهن مذکور مثل مقناطیس
جذب آهن و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعیست در آتش بخلاف
معدنی **تنین** بفارسی اژدها نامند بحری او از دنباله مثل عقرب نیکرد و بری او
با دهن و هر دو نوع او دست و پای چنگال دار میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد
خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن
او رافع سمیت و جاذب آنست **تن** ماهی بزرگیست که در دریای معظم و دریای شام بهم رسد
و نمکسود میمایند و خوردن نمکسود او جهت سم مار شاخدار و ضمادش جهت گزیدن سگ دیوانه
نافعست و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است **تنباکو**
ظاهرا قسمی از یبروج جبلی که فلوموس نامند بوده باشد چه در ماهیت و تقسیم سموم او شبیه
و در سمیت نسبت بماهی باو شاید و قسم فلوموس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب
و از آن دراز تر و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهیست و گویند دیگر آنکه در
زمان بقراط بجهت دفع وبا گیاهی را مقرر کرده که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند
و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از فلوموس بوده و این
با تنباکو میباشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده باشد و بالفعل
نایابست و الله اعلم بحقیقة الحال و او در آخر سیوم گرم و خشک و معطش و مجفف و مسهل
اقسام ماهی [illegible] و دود او مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن در دود دادن
رطوبی و ریو بلغمی و خاکستر او جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و [illegible]
و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه از سوده است و از جمعی ثقات
مسموع شده که آب غلیان که از کشیدن زرد شده باشد صاحبان استسقا از خوردن
سبب ادرار بول و عرق مفرطه در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون
و مورث سدر و خفقان و مکدر حواس و محترق سودا [illegible] و معیار رفع سهام

چه معتاد بن او با اندک تبی باشد ادراک لذة از و بکند **تخم دوی ختایی** و صحبت معنوع سرخ مایل
به تیرکی و بعضی مایل بسبزی و اغیره و بهترین قسم عصاره کیماهیت سرخ او و مغشوش بطین ارمنی و
امثال انست مرکب القوی رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و ادمان
ان و گزیدن هوام و تسکین درد سرد و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف
الدم جراحات و اشامیدن یکدانگ او تا نیم درم جهة اسهال دموی و دوا سیر و نفث الدم
و قی الدم و ورد را و جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه او جهت سیلان حیض و رطوبات
رحم و جمیع علل که از رطوبه باشد نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا است **تمبول** تانبول است
تنوب قسم کوچک صنوبر است **تنوم** قسم صغیر حاصر بومادست **تنبری** اسم هندی
حنظل است **تنگنکهار** اسم هندی تنکار است **توت** شیرین او را ابطلی و ترش او را
شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و
و موافق سینه و شش و مضر طبع دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سده و مصلح حال
جگر و قسما و سپرز و مسمن و مقوی به گرده و جهت آبگر و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله
بخلط حاضر ان و مصلحش سکنجبین است و ترش ان در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی
حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد بر اعضا و مواد حاره بحلق و زبان و
تسکین عطش و منبه اشتها و غرغره آب او جهت ردع و تحلیل مواد و بقوت حلق و خشک او
جهت قرحه امعا و اسهال حار و رب او نایب شراب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل
و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع
خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهت سموم و رسام و خون
و درد کمر و ... نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درم ریشهای او
با سه وقیه انجیر که در نود درم آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی سودا و غرب الارض
و رطوبت بیخ او را که خراشیده و زخم کرده و آنچه در عرض شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند
مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافعست و از صمغ توت نیز همین
اثر دارد و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ
انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش بخمیر گرفته بجوشانند تا بنصف رسد خضاب

بغایت مجربست مضمضه بطبیخ پوست و برگ او جهت دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد
و عصاره برگ او بقدر یک وقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهة شری
و ریش و طلای گرب و با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت با ریشهای سرکه جهت
رفع شقاق و شری آزموده است **توابل** اسم اصطلاحی ادویه بابیست که در اطعمه کنند
مثل گشنیز و زیره و امثال ان **تودری** اسم فارسی و یونانی او را سیمن نامند و بعربی بزر حمحم
گویند نبات او را برگ دراز و ساق و شاخهای او سرخ و صلب با اندک خاری بزره ریز و ...
در غلافی باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی
تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه کلگون و او غیر خبه است چه خبه را انحاکره
نامند و حقیر نبات مزور را مشاهده نموده و سرور را آثار قریب بیکدیگر نند در دوم گرم و در
اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهة برودت احشا و سرخ کردن خیار و صاف نمودن بشره و رفع
سواد سوداوی و تصفیه صورت و سعال دموی و ... موی مطبوخ او در شیر جهة تسمین
اعضا و زیت خیار نافع و قدر شربتش یک درم و بدلش بهمن سرخ و نبات او قابض
و در غایت ... است **توتیا** معرب از دودهای فارسیست و یونانی مقولس نامند
و ان معدنی و ... میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه به پوست تخم شترمرغ و اد
چیزها مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست و دیگری زرد و یکی کبود و شفاف و ان غلیظتر از
همه است و مشهور به توتیای هندی و در غایت حدت است و اما انچه مشتق که از انبوبه است و ...
توتیای قلم نامند و قراپی که بمعنی شیشه مانند باشد عبارت از دوست و چندین قسم میباشد
یکی از دود مس است که در حین گداختن سنگ مس در کوره در طبقه بهم میرسد مسمی سفید و بسیار
پی ثقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب اوست و ان از ادویه اکلیمیات
که بتدریج در قاب مس برند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و چوب
درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج دانه او بعمل میاورند و بدستور از عفص و خرنوب
و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حب الخضرا و ثمشاد و انجیر و از گل بید و
مازه و از شکوفه تاک و از برشم ماهی و از عزی جلود بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب میدهند اما
طریق تحصیل انکه بعد از شکوفه که دان آن در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخ داری بران

مستحکم نموده چندان آتش کنند و صاعد هر کرا استعمال نمایند و بهترین مصنوع او آنچه کرمانی و بهترین
معدنی آن سفید و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق
غسل آن در دستورات تحریر یافته است و ابن الدوله ذکر نموده که توتیای بحری ترکیبا سفید
و آن سفید و شدید و شبیه به شکر زره است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک
دانسته و مغسول او ابرد و مجفف بلغم و مقوی الطف تر و مقوی چشم و حافظ صحت او
مانع انحدار مواد و جهة تقویه روح باصره و قرحه چشم و نقص و عانه و مقعد و سرطان متقرح
و جراحت منی و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل جهة التیام جراحات عصب و نشف
رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخی و جهة قروح ظاهری و باطنی
شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و آکله و شیاف او جهة حرقة البول و حمول او جهة سیلان رحم
نافع و مولد سدد و مصلحش غسل و قدر شربتش نیم درم است و اقسام معدنی او فاعل و بدلش توبال و اسفیداج
و نصف او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل اوست و طریق تصعید آنکه توتیا را آب
سائیده قرص کنند بر آتش نهند و دوای سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود **توبال** معرب آن تفال فارسی است
و آن چیزیست از مس و آهن که در حین کوفتن آن بریزد و از مطلق و مراد توبال مس است و بهترین او مایل
بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قرسی نامند در سیوم گرم و خشک و ملطف و جلای و جهة جرب
و حکه و مسهل نافع و قلع سایلش و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحه چشم و خشونة اجفان و زیادتی
گوشت زیاده و صلب جراحات و اشامیدن مغسول و علک البطم با آرد گندم با صمغ عربی مسهل
بلغم و جهة استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث سحج و قرحه امعاست بیشتر نوشادر را
نباید او را استعمال نمود و از اضمده و مراهم و آب مغسول او در نهایت لطافت و حده [illegible]
و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال و حزن و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و
خواص قریب بتوبال مس است و چون در ترکیب بسته در جای نمناک خصوصا تحت حجرها که رطوبت
بگذارند زعفران میشود و آن جهة بروص جرب عینی و جلای چهره و با ربع او نوشادر جهة
رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام و سرکه او را با سرکه مکرر تقطیر
درد کنند معاون [illegible] خصوصا سرا و چون با نحاس ترکیب زعفران ممزوج کرده
و بعد از آن تقطیر شود و شنجرف را با سرکه تقطیر مکرر آن تسقیه کنند بجائیکه شنجرف حل شود و بهترین

انجال دانسته اند **توت العلیق** و **توته حبشی** ثمر علیق است **تودریون** شو اکر انث **توجره** بلغت مغربی بقلة
الاوجاع است **توز** فارسی جوز رومیست **توت** اسم فارسی فرصاد است **توکلی** اسم
فارسی ثعلب است **تهین بلهر** اسم هندی باقلی قبطی است **تهتین الاجی** اسم هندی کابل است
تهوک اسم هندی لعابست **توتیه** اسم هندی طوطیست **توتبر** اسم هندی قرع است
تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و هر یک از آن تر و ماده و بری آن انجیر که برگ
و بار تش کوچکتر و در شکاف کوه ها انجیر باشد با سمینه و بسیار گرم و شد و محلل قوی و ضماد او در رفع
خنازیر و ثالیل نافع و شیر او در انفعال قوی تر از شیر بستانیست و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر
و بهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و سریع الانحدار و مسکن حراره و تشنگی و معوق ملین طبع و
مسهل برقی و کاسر قوت تخمی و مدر بول و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح بقدری پانزده عدد
تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سده و مقوی جگر و رافع سدد و ورم طحال و تنواد
و عسر البول و هزال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونة قصبه ریه و با گردکان
خوردن جهة امان از ضرر سموم قتاله و با سعاب بیشتر سپاب تریاق و با بادام جهة مصلح
بدنهای ضعیف و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و بکاینک
و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظ و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب
مذکوره ضعیف تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه و لطف مسامات جلد
و لهذا اکثار او مولد قمل و با مغز گردکان جهة معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع
و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و رفع سورت ریاح موثر و ضماد او
با آرد گندم و جو منضج و محلل ورم بناگوش و دملها و با پوست انار جهة داحس و باراج
قروح ساق و با خردل جهة خارش گوش و درد او و با بوره ارمنی جهة بهق و اثال او
و آب مطبوخ او جلیه جهة سینه و ریه و با سداب و افیون جهة ریاح و سده نافع و سوخته او
در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهة شقاق
که از سرما بهم رسیده باشد و حقنه او با سداب جهة مغص مفید و انجیر فارسی ملین و محلل
و جاذب و با زرنیخ [illegible] ضماد پخته او جهة خنازیر و تعقد عصب و با برگ تمشک و نمک [illegible] قروح
رطبه و با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهة گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ

خشخاش جهة اخراج استخوان شکسته ریزه شده مؤثر و شیر ادخر مسهل قوی و خطرناک و منجمد کننده
کل و آب و آب کننده کل منجمد است و اکتحال او جهة نزول آب و حمول او با زرده تخم مرغ
و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهة نقرس بارد و با آرد جو جهة جرب
متقرح و قوبا و کلف و بهق طلای او جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهة دندان
متاکل و درد آن و با پیه جهة قلع ثالیل مفید و برگ تازه او جهة گزیدن سگ دیوانه و التیام
جراحات و خشک آن با سرکه جهة تقشر جلد و طلای او با آب جهة منع ریختن موی و طبیخ او جهة
تقویه استخوان کوفته شکسته نافع و نافع سایر اجزای او را فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس
هست و ثمرش قوی تر است و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده و هر روز چهند [illegible] از آن
سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهة تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون
مساوی او مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال او را بخورند بالخاصیه جهة اطلاق شکم نماید
و مجرب و مضر جگر ضعیف و مصلح او گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین
و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه شش مغز جلغوزه و قدر شربتش از خشک او تا سی درم
و از تازه او تا یک رطل تیواج پوست درختی شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست
درخت لسان العصافیر بلاد ختاست و ظاهرا طالیسفر باشد در آخر دویم گرم و خشک و قابض
و بسیار تلخ و زبان را بگزد چکیده و ربوب فواکه جهة اسهال مزمن بارده و قطع خون [illegible]
و ضماد او با سرکه جهة درد سر و اورام رخوه و سنون او جهة درد دندان و تقویه لثه و ترشح
رطوبی و بخور او جهة رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بدستور جهة بواسیر و شقاق مقعده و
آن در رحم و فرزجه او جهة قطع سیلان رحم و حیض مفید است و هم او با یک [illegible] نیلوفر
در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یک درم و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب
احشا و مصلح او کثیرا و ربوب فواکه است تیهو اسم فارسی تیهوج است تیغال و تیهیلی
و بنبر گویند و آن شکر تیغال است تین احمق خمیر است تین الفیل جوز الشرک است تیس نر بز است
تیتعیکس اسم یونانی تنبی (?) است تیدی اسم هندی جراد است تیجباب اسم هندی سلیخه است
تبنزج اسم هندی ساذج است تیدو کی لکری اسم هندی آبنوس است تین افرنجی جنبه ثمر رقع (?)
یمانیست حرف الثاء ثافسیا صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت و تند و تلخ و بسیار تند بوی

ابنز

و نبات او شبیه به رازیانه و گلش سفید و مخمس ثقیل الجزء و با اندک عرض و در اطراف شعبهای او شکل انگشت
و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و نبت او کوههای سخت و در شکاف [illegible] جوف و بد طعمی
تیلی باشد و بیخ او را زخم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند و بعضی مجموع آن نبات
را فشرده عصاره و آخرین متخلخل و سبز و مایل بسیاهی میباشد و در آخر سیوم گرم و خشک و
با رطوبت فضلیه و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهة درد پهلو و بطلان شهوت و تحلیل ریاح و سدد
و ضماد او جهة داء الثعلب و رویانیدن موی و درد زانو و امثال آن با بهوزن آن موم
و کندر جهة اسقاط بواسیر و جهة قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهة جرب متقرح
و با گوگرد جهة انفجار ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت و قدر شربتش
تا نیم قیراط و پوست او در افعال مثل صمغ اوست و چون ریزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند جهة تقویه عصب و درد مفاصل و آماسیدن او جهة فالج بغایت مفید و قدر
شربت از بیخ و پوست و جرم او تا نه قیراط و اکثار او مورث ورم حلق و معده و احتباس
بول و عروض ضیق النفس و غشی و مصلح او شیر تازه و لعاب بذر قطونا و بدلش دو وزن [illegible]
حرف بابلی گویند بالخاصیه تخم سداب نفع مضرت او نماید و چون کباده و ستانی او را
داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ
رخسار را سرخ کند و جذام امراض بارده رحم نافع است و او غیر صمغ سداب کوهی است
چه سداب را صمغات غیر اوست ثاقب الحجر بسفایج است ثام لوبیاست ثاموس
یونانی مرزنجوش است ثالیقس یونانی حرف بابلیست ثجیر یونانی [illegible] چیزهای
افشرده است و قوتش متوسط مابین عصاره و جرم آن چیز و از مطلق ثجیر مراد ثجیر انگور
و آن قابض و ضماد آن با نمک جهة ورم حار و ورم صلب و ورم پستان و خنازیر و جهة قرحه
امعا و اسهال مزمن و سیلان رطوبات رحم و آماسیدن برشته کرده او با دانههای انگور
که در او یافت میشود جهة قرحه امعا و تقویه معده و اسهال بغایت نافع است ثخین آنچه غلیظ
باشد ثدی فرع است ثریا بلغت اندلس بربقاروست ثرید نانیست که در آب گوشت
گوشت پخته تناول نمایند و شامل است بر آنچه در دوغ و شیر و غیر آن کنند ثعلب
بفارسی روباه نامند و آن حیوان معروفست پوست او در گرمی قریب بسمور و جهة برودت

و مرطوبین و نطول طبیخ زنند و بدبوی او جهت درد مفاصل و طبیخ زنند قوی‌تر خصوصا که در روغن
زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و
اعیا و آشامیدن یک مثقال از شش او که خشک کرده باشند با آب و عسل جهت ربو و سرفه و طلای
آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون
و اشمال آن جهت نقرس و دردهای بارد و سعوط زهره او با هموزن آن آب کرفس در هر روز دو
یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت نافع و گوشت او جهت بهبودی و تحریک باه
و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهت سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره و دندان
و دست و پا با پیه او مانع مضرت سرما و نگاه داشتن دندان او را جهت منع فریاد کردن سگ مجرب
و مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن آن بر موضعی از خانه سبب جمع شدن کیک بر آن مجرب
ثعبان مار عظیم است ثغادیر بغین معجمه دُرد است ثغا بلغه عبرانی اسم حرف با بیت ثفروش
بندهای رز است ثقل اسم جرم چیزهاست که افشرده باشند و از تخمیر غلیظ شود در نخال
نشاسته است ثلج بفارسی برف نامند در سیوم سرد و در دویم خشک و مسکن درد دندان
حار و اخراج کننده زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و التقویه بهضم معده حاره
و تبهای حاره و جرب و حکه و ضماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن او باعث احتباس
حرارت در معده و مخدر و معطش و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان
اورام باطنی است و آب پرورده با او بهتر است و مصلحش فلفل و عسل و از خواص اوست
که چون نمک با برف آمیخته بر شیشه پر آب بستوری بگیرند که شیشه در آن پنهان شود در یک ساعت
آب شیشه یخ گردد ثلج چینی رطوبتی منجمد برفی است شیشه رنگ که از هند آرند جهت بیاض عین
و ظلمه بصر و ضماد او بر بدن جهت تب دق نافع است و این اسم را بر رود نیز استعمال کنند ثلثان
عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم و قدش کوتاه‌تر و ساقش باریکتر و بی
بند و غیر مجوف و خوشه او شبیه بارزن و طعم او شیرین و در تنکابن رز روش نامند و در مازندران
بازیل در دویم گرم و در اول خشک و ضماد تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن
او محلل ریاح و مفتح سدد و خاکستر او جهت تقویه مژگان و رویانیدن او و تقویه باصره نافع
و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تودری است ثمرة الطرفا بار درخت

گز است بزرگتر از عدسه که ثمرائی باشد و مثلث شکل و گزمازج عبارت از اوست و در افعال مثل
ثمرة الاثل است و خالی از حرارت لطیفه و جلای لطیف و تقطیع نیست ثمرة الاثل نوع کوچک
بار گز است که عدسه باشد بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث در دویم سرد و در سیوم
خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او که یک اوقیه از آن
در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت
گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت یرقان و زردی رخسار و رطوبه رحم و ربو و سعال
و ضعف جگر و احشا و اکله و حکه و امراض مقعد و قروح رطبه شرب او و طلاء نافع و مضمضه او
جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و سفوف او که یکشبانروز در آب گرم خیسانیده باشند
در افعال مثل مطبوخ او و قطور او مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر
و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهت
نفث الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته او
با گل سرشوی جهت اسهال مجرب و ذرور او جهت بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحات
و طلای او جهت رنگ رخسار و حنا بستن و حمول او جهت تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با سرکه
پخته باشند جهت سپرز نافع و مضر سرد و مصلحش دوقو و بدلش مازو و با پیه انار بوزن آن و قدر
شربتش از جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است و چون عذبه را با صندل و افسنتین
جوشانیده و آب آن را با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهت صاحب سپرز بی‌بدیل است
و جهت تقویه اشتها و اعضا و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت باه
بغایت موثر است ثمرة العور ابهل است ثمرة الشوک الکبیر جلنار است ثمر شجرة الدوام شعل مکی
ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة السدر نبق است ثمرة الفواد بلغه مصری شاهبلوط است
و بعضی از و مراد بلاد را میدانند ثمطولس بیونانی اسم توتیاست ثومس بیونانی
اسم حاشاست ثوم الحیة و ثوم الکلب و ثوم بری اسقوردیون است ثوب المادر
طحلب است ثوم الثعلب بلغه اندلس قسم ثانی سیسنبر طیس است ثور گاو است در البقر گذشت
ثوم بفارسی سیر گویند و بری او اسقوردیون است و بستانی دو قسم میباشد یکی کبار
دانه و یکی منحصر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و او کمتر است و جبلی او را بفارسی موسیر گویند و کوهی

عریض تر از برگ نرگس و گلش بنفش و بیخش کعبره و بیدندانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند
بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور به دندانه است در اول سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و اورام
بلغمیه بحراره غریزیه و ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان
و مزاج بحد اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن است
و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و
نسیان و ربو و سپرز و ریاح تهیگاه و درد مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرور مجفف آن
و عطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و دفع کرم شکم و زلوی در حلق
مانده و رفع تشنگی و بلغم وارنده ما سار بقایا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و
تلطیف غذاهای غلیظ و جهت ضیق النفس و رعشه و فالج و تحلیل اورام و حصاة کرده و با شراب
جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر
و سداب و مغز گردکان قوی تر از فادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان
و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه
بی عدیل و اکثار او و عدم مراعات مزاج دستور مصدع محرق خون و مضر بواسیر و زنان
حامله و شرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرا بسیار شده و مضعف باصره و
مهیج امراض حاره و منجر و مضر شش و مصلحش او کشنیز و سرکه و با قلیل نمک و اسفناج خوردن
روغن بادام و روغن گرد و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن و نشستن
در طبیخ او کتا و ساق او جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت بثور
لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و دخان او و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره
جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل
رطوبت غلیظه و ورم اعضا و ضماد بچه او با شیر جهت گشودن دمل و تضمید او با عسل جهت
ازاله زنگ و خون منجمد در تحت ملتحمه چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که
با سرکه مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف عصب و شقاق که از رطوبت باشد
و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سحج شرباً و ضماداً نافع و غرغره با سرکه موسیر جهت اخراج علق

از حلق

از حلق مانده باشد و جهت ورم نغنغ و مضمضه بطبیخ او با کندر جهت درد دندان بارد مفید و بدلش با عسل و سیر صحرائی
و طلای او با نوشادر جهت برص و بهق با زرنیخ جهت داء الحیه و خنازیر و ناخن و کچلی بان و طبیخ آن کشنده قمل است **توموس**
تحقیق سیسنبر بفارسی تخم رزراب گویند و بزرگی صفرا [illegible] نباتیست گیاه او مانند ساق
و او شبیه بسداب و برگش دراز تر و گلش سفید و تخمش [illegible] و تلخ و ریزه و گویند تره برزری تخم اوست
در دوم گرم و خشک و مفتح و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین
و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش [illegible] سم و مصلحش کتیرا است **ثیمومسن** یونانی
از خواست **ثیمریون** بیونانی و قلیل است **ثیر** اسم درواپض است **ثیتل** بلغت ترکی بیلان
اودی و در شکابن برگ که چهره دراش گویند و آن نباتیست که در کنار آبها و زمین نمناک میروید
و مخصوص ... نباتی است سبز زمین پهن میشود و شاخهای او دراز و با بندهای بسیار ریزه و بر سر بندی
رشته و گلش ما بین سرخی و سفیدی و با برگ انجره و طعمش مایل بشیرینی در اول سرد و خشک و از
و طبیخ او جهت مغص و عسر البول و قروح مثانه طبیخ او جهت سنگ گرده و آب گیاه او از [illegible]
با یکرطل در رفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده مجرب و رافع حرقة البول و احتباس بول
و حصاة و تبهای حاره و سل بغایت آزموده است و ضماد او جهت جراحات تازه و گزیدن هوام
و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تخفیف [illegible]
بغایت نافع و قسمی از آن برگ شبیه بلبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و [illegible] در ضخامت [illegible]
و در عدد [illegible] باشد عصاره او با [illegible] جهت علل چشم و تحلیل مواد [illegible] بغایت
مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصاة گرده و مثانه و
قروح آن مفید است و قسمی از آن میباشد که هرگاه [illegible] داران بخورد اعضای او ورم میکند سوخته او
در ظرف مس جهت قطع خون بواسیر ضماد او از مجربات و گویند زیاده از سه بار احتیاج نمی افتد
و ضماد تازه او با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است **حرف الجیم جاورس** بفارسی
گاورس گویند و آن نوعی ریزه و خرد است که بفارسی ارزن گویند رنگ او اغبر و از ارزن
ریزه تر در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و از ارزن لطیف تر و سریع
الهضم تر و مقوی آن با روغن و چربی غذائیت او بیشتر و خوردن [illegible] جهت التوای [illegible]
و نزلات نافع و حابس اسهال مراری و [illegible] گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد [illegible]

و مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغنها و شکرات جاپای ختائی نباتیست که قشرش
زیاده بر دو ذرع و سرخ و برگش مایل بسفیدی گرم باعتدال و تر و ملین و مقوی هاضمه و ضماد پخته او
جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مضر معده بارد رطب و مصلحش
او بادیان ختائی و رازیانه است و ابن تلمیذ گوید که جای قرصیست که از چین می آورند
و مسهل و دافع مضرت شرابست و از کتاب العین ظاهر میگردد که نباتیست شبیه برطبه و خوشبو
و با اندک تلخی که از جوشانیدن تلخی او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده [illegible]
جاوشیر صمغیست بدبوی و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلند
از ذرعی و نرم و بر او جزئی شبیه بریشم و سفید و برگش شبیه برگ انجره و مایل باستداره و [illegible]
سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و گلش زرد و تخمش سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و بیخش
غلیظ و شعبه دار و بدبوی و بیرون او سیاه و اندرون او سفید در سیوم گرم و خشک و محلل قوی
مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل آن
و باقوه تریاقیه و جهة جنبهای دایره و کوفتگی و تعقد عصب و درد مفاصل و دردی که از صدمات
بهم رسد و فالج و صرع و امراض بارده و مائی و رعشه که بعد از جماع بهم رسد و نفس و سرفه بلغمی و
تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصاة و رفع سموم و
منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهة جراحات خبیثه و رویانیدن گوشت بر
استخوان و سایر اعضا و منع آن از قبول آفات و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهة
اعیا و با روغن زیتون جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهة امراض بارده
رحم و اکتحال او جهة بیاض و نزول آب و سنون او جهة درد دندان و منع تاکل آن و طلای او
جهة قروح و نار فارسی مفید و مضر انثیان و مصلحش مرباها و خیسانیدن آن در مطبوخ عنبی
و مقدار شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او قنه با شیر انجیر و با اشق و بیخش جهة قروح مزمنه
و حمول او جهة گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایه قوی الفعل است و آشامیدن تخم او
با شراب جهة اختناق رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهة گزیدن هوام و با [illegible]
افسنتین جهة احتباس حیض نافع است جاموشی بفارسی گاومیش است و قسمی از گاو است
و گوشت او کرم گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهة اصحاب ریاضت و هزال کلیه نافع و مولد

سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و مصلحش انگبین و دارچینی و ادویه لطیفه و آشامیدن تخم
سوخته او جهة صرع و کعب محرق با عسل جهة تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویه جگر و ذرور او
جهة تجفیف قروح و رادع حکه و مقوی باصره و مقدار شربتش تا سه [illegible] و ضماد سم سوخته او با روغن
زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب نافع و بخور سوده شاخ او باعث گریختن
افعی است جاحیا بلغة سریانی اسم اجاص است جار النهر علق الماء است جاریه
زعفرانست جاسمینه باقلی قبطی است جاورزین و جاورزریج حجر البقر است جاوشوش خشخاش
زبدیست جارکون اسم فارسی سپاسه است جاکو بهندی شبنج است جاول [illegible]
بهندی اسم ارزاست جال کریب بهندی اسم قواست جاکوت جاکوت بهندی اسم
اسفاناخ است جاپنری اسم هندی بسباسه است جاپهل بهندی اسم جوزبواست
جاری بهندی ذره است جاندپیل بهندی لبلابیست جاجال بفارسی درخت مسواک را
گویند جابح اللحم قنطوریون است و حیره را نیز گویند جاوریس بهندی ذره است جبن بتشدید
نون بفارسی پنیر باشد تازه او در دویم سرد و تر و مقوی معده و روده و مقوی گرده و مولد
خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع النفوذ در اعضا و باعث فربه کردن و صغر
بغایه سمین بدن و باعث نرمی بدن و جلد و برشته او بعد از طبخ و خوردن حابس اسهال
و ضماد او نافع ورم جراحات و مضر سر و دین و رادع اشتها و طعام غیر منهضم و باعث
قولنج و سنگ مثانه و مضر بصر و مصلحش عسل و فوفل و صعتر است و پنیر کهنه در دویم
گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل
جهة انفجار دمل و رفع داحس و با بوشا در جهة کلف نافع و مولد اخلاط مراری و عطش
و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده و اکثار بسیار کهنه و متعفن او قات
بسیه و مصلحش مغز گردکان و در محرورین میوه ها و ترشیهاست و غیر چکیده پنیر که از او آب
گویند در غایه ترطیب و منوم و جهة تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد
و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع است جبره بلغة مغربی اسم
نباتیست طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه برگ سنبل و تخمش مثل موی و سفید و
بیگل و بی ثمر است و در بوی شبیه بخمیر و در اول دویم گرم و تر و مقوی ذهن و فکر و حواس

و منفح و جهة صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء نافع و با شراب یک درهم او جهة اهن
عضل و پاره شدن آن نافع و گویند پخش آن با پارهای گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را با هم ملاصق
نماید و عرق او را جهة یرقان مجرب دانسته اند **جبین** بفارسی سنگ گچ نامند و آن
نیم چیا شده و پخته دو قسم او را که یکی سفید و غیر براق و دیگری سرخ لون باشد جص گویند و بخاری آن
صفایحی را اسفیداج جصاصین و اقسام او در سیوم سرد و خشک و اشامیدن او کشنده است
و طلای مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهة قطع سیلان خون و با سرکه جهة رعاف
و بریدن جهة منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهة رعد و منع ریختن
مواد و با آب گشنیز جهة منع بار سرخ و اورام ملتهبه مجرب و چون با روغن زیتون و اندکی بوره
و شب یمانی لیا بیند و بر نوشتجات بمالند از کتابت کنند و بر جاها با عنق گلیم چه که
و چربی آن میگردد و طلای آن بموا ابرار منع جیما و سفیداب جصاصین در افعال قویتر از هم
و بلغة قابض و رادع و جامع و مجفف است **جبلاهنگ** لغة فارسی و جلنبج معرب آن و آن تخم
عبارت از زرد رنگ سینه بستوران و برگی صفراوی گویند و آن تو موتث **جب** بلغة
هندی چوب چینی زرد رنگ و از اجزای کلکلاج هندیست و در بعضی نسخ بجای بجمه سطورات
جبلات فطراساليون است **جبین** بترکی اسم ذباب است **چهره وجه** بهندی اسم
است **جیتل** بهندی اسم ... است **جنجاث** بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات ... بزرگتر از آن
خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار و گلش شبیه با قحوان و تخمش با اندک تلخی گویند
و با اندک تلخی در سیوم گرم و خشک و منفح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین
و طبیخ او و بکستور سه درهم از جرم او جهة شکستن بادها و رفع ضیق النفس ریحی و بدل و بخور او
مسقط مشیمه و مصدع و مصلحش ... کابلی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش ... تخاسف
جج بلغة تنکابن اید ما پرات **جدوار** بخیست مخروطی شکل بقدر انگشتی و از آن کوچکتر
و بفارسی ماه پروین و بیونانی ساطریوس نامند و آن دو قسم می باشد یکی ظاهرش تیره
و باطن برنگ بنفشه و مایل بسرخی و عقربی شکل و در طعم اولا شیرین و بعد از آن تلخ محسوس
میگردد و این نوع را ختایی گویند دیگری ظاهر و باطن تیره رنگ مایل بزردی و عقربی
شکل ظاهر و باطن سیاه و [illegible] هر دو را هندی گویند و یکی بقدر

و مایل بسیاهی و گویند از بلاد دکن خیزد و قسمی اندلسی و انسون نامند تقدم بر زنبری سیاه قسم
و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اول و در اول سیم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر و مفرح
و مقوی دل و اعضای رئیسه و احشا و فاد زهر بیش و افعی و سایر سموم و منفح و محلل و منضج و مسکن
اوجاع و مقوی باه جره و باه و اشتها و عدد و جهة اورام حاره و بارده و صرع و فالج و منع
عفونة اخلاط و تب ربع و استسقاء و عسر البول و سمین بدن و درد احشا و حصاه و یرقان و
تولیج و امراض باره نافع و طلای او جالی جلد و جهة بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهة طحال
و رفع برص نافع و با سفید و مصدع محرورین و مورث جراحت امعا و مصلحش سکنجبین و شربتش
نافته و قدر شربتش جهة اطفال او نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع تا دو دانگ و در تقویه باه
تا نیم مثقال و در استسقاء چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن آن رونباد است **جداول**
نوع سنبلیج است **جداجد** صرصر است **جدی و جدا** بز غاله است و در افعال مذکور شده **جدوار**
بلغة اصفهان اسم چیر سقوطری است **جرجیر** بفارسی تره تیزک نامند و بری او ابیقان است
و دو قسم می باشد یکی ساقدار و برگش از برگ ترب ریزه تر و گلش زرد و بسیار تند و انرا
دلبری گویند دیگری بیساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او دو قسم می باشد یکی
شبیه بترب و ساقدار و برگش با خشونت و در مازندران شاهتره و گوله تره و در تنکابن خلالی تره
نامند و تخم او سفید و حرف باع عبارت از وست و مسمی ارشاد و بفارسی تره تیزک شامی
گویند برگش بزرگ و گلش سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر
از جالو و شاد است و مراد از مطلق و قسم اخیر است بری او در سیوم گرم و در اخر دویم
خشک و بستانی در دویم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و
مفتت حصاه و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهة ازاله قروح و خوردن آن
ناشتا جهة رفع بدبوی زیر بغل و مصدع و مورث سده و مظلم بصر و مصلحش کاسنی
و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قویتر از آن و با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم مرغ
برشت جهة تحریک باه موثر و ضماد او جهة کلف و با عسل جهة بهق و نمش و با زهره گاو
جهة شقاق ناخن نافع و موجب ثوران خون و انصباب مواد با عضای ضعیفه و مصلح
او شیر تازه و قدر شربتش از بستانی آن تا یک درهم و از بری تا سه درهم و بدلش شلغم

تو در پست با تخم زردک بری و با تخم پیاز و هرگاه درخت انار ترش را با آب تره تیزک سقایه نمایند انار او شیرین شود و هرگاه خنک کحلی ذرا با آب بکرر پرورده کنند در تولید منی بغایت از مودات **چرمیلک** بقول کوهستان کرستان جابقی نامند اسم دوائیست که برکان نبات الجبال از آن رسانیده پنجشت بسطری انگشت و طول او زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل بسیاهی و باطنش سفید و تا ساقش قریب بدو شبری و برگش شبیه بریان و طولش بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برگهای ساقش از طرف اعلی بقدر برگ بید و گلش کبود و از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ اوست و رافع جمیع زخمها و تشنج آن چون بر بن نعمان پاشند بنهجی که از اکل و شرب مایل بنگرد و دستون او در یکدفعه رافع لعقن بن نعمان و روبانده گوشت آن و از مجربات است و در این امر حری باو میرسد و ضماد و شرب جابر کسر و شراب و رافع زخمهای باطنی و داورام احشاست **جرجی** بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلوراست و آن ماهی عظیم الجثه است رنگش سیاه و بغلیش و شارب او شبل ماری باریک و دراز و در تنکابن اسبلی و در مازندران کلیش نامند نمکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهت قرحه امعاء و جذب مع او نطار جلد و حقنه او جهت عرق النسا پیعدیل و تازه او ملین طبیخ جهت تصفیه صوت و تقیه ریه و سل و قی الدم و بقدر پیمودنه خون او با مثل آن سرکه قاطع خونی که از حلق اید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و ابکامه است و سکنجبین **جراد** بفارسی ملخ نامند در دوم گرم و خشک و مسهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر البول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد او که اطراف سر او را انداخته باشند هم مورد سایده باشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت جذام بالخاصیه مفید و بخور او جهت بواسیر و عسر البول و ضماد پاهای او که کوبیده باشند جهت ثالیل و کلف و حرب خصوص سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جوف تخم او جهت کلف و خوردن قسم لی ثال او جهت گزیدن عقرب مفید و بستن نوع سبز کردن دراز او که در مزارع بهم رسد بر صاحب تب ربع بالخاصیه رافع است و ربع ملیل الغذاء و مولد خلط بد و سورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح او سکنجبین و انار میخوش است **جراد البحر** بفارسی ملخ دریایی گویند و آن حیوانیست سرش مربع و از حوالی سرتا النصف تن صدفی دارد از هر طرف ده پا شبیه پای عنکبوت و بر سرش

در سجید

دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او و چشم او بیرون جسته است از جراد بری کوچکتر و خشک او خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهت نهش زیادی جذام مفید و انسانیکه از او هر او سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و مجرب دانسته اند

جراوب جلوب است **جربوز** بقله یمانیه است **جرجر** باقلی است **جرامقه** مشط الراعی **جرد انق** و **جرد مانق** کرم دانه است **جرجیر الماء** قره العین است **جرجو** **مصری** ترس است **جرداب** فاره است **جراصیا** قراصیات **جرند** بلغت ملی بنات ثانی نیات است **چپر** بهندی سنبل الطیب است **چردل** بهندی چنجل است **چرچیل** بهندی اسفند است **جرغول** بفارسی اسم لسان الحمل است **چریه** بهندی اسم عصفر است **جرنج** بفارسی اسم زنج است **چربی گوشت** بفارسی اسم پیه است **جرلیش** بترکی اسم اشراس است **چرانه** بهندی قصب الذریره است **جر** بمعنی هندی بیخ است **جزر** بفارسی گزر و زردک گویند بستانی او یکی طویل و یکی عریض سفید و در دوم گرم و تر و گویند در اول ترست مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده و جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت ورم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ ریشه های او محلل خون جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و پرورده او بسرکه و نمک جهت ذات الجنب و سپرز و مقوی معده و جگر بارد و دو شاب او قریب بمربای او و نبیذ او که آب افشرده او را با ربع آن عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق او که با ادویه مناسبه گرفته باشند بدستوری که در دستورات مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است و کرم در اسکار و ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و انکامه و پخته او با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربتش از جرم او تا صد و شصت مثقال و از مربی هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در ادرار اقوی از اصل او و چون بگیرند او را با یک جزو تخم شلغم در جوف تب در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دو قوت بری او را در بلاد قزوین گزرانا نامند

وبخش بقدر انگشتی وگلش زرد وخلاف تخم او خارناک ودر دوم مذکور است و اول آن دوم گرم
ودر اخر اول خشک و با اندک حدتی ودر افعال سوای تحریک باه قوی‌تر از بستانی و حمول او
مخرج جنین و خوردن رخام او جهة سموم و ضماد نجخ او از اصل و برگ او جهة انعقاد خون که از بریده باشد
نافع و او بیختن او در منازل باعث گریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون
و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است **جزع** سنگیست که از یمن و حبشه خیزد و در اندرون او خطوط
و طبقات او خطوط مستدیر سفید و زرد و سیاه و سرخ ظاهر است و بفارسی مسمی است او را
باباغوری گویند و قسمی از سلیمانیست و ظاهرا عین الهر نیز از جنس او باشد در سیوم گرم
و خشک و جالی و باحده و باعث بیداری و جهة یرقان و منع خواب شربا و جهة عسر ولادت
بجیدن او در سوی زنان مؤثر و تعلیق او در اطفال مورث سیلان آب دهن و منع ام
الصبیان و نگاه داشتن او مورث خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای
هولناک و رافع لقوه و سنون او جهة تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع خون و جهة
رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهة رفع بیاض و نزول آب نافع است **جزمانج**
ثمرة الطرفاست و معرب گزمازو است **جزدر** شنر بجاست **جزاقلیطی** و **جزربری** کوهی
شقاقل است **جساد** زعفرانست **جسی** خشک است **جسارا** تمر هندیست **جشنیش**
بفارسی بلغور نامند و ان نیکو شکسته گندم است **چشمیزج** و **چشمک** تشمیزجست **چشو** بلغة
فارسی اسم مهره کبودیست که در گردن اطفال جهة رفع چشم بد می‌بندند **چشوم** تشمیزج است
چشم خروس بلغة فارسی عین الدیک است **چقن** جبین محرقست و بفارسی گچ نامند
جعده گیاهیست کم از نیم ذرع و برگش مفروش و بکروی بالا مرتفعست و روی دیگر را اطراف
محیط بخارهای ریزه و بر طرف شاخهای او مثل قبه و بران چیزی شبیه موی سفید و بر آن تخم
وگلش سفید مایل بزردی و با عطریه و این نوع جبلی است و جعده صغیر مانند بستانی او را
جعده کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم تلخ‌تر است و مستعمل او جبلی و بعد از یکسال قوتش
کم میشود و در اخر دوم گرم و خشک و مفتح و با قوة تریاقیه و مدر بول و حیض و لطف
و طبیخ او جهة گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقا و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع گرم
معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر البول و مفاصل و حصاة و تنقیه رحم و ربع بستانی

و با برگ جهة پیرز و ضماد او جهة نتوء رحم و قروح مزمنه و التیام آن نافع و مضر معده و مصلحش
حماما و قدر شربتش تا سه درهم و از طبیخش تا سه مثقال و بدلش پودنه کوهی و در تحلیل ریاح جعده
و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلیخه است **جعده قنا** بلغة دمشق پرسیاوشان است **جعده**
صغیر جعده کوهیست **جعده کبیر** جعده بوستانیست **جعل** اسم فارسی قسم بزرگ خنفساست
جعفیل اسد العدس است **جعفری** بلغة مازندران قسم کرفس الورق خراست **جغندر**
بفارسی اسم سلق است **جغد** اسم فارسی بوم است و آنمرغیست که در روز قوة بصر
ندارد و اقسام میباشد بکر آنرا بفارسی بوف و بترکی ساره قوش گویند و ان عظیم الجثه تر از اکثر
و شاه بوم نامند و بکر آنرا ترکی بیلاق گویند و ان کوچکتر از همه است بکر مرغ حق کاواز
سار جغد تر و بقدر قمری است و قسم اوسط سیاه مسمی بچغد است و در شکاری کوه نام
نامند مهر یارس گوید که لطوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی آن بر روی صاحب لقوه
در کردن او و دافع آن علة است و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی بجهت صاحب
شقیقه از مجربات است و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند
جهة سلس البول و بول در فراش آزموده است و طلای خون او با روغنها جهة رستن
مو مؤثر و اکتحال خون و زهره او جهة شبکوری نافع و چون او را ذبح کنند یکچشم او
مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطموس او مورث
خوابست **جغرات** بلغة خراسان اسم ماست است **جغت افزیده** مؤلف تذکره گوید که
اسم یونانیست و بمعنی مزرج و بحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف
بالا نسبح بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای بسیار و باریک و
برگش ریزه نازک نخودی و ملاصق بهم و در طرف ساقش غلافهای شبیه به بلیله
و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خار دارد و در درون هر غلافی
سه پرده و تخمش شبیه بحلبه و در هر پرده پنج عدد میباشد در دوم گرم و در اول خشک
و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی‌تر از خصیة الثعلب است و چون سه مثقال تخم او را
با گوشت بره یکبار بخورانند و صاحب استسقا بهفته مداومت بآن او عاید
جلبا و لحمی او دفع کند و مربای او با عسل بغایه محرک باه و مضر کرده و مصلح او کثیرا

شربتش تا دو درهم و بدلش شوترات جفت پوست ملاصق بلوط است و بر طلوع سم الطلاق میکنند
وجفت البلوط در بلوط مذکور است و در نطلق اسم مراد است جفری کفریت حقطوط
بقاف شوکران است چکادک اسم فارسی قبره است جکر بفارسی اسم کبد است چکوترکه
اسم ترکی چراد است چکردک اسم دانه میوه ها است حا اسم ترکی کرسنه است
اسم ترکی جکلک است اسم هندی جکنا اسم حباجب است جلجله ابن الدوله
گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خار دارد و در تجاویف درون او دانها
بقدر کردکان و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در اندرون تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او
سبز و چرب و مایل بتلخی و درخت او عظیم است و با الخاصیه مغز او مولد منی و محرک
باه است جلید بفارسی تگرک نامند و در طبع و اثار مثل ثلج است و ازان کیفیت تر
جلنار بفارسی گلنار گویند و ان غنچه گل انار است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند در
دویم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال صفراوی و رطوبی
و زلق الامعا و سحج و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد
بمعده نافع و ضماد او جهت بوی زیر بغل و التیام جراحات و منع ترشح مواد اورام و سقوط موی
و سنون و مضمضه او با سرکه جهت بد بوی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصدع
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن ان پوست انار است که چون چهار شنبه
وقت طلوع افتاب بکند و غنچه او را صاحب رمد و مقادیر ان از درخت بدهن گرده فرو
برد تا یکسال مبتلا نگردد و از مجربات شمرده اند جلد پوست حیوانات است و انسب کل گوشت
سرد و خشک و هرچه در طبع مهرا تر غذائیت او بیشتر و اصلاح و دیر هضمی او با تکام و روغنهای
گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه باو رسیده باشد بپوست تازه گرم حیوان
ذبح گوسفند و بز و امثال ان بتجربه مسکن اوجاع و ورم است و بدستور جهت اورام بارده و منقد
والصاق پوست سر بزغاله بر صاحب برسام مجربست و پوست تازه بز جهت جذب سم
افعی و پوست گوسفند جهت قروح خشکه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحات
تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی اتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اب
آبی با زردک گرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهت

تسکین منبهای سرد و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع رسیدن او از آب
و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء
الحیه نافع و سود است جلوز اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال نمایند
وحب الصنوبر کبار را نیز گویند و این بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله اسم حب
الصنوبر است جلفطیط نوع غلط است حب بلاد اشنه و در انجا مذکور است
جلباسه زرغاد است جلغوزه اسم فارسی تخم میوه ایست غیر حب الصنوبر است جل ورد
احمر است جلبوب نوعی از لبلاب است جلجلان بربری سمسم و کزبره شامیست [illegible]
سمسم مولف تذکره گوید اسم سریانی سمسم است جلیف اسم عربی سلم است جلهسم
تیم سیاه عوسج است جلز حلفا است جلنسرین معرب گل نسرین است جلبع
خلرا است جلجلان الحبش خشخاش سیاه است جلنجوج فو و نجیر است جلمانا تمندا است
جلوجا جاو شیر است جلجلان مصری بیش است جلنجمون صعتر است جلنجبین گل قند عسلی
جلیک اسم ترکی حطاه است جلناق سلق جبلی است چلپاقوچ اسم ترکی حب الخضرا است
چلقان اسم ترکی حداه است جلی داد بلغه تنکابن ازاد درخت است چلیره بهندی اسم
اشنه است جمیز نوعی از انجیر است و یونانی سیقومورا نامند بمعنی تین الاحمق و غیر ان انجیر
بریست چه انجیر بری از سموم است و ماکول نیست و او را در دیلم دبو انجیر نامند و جمیز را
شلکاه انجیر گویند و ماکول است درختش شبیه بدرخت انجیر و برگش برگ توت شبیه
و شاخ او پر شیر و ثمرش بقدر الوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ و حمره و در بعضی بلاد
مکرر بار میدهد و در دویم گرم و در اول تر و جهت سرفه پیسی و درد سینه و کرده و سپرز و
وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخ و ثمر او را جوشانیده و اب انرا با شکر بقوام اورده
باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و گرفتگی آواز ان مجربست و یکمثقال برگ
سحوق او با اب قاطع اسهال و مجربست و با هموزن او شکر در رفع سرفه ازموده است
و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و خوابست و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر
بستانی ضعیف تر و اشامیدن مقدر سم او جهت سپرز و منبهای بارد و خاکستر چوب او جهت
قروح ساعیه و اکلو نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون

و سکنجبین و آب سرد است جمجمت نیکیست که در حوالی مدینه طیبه و حجاز بهم رسد سفید و سرخ
و آسمانگونی میباشد و بهترین و سرخ ارغوانی شفاف است در سیوم گرم و خشک و محلل و
رافع خفقان و غثیان و غشی و سستی و طلای او جهت جراح و ورم چشم و حمام او جهت نقرس
و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق مؤثر و در زیر سر گذاشتن او باعث خوابهای
شوش است و قدر شربتش تا یکدرهم و در ظرف او اکل و شرب نمودن در آن مشتعل
آشامیدن او است جمد بفارسی یخ نامند در طبع شبیه یخ و از آن لطیفتر و جهت
هیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و نطولش
باطنی و اعصاب است جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در اعالی درخت و موضع طلعت
و قلب النخله نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است در اول سرد و خشک
و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت صفرا و لاغری کرده و غلیان خون و نفث الدم
و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن آواز و منع
تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهت گزیدن زنبور نافع و مفرح
و مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شربتیست
که ثلث آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب
انگوری سه ساله را جمهوری نامند و گویند آب انگور است که در جوشیدن بنصف رسیده
باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد
خون غلیظ و مصلحش اجاص است جنجم بیخیست شبیه بزردک و بری و باریک و دراز و
اندرون او سفید و پوستش با سفیدی و زردی و خوشبوی و با اندک تلخی و تندی و شیرینی
و از بلاد چین خیزد و در لرستان گوز موشان نامند و ساق و برگش شبیه بزردک است در سیم
گرم و خشک و محرک باه خصوصا مربای او جهت ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه و ذات
الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و ابن الدوله گوید از
یک سیر تا یک سیر و نیم با جلاب رافع خفقانست در حال و از مجربات است جمل بفارسی شتر
نامند بچه کمتر از دو ساله او بهتر از سایر و گوشت او در دویم گرم و در سیوم خشک و مقوی
باه و [illegible] جهت تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض

سوداوی

سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بولش
مسهل و مدر زرداب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و
تقویه باه و رفع سستی و بوئیدن او جهت سده مصفات و نطول جوشیده او با حرمل جهت نقرس
و فالج و خدر و اورام مجرب و شیر او جهت استسقا آزموده خصوصا که با بول او آمیخته باشد
و طلای گوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد شش تازه که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و مداو
اکل شش او مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و بخور
سرگین او جهت رعاف و آشامیدن او با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر
و بثور و بخور و طلای آن جهت ثالیل مؤثر و آشامیدن کف او در حین مستی او مورث جنون و
چکانیدن آب او در گوش جهت درد دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون
و شقاق و موی بازک آن جهت اندمال قروح خشنه و سوخته او جهت رعاف و سعوط او سیلان خون
جراحت و ذرور او نافع و بستن کنه شتر آنچنان زنده بوده بر آستین عاشق جهت رفع عشق گویند
آزموده است و چون کنه مرا بعرق او پرورده کرده بخورند بیهوش شوند و کف دهان او جهت
اثر دارد و مضر مثانه نیز و در تقویه باه بعدیل و سمن بدنست جمان بعربی لولو است جمسفرم
ریحان سلیمانست جمد چینی اسفیوس است جمار النهر سنگ الماء است جمیز تمر هندیست
جمل الحمی هرجداست چمپان بلغت تنکابن ترخس است چکوهری اسم هندی خفاش است
چمیل بلغت دیلم جنگلک است چکدل اسم هندی قلقاس است چمپلی اسم هندی یاسمین
زنبقست جنطیانا یونانی اسم بیخیست دراز و غلیظ و مایل بسرخی و تیره و تلخ و رومی او را
ساق بقدر انگشتی و در طول بقدر دو ذرع و برگش شبیه برگ گردکان و سرخ و ریزه و مانند برگ
و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش اغلاف شبیه بکنجد و غیر رومی او را جنطیانی نامند برگش شبیه
بکاسنی و غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و
مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم شربه او ورم جگر و
سپرز و عسر البول و احتباس حیض و ضماد او جهت گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه
و ورم بارد و جرب و جهت ضربه و سقطه و اکثر اعضا و قی و ازاله بهق و طلای او با خل جهت کلف
و ست قاطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاق اقویست و مضر سینه و مصلحش

استقولوقندریون است و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم او اسارون و نیم وزن
پوست بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن او و بقای قوة تا سه سال و عصاره او در افعال قوی تر
و قوتش تا مثقال باقیست و طریق اخذ او آنست که اورا کوبیده روز در آب جوشانیده بحدی جوشانند
تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ نمایند تا منعقد گردد **جند** بفارسی اش بچگان و بترکی
اشنی نامند و او شبیه بگربه است و حیوان آبی و در انهار عظیمه بیشتر میشود و از سگ آبی
کوچکتر و موی آن سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش میکند و در دیلم او را اشنک نامند
و قیاس تقاضای آن میکند که خصیه آن منتظم چند باشد و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاد قطع
نموده اصلا بوئی و لونی نداشته بعد از خشکانیدن او در آب خاکستر و پرورده کردن او داده
بعد از مدتی صاحب بوئی و لونی شده و اینکه در نوعی استحاله است شکی نیست و آن حیوان غیر سگ آبی
بحریست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه او از سمومات قتاله است و در آخر
سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق او در باب روده قتاله و اکثر هوام و مجفف بجهة احتباس
اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیا مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان
و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهة
درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و با روغن و کافور تضمید او با روغنها
جهة تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارد مثل مفاصل و امثال او و کندر اشتن او در گوش جهة ریاح و
ثقل سامعه و وجع بارده او و اکتحال او جهة ظلمة بصر و دمعه و سبل و حمول او مصلح حال رحم
و مسقط جنین و مدر بول و حیض و آشامیدن آن بقدری که افیون خورده باشد رافع سمیه افیون
و چون با مساوی او افیون بسایند سمیه را زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه
و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مثل او وج و نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن او مشک
و در امراض جگر و جنون و جهة تحلیل رطوبات ترنجبین سه وزن آن فلفل و ثلث آن دار فلفل
و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است در عرض یکروز و تریاق
او ترشی و برنج و شیر لاع است **خنجل** قسمی از بلوط است و از دمشق خیزد و در افعال
او است **خنبد** غنچه ناشکفته سرو خی را گویند و اکثر استعمال در جنید الزمان است **جنبار** اسم
فارسی دلب است **جناح** بلغة اندلس آس است **جنبوریه** قنطوریون است **جناج** اسم

انز

حرشف است **جنی احمر** ثمر قطب است و در قاف مذکور میشود **جنجر** از اذان الفار است
چنبل صعتر است **چنبه** بهندی زرنیخ را گویند **چنگال** اسم فارسی حسک است
اسم هندی ... بستانیست **چندن** اسم هندی صندل است **چنن** اسم هندی
قرنفل است **چپنه** بهندی نخود است **جنندا** بهندی قسمی از پیاز است **چنک**
بهندی مغناطیس است **جوز** بفارسی گردکان نامند مغز او در دویم گرم و در اول خشک
و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و خوردن ده مغز او با ده مغز انجیر کوفته
باشند جهة تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد معتد
و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهة تشنج بارد و یابس او نار ساق و قوبای اطفال
و غانغرایا که در ستة موادی بوده بست عضو و جهة جمره و غرب و التوا عصب و داء الثعلب و
ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع مضرات زرد است و مخرج کرم معده و بدیل و ضماد او با نمک
و عسل و پیاز جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز محرق او با شراب جهة منع ادرار حیض و خوردن
مغز او ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از خوردن سم موجب عدم تأثیر
سم و بعد از آن سبب دفعیت و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان
و مصلح او آب انار مزین و مضر محرورین و مصلح او خشخاش و کهنه سرخ او با سمیه است و از اجزای
اوست که چون با پس بکوبند و با روغن مانند مس با ریزه کنند و آشامیدن سوخته گردکان
که با پوست سوزاینده باشند و بقدر یک مثقال با شراب موردی و امثال آن جهة قطع خون
بواسیر مجرب و اکتحال آن جهة جرب و سل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با ...
جهة قروح سر و جوشانیدن طبیخ او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیر آن
و رب او که از آب گردکان سبز و عسل با رب انگور ترتیب دهند جهة خناق و بثور دهان و خون
بن دندان و اورام و دستی آن بعدیل و طلای تازه آن با شیل آن و برگ او و برگ جهة تلاک
و صداع مزمن و شقیقه و جمیع اوجاع بارده مثل نقرس و فالج و امثال آن و قطور آب برگ
او که گرم کرده باشند جهة چرک و آشامیدن و حمول کردن خاکستر پوست ... او جهة
نزف الدم و ذرور او جهة جراحات و ضمغ او جهة قروح چشم و درد دندان و مربای
او با عسل جهة تسکین کرده و تحریک باه و راندن طبیع و تقویة روده‌ها عمور و خوردن

سحوق پوست ثانی او هر روز تا دو سیر جهت تقطیر البول نافع و پوست تازه او که با حب الحدید
سائیده و با سرکه طبخ دهند تا یکهفته خضاب نمایند هر روز بر سر نهند خضاب موی می باشد و دوام
و ضماد پوست تازه او جهت جرب و قوبا مفید و طبیخ یکوقیه تا یکوقیه پوست درخت او بعد
ممتلی از قضا تنقیه قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسافل نافع و چون پوست بیخ
او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت مؤثر و مسواک کردن
با پوست بیخ او به هر پنج روزی تنقیه دماغ از اخلاط و رافع نسیان و مسواک پوست زرد
او مقوی لثه است و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با خت
جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از
مجرب است و شراب او جهت پیر زن مجرب و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بریده در ظرف روغن
زیتون تا زور انقلاب بجوشانند که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده
در شیشه کرده ریشه بریده را بروغن در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد و دهن او را مسدود
کرده بخاک بپوشانند وقتی که درخت بار آورد بیرون آورند چیزی از شیشه ملاو در [illegible] یافت
شود و آن خاصیت که مدتها ترا و عاید و مؤلف تذکره ایکسال تعهد نموده چون قبل از
موی برآمدن بر اطفال در حمام طلا کنند مانع رویدن مو میگردد و مجرب دانسته اند و روغن
کرم [illegible] و محلل و مسخن و اشامیدن او در روزی سه درم
تا یکهفته جهت درد [illegible] جهت فالج بارده نافع و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و زخم
کهنه و اعصاب و رفع [illegible] داء الفیل و داء الثعلب و قمل مجرب
و سعوط او جهت لقوه و [illegible] نافع و مثل مذکر و کان جهت الحشرات بوزن او درکل
روغن [illegible] مسکن مغص و مصلح فرحج شربا و ضمادا **جوز بوا** فارسی
جوز بوا گویند ثمر درخت [illegible] مرغی و چون تغیر گردد سرخ و تیره رنگ گردد
و درخت او [illegible] بهترین او تازه و خوشبوی تند است که خطوط سفید
داشته باشند در دوم گرم و خشک گویند او در سیم است قابض و مفرح و مسکن و ملطف
معده و فم آن و مقوی جگر و حافظ حرارت غریزی و [illegible] جهت صلابت جگر و سپرز و اورام
بارده آن و یرقان و خوشبو کننده عرق و بول و بوی دهان و محلل ریاح در رفع کلف

و نمش و عسر البول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد
و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقای لحمی و ضماد او جهت ورم بارد جگر و
اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با افسنتین و عسل جهت کلف
و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت تقویت باصره
و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بدلش
خوردن او سورت سوء خلق و حمق و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش بوزن او بسباسه و جهت صلابت و سدد بکوزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا
سه سال باقیست **چوب چینی** بیخ معروف و گیاه او پیکل و ثمر و برگش شبیه برگ زنبق و
ساقش شبیه بساق نی و بهترین او قطعه های بیخ بزرگ املس سرخ نیم رنگ [illegible]
بکرم و بیگرهست و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بجا افراط که منفی مانند چوب
[illegible] دیگر مزوه او ضعیف القوات مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده
بر حرارت و بغایت مجوف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و [illegible]
فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافت و قوه قابضه و مقوی حراره غریزی و رافع
الفقوه و در عمق بدن و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهت علت آتشک
و قروح خبیثه و سعدیل و در رفع امراض مزمنه و اکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و [illegible]
ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات
مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و [illegible] و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا
که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون بی نظیر و رافع مواد نزله و زکام [illegible]
و بحور و نیکو کننده رنگ و رخسار و سمین و اکثر ابدان و در تولد قطع نسل قوی الاثر و در [illegible]
فرمودن حصبه و رفع سمیة خلطان و اخلاط ذهن مکرر حقیر تجربه نموده و علاج [illegible]
شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ اوست و جرم او و سدد و قوی التجفیف است
تازه او که خشک نشده باشد و نخوردن نمک در خوردن او کلیه منیت چه ترک عادت این
و اعتبار باد و به چار مطلقه ضرر است در اکثر امزجه و همچنین است اجتناب محرورین از
ربوبات حامضه و اشربه کم ترشی لزوم ندارد و تجربه حقیر مکرر رسیده که جمعی بجهة علت چند

از آب و شعر رشیدند بجای آب طبیخ نقیع چوب چینی راند تنها اشامیده از خصوصیات قلیله
اجتناب نموده بسیار نفع کرده‌اند و اقسام استعمال او و اخذ عرق و نقوع او در ان
در دستورات بتحریر یافته و مربای او در جمیع آثار ضعیف‌تر از طبیخ اوست مکرر در تجربه
شده و دماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره گویند و آن معرب از کوز ماثل فارسیست و آن خود
رو و مزروع میباشد نبات او بقدر نبات بادنجان و برگش از آن کوچکتر و گلش سفید
و شبیه ببوق و گل لبلاب و از آن درازتر و ثمرش بقدر گردکان و خارناک مثل بارتنگ و تخم
در جوف او و اندها شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست و در اول چهارم
سرد و در دوم خشک گویند در خشکی قریب الاعتدالست مسکن حرارت ملتهبه و مفرط و در علاج
تنویم و سکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و موی و ضماد او و روغن دانه او
جهت بواسیر و اوجاع حاره معقد و اکثار آن قاتل و قدما یکدرهم او را سم دانسته‌اند و طلای
طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا و ضمادش قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد
مجموع نبات او جهت تقویه اعضای مسترخیه و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه
و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش لفاح و دو دانگ
او مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل در او اسیابه و عسلست **جوز القی** ثمر بجریست
مخصوص بلاد یمن بقدر فندقی و جوف او مثل بربرد ها دانه او بقدر جلقوزه و با رنگ
مربولی در دوم گرم و خشک و مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی
نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است با سکنجبین [illegible] و آب گرم و عسل و سرکه [illegible] بیست درهم از
در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف آید و جوز القی و همچنین سایر مقیئات را با قدری نمک سایند
بعسل سرشته با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج آب گرم و قدری عسل بنوشند و بغایت
مقی و مسهل باشد **جوز الحمص** ثمر بجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه و خالدار
و پوست او ناهموار و در جوف او دانه‌ها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمیشود
در دوم گرم و خشک و بلغم و لزوجات و سودای محرق و قدر شربتش تا دو درهم
با آب گرم و مصطکی **جوز الجبهر** دانه‌ایست مدور شبیه بجو و در جوف او مغزی شبیه
بدانه آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض مایل بگرمی و خشکی و قابض و قاطع اسهال

بارد

با بوسیدن است با رب موز و جهه اورام نافع **جوز القطاة** دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة
در خوردن آن حریص و گیاه او پر شاخ و منبسط بر روی زمین و او پر گره و نرم و برگش شبیه برگ خرفه
و از آن عریض‌تر و غبارناک و منبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده
غلافی کوچک مایل بطول و در آن غلاف دو دانه کوچک است مایل بگرمی و خشکی و خوردن مغزش جهت
تقطیر البول و جرب مثانه خصوصا با طبیخ طیبون و عصاره برگ او جهت قولنج ریحی و قلعی نافع است
جوز النرک ثمر بجریست از حبشه کبیر الوجود و بقدر جوزی و اندک طولانی و شبیه را انتهای او
و پوست خشک او چین دار و در رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف او دانه شبیه
بدانه انگور و بی‌عدد و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر او را فلفل السودان گویند و رنگ او مایل بحمرتی
و تیره کی در سیوم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط جنین و رافع درد مثانه و آب طبیخ او
مفتت حصاة و روغنی که از آب طبیخ او در روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضا
مفید و قدر شربتش تا یک درم و مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کتیرا و بدلش نصف
او فلفل و دو ثلث باه الجزرست **جوز الکوثل** و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر نباتیست شبیه بجز بوا
در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط
و طعمش مثل باقلی و برگ او شبیه ببلاب و گلش سفید و در اخر سیوم گرم و خشک و بغایت
مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و جهت
نافع و مرخی اعضا مرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یکهفته بحال اصلی نمیاید و مصلحش فواکه
و ربوب و قدر شربتش تا یکدانگ و یکدرهم او کشنده است بقی و اسهال و مصلحش [illegible]
آب سرد متواتر بر بدن و اشامیدن مبردات عطر است **جوز جندم** بضم اول و رای مهمله
از گوز گندم فارسیست و گل گندم نیز گویند خیریست شبیه بنعمر گردکان که بر روی سنگها میرویند
سپید مایل بزردی چون در عسل که از زنبور متحلل شده و قدر مثقال او حجم عظیم بهم رساند و در اول
و سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت مبهی و محرک و مسمن و مع هذا اکثار او جهت
تجفیف قوی و مطفی باه است و جهت حصاة و رفع عسر البول و قطع خواهش از گل خوردن
و امثال آن و با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت نوبا و سعفه و نزف الدم نافع
مغثی و مقی و مصلحش رب ریباس و انار و قدر شربتش تا دو درهم و چون یکرطل او را با ده رطل

عسل و سی رطل آب گرم بسیار بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند و روز شراب مسکر شود و بجهت رفع درد
تفریح و اسکار مثل خمر و قوی تر از آن باشد **جوز ارقم** نوع گیاهیست شبیه بشقاقل و زرد کان معیشه و نعت
و زرد و شکن و در طعم شبیه ببلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن بوی بیخ نعنع پیدا و سیاه
ظاهر میشود و ساق گیاه او باریک میشود و زیاده بر ذرعی و مجوف و خشن و اغبر و گلش شبیه بگل شبت
و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برگش شبیه برگ رازیانه و در مزارع و جبال میروید و
در دوم گرم و خشک و محذر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خشک
مطبوخ بنوشند و نانی که از آن ترتیب دهند بغایت مسمن و ضماد او محلل اورام بلغمی ساقی ا
در یکشب و مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تخدیر شیر تازه است **جوز مشیحا**
بلغه نبطی بار درختیست بقدر نخودی و بشکل عرور و تخم خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن
سرخ لون و شیرین و با قبض است و درخت او بقدر درخت آلو یا آلو چیزی و برگش شبیه
برگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد خزان میکنند و در تنکابن بلاجوار نامند در دوم گرم
و خشک و مشهی و آروغ آرنده و بعقدری مسمن و نوع خوردن او بعد از طعام و قبل از آن بکشند
درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص در کمر و تهیگاه و هاضم طعام و در کل حال مانع
تعفن اطعمه در معده و مفرح و مدر و مصلح او ... مقدار شربتش تا سه درهمست **جو درابه**
طعامیست که از آرد گندم و شیر بها ترتیب دهند و بترکی او ماج گویند و آن مرطب و ملین
و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است **جوز الرقع**
رفاع یا نیست **جوز الابهل** ابهلست **جوز الطیب** جوز بوا است **جوز هندی** نارجیل است
جوز ماثم و جوز ماثا و جوز جهائل و جوز تقاتل جوز ماثل است **جوز المرج** حب کاکنج است و گویند
دفلی است **جوز التمر** بار درخت سرو است **جوز القی** بندق هندیست **جوشیران** قلوس است
جوز الجنة جوز الحبس **جوز الانهار و جوز البر** جوز القطاة است **جوز ابانوس** قسمی از ملح است **جوز بابا**
جوشیر صاست **چکریل** بلغه اصفهان کاشمرا گویند **چوچه جیباغان** اسم فارسی اذریون است
چوغان اسم فارسی اسفاناخ است **چاق اپرغم** اسم فارسی شابانج است **جوکو** اسم فارسی شعیر است
جویرهنه اسم فارسی سبت است **جوپک اشنان** اسم فارسی اعرضنست **جوبر** اسم ترکی
دعل است **جوالی** اسم هندی نانخواهست **جواری** اسم هندی ذره است **جوتری** اسم هندی

بسباسه است **چوته** اسم هندی قمل است **چونه** اسم هندی نوره است **جوبه** اسم هندی
فاره است **چوک** اسم هندی علق است **چوکهار** اسم هندی نشاسته است **چوکا**
اسم هندی حماض است **چونلائی** اسم هندی بقله یمانیه است **جهو** اسم هندی طرفاست
چوکی حیل اسم هندی کرنازج است **چینکا** اسم هندی جراد البحر است **چهار** اسم هندی حراست
جهوهر اسم هندی محیض است **چیرا** اسم هندی قشر است **چهلی** اسم هندی بلح است
جهوهری اسم هندی شیح ارمنی است **چوه کارزان** سنجه ابی مالک است و صابون العقاف
مانند **چیک لک** اسم ترکی شجریست شبیه بحبل کنجک و دروا تنهای ریزه شبیه بدانهای
که در توت میباشد و رسیده او سرخ تیره و ترش و شیرین و در بو شبیه ببوی خربزه برگ
و لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه برگ گل سرخ و با اندک خارکش
شبیه بچال و مثل بنفشه گیاه او همیشه سبز و در تنکابن لب دانه و در دیلم جمیل و در گیلان
و مازندران خربزه گا نامند و ابن تلمید میخونه نامیده است و گیاه دیگر را کردام
سبز است و دانه سرخ شفاف بقدر نخودی از وسط برگ او بموی باریکی متصل و بقدر
بقدر درهمی با تعقر و اشاء او مثل سر سوزنی و از جمله خارهاست و او را چون تامیده اند
و بر دو قسم آن در طبرستان موجود است و اجزا را در تنکابن جر بامند و اول سر ست
و چکلک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و مقوی دماغ و جهت امزجه سوداوی
و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع حالات
گیاه او مثل علیق است **چیدار** بلغه فارسی نباتی شجریست برگش مثل برگ بلوط با نهایت
سبزی مایل بزردی و ثمرش بقدر عفصی مایل بتدویر و بر روی او شبنمی منعقد شود و از آن ابر
سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو میکند و سرخی آن زیاده میشود و اهرا قرمز میگویند و در
حرف قاف انشاء الله ذکر میشود و نبات او در سیم گرم و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ او
جهت تخفیف رطوبات رحم و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و تسکین درد و منع ریختن مو
ان و هتک عقل و اشامیدن خشک او با آب سرد جهت اسهال و با عسل و روغن جهت
زحیر و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تقویه اعضای مسترخیه نافع
و قدر شربتش یک مثقال است **جیوه** اسم فارسی زیبق است **چیکت** اسم ... زنجر است

جیران اسم ترکی غزال است چیقن اسم هندی جوزبوا است چیپال اسم هندی دندان
چینه اسم هندی دخن است چیل اسم هندی حراة است چیوبی اسم هندی بخت
چیل دار اسم فارسی سرخس است چیدان اسم یونانی شاهتره است جیر نوره است
حرف الحاء حاشا نوعی از پودنه کوهیست بیخ او بقدر یکشبر و شاخهای باریک مایل بسرخی
و پر برگ و ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفش و سرخی که در سنگ
لاخها میروید و تخمش کوچکتر از خردلست در آخر دویم گرم و خشک و مسحق و مدر بول و حیض
و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده و احشا و منقی شش و سینه و مقطع و مسهل بلغم
و اقسام کرم معده و مقوی کرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی و نکوفه
خالص او مسهل سودا و تمام مقام افیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه بجوشانند مسهل
بلغم و اخلاط سوخته بان و طبیخ او با عسل جهة عسر النفس و تنقیه بلغم سینه و سحق او با آب و عسل
جهة قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و کلو و تقویه کرده و تنقیه آن و اخراج کرم و رفع صرع
و خوردن قلیل او با طعام جهة قوة باصره و ضماد او با سرکه جهة نمش و ثالیل منکوسه و اورام
تازه بلغمی و آرد گندم و شراب جهة عرق النسا و داء الثعلب نافع و مضر به ریه و مصلح او
نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا یکدرم و بدلش بوزن او افتیمون و در غیر تنقیه یک
وزن و نیم او صعتر و چون بخوابد او را با دو قرص آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد
در جمیع افعال قویتر است و چون صد درم او را کوفته و بخته در آبلینه ریخته و در شصت رطل
آب انگور انداخته بگذارند تا بجوش آید جهة تقویه حافظه و رفع سقوط اشتها و او جامع بنافع
و برودت آن و بسیار رو جاع ها دون تهیگاه و قشعریرة تبهای بارده و رفع نفرت سردی
هوا و برف و سموم بارده بغایت مشهور است حاشیش بفارسی حس یوسف گویند و گفته
که در آنها منجمد میشود و مایل بسفیدی و بدمزه مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قویتر از
فرفیون و در چهارم و خشک و نیم درم او سم و معنی قوی و یکدرم او کشنده است
بقی معز و ضماد او جهة دفع کشنده رخسار و مستعمل نیست و جهة امراض بارده
استعمال در خارج بدن جایز است بفارسی اشترخار و بترکی دوه تیکانی
مانند گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد میگردد و گرم و بسیار خشک رادع و جالی مع

درنی

و تریاق سموم و شرب بخور و ضماد او رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهة فروح معلل
مفر کرده و مصلحش کثیرا و بدلش جهة قوقا و روغن او که از آب تازه او ترتیب یابد جهة مفاصل
و جمیع علل بارده بغایت مشهور و اکتحال عصیر او جهة بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره او در بینی و
بعد از آن استنشاق بروغن بارده بنفشه رادع صداع مزمن و مجرب دانسته اند و شکوفه او
جهة بواسیر نافع حالوما اسم سریانی ابوخلسا است حافر المهر سورنجانست حافظ النقط بین ا
جهة مانع صعود او ست حابس الجوز موزه است جه حفظ جوز بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است
حافظ المومیائی و حافظ الاجساد قطر انست حافظ النحل و حافظ الاطفال فرفیونست حالق الشعر حالیبوس گویند
زرنیخ است و بعضی گویند حجر العیشور و بعضی گویند خاشر است حالاس اسم یونانی اسفیح است
حالامی اطراطیقوس است حافر حیوانات است حب النیل بفارسی تخم نیلوفر گویند او دانه
گیاهیست پیچنده لبلاب و مجاور جوی می پیچد و گلش کبود مثل گل لبلاب و از آفتاب بهم میآید
و در غلاف مدور کل سه دانه مثلث میباشند در سیوم گرم و خشک و مسهل اقسام گرم و بازنده
مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و منضج سدده
جگر و سپرز و جهة برص و بهق و نفخه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارد نافع و قدر شربتش از
یکدانگ تا نیم درم و یکدرم سم و زیاده او کشنده و مغص و التصاق با سارنج و اسهال مفرط و مصلحش
هلیله و سحق بلیغ و آلودن آن بروغن بادام و بدلش بوزن او تخم حنظل و سدس آن تربد افغانی است
و مهوده و بعد از یکشبانه روز عمل میکند و محرک سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی
میماند حب الکلی بارنباة انارعوریس است و ان یکو رشد و این تشبیه است بگردکان کوچکی
از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط و رنگ او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش
تا سه سال باقی و در آخر دویم گرم و در اول خشک و مقوی قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مجذر
و سکر و مفت حصاة و جالی آثار و با شراب جهة مزمن تعلیق مفت علق او ابرار ان حب جهة
عسر الولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن مفت علق و بجوز مفت عدد را و قدر شربتش را
از نیم درم تا یکدرم و مسقی و مکرب و مصلحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درم او
کشنده است حب الزلم غیر تخم کنکر است که مؤلف اختیارات بیان کرده و مؤلف تذکره
گوید که نباة او کمتر از ذرعی برگش شبیه بر شکل درهم و حب التسنه قسم صغیر اوست و او سنگ رنگ و مایل

بندد و در جوف پوست او دانه ایست مثل بلور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست او مایل بسیاهی
و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و مفرح و خوش مزه و در مصر بسیار است و در دویم گرم و تر
و با رطوبت فضلیه و محرک باه و مسمن و جهة تسمین کرده و تقویه جگر ضعیف و امراض سوداوی
و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و سواد ساده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک
مثقال و بدلش حبة الخضرا است و با عقعق و حقیر قسمی از اسکواست که مذکور شد حب السمنه
بفارسی نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی سفید رو سیاه لون و املس و طعمش عفص
و شیرین و نبات او بقدر ذرعی و شیر دارد و برگش سفید اغبر و در دویم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و
مبهی و مسمن و تکویه او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او قوی
مسهل و قدر شربتش تا ده درم و بدلش پسته و کنجد است بالمناصفه و بطی النزول و ثقیل
و مصلحش سکنجبین و عسل حب المنشم بضم میم و سین مهمله لغة عربی اسم دانه ایست خوشبو
شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفل و از حجاز و یمن خیزد و گویند اسم بلخیان است و درخت او
شبیه شبث است و در دویم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات
غریبه و مقوی هاضمه و مفتت و مفتح حصاة و مدر و دافع بخارات و مصدع و مصلحش شیر و
شربتش یک مثقال و بدلش کبابه است حب القلقل بفارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه
مایل بازرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتدویر و شیرینی و در حین خاییدن
احداث حرارتی میکند گرم و در دویم خشک و گویند مایل برطوبت است لغایت مفتت حصاة
و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبیع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و ضماد او جهة
نیکوئی رخسار و رافع بواسیر و سعوریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یکدرهم است با ب ترتب
و اعتقاد اهل هند آنست که چون او را کوبیده بسنگ بالا بند سنگ را قابل قطع می کند
حب الآس دانه ایست شبیه بمویز و املس و غلاف دار و شبیه بقرطم و پهن و با اندک تندی و
عطریه و گل نبات او شبیه بسوسن و در آس در حرف الف مذکور است در دویم گرم و خشک
و مبهی و مقوی موی و دماغ ریختن او و جهة امراض بارده دماغی نافع و قدر شربتش تا دو درم
و بدلش آس است بقدر نیم وزن آن و مؤلف گوید لا ریب مویز جرا حب الآس و الاشنه
و اشتباه او بجهة مشابهت باوست حب البان تخم درخت بلسانست بقدر فلفلی و بزرگتر از آن

و مایل بطول و منقش سفید و رنگش اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشام و هم بر وزن
و مدور است و بالفعل چون حب اللسان و درخت او سقف و است تخم بشام را بدل او
میکنند و فی الواقع بدل او میکنند و حب اللسان در اخر دویم گرم و خشک و مدر بول و حیض و
مقوی معده و باقوة تریاقیه و مجفف رطوبة معده و امعاء و رافع مغص و امراض بلغمی سوداوی
و ضیق النفس و درد معده و جهة تحلیل نفخ و ورم ربه و عرق النسا و صرع و سده جگر
و استسقا و گزیدن هوام نافع و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش
یکوزن و نیم او عود بلسان و اگر نباشد نوزن بش سلیخه و عشر او بسباسه است و تریاقات
همه وزن او و زراوند طویل یا حب الغار حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور و در غلاف
بویا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش شبیه برگ
بید و بسیار سبز و گلش مثل ریحان و ازنده در دویم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و
مسهل سودا و بلغم خام و اخلاط زحاره او مقی و اشامیدن جرم او با آب و سرکه جهة سپرز مجرب
و ضماد او جهة رعاف و کشنیز او جهة استحکام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و شنج
و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با
بول جهة ثالیل نافعست و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش ازیانه و قدر شربتش تا دو درم و نیم
و بدلش یکوزن و نیم او سلیخه و عشر او بسباسه و روغن او محلل و جالی و جهة درد گوش و دوی
و طنین و رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و
فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهة قی بلغم و ضماد او با عنبر
جهة نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار قروح نافع و اشامیدن
یک درم او با آب عسل مهیج قی و مسهل و با آب سرکه جهة تفتیح جگر و سپرز و یکدرهم او مسهل
رطوبات رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طیوب کنند مشکوک میشود
حب الخضرا بفارسی بن و ماندوان و درخت سقز است و در بلغم خوانند و درخت او مذکور
شد ثمر او در اول خشک و در دویم گرم و خشک او در سیوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول
و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و نفخ و ریاح و مسمن گرده
و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سرکه اشامیدن او جهة

گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او برای داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضم
و مسهل محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث ملاع و مصلحش کثیرا و حمیره بنفشه و
سکنجبین و رب حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است با المناصفه و روغن
مغز او در دوم گرم و خشک و مسهل و مصلح بلادر و مقوی اعصاب و مسهل بجهة مواد بارده
رطبه نافع و آشامیدن او جهة تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و عسر البول و تحلیل حصاة
و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهة جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او در استسقا
جهة اعراض و امراض مذکوره و تقویه هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش نیم
درهم حب المحلب در لرستان محلب نامند دانه ایست با عطریه و پوست بیرون او سرخ
و درون صلب و مغزش سفید و بقدر خلر و درخت او خوشبو و قریب بدرخت بطم و زیاده
بر قد قامتی و در جبال گرمسیر یافت میشود و در لرستان بسیار است برگش دراز و خوشبو
و از برگ زردالو کوچکتر و مایل بتیزی و در دوم گرم و خشک و مسهی و مدر بول و حیض و مفتح
سده گرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مخرج اقسام
کرم و ملین صلابتی که از ضربه و صدمه باشد و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی
حواس و جهة خفقان و درد کمر و دبیله و قولنج و غشی و با بادام و غشی مسمن بدن و تقطیر
البول را نافع و چون داخل نان کنند جهة سرعت انهضام او و رافع هزال و مداومت با غسل
او در حمام مانع نزلات و بغایة مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او در پارچه کبود و بر
بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او مبطل و موجب الفت معاندین و طبیخ او جهة نقرس
و طلای او جهة کلف نافع و مسهی و مانع و احتباس حاره و مصلحش کلاب و رب ریباس و قدر
شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب برگ او در اول گرم و خشک
و مقوی بدن و جهة رفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب او با خود
جهة قضاء حاجات و بخور پوست او جهة گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون
با سداب و مصطکی و سنبل در روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل
و اورام شربا و طلاء و جهة جبر کسر و ضربه و سقطه بغایة مفید است جُجیوه بهر در خدمت
و دهقان تر نارجیل بزرگتر و پی لیفه و چون شکسته شود اجزای او مستعمل میشود و تعفن بخودی

و بزرگتر ازان

و بزرگتر ازان و چیزی شبیه بانار دو همه اغبر و تند لذاع و بسیار قابض و زرنش و مادامی که
در ثمر او است قوتش تا سه سال باقیست و چون بیرون آورند تا یکسال و در دوم
سرد و خشک و در سیوم و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و
غثیان و چون کهنه شد او مت نماید رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سعوط و
و با عسل جهة زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک درهم
و بدلش سماقست جاجب بفارسی کرم شب تاب است حیوانیست از مگس کوچکتر
و رنگش اغبر و زرد و متعلقش در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند
مکشوف شود و در شب تابند اگر بسیار خشک کرم و خشک و حار و از ذراریح قویتر و سمیت
عدد او قتال و یک عدد مقطوع الرأس که خشک شده باشد با دوازده عدد نقیع حلبه
و چون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ مثانه و گرده مجرب و قطور یک عدد از
خشک او با روغن گل جهة چرک گوش و کری و با جرو سفیداب سقط بول و آلت تدهین
او با روغن کنجد بر خنازیر مورث دوستی مردم و در قضاء حاجات مجرب است جباب
حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر بلاد الجرم
نیز سد و چون کسی با بگزد در شبانروز اگر نمیرد از سه روز نمیگذرد و علاجش بربد
و تحذیر توتیا جُباری بفارسی هوبره نامند مرغیست بزرگی خاکستری رنگ و منقش
بسیاهی و منقارش دراز در اخر دوم گرم و خشک و موافق سرد و دین و گوشت و پیه او
جهة ربو و ضیق النفس و بهر و برده سنگدان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه و اکلی
او با شیل ان نمک بنک جهة ابتدا نزول نغایه نافع و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل
رشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند بخورند و او در قطع اسهال و دوری در
باشند بعد از خون او تا سه مرواب و شراب جهة ربو و عسر النفس و خاکستر پر او جهة
ثاییل ضمادا نافع و گوشت او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است
و گویند چون ناخن او را با بهموزن حب البلسم سائیده با عسل و کمی الطعام کنند باعث
محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب مبتول و تعلیق چشم او است در رفع چشم
و تعلیق سنگی که در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف و حیضه و خضابی نکوست جرجر

مرغیست شبیه بحباری و از ان کوچکتر و در آبها پیدا شود گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی
و مهرا بختن با دارچینی و باب کاسه بدون روغنها استعمال نمودن **حبوب** بفارسی دانه
بنارا گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است **حبق** بعربی اسم کل نباتیست با بوی
و گیاه خوشبو است و از مطلق او مراد فودنج بریست **حبق الفیل و حبق القنا** فرنجمشک
است **حبق الراعی** برنجاسف است **حبق قرنفلی** فرنجمشک است **حبق ترنجی و حبق ترنجانی** بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است **حبق خراسانی** بقلة خراسانیه است **حبق صعتری** ذکر شده و **حبق**
شاهسفرم است **حبق نبطی** هم اوست **حبق التمساح و حبق الماء** فودنج نهریست **حبق الشیوخ**
مرو است **حبق جبلی** ملفلموت است **حبق النهر** لوسیماخیوس است **حب البقر** کرسنه است **حب**
هداو است **حب الفلفل** در حرف قاف ذکر میشود **حبق ریحانی** شیح است **حب القنب** شهدانج است
حب الشاه خند قوقانی بریست **حب الحکلا** حب السمنه است **حب اللهو** کاکنج است **حب الرشاد**
حب الغار است **حب الدود** کرم دانه و ان ثمر اشنان است **حب العشم** بلادر است **حب الرشاد**
تخم نوعی از جو هر است که حرف نبطی نامند **حب البطم** حبة الخضراست **حب الموز** لسان العصافیر است
حب القرشا برز الحماضی است **حب الفقد** تخم فنجنکشت است گویند ثمر بلمونست **حب الصنوبر** دانه
فاقله است **حب خطائی و حب السلاطین** دند است **حب الناقوخ** بلغة بغداد بنج دیوس خشخاش است
حب الاثل عذبه است **حب العرعر** ابهل است **حب الفراط** بارزه بلونست **حب العروس** کبابه است
و گویند تخم نیلوفر است **حب جلوه** ایشوت است **حب السودا** شونیز است و نسخه ابن نفیس حب
حب العصفر غرطم است در حرف قاف مذکور است **حب الملوک** ماهودانه است
و گویند دند است و گویند حب صنوبر کبار است و بغدادی گویند بلغة بغداد قراقیا است
حب الصنوبر و تین است و گویند اسلی است **حب الغالیه** عنب الثعلب است **حبن و**
جبن دفلی است **حب المساکین** لبلاب است **حجب** بلغة اهل مکه بطیخ هندیست **حشلم**
بنای شلشه در دروغنست **حنزه** حوزه الکو است **حنزما** بربانی اسم نعناع است **حجر**
اسم هرچه از زمین صلب گردد از توالی رطوبات و جفاف مره بعد اخری با رفع مزاج
ارضی او گردد و اختلاف رنگ او بحسب محل و غلبه رطوبت و برودت غالب گردد
و موجب سیاهی اند و قلیل برود باعث تکرج و حرارت و یبوست باعث حمرة اند و قلا

سبب سفرة و حرارة مفرطه و رطوبة ضعیفه موجب سواده و محک در غیر مستحکم المزاج
و خلاف رنگ ظاهر او میباشد **حجر لبنی** شکیست اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند شیر
میگردد و در دویم سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض و نفعت حصاة
بجهة قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهة منع نوازل و قرحه و سلاق نافع
و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش نیمدرهم و بدلش شادنج است
حجر علی شکیست سفید و ساینده او غلیظ مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح
و در افعال ضعیفتر از حجر لبنی است **حجر شقق** شکیست زعفرانی رنگ و تو بر تو و زرد
شکننده از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه ببرنج و در قوت قریب بشادنج و اندکی از او
ضعیفتر و با شیر دختران جهة قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه
و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است **حجر قبطی** بلغة مصر او نه نامند و آن شکیست مایل بزردی
و سست و بغایت رو و شکننده و گازران با رخت میشویند در اول سرد و خشک و مانع
سیلان خون از ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و اشامیدن او با آب
جهة اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و قرحه او جهة قطع سیلان حیض
و رفع بدبوئی رحم و ذرور او جهة قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با آب
سفرجل جهة قرحه چشم و با موم روغن جهة منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات
نافع **حجر حبشی** شکیست شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه
خیزد و ساینده او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار تند و منقی و جالی و جهة ازاله
آثار قریب العهد و بیاض و انتشار مژگان و ورم و ظفره نافع است **حجر الیهود** شکیست
مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میشود
و ماده او سفید بود و سفید و مخطط و سیاهی و سفیدی شکل دست انبوبه و بقدر جوزست
و بجهت حصاة زنان مجرب دانسته اند و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مردان است
در اول گرم و در دویم خشک و گویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصاة و ازکید انک
با نیم درم او با پنجاه درم آب مفتت سنگ گرده و مثانه و طلاء او جهة التیام جراحات و با
عسل جهة فتیان صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش کرفس و عسلست و گویند مضر بکر

ومصلح او صمغ عربی است حجر الغلغل نزد مؤلف مالابسع حجر حبشی است و ابن تلمید گوید که آن سنگ
ریزهای شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن بان مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در
اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنگی است که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی
نور قمر اغبریت او مبدل بسفیدی میشود و با اندک شفافی و سبک است و در مغرب و در دیار
عرب یافت میشود در دویم سرد و در اول خشک و جهة صرع اکلا و سعوطا مجرب الخاصه اند
و جهة جنون و خفقان و نزف الدم نافع و تعلیق او در پارچه کبودی باعث مقبول و جاه و رفع
خوف و فزع و اویختن او بر درخت ثمرها حافظ ثمرا و ثمران و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یک عدس حجر افریقی سنگی است ما بین خشنه و ثقل و اجزای او مختلف است در صلابت و لین
و با خطوط سفید مثل اقلیما و از افریقیه خیزد و با قوه مجففه و اندکی قابضه و بالذع و محرق
و مطفی او سه بار در خمر نعل او قوی تر و جهة قروح خبیثه و متعفنه مفرد او با شراب و با عسل نافع
و محرق مغسول او با موم روغن جهة سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاساکفه
سنگی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل بتیره گی و کبودی و مستعمل کفشگران
در نور او جهة ارم لهاة و جراحات و قطع نزف الدم نافعست حجر البحیره سنگی است قیق و سیاه
و چون او را در آتش اندازند اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد و با محللات محلل و با مجففات
مجفف و جهة ریاح و رکین و التیام جراحات نافع حجر التلوان سنگی است سفید و شفاف و شبیه ببلور
و فرق میان آن و بلور نرم شدن او است در آب جهة خفقان و نزف الدم و حمارة معده و
اشامیدن رافع مرض عشق است و قدر شربتش یک عدس و نوعی از او مایل بزردی و بسیار براق
و از جهة سموم است حجر الکلب سنگی است که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور
اندازد و در عداوت مؤثر دانسته اند و چون در آب یا شراب اندازند و از آن آب بنوشند
و حضور او در مجلس باعث شر بده اهل مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتران
است حجر خرامی سنگی است سیاه و بدبو از صقلیه خیزد و آتش او مشتعل گردد و از آب کم
که بر او ریزند شعله ور گردد و از روغن اطفا گردد و تعلیق او جهة صرع و درد رحم و جهة زنان
عاقر و منع اذیه حیوانات موذی و بخورش جهت گریزانیدن هوام مؤثر حجر اعرابی بهاسی
نمکی سنگ و سنگ زخم مانند سنگی است سپید بعاج و از بادیه عرب خیزد جالی

و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرق او جهة جلای دندان و تقویت لثه نافع حجر غاغاطیس
سنگی است که از وادی مشهور به غاغا ما بین فلسطین و طبریه خیزد و معروف بحکیم چون
در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و از یکرطل او یکوقیه با صلابت و سفیدی قلیل
احراق سیاه مایل بکبودیست و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند
بوی شاخ حیوانات و نفطاست در دویم گرم و خشک و محلل و ملین و شراب او محلل حیض
و نفخت حصاة و بخور او جهة غشی که از احتناق رحم باشد و گریزانیدن هوام مؤثر و مضر
ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد او جهة نقرس و رویانیدن گوشت مفید
و بخور او رافع کرم اشجار و قدر شربتش نیم درهم است حجر الاسفنج سنگی است که در او یافت میشود
اسفنج مذکور و بهترین او حلب است در اول گرم و در دویم خشک و مبلوع و قاطع نزف الدم
و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل اورام و اشامیدن او بقدر دو
دانگ با شراب و امثال آن جهة حصاة گرده و یرقان نافع است حجر خزفی سنگی است
سفالی شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم ریزد و نقاته خشک و گرمی او کمتر و با قوه قابضه
و اندک حدة قایم مقام حجر قیشور در ستردن موی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض
و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و داعی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم
پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن آن مؤثر است حجر المسن سنگی است که بآن کارد
و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و از الوان مختلفه میباشد و بهترین او سبز و سیاه
براق است و سنباده قسم زبون او است سرخ او حار است در اول و باقی همه سرد
جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه و سایده او
با آهن جهة رویانیدن موی و اشامیدن یکدرهم او با سرکه جهة سپرز و صرع نافع و مضر
گرده و مصلحش کثیرا و ساینده قسم اغبران بر روی مس جهة قروح که دفعتا بهم رسد و محرق
قسم سبز زیتونی آن جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهة خنازیر و قوبا و حر
و حکه و با قیروطی جهة سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره اعضای عصبانی
و التیام جراحت عصب و دران نافع و سایندن او بجهت چشم بر روی آن باعث زیادتی
قوة جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهة بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مؤثر حجر الحیة بعا

مهره مار گویند در شکمی از مار بهم میرسد و بقدر بندق فندقی و مایل بکبازی و برنگ خاکستری و بعضی
و صلب و مخطط بخطوط سفید و سست میباشد و بعضی سفید و سست میباشد و قسمی بقدر
و باد مهره نامند و بعضی گویند سنگیست ملون که از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند که
زبرجد است و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده مار گذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسبد و در حین
جذب لون او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و او جهت گزیدن عقرب و هوام
دیگر ضعیف الفعلست و جهت رفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قراط و تعلیق
او جهت صداع و لرز عشق نافعست **حجر هندی** سنگیست که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی
او مایل بسرخی و سردی و شبیه از نه هندی مانند و ذرور او جهت قطع خون بواسیر و جراحات
بغدیل و اشامیدن یکدانگ و کمتر از آن جهت قطع خون و اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب
مفیدست **حجر منفی** بلون بعد از سیم و قبل از رفا سنگیست که از نواحی مصر آرند بسنگ
ریزه و ابلق و از الوان مختلفه طلای ساینده او با آب جهت بحبس عضو میشود **حجر البرام**
سنگیست سیاه که از و دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیارست جهت تقویت لثه
و دندان و نزف الدم نافعست **حجر الکرک** سنگیست بسیار سفید که از هند و ساحل دریا
آنجا خیزد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بجز سلوان
در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور
او جهت نزف الدم و اکتحال او جهت رفع بیاض قرنیه و تازه او جهت ازاله آثار قروح چشم
و اعضا و سنون او جهت جلای دندان و رفع زردی و جمیع امراض رد به آن و اشامیدن
طعام و شراب و تطوق او مورث سرور و رفع شرور و مجالس و داشتن او رافع تهابان و سحر
و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و که داشتن در منزل سبب غلبه بدستور که نداند
سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است **حجر الملک** سنگیست ثقیل
الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بخار دهان متواتر باو رسد طعم
زعفران از و ظاهر گردد و چون با او اعضا را بمالند جرب را زایل کند و بعضی از آن سنگیا
بنجبت هند در دوم خشک و سرد و جهت درد گرده و عسر النفس شرب او جهت رفع بیاض

حجر

چشم با شیر مرضعه بیرا اکتحال بغایت نافع و قدر شربتش یکدانگ است **حجر الدیک** سنگیست
بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل بتیرگی و در شکم خروس سنگون بهم میرسد در دوم گرم
و در اول خشک تعلیق شرب او جهت تب خون و سموم و وسواس و درد دهن و داشتن او جهت رفع
تشنگی و اشامیدن آبی که او را شسته باشند جهت تشنگی مفرط بغایت مفیدست **حجر النار**
سنگ آتش است و سنگ چخماق نامند و آن اقسام و الوان مختلفه میباشد در اول گرم
و در سیوم خشک و ذرور او مجفف جراحات و جهت التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع
و تعلیق او بران زنانی که در دستها بسته باشند جهت عسر ولادت موثر است **حجر المغناطیس** سنگ
آهن ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و بلون سیاه است
در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از ربودن آهن ساقط
گردد و از مالیدن سرکه رفع قوه او شود و در اینحال هرگاه در خون تازه اندازند اعاده قوه
او شود و خصوصا چون در خون بز نر اندازند هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و طوبت نیز
سقط قوت و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل حصاة و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النسا
و عسر ولادت با آب العسل مسهل اخلاط غلیظ و با نوابض قاطع اسهال و ذرور او جهت
رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات
و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج و قدر شربتش تا نیم قراط و داشتن او در خرقه سفید
باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن رافع کزاز
و در دست و پا و تعلیق او بطرف جیب جهت عسر ولادت و در زاییدن موثر است و گویند
چون حایض مس او کند این اثر زایل گردد و چون زحل در سنبله باشد او را با گلاب شسته
سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده و
از و اکتحال نماید و شخص محول بمغناطیس مدت مدید نظر شخصی کحول آهن باعث محبت
باو گردد که ما فوق آن متصور نباشد و مجربست **حجر یوسی** سنگیست شبیه بهسته خرما
و از آن کوچکتر و املس و با نقطه های زرد و سفید و گرم و محلل و قوی و دهن او بر روغن زیتونی
که بر آن جوشاینده باشند جهت رفع ماندگی بسیار مفیدست **حجر المثانه** سنگیست که
در مثانه متولد میشود و گرم و خشک و اشامیدن او جهت سنگ گرده و مثانه و جهت سنگ مثانه

بی نفع است و اکتحال او بجهت بیاض چشم مفید **حجر الحمام** جوهری گویند که در دیگ حمام منجمد میشود
و تیره رنگ و سست و گرم و خشک و اندک قوه او بقوه سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع
سرطان غیر مزمن مؤثر **حجر البقر** سنگی است که در زهره و شیر گاو متکون میشود و پاره زهر گاو
و اندرزا نامند و مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن مایل
بسفیدی و حلقه او مستدیر گرد دیده لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و پاره زهر بند گور
بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او متکون میشود از یکدانگ تا چهار حبه
و قوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر الیاس [illegible] ضعیف تر
و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای
او جهت بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام جراحات و با آب گشنیز جهت حمره و علة ساعیه و امثال آن
و با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله [illegible]
تا چند روز از عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن جهت تسمین بدن و از مجربات دانسته اند
و مضر محرورین و مصدوع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مراو کشنده و آنچه در
روده گاو متکون میگردد و دیگر [illegible] در افعال ضعیف تر است **حجر الاتی** سنگیست
که در گاو کوهی متکون میشود و در پادزهر مذکور شد **حجر الحوت** جسمیست سفید که در سر ماهی متکون میشود
و صلب و پهن میباشد گرم و حار و در ریزانیدن سنگ گرده بغایت مفید است **حجر بحری**
جسمیست سفید مدور و صلب و در جوف او دانه ایست که باعلی و اسفل حرکت میکند و از [illegible] جبل
دریا خیزد و قسمی از الکتکت است و یکدانگ تا دو دانگ او در تفتیت حصاة مثانه عضوی بغایت
مؤثر است **حجر الافروج** سنگی است که مانند قشور بر روی آب میایستد و از [illegible] خیزد
و مجفف و قابض و یکدانگ او در حال رفع سم عقرب میکند **حجر الرحی** سنگی است سیاه و با
سوراخها مانند اسفنج و با صلابه و از جبال طرف شرق حلب خیزد و در آخر سیوم گرم و
خشک و محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده باشند و سرکه را بر او ریخته عضو را به
بخار او نگاه دارند باعث ازاله ورم و نزف الدم و رافع رعاف و خون حیض و نشستن
مقعد بسرکه که در او تافته او را انداخته باشند جهت بروز مقعد و نطول آن جهت تحکیم [illegible]
اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و خمول جرم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای آن جهت استسقا

نافع است **حجر ارمنی** سنگی است لاجوردی اغبر با ریشه و نرم و املس و قسمی از او سرخ
و از ارمنیه خیزد و در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و دائم
از خرق سیاه و جالی گرده و مثانه و بالخاصیه جهت جذام مفید و مستعمل از آن
مغسولست و مضر معده و منقی و مصلحش کتیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم
و بدلش لاجورد مغسولست **حجر البُسر** سنگیست سفید و مدور و صاف و از بحار خیزد و
و قسمی از الکتکت است و دانسته و ظاهر انست و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیانه
نسر و عقاب یافت میشود و ابن الدوله که قابل استکلام است و مؤلف تذکره او را
الکتکت دانسته و ظاهر انست که قسمی از او باشد چه الکتکت چهار قسم است و دو قسم او سیاه
و در حرف الف مذکور است و دو قسم سفید و بالجمله آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت
حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است **حجر بارقی** سنگی است شبیه بحجر خزفی و بقدر
کف دست و سبک و اندکی از او جاذب آب کثیر و بروی آب ایستد و بعد از جذب آب [illegible]
آب فرو رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس دهد جهت استسقاء زقی نافع است که چون [illegible]
از حوالی ناف جراحت کرده بر آن ببندند جذب رطوبات کند **حجر الخمار** قسمی از [illegible] است
و چون رافع خمار است باین اسم نامیده اند **حجر الابیض** سنگی است سفید و سائیده او
با شیر و جهت عسر البول و دفع جمیع آنچه فاد زهر حیوانی یافت [illegible] و نافع و گویند از
لبنی است و مراد اکثیر بان از حجر ابیض زجاج آینه است **حجر القیشور** سنگی است متخلخل و
سفید شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و [illegible]
اعمال مصر خیزد و در اول گرم و در سیوم خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را در آن
انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع
و چون حک خطوط از نوشتجات بآن کنند اصلاً معلوم نگردد و محرق او جهت جلای بدن
و استحکام لثه و بردن گوشت زیاد و قروح خبیثه و شکوری و رفع آثار و مالیدن او [illegible]
سنگیار کف پا جهت رفع صلابت و نفوذ او بصر مؤثر **حجر الیشف** [illegible] عبارت [illegible]
دان سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف
و بعد از آن سبز مایل بسفیدیست در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم

در جبر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و با شراب سفید نفث جهاة و تعلیق
او بر گردن جهة خناق و بر موی معده جهة تقویة معده و بر ران جهة عسر ولادت و در دست جهة
سحر و دفع چشم زخم و حرز صاعقه موثر و گویند چون قمر در برج آتش باشد و بران صورت آن
نقش کنند تعلیق او جهة جمیع آلام باطنی نافعست و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت
انسان را شرط دانسته اند و قدر او یک حبه است و در اشرط پیدا شده و قدر شربش یک دانگ است
حجر الخطاطیف سنگی است سست بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از شیراز خیزد
و گویند چون بچه خطاف را زعفران زرد کنند اکثر یرقان کرده این سنگ را باشیان خود
بیاورد در دوم گرم و خشک و شربا و طلاء جهة یرقان مجرب دانسته اند و نفث جهاة
و صرع شده و جهة خفقان نافعست و مولف بالایع تصریح نموده که این سنگیست که چون بچه
خطاف را در ایام قرونی ماه شکم شکافند دو عدد از آن یابند و در محل بیان خواص
خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ نیم مرجان و یک دانگ او
سم قاتل است حجر الانطلیس سنگی است ساییده او مثل خون بجهة طرفه و دمعه نافع است
حجر لوقواغراقس سنگی است که گازران برای رخت میشویند ساییده آن مجفف سیلان و جهة
قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع
حجر النمر سنگی است ابلق پیسه بوت پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و از
پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده میشود و طلای او جهة جراحات
و تعلیق آن جهة منع آبستنی زنان موثر است حجر الشطرانید سنگ سرخ است ضماد محرق
او با زفت جهة تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهة درد شم معده و ستون او جهة تقویة لثه
نافع حجر الرخام سنگ سستی است که بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد از قسم
سفید است در اخر دوم گرم و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهة جراحات نافع
و با سرکه جهة تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهة بهق و برص و رفع آثار
و درد ورم و جهة قطع بواسیر و اشامیدن سحوق او با عسل هر روز بقدر یک سیر جهة رفع
و علتهای موی موثر و گویند اشامیدن سنگ عقاب بر نوشته‌ها باشند با غلشیان
و شراب او در روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس با سم مغشوق و قصد رفع عشق را نافعست

حجر اسود

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر یرقان حجر الخطاطیف است حجر الزنار و حجر
الاصم حجرانار است حجر البادزهر حجر الحیات حجر التمر بادزهر معدنیست حجر ...
باصطلاح اکسیریان زند و نقره است حجر اللازورد حجر لاجورد است حجر الحیة و حجر الیهود
حجر مغناطیس است حجر الفاج حجر اعرابیست حجر الماء سنباذج است و گویند اسم شبه
حجر الحیطوس حجر غاغاطیس است حجر المصفی شبه است حجر الاثدار حجر المس است
حجر النور و حجر الرد و شبا ارشد است حجر عراقی حجر المحک است حجر مشویه کلس است حجر الفسا
و حجر الماسکه و حجر الولادة الحکمت است حجر الهیت و حجر البتر و حجر الغوب حجر
البسر و حجر البحر را شامل است حجر الشقاق و حجر الشعر حجر العیشو است و حجر الرحل حجر
الحکاک نیز نامند حجر شحری بید است حجر التیس بادزهر حیوانیست حجر البلور بلور است
حجر حدیدی حماهان است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرودنی حجر الافرحیت حجر الزیبق
زنجفر محلول است حجر مجمل قسمی است حجر استوش اسبوس است حجر حدید بفارسی آهن نامند
نر و ماده میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم گرم و در سیم خشک فولاد
طبیعی را شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسکام نامند و چون شاخ سوخته بز
و جوار خام را بالسویه با آهن مالیده سرخ کنند بسیار نرم شود و قرع عبارت ازوست
و هر گاه با رصاص یا مرقشیشا یا دهن الغار یا زرنیخ بگدازند بمرتبه رصاص زود گداز گردد
و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس ازو بسوزانند بغایت زود گداز
گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن آنست که آهن متعارف را
در کوره مخصوصه با آتش بسیار شدید تا یک هفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد
با زهرهای حیوانات ساییده بر او ریخته آن مقدار بتابند که در جسم او داخل شود و دیگر
چون آهن تفته را یکبار در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را
مثل آهن ربا جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهة جراحت
امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویة معده و سلس البول و درد معقد
و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب آهن تافته در رفع خفقان
و استسقا و ضعف جگر و معده و باه و قوی‌تر از آب تفته است و دوغ با آهن تافته

در اسهال و موی و نزف حیض و استرخا و مقعد نو بر است و جبت الحدید و زعفران الحدید
ان شاء الله مذکور خواهد شد **حداه** بفارسی غلیواج و بترکی چلغان کویند در دوم کرم و خشک
کویند در اول خشکست مطبوخ او با کندنا و طلا و مت خوردن ان قاطع بواسیر و اشابه
قدری از محرق او که مجموع را سوراینده باشند با اندک نمک و کلاب جهت ربو
ضیق النفس و سعال مزمن مجرب و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهت زحیره بواسیر و خوردن
بر او بقدر یکدانک تا دو دانک با اب شامیدن جهت نقرس معتدل و مجرب و در رفع
عذر بلغمی و سعله مجید نیست و تدهین روغنی که بیضه او آرد در اولسیار جوشانیده با
ماهی اشو و جهت برص مجرب و جهت فالج و نقرس و تقویه اعصاب نافع و خون او جهت ربو
و اکتحال زهره او که خشک کرده با اب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند
جهت رفع سموم هوام مجرب است خصوصا چون در اب با درنان سه هفته در افتاب گذاشته
باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی کذارند که او و ندانسته باشند مانع خواب و مشود
حدق اسم بادنجانست و باین اسم چیز را که شبیه بباد نجانست بنامند و ان ثمر
نباتیست بقدر جوز ماثل بخار و بیدانه و در نالستان بهم میاید و زرد و فاسد میشود و نبات
نبات او از نبات بادنجان اندک بزرکتر و رسیده ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان
بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم کرم و خشک و اهل شام جابه باو میشویند
بسیار جای و قایم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر معتدلیست و مجازی طلای او را جهت
کزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و تدهین روغنی که در و جوشیده باشند
جهت اعیا و تقویه بدن و در در کوش نافع و حمولی او با عسل جهت کرم مقعد مؤثر و خوردن
او با خطر و مورث کرب و مصلحش سکنجبین است **حدید صینی** نحاسیست **جن الحجارت**
صبح حنظل است **حدقی** هر کل که مستدیر و شبیه بچشم باشد **حرمل** بلغه سریان نوعی از
سذاب کوهیست و بفارسی اسپند نامند نبات او بقدر ذرعی میشود و از یک بوته
چندین شاخ میروید و برکش مایل بتند و بر وغلافهای دانه های او مدور و مثلث الاضلاع
به خط و با اندک سرخی و تخمش سیاه و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد اوست و
قسمی از او را برک مثل برک بید و از او کوچکتر و مایل بسفیدی و کلش مثل یاسمن سفید

و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او کویند در سیوم کرم و در دوم خشک
و قوتش تا چهار سال باقیست لطیف و محلل ریاح اعصاد و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر
بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و نوشش از لزوجات و
نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم او جهت مصروع و تسمین
بدن و اعصاب و دماغ و رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع
جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه
اب بجوشانند و اب در ابا به اوقیه عسل با دو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقی قوی بغایت
است و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بی عدیل اگر
او را بقدر یک رطل در شراب با اب انکور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و روزی
دو اوقیه از ان تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده
حمل زنانی که در وقتی حامله میشده باشند و بعد از ان نشو نمیکند و بعد از ان باید سه روز
متوالی از ان مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یک درهم
از حرمل نا کوفته تناول نماید رفع ان علت نماید و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته
مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس معتدلیست و چون زجاج محرق اضافه نمایند نفث
حصاة کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و اب بادیان جهت
ضعف بصر امتلائی و نطول اب مطبوخ او جهت تقویه اعضا و سیاه کردن موی و ازاله
حذر و مطبوخ او با اب و روغن کنجد و مداومت اکل ان جهت رفع امراض جگر و سل و
ضماد او با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و اب مطبوخ او
جهت نزله و حمره چشم و قطور او که در اب تب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت
کرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در لته کبود دافع
سحر و کویند افتادن او در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل ان تاثیراتست و مورث
نسیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب میوه های ترش و سکنجبین و ترشیها و مقدار
شربتش تا دو مثقال و بدلش فرد مانا و کویند تخم سداب است و حمول نیخ او که با روغن
ابرسا سائیده باشند منفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیوم کرم و محلل

باه و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً
نافع و حقنهٔ او جهت عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است حرت بتای
تحتانی و تای فوقانی نباتیست که بر زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و ما بین اوراق
برگهای طویل برگهای کوچک و خوشبوی در سیم گرم و خشک و مفتح سده و جهت سوء
هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن آن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج بادی و مصدع
و مصلح او کشنیز و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش زنجبیل است چون گوسفند از آن
بخورد گوشت و پوست و شیرش خوشبو و لذیذ شود حرمل نباتیست مجازی از جمله
سوعات و بقدر قامتی و پر شیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد
او را جهت جرب بسیار مؤثر دانسته اند حرف اسم نبطی حب الرشاد و از نبات دشتی
و از جنس تره تیزک و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی و ناکوال است در حرف
صفحهٔ او مذکور شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل به تندی و برو با تشریف نبات او
در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و منقطع
بلغم و خشک او قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلح
او کاسنی و سرکه است و بری او شدید الحرافه و شبیه به بستانی و از آن بزرگتر و قوی‌تر
از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست
و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و
قاتل جنین و اقسام کرم معده و مقوی ذهن و تریاق سموم و مخرج فضول سینه و جهت [illegible]
بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان چرک
امعاء و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و مفتح سده و با
آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد پهلو که از خلط معده باشد غلیظ و بارزده
تخم نیم برشت و عسل جهت شکاف عضل سینه و تنقیه موادی که بسبب جمود به سینه ریخته
باشد و بو داده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده
و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم
و با تخم نیم برشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا با شیر بیقدر دو درهم

بادروج

بادروج جهت ازاله برص بغایت مؤثر است بقدر امساک از اطعمه و نطول و شرب او جهت منع
ریختن موی و ضماد او جهت گزیدن عقرب و با عسل جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه
سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره
و با آب و نمک جهت نفخ دبل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف جهت زنگ
کردن و ضماد که بر گزایل نشود و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و
کمرگاه و با صابون و عسل جهت نمش مجرب و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول طبیخ او جهت
پاک کردن چرک تحت موی و رفع رطوبات لزجه مفید است حرف بابلی نبات او
بقدر شبری و برگش شبیه برگ توت و باخشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در
تنکابن خاص تره و در مازندران کوه و شاهتره نامند و گرم و تند و تر و از حرف نبطی
که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و مخرج دیدان و جهت امراض بارده
و عرق النسا و مقی قوی و مسهل خون بسته شده بتفتیح و جذب در سایر افعال
قویتر از حرف بستانی و شاهتره مراد کل او مسهل و مقی اخلاط مزیه و قدر شربتش
یک درهم است حرف البیض که قسمی از حرف بستانیست عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید
و حدت او کمتر از رشاد و خردل فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را [illegible]
اسم میدانند شبیه و نشف رطوبات و آروغ آرنده در سایر افعال مثل بستانی است
حرف المطبوخ حرف شریفیست حرف مشرقی قسمی از حرف بستانیست بقدر ذرعی و باشاخهای
باریک و برگ او از جانبین مثل نبات [illegible] و شبیه برگ شیطرج و از آن زبرتر و سفید و گلش
مثل [illegible] و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و گلش
سفید و در اطراف او شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او
با نبات جهت نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست
که در کنار آبها میروید و برگش شبیه برگ تره تیزک و در اول [illegible] مستدیر و در آخر بزرگ
میشود و او غیر جرجیر الماء و در میان آبهای ایستاده میروید و برگش [illegible]
او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای
بارده باطنی و ضمادش جهت قروح و بثور و کلف نافع است حرشف اسم نبطی

و بعربی حشیش نامند و بفارسی کنگر است بستانی او از برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت
خشنه و املس و مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی
شبیه بسیبی مجتمع از اجزای زرد و رنگ و تخمش مایل بسرخی و مابین دو حبه و تخمش طولانی و از
جو بزرگتر و در دویم گرم و خشک و در اول و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مسهل
و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و ناهضم غذا و جهت
قرحه امعا و شکم و انقباض اطراف عقل و جراحات امعا و ضماد او جهت داء الثعلب و
خوشبو کردن عرق و موم روغنی را که با ساق شبیه او آب کنگر ممزوج کرده باشند جهت تحلیل
اورام صلبه سریع الاثار و جهت برص نافع و مفصل او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت
سوختگی آتش و التهاب عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه
حاره و روغن و سرکه است و قسم بری اکه مراد از مطلق حرشف او است برگ سیاه تر
و کوچکتر و ساقش پر برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خاردار
و تخمش سیاه و غلیظ در آخر دویم گرم و در اول آن خشک و بدن جمیع خواص قوی تر از
بستانی و مصلح سوداء متعفنه و مخرج سودا و غلیظه بیشه است و مضر محرورین و مصلحش
سرکه و در [illegible] است و طلای اجزای لطیفه کل او با سرکه جهت جرب و تطول طبیخ جمیع
اجزای او جهت جراحت و رفع [illegible] نافع است و قسمی از بری که حیاق و کوچکتر و پر خار است
خرنوع نامند محلل و تولیت و معقی و صمغ حرشف را بفارسی کنگرزد نامند ان شاء الله
مذکور خواهد شد **حرذون** جانوریست شبیه بوزغه و در بری و از آن بسیار کوچکتر
مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی متلون
بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان ماچه کرو و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله
سموم است و در جانها و کوهها یافت میشود در سیوم گرم و خشک و تعلیق
دل او که در لته باشد جهت تب ربع و طلای جلد او محرق با عسل بحیش کننده اعضا
حدیکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهت تقویت باصره و سرگین او
جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین
او سفید و صلب و در بوی شبیه شراب میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد بیخ

دوا

و گوشت او موی را ببرد و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و [illegible]
فقیق مهره پشت او که قریب بگرده او باشد بر کمر شخصی باعث شدت قوت جماع و از محمد ابن احمد
نقل نموده که خوردن قیراطی از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع
منی است و یک قیراط از چشم چپ او با آب نخود مطبوخ و دو استار روغن گاو بنفایه محرک باه و مسخن
گرده است و چون حردون را باسم صاحب عرق النساء صید کرده رگ باطن دامان او را جسته
موضع را شکافته آن رگ را باسم صاحب عرق النساء قطع کند و بعد از آن با دست [illegible] نماید بردن
آتش بالخاصیه رفع آن علت میشود و گویند مجربست و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت
[illegible] و مورث جذام است **حربا** بفارسی آفتاب پرست گویند از جانوریست شبیه بموش
و دنباله اش بلند و موی افشان و نظر او همیشه بر آفتاب و در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم
و خون او مانع روییدن موی کنده باشند و رافع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ [illegible] را
تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق و یک درهم او کشنده **حرجوان** تلخ
[illegible] و در حرا مذکور شد **خرزة البقر** حجر البقرات **خرزة الحمار** حجر الحمارات **حرجل** تلخ
بزرگ [illegible] است **حریث** بثای مثلثه ماریست **حریق املس** بلغه اندلس حبوبر انامند **حر** بضم حا
خاک خالص و بکسر و بفتح خاک سنگدار است **حریقه** طعامیست که بفارسی او را کاچی نامند **حرمل**
ابیض و **حرمل عربی** مسمی [illegible] و مذکور شد **حرمه** طین سیاه را گویند و آنچه لون [illegible] او متغیر
شده باشد **حرمط** اسم عربی ازاد درخت است **حرمانه** اسم نبطی [illegible] است که [illegible]
حرشا و **حرشا** بثای مثلثه خردل بریست **حوض** اشنان است **حریر** ابریشم است
حرفقان اسم شکست **حرب** طلع است **حراب** اسم عربی اشترغار است **حزاز** [illegible]
علف اطریلال است **حزبه** [illegible] است **خزا** [illegible]
و در مازندران آتاریجه گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن باریکتر و شاخهای او باریک و متشعب
بالای ساق میروید و قبه او شبیه بقبه زردک بری و مایل بزردی و تخمش عریض و مایل بطول
طعم و با عطریه و برگش شبیه برگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر و تخمش شبیه بزردک و سفید و [illegible]
تندی و طعم او بدستور برگ او و مرکب از طعم زردک و رازیانه و صعتر و [illegible]
و این تمیز گویند که در طبرستان او را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه

مشاهده شده در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و عطش و جهت
رفع سم مار و هوام و بدبوئی دهان و تقویه معده بارد نافع و مصدع و موجب مد و جرب و بثور
در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است **خرآبری** و خزا
نیز گویند دو قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند یکقسم او را در مازندران جعفری
نامند برگش شبیه برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرم تر
از بستانی و از جهت ریاح او ادویه قتاله بارده و سم عقرب و تقویه باه و هضم نافع و مجفف منی
و قسم دیگر را ساق باریک و بقدر ذرعی و برگ کره و برگش شبیه برگ سداب و بازغب و خوشبو
و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و زرد و فرا عبارت از ان تخم است و بفارسی بیار روبه
نامند در سیوم گرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح
و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و سمین ان و مشهی و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و بوئیدن
او جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای
برگ و گل او با عسل جهت جراحات و آکله و ضماد جمیع اجزای او و با شراب و روغن بنفشه
جهت رفع سم هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع و جالینوس
بالخاصیه او را جهت سعال یابس مفید دانسته و تخمش در افعال قویتر از اکثر اجزای او
و مضر سپرز و مجفف منی و مصلحش بادرنجبویه و بدلش سداب بر کاه از اقسام دیگر جزا
یافت نشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم او تا یک سیر **خرء الصخر** چیزیست که بروی
سنگهای نمناک تکون میشود و سبز مایل بسفیدی و چون مدتی بماند برنگ حنائی شبیه
گردد و در مصر جای قرایش و بفارسی گل سنگ گویند و بدیلمی سنگ حنا سرد و خشک
و با قوه جالیه و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام
حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان نافع است **خرنیل** لغت عربیست و کف الدابه
و کف النسر و بیونانی مرباقلن نامند و مراد از و بیخیست سطبر و سفید و مایل بتیره گی و
زردی طعم او شیرین و مایل بتلخی و ابن الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نباتش مشابه
جنگ شبیه برگ سیب و عریض تر و مزغب و ساق مجوفی از وسط ان رسته با بیخ زردی
و اشترفی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده و بلندی ان تا دو ذرع و گل [illegible]

اسفل

اسفل بحدیکه ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و در درونش اندک رطوبه و خارهای
ریزه در اطراف او و گلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش محیط ساق او و مثل فراسیون
و بیشعبه و شاخ و نبت او نزدیک ابهار و در بلاد شام و کوهها و بیت المقدس و طبرستان
و بهترین او نرم و تند بوی شیرین است و او در وسط دوم خشک و در اول سیوم گرم و با جهت
و قوتش تا بیست سال باقیست و ملطف و محلل اخلاط و مشهی و مقوی احشا و رفع صداع کهنه
و منع تصاعد بخار و تقویه دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال و ربو
و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظ و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت ان
تا یکهفته و دو هفته جهت استسقاء لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رخسار و با مغز تخم
خربزه جهت گرده و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کنند نا جهت ساقط کردن کرم [illegible]
و مداومت خوردن او با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در اثنا ان بهم رسد و با صبر جهت
رفع مفاصل و عرق النسا و ضماد مطبوخ و مهرای او با سداب و سر در روغن زیتون
جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و قطور او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال
او جهت بیاض و ناخنه و سلاق و اشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویه باه اعجاز
اطبا است خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن او و اشامیدن منقوع او در شیره
بقدر یکشب موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با انگ
جهت سقط و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم جراحات و التیام ان بغایت مفید و گویند
مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و مولف [illegible]
بیان نموده که صنفی از او در شام بهم میرسد که شبیه بسورنجان و غلیظ و صلب است و رفع اثر
سموم را در عرض سال مخصوص او دانسته اند **ختم** سراج القطرب است **خسک**
بفارسی خار خسک نامند بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه به نبات نخود
و شاخهای او منبسط بروی زمین و برگش شبیه برگ زیتون و شاخهای او خاردار و ثمرش
صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف او تند و مرکب القوی و خشکی او غالب
و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منقی و رادع
و ملین و رافع قولنج حار و با شراب جهت ادویه سمیه و ضماد عصاره و طبیخ او جهت ردع ورم حار

و منع حدوث آن و ریختن مواد با عفاص و با عسل جهة قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم
و در دلثه و اکتحال آن و عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و در دو عصاره خشک ری او
با شراب جهة سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهة برطرف شدن کیک نافع و مؤثر و چون
بخورد را در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بی‌عدیل و قدر شربتش تا چهار درهم
و مضر سپرز و مصلحش روغن بادام و روغن کنجد است و تخم او در افعال مثل عصاره او است
و روغن او که از آب او و روغن کنجد یا زیتون ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه او جهة
تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول نافع و چکانیدن
و مالیدن او در احلیل و عانه و کمر جهة حصاة گرده و مثانه مؤثر است و قدر شربتش سه مثقال
با مجنبج با بند عسل و چون حک دانه را با شیر تازه سه بار تحت خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد
حِرتو به تشدید واو اسم هندی لبلاب است که از حبوب بغیران ترتیب هند بطریق لهوة
توان خورد حَسَل بفتح اول و دوم گیاهی است شبیه بصعتر و برگش ازان ریزه‌تر و بزرگتر و بزر
و یونانی حممی گویند در دوم گرم و خشک و پخته او مقوی معده و هاضم و مصلح طعامها
شده و جهة خوشبوی طعام و دهان و با شراب جهة گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش
تا یک درهم و استعمال زیاده نیز جایز است حِسِل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه
سوسمار است حُسکه بلغه مصر سبستان است حُشن لبه اسم فارسی حصی لبان است
حُسن یوسف اسم فارسی حاشیشان است حشیشة الزجاج گیاهی است که در شوره زار و بر طها
میروید شاخهای او باریک مایل بسرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی
شبیه بتخم نقدس برنج خشن و بسیار تلخ در جابه سبحه در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع
و منفع شده و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه برطرف میکند و انبجه باین اسم
سمی است و زایل کننده بواسیر و ادرار و فتیله عصاره او با شکر و عسل جهة سرفه کهنه
بسیار مؤثر و ضماد عصاره او جهة اورام حاره و با سفیداب جهة جمره و نمله با فرد
و روغن حنا با پیه بر جهة نقرس و مالیدن برگ او جهة قوبا و دعز عزه او جهة ورم بن گوش
و با روغن گل جهة درد گوش مفید و مضر سپرز و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا ده
درهم حشیشه اسم اصطلاحی قنب است حشیشة الدحس گیاهی است برگش شکلاخ

بولی

و برگش شبیه برگ عدس و از آن بزرگتر در اخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد
او جهة داحس و قروح شهدیه نافع است حشیشة العلق ابن الدوله گوید که اورا در گیلان
خینش گویند و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی نامند و ان شبیه بسوسنبر است
و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیة اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد نماید
و در سایر افعال قوی‌تر از فودنج است حشیشة العقرب صمام یوناست بلغه مجاز بولا
سونت حشیشة الکلب فراسیون است حشیشة البرص گیاه اطریلال است حشیشة الخراسانیه
حشیزکت حشیشة الطحال و حشیشة الدود اسقولوقندریون است و حیوانیز نیز با این اسم
اخر نامند که در قدیم باربعة اربعین بوده والحال سبعة و سبعین خوانند حشیشة السلحفات
و حشیشة اللحات السن است حشیشة البراغیث بلغه شام گیاه دومش را نامند و در عراق مرادان
گیاهیست که کیک را رفع میکند و در طبرستان کک کش و اش گویند و قسمی از دومش شمرده
اند حشیشة المعدن گیاهیست سفید و صلب مرتب بسنگ و چون شکسته شود اجزای
او ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله او برطرف نشود و در ... میسوزانند
و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث صحت و طراوت است حشیشة الاورام
امدریونت حشیشة السلطان حرف ابیض است حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة السعال
فنجریونت حشیشة الافعی بلسکی است حشیشة السنور بادرنجبویه است حشیشقل
نتقاقل است حِصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارسیده
است در اول دوم سرد و خشک و عصاره او سرد و خشکتر و مطفی خون و صفرا
و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبیع و مانع انصباب
مواد و رافع سستی اعضا و حرارت تشنگی و ضماد خشک او جهة خوشبو کردن عرق
و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه
و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهة تکثیف و مصلحش گلقند
و انیسون و انجره و بدلش سماق ترش و ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و
مسکن حرارت و التهاب معده و جهة اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین
و تقویت احشا و غثیان صفراوی و رفع خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهة

تب صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین آثار دارد و جهت
خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلای او با آب کشنیز
جهة تجفیف بواسیر و فرزجه او جهة تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهة بواسیر و حرق آتش
و غرغره او جهة ورم حلق و حقنه او جهة قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او
جهة دمعه و انتشار و خشونة اجفان و تآکل مفید و آب او در افعال مثل عصاره او و
مقوی قوة ماسکه معده و چون توتیا را با آب او پرورده کنند و بدستور سایر ادویه جهة
بقایه مقوی است و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر
شربت عصاره او یک مثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق و شربت او که از آب غوره
قریب بشیرینی سه جزو عسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده یکسال بر او گذشته باشد جهة رفع
وبا و تقویه هاضمه و قولنج ثفلی نافع و بهتر است و در سایر افعال مثل عصاره **حصی**
لبان الجاوی بفارسی حسن لبه نامند و ان صمغ جوز یمنی است و کمکام عبارت از وست و
مؤلف تذکره گوید که اکثر اهل صناعت تحقیق نموده اند و من بعد از تفحص بسیار تشخیص نمودم
که صمغ جوز است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده بتدریج بقدر جوز بزرگ
میشود و بوی او مرکب از بوی میعه و کندر و خوشبوترین صمغها و سفید مایل بسرخی
و سیاه و محلل و جاذب در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور و
خاییدن او جهة تقویه لثه و طلای او جهة حبس کردن نزلات و قطور او بار و غنها
جهة درد بار و گوش و آشامیدن او جهة نفث و تقویه معده و دماغ و ازاله رطوبات
و تحلیل ان نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و عن
و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه **حصی الاسفنج** حجر الاسفنج است **حصی پرس**
بحار مهمله و بجای معجمه جلبوبست **حص** عدس است **حصاة** بفارسی سنگریزه را نامند و او
مجفف و ساینده مثل غبار جهة نزف الدم جراحات و رفع ورم ان مفید و انواع خلق
ان در کوزه آب مصلح غلظه ان و مقوی احشا است **حُضُض** مکی و هندی نیز نامند و
او را بیونانی لوقیون نامند و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خاردار که قریب به
ذرع و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه برگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل سیاه و

املس و طعمش تلخ و بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون آن
اندازند کف آورده برنگ خون گردد و در آتش ملتهب گردد و با قبض و حرارت باشد و
مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و صبر و مر و زعفران میسازند محلول او برنگ
خون نمیشود و باطن او یاقوتی نمیباشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم گرم
و خشک و قابض و رادع و محلل و بسرعت تحلیل او کمتر از ردع و آشامیدن او جهت
اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم
سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه
و حرارة گرده و التهاب و تشنگی و حقنه او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره
او جهة ورم احلق و مضمضه او جهة تقویه لثه و قطور او جهة چرک گوش و ضماد او جهة
شقاق مقعد و داء الحیة و تقویه لثه و موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهة جرب
و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش افسنتین و کثیرا
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و بدلش حضض هندیست و آن عصاره نیل رنج است
و در جمیع افعال قویتر از حضض عربیست که در ردع و او سیاه تر از قسم مکی میباشد
و مصنوع او از زرشک و افسنتین و امثال آن را استعمال نباید کرد و نمیکس اصندل
سفید و فوفل بالمناصفه است **حفاء** بفا اسم عربی بردیست **حفنج** بفتح حا و سکون فا
اسم رود است که بفارسی شیردان و هزار خانه گویند **حقوق** تعاف اسم تعلیه الحمقا
حقین اسم نباتیست **حق توشی** اسم ترکی حافر است **حُلبة** در گیلان نخانیجه
و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست
در اول دوم گرم و در اول خشک و دوائی لعابی و منضج و ملین و محلل و مبهی و مدر بول
و حیض و مقوی ریه و با رطوبة فضلیه و با عسل چون طبخ یابد مسهل و منقی امعاء و جهة
سواد حشیشه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و
انجیر و مویز که آب او را با عسل بقوام آورده باشند جهة درد سینه مزمن و قرحه ان و
ضیق النفس با آب برسیاوشان مجربست و جلوس و نطول او و طبخ او جهة تسهیل ولادت
و استفراغ مشیمه و تنقیه رحم و ضماد شن جهة اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و

در ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر آثار
و ضماد او جهت زحیر و طلای او جهت رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل
و قطور نقیع او در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و آرد او با مورد
محلل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل و با روغن گل سرخ و سرکه و آرد جو جهت اورام حاره
و با عسل سرشته جهت سیتمن بدن و اصلاح کرده بغایت مجرب و مصدع و مؤثر و مقئ و مغثی
و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربش از کباده او تا ده درم
و از تخم او تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و بنات او مولد خون و جهت درد کمر و جگر و سردی مثانه
و تقطیر البول و فرزجه او زهدم و ضماد او جهت تقویه موی نافعست و روغنی که از تخم او گیرند گرم
و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت نخاله و زردی موی و قرحه رخسار و بابونه جهت
شقاق و باد او تویه کلف جهت جلای دندان و بثره مؤثر است **حلق** جز بست بهندی سیاه لون
و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تموز گذاشته باشند ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق
و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مثل برگ تاک است انسابیدن او با آب
سرد جهت رفع بیاض و صفرا و ازاله خمار و التهاب معده بعدیل و قدر شربش با نخجدرم **حلبب**
بیای موحده قبل از یای تحتانی و بای فوقانی بعد از آن دو انگشت بهندی و حبشی [illegible]
در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظ و مقوی بدن و جهت نقرس
و درد مفاصل نافع و قدر شربش تا سه درهم و منقر سپرز و مصلحش کثیرا **حلفا** نوعی از [illegible]
که از آن حصیر و امثال آن ترتیب میدهند و در اصفهان [illegible] نامند در اول گرم و در
دوم خشک و بخور [illegible] او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم [illegible] روز [illegible]
و شستن سر با مطبوخ او جهت [illegible] و قروح [illegible] و داغ کردن شاخهای او که با آتش افروخته باشند
جهت [illegible] ساعته و چون سه مرتبه تکرار نماید جهت منع زیاده شدن اورام رحم **حلاب**
گیاهیست بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره میروید و برگش بسیار باریک و مستور شاخهای
او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و پیچاره است در سوم خشک و ضماد او با
بار آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع ان و با [illegible] جهت خارش کف دست مفید
و مانع زیاد شدن ان و جهت سیلان زرداب مفید **حلتیت** بثای مثناه فوقانی بعد از یای

تحتانی و قبل از آن اسم صمغ انجدانست و او را حلتیت طیب گویند و نتن او غیر صمغ [illegible] است
و بدبو و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی کماه گویند و طیب آن از سفیدان مشهور گوله
براست و بهترین اقسام است و خوب و مایل بسرخی و تند بوی با شاعت است که چون در آب
حل کنند مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن
او در سیوم خشک و بوی او شبیه به بوی کندنا و بغایت کریه و با قوه سمیه و تریاقیه او غالب
و بفارسی انگرد و در اصفهان انگشت گنده نامند و اقسام آن قاتل جنین و مخرج آن و محلل [illegible]
و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مبهی و جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و رفع
رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و [illegible] ریحی و مخرج
اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت
یرقان سدوی و با شراب و فلفل و سداب جهت کزاز و سکنجبین جهت جمود شیر و با آب خاکستر [illegible]
جهت شکاف عقل و با مرد و فلفل جهت گشودن حیض و با شراب جهت امراض عصب و با شیر و خطمیا
جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهت رفع چرک و سیلانات باطنی و با قوابض جهت
اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و [illegible]
و کمود رخسار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در [illegible]
جهت تسکین درد دندان و زخم گزنده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار
و با مندان و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با [illegible] جهت [illegible] و با عذرو با انجیر خشک و سرکه جهت
تو با و بار بخار و زاج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن او در [illegible] جهت
نقوط شدن و اکتحال او با عسل جهت قوه باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر
و زوفا جهت دندان کرم خورده و گذاشتن او بر آن و بر او [illegible] چشمه بعد از شکافتن آن جهت
اخراج اجزا چشمه و غرغره او با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده
و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و گذاشتن آن در مجرای [illegible]
مکون کرم در آن موضع و مزرعه و باعث گریختن هوام از آن موضع و در سوراخ هر چه مالند
هوام از آن گریزان شود و قطور حو شاییدن او در روغن زیتون جهت گرانی گوش کهنه
و درد آن و دوی وطنین نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و نصف [illegible]

و مصلح او کتیرا و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار ان
مورث اسهال و قی مرتب و خارش بینی و مصلح او آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از
یکعدس تا نیم مرو بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ او محرورین که بیخ الجدان باشد بدل اوست
حلبوب بلغه نبطی گیاهیست بقدر شبری و پر شاخ و بسیار گره و شعبها از گرهها او رسته و برگش
کوچکتر از بادروج و مفروش و دیگری او در غب و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار و تخمش از ارزن
کوچکتر و سه و ده عدد بهم بسته و سست و بار طوبه و ثمر نوع نر او بخلاف آن و کوچک و سفید
و بیخ او دو عدد و سفید و بقدر تخم کبوتر یکی سست و یکی صلب و بهم بسته شکل خصیه حیوانات و در دوم
گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبع و شیرین آب طبیخ او مسهل رطوبات غلیظه و مره
الصفرا و حمول برگ ماده او بعد از طهر و خوردن بیخ صلب ان باعث حمل دختر و اشامیدن
و حمول نر او باعث حمل پسر است **حلزون** بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفیست و بری
و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و مخصوص جلد حجری ان حیوانست و شیخ در دوم الطاف
الطیب و طب و خف الغراب و فرفورا و ذولنیس و صدف مروارید و نطاح و غیرها از انواع
حلزون شمرده و جلد حجری او در دوم گرم و خشک و خواص ان در صدف انشاء الله مذکور میشود و گوشت
او در دوم سرد و تر و گوشت ذولنیس که در معرام الحلول باشد از اقسام بری و ستیطل و الطف
و سریع الاستحاله بخون صالحست و جهة جذام و جرب و حکه و جنون سوداوی نافع و گوشت بیار
حلزون مولد بلغم و سده و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد ان جاذب پیکان و امثال ان از بدن
و جهة تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب سرسک دیوانه گزیده و طلای ان
رطوبه که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرهم صاف و مجرب الستوبه ... جهة
التیام جراحات خبیثه و تحلیل ... جذام مزمنه او مفید و بعد بلعت و گوشت مجفف مسحوق او بدل ...
و با مر و کندر جهة التیام جراحات خصوصا عصبانی و سوخته مجموع او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم
و طلای او جهة جرب و سعفه و بهق و جلای دندان و با سرکه جهة قطع رعاف و بمالیدن رطوبة
ان بر جبهه جهة منع ریختن سواد چشم و برحوالی گوش جهة ورم و رفع رطوبات غایره گوش و طلای
گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهة منع رویانیدن ان مؤثر و فرو
بردن گوشت خام او جهة درد معده و با مر جهة قولنج و درد مثانه نافع و گویند بالخاصیه

سقط فات صلبه را بسیار حیاء زد و چون گوشت او را با سنبل او نوشادر و نصف ان کبریت
و سندس او نمک سابیده تقطیر کنند افعال غریب بر مشتری نماید و ها رب او عقد کنند **حلیشا**
نوعی از ینبوعات و برگش مثل زیتون و شیر او جهة تالیل نافع **حلیقه** خزاه بربریست **حلیمو** اسم
فارسی بیخ حماض بربریست **حلال** مصطکی است **حلم** بضم قاف قراد است **جلباب** ...
و گویند لبلابست **حل** بلغه مجاز سمسم است غیر مقشر و بلغه اکثر بابان زیبق را گویند **حلاقی الشعر**
نوره است **حلحل** و **حلاحل** بصل است **حلوشیا** کثیرا است **حلاویون** ...
حلوای پیده اسم فارسی ناطف است **حلوای ...** اسم فارسی ... است **حماما** بلغه نبطی
نباتیست ... از شاخهای سرخ یاقوتی مانند خوشه و با صلابه و گلش ریزه مثل ...
سرخ و برگش شبیه فاشرا و تند و خوشبو و بسیار تخمش لذاع و ... او ... و طرسوس و ...
اقسامست و بهترین ... که در آنها میروید و در شام یافت میشود و مایل بسبزی و بوی ...
... و قسم قبطی او غیر ... و ستیطیل و پرتخم و تند بوی و سفید مایل بسرخی و بهتر از ...
و قوه حماما تا هفت سال باقی میماند در اول سیوم گرم و خشک و مفتح سده و سپرز و جگر
و مقوی او و مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث ... و طبیخ او جهة
نقرس و ورم مزمن جگر و ضماد او جهة صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و با موم
جهة احشا و ورم و با فرزجات جهة ورم رحم و با الکحال جهة امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش
تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او
اسارون با سنبل او قرنفل و یا دو و چون او را با سندس او دارچینی عرق بکشند و عرق
او را با عسل امیخته در افتاب بگذارند در جمیع افعال سکر و تفریح زیادتی بر خمر میکند **حمص**
بفارسی نخود گویند و بستانی میباشد و بری او را ... بجای ... و تیره تر و کوچکتر و دو قسم
مایل بسرخی و دراز یا ملمس است و گرم و خشکتر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی
جرب متقح و قوبا و ملین اورام بناگوش و انثیان و با عسل منقی قروح و جراحت سرطان
و بستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و تازه تر او در اول
گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاده کننده شیر
و منی و باهی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارة غریزی و مولد خون صالح و ...

و جهة اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک مقطع لزوجات و منقی سده است و بسبب ملوحت
او و مدر بول است بسبب حرارة با الخاصیة جهة درد سینه و قروح شش نافع و با انیرزه
جهة گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب‌ها او بنا شد و چون تب‌ها او باشد بجای شیربا آب
بنوشند و چون یک شب در سرکه خیسانیده ناشتا بنوشند در آن روز چیزی دیگر نخورند
جهة کشتن کرم معده مجرب دانسته اند چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب
منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهة اعادهٔ شهوة جماع مأیوسین بعد بلیت و چون
هر لیبه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهة امراض اصلاح مقعد و
رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او ما بین دو طعام معین هضم
و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در افعال قوی‌تر از سفید
و با قوة تریاقیه جهة استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غول
و طلای اعضای او جهة خارش اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و خرازه و
کلف و تقویة موی و رفع پیچ عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد شده
باشد جهة بواسیر و موی از نمو و ماست و روغن نخود با فرع بدستوری که در دستورات
مذکور است گفته شود در سموم گرم و خشک و تند و با قوة نافذه و بغایة مقوی [illegible]
و باهی و جهة تسکین درد دندان و امراض لثه بعدیل و جهة دردهای بارده و جذام و قوبا
و امثال آن بغایة مؤثر و نخود سبز تازه او مولد فضول و نفیخ او جهة ورم لثه و درد دندان نافع
و از خواص نخود است که چون در اول هلال بعدد ثالیل هر یکی از آن یک عدد نخود را مالیده و
مجموع را در لته بسته از میان هر دو پا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازد از
آن ما جمیع ثالیل برطرف میشود و مضر شانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقل
مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و گل قند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در
قوة باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایة مضر
است حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی نظیر قسم او که سفید و ترش و نرم و بیخ
و ساقش سرخ و خونه او اکثر اکم و تخمش سیاه و براق در غلافهای ریزه سرخ مثلث و بزرگ
غوزی غلاف و بفارسی ترشه نامند و قسم [illegible] بکل تنکوان میشود و سردوم [illegible] و بهترین

انواعند

انواعند در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه و مسکن لهیب و غثیان و صفراوی و مشهی و جهة دفع
و خواهش خوردن گل و امثال آن و یرقان و تقویة جگر و التهاب نافع و پخته او و طبیخ
و ضماد او با روغن گل و زعفران جهة قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهة جراحت امعا
و سحج سفید مفید و مضر باه و مصلحش شیر تیها و قدر شربتش تا بیست درم و بدلش ترشه
تخم و تخم او سرد در اول و خشک در دوم و قابض و جهة قرحه امعا و خفقان حار و یرقان
و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهة اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر
بازوی چپ زنان باعث آبستنی و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش تا دو درم
و بیخ او جهة سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهة
جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داء الحیة با آب جو جهة خارش بدن و طلای پخته او با سرکه
جهة ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهة خنازیر و آشامیدن طبیخ او جهة تفتیت سنگ مثانه
و احتباس حیض و یرقان سددی نافع و قسم بری عریض الورق شبیه به بارتنگ و ثمره در
شکل شبیه برگ چغندر باشد و سلق جبلی نامند و بیخ او را در اصفهان جلیموکو نامند و در افعال
قوی‌تر از بیخ بستانی و با نباتی جهة سرفه و ضماد او جهة مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار
نافع و خوردن آب گیاه او و پخته برگ او جهة سحج صفراوی و بلغمی مفید و بیخ او بقدر
یک سیر با آب خبث الحدید جهة بواسیر مجرب و فتیله او با بقل ازرق و موم و روغن و تخم
کتان جهة بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهة خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید
و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابه و شبیه بکاسنی و نباتش شبیه به نیلوفر
و تخمش شبیه بچغندر و سرد و خشک و قابض حماض البقر نامند در قوة و فعل نزدیک بستانی است
و جهة خفقان و غثیان نافع و جهة جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و بیخ
زیاده رحمها نافع و بدلش لطباطات حماحم حبق نبطی است و غیر بستان افروز است
برگش شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و شاش بدستور بسیار قوی در رنگ و برگ
او مختلف اللون و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس مینمایند و مشهور است
بلاله ختائیه و در تبریز بگل عاشقان در افعال سرد و خشک و با قوة محلله در اول و در رابع
سده و دماغ و زکام و ضماد برگش جهة سوختگی اعضا از آتش نافع و تخم او مقوی دل [illegible]

او با روغن گل و آب سرد جهة اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش لسبستان افروز و روغن او که از آب آن و روغن زیتون بالمناصفه
ترتیب داده باشند تا آب سوخته و روغن بماند باشد محلل و با قوة قابضه و خوردن
دو درم او جهة ریاح معده و طلای او جهة ریاح اغشیه دماغ نافع است حمام بفارسی کبوتر
نامند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبة فضلیه و بچه
اهلی او بهتر خصوصا که تازه پر و بال واکرده باشد مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن
و قاطع اخلاط بارده و جهة فالج و لقوه و رعشه و استسقای زقی و طبلی نافع و طلای خون
او بر پیشانی جهة قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدری از خون
مجفف او ریختن خون گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن
و اکتحال آن جهة جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه خصوصا خونی که در بال تازه او باشد
و سرگین او در سیوم گرم و خشک و با آرد جو جهة اورام صلبه و با روغن زیتون جهة
سوختگی آتش و با سرکه جهة تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان جهة کشودن دمل و قطع
خشکریشه زخمها و با حرف و خردل جهة نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل
و با آرد جو و سرکه و عسل که با هم پخته باشند جهة دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد
گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده باشند سه شبانروز بر برص ضماد نمایند و بار
بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایة مؤثر و با سرکه جهة سعفه و اقسام استسقا و آشامیدن
او از یکدرم تا سه درم با سکنجبین جهة استسقای بارده و دو درم او با سه درهم دارچینی
جهة حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهة عسر البول و سبل او جهة رفع آثار قروح
و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهة غشاوه و ظلمة بصر و بستن زنده بچه
کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهة رفع سم افعی و گزیدن عقرب و مالیدن سرگین سوخته
او با سرکه بر اطراف بینی جهة قطع رعاف بعدیل و طلای سخید و از تخم او با پیه خوک
بر احلیل جهة تحریک باه بغایة مؤثر و چون اطفال با عیال تناول نمایند زود بسخن آیند
و خام او جهة خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و نشستن بدان مفید و سکون صاحب
ابنه در جائی که کبوتران در زیر آن یا در بالای او باشند با انجا آسته مورث شفای

او دارد و مجاورت آن بسبب آن از ضرر فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث الفت
و حشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر
صحرائی خشکتر و لطیفتر از خانگی و مجشوع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش
پخته شدن او است با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن
گنجد بدون آب در نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج
نماید و زهره او جهة نزول آب و بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که
سوزانیده باشند جهة اعاده بکریت از اسرار است حمار الوحش بفارسی گور خر
نامند و معروفست گوشت او در دوم گرم و در سیوم خشک و غلیظ و مولد سوداو
عرق و پیه آن جهة مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلای پیه آن جهة کلف و نمو باد و باروغن
قسط جهة درد گرده و کمر و با شیر مرضعه جهة رفع گریه اطفال و زهره او جهة داء الثعلب
و دوالی و چهار قیراط آن با خولنجان و آب کرنب جهة سنگ مثانه و جهة و نقب
او بغایة مقوی باه و مغز سر او جهة رفع بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو
جهة قطع احتلام و سم خشک کرده با کتیرا و عسل جهة ربو و سرفه و عسر النفس و خورانیدن
او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست
پیشانی او بر بازو و یا بر سر جهة رفع صرع مجرب و مانع دخول جن در آن ترکت و بعضی
شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه
از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه نقش انگشتری شرطست و پیوسته نگاه
کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و شحم او در افعال
مثل حمار اهلیست حمار بفارسی خر الاغ نامند غلیظتر و کثیفتر و بطی الهضم تر
از خرگور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبة فضلیه و نطول آب طبیخ او جهة کفار و خوردن
زهره خشک او جهة رفع تغییر عقل و سهو و مغز سر او مورث خرافه و با سرکه جهة جنون
و کباب جگر او ناشتا خورده شود جهة صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز
نیم درم جهة صرع و صداع آن جهة شقاق مزمن و با روغن زیتون جهة خنازیر و با آب
جهة کچلی خرج و برص و بیاض آن و بخور سم او عسر ولادت و با خر غلیظ جهة جنون

وضماد بیدا او رفع آثار قروح و جهة التیام جراحات اخنایم کرم خوردن بعد بلیت و عصیر برگ
تازه او سفتت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و قطور آن در منی جهة رفع رعاف و بدستور
طلای او بر پیشانی که با سرکه سرشته باشد و همچنان استنشاق خشک او که سرکه بر آن پاشیده
باشند و خوردن نقیع آن با شراب جهة گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او اطفال
جهة رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس شود با الخاصیه تسکین درد گردد
شود و بدستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث رفع درد میشود
و جالینوس گوید که طلای لطف او سه بار یا چهار بار سعوط دانه بواسیر است و چون
قضیب او را در کوزه آب بدیده بالش گذارند بجدیکه قریب سوختن گردد
و باب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن آن نعالج
مؤثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره بخته در حمام طلا کنند
باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیه خشک او را جهة
ربع مجرب دانسته اند بشرطی که بعد از نوبه تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون
و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند بهم مراد باه را العقطور حالبس بهال است **حمر**
بتشدید میم و بضم حا بلغة حجاز هندبت و فقرالیهود را نیز نامند **حمص الامیر** بلغة مغربی
حلک است **حماض جبلی** حماض بریست **حماض بهزی** حماض بستانیست **حماض سواقی** حماض
مائی و حماض البقر نیز نامند **حمض** اسم مجموع اشجاریست که موضعی دیشته باشد و کوند
مخصوص اشتران است **حمار البیت** و **حمار قبان** سه بر ایست **حمض الکرسنی** حمص بریست
حمیضیض نوع صغیر حماض سنبه بسه برگه و در تنکابن ترشک داشی نامند **حماض الاترج** ترشی
ترنج است **حماض الارنب** کشوث است **حمر الاخرص** عراطیین است **حمحم** [illegible] نبات حبه و بخار
مخمیه نیز آمده و بلغة شام و دیار بکر اسم لسان الثور است **حماط** نوعی از جمیز است
حمل و حملان بفارسی بره نامند و در نجوم مذکور میشود آن شاره **حمیرا** اسم عربی بو
خلاست و بکر خار اسم حیوانیست **حنظل** ثمر گیاهیست بقدر هندوانه بسیار
کوچک و در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و
اندرون زرد است و آنچه در بوته منفرد یکی باشد از جمله سموم است و تخم او مادامی که

در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او
سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل تخم او است و او در اول چهارم گرم و در آخر دوم
خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل او و جاذب اخلاط از
عمق بدن و جهة فالج و امراض دماغی بارده و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات
مزمنه غلیظ چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده گرده و پشت نه
نافع و مضر دماغ حار و معده و مصدع و در هوای بسیار سرد مورث مغص و کرب و در هوای بسیار
گرم باعث اسهال و مورد و التهاب و مصلح او کثیرا و نقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف
و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا یک درهم و بهترین اصلاح آنست که سایبده با گل
العسل سرشته خشک نموده پس با کثیرا و صمغ عربی بسایند و بدان لوبیان و انجیر و ثلث آن
حرمل است و حقنه طبیخ او که او را درست جوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا
و فالج و امثال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و طلای بیخ او جهة عرق النسا
و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا جهة جذام و سعوط آب
او جهة زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانه جهة کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر است
و چون حنظل را سوراخ کرده دانه های او را بیرون کنند و بروغن زیبق مملو کرده بقدر اسد و خته
بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او و پاشیدن او را در حمام جهة سیاه
کردن موی و منع و سرعت سفیدی مجرب و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشانیده باشند جهة
درد گوش و مالیدن بر دندان جهة آسانی کندن آن مؤثر و سعوط آن مفتح سده دماغی و طلای او
جهة رفع آثار و برقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال رب او جهة سیاه کردن چشم ازرق نهایت مفید
و جهة درد مقعد نافع و تخم او مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند
تا تلخی او زایل شود و پس کوبیده با شیر خرما بجوشانند خوردن او مورث صحت بدن و برگ خشک
او بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با افیون و افیمون و ایارج فیقرا جهة مالیخولیا
و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهة استسقا و گزیدن عقرب و افعی
و خون منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او با آب و نشاسته جهة تحلیل اورام و قطع سیلان
خون مفرط مفید و چون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهة درد دندان

و نقوع ریشه بغایت نافع و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او با یکجزو روغن کنجد و زیتون تربیت
داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای ان و منع ریختن موی
و رفع دوی و طنین گوش و کرم ان و درد دندان و جوشش سر و اشامیدن یکدرهم او
مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو بر ناف جهت اخراج اقسام کرم و حقنه او جهت
قولنج نافع و اگر تازه او نباشد ربع رطل از تخم او را باید جوشانید و با یک رطل روغن مخلوط

حنطه بفارسی گندم نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی و بعد از ان جنس سفید اوست
در اول گرم و در یبوست و رطوبت معتدل و تازه او که خشک نشده باشد در دویم تر و بهترین
غذاها و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده عروق و اخلاط خام او مولد
کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و بچه او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح
و مصلحش شیرینیها و خوردن آب بر بالای ان مورث قولنج ریحیست و آرد گندم که بخته
باشند و نان فطیره بقل اندر آرد مطبوخ و با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد گرده
و سینه و سمین بدن بغایت موثر و با نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم مطبوخ
جهت نضج دمل و طلای ارد گندم با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصاره بنج جهت منع ریختن فضول
باعصاب و نفخ امعا و با شراب و سرکه جهت سم هوام و با کشنیز و روغن و تحلیل اورام
حاره و خنازیر و غدد به مجرب و بخته او با شیر و روغن زیتون محلل اورام حاره و
در زور او بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده
سگ چند ساعت گذاشته نزدیک سگ اندازند هرگاه سگ خمیر را تناول نکند ظاهر
شود که سگ گزیده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق ان
در دستورات مذکور است جهت قوبا و سعفه و خراز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته
با موم و روغن گل جهت طلای حصار بغایت (?) **حندقوقا** اسم نبطی است و از جنس نخود
بری و بستانی میباشد و بریرا بعربی حباق و بفارسی شبد است و صحرایی نامند و بستانی
او را بعربی ورق و در اصفهان شبدر گویند و در مازندران تر ویت نامند و گلش
خوشبوست و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و ساقش
بقدر نیم ذرع و تخمش مایل با سبداره (?) و رنگش سبز متمایل (?) و مستعمل از او برگ و تخم است

در دویم گرم و در اول خشک و با قوه جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرمتر از برگ
او و مبهی و با شراب جهت رفع سموم قتاله و تعدیل و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان و استسقا
و اکتحال عصاره او با عسل جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مولد درد گلو و مصلحش کاهو
و کاسنی و تازه او موافق مزاج و در آب منقی اخلاط فاسده ان و قدر شربت از تخمش
او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل و بری او را برگ بزرگتر و ساقش دراز و گلش
قریب بحلبه و کریه الطعم و گلش سرخ و بفارسی یونجه کوهی و دیواسپست نامند در دویم
گرم و خشک و در اب و مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت سیفه و درد معده
و پهلو و ریاح ان و صرع و تقطیر البول و برودت مثانه و نقول عصرا و جهت تسکین درد عقرب
گزیده بغایت موثر و بر موضع صحیح موجب احداث درد است و نشستن در طبیخ او
باعث سرعت حرکت اطفال و روغن او هم همان اثر دارد و سعوط اب او جهت صرع
و جنون و غول تنقیه بثره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است
و تخم او گرم و خشکتر از برگ او و جالی و منهی و در جمیع افعال قوی تر از تخم و قدر شربت
تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلح او شکر است حناء بکسر حا
و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش شبیه به برگ مورد و عریض تر از ان
و زرد و گلش سرخ و مایل بسفیدی و ناعمه نامند و خوشبو و در سالی دوبار گل میکند
و مرکب القوی و مایل ببردی و در دویم خشک و گویند در اول گرم است نفع افواه
عروق و سدد و مجفف بلذع و محلل و در الحام قریب بدم الاخوین و باقوه قابضه
و اشامیدن اب نقیع او روزی سه درم با هفت درم شکر جهت ابتدا جذام بغایت نافع
و چون یکماه مداومت کنند جذام را زایل کند قابل سایر علاجات نیست و هر روز
باید هفت درم ... اورا با صد و پنجاه درم اب جوشانیده بجوشانند تا بخمس رسد و اشامیدن
ده درم نقیع او در ده روز باعث رویدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن تباه (?)
و جهت یرقان و سنگ گرده و مثانه و عسر البول نافع و مسقط جنین و اشامیدن
جرم او بقدر نیم درم بالخاصیت جهت رفع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کثیرا و لعاب
بزرقطونا و گویند زیاده از یک درم کشنده است و ضماد او بر کف پای جهت ارتفاع (?)

انکه در چشم خصوصاً چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهت حمره و حکه
آتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرداب آورد
و با روغن جهت رفع جرب و با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و بر جبهه و صدغ
جهت منع ریختن مواد بچشم خصوصاً چون با آب گشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهت درازی
موی سر و با گل حرف جهت فتق و قیله و با زفت و روغن گل جهت قروح سر و برگ گردکان با الیه و صعتر
جهت بیضه و خوره و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک بغایت مؤثر و در زرداب جهت
تخفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک درم با عسل و کثیرا جهت تقویه معده بغایت نافع
و گل او معتدل و لطیف و یک مثقال او با سرکه و قیلاب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع
و تخفیف رطوبات و طلای آن جهت التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی
و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و
کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوص سپرز و جهت ورم و درد آن و گذاشتن آن در میان لباس
سوخته مانع کرم زدن آن و برگ او را نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا
که دهن الفاغیه باشد بدستور روغن گل سرخ مکرر و در رقتها پرورده کنند گرم و محلل
و مقوی موی و نیکو کننده رخسارات و بدلش مرزنجوش و روغن حنا که از جمله مرکبات
در دستور ثانی مذکور است حنظل رومی حنذروس است حناء قریش خزاز الصحرا
حنای مجنون بلغه مصر وسمات است حنفه و حنفا بلغه اندلس حشیشة الزجاج است حنا الغوله
بلغه مصر ابو جلبات است حور براء مهمله و بضم حاء و براء معجمه نیز آمده از جمله اشجار است
قریب بدرخت حنا و برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانه او مانند کنجد
و بلغه اندلس او را سرو ده نامند و گلش خوشبو و نبطی و رومی میباشد و صمغ رومی او را
گویند که کهربا است و بفارسی درخت توز گویند و آن پوست او است که کمان گران بر کمان
استعمال مینمایند و درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او صمغ
در اول گرم و در دوم خشک و یک درم از پوست او جهت عرق النسا و تقطیر البول
نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نیز همین اثر دارد و گرمتر از پوست است و نطولات او
جهت درد گوش مفید و اکتحال ثمر تازه او با عسل جهت غشاوه مفید و قطوری که از ظرف او

بمغالیه

بمغالیه است و رومی او را بیت الطغار و ارسطاس است در سیم گرم و در اول خشک و روغنی که
از پوست و شاخ کبیر قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از اروس
سیاه رنگ و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت
صرع شرب نافع و مانع حمل و قدر شربتش یک مثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و اکال است حواصل
از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفیدان پوستین ترتیب میدهند و گوشتش
آن موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرا انجیر و با دارچینی و ادویه
حاره تناول نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت درد و ریاح
نافع و فرو بردن پیه خام او جهت قولنج و مغص نفخی است حوص قنب است حوم تمر
هندی است حوت سمک است حور هندی مرجان است حومانه اسم عربی طر العلس است
حواری از آرد گندم نرم لباب سفید است حوجم اسم عربی گل سرخ است حوبان و حوران
طرخون است حور اسفندار حماما است حوک بادروج است حوت البحر سفیلی بحری است
حیه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در اخر سیوم گرم و خشک و در غایت تلطیف
و در جذام قوی الاثر است و خواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل
روغن زیتون با یکجا در ظرف مس کرده سر آنرا مسدود کنند که بخار بیرون نرود و بس
بجوشانند تا مهرا شود و طلا آنرا جهت قوبا و استرخای سفل و رویانیدن و درازی موی
و تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره
و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز در ممزوج نموده گذاشته باشند
جهت نواصیر کهنه بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت
درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان که در حال حیات
او کنده باشند و بدستور تعلیق دل و جهت رفع تب ربع نافع و اطبای روس
گویند که چون شکم او را از سر تا دنباله شکافته احشا او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک
که با آب جوشانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش گذارند تا بریان
شود و پس شاهسفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یکشبانه روز بکشایند بالکلیه زایل کند
است و روغنی که در او دندان مار و سر و زهره او را جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و

سریع الاثر است و ابن الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند که استعمال زهرهٔ مار در سرج اوی(?)
خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت رفع تب غب موثر
و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستیست که مار هر سال میاندازد بر ران(?) زنان جهت
سرعت ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و لحم مار را چون با کره
و بوره سایده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به پیه مار نافع نزول آب
حیس غذائیست که از روغن و نان گندم می سازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم
و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلح او سرکه و عسل است **حی** بلغت اکبربان زیبق است **حیواة**
الموتی قطران است **حیبصل** بخابنت(?) **حیقا** خشیشة الزجاج است **حیومیبون**
اسم یونانی باقلی است **حیوکس** طین جابر است **حی العالم** ابرویست(?) **حرف الخاء** **خانق النمر**
گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد آنکه اسقیل است و ابن الدوله کل الحمر(?) است
دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر مازریون برگش شبیه
ببرگ قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و ساقش بقدر شبری
و بیخش شبیه بدم عقرب و لامع مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله و بانیز(?)
او در سباع اسرع و مقاربه کشنده عقرب و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم
و مسقط دانه بواسیر و نیم درم سم او کشنده است و بدرقه تریاق و کاکنج(?) با شراب و حقنه او به
حاره است **خانق الذئب** نوعی از خانق النمر است برگش شبیه ببرگ لبلاب و از و کوچکتر و
بتره(?) تر و تند لعابات او زیادتر و از ساق او شاخهای باریک و دراز رسته و بالخاصیه
کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر و ابن بابویه گوید او اسقیل است **خانق**
الکلب اراراقی(?) است که بفارسی کوله نامند و مؤلف مالایسع غیر او دانسته و بیان نموده که
گیاهیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و اطراف او تند و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و
با شاخهای باریک و دراز و در گلش و ثمرش در غلافی شبیه بغلاف باقلی و در جوف او دانه کوچک
سیاه و صلب در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله است و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد
او جهت تحلیل اورام بارده و نفع نقابه(?) موثر **خاماسوقی** یونانی خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی
انجیر است و آن نباتیست بساق و بیکل(?) و شاخهای او پرشیر و بقدر چهار انگشت و منبسط

اوی

بر روی زمین پهن استداره و برگش شبیه ببرگ عدس و درخت برگ ثمر شده بری(?) و بیخش
باریک در سیوم گرم و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیل او
با نان مسقط دانه بواسیر و ضماد شاخ و طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل و ضیلان(?) و
گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلا به قدر(?)
ابتدای نزول آب و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یک قیراط **خارصینی** شبه است و بفارسی روی توتیا نامند **خاولنجان** خولنجان است
خامازاقفی یونانی بمعنی غار الارض است و در حرف عین مذکور میشود **خانیر** مرق سکباج برد
شده است که از روغن جاف گرفته باشند **خامامالیون** یونانی تفاح الارض نامند و آن بابونج
است **خافور** اسم نباتیست که تازه روییده باشد و گویند مرا دارد و مرد عرایض الکور(?)
و اهل مصر رطبا زرا باین اسم نامند **خامون** اسم یونانی کمون است **خامالاذ** یونانی ابیون
الارض نامند و آن مازریون است **خامالاون مالس** یونانی اسم انجیص سیاه است **خایقندوز**
اسم فارسی خیار است **خامس** اسم ترکی خس است **خاکستر** اسم فارسی رماد است **خارشت**
اسم فارسی قنفذ است **خاکشیر** بلغت اصفهان اسم حبه است **خامالاون لوقس** انجیص
سفید است **خاوابی** بلغت صقالبه انگیر است **خامالاون** اسم یونانی حرباست **خاماقطی**
یونانی ضمان(?) صعتر است **خاماتیطس** یونانی بمعنی صنوبر الارض و آن کمافیطوس است
خامادریوس یونانی بمعنی بلوط الارض و آن کمادریوس است **خالیدوتیون** یونانی بمعنی
خطاطیف و آن ماميران است و گویند عروق الصفر است **خاولاق** یونانی خندروس است
خاتم الملک ساوار(?) است **خامشه** بلغت شام شیطرج است **خارخسک** اسم فارسی حسک است
خاکینه اسم فارسی خبیص البیض است **خاچوه(?)** بلغت شکابن(?) حرف بالی است **خار** بلغت هندی
اسم خیار است **خاک صوفی حمید** در طین مذکور است **خبز** بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات
ترتیب میدهند و بهترین او نان گندم مغسول است که بحد اعتدال پخته باشد و سبوس بقدر اعتدال
جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی گرده است و نان
گرم سخن(?) و مجفف رطوبات معده و خاییدن او جهت رفع کندی دندان موثر و نان سرد
مرطب بدن و نان تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام آن بصورت(?) شکل(?)

و با رازیانه و زیره و حلبه و بسیار بادآنه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم
و نخاله دار باعث سده نمیگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و سرد و لطافت
مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی
بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دو موی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم
و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از نان ماهیست و باعث سرعت هضم
آن با نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و بادشکنی
نفاخ و مضر و مصلح او روغن و شیر چنبهاست **خبز الطابق** نان ساجی رقیق است که بر روی ساج
آهنی پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیر است **خبز الغربه** نانیست که بر روی
تابه پزند و رقیق نباشد و مشهور بکماج است جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است
خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده و اخگر پزند و مشهور بنان سنگک است
و بهتر از نان ساجست **خبز الحواری** نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند
و کثیر الغذا و مشهور بنان سفید است سریع الانحدار و مورث سنگ گرده و مسدد جگر است
و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است **خبز الخشکار** نانیست که گندم را
ناشسته و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین
طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیر چنبها و روغن
و شیر تازه است **خبز السمک** نان بیده دو آتشه است و بعضی اطبا مانند غلیظ و مسدد و طلای
او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافعست **خبز الطابون** نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه
کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور بکسمه است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و
مسدد و مولد خلط سالی است **خبز القطیف** نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده
باشند و در قوه مثل کسمه است و بهتر از و **خبازی** از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ گویند
و فرک و برگی آن هم کاجی و در مازندران کیاه او را نخلک و بستانی او ملوخیاست و بری او را
بفارسی پنیرک گویند و از خطمی او مراد بری است برگش شبیه برگ بیمه و گلش کوچک و سرخ
مایل به تیرگی و تخمش مایل به سیاهی و مدور و پهن و در وسط آن تقعیری و نباتات او کوچکتر از نبات
خطمی و در اول سرد و تر و گویند در دویم و با او رقت و قوه متضاده و ملین طبع و الطف‌تر از

و در بول و منضج ورم و مفتح سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهت جرب و قرحه امعا و حرقه
و حرقه مثانه و بول و بحة الصوت و درد سپرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهت ادویه قتاله و درد
گرده و ضماد او جهت اورام حاره و شکستگی اعضا و با نمک جهت ثقبه نواصیر چشم و نمک جهت
التیام آن گزیدن زنبور و بکس عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با و سرخ و ضماد خشک
او با بول جهت قروح سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و فراق و مغری و ملین و جهت
سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویه باه و رفع لذع ادویه حاره
و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خنفق بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنه او جهت سوزش و حکه
در رحم و مقعد و با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلح
او ربوب فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه
درهم و او مولد ریاح و مصلحش نخچیر او با گوشت مرغ و ادویه حاره و خبازی بستانی را
برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خبازی و در خیبه را تا بسیار میرویده و بقدر کیاه میرسد
بشود و تخمش سیاه و دراز شبیه بتخم شبنیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل به سبزی
برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهت
خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است
و تخم او مسهل اخلاط غلیظ و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب او با شکر جهت دفع اخلاط
محترقه و مصنوع او جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو
درهمست **خبه** بلغت شیراز شنفرک و در اصفهان خاکشی و بترکی شیوران و در مازندران
کیاه او را شلم بی نامند و آن تخمیست بسیار ریزه و دراز و مایل بسرخی و تیرگی و برگش طولانی
و شبیه برگ جرجیر بری و شاخهایش باریک و متفرق و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف
باریک و منفت در دویم گرم و در اول تر و مسمن و مشهی و مقوی معده و هاضم و جهت
معده سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصبه و سرخی و برودت احشا و با شیر مسمن و بخصوص اگر
چون با دو وزن آن شکر ده روز بنوشند و جهت زنگ خار و گرفتگی آواز و سه درهم او
جهت رفع سمیت ادویه و تب بلغمی و جهت نفث الدم و اخلاط سینه و ریه و ضماد او جهت اورام
صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مشوی او در خمیر

جهة جگر و شش و سرفه مزمن و فرزجه او با عسل جهة اعانه حمل و فروج رحم نافع و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش توتیا است که بوزن نیم آن مانند خبث جرم اجسامیست
که در حین گداختن از و جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند خبث الحدید بفارسی ریم آهن گویند
بهترین خبثها و مستعمل از و آنست که با سرکه سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق
آن نموده در دوم گرم و در سیوم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و جهة بواسیر و طحال
رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهة قرحه امعاء و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یکدانگ او
جهة تحریک باه مرطوبین که مأیوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهة ادویه قتاله و ضماد او جهة
تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهة خشونت پلک چشم و قطور او جهة
پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درم او
کشنده است و چون او را بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن
زیتون بقدری که سر انگشت بالای او برآید بجوشانند تا ثلث آن بسوزد و با حرف یا طلی و عسل
لعوق بسازند و هر روز یکدو انگشت از آن تناول نمایند جهة صاف کردن آواز و تقویه
بدن و نیکوئی رنگ رخساره و اخراج فضلات بدن بیعدیل است و سرکه در روغن بجوشانند
و با عسل معجون کنند بدستور همان آثار دارد خبث النحاس تفل مس است و در قوة مثل
خبث الحدید است و الطف و جالی و خوردن او سم قاتل و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است
خبث الفضة تفل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او جهة قروح چشم و سعفه و جرب
و بواسیر و نواصیر و التیام جراحات نافع خبث الذهب تفل طلاست لطیف تر از همه و در افعال
قویتر از خبث الفضة و طلای او با آب جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال با
شباب اقلیمیا است خبیص البیض بفارسی خاگینه نامند و با سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر
هضم و مسدد و مولد اخلاط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است خطمی شجری
خطمی است خبز الغراب اقحوان است خبز القرود ثمر لوف الکبیر است خبز رومی خبز الکلاب است
خبز المشایخ بناه بخور مریم است خبیز اسم جمیع نباتاتیست که بگردش آفتاب دور کنند و خباز
شنقار است خرنق بیای شناه افسنتین است ختم الملک طین مختوم است خثاء
بناه خنفسه سرگین است از مطلق او مراد سرگین گاو است و در اخثاء مذکور شد خشو بلغه

اهل ختا بمعنی بزرگ و بدستور خوان و حشو رشتا و فیذ و این اسم مرغیست که بفارسی زنج نامند و بقدر
کرکدن و از آن بزرگتر میباشد و طعمه او اکثر اوقات فیلست و در بلاد بیابانی زنج و چین یافت میشود و
و از استخوان منقار او دسته کارد و جهة ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنست که چون بر بالای طعام مسموم گذارند
عرق کند و همچنین است سایر استخوان او و ابن الدوله گوید ان شاخ آهوی شکاریست و همین اثر را
بجهة او بیان نموده و گویند جهة اسهال نیز بغایت نافع و مؤلف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود
و خوردن بیضه او بقدر ده درم جهة حکه و جرب و سده جگر نافعست و بخور استخوان او باعث افاقه مصروع
و زبل او جهة رفع آثار و سنگدان او و جهة بواسیر ضماد او مفید خدرنق عنکبوت است خداع آزیلجا زرالبنج
است خرنوب بستانی و بری میباشد و بستانی دو قسم است یکی را خرنوب شامی گویند درختی است بقدر
درخت گردکان و برگش سفید تر و با غلظت و گلش زرد و غلافش بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه
و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلی و از آن در شام و مغرب رب میسازند و در اسهال استعمال میکنند و
و جود شیرینی از بسیار شیرینیها بر داشت و قسم دیگر درختش خار دارد و برگش نرم مایل بسفیدی و غلاف
ثمرش شبیه بباقلا و از آن تنک تر و دانهای او بقدر نرگس و شیرین طعم و در تنکابن کرات گویند
و در مازندران و گیلان لاله کی نامند تازه سرد در سیم مسهل طبع و مدر بول و خشک آن در حرارت و برودت
معتدل و در دوم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانه او سرد و خشک بسیار قابض و مقوی
و مدر بول و ضماد پخته آن جهة صداع و سقطه و امثال آن نافع و خوردن تازه خرنوب شامی که از نیل
نگذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح و با دانه جهة فتق و لینت طبع و چون داخل
شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها آورد و جهة سرفه مزمن مجرب الستة اند و تخمش محلل اورام و جهة
بروز مقعد و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعصاب و مصلحش دانه و بناه و بدلش لوز شیرین
از هر یک از قرظ و اطرانیث و عفص و قدر شربتش تا پنجدرم خرنوب نبطی ثمر بناه جنس است
دان دو نوع میباشد درخت قسمی شبیه بخرنوب شامی و خار دارد و ثمرش کوچکتر و سیاه طعم و بسیار قابض
و آنرا قرظ و سنط و ام غیلان نامند و قسمی ثمر خاریست بقدر دو عرق و ساقهای او پراکنده و خارناک
او تند و ریزه و گلش سرخ و زرد و دو اغلاف و بارش شبیه بگردکان کوچکی و در قزوین گیاه او را رکی
نامند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی
معده و قاطع نزف الدم و حابس اسهال و جهة یرقان و نفث دم و منع ادرار حیض و بواسیر و سعفه

وستون او جهة درد دندان و استحکام او و پوست بیخ او جهة قلع دندان کرم خورده و تحلیل
ثالت کندن جهت و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن شود و طلای
او بر بدن جهة اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون خرنوب را کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را
با او تر کنند باعث ثبات رنگ او میشود و مجربست و آب او با آب مورد رستنی اخضاد و ثابت کننده
صباغات است **خرنوب الشوک** و **خرنوب معزی** و **بری** خرنوب نبطی است **خرنوب مصری** و **قبطی** ثمر قرظ است
خرنوب الخنزیر اناغورس است **خرنوب صیدلانی** خرنوب شامی است **خرنوب هندی** خیار شنبر است
خروب اسم جنس خرنوب گویند مخصوص بر بیت **خرد** اسم فارسی خیار زیت **خردل** تخم گیاهی است
برگش شبیه برگ ترب و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری در ابتدای
[illegible] و تخمش مدور و سرخ و قسمی [illegible] باشد برگش ریزه تر از بستانی و تخمش عنبری ملون و تلخ
و تند طعم و سفید او را اسپید گویند و آن حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از مطلق خردل
نوع سرخ اوست در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و
و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصاة و جهة درد ریگی و بلغم و جگر و سپرز و زنان
و امراض بارده دماغی و [illegible] از تخم او با شراب جهة سرور و تقویت باه و با عسل جهة ربو و سعال
رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او جهة نقرس و النسا و عرق النسا و ورم سپرز و جذب
مواد و قطاهر بدن و ازالهٔ داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم روغن جهة تصفیهٔ رخسار و ازالهٔ
رنگ خون مرده و کمنه چشم و با سرکه جهة جرب متقرح و قوبای مزمن و بر پیشانی جهة نزلات بارده
و درد سر بارد ریحی و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهة نعوظ مجرب و با سکنجبین
آب کرنب جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغرهٔ او با ماء العسل
ورم تحت زبان و خشونت مزمنهٔ قصبهٔ ریه و ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان و سعوط آن
مورث عطسه و جهة انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیلهٔ او با انجیر جهة ثقل
سامعه و دوی و طنین و اکتحال مصفای او با آب و عسل جهة غشاوه و خشونت پلک چشم و بخور او
جهة گریزانیدن حشرات و مطبوخ او جهة درد دندان سیوم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی
و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و دو ثلث
و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب انگور [illegible] منع جوشیدن آن کنند و سرکه شیرین [illegible]

کیلان از آن ترتیب میدهند و مطبوخ نبات او با چغندر جهة صرع و سده و امراض بلغمی نافع
و در سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده‌اند چون بر یک کف خردل آیه
دایه و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه که الا فی کتاب مبین است خوانده شود بعد از آن
صد و دو بار یا مبین گفته شود و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردل را در خانه که دفینه گمان
داشته باشند افشانده یکشبانه روز در خانه ببندند روز دیگر خردلها را در جائی که دفینه
باشد مجتمع یابند و روغن او که کوبیده بدستور روغنهای دیگر استخراج نمایند بغایت لطیف و محلل
و طلای او جهة درد دندان و اختناق رحم و بثورهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم
گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعصاب و جهة نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد
و آشامیدن او بدستور جهة درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است
خردل بری گیاه او را ابری [illegible] ماند حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاة و جالی جلد و جهة
سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهة سعفه مجرب و در سایر افعال مثل
بستانی **خردل فارسی** و **خردل ابیض** و **خرنوق** و **خرنق** حرف ابیض است **خروع** بکسر خاء
و فتح راء و بفارسی او را بید انجیر و ترکی کرچک نامند برگش شبیه برگ انجیر و از آن بزرگتر و
و ساقش بقدر دو ذرع و تخمش مثل نی مجوف و ثمرش از خوشهای پرخار و مدور و دانهٔ
او بقدر لوبیه و منقط و مغزش سفید و پر روغن در اول درجهٔ سوم گرم و خشک و محلل و ملین
عصب و مسهل قوی اخلاط بارده و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة
فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا
و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض
او مثل ناتوره و پنجاه عدد او کشنده است و ضماد او با زهره او ریباس و برگ ریباس و بدلش
عشر او زنداست و ضماد او جهة ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد آن و نقرس و مفاصل
و تحلیل صلابات و با سرکه جهة درد مفاصل و با روغن زیتون جهة دردهای بارده و با
ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضای بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهة تحلیل
صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبهٔ سر و ورم معده
و رفع آثار و کبودی جلد و درد گوش و [illegible] جهة داء الثعلب و با آب گندنا جهة بواسیر

شربا و ضمادا نافع و جوشانیده او با سلیخ الحیه و خردل جهت ... و جهت داء الحیه و اقسام قوبا و کلف از
و کلف بی‌عدیل است و بدلش روغن ترب و گویند چون بیدانجیر را با خردل و سیر و طلق بقطر
مقطران سیر را فرکنند مجرب دانسته‌اند **خروع صینی** و هندی است **خروع ابیض** نوع کیاهیست برگش شبیه
برگ بادرنک مانند ازان بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست
او منقشر میشود و پیش لیان و مستطیل و با ریشهای باریک سفید مایل بزردی و تخم او از شکستن او
غباری ازو ظاهر میشود و در جوفش مثل دام عنکبوت در سیوم گرم و خشک و مسهل بلغم
و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح
سدد و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای
او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان مشاکل و بوئیدن او باعث عطسه و فرزجه او
مدر حیض و قاتل جنین و مصدع محرورین و منقی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و غشی
بختن او در خمیره با مصطکی در روغن بادام استعمال نمودن و بدستور جوشانیدن او و بکرات
واشامیدن آب او و یا با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم درم تا یک درم
و بدلش جوز القیء و در خلای معده نباید تناول نمود **خربق اسود** و سرخ کیاهیست سیاه و برگ او
کرههای و مجفف و اکثر مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه برگ
چنار و از آن کوچکتر و زواید اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید
مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه قرطم و تخم او مسهل و بمضرت‌تر از اصل او در آخر
سیم گرم و خشک و تندتر از خربق سفید و قویتر و مسهل مرة السوداء و بلغم و صفرای
اسوخته و بلغم و جلاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید است و در جمیع علل
سفلانی مؤثر است خربق سیاه اسم الثانی ... و جهت یرقان سددی و تنقیه ...
دماغ و احشا و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صمغ
و قوه دیح و مصطکی و دو مرتبه ... کشنده است بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درم
تا نیم درم و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ وزن او غاریقون با ...
و ضماد او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شده و ریح مایل در دن گوشت زیاد شده
زخمها و بجهت ناصور و صلب طلای او دو سه دفعه مجرب و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او ...

مشابه شبیل سفید او و پاشیدن طبیخ آن در مواضع نیم دفع حشرات و حبوب و گندم و امثال آن
که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور و وحوش و چون در شیر چند روز خیسانیده با جو
مقشر یا عدس جوشانیده آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیه شقیقه ...
باعث تغیر مزاج میشود و بمزاج جوانی قریب و بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است
خرم به فتح بدرا اسم فارسی مر... است و آن کیاهیست که در بستان در مواضع سایه دار
سبز و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بکبودی جای
و مقوی دماغ و مسموم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح
و نگاه داشتن او در کف دست و استنشاق او باعث محبت و روغنی که از گل او تربیت دهند جهت
درد سر و بیخوابی و رفع توحش و طلای او با موم روغن جهت نیکوئی رخسار و موجب ... و رافع
نفصل است **خراطین** کرمهای سرخ است که در زمینهای نمناک بهم میرسد در اول گرم و تر
و مقوی و مسهل درهم او که خشک کرده باشند با رب انگور مدر بول و جوشانیده او در روغن
کنجد جهت خناق و سرفه کهنه ... از سوده و مسحوق او با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق و جا
والتیام آن مجرب و جهت عسر ولادت و دفع سنگ مثانه و گرده و با شراب ... مصفر زنک ...
یرقانی در همان ساعت و ضماد او جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازه او ...
سه شبانه روز جهت التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر
و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربت و سقطه
و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زرد آلو جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون
و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مؤلف تذکره
گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زننده اکلا و ضمادا در این شبیه و مجرب و قطور او با روغن
مرغابی و زیتون جهت درد گوش نافع و چون با جمل و نبات در آن طبیخ نمایند طلای او جهت بواسیر
و نزف الدم و تشقق مقعد بیعدیلست **خرامقان** کیاهیست در شکل و بوی مثل سنبل الطیب
و رنگش سبز و مایل بشیرینی در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و وارث صفیر
خرقطان کیاهیست از درخت بادام و زیتون و امثال آن میروید و مضرت بان درخت
میرساند و غیر عنم است که در طبرستان دارو اش گویند و خرقطا زابرگش شبیه برگ زیتون

و مایل با ستبداره و شاخهای او پر کره و تخمش سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ
و مفتح سدد و با قوه محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند یک درهم از آن با د جهة خشکی اشکوان
و روی عضل و قطع نفث الدم و زحیر و سحج و آب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و ذرور برگ خشک شده
او و سوخته آن جهة ثالیل سر و قروح رطب لثه که موضع را با بول و نمک بجدی بشویند که خون
ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایه مجفف است و ادویه است خردق بر ماتازه و خرد فستج
اوست خرقی خفض است خرنق اسم الجزه است و گویند فار ابناث است خرو الحمام خوار جلام است
خربع اسم عربی اسریقی است خروالضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است خرقع مر
غز است خروالعصافیر اشنان است خرطان هر طمانت خروسان اسم عبرانی عنب است خرد
زبل است خرم بکون را بوست تخم ترمس عنت که بجهة ادویه همین معمول کرده باشند و تشدید را
شامل هر بچه و سراج القطرب حالبی است خر اسم فارسی حمار است خرکور اسم فارسی حمار
الوحش است خرماده اسم فارسی آتان است خرگوش اسم فارسی ارنب است خرخدا اسم
فارسی طبریا است خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرمای تر اسم فارسی
رطب است خرما غوک و خرمای هندی اسم فارسی تمر هندی است خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خربزه اسم فارسی بطیخ است خربزه کرمک اسم فارسی ملیون است خروس اسم فارسی دیک است
خرس اسم فارسی دب است خرد هک اسم فارسی مرجان است خرد غوله اسم فارسی لسان
الحمل است خزایا بالف آخر و بیا اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی چیزی که دستی نامند
و صاحب تذکره عین خیری بری دانسته و از فلاحه بیان نموده که او را بعکس بنفشه بلبلی غرس
کنند بنفشه شکون شود و چه گلش شبیه است بنفشه و نبت او جبال و میان رود خانها و گلش
مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو مانند نسرین و تخمش سیاه است و مولف لالیع
خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل و سرخ است و مولف قول
صاحب تذکره است آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری
او مختلف القوة و لطیف و بوی گلش سرخ میباشد بخلاف خزاما و از خواص و صفات خیری
ظاهر میشود که خزامی غیر اقسام او باشد و از خوشبوترین گلهای صحرائیست و سعید نیز میگفته
نوع ... گل خاد آن سنبلیست که با نرگس میرویده و پیاز او نیز شبیه به پیاز نرگس است اول

در دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند گل او مرطب و ملطف و مسخن و منقح سده دماغ و مقوی
آن جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و رافع درد سرد و مقوی جگر و دل و پرزور کرده و مدر
فضلات فرزجه او منقی رحم و جهة خوشبو کردن و نشف رطوبات و سیلان مزمن بردت
رحم و اعانه بر حمل و احداث گرمی و تنگی فرج و طلای خشک او جهة خوشبو کردن عرق و تقویت
عصب مفید و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل اند و روغنی که از او سازند قائم
مقام نفط و مصلح محرورین و مصلح او مورد و شربت از گل او تا سه درهم و بدلش تاجیت
خزف بفارسی سفال گویند و بسیار خشک و با اندک حرارة و ضماد اقسام او جهة درمهای
نرم و قروح اعضای یابس المزاج مثل غضروف و تر و جهة انسلاخ جلد و سفال تنور با مرهمها
جهة التیام جراحت و با سرکه جهة حکه و جوششها و خزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن
جهة ورمهای مزمن و خنازیر و عود و با سفال چینی جهة جلای دندان و تقویه لثه و قطع خون
او و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعصاب و باغی و مصلحش روغن بنفشه و سبلو قرات
خز اسم لباسیست که از ابریشم و پشم و کرک ترتیب دهند و خز خالص لباسیست که از کرک
بسیار نازک که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست
که از سمور کوچکتر و معروف در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهة نقرس و فالج و ضعف
باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات
و التیام دادن او جهة فتق اعصاب و اعضای عصبانی نافع خزمیان تحریف خزمان است
یعنی مانند خزوان حیوان جند است و گاهست که از این اسم جند مراد باشد خزنباش مرماخوز است
خزان الماء طحلب است خزاز الصخر خزاز الصخرات مذکور شد خیزران اسم فارسی خیزران است
خشک دانه اسم فارسی قرطم است خشک بکون سین اسم هندی کبریت است خشرو دارو
اسم فارسی خولنجان است خشر الکار ابو خلسا است خشخر اسم عربی جوارس است خشخاش
ام ریض است خصی الکلب دنب قوس است خس بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند
بری و بستانی میباشد و بری او سردتر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل
بسفیدی و شیردار و با تندی و جالد و قسمی از او بطباق و قسمی را ساق زیاده بر دو
و شیر او کرست و معدحین و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر بیم ...

و اب سهل خلط مائی و با روغن گل جهة درد سر و اکتحال او جهة قروح طبقه قرنیه و جلای
و با شیر دختران منوم و جهة درد چشم و بیاض آن و برص و اشامیدن و طلا کردن او جهة
عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفیدات و بستانی او نیز ساطار
و ساق میباشد در دوم سرد و تر سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و رافع قی زرآب
جلائی و مائی و مسکن حدة خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حار و
و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و مانع مستی و ملین طبیعت و جهة امراض حاره و سوت
سودا و صفرا و جگر و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و دردهای حاره و حرقه مثانه
و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حار و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و بارکه
جهة برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سبل و ربو
و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و عسل و دردره و در نره و قدر شربتش
از آب او تا سی درهم و از تخمش تا دو درهم و مطبوخ او در اغذیه و سرعة هضم تر و جهة
درد سینه و زیاد کردن شیر موثر و ضماد او جهة اورام حاره و التهام و ورم چشم و درد و
سوخته او جهة التیام جراحات و طلاع نافع و تخم او در دوم سرد و خشک و مدر و منوم
و مانع احتلام و جهة نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهة
منع ریختن مواد بچشم و جهة درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش عسل
و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهة
مالیخولیا و صرع و سبات و منع مستی شراب مسکرات **خشخاش بحری** خشخاش معرب آن **خشکار**
خبز الخشکار است **خشل** مقل مکی است **خشب النویز** نزد بعضی سیسالیوس است **خشف**
بچه ترینه آهو است **خشخاش ابیض** خشخاش بستانی است **خشخاش اسود** خشخاش اسود است **خشخاش**
بفارسی خشخاش نامند و گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه اکثر گلش بنفش و سرخ و
و کبود و این الوان تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری را برگ کثیر الشریف میباشد
بخلاف حب بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج
مواد رقیقه صفراوی و ده درهم او با شکر جهة خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم
و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و سمن و با عسل

و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو داده او رافع بیخوابی و با شیر او و مغز بادام مولد خون
صالح و رافع هزال و چون خشخاش را با پوست او کوبیده قرص بسازند جهة سرفه و درد سینه
و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی و جهة تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد او نافع و
قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا درهم و از پوست او تا یک مثقال و از گل او تا یک درهم
و مضر سبر و دین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی
و رادع و مسدد و یک ... او صبح و شام بنوشند جهة اسهال دموی و صفراوی و التهاب
امعا مجرب و ضماد او جهة درد سر و با حلبه و گلاب چون طبخ دهند جهة ابتدا ورم و تسکین درد آن
و منع ریختن مواد باعضا و نطول مطبوخ برگ او جهة بیخوابی و با آرد جو جهة اورام حاره
و باد سرخ و لعوق آب مطبوخ آن با عسل که آب خشخاش گویند جهة منع نزلات و سرفه و اسهال
غرض نافع خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ ... او جهة جگر علیل و حفظ بلغم
معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد مایل برطوبت و در آثار قویتر از تخم او
و مداومت او مرخی اعضا و شورش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث
نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و باید سموم
قوی و نشط بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهة غلة ساعیه و قروح و ضماد او جهة
سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحال او مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن دردها
های حاره و اورام و اشامیدن او جهة نزله حاره و قطور او جهة درد گوش و ورم حاره
مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدد است **خشخاش اسود** و مصطلح
اطبای سابق که افیون عصاره اوست نه از اقسام دیگر و مراد از ذوقسم ... کرکس
کثیر الشریف و زغب او را باشد در آخر سوم سرد و در جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی
و جهة سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب جهة رفع سیلان حیض نافع و مضر و مانع و
مصلح او رازیانه و قدر شربتش بجمیع اجزا و بقدر نصف شربت اجزای بستانی و از تخمش
یک ... و بدلش تخم کاهو است در اکثر مواد **خشخاش منثور** قسمی از خشخاش بری است برگش شبیه به
ترتیزک و دراز و با خشونت و مایل بسفیدی و ساقش خشن و قبه او کوچک و شبیه بشقایق
و در قوه از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یک درهم او با ماء العسل ملین طبع **خشخاش مقرن**

کیاهیست برکش سفید و با زواید مثل رته زغبدار و کلش زرد و ثمرش شبیه بشابخ کاو و تخمی دانجه
مقرن کفته اند و در جوف او دانها مثل حلبه کوچک و منبتش پشته کنار رودها و اغلب جبلا
بنکند است و دانه او زرد است و این بزر ذهبیست در سیم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط
بلغمی اسهال و برک و کل او جهة تنقیه جراحات و خشک کردن ان و اکتحال ان جهة قرحه چشم و طبیخ
بیخ او جهة علل بارده جگر و عرق النسا و رقیق کردن اخلاط غلیظ لزجه نافع و یک مثقال از تخم
او مسهل قوی اخلاط لزجه است **خشخاش زبدی** کیاهیست بسیار سفید و مستعمل ازان ثمر او
و در وسط تابستان میرسد بغایة گرم و در طبع مثل جلابنک از جمله سموم و مسهل و مقی
قوی و جهة تنقیه دماغ و رفع بلغم و صرع مفید و مقدار شربتش از تخم او نیم درهمست **خشاب**
بفارسی اسم آب مطبوخ میوه است که با شکر طبخ یافته مثل آلوبالو و میویز و سیب و زردالو
و امثال آن و مجموع الطف از اصل ان و مؤلف تذکره گوید که از آلو و آلوبالو جهة تشنگی
و اصلاح خلط محترق و التهاب و از ورد بیرزد و از به جهة تقویه اعضاء رئیسه و ارواح و هاضم
و دفع عفونات و از سیب جهة خفقان و غشی و کرب و از میویز جهة تصفیه صوت و تفتیح
سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود جهة سرفه و تب غبقه و منع ارتفاع
بخارات بدماغ نافع و زبون ترین او خشاب زردالو است و مجموع آن مولد ریاح و مصلح
او انیسون و مصطکی است **خنگبنجبین** معرب از انگبین خنگشت و آن عسلیست در غایة خنکی
جهه سبز و زرد و سیاه و سفید و سرخ میباشد و در شکاف سنگها میباشد و در دیلم و کوهستان
است و ان را کوبند سفید او در افعال جمیع قویتر از عسل و در غایة حده و یبوست
و زرد و سرخ او قویتر از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه او قریب بحلاوت
در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زیاده محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش
تا یکدرهم **خصی ورس** طحلبست **خصیة البحر و خصیة خرة** اسامی جند بیدستر است **خصی الدیک** حب الکبات
و مؤلف تذکره گوید غیر اوست و کیاه او شبیه بکیاه عنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر
آلوبالو و سفید در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم و محلل ریاح و ضماد او جهة تحلیل صلابات
و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او بنفشه و شربتش تا یکدرهم و مثلثی زبره است
خصی الثعلب بفارسی ثعلب کویند و ان بیخیست سفید و از ثور نجان کوچکتر و طعم او شیرین

و بالزوجه

و بالزوجه و اندک تندی و در بوی شبیه ببوی منی و شکل دو بیضه کوچکی که با هم ملاحق باشند
و از بیضه ریشه باریکی دراز رسته و در آخر بهم دانه کوچکی که با هم ملاحق باشند موجود دیگر خشک
از دانه بزرگ شود و بیضه ان کوچک میگردد و از جهة قاتل اخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است
و حب مذکور و برکش بقدر انکشتی و از برک پیاز اندک عریض تر و پهن بروی زمین پر نرم
و ساق او بقدر شبری و بر بالای او دو عدد کل زرد رنگ و در وسط کل چیزی سیاه و منبتش
در جبال و اماکن نمناک و بی تخم است در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و خفه کرار
و تشنج یابس و تولید منی و تقویه باه و نعوظ و طلای او با روغن کل مقوی سوی و مقوی ناخن
و مانع سقوط او و قدر شربتش دو درم و مضر معده و مصلح ان شکر و بدلش تخم رطبه و تخم
زرد و یک است و کویند نوعی از اورکلیست که دران چیزی شبیه بکس میباشد و بیخ او در تقویة
باه ضعیف است و نوع دیگر میباشد برک و شاخ او سرخ و بر سر او دو عدد کل کوچک و در ان تخم
سیاهی و نبات سفیدتر میرویده و دو سال میماند و در دویم گرم و تر و گویند جهة امراض سوداوی مجرب
است هرکه او را قطع کند و بشتش همیشه حرکت کرد و چون او را بسوزانند و با موم و روغن
زیتون با هرکه تدهین کنند رفع آن شود و نوع چهارم او را برک سه عدد مایل بلطافت بین دو
برک سوسن سفید و از ان کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر ذرعی و کلش مثل سوسن
از او که زیتونی است و بیخش مدور و بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و بالزوجه و شیرین و در دویم
گرم و تر و بغایة مبهی است نوع پنجم از انبات و بیخ مثل چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از ان بزرگتر
و صلب و در سیوم گرم و بار علوته فضیله و در تحریک باه قویتر از سقنقور و چون بیخ مذکور را در دست
نگاهدارند باعث نعوظ گردد و جهة فالج و لقوه و تسمین بدن و ربزدن دندان جهاة و حمول او
با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و تخم او با شراب بغایة موجب نعوظ و مکد
حواس و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکدرم و از تخم او یکدرم **خصی الکلب** بحری
بیونانی ارخس نامند و ان بیخ کیاهیست مثل دو زیتون بهم چسبیده یکی از ده و بزرگتر و ممتلی و
زرد و کوچکتر و غیر ممتلی سفید لون و برکش شبیه ببرک کندنا و ساقش با برک و تا نیم ذرع و کلش بزره
متصل بشکل سرو و منقش و شبیه بشکل اصابع اصغر و حقیر در فیروزه کوه سرد و را مشاهده نموده ام
منفعات با هم شبیه اند مگر آنکه کل اصابع اصغر بسیار بهم متصل نیست و سرخ و در آخر دویم گرم و خشک

و محلل اورام بلغمی و منضج مواد و با رطوبت فضلیه و تازه او که با شیر تخته باشند نفاخ و مولد باه
و خشکش قبض آورد و قاطع آن گویند هر یک از نر و ماده که بعد از دیگری خورده شود فعل او را باطل کند
و مصلح او در تحویر به صمغ عربی و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث تولد دختر است
و نوع دیگر را برگ شبیه نوع اول و عریض تر و با رطوبت چسبنده و گلش سفید و تخمش سه عدد و حکمش
در اول در سرد و منتی و در آن در سیوم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک سائیده او
نوع اول محلل اورام بارده و منقی مرقوح و رافع عفونت آن و جهت تمام قروح خبیثه و قلاع رطب
مفید و منضج سدد و رافع آثار جلدات **خصیه** از جمیع حیوانات بدون ترین اعضا و رطوبت دار
و غالب منی و بهترین همه خصیه خروس فربه است و مقوی باه و مولد خون صالح و مصلح سایر بادنجان و نمک
و صعتر استعمال نمودنست و خواص خصیه هر حیوان در ضمن او مذکور میگردد **خلاف** بفارسی بید مشک
درخت معروف است و گویند بعلبکیست **خطف** خربزه نارسیده است **خطر** وسمه است **خطمی** معروف
سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و آنچه بیکل باشد خطمی بری و خطمی تر باشند و جالینوس او در دانسته
و تخم از یخیس گرم و معتدل و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری و از انواع خبازی شمرده اند
و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف تر از برگ و ساق او و از خشک کرده استعمال نمایند و شربت
آب طبیخ او جهت جلای امعاء و مقعد و رافع حرز تندی او دو به سهولت و مکیسر او جهت تحلیل قولنج و کثرت
بول و حیض و قرحه امعاء و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و سعفه و مولد سودا و خلط خام
و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد ورمها و تحلیل او و ختازیر و نضج جراحات و دمل
و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خراز و تنگی اعضاء و عرق النسا و مفاصل و نقرس
و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه در دهنها جهت ذات الجنب
و ذات الریه و ضماد تخم او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و تطلیه او جهت نرم
داشتن موی و جلوس در طبیخ او جهت ورم مقعد و انضمام فم رحم و زنان عقیم مفید و تخم او با سرکه و
جهت سنگ مثانه و گرده و لعاب او با شکر جهت سرفه و ضماد او با سرکه که در آفتاب نشینند جهت بهق
و برص و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و مجرب و تخم او ده جزو دانه خرما که با سرکه طلا
کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهت مغص و زحیر و سده
امعاء و قرحه آن و با شراب جهت عسر البول و حصاة و رفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش

و سکاف فضلات خام مثانه و جلوس در طبیخ او و بدستور تضمید آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا
و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع و چون بیخ او را کوبیده در آب تبته در آب کرده شب در
زیر آسمان چندانکه آب سفید گردد طلای او جهت تهییج پلک چشم مؤثر و جهت سرفه حاره و نفث الدم
مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و از بیانه دیگر گوید
مضر ریه است و عسل مصلح اوست و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش
خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رادع صفرات **خطاف** بفارسی پرستو
و ترکی قرلانقوچ و بدیلمی مجلا مانند و از طیور معروف است گوشت او در سیوم گرم و خشک و کباب
او مفتح سدد و رادع سنگ مثانه و یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال از خشک سحوق او
جهت قوت باصره و غرغره او با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای سوخته او همین اثر دارد
و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ و خاکستر سرگین او با عسل جهت ابتدای نزول آب و بیاض و جرب
و سبل و ظفره نافع و بدستور خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن
رنگ رخسار و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب و خوردن آب مغصوص مدقوق او با قدری
بادرنج جهت اخراج جنین سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده
باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن او سبب نوع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی
سفید باعث دمیدن موی سیاه مجرب و کردن چشمان او با روغن زیتون بر ناف زنان جهت عسر ولادت
موثر و سقوط زهره او جهت سیاه کردن موی سر و ریش سفید صاحب مجرب گوید مجرب است و مؤلف
ما لا یسع گوید مخصوص سفیدی قبل از وقت است و باید شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه
نشود و چون در سالی دو بار بچه میکند و هر گاه در حین زیادتی قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ در چینه
ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون و چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین تولد پیدا شده
باشند که بدن گوساله بر زمین نرسیده گرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا بگردن او
ببندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و چون سنگ ملون را در حریر سفید بحیده
نگاه دارند باعث جاه و حرمت و قضای حوائج میگردد و ابن الدوله گوید سنگ ملون سرخ
میباشد و تعلیق او موجب فرحت است گویند چون بچه او را بزعفران و امثال آن زرد کنند بدستور
که در حین تنگ دل او شود جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان با آشیان آرد و چون وقت جلوه

اشیان او را خواب کرده با آب حل نموده بان غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و نشره است **خفاش**
بفارسی شپره گویند در سیوم گرم و چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و رافع
استسقا و مطرای او در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و دردهای
بارده و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة احتباس البول سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهة فالج و حمول
پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی و بزرگ شدن پستان و بالیدن
زهره او بر فرج جهة عسر ولادت مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مس تعلیق او را مهرا الجثه باشند
جهة رویانیدن موی و دراز کردن او و بعد یل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهة نزول آب و ناخنه
جهة بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرگین او جهة قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهة منع
موثر و نیر و بول او بغایة جالی و در اشیان او بنجمد او بهم میرسد شبر ذق مانند بقدر بندق
و سفید و متخلخل سنگینه نقلی و سوراخ دار است یک مثقال او قاتل و سریع در سم او مخرج حصاة
و اکتحال او رافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سترنده موی و قائل لیل است
و گذاشتن سر او در زیر بالین عالم بردن نباشد صورة بیخوابی و بدستور دل و چشم او بمکان
انزوار و دفن کردن سر او در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و دود سوراخ موش باعث گریختن
از ان مکان و داشتن او موجب قبول است **خفنج** خردل است **خف الغراب** نوعی از حلزون است
از ان صغارتر و بزرگتر **خفروج** خرفه است **خل الزیت** ترشی است که از روغن زیتون و غوره
یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب میدهند **خلال ابراهیم** جوز بویست **خلال دان** نوعی از
اطریلال است **خلال خلیل** نبات اطریلال است **خلوق** زعفران است **خلال مامونی** ازجرات
خلیان اسم یونانی باررنج است **خلقیقس** اسم یونانی زاج است **خل الخمر** سرکه انگوری است **خل العنصل**
سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد **خلال** در بلح مذکور شد و آن غوره خرماست که از جدا
گذشته باشد و بسیاح را نیز باین اسم نامند **خل** بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و عسل و شکر
و انجیر و امثال آن و از حبوب مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق سرکه انگوری است
و خل خمر او را از جهة گویند که ماده او اولا خمر شود و سرکه میگردد بخلاف سایر که او لا ترش میشود
و بهترین همه سرکه انگوری است و بعد از آن مویزی پس خرمائی و مویزی و انجیری و نارجیلی و عسلی
و در قسم اخیر گرم و خشکند و سرکه انگوری مرکب القوی و در دویم سرد و خشک گویند و خشکی او در

قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوة ادویه با عضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه
و رافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و کد ازنده بلغم سبز و سودا
معده ملتهبه و بلغمیه و جهة قطع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن او تا اشتها
قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهة نفث الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن کرم او جهة
ادویه قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهة رفع ضرر قطرب و سگ دیوانه گزیده
و مکیدن او بتدریج جهة زلوئی که در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی و غرغره او جهة منع سیلان
فضول بحلق و خناق و سقوط اللهات و درد دندان و مضمضه او با نمک جهة قطع خون بن دندان
که کنده باشند و با زاج سفید جهة خون لثه و سستی ان و طلای او جهة منع انتشار قروح خبیثه
و باد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و جسد و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات
تازه و درد سر حار و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایة مجرب
و چون بر عضوی بمالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهة گزیدن حیوانات
سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهة قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته شده منع سیلان
فضول بشکم میکند و ضماد او با گچ که در ان طبخ یافته باشد جهة عضو و خشونه ان مجرب و با گوگرد
جهة نقرس و با عسل جهة رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهة دردی سری که
از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهة خناق و ورم پستان و با کوتی با گشنیز گرم جهة
عذرو ورم بارد و با بیرم جهة حذر و ذکر از مفاصل و جوشانیده او با گلاب که پارچه را با آن تر کرده
بر سر ضماد کنند جهة درد سری که از صفرا باشد و از خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب
و پاشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بدستور سنگ را در او انداخته بخار او جهة درد سر
مزمن و نزلات و سرفه مزمن و لوا بیرو خوردن مویز و انجیر که در او خیسانیده باشند جهة سپرز
و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهة تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهة کرم گوش
و بخور او جهة دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده خیشوم و بوئیدن او جهة سده مصفات
و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون بکوبند پیاز عنصل
خشک او تر کرده در سرکه بجوش نند تا مهرا شود و یکهفته در آفتاب گذارند و صاف نموده
هر روز ناشتا دو درهم از ان بنوشند جهة رفع بدبوئی دهان که از مشارکت معده باشد مجرب

و در جمیع افعال مثل بید مشک است که در اسپیدار مذکور شد و مضر بمبرودان و سوداوی مزاج و قوت باه
و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و نافع بمبرودین
و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت آن مورث استسقا در صاحبان ضعیف اعضا
و نفس شش و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و تشنج و لاغری بدن و مصلح آن شیره منهاده
کوکنار و شراب سرخ غلیظ و در دفع ضرر سرفه شیر تازه و روغن بادام و ادویه ضعیف
الحرارت و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در تشنج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال
و در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو و سرکه طاری و انار حلو مضر عصب سنید **خلنج**
درختیست شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد اروس بسیار بزرگ میشود و برگش مثل برگ گز و گلش
کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل جوز اول است در دوم گرم و خشک و شکوفه آن
تندتر و قویتر از سایر اجزای او و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن
بپزند سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب
او را هم این اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن چیزی
در ظرف چوب او مانع خفقان **خلاف** شامل بید مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق
او بید بری مراد است و گل او بعد از برگ بهم میرسد و رنگش زرد و بعد از ان خوشبو و ثمرش
مثل خوشه که از ساق شاخهای او بیرون میآید و کرک بید ناشد و در اکثر مواضع یافت میشود و در
او سیکل است و صفصاف اسم خلاف رومی گلش در دوم سرد و در اول تر و پوستش
در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیف تر از وست و مفتح سده جگر
و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حاره و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع
امراض حاره و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه آن و خاکستر چوب او جهت [illegible]
و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید و جرم برگ او قابض
و رادع و عصاره او مسهل بلغم و سودا و صفرا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و [illegible]
پیر زده و صرع و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش
جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر تهیگاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست
درهم است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او در دستور اول مذکور است و جمیع

ادویه

او مقوی باصره و جلای و ثمرش جهت اسهال و موی مجرب و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت فالج اعضا
بغایت موثر **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد
و بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس بارد و تر
دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و مفتح سده و لطیف و مانع و ملطف و مقوی
دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشند و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قویتر
از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است و چوب و برگ او در جمیع
و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد حار و مانع
صعود بخارات و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل معمولات
و چون با مغز بادام کبیر زند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر **خلاف بحری** بید مطلق معروفست
خلد بضم خا و فتح لام بفارسی موش کور و در اصفهان واره سنانک و بدیلمی کاینش گویند حیوانیست
بی چشم و بیدم بید است و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه اشجار را میخورد و در زمینهای نمناک را
پوشیده سوراخ میکند گویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طلا کادوس گوید هر گاه
در سوراخ مسکن او پیاز و گندنا بگذارند بسوی آن بیرون آید و از سموم قتاله و فغانه گرم و خشک
و خون سوفع و دنباله او جهت زیر و بیاض چشم و دفع آثار جلد و خال و دماغ او با روغن جهت برص
و بهق و قوبا و خنازیر و مرهم از [illegible] بزرگ کند بعد و قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی
و محلل اورام و خون او و نیز همین آثار دارد و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت
ازاله بدبوئی آن و طلای او جهت درد سر و بخور او جهت عسر البول و سعوط زهره او با آب بیخ رطبه
و قدری زعفران جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او جهت تب ربع و صرع و
باسانی بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانه بر اطاعت روحانیان کند
و دفن کردن او در آستانه در مانع از سحر و انداختن دندان او در میان جامی موجب تفرقه [illegible] مجلس
در آتش انداختن سر او **خلر** بضم خا و تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه او کمتر از قدعی و برگش
ریزه و گلش مایل بسفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی و آن سه قسم است اکبر از قسمی غلاف
باقلا کوچکتر و پوست او غلیظ تر و عریض و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر نخودی کوچک و در اول حلیت
ابیض باشد و دوم مضاعف الغلاف و خشن دانه او در سفیدی و کوچکی و تندی کمتر از اول چیا

بنفوذ سند مذکور شد سیوم طویل الغلاف قریب بباقلی و سیاه رنگ و دانه او ستبر و بزرگ
مایل بزردی است و بسیار تلخ و در مصر سبید گویند چهارم دانه او کوچک و پهن و اغبر است و چلبان
اسود مانند بخیم رقیق الغلاف سفید دانه او را قصاص گویند و همه اقسام او در اخر دوم خشک
و در اول سیم سرد و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعاء و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة
سرفه و قصبه ریه و در سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیر و ضماد او جهة تقویه اعضا
و دنی و کلف و با عسل جهة تحلیل اورام و بخور او در موشی موجب جمعیت موریها است و مضر اعصاب
و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا بیست درهم است و نوع بری او بغایت غلیظ
مدر شرابست **خلال مکه** اسم فارسی لیستاج است **خلندری** بلغه مصر بسیله باشد **خمان عشب** بلغت **حمیط**
گوشت بابانست **خمان الارض** نوع صغیر خمان است **خمان ابن سوس** کمافیطوس است **خنم** بلغه یودر
و بلغه بنطی اسم حبار نی است **خمالیون** مازریون سیاه است **خمل** سوریحان است **خمیرة اوباق** بخکشت است
خمیره بنفشه اسم فارسی بنفشه مربی است **خمیره** اسم فارسی خمیره است **خمیر** بفارسی خمیره و ترش
نمیرسه گویند و آن ارد گندم است که با روغن کنجد و روغن نشوان و شیر و سایر روغنها و مایعات از یک
که باشد سرشته گذارند تا ترش شود و قدری از آن داخل نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب القوی در دوم
گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و مفتح دمل و گر
اورام بارده و مسکن درد آن و سی مرآبی که در خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مرحل نموده باشند و با چهار
دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانگ زعفران جهة رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون
و هم سرکه اضافه کنند جهة اسهال صفراوی و احتراقی مفید و غرغره محلول او در آب با ربع آن انقمی
جهة ورم حلق و ضماد او با خیار و روغن و نمک جهة تحلیل صلابات عظیمه با بوسه مجرب و چون بجزو آن
نعناع و یک جزو خردل سایده و انصف عشر خردل و سه چندان مجموع خمیر مایه نموده و در ده شبل بیم آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بنصف وزن آن عسل بقوام آورند در تقویه هاضمه بی بدیل است که جبر
نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع غثیان و مسهل است هرگاه با معاجین تا هیته اصلا ...
بغایت سریع الاثر و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بر سند قایم مقام ...
و انار اسرار مکتوبه و مفرحیت علیل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا پنجه درم است **خمر** مراد از ده درع
تخمیر العقل است یعنی انچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او مراد شراب انگوری است که آب انگور صاف را

درم

در خم زرفت اندوده کرده مدتی در افتاب و بعد از ان در سایه گذارند و غیر انگور را نیز باین دستور شند
او بجب انفعال زیاده بر شش ماه ... خمیر میشود و چون خردل داخل کنند بدون جوشیدن خمر میشود و شیرین
میباشد و با زعفران باعث شده سرور و تقویه جگر و دل میکرد و چون با دانه انگور باشد بعض
میشود و بجانی انست که خم را بعد از اندودن زرفت با تعبیر سوم به عود و کشته بخور کنند و در آن
انگور سفید و مصطکی و به شیرین و سیب بقدری اندازند و بعد در افتاب گذارند ظرف او را در زمین دفن
کنند و انچه بر او شش ماه نگذشته باشند عطار نامند و بفارسی و لاتینی نامند و چون اب انگور را بجوشانند
تا ربع او بسوزد و در خم کنند او را جمهوری گویند و بهمه غلیظ را اندوه تا شید و او قاطع باه است
که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و او در سیوم گرم و در دوم خشک و قدیم او که زیاده
از دو سال تا چهل سال است بهوست او در سیوم و تازه او که عطار است در دوم گرم و تر و انچه
تا یکسال در اخر دوم گرم و قایل برطوبه است و اولی انست که بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد
استعمال نکنند و قویترین اقسام زرد و عتیق است و ضعیفترین همه تازه سفید است و قیض او
سریع النفوذ و مفتح و غلیظ ان دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیت او
غالب و ترش و شیرین ان نفد هضم و مضر عصب و مورث توحش و قسم قابض خرحلیس طبع و با عفونت
خون بیند و دباغه معده و قوی الخمار و تلخ او جالی و مفتح و ناضم و سیاه او دیر هضم و مولد
سودا و سریع و خوشبوی ان که عبارت از ریحانیت معتدل و بهتر از سایر و مصدع و بدبوی
او مصدع و مورث امراض مهلکه و شمس او که در افتاب سایده باشند و بعد از جوشیدن
بسایه برده نشند و سریع الانحدار و با تفریح لبساید و مولد تبهای حاده و امراض حاره و مطبوخ او
که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و مدفون او که خم او را در زمین دفن
کرده باشند غلیظ و دیر هضم و متعفن و مولد تبهای مزمنه و شراب کهنه حرف موذی اعضا و ...
سج است و ممزوج با اعتدال مصلح حال بدن و ممزوج با آب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقل
و دیر هضم و خفیف النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث
امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد ... و سده و صاف او منفح و مدر است و بهترین
شرابها بیک سال و دو سال معتدل القوام و مایل بتنکی و خوشبو است که در رنگ بین سرخی و زردی
باشد و در تلخی و شیرینی متوسط و کام را بهم نیاورد و در قدر استعمال [illegible]

بجو نگرو دانند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه و اسنان گذاشته اند و در محرور المزاج
مقداری که بعد از طعام شود و در رفع تشنگی شود و بجهت سرور و نشاط مفرط رسد و از قسم سفید رقیق و زرد
و سرخ و ممزوج و در معتدل المزاج و مبرودین بمقدار نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان
و صاحبان خلط غلیظ که اخذ طرب و ثقل حواس و خواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است
باید در تشنگی مفرط بسیار گرم و در وسط روزهای تابستان استعمال ننماید نمود و بجهت سستی مفرط و در ماهی
یکمرتبه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اگر فرموده اند که اگر روز استعمال نمایند و بعد از بیست
روز یا یکهفته بیاشامند اولی است بدستور شرطست که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و
آب روان و سرور و بهجت و شاکل مرغوبه و رفقای عاقل فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند
و خیام مجمل شروط را در این رباعی درج نموده است رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور ه
یا با صنمی لاله رخ خندان خور ه بسیار مخور و ورد مکن فاش مساز ه اندک خور و که گاه خور و پنهان خور
و سبب سستی و تغیر شدن حواس است بخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزا متصاعد داوی و اعلی
اجزای دیگر شود و لهذا ضعیف الدماغ زود مست میگردد و قوی الدماغ چون تحلیل بخارات میسر است
بعلت کثرت جمعیت بمیرسد و دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوت دل است و سبب
اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخاوت و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در مزاجی خمر محرک صفرا
غالب و آثار ان غلظت چه کثیف الخلوط را باعث ملال و کراهت میشود و در لطیف الخلط سبب خنده
و سرور و صاحبان اخلاط حاره موجب غضب و اخلاط بارده رطبه علت سکوت و خوف و حزن
مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهت صحت و نیکو کردن رنگ
رخسار و فکر و تقویه هضم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ و فربه نمودن غذا در سایر اعضا و فربه
کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف ان بطلاق و لطیف ان بادرار و عرق و اخراج صفرا ببول
و عرق و دفع بلغم و سودا بتلیین طبع و جهت تقویه حواس و اعضای اصلیه و نشاط و فرح و رفع
جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاط و رفع بخل و عقب
موثر و باعث شجاعت و سخاوت و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی باه و مانع پیری
و رفع تهیج بدن و رد عفونت و ممزوج قسم سفید او جهت تب دق و رطب اعضا و تب غشی صفراوی
جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در ضمادات جهت تحلیل مواد و نفوذ فربه نمودن بدن

شدن

شدن نوشیدن ادویه و خوردن او تا بمقدار ربع رطل با آب سیب و گوشت آب مجرب جهت غشی و سهو شیخ مجرب
و منافع جزئی ان زیاده از تحدید و هر گاه مراعات شروط مقدار نشود مضرات او مراتب زیاده از
منافعست و از انجمله سبب سکته و خناق و امراض دماغ مثل سکته و صرع و فالج و جنون و برسام
و رعشه و امثال ان و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال
و سوء القنیه و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و اکله و جوع
و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و سورت تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقا
که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر
او را صدی ... است از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علاج خمار است که با تقلب و ...
اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک پیدا شود و مضرتهای اجل و بیشتر اکثر علاج می باشند
و امراض عقلانی از غیر متناهی و از انجمله تقویه قوی بهیمی است و ضعف ... نفس ملکی است
که اجتناب از شرب حلق باولست خمرة لغته ... ستوبانی اقطی باشد نباتیست که
صغیر و کبیر پیدا شود کبیر او شبیه بدرخت شاخهای او مایل بسفیدی شبیه بنی و ستبر ... مثل
برگ گردکان و از ان کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر شاخی ...
سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بنفش مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه ...
محلل و بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازه او در التیام جراحات ... و خمان صغیر
شبیه بخمان و ساقش مربع و بر گره و برگش شبیه برگ بادام و مشرف الاطراف و از کبیر ...
ظاهر و ثقیل الرائحه و قبه سر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل ... انگشتی ... رنگ
و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سردی ...
غالب و با اندک گرمی در اول و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محلله و آب بیخ ...
و ساق او مسهل بلغم و مره الصفرا و آب فشرده او و مطبوخ بیخ او بدستور ...
بیخ او جهت تنگی اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن ... بغایت موثر و طبیخ
بیخ او با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت ادرار ...
و امراض مقعد و بواسیر و مقعده او جهت کرم زهدان و سعوط او سه روز رافع حمره چشم
جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهت بواسیر و با آرد جو جهت

ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه شبر جهة نقرس و خوردن ثمر او جهة صلابة
رحم و طلای پخته او جهة سیاه کردن موی و منع ریختن آن و مضر بریه و مصلح او عسل و ترش و شربتش تا
دو درهم و مولف اختیارات بدیعی درخت بل هندی دانسته و فیه ما فیه **خماهان** لغة فارسیست
و خماهن نیز گویند از احجار است نر و ماده میباشد حدید صینی نر او و حجر الخماهن قسم دوم آن
مایل ببرودت و در دوم خشکند و نر او صلب و تیره رنگ سیاهی غالب و چون بسایند محلول
او زرد و رنگ پخته برنگ زرنیخ و در دست کردن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت
و تاریکی مکان نهاد به تیرگی شب و نگاه کردن او جهة حفظ صحت چشم مؤثر و ماده او سردتر
از حدید صینی و رنگ ساییده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال از ساییده او جهة
رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تفریق مخمور است و هر دو قسم جهة علل صفراوی و دموی
و ورم چشم و تقویة عضو بحدی که از ریختن مواد متاثر نشود و دو درهم از ساییده آن جهة
رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایة مفید و مسدد و مصلح او عسل است
خنثیلی بلغة نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساق بیخ او باریکتر از آن و گلش زرد و مایل
بسرخی و بر شاخهای او شکوفه میشود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوة او تا
باقیست و صمغ آن تا هفت سال و نبات او بغایة مجفف و خوردن دو درم او با شراب و بدستور ضماد
او جهة گزیدن افعی و آب او با شراب طبخ دهند جهة قطع اسهال و طلای آب برگ او جهة قطع بواسیر
نافع و چون مجموع گیاه او را با بیخ آن کوفته با عسل قرص سازند و با آب بوره ارمنی طلا کنند
جهة بهق مؤثر و صمغ او در سیم گرم و خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل ریاح و جهة
التزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و امر جه او با مرصاف که لته را با او [illegible]
باشند و بقدر زیتون حمول نمایند جهة گشودن حیض و اسقاط جنین بغایة مؤثر و اکتحال او جهة
گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و مصلح او نشاسته و مقدار شربتش تا یکدانگ است
خنذروس بفارسی ذرت مکه گویند و حنطه رومیه نامند و در شکل بن گندم مکه گویند [illegible]
بی منفرش و برگها پیچیده و بشکل خیار و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد
و مایل بحرارة و در دوم خشک و محلل بلغم و خون جامد و فاسد طبع و ثقیل و نفاخ
و غذائیة او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهة جرب متقرح و تشقق و نقرس نافع و طلای

مصنوع او جهة نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهة قرحه امعا که با حرارة باشند و تغذیه
او جهة سل و اسهال نافع و بدلش ذرة است **خنثی** بتشدید نون بلغة سریانی گیاهیست شبیه به سیر
که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از او باشد برگش شبیه بگراث و از آن لطیف تر و ساقش مرتب
بلندی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه ببلوط و بخشخاش و تخمش شبیه بتخم [illegible] از او و از آن بزرگتر و
تخم او در قبه مثل تخم پیاز در آخر دویم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی میماند و سنجن و تند
با قوة مجفف و محلل و ملطف و جابر کسر و مقوی باه و محلل ریاح و اورام احشا و مفتت حصاة
و رافع قروح باطنی و مکید سلم و مدر بول و حیض و دو درهم او جهة درد پهلو و سرفه و سستی عقل نافع
و ضماد گل او ملین طبع و با شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهة یرقان خصوصا چون
با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب او با سفیداب و سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با گوگرد
جهة قوبا و با آرد ترمس جهة خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم او جهة گزیدن هوام
و ضماد مطبوخ شاخ او در شراب جهة قروح خبیثه و ورم پستان و خنازیر و جراحات چرک دار و دبل
و طلای او جهة قوبا و داء الثعلب و با عسل جهة استسقا و بهق مفید و سوخته او با روغن جهة
رویانیدن موی و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و مر و زعفران جهة
رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او جهة جنبها و با کندر و عسل و شراب
و مر جهة چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد دندان جهة تسکین الم او
مؤثر و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت
ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیته مسکن درد اوست و مضر کلیه و مصلح او مصطکی
و شربتش تا سی درهم و بدلش مدر باه [illegible] در سموم اسقیل است **حنف** بفارسی جبل [illegible] باشد
پر دار و بی پر و بزرگش بری و کوچکش اهلی میباشد و پر دار قویتر است در دوم گرم و خشک
و محلل و شیدوات منقوع او بقدر یکمثقال مسهل اخلاط معدی و کبدی و معائی و جهة [illegible]
مجرب و بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیة اوست و ضماد او رافع قروح [illegible] و
و روغن زیتون که او را در او جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر و محلل خناق و
بواسیر و کوبیده او با آب جهة قطع ثآلیل و اکتحال رطوبة او که از قطع و نبات او ظاهر شود جهة
تقویة بصر و رفع غشاوة نافع و گذاشتن سرهای جبل او بر موضعی باعث جمعیت کبوتران گویند

جبسی کردن بعث عدد او در زیر طلای مس سرخ موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا
و چون در جوف نی گذاشته بر ران زن بندند رافع عسر ولادت و بوی کوبیده که جرم او
جهال که در تموز خیار زهی بهم رسد جهة در چشم مجربست خندیقون شرابیست که از خمر و ادویه
ترتیب دهند و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دوم گرم
و در آخر آن خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و سپرز و جهة تب ربع
و نسیان و امراض مزمن نافع و قدر شربتش سه چهار درمست و بهترین نسخهای که در منهاج و غیره مذکور است
اینست زنجبیل پانزده مثقال و فلفل و عسل از هر یک پنج و هفت درم زعفران فلفل سیاه مشک و دارچینی
عود قسط سنبل مصطکی هر کدام یک درم و زرنبکی انیسون ناخواه حب الغار بکوبد چهار مثقال لاجورد
بکوبد نیم درم زعفران و مشک و لاجورد را و گلاب و آب بیرین و آب سیب و آب انار شیرین که از هر یک
چهل و پنج درم باشد حل کنند و ادویه دیگر را در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه درم شراب سرخ صاف
بجوشانند تا نصف برسد پس صاف کرده با گلاب و آب سیب تا چهار یک شود و نهصد و پنجاه درم
عسل صاف بر آتش نرمی گذاشته شراب صاف بیایند مذکور را با بهاء چند جوش نرمی داده استعمال نماید
در کاه تریاقیه عظیم باشد و قدری از زهر بعد از سرد شدن آن و حل کنند خنزیر بفارسی
خوک نامند از ارسطو منقولست که اکثر او را در استخوان مغز نمیباشد و بعضی زهره ندارد گوشت
او در اول دوم گرم و در سیوم تر و شیرین و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور
اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است در مزاج
انسان و تمام اعضاء را انضمام جزو بدن میشود و مفتح سده و مسدد و سخن دل و مورث مرض شدید و فساد
عقل و زایل شدن مروت و غیرت است و قدما مجرب بیان نموده اند و سبب صداع و دوالی و الفتیل
و مفاصل و مفسد معده و مصلح او خمر و کعب سوخته او بقدر درهمی با شراب جهة کزاز و اورام
و طلا کردن او با عسل جهة برص مجرب و یکسر از وکه را احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت
تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهة سنگ مثانه و در سایر افعال مثل گاو
تراست و سرگین خشک او با آب یا شراب جهة نفث الدم و رفع درد پهلو و با سرکه جهة داء الحیة
و با روغن گل جهة التوای عصب و زهره او جهة قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهة رویانیدن
موی سر و رفع و حقنه کردن با پیه او جهة سحج امعاء و فضلات او جهة درد رحم و معقده و سوختگی آتش

و اما ...

و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی بر او گذشته باشد طلی و سحوق و مغول او با شراب جهة اورام
حاره و سوخته نافع و از جالینوس منقولست که پیه نمک اسود با مومیایی رفع کری سامعه میکند اگرچه
مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهة ورم و خنازیر منعقده و تحلیل
اورام بالخاصیه مفید است و از مهرایس منقولست که استخوان سوخته او در رفع کواز میکند
و اشامیدن سم سوخته او قاطع اسهال البول است و موی سوخته او که بار رفته احراق نیافته
باشد با روغن گل مجفف و قروح مرفوع العلاجست خنزیر البحر دلفین است خنزیر بری احمر است
خنفساء سد است خنک اسم فارسی لسان الحمل است خنثی تمر بود اسم فارسی حشیش
بفور یعنی حشیشة العقرب است خولنجان بیخی است سرخ تیره و پر گره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریه
و از هند و روم خیزد و گویند از اشنان در سواحل دریا بسیار میشود و نبات او معلوم نیست و مؤلف
تذکره گوید نبات او بقدر ذرعی و برگش مثل برگ غرفه و گلش زهی است و غلیظ پر گره را خولنجان
قصبی نامند و بیکره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال
باقیست در اخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و احشاء و هاضمه و باه و ماسک بول کار سرد و جهة
قولنج و ارتعاش و برودت گرده و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبویی دهان و خنازیر
و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاه داشتن او اندک زمانی در دهان موجب شدة نعوظ
یکدرم سحق او با یک اوقیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند در تحریک باه موثر و مجرب و مضر
و مجاب سینه و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و گوشت ... و انیسون و جالب
بول و مصلح ... و قدر شربتش تا یک درم و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بعربی
شفتالو نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود ملوکو نامند و غیر او را کاردی و بهترین او
در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره و
و جهة تبهای صفراوی خالص و ... و رفع بدبویی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی
که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و آب او نیم رطل ... گذاشته
با اضافه شده باشد با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا و جهة رفع اخلاط سوخته نافع و مضر
مرطب بدن و اعصاب و سریع التعفن و مورث تبهای عفونیه اگرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد و
مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ و دیرهضم و با قوة قابضه و مورث قولنج ...

خام و نیم‌کوفته او پیه آن را در دارد و خشک کرده او قابض و نفاخ و دیرهضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع
سیلان فضول معده و ورق او قیه آب برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم معده و حب
القرع بسیار مؤثر و طلای آن با زرنباد رافع کرم معده و شکم و بر بدن بعد از نوره طلا کردن
تازه و خشک او جهت رفع بدبوئی نوره و ضماد شکوفه او با آب کشنیز جهت قطع ثالیل نافع و ابن
رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهت درد
گوش و کری و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خایتین مغز او جهت رفع کندی دندان و بیکدیگر چسبیدن
از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب **خوص** اسم عربی برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل
و نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشند شامل است **خولان** بلغت فارسی اسم حضض هندیست **خاتم الملک**
طین مختوم است **خوخ اقرع** شفتالوی کاردیست و گویند اسم سافج هندیست **خوصی** بردیست
خوبع بعربی نوعی از حرشف است **خون سیاوشان** اسم فارسی دم الاخوین است **خوک** اسم فارسی
خنزیر است **خوکره** بلغت اصفهان نرتیزک است **خوب کلا** اسم هندی خبه است **خیار شنبر** معرب از
خیار چنبر فارسی است بهندی [illegible] نامند ثمر درختی بقدر درخت گردکان و برگش کوچکتر و اطراف
برگ تند و گلش زرد و شبیه بیاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف
او پرده های خشبی و بر آن رطوبت سیاه منجمد و پرده های او را قلوس و رطوبت او را مغز خیار شنبر نامند
و مستعمل عسل اوست و شیرین مزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و بدل او دو برابر او ترنجبین [illegible]
مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل بی رنج و الطف
العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل
بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و
درد آن و یرقان و تبهای حاده آن و رفع سده امعا و زحیر و نفث [illegible] و غرغره او با آب کشنیز
رادع خناق صعب و محلل آن و با آب الخیر و شیرخشت و محلل آن در اشربه و طلای او جهت درد
و نقرس و ملین طبیع و صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون
و مورث [illegible] سبب سیلان آن و با معاء و مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا ده
مثقال و بدلش [illegible] ان مویز [illegible] و بخور آن او تریاکیست و خوشانیدن عسل او
با [illegible] قوت او و شدت انشراق برده و استعمال تازه او که یک سال گذشته باشد جهت

مورث بول الدم است و دانه او از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند سفوف [illegible]
سحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند
خیری اسم یونانی شب بوی فارسیست چه بوی او شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از
جمله گلهای خوشبوست سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد
از بری او قسم اغبر است [illegible] چنانکه گذشته و مجموع آن در دویم گرم و خشک و محلل و [illegible] و جالی
و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب او و بدستور از ساییده او مدر حیض و مخرج
جنین مرده و مشیمه و مسقط جنین و تخم و بیخ و جلوس در طبیخ او و محلول او را همین اثر میباشد و اکتحال او
جهت بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهت ورم صلب
و مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل
بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهت درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن
گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل و شربا و حمولا مدر حیض
و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویه موی و با عاقرقرحا و تخم انجره جهت [illegible]
طلا کنند جهت تقویه باه و سعوط او مفتح سده دماغ و مقدار شربتش تا چهار درهمست **خیری خطائی**
نوع سیاه خیریست و باعتدال اقرب و در بلاد اکثر مستعمل است **خیزران** بفارسی خیزران
نامند و آن نباتیست شبیه بریسمانی بسطبری انگشت و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از او کرسی و ظروف
میسازند در دویم گرم و خشک و اشامیدن ساییده او جهت قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل
اورام است و چون در میان جامه گذارند رخنه ضرر نمیرسانند **خیزران بلدی** اسم مورد بریست **حنبل**
فرنیست **خبیط** بکسر خا نعناع است **خیری بری** قسم سرخ خیریست و گویند خزامی نوع بری اوست
خیروج خبازیست **خب** اسم فارسی [illegible] قاقله صغار است حب القطن است
خیار بنده اسم فارسی قثاء است **خیار کبر** اسم فارسی ثمرة الکبر است **خیار رومی** اسم فارسی قثاء
الحمار است **خیار چنبر** اسم فارسی خیار شنبر است **حرف الدال دارچینی** فارسیست و یونانی [illegible]
و [illegible] مانند پوست شاخهای درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برگش [illegible]
گردکان و از آن باریکتر و بشکل [illegible] بی تخم و بهترین او [illegible] خوشبوی تند سرخ مایل بزردی [illegible]
و شیرینی مایل بتلخی باشد و در اخر دویم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و [illegible]

و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط
و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و با مویز جهت نزلات و [illegible]
رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویه باه و تخفیف رطوبات
دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه قصبه ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت
زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت رفع فواق مجرب و اکتحال او جهت قوت باصره
و رسانیدن اثر ادویه بطبقات چشم و طلای ممضوغ او بر حشفه جهت استلذاذ جماع و ضماد او جهت [illegible]
و کلف و رفع لرزتهای بلغمی و سوداوی و جهت رعشه بغایت مفید و مضعف [illegible] و مسکن ان بطلای
او بر پلک چشم جهت اختلاج ان نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و قدر شربتش
تا نیم مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویه اعضا مثل او اهیل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و دارچینی
خولنجان و روغن او که در سیصد مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده کرده
یک هفته گذاشته و مکرر برهم زده و صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج و [illegible]
عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای دایره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و عرق دارچینی سریع الاثر تر
از جرم اوست و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار موثر دار شیشعان
اسم فارسیست و قندول و عود البرق نامند چه هر گاه برق [illegible] خوشبو تر از عود
هندی میشود و مراد از [illegible] پوست سطبر [illegible] و صلب و خوشبو [illegible] شاخهای درخت خار دار
و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دوم گرم و خشک و با قوت
بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه
و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتح سده و مقوی جمیع اعضا و مسقط [illegible]
نزلات و رافع درد سر و درد سینه و با دارچینی جهت سعال رطوبی و شراب مطبوخ [illegible]
رافع درد معده بارده [illegible] العلاج مجرب و طلای او جهت قروح [illegible] و قلاع
و مضمضه طبیخ او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان [illegible] و جهت
تعفن لثه بسیار موثر بالخاصیه جهت قروح [illegible] که مابین خصیه و مقعد است نافع و [illegible]
او با فتیله در بینی جهت بد بویی و بواسیر الانف و حمول [illegible] طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم
و تقطیر [illegible] و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و

مصلح او

مصلح او [illegible] و مصطکی و بدلش بوزنش اسارون و دو ثلث ان زراوند مدحرج و نصف ان
تج است و ابن الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجربست و [illegible]
که چون شاخ او را با کندر بخور نموده در لته بسته در شب چهار دهم ماه قمری در زیر [illegible]
بگذارد و در خواب شخصی را ببیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفه او که [illegible] نامند
و بطریق روغن گل با بنفشه یا بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو در اخر دوم
گرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او با شراب [illegible] مقوی [illegible] معده و حقنه او با [illegible]
جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویه [illegible]
و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویه پردهای دماغ [illegible]
دازی بلغت فارسی [illegible] نیوفار یقونست و مراد از مطلق او دازی فارسیست و ان [illegible]
مثل چوب دراز تر و باریکتر از ان و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده
بر شبری و رنگش سرخ در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقیست و با قوه تریاقیه
و قابضه و مسکن و ملین طبع و صلابات و جهت درد مقعد و [illegible] و اسهال
و رفع سموم و تفتیح سده و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت رفع کرم معده و [illegible]
اب [illegible] و جلوس در طبیخ ان جهت خروج مقعد و علل ان و بروز رحم و با روغن زیتون جهت
بواسیر نافع و مورث سدر و دوار و [illegible] و مصلحش جمیزه بنفشه و مضر مثانه و
مصلح او انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بنصف او بادام و ثلث او اهیل است
قسمی از نیوفار یقونست و فارسی عبارت [illegible] دار فلفل بفارسی فلفل دراز گویند ان
بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل میباشد و بعضی گویند
شکوفه درخت فلفلست و قوتش تا سه سال باقی میماند در اخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا
و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و جهت خوشبو کردن دهان و درد رحم و رفع قی و تقویه معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا
نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهت شبکوری و ظلمه بصر مفید
و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلح او صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل
سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است [illegible] دار [illegible] و از اصفهان

انجلک گویند دانه از امرود جنگلیست و مایل بشلغمی و سیاه مغزش سفید و شیرین در رشته اوراق منقل جاید
در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخشکی و مشتهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت درا ذعاب و هوی
سینه و حنجره و اعصاب و تشنج و اکثار او مفسده معده و مصلحش شیر منهاست **دا لک** ابن التود گوید
تخمیست بتینه و مدور سرخ و از ان ریزه تر و گیاه او تعبد شبری و در کوههای طبرستان و نواحی آن
یافت میشود گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون نخاه درهم اورا تا صد درهم بدو
چندان آرد گندم و قدری روغن با نهار ترتیب داده تناول نمایند در سمین بدن بعد یل فرید
در اعانه حمل مجرب و مخرج جنین است **دانج البر** حب الاس جبلی است **دا رمک** و **دا رمان** نوع سفید
اشموساست **دا ردومی** سولانست **دا رزجان** بقم است **دا یوقه** بطیخ هندیست **دا رکبه** بلغه
شامی لسبابه است و گویند طالیقر است **دا ارداش** اسم دیلمی غنم است **دا رج** بلغه دیلمی اسلم
ابیر است **دا روان** ببونانی ازاد درخت **دا رفیل** اسم فارسی قرصعنه است **دا رتو** اسم فارسی
طوطیر است **دا نه موز** اسم فارسی حب الزبیب است **دا رشکنه** اسم فارسی سلیخه است **دا رکو**
اسم فارسی سودانیا است **دا ک** اسم هندی عنبست **دا ادنیا** اسم هندی کرنب است **دا رجهان**
بلغه سکابن سنفلج است **دا رد** اسم ترکی جاورس است **دا م عنکبوت** ابرکا کتاب است **دا سقو**
اسم ترکی حنزیر است **دا رچل** اسم هندی عروق الصباغین است **دا ک کارتا** اسم هندی شکست
دبق بفارسی سویزک علی و کشمس گویان نامند داو دانه ایست از نخود کوچکتر و بزرگ
بسیاهی و در جوف آن رطوبت چسبنده و دیبقها بقدر چنگی فقی و گیاه او از درخت امرود
و غیران شکوفه میشود و چندین شاخ از یک مکان بیرون میآید برگش شبیه برگ مورد و لطیف
و سبز نیم رنگ در آخر دویم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف
و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست و تخم
او را از عسل و افشرده صاف او را با مغز گردکان و بدستور با مغز دانه تیره انجیر سرشته بخو
جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او منضج و محجر
و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارده و بار زنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با زرآب کج
و موم جهت دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده
او در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن

موی بسیار موثر و با خاصیته مفرد او مصلح او با درنجویه و قدر شربتش تا یک مثقال و زیاده موذی
سورث مغص و دوار و ثقل اعضاست و بدلش در تحلیل بضعف او ابهل و چهار دانگ او بادام
و در سایر افعال هم وزن او عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده بشکل
خیاط ترتیب داده بروی اشجار گذارند طیور بر ان پابست گردند و صید شوند و چون باقرز
بیامیزند باعث سده رنگ او گردد و در سایر رنگها بسیار دخیل است **دبیدار** بلغه مغلی
گیاهیست که از هند خیزد و ساقش بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخهای او خار دار و برگش بسیار سبز
و ریزه و ثمرش بشکل شبیه ثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور و تیره رنگ و در طعم و بوی و نبات مید
و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم میسازد و در دویم گرم و در سیوم خشک و قابض و معطش و محرق
مقوی معده و با شیر گاو جهت لقوه و فالج و نقرس و امراض بارده تر با و ضماد او جهت استرخا
مقعد و سنگ مثانه تر با نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربت از تخم او دو
تا سه درهمست **دبس** بفارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری و خرما یست و مراد از
مطلق و شیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند دوشاب انگوری
سمی بمفتحات و خرما ئی در دویم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج
و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او جهت بهاق و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهت
جمود اعضا و سر با نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیهای
و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او بر بیع رسد و با کل دوشابی جوشانیده باشند و شیرین
موسوم بدوشابست و هر گاه بشکل جو شانیده باشند موسوم بمطبوخ و رب العنب و ان با اندک
ترشی میباشد و مذکور خواهد شد و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دویم گرم و مولد خون صالح و مسمن
و مفتح و مداومت آن با شیر تازه و اندک بادام جهت سل و هزال و خفقان و ضعف احتیاج الازم
و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهت رفع سم و غم و غضب شدید و با سداب جهت
خرخ مجرب دانسته اند و با افیمون جهت وحشت و جنون و با مغز فرطم جهت رفع تشری در حمار کرده
و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و در د سینه و با بزر الشعیر جهت حصاة و مدر بول و تشنج الرس و کدن
سره فرمو ده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندک حرمل در جمیع افعال قائم مقام خمر است سوای
اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع و قدر شربتش از ده مثقال است

واکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است **دُب** بفارسی خرس نامند و ترکی
آیو گویند از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوة و کثیر الخوف و در دوم گرم و در سیم تر و سست یابس
المزاج و چون او شدید اللزوجة است و لهذا بچه او را اولا صورتی معلوم نیست و چون مکرر جسد
صورة او از لزوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورة متولد میگردد
و این محض اشتباه است زهره او مفتح قوتی در آشامیدن یکدانگ از او با سکنجبین و عسل و فلفل جهة ابتدا
جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال او جهة قولنج دواب بغایة نافع و طلای آن با روغن
با عسل و فلفل جهة قروح اکاله و خنازیر و رویانیدن موی مجرب و اکتحال آن با عسل و آب
جهة قوة بصر و رفع سبل چشم و رویانیدن مژه و پیه او جهة فربه کردن بدن مؤثر و خوابانیدن
بقدر یک سیر جهة صرع بلغمی و طلای او بدستور مانع رستن موی اعضاست و پیه او در سیوم گرم
و خشک ضماد او جهة درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه بارده و بیرون آوردن
و تنگی ان کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضاء متحجر نافع و چون جوف او را تمامی
خالی کرده پیه او را با پشم ان روغن زیتون در ان گذاشته با آتش نرم گشته جهة رویانیدن موی
ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه مجرب و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت
جهة عدم ضرر او از مضرتهای خارجی مؤثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهة فالج و نقرس
مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم او راست و باعث گریختن وحوش و تعلیق
چشم که در لته بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع ان علت و تعلیق انیاب او
چپ نافع و جهة گریزانیدن هوام مؤثر و چون خصیه او را شکافته بازو
باشیده خشک کنند جهة رفع اسهال بغایة نافع است و سرگین او محلل خناق و اورام و خوردن
جهة نقص مفید **رباس** بلغة عراق ... است **باء** بسکون همزه جراد است **یاب** بتشدید
با اول ... است **دبا** بتشدید با نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی گویند **دجاج** بفارسی
مرغ خانگی است و خروس را بحرارت از مرغ کمتر است و یبوست در او غالب و گوشت
بچه اعدل و مایل بحرارت و مرغ جوان فربه در اخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه الطف
رطوبت فضلیه و قول ببرودة خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند
و مهرای ان کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهرا بخلاف اوست

دالبز

و گوشت کباب خروس سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهة قولنج بسیار مفید و چون شکم او را
با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یک شب مرق او بنوشند جهة تبهای مزمن و دوری و رعشه
و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء الهضم و قولنج نافع و خروس جوان زیاد کننده منی است و خروس
بچه جهة ناقهین امراض و مرغ بچه و مرغ جوان قوی تر و جهة تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و
و زیاد کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و بچه او با روغن تازه جهة سرفه یابس
مداومت مرق گوشت او با کهنه نان پیده جهة رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد
مجرب و کباب او جهة رفع خواهش گل و امثال آن و موافق معده رطبه و جگر و پیه او جهة نرم کردن
صلابات و مواد سودای و طلای بچگرم او بر سر جهة مالیخولیا عجیب النفع و جهة شقاق و سعفه
و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف بقرطم جهة ابتدا جذام و سرگین او جالی و تنقیه خوردن او با
شراب و سرکه جهة قولنج و دفع سمیة قطر بقدر یک مثقال مفید و طلای او جهة بهق و برص و امثال آن و با
سرکه ضماد او جهة سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و سمین و دیر هضم و خوردن مغز سر او
بدون بجوش جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب و از لذیذ و بچه او جهة
تقویه دماغ و قوة متفکره و پرده چینه دان او که خشک باشد با شراب جهة رفع درد معده
و آشامیدن خصیه خشک او را با زرده تخم مرغ نیم برشت جهة تقویه باه بسیار مؤثر و بدستور ضماد
او با روغن زنبق بر پشت و کنج ران مقوی بعوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک
کرده او را سعوط کردن جهة قطع رعاف مجرب و چکانیدن خون بال تازه رسیده او رافع سبل چشم
از مودا است و چون شکم مرغ را شکافته انچنان زنده بوده بر موضع گزیده هوام بنهند
جهة جذب سمیة ان و بر سایر مواد جهة جذب ان سمیة و سایر مواد و جهة جذب ان
بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر و کنگ است و جنبر مورث قولنج
ان باعث نقرس و مصلح او ادویه و شراب و مطبوخ آب انگور است و در محرورین سکنجبین
سوخته نوع مرغ سیاه با پشل او چوب تاک که با هم سوزانیده باشند با موم سرشته حمول
کنند اعاده بکارت کنند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد جوف او دفع حصاة
و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن مورث قبول و در دست راست داشتن
موجب ظفر بر خصم است **دج** بفارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه کرکا ...

بدنگرد و خاکستری رنگ و مخلوط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوهها بسیار پیدا شد گرم باعتدال
و لطیف و در افعال از کبک قویتر و بجز او بالخاصیه جهت رفع طاعون و وبا مؤثر و نگاه داشتن او
با خود باعث یمن و برکت است **دجر** اسم نبطی لوبیاست **دجوبانا** اسم سریانی غرابست **دج** بجای
مهمله کزبرة الحمام است **دخن** بجای معجمه بفارسی ارزن نامند و آن قسمی از جاورس است و از اکثر
در طبع مثل او در افعال و خواص مثل آن و مطبوخ مقشر او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین
سینه و صالح الغذا دارد و او قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ مثانه و
مصلح او شکر و عسل و بدلش برنجست **دخان الکندر** دوده کندر است که او را سوزانیده طاسی را
منکوس گذارند تا دود او در آن جمع شود جهت ورم قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زاید
و التیام قروح اعضا نافعست **دخان القواریر** دوده شیشه است گرم و خشک و مقوی باصره و جلا
و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاد و رفع قرحها مفید است و دوده هر صاف جهت طرفه
چشم و تاکل گوشتهای آن نافع و دوده بطم را نیز همین اثر است و دوده میعه و قطران مثل
دخان القواریر است و دوده هر چیز حکم اصل آن دارد و باشد لطافت **دخس** ولفس **دراجنا**
بلغه نبطی شاهلوه روغن بلسانست و بنگ **دراب** علق است **دراقیطون** لوف الکبیر است **دراقوطیس**
طویل است **درابیج** نوعی از لبلابست و گویند خندریلی است **درافیقن** فلوس است **درشومکس**
یونانی زجاج است **دراقی** بلغه شام اسم خوخ است **دردی روغن** بفارسی عکر الزیت است **درخت**
اسم فارسی حجر القمر است **درخت کاج** اسم فارسی صنوبر است **درخت مشک** اسم فارسی غرب است
درمنت اسم فارسی الوسن است **درخت نارون** اسم فارسی دردار است **درمنه ترکی** اسم فارسی
لحم لبستاج است **درمنه خراسانی** اسم فارسی کیاه خشخنک است و لحم لبستاج **درمنه** اسم فارسی
شیح است **دردسمنا** اسم هندی نوعی از بیش است **درنا** اسم ترکی کرکی است **درناق** اسم ترکی
ظفراست **دردار** لغه فارسی است و او را درخت پشه و نارون نیز گویند چه ثمر او چون خشک
گردد از جوف آن پشه متکون میگردد و نوعی از غربست در اول سرد و خشک و قابض
و با قوه جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و با سرکه جهت جرب رطب
و قطور عصاره برگ او که نیم گرم باشد جهت ورم گوش و اکتحال او با عسل جهت ظلمه بصر نافع و دود
بیخ او در افعال قویتر و کمتنقال او با شراب و با آب مسهل بلغم و طلای آن با سرکه جهت تعفن

انل

رنگ برص موثر و رطوبه ثمر او جلای جلد و بشره و جهت بثور و سرفه مزمن مجرب و آب جوشانیده و ثمر خشک او
قایم مقام رطوبه او است و چون بیخ او را در آتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگران بهم رسد در گوش
چکانند جهت رفع کری که از استاد امراض بهم رسیده باشد ازموده است و محرق خون و مولد سودا
و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک سیر و بدلش و خشیزک است **درواب** بفارسی سیستونیه گویند
از جنس حب بره است بغایه خوشبو و گویند در افعال مثل جرجیره کرمک است که جیبون نامند و در بلاد
شد و اکثر جیبون را درواب دانسته اند و غلطست و بوئیدن او مسخن دماغ و مقوی سده دماغ
درونج بلغه فارسی بخفت عقربی شکل خاکستری رنگ گره دار و عدد گره او زیاده از دو و
و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ گیاه او شبیه برگ بادام و مایل
بزردی و بر زمین فرش میشود و بار غنچه و ساقش مجوف و بقدر دو ذرع و از میان برگ میروید و برگهای
ساقش متفرق و باریکتر و درازتر از برگ تحت و از پنج عدد تا هفت عدد و پخشید و گلش زرد و خوشبو دار
و مستعمل از و بیخست و قوتش تا دو سال باقیست در سیوم گرم و خشک و محلل سودا و بلغم و در ریاح غلیظ
و مقوی حواس و جگر و معده و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه و جهت خفقان و رفع طاعون و گزیدن
عقرب و رتیلا و افعی به تا ضماد و مالیخولیای مراقی و با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و آویختن
قطعه او در درون خانه بالخاصیه جهت رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان بر تخت
کمرگاه زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و بستن عددی از آن بر سر
که بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای خوب است و مضر
و مصلح او رازیانه و در محرور اشربه بارده و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن زرنباد و
دو ثلث او ترنقل است **دردی** نشین عصارات است و بفارسی لای نامند و بهترین لایها
لای شرابست که خشک او را طرطر و بفارسی دارتو نامند در سیوم گرم و خشک و در تحلیل او
مجرب و جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زیاد و رفع نزف الدم و التیام جراحات
و ضماد او بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و در سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار و
نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و محرق او که خشک او را
زیر اخگر یا در کوزه گذاشته سوخته باشند بحدی که سفید شده باشد بغایه جلای و در جمیع آثار
قویتر و مستعمل تازه محرق او است و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوخته او جهت غشاوه و جلا

بعود ناخنه و بیاض و با برگ مورد جهة ورم عقبی معده ضماد اند و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را باقلی و شب یمانی سرکشند جهة ازاله سرخی بینی نخاله موثر و چون با بارزد و که ان موثر است سفید کننده

در اصلاح نقره و زر و دون رنگ مس مجربیت **دردی الخل** لای سرکه است در جمیع افعال ضعیف تر از وست بکمردرین الکله قوی تر است **دراج** مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مولف تذکره

اشتباها لیسا کرده است در دویم گرم و خشک و لطیف تر از کبک و تیهو و گوشت او زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش

ترشیها و خون و زبل و زهره او جهة رفع بیاض و آثار جلد و بیقول چه بیلیس ...

راز قی جهة درد گوش عجیب الاثر است **درونیقون** اسم یونانیست و بعربی زیتونیه نامند گیاهیست برگش شبیه برگ زیتون و از ان دراز تر و بار یکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و گلش سفید و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنگ و در غلافی کثیف دراز است و تخمش شبیه بغلاف بنحو دو تخمش بسطبری انگشت و بقدر ذرعی و بیشتر او در زمین سنگلاخ و مغاک و نزدیک دریا ها میشود در سیوم گرم و خشک و بغایت مجفف و در سیم ادویه قتالست در هفتاد و کمتر از ان تا هفت

روز و بقدر شربتش تا یکدانگ و مصلحش قی کردن با سرکه و شیر تازه است و دا زور سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند سقط دانه کوابیر

جراحات و نطول او قاطع دندان و قطور او رافع کری و حمول او مدر حیض و جهة درد مفاصل و آشامیدن ان بسیار موثر دانسته اند و آب او در تنقیه معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن از اشیا مشهوره مجرب اهل صناعت است و این سطر و غیره او در اسرار و قویتر از نقاح بیان نموده اند **درداسطارس**

یونانی بمعنی ولد السلوطا است چه ان گیاهیست که از درخت بلوط سیر رویده بر او می پیچد و نوعی از بسفایج و تخمش شبیه به پیچیده و مزغبی ... با عفوصت و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ جیا شد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تندی و تلخیست در سیوم گرم و خشک و یکدرم

او کشنده است و التهاب در اشکم و بغایت قابض و معض و ضماد او جهة کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش تا یکدانگ و مالیدن سائیده او بر بدن و زود پاک کردن دبر تازه موی از و زود رستن موی عجیب الاثر دانسته اند **ورس** معرب از ورس فارسی نوعی از زعفران است

گیاه او بقدر شبری و زیاده از ان و از ساق و شاخهای رسته و برگش مایل بسبزی و شبیه ببرگ اسپیغی

و عدد برگ در شاخ او از سه تا هفت و گلش زرد و سفید و بهی و کوچک و بدبو و تخمش شبیه بفلفل و کوچک در سیوم گرم و خشک و با برودت و قدر شربتش تازه او سکر قوی و زیاده از ان کشنده بخناق و محلل ضخم و سودا و مفتح سده و رافع یرقان و ریاح و گویند چون از روغن مطبوخ او داده تورم او را دکنند و اضطراب

نموده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را تناول کنند در سمین مهزول محرب و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کثیرا است و مولف تذکره او را بفارسی انقبیز بحری دیگر نیز نموده

و نه انچنان است **دستنبویه** اسم فارسی دردابیت **دشیشه** حشیش است **دعیاو** اسم سریانی اقافیاست **دعیانیقون** افیونست **دعشا** علک البطم است **دفلی** بفارسی خرزهره نامند

و بیونانی ریان و بسریانی رودیون و بعربی حبن گویند و ان نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده از ان و برگش بزرگ و عریض و بی تیزیف و دراز و بدبو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی

ابیض زرد و سیاه و چتر او در خشنده و بزرگ و چیزی مثل موی بر و مجتمع شده و ثمرش طویل قریب بسبزی و پر از حب مانند پشم و تخمش دراز و باریک و شور و سرخ و او بری و نهری میباشند در تمام سال

اصل او مائی و در بائیز گل میکند و بری او عظیمتر است در آخر سیوم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ و تخم او سم جمیع حیوانات و بغایت مهلک زیاده از یکدرم او کشنده انسان است

و استعمال او مخصوص بخارج بدنست و آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر چند درهم و قیه رافع سموم هوام و طلای بخته آن که بعد از ان سائیده باشند جهة درهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النسا

و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ برگش با روغن جهة جرب جمیع حیوانات و با فرزه و آتش جهة درد سر و جمیع قروح ان مجرب دانسته اند و در زور برگ خشک او جهة زخمها و حمول او

جهة درد رحم و آب برگ و گل او جهة جلای زخم و اصلاح موی سفید یست و آب مطبوخ او کشنده کیک و ساس و ارضه بغایت موثر و روغنی که گل و برگ او را در او مهرا بخته باشند یکسوارت او

با روغن زیتون بقدر نصف ان جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهة قرسطه که مقعد مثل پهلوی است و جهة جرب و حکه و رفع برص از مجربات و یکدرهم او کشنده بخناق و التهاب و مضر

سینه و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل بوزیدان حلبه و بیموزن او برگ انجر است و از خواص او که چون با موی سر بقطر کنند قطع شعله کوکر دکند و باعث نیم او شود و هر گاه در آفتاب نیم

بخور کنند جاری سازد و چون او را با وزن او حنظل تر و مورد تازه با سرکه در او بقدر عشر

دهن عج التفی و عنبری نوشادر و عنبری انزروت حل کرده باشند و تقطیر مجدد تخته کنند و بکرر
اعاده تقطیر مجدد نمایند و تسقیه کنند عقد ارض ما رب نماید و تنقیه معقود بتقاطر و شحم ان باعث
تشنج گردد و مؤلف کتاب ریان در تنقیه و افاقه مجرب شمرده است و قاق الکندر ریزهای کندر است
که از دو مغز گردد و قسر قیا بلغه سریانی بطیخ است و قساس بلغه سریانی بولست و قطا یاون نوعی از
اسم شکاعی است و قنو النخل بفارسی او را کش خرما گویند و ان طلع رسیده است و لب
بفارسی چیار نامند و ان درخت معروف سرد و تر و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد او خشک
و با حرارة فتیله و جالی و ضماد برگ تازه او جهة ورم زانو و نجته او در شراب جهة ورم چشم و منع ریختن
مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان و در تریاق
سموم حیوانات و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهة برص و رفع رطوبه معفنه زخمها و بازرات
جهة تقشر جلد و ثمرش باسه جهة سوختگی آتش و مفتوح کل و که از ثمرش گرفته باشند جهة قطع خون
سو تر و بخور او با شیدایب و جرم مطبوخ ان کشنده حل است و غباری که بر گلش می نشیند بغایت
مضر چشم و سمع و بصر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه است و الدل نوعی کبیر از قنفذ است
جثه تیز کوشند و بزرگتر گربه و در مازندران شال نامند و در دیلم شال کره نامند و ان حیوانیست بشکل
بلنگ و در پشت او بجای موی خارهای ابلق از سیاه و سفیدی بقدر شبری و زیاده چیاشند
و از خشم بار بکمرد طرفین او با تندی و دور دور سوخته او جهة جراحات بغایت مفید و در سایر خواص
مثل قنفذ است و انشاء الله در لام مذکور خواهد شد و دلیک ثمر گل سرخ صحرائی است مثل بار گل سرخ بستانی
و با اندک شیرینی و عفوصه و زرد مایل بسرخی و بقدر زیتونی و در تنکابن کلیک نامند و بزرگتر از آن است
برونی و با صفحات بن گل نامند و گل نبات او بر خار تر از گل بستانی و گلش بر بوستن سرخ چهار ورق
و جوف ثمر او مزغب و محتوی بر دانه های طولانی سفید است در اول دوم سرد و خشک و قابض
و رادع و جهة اسهال صفراوی و دموی و تقویه معده و جگر و دل نافع و مضمضه و غرغره
مطبوخ او و سنون آن جهة تقویه لثه و خناق مفید و بدلش ثمر گل سرخ بستانی و قدر شربتش تا دو
مثقال و حجم او مورث سعال و مصلحش گلقند است و لبوس اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است
مثل دو پیاز که ملاصق هم باشند و بی برونائی که با پیاز است و بالائی بزرگتر از زیرین و بعد از
خشک بسیار صلب شود و گلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل بنفشی و برگش بسیار کوچک تر از آن

الثفی

و نقش قریب به ج و ثمرش شبیه بر و بنت و اراضی معموره و مزارعست در اخر دوم گرم و خشک
و با رطوبه و جاذب و جالی و مسمن و مسهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان
و آشامیدن بالائی جهة قیله اطفال نافع و چون بیخ او را سه عدد و بیکرطل نبید خیسانیده هر روز
از نیم رطل تا یکرطل از آن نبید بنوشند جهة خشک کردن بواسیر و رفع ریاح ان مجرب و بستور شانیدن
از یکدرهم بیخ او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهة سیلان و خار
از بدن و با شیلم و ماء العسل جهة تحلیل عرب نافع و طلای او جهة سرخی رنگ رخسار و رفع نماو فرم
او جهة گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلح او در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم است ولق اسم
جنواحیست شبیه بسمور و در اصفهان موسوره و بفارسی دله نامند گوشت او مسهی و در سایر
افعال مثل سمور است و دلفین اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی ماهی پنی دراز و بدیلمی گجه
ماهی نامند سرا و شبیه بسر خوک و پیهش است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی
اعضاء دیباد گرم و خوردن و مالیدن روغن او جهة درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته
باشند جهة گرانی سامعه و او بخش دندان او بر اطفال جهة رفع فزع مؤثر است و لینیس نوعی
از ضد قیت و در مصراع الحلول نامند و ان وزغ بریست و دلاع اسم عربی بطیخ هندیست و الدغ
بلغه اهل بیت المقدس نوعی از کلح است و بیونانی سقنقور و لیوناش نامند و دله اسم فارسی ولق است و دم
اسم عربی خونست و خاصیت خون هر حیوانی در طی ذکر ان مذکور است و مجموع ان محلل اورام
و جالی بیاض عین و برشنه او قاطع اسهال و رادع سموم است و دم الاخوین بفارسی خون سیاوشان
نامند و ان صمغیست خالص الحمرة مایل به بنفشی و قرصش مدتها باقی میماند و گویند عصاره
درختیست از سقوطره و نواحی هند خیزد و گیاه معروفیست در سیوم و خشک و قابض و قوی
و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت لحم و رادع سیلان فضول و جهة حرارة جگر و احشا و التیام
جراحات شمشیر و امثال آن بغایة مؤثر و جهة زحیر و اسهال دموی و صفراوی و سحج و سعال
معقد و تقویه معده و عشاء باززده و تخم مرغ جهة قروح امعاء و اکتحال او جهة تقویه باصره و قرح
نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از نیمدرهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره
حسی است و چون بلور و شیشه را با و رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق شود و در ادویه
بدیل نادر و دماغ مغز سر حیوانات سرد و تر در دوم و با قوه تریاقیه و مقوی دماغ و مولد

منی و طلای او جهة رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و کتیرا
و ادویه حاره ‌و دمعة الشجر کویند صمغ البلابت و بفارسی جالی و جهة ستردن موی از مواضع است ‌و دادم
نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر او نقطه سیاهی و بهندی سونا مند
گرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال نیم
دانگ است ‌و دیما بیونانی نوعی از مامیثا که سیاه باشد و مذکور خواهد شد و دبلیه بلغة مصر
نوع از زیتون افسنتین است ‌و دم التنین و دم الثعبان دم الاخوین است ‌و دمعة العقیق حب النیل است
و دسحه اسم فارسی صفراغون است ‌و دمور اسم ترکی حدید است ‌و دمورتیکان اسم ترکی خسک است ‌و دند
بفارسی بید انجیر خطائی نامند و مشهور بحب السلاطین است و گیاه او بقدر ذرعی و برگش مثل برگ
بادنجان و از آن دقیق‌تر و گلش برنگ [illegible] و دانه او در غلاف دقیق مایل بسبزی و قوتش تا سال
باقیست و قسم چینی او بزرگ‌دانه شبیه به پسته و قسم بحری شبیه بدانه بید انجیر و غیر منقط و سیاه و املس
و بطی العمل است و مورث مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر مایل بزردی و منقط
بسیاهی است و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندیست و در اول چهارم گرم و [illegible]
تند و یبس و در جوف مغز او پرده ایست و آن در هیئت مثل پیش است و بدستور پوست او را
باید جدا کرد و هرچه بی پوست عرقی مانده باشد بدستور از سموم قتاله است و اقسام آن مسهل
بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و منضج و جهة استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده
و مثانه و درد کمر و ورکین و ساق نافع و طلای او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشر جلد و جوش
بر لب و سده فی او را زایل کند و تکرار آن مورث برص است و ضماد او باست جهة شقاق
و ورم حیوانات و با ادویه مناسبه جهة منع اورام بارده و ارجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان
یکعدد و در غیر آن نصف عدد است که با مصلحات باشد و مضر محرورین و بکبد و مسهل کشنده است
باسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او کثیرا و کشنیز و گل
سرخ و یک شب در آب لیمو گذاشتن است و معین فعل او تربد و عصاره غافث و هلیله کابلی
و افتیمون و پیاز عنصل و زعفران و بسفایج است و بعد از آن خوردن آب سرد و شیر [illegible]
حامض و شوی او را مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره یابس و نحیف الابدان را
استعمال او جایز نیست ‌و دندان اراقوجاست ‌و دنقه شیلم است ‌و دنق [illegible] است

و دنقر ابقرست ‌و دنبه اسم فارسی الیه است ‌و دندان فیل اسم فارسی عاج است ‌و دنبلان اسم
ترکی کشنیز است ‌و دیااغریا بیونانی نباتیست که در سنگ و زمین سخت میروید و فرشش بقدر
ساق ریحانی و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و نوع ابیض مایل بزردی و برابر هر
چهار برگ مربع شکل ما بین سفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید مثل تخمش دراز و خوشبو
و خام و پخته او از تاکولاست در اول دوم گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده
و مدر بول و ملین طبیعت و محلل و جهة رفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافع ‌و دوسر
نباتیست مثل گندم و بیخ او گندم زار ها و از آن درازتر و درشت‌تر و دانه او ریزه و با
و خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه او غلاف نازک شکل
قبل و دانه او در میان پرده‌های غلاف و خوش طعم گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل
گرم معده و ضماد او جهة اورام صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهة عرق مدنی نافع و مضر
انثیین و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهمست ‌و دوقو بیونانی اسم تخم زردک بریست
شبیه بنانخواه و از آن ریزه‌تر و چتر او مثل چتر کشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو
و بیخش بسطبری انگشتی با ریکتر از آن و قریب بشبری و طعم او مثل زردک و در قوت [illegible]
گویند و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی سوای تخم که ریزه و در حفظ خواص نبات او مذکور
شد و مرا از دوقو تخم اوست در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مقوی
معده و باه و هاضم و محلل قوی و با قوه تریاقیه و جهة سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه
و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و شقاق رحم و اعانت بر حمل و گزیدن هوام
و رفع عسر ولادت و سحج اطفال و جهة استسقای طبیع مجرب و استها آورد و ضماد او محلل اورام
و قدر شربتش تا دو درهم و کویند مضر باه محرورین است و مصلح او کثیرا و مضر مثانه و مصلحش
او مصطکی و بدلش دو وزن آن تخم زردک و کویند بوزن آن تخم کرفس است ‌و دوقس بیونانی نوعی
شامل دو قسم نباتست یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تخمش شبیه با نجدان و بی بو و دیگری
برگش مثل کشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و با تندی و تلخی
و در طعم شبیه بزردک و برگش نیز عنب در سیوم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال قریب
مثل دوقو و از آن اندک ضعیف‌تر و تخم قسم اخیر زاید ملیک داش کویند چون سیاه

برجامه خواب پاشند رفع اذیت کیک کند و جالینوس دو قسم را دود و قورا یکی سیاه اند و سفید بود
دو قسم را از اصناف زردک بری شمرده و این تحقیق اقربست و چون اقسام او را مشاهده نشده
دود البقل بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه بهزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی از
سبزه زارها بهم میرسد و برگهای سبز سرد و خشک تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون
جهت گزیدن جانوران و آشامیدن آن جهت رفع سموم شرب نافعست دود الزبل کرمی زرد رنگ
که در مزبله تکون میشود و تکرار ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت قرطه که مقعده کلی است و رفع
داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض مقعد مفید دوارم بالف بین الف
چیزیست صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه تکون میشود و در افعال قایم مقام
مومیائی دود خشب الصنوبر کرم درخت کاجست قریب الطبع بذراریح و یک جزو او سم قاتل و ضماد
کوبیده او را در گشودن دهنها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود الخل
کرمی که از سرکه و شراب بهم رسد ضماد او رادع و محلل و مقوی اعصابست و سعوط او جهت رفع
کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود القز کرم ابریشمست و در اول حال تخمیست ریزه و مثل
و کبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون
میگردد و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده سفید میگردد و در این چهل روز
اصلا برگ توت میخورد و بار اول یکروز و بار دویم دو روز و بار سیم سه روز و بعد از بر خود میتند
پیله رنگش سرخ و بهیئت دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون میآید
سفید لون و پردار میباشد و نر و ماده او بهم جفت شده در عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته
میمیرد و از [illegible] حایض حامله میشود و در اول گرم و در دوم تر و سیم خشک از
سابیده او با عرق آرد گندم که چند روز بستور باشد [illegible] رخسار نعابیه معقد
و تعلیق مرغ پا و بغایت سمین و خاکستر سوخته او جهت التیام زخمها و رطوبت او جهت رفع آثار
و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خناق و آشامیدن او جهت خفقان نافع و تعلیق او
با پارچه سرخی جهت رفع تب مؤثر است دوام شاه بلوط درخت مقل [illegible] است دود الشعث
بلغت مصر اسم سلحفات است دوارس اسم فارسی ابارس است دروس شوکران است دود الجراد
نباه [illegible] است دود الحلولی و البلوط است دوقوربی و دوقواغیا و دوایا اغربات دوس [illegible]

است دودم بلغت مغربی مرنا است دود الحنظل خانیده و ابنوان است دود الحیة خیطیانات دود البحر
و بلغت هندی اسم خاکست دو بارو ج کاکنج است دود القرمز و دود الصباغین قرمزست دود النمر
بنج برگست دویره لوچی از لوف است دوقوفیا بیونانی حنظل است دوقص بصل است دوپرا
رفتمه است دوقطاس شکاعیست دوال اسم فارسی [illegible] است دوشاجنما دبس است
دوشاب اسم فارسی سکنجبین دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی دخانست
دوکی اسم فارسی ارزاست دولی اسم ترکی جلید است اسم ترکی حاجت است دوشان
اسم ترکی ارنب است دوسان قوردی اسم ترکی خنفسات دونه اسم هندی [illegible] است دود اسم
هندی لبن است دوری نکمن اسم هندی بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون او در بلسان مذکور
شد بهترین او قوی الرایحه تازه خالی از حموضت است که چون بر آب چکانند بسیار تیره مایل بسرخی باشد و زود
حل شود و در آن بقوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس چکد
از شستن با آب اثری نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هرچه دارای این آثار
نباشد مغشوش است و خوب او تا قوه تا چهل سال باقیست و آنچه از شاخ و برگ بلسان و
روغن زیتون بعمل آورند قریب القوه است بآن و آنچه بالفعل متعارف است از جهه عدم
درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و تخم سایله و بسیار در روغن
تخم ترب بالسویه گرفته و [illegible] ان از روغنهای کهنه میجوشانند تا ربع بماند و صمغ از جهت
کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر آثار او را دارد و بسیار شبیه باو میباشد در سیم گرم
و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و شبیه تریاق سموم و هوام و خالق النمر و بسیار
سموم و مبلی [illegible] و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوه باصره و آشامیدن او
جهه اخراج زلو ئی که در حلق مانده باشد و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر البول
و اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفث الانتصاب و درد گلو و حرقة البول
و امراض مقعد و ضماد او جهه استرخا و تقیضه ... و تغیر رنگ و ضخ در پای طول و جراحات
و پاک کردن چرک آن و حمول او جهه اعانة حمل و ورم رحم و قطور او جهه درد گوش و اکتحال او جهه ابتدا
نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مرد و بدلش بوزن او نیم باو و وزن او روغن رازقی که حب بلسان
در او جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر او هاست و در بدل آن روغن زیتون اختیار

باشش او ابصاف بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص مثل اوست و اکثر روغن
بهتر از و دانسته اند دهن باصطلاح اکسیریان زیبق است و در عرف اطبا چیزیست که از اشیا
بطرف مخصوص حاصل شود و روغن حبوبات و آنچه از گلها و شکوفها و غیر آن گیرند و هر یک از آنها
جزو مذکور شده و میشود و آنچه از قرع معکوس تقطیر کنند قوی تر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور
است دهن السوسن الآسمانجونی دهن ارسا است و در حرف الف مذکور شد دهن [illegible] در حرف زا مذکور شود دهن
البلسان زر روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است دهن المبارک دهن المنقار روغن ابجرات و مذکور
دهن الاترج روغن ترنج است دهن المحل بحای مهمله دهن سمسم است دهن النخل بخای معجمه از مرکبات و در باب ادهان
در دستور ثانی مذکور است دهن الجلیه حکیم روغن گل سرخ است دهن علی [illegible] دهن الخلو روغن [illegible]
دهن الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت بطم است دهن حب البطم روغن حبة الخضرا است دهام [illegible] رصاص
دهنه اسم [illegible] دهمست اسم [illegible] دهن [illegible] که از روغن تخم کتان و روغن [illegible]
و سندروس میسازند و در سندروس مذکور است دهنج بفارسی [illegible] فرنگ [illegible] سنگیست که در معادن مس
و نقره و غیر آن از بخارات معدن متکون میشود و شبیه به زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد و در هند نحاسی [illegible]
معدنیست و تیره و سبز تیره است که از جسمانی هوا صاف [illegible] و در تیره کی آن تیره و فرنگی [illegible]
از نوست و بعد از و طاوسی مایل بسرخی و شقاقی و بعد از آن زرد و زبونی تر [illegible]
و آنچه سائیده او زرد باشد طلائی [illegible] و هرچه [illegible] سفید کرد و نقره و سرخ آن [illegible] تیره و سیاه [illegible]
گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند جالی و ملطف [illegible] زهر سموم [illegible]
قاتل و غیر مسموم است بجراحت کردن [illegible] علاج [illegible] الکحال او جهت تقویه بصر و قلع [illegible] مجرب [illegible]
احتباس بول [illegible] الکحال [illegible] طلائی [illegible] سرکه [illegible] سودا [illegible]
و سعوط [illegible] دهنجره
اسم هندی جوز ماثل است دهی اسم هندی [illegible] دیاکن اسم هندی [illegible] دماسا اسم هندی
[illegible] دهنه فرنگی اسم فارسی [illegible] دیودار اسم فارسی [illegible] شجر الجن [illegible]
هندی [illegible] بلاد هند است [illegible] کوه [illegible]
تلخی و تندی [illegible] محرق [illegible] در چهارم گرم و در سیوم خشک [illegible]
صناعه و گویند [illegible]

اجزای

اجزای [illegible] در سیم گرم و خشک و آشامیدن او جهت استرخا و فالج [illegible] و مراقی [illegible]
سنگ مثانه [illegible] استعمال [illegible] نشستن [illegible] جهت [illegible] و مقعد [illegible] عربی در روغن [illegible]
[illegible] دیفروجس یونانی بمعنی مضاعف الاحراق [illegible]
در آتش [illegible] خشک [illegible] قسمی [illegible] دیگر [illegible]
و قسم اول [illegible] گرم و خشک [illegible] مجفف [illegible] جهت جراحات [illegible] متقطع [illegible]
و قروح [illegible] گرم [illegible] جهت تحلیل [illegible] خشک [illegible]
در حلق جهت [illegible] دیفاقوس یونانی بمعنی [illegible]
بر آید [illegible] حباب [illegible] جوف [illegible]
[illegible] سبز [illegible] بعد از خشکی سفید میشود [illegible]
در دوم گرم و خشک و مجفف [illegible] تحلیل اخلاط [illegible]
[illegible] جهت تحلیل [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]
باعث [illegible]
[illegible] دیکبرایک اسم فارسی [illegible]
که مجموع [illegible] مضاعف [illegible] سموم [illegible]
[illegible] دیامون
اسم یونانی [illegible] دیسم [illegible] دیاسقوریدون [illegible] دیاقردا اسم یونانی [illegible]
دینار اسم [illegible] دیناردیه اسم فارسی [illegible] دیک اسم عربی خروس [illegible]
مذکور شد دیرماقوطیس اسم یونانی [illegible] دیفروجاس [illegible] دیوسیر [illegible]
دیوسیت [illegible] دیوخار اسم فارسی [illegible] دیوچه اسم فارسی [illegible]
[illegible] دیامکینا اسم رومی [illegible] دیقنی الاسکندری [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]

نافع و قدر شربتش از نیم و تمرها و مسهلات **ذنداس** یونانی و بمعنی پنجه انگار و قسمی از نبات در بوعی [illegible]
و بنفش یا زرد و در شام بقله نامند ساقش بقدر ذرعی و شاخهای او بسیار و باریک و از اصناف اعلی
و پوست شاخها قوی و از نیم و گلش سفید و تمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار
در اول سیم گرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و منقی دماغ و محلل و جلا
جلد و رافع آثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر شربتش از نیم تا سه قیراط و از تمرش تا یکعدد و
مسقط و محرق جنین و مصلحش کشنیز و کتیرا و بدلش دو وزن او ماذریون است **ذنبل** پوست سنگ پشت
هندیست و کوبنده استخوان او است بسیار سیاه و بعضی از اجزای او مایل بزردی و براق و صلب در دوم
سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب مثقالی و مسقط بواسیر و با عسل جهة التیام قرحه قصبه ریه و نفث
الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلای سوخته او با سفیده
تخم مرغ جهة شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعده و خروج آن نافع و فرزجه او
مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهة تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر شربتش
تا دو درم و بدلش استخوان قنفذ و شانه او بالخاصیه جهة رفع نکاره بن موی او تولد قمل و رنجش موی
موثر و چون او را با چوب داری که او تیر از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند
جهة منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح تباغض مؤثر است **ذباب** بفارسی
مگس نامند و تکون او از فضلات است و او کرم سفید است که مگر از [illegible] بهم رسانند و از کافور و زرنیخ و
روغن زیتون میگریزد و گویند چون حرارت مگس از کندش و زرنیخ ساخته در محلی بگذارند منع او نمایند
در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست محلل و جاذب
و ضماد او محلل اورام و گوشت زیاده و جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب و حکه و قوبا و جهة
سر او را انداخته بر موضع گزیدن زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است و تکرار ضماد او جهة داء
الثعلب مجرب و جهة تحلیل ورم چشم و دفع گوشت زیاده و پلک و شعر گردان آزموده و نفوخ سوخته او در مجری
بول جهة رفع احتباس بول مؤثر و آشامیدن آن با شراب جهة عسر ولادت مجرب و محمد ابن احمد گوید که خوردن
که خوردن بچه [illegible] او جهة تقویت باصره و منع [illegible] از چشم مجرب [illegible] و سرگین مگس را چون با آب
عسل بنوشند جهة ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب و چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محل
برص و پوست انداختن میکرد و دیگر [illegible] در روغن [illegible] کرده در آفتاب گذاشته

صاف نموده بنوشند جهة رویانیدن موی مجرب است **ذراریح** بحاء مهمله حیوانیست بقدر زنبور و پهن
و بد بو و با نبات تازه پیدا شود و بزرگی [illegible] و [illegible] باشد و بلغت اصفهان قسمی از [illegible] است
و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد
و منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل اند در آخر سیم گرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قاتله
و مقطع و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع [illegible] و محرق او و شربا مستعمل است و خوردن
محرق او با مرق گوشت گاو و بدستور با روغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویات
و قطعهای چرمی منجمد با بول شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک بسبب گزیدن
سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج آن میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر
و بجای احراق هرگاه بپارچه پیچیده ببخار سرکه جوشان برابر نهند باعث تلطیف او میشود و استعمال
جایز است و ضماد او جهة داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهة قلع ناخن فاسد و رویانیدن
ناخن صحیح و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و
بقایای جدری و نمش و اکتحال او جهة ناخنه و روغن زیتون که او را در آن جوشانیده باشند
جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش نیمدانگ
آن و زیاده کشنده است و مضر مثانه و مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلال عقل
و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد شش ماه در آفتاب گذارند تدهین او جهة منع
ابتدا [illegible] و قلع [illegible] آن مجرب است **ذرونج** جند بیدستر و احد ذراریح است **ذرقون** [illegible]
مجنی است **ذرق** بضم اول و فتح ثانی [illegible] **ذرت** جاورس هندیست و آن
دو نباتیست شیرین و سفید و نباتش شبیه گیاه نی و سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ از ارزن [illegible]
و حابس اسهال و در جمیع افعال [illegible] **ذرت [illegible]**
ذریس طیهوج است **ذریاس** نافسیا است **ذرق** بجزم ثانی سرگین طیور است **ذرق الطیر** [illegible]
ذفری اسم عربی [illegible] **ذفل** قطرا
[illegible] **ذکر** بجزم ثانی [illegible] **ذنب الخیل** بیخ نباتیست با جلا [illegible]
دانسته اند [illegible] و شاخهای او بسیار مجوف و مایل بسرخی و با خشونت [illegible]
و گرههای او با هم متصل و بر برگ [illegible] باریک شبیه برگ [illegible] روییده [illegible]

پشه بوم است و بر اشجار مجاور نبت میکرد و پیکل و ثمره بعضی گویند کلش ما بین سفیدی و کبودیست
و خوشش دهنها باقی میماند در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض و ملطف و قاطع نزف الدم و نفث
الدم و جهت قرحه امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر البول و عسر النفس حاره و اقسام اسهال حاره و استسقا
و ورم جگر حار و امراض سینه و کثرت شرب او جهت التحام فتق و التیام دوده مقطوع موثر و ضماد او جهت
التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سقوط او جهت
رفع رعاف نافع و قدر شربتش یک درهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام و بدلش الجبار **ذنب السبع**
کیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل آن شبیه [illegible] اعالی او [illegible] با خارهای نرم و [illegible]
شبیه برگ کاو زبان و مزغب و ازان کوچکتر و با گل سفیدی و اطرافش خاردار و در سرهای او چیزی [illegible]
و مزغب و بنفش رنگ و حبی از وسط او رسته باشد موی و تخم او در دوم خشک و در اول گرم و خوشش
مارسال و باقی و بار طوبت [illegible] و قوت قابضه و جهت رفع اورام و تحلیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد
مفاصل و ریح و جهت محکم نمودن استخوان شکسته شرب او و ضماد او نافع و طلای عصاره او جهت [illegible]
اجفان مفید و مصدع و مصلحش کشنیز و بدلش عنب الثعلب و مقدار شربتش یک درهم است **ذنب العقرب** نزد
جالینوس صامریوماست و بعضی گویند ثمر کیاهیست شبیه به نباله عقرب و زرد رنگ و نبات او کم برگ [illegible]
و در بلاد سردسیر بهم میرسد در سیم گرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است **ذنب القط** با صطلاح
شام کیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه بشلغم و طعم او سیاه و باطن او برنگ خون
و ضماد او [illegible] جهت گزیدن [illegible] نافع است **ذنب الخروف** کیاهیست تخمش باریک و شاخهای او مجوف و [illegible]
متباعد و شبیه [illegible] و گلش زرد و شبیه بگل رشادبری و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی
و با اندک لزوجت در اول دوم گرم و در سیم خشک و عصاره او [illegible] جهت [illegible]
و تعدیل و جهت گزیدن سگ قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار موثر و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون
و رافع [illegible] و مقدار شربتش یک درهم و بدلش ربع آن بخور مریم **ذنب الجرذ** و
ذنب الخروف **ذنب الفارة** لسان الحمل است از جهت شبیه بودن تخم او بدنباله موش **ذنب القوس** بعربی شام
ذنب الخیل است **ذنب اللبوة** ذنب السبع است **ذو ثلث حباة** غاردست **ذو الزوقات** مرباقلیست
ذو مایه شکوه و **ذو مایه راس** قرصعنه است **ذو خمسة اوراق** و **ذو خمسة اضعاف** و **ذو خمسة اجنحه**
بنطافلون است **ذو خمسة اصابع** اشترک است **ذو ثلث** و **سکات** شکاعیست **ذو ثلث اذان** و **ذو ثلثة اوراق**

ذوق [illegible]

طرثوث است و شامل چند قوقاز کیاه خصیة الثعلب و نصفصه و طرالعین است **ذهب** بفارسی زر و طلا
نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح و جهت خفقان و وسواس و علاج
و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ گرده و مثانه
و رفع سموم و محلول سحاله او که با مروارید در آب برنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب و بدستور
جهت زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر [illegible] جهت اخراج سم مجرب و طلای او محلل اورام و جهت
داء الثعلب و داء الحیه و بهق ابرص نافع و اکتحال او جهت غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و گمنه و ابتدای
او در نقطه عرب جهت رفع آن مجرب و میل سرمه که از آن ساخته باشند جهت تقویه بصر و منع ریختن و
او جهت اکله و ستون او و جهت درد دندان و امساک و درد دهان جهت رفع بدبویی آن و انگشتری آن
جهت رفع ام الصبیان و مفاصل موثر و تعلیق حال لصل او را جهت رفع قزع الاطفال مجرب است
دلیف و سر این خاصیت را مخصوص دانسته چیزی بقدر حرفل که در نهایت صلابت میباشد
و با طلای معدنی شکوه میکرده و دانسته است و لعب با طلا و دیدن او مورث رفع هموم و باعث
سرور و تقویه دل است و چون کوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام نپذیرد نگرداد
و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و شکست و الکثر را عقا و انکه اصلاح مضرت او نیست و چون طلا را
بمهنی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل نباشد خصوصا او به سیمیه ار آن وقت خوردن او و باعث
طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و از این امور چیزی علیحده او نیست
و طریق حل و سحق در دستورات مذکور است و قدر شربتش از یک قیراط تا [illegible] و بدلش
یاقوت محلول و از صاحب تجربه منقول است که چون از طلا بشکل ساخته [illegible] خواب و بیداری
صاحب مرض خفقان و خیالات فاسده و سوداوی اندکی مدتی در دهان نگاهدارد
رفع جمیع امراض مذکوره میشود **ذئب** بفارسی گرگ و بترکی قورد نامند حیوانیست معروف
و مزاجش در سیوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب رافع استسقا
و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غاریقون مقوی فعل او و مقدار
شربتش یک دانگ و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین او آن بسیار سفید است که با جزو
باشد و آشامیدن او یک مثقال با آب گرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج ریحی
الاشراف حتی او و غرغره آن با عسل جهت خناق بغایت نافع و بخور او باعث گریختن موش

و را منع قیح و بول و خون و قاطع حمل زنانست شربا و حمولا و بدستور خصیه او همین اثر دارد و قاطع شهوة
اثبات است و ارسطو فرموده که یک مثقال خشک آن با آب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه و نافع جهت
جهت درد تهیگاه بسیار نافع و زهره او بقدر دانگی با عسل جهت تب ربع و قولنج و استسقا و یک نخود
او با مطبوخ جهت تقویه باه بی نظیر و بدستور طلای او در این باب موثر است و رافع تشنج و کزاز و
عصب و سقوط آن جهت نزلات عظیم و با آب چغندر رافع حمره چشم در همان ساعت و با قلیل مشک
جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضماد [illegible] جهت بهق و برص و [illegible]
مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدری [illegible] خشک [illegible]
جهت تب ربع و امراض تشنج [illegible] مفید و [illegible] او جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم [illegible]
[illegible] او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق [illegible]
ذکرش سوخته باشند جهت بواسیر و طلای موی محلول او بنوشادر محلل اورام و [illegible] دنباله او در [illegible]
کاو باعث نفرت گرگ از [illegible] و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش
بدن و تعلیق [illegible] چشم او مانع صرع و دافع هوام و سباع [illegible] و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه
دارند جهت غلبه خشم و مجنونی از نظر خلق مستور و تعلیق کعب او بر زانو جهت رفع درد [illegible]
حرکات مفید و چون سر او را در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند [illegible]
که از تغییر محل گریزی برداشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و سایر موذیات داخل
نگردند و چون سر او را در محل سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن محل جاری نگردد و مجرب
دانسته اند و چون [illegible] بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ [illegible] باشد [illegible]
مابین زوج و زوجه الفت نباشد و چون دندان پیش او را در آن پوست پیچیده در منزل دفن کنند
باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند چون زهره او را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگر قادر
بر جماع آن زن نگردد و گویند تا گرگ [illegible] نشود گوشت آدمی نمیخورد **حرف الراء مع السین**
[illegible] نباتیست خشبی رنگش مابین فوقی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و مانند
[illegible] برگ عدس و [illegible] و ارتفاع آن [illegible] و بر روی یکدیگر و گلش مایل
بکبودی و [illegible] طعم [illegible] و طعمش مایل [illegible] و خوشبو و گویند [illegible]
و [illegible] او [illegible] و بعضی گویند که او [illegible] است

در اول سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جالی و مقوی معده و دل و [illegible] و مفرح و مفتح سده جگر
و سپرز و [illegible] با قوه تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه و تقطیر البول
رطوبی و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویه باه و [illegible] معده و [illegible] و رفع اختلاج و تحلیل
نفخ و طبیخ او جهت احتباس بول و حیض و توحش و حزن که بسیار که معده باشد و مطبوخ او با شراب
جهت شقیقه و امراض سر که از بلغم باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت [illegible]
حیض و ضماد برگش جهت شکاف عضل نافع و مضر محرور و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه
و مصلحش سرکه و رب حامض و حمیره بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او [illegible]
و گویند قطعه شیرین است و شرابی که از آن ترتیب دهند معروف است بشراب [illegible] و باعتقاد
جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون [illegible] خشک را جوشانیده از آب [illegible]
یکشبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در [illegible] که [illegible] خمیر است [illegible]
هر روز دو مثقال تناول نمایند جهت تقویه معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بغایت
[illegible] که عددی بلع نمایند جهت رفع سرعت انزال مجرب دانسته اند و [illegible]
جهت تقویه دندان و انداختن کرم او و طلای او جهت نیکویی رخسار و با عسل جهت رفع آثار
و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از [illegible] که برگش شبیه برگ عدس است [illegible]
مقدار [illegible] گیاه او پر برگ و شاخهای او منبسط بر روی زمین و [illegible]
خوردن او در گزیدن هوام در ساعت تسکین میدهد **راوند** بفارسی ریوند نامند و آن بیخ
ریباس است و بهترین او چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرائحه [illegible] و بعد از آن قسم [illegible]
زعفرانی رنگ [illegible] و بعد از آن خراسانی و زبون ترین او [illegible] سیاه براق صلب [illegible]
دواب [illegible] کثیف [illegible] و بیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است [illegible]
[illegible] چون بقدر دو سه ذرع حفر نمایند [illegible] و مرکب القوی [illegible]
گرم و خشک و مسهل [illegible] اخلاط غلیظه [illegible] و با قوه قابضه و مقوی [illegible] جگر [illegible]
و زهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده
جگر و سپرز و [illegible] العرض بسبب سده [illegible] تحلیل نفخ [illegible] انواع
استسقا و تخمه و [illegible] ورم [illegible] احشا و یرقان سدوی و رفع اسهال که از [illegible] باشد

و با گل سرخ و قوابض جهة اسهال و سوی او با الخاصیة رافع تبها و حرارة غریبه و جهة درد گرده
و مثانه و رحم و خفقان و فرح امعا و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و
سقافیج جهة قولنج مستعمل و طبیخ او با آب سیب و شان جهة سنگ مثانه و با لعاب بزر الحمقا جهة
قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهة شقیقه و دماغ و انواع بارده و صداع و
شقیقه و فالج و کزاز و دوار و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهة فتح عقل و مستی آن و با
طبیخ اسارون و قنطوریون جهة عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و دردهای آن و با
صندل جهة ورم حار مزمن اعضای باطن و مقوی آن و با افیون جهة فواق و ارفع رشتهٔ
و ثند و تهیگاه و فتق و در دهن داشتن در آب او در افرو بردن جهة نفث الدم و سده و ورم
سینه و ربو و بهر و طلای او جهة ضربه و سقطه و ضماد تنش با برگ جهة کلف و قوبا و آثار جرب و با
لعابها جهة ورم حار مزمن و با قوابض جهة استحکام استخوان مخلوع و طلای او بین الکتفین
جهة رفع خوف قلبی نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال ضعیف است
و مقدار شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر بکوزن و نیم او گل سرخ و خمس آن [illegible]
و عصاره او که آب بیونند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد و بعضی گمان نموده اند
و رب بیونند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره او است رازیانه بفارسی بادیان
گویند بستانی او در اول سیوم گرم و در آخر سیوم خشک و تخمش که بهتر از برگ او است تخمش
قویتر و در سایر اجزا او مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده
و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و تریاق سموم حیوانی
و مجفف و مقوی و با قوه قابضه و جهة خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و با [illegible]
و انجیر جهة سرفه و ربو و ضیق النفس و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهة ریاح غلیظه و قولنج
و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و دفع بلغم حابس و مدر و قوت دادن
قوه ادویه و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع و مضر محرورین و مصلحش
صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با زهره [illegible] در شیشه کرده سه هفته در آفتاب
بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول
آفتاب تحویل یا وقت نزول سرطان هر روز یکدرم تخم رازیانه را با مثل آن شکر تناول نمایند

در آن سال اصلا مرضی با عارض نگردد و در درد سوخته او مانع انتشار قروح و طلای [illegible]
جهة گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال مثل عصاره او است و منفعت [illegible]
باصره و مقدار شربتش از تخم او یک درم و از بیخ او در مطبوخات دو درم و بدل تخم او تخم کرفس [illegible]
و رازیانه بری را شاخها عریض و شبیه [illegible] و گلش زرد و بسیار خوشبو در آخر سیوم گرم و
در دوم خشک و جهة تقطیر البول و تنقیه رحم و جرب و قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس
حیض با قوت راتیانج صمغ صنوبر است که [illegible] مثل سایر صموغ منجمد نگردد و [illegible]
یا بنه منعقد شود و [illegible] قلفونیا نامند و [illegible] سیال و غیر منجمد او را رطب است در آخر
سیوم گرم و خشک و قسمی آتش دیده که بهتر از قسم اول در آشامیدن هم [illegible] با زرده تخم
مرغ نیم برشت باشند و بدستور با طبیخ سبوس گندم جهة سرفه و ربو و جراحات ریه [illegible]
و مضغ او جهة سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و ضماد او جهة التیام جراحات و ازاله
جرب و خشونات جلد و با کتان جهة فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهة رفع [illegible]
و بواسیر مجرب و جهة شقاق کعب و کجی ناخن موثر و کشیدن او [illegible] روز اول یکدفعه
در روز دوم دو مرتبه و در روز سیوم سه بار جهة سرفه و ربو و قرحه شش مجرب است بعضی گفته اند
چون با زرنیخ [illegible] بر سرشته بخور کنند اثرش قویتر میشود و مولف تذکره گوید چون راتیانج را
با نصف او [illegible] و نصف آن [illegible] و فلفل با روغن [illegible] طبیخ داده ضماد نمایند در ساعت
دانه بواسیر را ساقط نماید با الم شدید و [illegible]
شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج [illegible] باعث ورم و درد میشود
و بخور او که [illegible] در آفتاب خشک کرده باشند [illegible]
الاثرات و قسم مطبوخ او در اصطلاح شود و [illegible] است رامک [illegible]
و آن قرصیست که در قدیم از عصاره بلیح میساختند و در این زمان و در این ملک از مازو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اضافه کنند
بعد [illegible] در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و [illegible] و مقوی معده و امعاء و مسکن حراره

و منع ریختن مواد با عفص و جهة اسهال کهنه و داء موی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و
تجفیف قروح تر با ضماد او نافع و طلای او مقوی جلد مسترخیه و رادع ورم حار و نقوش ورم متعدد و بر روز
ان جلیس ... رادع عفونت و بخار فاسد و با خام و مورد موی قاتل قمل و سنون او مقوی لثه و قاطع خون او و قدر
شربتش یک درم و بدلش بشک و مضر مثانه و مصلحش عسل است رازقی در قدیم سوسن آزاد را نامیده اند که بستانی
باشد و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند رانج نارجیل است راتیانج و راتینج راتیانج است
رابی نوعی از سمک است رال بلغت هندی اسم حرمل است راک بلغت هندی اسم رماد است راون بیونانی
اسم راوند است رانا بیونانی رمان حلو است رازیانج رومی و شامی انیسون است راقه حلتیت است راح
خمر است راحة الاسد نوعی از عرطنیثا است راطینی بیونانی اسم مجموع علکهاست راس الشیخ بلغت اندلس
اقحوان است راس الهدهد بلغت اسکندری قسمی از غلصه است رال بلغت هندی قنقهاین است راج حس بهندی
برسیاوشان است راج کبری اسم هندی عصی الراعی است راج کیرا اسم هندی اذان الفار است راسو
اسم فارسی ابن عرس است راسخت و روی سوخته روسختج است رب عبارت از آب میوه ها و نباتات
که از طبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت ذکر آن چیز مذکور است ربل نوع جبلی اشنین و گویند نوعی
از برنجاسف و مخصوص است و دو درم او را جهة رفع زهر هوام مجرب دانسته اند رب العنب میفختج است
و هر دیم و دو ساب تخم باشد رب الغرد صمغ لکام است ربیس عقلیه است ربیان اربیان است ربق عنب
الثعلب است ربا یشا نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قوی تر از ماهی و بیان آن دانسته اند رتیلا بفارسی
انگورک ... و بخراسان شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه و او اقسام میباشد و از سموم قتاله با اثر بد
و گزیدن او و خوردن علاج آن قتال است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده آن جاذب زهر کند
و اطعمه ... بسته او را بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع تب مجرب دانسته و در و خشک او ...
نافع است و گویند چون مسح او در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او شود رتم بلغت عربی نباتی است ...
میباشد و سیاه او را شاخ زیاده برگ ... و صلب ... بیابانی ... است و گلش زرد
و ثمرش مثل گوشیاه و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را شاخ و گل و شاخ مانند قسم سیاه و زرد و ...
سفید است در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و با قوة قابضه و تند و دو درم از ثمرش ...
و حقنه آن از عصاره مسهل خون و جهة عرق النسا نافع و ضماد ... جهة نفس و گزیدن سگ دیوانه ...
او بدستور جهة سگ دیوانه و اخراج جنین مرده نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم ...

هفت و اکثر تا سه روز متعاقب نخورند بسبب اسهال منع بازدرد ... میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و مقدار شربتش
تا یک درم است رتة اسم عربی بندق هندی است رقی سروالی اسم هندی حی العالم است رتکث ... شکوفه است
رتوت اسم عربی رکباد است رجل الطیر و رجل الزرزور و رجل العقعق و رجل العقاب گیاه اطریلال است رجل
الحمامة ابو خلسا است رجل الدجاج انجره است رجل الراعی غربیت ... است رجل الجراد ورنب است رجل الفروج و رجل
اللقلق فاقلی است رحلة بقلة الحمقاء است رجل الراع رجل الغراب است رجیع فضول حیوانات
رجل الغراب گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر اوست و در نواحی جبال ... است
گیاهیش بقدر شبری با برگ بسیار مایل بسیاه و مشقوق شبیه برگ شاهسپرم ... و وسط او منقش بسیاه مانند
چنگال غراب و شعب او متفرق و با تندی و ... قبض و با شیرینی مانند طعم زردک و تخمش ... از
دستهبر و ظاهر ... سبز و سایه ... و سوراخهای ... بر ... باشد
در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهة قولنج و نقرس
و درد کمر و ریشه نعابه مؤثر و طبیخ او در رفع اسهال مزمن بی بدیل و طلای عصاره او که با ...
بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل بارد و با تمره رس لعاب جهة مفاصل حار ... و ...
که در او جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرور و مصلحش کاسنی و امثال آن و شربتش ... است
رجیق خمر است رخمة بجای ... اسم عربی مرغ مردارخوار است و او قسمی از کرکس و ... سفید
بال ... و با خط سیاه و ... بسیار ... و مسکن او جبال و بیابان ... میباشد در او گرم
و در اول خشک و تخم او ... اجزای او ... اند که اگر ... در ... صاحب ...
در اول رحمت ... شفا یابد ... او ...
... و نشستن باعث اصلاح ... بعد از آن مرق چرب ...
و بعد از ... عمل نماید ... و قاطع نزف الدم و باعث التحام جراحت با سرکه جهة قوبا
و خراز نافع و سرگین او با سرکه جهة رفع برص بی بدیل و حمول او ... و اسقاط جنین ... اداره حیض
مجرب دانسته اند و طلای او جهة گزیدن عقرب و مار و ... و قطور او با روغن زیتون جهة گرانی
سمع و رفع کری و گوشت ... او با ... تا هفت ... جهة گشودن ... از زنان ... باشند ...
و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهة درد شقیقه ... روغن ...
جهة ... و گری ... و اکتحال او با آب سرد جهة رفع بیاض ... جهة گریزانیدن هوام ... نافع و چون

مومیائی با سائیده خام اورا در روزی سه دفعه بکدانک با سرکه بنوشند تا سه روز جهة رفع
جنون مجرب دانسته اند و اشامیدن پوست اندرون سنکدان او که خشک کرده سائیده باشند
با شراب جهة رفع جمیع سموم رحم و مغز سر او شورش جنون و علامات است و تعلیق سر او بکودکی
او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهة درد سر نافع و از ارسطاطالیس منقولست
که چون رخمه را خفه کرده با چهار قیراط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهة [illegible] جذام
مجربست **رجیلن** لغه فارسی لور میکویند و او غیر متصل و از مایه سرکه بطبخ غلیظ کردد و بکمال (?)
حاصل میشود در اول کرم و در اخر خشک و کثیر الغذا و مبهی و شیرین او سدد و بطی الهضم و مولد (?)
و متصل با سیه دوغ است که بعد از کشیدن ازان جدا کرده و از جوشش بسیار منعقد و سیاه کردد
و بهترین فرا فروت باشد ان شاء الله تعالی در سیم مذکور خواهد شد **رخ** اسم فارسی خشکورات **رخام**
الطین طین قیمولیا است **رخینیه** رانیا بخت (?) **رخام** مجرا الرخام است **رساطون** شرابی که از
خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند کرم و تر و قوی تر از شراب رسطون و در امراض بارده نافع است
ریبا اسم هندی حضض است **رسی** اسم هندی شلغم است **ربت** اسم هندی بخور السودان است
رساغ شکی است شبیه بخرچنک در دوم سرد و قریب العقوة بسرطان جهة جلای بصره و دمعه نافع
رشته قطایف اسم فارسی اطریه است **رشاد** حرف است **رشینه** رانیانج است **رصاص**
شامل قلعی و سرب است و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابیض باشد و بفارسی ارزیز کویند کون (?)
او از زیبق غالب و کبریت قلیل اردی الجوهر و در فنون تر بن فلزات است در سیم سرد و مجفف و بلیوز (?)
رطب حادث از برودت [illegible] اشامیدن او کشنده است و طلای سائیده او با اب کشنیز و اب
کاسنی و آب بارتنک و آب عوزه و حی العالم و عنب الثعلب و امثال ان و روغن کل سرخ جهة سرطان
متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و [illegible]
ریختن مو او با عضا و با شراب جهة درد عصب و اورام مرکب نافع و بستن صفحه او بر کمر ساکن شهوت
جماع و بر تعقد عصب و التوای ان محلل او و با انجاصیه انکشتری از ان باعث لاغری بدن و [illegible]
او با درختها (?) موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون روغن چرب کرده بکدازند با رنک
بهم ساید و از ان روغن کرفته بر هر اهنی که بمالند هرکز زنک نکیرد و [illegible] با ریوه نقره [illegible]
و بعد از تیغه چون [illegible] حل و زاج بجدیکه تشمیع پذیرد نمایند با وزن ان نقره [illegible]

محی باول کردد مجربست **رصاص سود** بفارسی سرب کویند و بعربی آنک و در تکون از رصاص ابیض [illegible]
تر و از سوختن او بار و سرنج حاصل میشود و در دویم سرد و با قوه قابضه و رادعه و از [illegible]
منفعت او برابر کرده و سائیده او با روغن کل و عصارات نباتات در خواص شبیه رصاص ابیض [illegible]
او بر کمر بقدر نیم جهة منع احتلام و بستن صفحه ان بر عقده و خنازیر و التوای مفاصل [illegible]
و محلل ان و ضماد او با روغن کل و اب بارتنک و اب کشنیز جهة سرطان متقرح و اورام حاره و قروح
مفاصل نافع و چون سر ابرکف دست مالند و بسیاهی اورا که بر کف مالند با اب و غیر ان [illegible] جرب
و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کند و مجربست و بخلاف سم اورا چون از زیر بالین کسی دفن کنند
و او نداند انکس خوابهای پریشان بیند و بقدر سم اورا چون صفحه کرده در کوزه نو کذاشته [illegible]
زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون سحاله اورا
بجدی بشوید که سیاهی او بر طرف شود جهة قطع نزف الدم والتحام قروح خبیثه و دمل و حکه نافع
از انار و مجفف و اشامیدن سرب کشنده است هرگاه سائیده باشند و ضرر بردن کلوله او [illegible]
در معده خزینه است با انجاصیه و ار نموده مجربست **رطب** خرمای تازه است نسبت او بخرما
شبیه نسبت میوه های تازه است بخشک و مداومت او با بادام و نبات سمین و محرک باه و مقوی کرده
و کمر است و سایر خواص در تمر مذکور شد **رطبع** بفارسی اسبیت [illegible] تازه است و بهترین [illegible]
باشد و خشک او را بعربی قت کویند در اخر اول کرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد [illegible]
دو بار کنند جهة رعشه مفید و مداومت خوردن او با شکر سمین بدن و مولد خون صالح و ضماد
کوبیده ان با عسل محلل ورم بارد و سرد که محلل حاره ان و تخم او قوی تر از سایر اجزا و قابض
و مولد منی و سمین شیر و سمین و مدر حیض خصوصا چون در حمام روند و بعد از ان تناول [illegible]
و جهة سرفه و خشونت سینه نافع و قوتش تا پنج سال باقیست و مقدار شربتش از دو درم تا بقدر [illegible]
و روغن تخم او و روغنی که از اب او و روغن زیتون ترتیب دهند جهة لقوه و رعشه و شرب او
ضماد او نافع و خشک او قابض و کلش ضعیف تر از تخم اوست **رعی الزرازیر** قوة الضبع است
رعاویلا اسم سریانی رعی الابل است **رعی الحمام** کیاهیست طولش زیاده بر شبری و برکش [illegible]
مایل بسفیدی و از ساق رو بیده و ساقش منحصر بیکی و بخشش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و کلش
شبیه بکرسنه و کبوتر بجهة این کیاهست مولف تذکره کوید که برکش مایل بسیاهی و تخم اورا

جهت باغان استعمال مینمایند و نار قیصر عبارت از نوست با عطریه و در مصر بسیار است و تمامی الحکام
در دوم گرم و خشک و مجفف و مقوی و محلل و با برودت قابضه و اشتهاء بعد حیض و ضماد
او جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و به تازه جهت التیام
رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و مقدار
شربتش تو خالصنع است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات رزدک و برگش شبیه ببرگ درخت
سعتر و اوراق باریکتر و درشت تر و ساقش پر شعبه و خارش شبیه بخار شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش
مثل تخم شبت و وسطاو و سکافدار و با اندک شیرینی و بیخش بطول یک انگشت و در طول بقدر
سه انگشت و سفید و شیرین و خام او را ابستور ساق تازه او بخورند در دوم خشک و در اول
گرم و گویند در سیم گرم و خشک و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی
و ضماد او با سرکه جهت ورم سرد و خاییدن او جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس و بخورش
جهت گریزانیدن هوام و سیلان رحم [illegible] نافع و مصدع محرورین و مفر احشا و مصلحش قرفه و سنبل
و مقدار شربتش دو درهم و بدلش وخشیزک و گویند شتر مسموم گردد از این گیاه بخورد خلاص میشود
و باین جهت رعی الابل نامیده اند رعی الحمار خاریست شبیه ببادآورد و نباتیه شبیه برازیانه و گلش بنفش
زرد و تخمش شبیه بحرزل و سیاه و با عفوصه و چون حمار را انفخ و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه
خلاص یابد در سیم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط
و بدستور تخم او و ربع درهم او جهت [illegible] و جمیع اجزای او جهت اختلاط عقل و جنون
و عسر النفس و سرسام نافع و مقدار شربتش با نیم درهم و مصلحش شقایق و از شدة ادرار مسقط
قوتست رعاد نوعی از ماهیست عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید
و چون بسوام افتد دست صیاد و سیر زند و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم گرم
و خشک و بستن زنده او را بر سر جهت رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرقش [illegible] پوست او
در ازاله درد سر مزمن و شقیقه دوا و بغایت مجرب و به دکوشت او شهوت بیرا نرا اعلاء
مینماید و قاطع بلغم و دافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و [illegible] او جهت سل [illegible]
او در روغن زیتون که [illegible] جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت تحریک باه
موثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را

کشنده

کشنده یافتم رغوة کف یا لعابست و آنچه از جامدات برآید مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر
القمرست رغیدا ارغواست رغوة الملح زهرة الاسوس است رغوة الحدید و رغوة الحجر اسفنج است
رغشت جلنار است رق سلحفاة بحریست رقش سلحفاة نهریست مذکورش رقیة الشمس صمام بوبا
و نوعی از یتوع را شامل است رقع فارسی خرطالست رقعا اسم عربی خاق صغیر است و گویند
درخت قالس [illegible] است و گویند حجت افریدست و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند رقوان
و رقعان حناست رقعه بعربی شامل جمیع او و راست که خوردن او جهت شکستگی استخوان مفید
باشد و مصلح آن بیخ صلب [illegible] رنگ و سرد و خشک و در دوم او بار زده تخم مرغ [illegible] جهت
ضربه و سقط و ریزه شدن نافع و باید سه روز متوالی بنوشانند رقع یمانی گویند درختیست بقدر درخت
چنار و ثمرش شبیه بانجیر بقدر انار و دانه ثمرش مثل دانه انجیر و با شیرینی بسیار کو ل است و مولف تذکره
گوید که او را و مثل انجیر فرنگی مانند [illegible] بردو زرع [illegible] بسیار سطبر و خشن و پهن و دایم
سبز و چون کسی او را در زمین غرس نماید میروید و ثمرش از برگ بیرون میآید و بقدر خیار کوچک میشود
و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و از این صفات ظاهر میگردد که انجیر [illegible] او
باشد و در لار و گرمسیرات و بنادر موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی و [illegible]
و صوت و شیر او جهت قوباء و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط ابواسیر نافع و سایر اجزای او جهت
[illegible] مقدار شربتش از تخم و ریشه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کثیرا و طبیخ او [illegible]
بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است رکبه صدف البواسیر است
رکن [illegible] بخور مریم است رکت جهند اسم هندی [illegible] درخت رکن اسم هندی درخت [illegible]
رمان بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین [illegible] لطیف تر از سایر [illegible]
و در اول تر و با قوه قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ از این جهت باعث [illegible]
محرورین است و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام
سبب انحدار آن و جهت تقطیه روح کبدی و تقویه جگر و استسقای لحمی و رقی و سوء القنیه
و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و تقویت
کردن غذا و رفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ [illegible] نافع و اکثار او مفسد غذا [illegible]
و مصلحش انار ترش و در حار المزاج [illegible] است و ربع انار [illegible]

و مری معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که
گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در ان ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن اجزا نخیزد
و بجای یکدیگر جذب نتوانند نمود و مکیدن او جهة درد سینه و سرفه از مجربات و یک ستور انار شیرین
آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش
شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال است و انار ترش در
دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان
مواد بمعده و جهة رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و رفع دخانیت ان نافع
و اکثار او مورث قرحه امعاء و سحج و مضر مبرودین و مضعف جاذبه جگر و مضعف باه و مصلحش
انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال ان و آب انارین که با پیه افشرده باشند از یک رطل تا دو رطل
با چند درهم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهة تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه
نافع و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهة جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ او در آب
جهة تحلیل اورام بیحد طیت و مضمضه آب او جهة قروح خبیثه دهان و قلاع و اکتحالش جهة ناخنه
و سبل نافع و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهة جرب و حکه صفراوی مجرب و ضماد عصاره
او که در طبخ غلیظ شده باشد و با قدری عسل جهة قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخمها در
گوش مفیدست و سوتو او قابض و جهة رفع خواهش خوردن گل و امثال ان زنان حامله را موافق است
و رب انار ترش در افعال قویتر از آب اوست و چون آب انارین را در ظرف مس بقوام آورند
جهة سلاق و جرب و تقویه باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده
روغن گل سرخ در او ریخته با آتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهة درد دندان بغایت مجرب است
و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او بغایت مسهل بعض اخلاط سوخته
رفع انکال بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او با عسل جهة رفع آثار [illegible] و طلای سوخته او با عسل
بر سینه و معده جهة منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنه او با آب برنج و جو مقشر
بو داده جوشانیده باشند جهة رفع اسهال و سحج و مضمضه با آب طبیخ او جهة تقویه لثه و
استادن او جهة سلس البول و شستن مقعد با ان جهة قطع خون بواسیر و امراض مقعد
و استادن سائیده او بقدر یک درهم با آب گرم جهة رفع کرم معده بحیل و طبیخ بیخ او در [illegible]

باب زنجبیل و جهة نزله حاره و درد دندان مضمضه او بیحد طیت و چون پوست انار ترش را
با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و بقدر فلفلی حبها ترتیب داده
پانزده عدد و پانزده دانه جهة رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب و رب
انار شیرین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهة التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و دفع
فساد خواهش حوامل و فساد رنگ و بخار و رفع غم نافع و انار دانه قابض تر از رب بکب و در افعال
قویتر و کوبیده ترش او با مویز بالسویه و خمس ان زیره کرمانی جهة رفع قی و تقویه معده مجرب [illegible]
و مصلح او مویز و گردکان و بیش سماقست و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی جهة قطع خون [illegible]
و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ رز برم معده جهة قی مفرط و عصاره او با گلاب جهة
منع ریختن مواد بچشم و سبغ و رم ان با آب انار ترش جهة ورم احلیل و با آب جهة ابتداء [illegible] از موزه
و کفش شده باشد و با سرکه جهة باد سرخ نافع و عصاره پوست و چه او قایم مقام گل اوست و خوردن
عدد از ان که هنوز باز نشده باشد بنهجی که بدست نرسیده کلهار انار [illegible] گشته جهة قطع بروز دمل [illegible]
از سموم است و از انهای [illegible] که در اقلاع انار [illegible] جمیع افعال مثل تخم گل اوست رماد نقار
خاکستر ناشد و او مرکب از جزو خاکی و از رشتن جزو دخانی زایل شده جزو ارضی باقی ماند و [illegible]
اگر چیزها در [illegible] و از او گرم است و خاکستر گرم چوب [illegible] با سرکه جهة [illegible] خورده سقیفه و تحلیل اورام
بواسیر بیحد طیت و خاکستر [illegible] جهة التیام قروح و قلع آثار [illegible] و ضماد او مفید است و مضر [illegible]
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم مثقال خاکستر مخلوط [illegible] جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع اکله و رافع
قرحه [illegible] و خاکستر [illegible] قرحه قصبه و مقعد مجرب رمل نقار [illegible]
رنگ [illegible] خشک و مجفف و [illegible] شده او جهة [illegible] رطوبات و استسقا و حول
سائیده او جهة قطع حیض و منع حمل بغایت موثر است و [illegible] را بد مزه و آب [illegible]
طعم میکند رمیت بعربی اسم نباتیست [illegible] و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد
میگردد و از چیزها [illegible] و گویند [illegible] و رنگ ادمی زرد میشود و [illegible]
مجرب باعث [illegible] حرام و قلی که از سوختن او بهم رسد گویند قلی که از اشنان بهم رسد [illegible]
و گویند قرصه است و قلی که از و حاصل میشود ضعیف تر از قلی اشنان است رمان البر [illegible]
نفل و جلنار است رمان السعال [illegible] رمان الانهار نوع کبیر [illegible] رمان [illegible]

خاکستر اشیانه خطاف است که مذکور شد رند بعربی اس بری است و بلغه شام غار گویند صدف است
رتقت اسم عربی بهرامج است رنکیل اسم هندی ام الاخوین است رنک اسم هندی افیاقیاست
رنک کاسه اسم فارسی نخیف است روذیون اسم سریانی دفلی است رواس بیونانی خشخاش سیاه است
روزی اسم سریانی ارز است روبارس اسم یونانی ازاد درخت است رودا اسم یونانی وردا است
روسلی اوطا اسم عبرانی سماقیست رودین اسم یونانی قوة الضبع است رویا اسم سریانی عنب
الثعلب است روامس اسم نبطی قرة العین است روحانی و روح بلغه اکسیریان ریحان است روث
سرگین حیوانات است رودیفون نوعی از عنب الثعلب جبلی است رودو امالی بیونانی شربت ورد است
که با عسل ساخته باشند روشیانا بیای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی اسم کحلی است و ابرنا
مرقشیشا است رواصیر آنچه از بقول در آب طبخ نمایند در روغن و سرشیرها و ادویه حاره اضافه
کنند رودی اسم هندی اذخر است رودبی لوا اسم هندی قطن است رودی اسم هندی جبر است
روث اسم فارسی سطالیقون است روی توتیا شبه است و مشهور برو توتیا چه او توتیای غیر
مصنوع است و معدنیست بخلاف سایر اقسام توتیا که روینده معدنیست روته اسم هندی نفطه
است روتها اسم هندی سنا است روده اسم فارسی معاست روسبا اسم هندی بحر القطن
روباه اسم فارسی ثعلب است روغن گنجد و روغن شیره و روغن سرتجب دهن الحل است و دهن السمسم نیز
گویند روغن زیتون اسم فارسی زیت است روغن زیتون نارس زیت الانفاق است روغن بادام
کوهی زیت الهرجان است روغن خراجین زیت السودان است روغن اسم فارسی سمن است
روشنک اسم فارسی شاطل است روناس اسم فارسی فوة الصبغ است روغن فرفیر فناد است
لافت رواد اریدا لغه یونانی و بمعنی در روبت سان بجهت سفید بسط دستکر از ان و بعد از ساییدن
بوی گل سرخ ازو ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت دفع صداع بارد مجرب دانسته اند
روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند و ان حیوانیست کوچک دست و پا دارد و سرخ رنگ
و گوشکر از خرچنگ است تازه او در دوم گرم و تر و خشک و نمکسود او گرم و خشک و مبهی
مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با کشنیز مسهل حب القرع و مطبوخ او که پیاز
و کندنا بعد از ان بروغن گردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت محرک باه و جماع
مسخن رحم و معین حمل و ضماد وی محلل اورام صلبه و جاذب خار و پیکان از بدن و طلای مهزالا

در روغن زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و مولد سودا
و حکه شدید است روس کله و مغز حیوانات است بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی
و سمن بدن و بهترین او کله گوسفند جوان است و حقنه با آب کله و پاچه جهت ترتیب اعصاب و جماع کرد
و تسکین اورام صلبه باطنی و نطول او جهت رطوبت دماغ و جنون و بیخوابی و اشتهای درد سر نافع و
و مضعف دیر هضم است و مصلحش ابکامه و خردل و مسهلات است روسنجج معرب از روی سوخته
فارسی است و ان مس سوخته باشد و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل
بسرخیست و در سیم گرم و خشک و اشامیدن زیاده او کشنده و بسیار مجفف و قابض و منقی
جراحات و مدمل و جلای غشاوه چشم و مانع زیادتی و قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زیادتی موثر
و مغسول او ملایم تر و اشامیدن ربع درهم او با موم و روغن گنجد که مصلح اوست مسهل قوی
صفرا و جهت استسقا بسیار نافع و بابت ازان و عمل مقی است رهشی بفارسی ارده نامند
و ان کنجد بوداده مقشر است که سایند تا بسیار مایع گردد و روغن از ان جدا نکنند گرم و تر
و ملین صلابات ظاهری و منفتح و منضج و مدمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش عسل است
وانچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر ان ترتیب میدهند در اثار شمل است بهج و رشفان
و ریج الفار شکست ریحان نوعی از حمام است که مذکور شد ریتباغ رساغ است ریحان القصار
ورمیقت سعد است ریحان داود ازان الغار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان یمانی قطف است
ریحان النغنغ بلغه مصر ریحان است ریحان الحبور بلغه مصر اس بری است ریحان ابیض شبه است ریحان الملک
شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد اوست ریحان الجبال سلیخه است ریحان الشیخ نبات است
ریحان سبز ضیمران نوعی از شاهسفرم است ریما کرکدن است ریشه دالا اسم فارسی سنبل
جبلی است ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروج است ریوند راوند است
ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است ریسم اسم هندی ابریشم است ریشه اسم هندی قیصوم است
ریباس معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و باقوه
قابضه و مقوی معده و احشا و جگر حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن حده صفرا
و خون و جهت رفع تب و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حاره
و یرقان و بهتهای حار و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت قوه باصره و بیاض در

ضماد شش با آرد جو جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج و ... و
و مصلحش شربت عود و دوا و انیسون و عسل و قدر شربتش از آب او تا سی درهم بدلش ...
هوزه است ... پس ... ازو است و شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات ...
نافع است **ربته** بفارسی شش و بغار ترکی او چکه باشد و گویند بداوت او مورث سل است و مصلحش
سرکه و کرد با و ضماد شش گرم جهت ورم چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرب و بجهت بچه اورا می
که در پا از کفش و امثال او بهم رسد مفید و طلای خون او کباب او که بیمک شده و از نره بکسال باشد
جهت داء الثعلب و قوبای طلبه بغایت مؤثر است و سوخته او جهت رفع نسیح مؤثر است **ربته البحر** جرم
شیر شبیه او در کنار دریاها یافت میشود و ضماد او جهت نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع
رتیش عبارت از پر طیور است و در سوخته اقسام او جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز
که کرکه باشد در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از پر طیور انچه بزرگ
و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بسایند و خشک کنند نفوخ آن جهت قطع رعاف که از چیز
منقطع نگردد از موده است و در جمیع نزف الدم معدل **ریکال الکافور** نباتیست در کل و ساق شبیه
بشبت و بو و برگش شبیه ... رد و از ان ریزه تر و گلش کبود و مایل بسفید و از جمیع اجزای او بوی
کافور آید در دوم گرم و خشک و بوئیدن او محلل ریاح و رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سرد
تحلیل اورام و آشامیدن او مفتح سدد و جهت یرقان و قطع سیلان خون از عضو و زرور او جهت
قروح اعضا و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و از ... ثقال
ربحا سلیمان کیاهیست از جنس عشقه و بر درختها بپیچد و همیشه سبز و شبیه برگ لبلاب و ... اش
شبیه فلفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دار المرز و در جنگلها بسیار میروید و در دوم ... و بکار
نکام باشد گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بجابه سودا و منقی خون از احتراقات ... و
نفع و ریاح و رطوبات از جهت معده و جلیخ و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد مزمن و
طلای او با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب شکوفه او جهت
گزیدن عقرب و فالج و لقوه و قدر شربت از برگش سه درم و از آنچه تا ده درم و آنچه در بعضی کتب او
مذکور است که در اصفهان مشهور بگل عقرب و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماد او شرب او مجربست
از لبلاب کوچکتر و گلش شبیه خوشه بنفش و اندرون زرد و کوچک است و همیشه سبز است و اسطبابر ...

ادخلوا

حرف الزاء **زاج** ... با سفیدی چه باشد
و مذکور میشود و گویند قسمی جبلی او را برگ شبیه بشبت و گلش سرخ و
سوربان را که فارسی او سفید نباتست و اقسام میباشد و اقسام او غیر شب و از یک معدن شوند
و سفید و سرخ و زرد میشود و زرد منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار
و سبز را قلقند باشد و طلای او جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم
جراحات و قطور او با آب جهت رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش بارد نافع و مضر
جراحات عصبانی و زیاده او کشنده است **زاج ابیض** آن سفید مایل بزردی است و خفیف الوزن
جبلی و البرخیم را با و رنگ سیکند و سیاه قابض و جالی و در جمیع افعال شبیه بزاج زرد است **زاج احمر**
قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف او سیاه و با تجاویف و غلیظتر از سایر و در افعال
شبیه سایر است و آنچه حیتلی نقش است از جنس احمر و ضعیف تر است **زاج اصفر**
از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب و بهی درخشنده است و در سیوم گرم و خشک و سوخته
او لطیف تر و محرق معنو ... احدّه کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قوی تر میشوند و طلای او با آب
کشنیز جهت حمره و سلعه و جرب حکه و ذرور او جهت قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان
و نفخه و حمول او با آب کندنا جهت نزف الدم رحم و نفوخ او جهت رعاف و اکتحال او جهت تنقیه جرب
گوشهای چشم و با عسل جهت سطبری پلک چشم و با عسل جهت بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و دفع
چرک آن و آشامیدن او جهت کشتن اقسام کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدل او
... و سرفه قوی و چون او جزو او را با یک جزو اقلیمیا با سرکه سایند و در ظرف سفالی کرده چهل روز
آفتاب گذارند و در سرگین اسب دفن نمایند بغایت خفه و جالی میشود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم کند
و در بردن گوشت زیاد جراحات سعد بیست و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت رفع زلوئی که در حلق
مانده باشد مجربست و در رنگ کردن موی مؤثر و قدر شربتش کم چو باشد تا یکدانگ و مصلحش ... و
و شکر و بدلش زنگار است و سقط او را با سه ربع آن سرکه جهت تکمیل صحیح کبریت و زیبق و رصاص
بجهت تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره بان شده **زاج اخضر** گرم و خشکتر از سایر و محرق
و اکتحال سوخته او لطیف تر و آشامیدن یکدرهم او جهت رفع سمیت قطر و با عسل جهت اخراج کرم معده
و با آب منقی و قویست و چون صاحب جنه قوی مرطوب انسان بنوشند جهت سوی ... سفید ... سیاه
بیرون آید و مجربست و چون بغایت مضر شش است ترطیب بسیار باید نمود و قسمی از زاج ...

کثیف و کثیر الارضیه و چون آب او بر سد سیاه شود و قابض تر از سایر و با قوه جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة
دندان متحرک و ثه سیاه کردن موی نافع و با آب جهة جوششهای جلد و حقنه او جهة عرق النسا نافع است زاج المقطر
دفا طرنز نامند از جنس زاج الاخضر است که مایه لطیفه آن از زمین معدن منعقد گردد و بهترین اقسام و الحاح
او است که چون فولاد و بماند زنگ پس کند زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن لطوبة
زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که در ظاهر معدن که مخلوط بخاک او را بجوشانند تا
منجمد گردد و بجهة مهره زدن و بیده استعمال کنند زاج اسود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است زاج
الحبر زاج الاصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری و کرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج
قبرسی زاج زرد و مایل قبرسیت زاج بلور اسم فارسی شب یمانیت زافه اسم قنفذ است زاغ
اسم فارسی غراب است زاغ اسم غراب کبیر است و بزرگی فوق غراب باشد زاذان مراد است و گویند مراد آزاد درخت
زادق اسم ریحان است زارج اسم فارسی ابریز باریس است زبیب بفارسی مویز گویند و مویز منقی
اسطافیلوس بهترین او پر گوشت و کم دانه بزرگ مقدار است و بیرون کرده دانه منقی باشد و در آخر اول
تر و منضج اخلاط غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و محرک باه مبردین و موافق قصبه ریه و سینه و مقوی
جگر و جهة سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و با کل گاوزبان و خرمای شیرین جهة خفقان مجرب
و با جنس لسان جهة ربع نسیان و با سرکه جهة یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در سر عدوی فلفل
جای داده مداومت نمایند جهة سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه معدل و چون
با جیتون پخته و مهرا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهة سرفه مجرب و ضماد او با پیه
حیوانات جهة تحلیل اورام و گشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره جهة ورم خصیتین
و با شراب جهة قروح ساهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و نقرس و با کندر
عضوات سفید و با جاوشیر جهة نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه‌های ترش و
و سفر گرده و مصلح او عناب و قدر شربتش تا سی درهم و نوعی که بیدانه است و کشمش نامند بغیر جهة
او شیرو ز‌ تر بهترین او کشمش و همه او لطیف تر از دانه دار و صبحی و با قوة سهله و آب نقیع و مطبوخ
او که با فانید بقوام آورده باشند جهة سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت و ضماد او با زعفران
درزده گرم مرنج و عصفر جهة گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و گویند او را با جز جهة کچلی مجرب
و در جمیع افعال دیگر مثل مویز داشته پیردن کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل

بفارسی

بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب و دستکاه او مثل تاک و از آن ضعیف تر و شاخهای او را است و سیاه
و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و در او سه دانه پهن مثلث رو با خشونت و سیاه
مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سیوم گرم و خشک و بسیار جالی و مقرح جلد و تند
و منقی و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن او و جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رادع نزلات و تکثیف زبان
و جهة درد دندان و رطوبت لثه و با عسل جهة قلاع و با قطران جهة کرم دندان و خوردن او و بقدر بیست
عدد با ماء العسل مقی اخلاط غلیظه و بادیه بعد از شراب و دفعات با ماء العسل بنوشند و حرکت
کنند و با مصطکی و کندر جهة تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهة رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او
جهة داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهة جرب و حکه و رفع آثار
تولد قمل و مطبوخ او با روغن زیتون جهة گشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهة درد کمر و ساق و عرق النساء
سپرز و مصلحش کثیرا و زیاده از یک مثقال کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است
زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی سپید اسفنجی و زرد و با زهومت و کریه الرایحه
دوم مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و رایحه او مایل بگیاه است سیوم بشکل کرم و سبک و مایل بسفیدی و
روی ما نند چهارم بسیار مجوف مشبه به پشم حرکاتو و سفید مایل بزردی و او را فینون نامند پنجم
سفید و سبک و ظاهرش مثل اطلس و خشونت و با تندی طعم و بی بویی از سایر اقسام بهتر است و در سیوم
گرم و خشک و از ادویه قتاله است و قاطع قی و غثیان و ناضم اطعمه و مفتح سده و قصبه ریه و مصلح خشونت
لعابها و صمغ و قدر شربتش یک دانگ و بدلش شیح است و ضماد او جهة کلف و بهق سیاه
و نمش و با بوم و روغن گل سرخ جهة قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهة شستن موی
جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهة لاغر کردن بدن و اذابه لحم از مجربات است و اشربیات
یک دانگ از قسم سیوم با کتیرا مثل او جهة عسر البول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد
محرق او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را جهة مکر و لطیفه و جلای او تیز است
و اقسام او بدل یکدیگرند زبد البورق کف بوره است و او غیر بوره زبدیست و بغایت سفید و غیر جامد
و شبیه به آرد است و بوره زبدی جامد و مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه بوره و از آن لطیف تر
و تند تر است زبد روغن تازه‌ایست که بگیرند و در روغن گره ما نند و مراد از روغن تازه
گوسفند و گاو و گزرو است و در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سده و جهة تصفیه صوت

وقصبه ریه وخشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و عسل جهت ذات
الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و رفع آن و مالیدن بدن او با شکر و خشخاش جهت سرفه مزمن او بعاده
موروث قریحی است و با بادام تلخ جهت رفع فضلات و با توابل جهت اسهال و رفع کرم که از فساد اخلاط
باشند و با سرشت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم نیمبرشت جهت لذع اخلاط و با نوزده مثقال
شکر جهت رفع عسر البول مجرب و طلای او با الخصیتین تغذیه بدن میکند و موقوف بود رود و ولادت
عذابست و جهت نفخ و رهاو کردن انفی و تمریخ او برین دندان جهت سرعه بیرون آمدن آن اطفال
و رافع حصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت ورم اعصاب و مجاری دماغ و جراحات تازه و با بعضی
و جرب جمیع اعضا و چون بعد از فطلیه صاحب تفرج خود را پوشانیده عرق کند در رفع علة شود
و حقنه او جهت ورم صلب امعاء و قرحه آن مفید و دوده روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم
والتیام قرحه و جرب و حدة بصر و غلظة پلک نافع و مضعف قسم معده و مسقط اشتها و مصلحش
توابل و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن حمص او سوخته باشند و قدر شربتش
درهمست **زباد** نوعی از عطر بالنسبت سیاه مایل بسرخی و سیال و در بلاد حبشه و اقاصی هند اخذ
کرده مشهور بزباد و بفارسی گربه زباد گویند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه
و چون حرکت بسیار دهند از باطن ران او از عضوی شبیه به پستان ماهی حاصل شود در
خوشبوئی در سیوم گرم و خشک و در رطوبت معتدل و منفث و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی
حواس و جهت تسهیل ولادت بطلا رحم او را با قدری زعفران و عرق گوشت فربه مرغ مجرب و آشامیدن
و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون و درد قسم معده و مقعد و طلای او جهت نفخ و اصل التیام
قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویه آن مفید و بوئیدن او جهت زکام و نزلۀ
او بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بر خلق و ضیق النفس و صداع گرم او رامس
و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه **زبرجد** از سطور زمرد و زبرجد الاز
از زیکان پیدا شود و در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف که رنگ معتری و زرد مایل بسبز اقرب
باشد و زبون ترین همه زرد مایل بسرخیست و اورا هندی گویند در سیوم سرد و خشک در افعال مثل
زمرد و جلای و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهت رفع جذام نیز از
ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش

بانزانم

تا یکدرم و بدلش زمرد است و چون ماهی که نوشادر ساییده تقطیر نمایند تا منحل گردد و تا زیر العقد
نمایند و اجساد صیغه را بمراتب شریفه رسانند و چون صورت مرکبی در او نقش کنند و قمر در جین عمل او
حوت باشد و المشتری او را در شجر حب کنند باعث منع و از او سم گرده و چون در طالع سرطان
بران صورت ماهی نقش کرده و در رصاص حیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر بحر بدام
ایند و گویند شراب و پیاله زبرجد مست نکند **زبل** سرگین حیوانات و مجموع آن گرم و محلل
و مجفف و زبل هر یک از اصل آن مذکور است **زبزب** حیوانیست بقدر سگ کوهی و روی او ملی
از خطهای سفید و سیاه و بعضی از لوبت او نیز بدستور ابلق و بیری بر سرخ و با صفهان خوره تا شند
و مشهور است که هرچند او را بزنند فربه گردد در سیم گرم و خشک و بادامی که بته خورده باشد گوشت
او صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشاء و اوبه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و
مفاصل و رعشه و خدر نافع است **زبد البحر** او را زبولت **زبد الطرفا** اسفنج است **زبد القصب**
رطوبتی است که در نیچه نی جمع میشود **زبد الملح** زهره آسیوس است **زبد القمر** حجر القمر است **زبد العوسج**
سحو قومات **زبش** بطلیموس ... است **زبیب بری** زبیب الجبل است **زبان گنجشک** اسم فارسی
لسان العصافیر است **زجمول** تخم کشوث است **زجاج** بفارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی او
میباشد و معدنی و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع آن از سطو بور را از جنس معدنی او داند
و این سنگ از جمله معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دوم خشک
و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از سنگ ریزه سفید دقی است که با المساحتی کدام
و آنچه استعمل کرده جنه باشند صاف و شفاف او قبول رنگها کند و شیشه نیکو و الوان بسیار دارد
و زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را که بعضه در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دوبار تغییر
شیر دهند و بهر صد مرا از زجاج جیست و چهار سر آن را در حین کدام اطعام آن کنند و اقسام مصنوع
کمتر از معدنی و محرق او مجفف بلغم و مقطع و محلل و جالی و آشامیدن او مفتت حصاة و قوی
الاثر و جهت ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و رفع سنگ و طلای او جهت خراز و با روغن زیتون
جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و سنون او جهت رفع
زردی دندان و حصارش با حنا جهت خنازیر و آشامیدن آن مجرب و محلول او در افعال مذکور قوی تر
و آن با مقطر مکرر نوشادر و شب میشود و مضر احشاء و مقرح امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکدرم

و بدترش بر جدا است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید زرجل بلغة اکبر بان رصاص اسود است زرخلم الملک
ساذاورانست زرداش بلغة شکاری شام است زرودار جدوار است زرده اسم فارسی برنجاسف است
اسم ترکی آرغیس است اسم فارسی صمغ است زرد اسم فارسی ذهب است زردک
اسم فارسی جزر است زرجون اسم خمر است زرغون اسم عربی سرنجت است زریرا نقلا اسبارکرا است
زرقوری بیاقه اطریلال است زرنبد بناو بدال معجمه آب عصفر است زرنیخ خراسانی شک است
زرنشلیح ریباس است زرده تخم مرغ اسم فارسی محّ البیض است زرورد زرورد موصوف است
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردآلو اسم مشمش است زرین درخت ابن البدار کوید
که او را در خراسان گل عاشق نامند نباتیست از یک ذرع زیاده و برگش عریض و بقدر عرض کفی و گلش
زرد و شاخهای او بزرگ و دراز و چون نرد او غشاء سرور نماید گلش بریزد گرم و خشک و جهة
عرق النساء و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول و گزیدن هوام نافع است و بعضی گویند
که اسم آزاد درخت است زریر بفارسی اسپرک نامند و بیونانی ارجیقن و صباغان بآن رنگها را
زرد کنند ساقش بقدر شبری و گلش زرد شبیه بگل عصفر بری و ستبر و با اندک خارهای نرم و
برگش زرد مایل بسفیدی و کوچک و تخمش زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه بکبر است گرم و خشک
و با اندک حرارت و قوت جالیه و محلل صلابات و رافع آثار و تسکین دردها و مدر خون و نفخ سده
و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهة سبز زردی یرقان و استسقا مجرب و
و قیراط معجون او با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ او با آرد جو جهة اورام حاره نفع عجیب
و خاکستر او جهة جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزن آن قوه و مقدار
شربتش در مطبوخات بیخ سر دار جرم او تا سه درم است زرنباد بیخی است عطری که او را بستدر
ورق میکنند که تا از کرم خوردن محفوظ ماند او انجیده و طعمش مایل بزردی و از بلاد چین و
و دکن آرند نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب برگ انار و گلش زرد و ثمرش شبیه بتخم
نیل از نهر و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی در آخر دوم
گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق مزاج
حیوانات و طبیع و منبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس و تریاق زهرهای جانوران
و نفع نشد و جهة وحشت و سوداوی و خفقان و درباج ورم و [illegible]

[illegible]

در رفع رائحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت آن نافع و ضماد تازه او بر پا با التهاب
جمیع علل سرد و طلای او بر برگ جهة داء الفیل و بخور او جهة گریزانیدن موریچه که دیگر عود ننمایند مجرب
و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر حقوین است ضمناً کمر باعث اعاده باده مایوسین و مصدع و زیاده او مضر
دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و بیمولش
و چهار دانگ او طرخشقون و قدر شربتش یک مثقال و دو درم است زرنب برگ نباتیست از برگ
عریضتر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از ذرعی و ساقش مربع مجوف
و طعمش با حدّت و قوتش تا چهار سال باقی و منبتش جبال فارس و او را سرو ترکستان نامند در آخر دوم
گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهة
امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویه هضم و تحلیل ریاح و تقویه اعضای رئیسه
و عسر البول و سردی مثانه و رفع سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب
در روغن بنفشه جهة درد سر بارد نافع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درم و بدلش مثل او
دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است زراوند لغة فارسیست و قسم زراوند طویل ماده را مدحرج نامند
و از مطلق و مراد قسم طویل است و آن نجیب بسطبری انگشت و زیاده از آن و دراز و دیگر
تیره مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برگش شبیه ببرگ لبلاب
کبیر و از آن مدورتر و عریضتر و شاخهای او بقدر شبری باریک و گلش بنفش و بشکل شکوفه امرود
و قسم ازان ضعیف و غیر مستعمل اطباست و بجهة عطریه و حدة داخل و غنها میکنند و آن نجیب
و از تر ازرعی و باریک و بوستان غلیظ و گلش شبیه بگل سداب و قسم اول در سیوم و در دوم
خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب
و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و کشنده قمل و جهة بواسیر و تشنج و استرخای عصب
و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار و رفع ریاح و تنقیه جگر و با شراب جهة سموم و با فلفل جهة
احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهة سپرز و یک مثقال او با شراب العسل مسهل قوی
بلغم و اخلاط غلیظه او و جهة صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضماد جهة گزیدن عقرب و هوام
و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهة قروح رطبه و خنازیر با سرکه جهة سپرز
بغایت مؤثر و سنون او جهة تنقیه رطوبات لثه و قرحه او جهة احتباس [illegible] مجرب در اخراج جنین

زراوند [illegible]

بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو درهم تا دو درهم و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند
مدحرج و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن زرنباد است و در تخفیف [illegible] الکرم
است **زراوند مدحرج** بفارسی زراوند گرد و باصفهان تخم والوندی نامند بیخش [illegible] در رویانیدن
و بقدر فندقی و شاخهای گیاه او زیاده بر ذرعی و برگش شبیه برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر
و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبوی و قوه اقسام آن دو سال
باقیست در دویم گرم و خشک و محلل و ملطف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی فضول
و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق
و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فسخ و دهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و درد
بیتهای بارده نافع و در سایر افعال قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه
و شده درد اعضا و جهت بهق و قروح چرکنده با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیق
مؤثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه
و بدلش قسم طویل بوزن او نیم وزن ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن اقط و ثلث او
بسباسه **زرنیخ** لغه فارسیست و بیونانی فرساطیس نامند و بعضی کبریت الارض است و قسم **اول**
زرد و بهترین او صفایحی براق و زرنیخ ورقی گویند و **دویم** سرخ و بهترین او شبیه بسرنج و مایل
بزردی شکری است **سیم** یکی سفید و او را زرنیخ الملون [illegible] و زبون بهترین اقسام [illegible]
سبز و سیاه و نیز غیر مستعمل است قسم زرد در سیوم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز
قویتر از اقسام زرنیخ از سموم است و محرق آن الطف و در بردن موی قویتر و منقا علاج بسیار سرخ
و شقاق براق و در همه افعال قویتر از همه و مجموع منفعض لین و محرق او با قوه قابضه و [illegible]
و گوشت زاید زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جای آثار خون مرده در اقسام جرب و سعفه و اکله [illegible]
جهت داء الثعلب و بابت و اکله خاکستر او با شال آن جهت ستردن موی و بازفت جهت ریش باخون و [illegible]
زیتون و اشال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و بارو غن گل سرخ جهت بثور مقعد و
جراحت پی و با او و پیه جهت بردن گوشت بن دندان و بخور او با ریاح بستوری که دود آن
بحلق برسد جهت سرفه کهنه و با میوه و مغز جوز و مغز بادام با الیه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از بخور حریره از آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه

جهت دفع مضرت دود آن استعمال کنند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بستور با آب بیخ تازه
بعد از کندن موی جهت منع رویانیدن آن مجرب است و بکداخته او با عسل جهت تصفیه او و رفع کردن
چرک بینی و اشامیدن او با پیه و قی کردن جهت تب ربع مؤثر دانسته اند و احتیاطات که اشامیدن
او را هیچوجه جرارت نمایند و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهت منع رویانیدن [illegible]
مؤثر و چون با بول انسان سرشته بسوزانند سنون او جهت بردن گوشت متعفن دندان و [illegible]
صحیح آن آزموده است و با سرکین کنجشک جهت تاثیل مجرب است با صبر و حب البان و با آب کنند جهت سقوط
بواسیر و البثور جمیع زخمها پیدا میت و چون با شیر حل کنند هر کسی بدان عبور کند بمیرد و بدل او
نصف او زرنیخ سرخست و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلسی که از تصعید زرنیخ بهم رسد و اجزا
طلای کل عصفر و آرد برنج نمایند و چون زرنیخ زرد را بقید پیرات تصعید سفید کنند بجزو او ده جزو
زهره را قمر سازد و از مجربات دانسته اند و طریق تدابیر در دستور تالیف است **زرافه** حیوان
بفارسی شتر گاو پلنگ نامند جهت کردن او و دراز شبیه بگردن شتر و سرش مثل سر شتر و رنگش مثل رنگ
آهو و منقط بسفیدی و شبیه پلنگ و پای او مثل پای گاو و زبانش دراز و دستش دراز تر از پا
و در بلاد حبشه یافت میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و سوداوی است و نفعی از آن ذکر
نکرده اند مگر زهره او که در نزول آب مفید است **زرورک** از جمله طیور است و بفارسی سار و تیری [illegible]
نامند گرم و خشک و مسمن و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش انکار و سرکه و سرکین او جهت کلف [illegible]
سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است **زرنبق** مرغیست سفید و آبی و بری میباشد و گوشت
او بدطعم و بر لیف و عصب بطی الهضم و مصلحش با روغن پختن یا با آب چغندر طبخ و استعمال نمودنست
و گوشت آن گرم و خشک و مبهی و محرک باه و سرکین او بسیار جالی و جهت رفع آثار نافع و زهره او نافع
جهت بیاض چشم و استرخای قضیب کلا و ضماد او نافع است **زعفران** معروفست در سیوم گرم و
در دویم خشک و مفرح قوی و مقوی جواس و منضج و مفتح و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با
قوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات نفس و مورث نشاط
و ضحک و منقی گرده و مثانه و بثره و سموم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوه ادویه باعضا و
یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب است و هر روزه قیراطی اشامیدن او جهت اذابه سپرز و با سکنجبین جهت جماع
و با او و تو به نسبه جهت درد رحم و مقعد و با عسل جهت زیرا ئیدن حصاة و ضمادش جهت منع سیلان

رطوبات بچشم و تسکین حمره و ورم گوش و درد سر بارد و نفع بخوابی و حمول او جهه ادرار حیض و مقعد و اکتحال او جهه
جلای بصر و دمعه و غشاوه و معجون او در قرحه چشم سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهه قطع نزف الدم و طلای او
با فرفیون جهه نقرس و مفاصل و نطول او جهه رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و مبخر و مضعف اشتها
و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش یک دانگ و دو درم
درهم او کشنده است و بخور او مفرط و بدلش مثل آن سنبل با دانه ترنج و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است
و چون ده درهم او را با آب سرشته مثل گردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهه عسر ولادت و اخراج مشیمه
زنان و ماده حیوانات مجرب است و روغن او که پنجاه درم او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون
پنج روز خیسانیده و هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سیوم گرم و خشک و ملین عصب و صلابه رحم
و مسخن و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهه ذات الجنب و طلای او جهه تنقیه قروح رحم و اعضا و نفع
خفته و حمول او با موم و مغز استخوان جهه خفته نافع و برگ گیاه او جهه التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد
باعضا نافع و چون از خوردن سبب آن خالی شده زعفران بر کرده بو کنند جهه خناق و ذات الجنب و خفقان
سعد بعد ثبت **زعفران الحدید** زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحه آهن شده تر کنند و در جای نمناک
بگذارند تا زرد شود و بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز بدستور بگذارند و مکرر عمل نمایند
تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر
سائیده در زمین نمناک دفن نمایند تا ده روز مجموع زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم
و ضماد او جهه نقرس و بواسیر و داء الحیه و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهه باد سرخ و
جوششهای حار مجرب و فرزجه او جهه قطع حیض و ذرور او جهه قطع خون بینی و تقویه لثه و بخوردن
یک قیراط او نافع بواسیر است و در صناعت جزو عظیم است **زعرور** بیونانی اردینا و ایج و تفاح بری و در
اصفهان کونج و بترکی بمشان و در تنکابن کرجیل گویند از جنس کنیس طبیعت در آخر دوم سرد و در اول
خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهه اسهال و تقطیر البول و جگر و معده حار نافع و مقوی
اشتها و آب او با شکر جهه درد سر حار مجرب و ضماد او جهه اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر گرده و
مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از آب او بیست و پنج مثقال و از جرم او دوازده درم
و بدلش سیب ترش است **زغبیر** عرو است اسم فارسی تخم کتان **زنگار** خراطین است **زغن** اسم فارسی
غراب است **زفیران** اسم یونانی عناب است **زفت رومی و جبلی** زفت یابس است **زفت رطب** شامل زفت یابس است

بحر

بحریست و از رطب او اکثر زفت بحری مراد است و گویند اسم قیر است **زفت رطب** رطوبتیست که از درخت
صنوبر بهاری برگ و قسم است و رطوبه باردار آنکه غیر درخت جلغوزه است و مسمی بصنوبر حاصل میشود
و صمغ او را اتیانج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش را مند بسر و دا از آن
کوچکتر است حمر سد قطران نامند و در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات
و آشامیدن او جهه ربو و ضیقه حرکت سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهه نفث الدم معده و
سینه و سرفه و مرهم او ضماد او جهه ترکیب زخم استسقاء طحال و جهه مرهم کردن اعضا و با نمک جهه گزیدن جانوران
سموم جهه برص با خمیر و شراب و تحلیل جراحات سینه و صلابه رحم و شقاق مقعد و جراحت منشاء دیابیطس جهه
پاک کردن چرک زخمها و خشکریشه و الصاق ادبیر بیاض سر بعد از تراشیدن با فوج جهه اخراج ثولول که در حلق مانده
باشد مجرب و با شکر جهه اقسام خراز نفعه و جهه جرب حیوانات و تمدد اعضا و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو
جهه خنازیر و با ادویه مناسبه جهه رویانیدن گوشت در زخمها و غرغره او جهه ورم عضلات حلقوم و مری
و قطور او با روغن بادام جهه رفع رطوبات گوش و حقنه او جهه ورم حاره صلبه امعاء و رحم و گزیدن عقرب
موثر و مصدع و مضر سر و مصلحش کثیرا و بنفشه و قدر شربتش سه درهم و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع آن قطران
و روغن زفت که رطوبات بخار اوست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی او گذارند و آنچه در پشم جمع شود
افشرده اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهه خنازیر و رویانیدن موی داء الثعلب و جرب انسان و حیوان
و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال آن از زفت انفع است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم
و دود او زفت جهه نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویه باصره و دمعه و سبل و بثور پلک چشم و رفع ریختن مژه
بغایت موثر است **زفت یابس** زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در
دوم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیفتر و جهه التیام قروح و مضره و سقط و امثال آن
او با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویه رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر
از رطب و قدر شربتش تا دو درم است **زفت بحری** شبیه بقطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود
و ضعیف سیال قیر است و کشتی را بآن استحکام میدهند و داخل مراهم میکنند و بهترین او صاف خوشبو است
در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهه عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته
نافع و قدر شربتش از یک درم تا دو درم و مضر شش و مصلحش کثیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سقف
است بتسویه **زقوم** از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار

عریض تر و با شرایف و کلفس در اطراف و شاخهای او و بهیات با سماحتی بر زردی و ثمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله
در جوف او دانه شبیه بکنجد و این او اغرا برگ و بار تازه او جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع
و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و بحار دارد و کلفس بزرگ و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او زرد
و بمزه و با عفوصت و شیرینی در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و جلای و رادع آثار و قدر شربتش [illegible]
در روغن تخم او با اندک تخدیر و محلل ریاح و مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن [illegible]
و ضماد آن نافع و صداع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شربت تازه و قدر شربتش [illegible] اطراف او
بدلش نفط است **زعقال** اسم فارسی قراسیا است و آن ثمر درختی است بقدر زیتون و یاقوتی رنگ
و بعد از خشکی سیاه بنفش و ترش و با اندک عفوصت و قبض و سرد و مایل باعتدال و جهت اسهال و قی و حمی
اسعاد و تقویه آن و تسکین عطش والتهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخار آید با
نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح
بغایت موثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار سعیده و مولف تا لابیع قراقاطر ا اشتباه نموده قالی
نموده و در ابز باریس زعقال را بیان کرده و در باب شین ابن شک الشته و ظاهرا قراقاطا بابر باریس
اشتباه شده **زغات** اسم بربری حب الزلم است **زلابیه** بفارسی حلوای لیبیا مانند و مولد خلط
صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت ششی و [illegible] نافع و
و مصلحش سکنجبین و انار **زلایف الملوک** نوعی از ابرو است که حی العالم باشد و بفارسی [illegible]
نامند **زلیخ** اسم عربی بهبش است **زلو** اسم فارسی علق است **زمارت الراعی** اذان الغزال است **زمرود**
اسم فارسی [illegible] پلس است و در [illegible] ملک لار شور لاکی نامند و مستعمل [illegible] است و در احتباس
حیض بعدیل و قدر یک [illegible] بار زوه تخم تمیر است از مجربات است **زمهوم** از اسامی [illegible] است **زمج**
بفارسی [illegible] و بتری آنکو نامند از جمله سباع طیور است گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف طبیعی
و خفقان عارضی مفید و زهره او جهت غشاوه و ظلمة بصر از مجربات است و سرگین او جهت کلف و رفع
آثار موثر **زمرد** از کان طلا و غیره او در مصر بسد و اقسام می باشد یکی زبابی [illegible] در رنگ
بذباب سبز و آنکه رجال یکسر نشیند و آن بغایت صاف و اندار [illegible] متموج رخشان [illegible]
ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان است و مشهور بزمرد [illegible] است دیگر [illegible] گویند
که در سبزی [illegible] بزمرد کهنه باشد و دیگر [illegible] صابونی گویند و آن سیر است که [illegible]

و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند و مجموع آن [illegible] و دوم سرد و در سوم خشک و قوتش [illegible]
و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و رافع سموم و خفقان و جذام و اسهال و [illegible]
و قطع نزف الدم و مدر بول و منفت حصاة و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهت
تقویه بصر و سبل و طلای او جهت سعفه و قروح چشم مجرب و نگاه کردن با و رافع کلال بصر و [illegible]
او جهت منع حدوث صرع در شخصی که مصروع باشد موثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون [illegible]
او مبطل بحرانست و چون بمثقال او را با انگشت [illegible] زطلا و نقره کرده المضعفه [illegible]
در طالع نیران و آفتاب در برج هوایی باشد باعث قبول و الهام و هیبت و نظر با [illegible]
و گویند چون اطعام زهر دار رسد عرق کند و گویند حامل او نیکی روزی [illegible] و گویند چون افعی را نظر با [illegible]
کور میشود و قدر شربتش در رفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجد است **زنجبیلیه** بقعه مصر و اسکندریه [illegible]
نامند **زند** بقعه شام اسم غار است **زنجرف** زنجفر است **زنجار الحدید** زعفران الحدید است **زنطاح** [illegible]
بریست که و اشجار و بقول می باشد بقدر [illegible] است و غیر آن [illegible] که [illegible] چال گویند [illegible]
مذکور شد **زنجبیل العجم** و **زنجبیل فارسی** اشترغاز است **زنجبیل شامی** و **زنجبیل بلدی** راسن است **زنبوع**
اسم عربی [illegible] است **زنگار** اسم فارسی زنجار است **زنجار محرق** و **زنجار رودی** از اقسام زنجار [illegible]
زرنه رئیس است **زنبق الفخر** گویند یاسمین او است **زنجره** بقعه اصفهان [illegible] نامند **زنجبیل** [illegible]
معروف و گیاه او شبیه بگیاه [illegible] و از آن کوچکتر [illegible] در اول
[illegible] در دوم گرم و در اول
خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی باصره و ملین طبع و مفتح سده جگر و [illegible] محلل ریاح غلیظه معده و [illegible]
و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوه حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط
در رطوبات دماغی و حقنه و رفع برودت هوا و فالج و گرم معده و یرقان و تقطیر البول و [illegible] و کسر
جهت رفع مضرت میوه های تازه و با رزوه تخم مرغ نیمبرشت جهت زیادتی [illegible] و با ترید مسهل رطوبات
مفاصل و ساقین و با جو لنجان [illegible] جهت تقویت باه از اسرار مجربات و اکتحال او جهت غشاوه و بیاض
و سبل و ضماد آن جهت تقویه اعصاب و گزاز و ریاح بواسیر و جبل [illegible] و درد و افع تشنگی [illegible]
باشد و مضر [illegible] و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش [illegible] و بدلش دار فلفل است
و مربای او [illegible] جهت تقویت باصره و [illegible] و تجفیف بلغم [illegible] است **زنجبیل الکلاب** گیاهیست
بسیار تند و کشنده سگ و برگش مثل برگ بید و در ازتر و بزردی مایل و کم آب و ساقهای او سرخ است

و بسیار گرم و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و جوز آن
او جایز نیست و مولف اختیارات بدیعی او را پنج فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء ظاهر
میشود که غیر اوست زنبق از ریاحین معروف است بفارسی سوسن آزاد نامند و او غیر سوسن
ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن یاسمین مذکور میشود و اشتباه عظیمی درمیان کرده اند در دوم گرم
و در سیوم معتدل و ملطف و مقوی دماغ و بسیار او در افعال مثل پیاز نرگس و قوی تر از آن است
و روغن او که مثل روغن گل در آفتاب گذاشته و سه مرتبه زیاده از آن گل زنبق را بخیسانند
نمایند در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضاء و بخور او مسهل خلط حرارتی
و مدر بول و طلای او جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدستور
احوال روغن ابرساد و در غیر اسهال روغن نرگس است زنجار بفارسی زنگار گویند و معدنی
او از کان مس بهم رسد و در هندی عبارت از روست و مصنوع آن اقسام است یکی از زنجار مجرد
نامند و آن زنگ مس است که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بهم منطبق سازند که مانع صعود
بخار سرکه گردد و بعد از سه روز از آن سرپوش زنگ را بتراشند و جمع کنند و دیگر زنجار زردی
نامند و او را از صفایح مس که بهم در بران سرکه بپاشند و در سرداب بگذارند تا زنگ گیرد
هیچ مرتبه زنگ را با پنج مثل سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ شود و شب و پنج
و بوره سرخ از هر یک چهار درم اضافه نموده در آفتاب خشک نمایند و بهیات فتیله سازند
دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین او معدنی و دودی است در چهارم گرم و خشک و از
سموم قتاله و اکال و متعفن لذاع و ... گوشت و بقدر درهم او کشنده و سوده او قرحه و قالع
آثار و با موم و روغن بلیغ و مانع زیاده شدن قروح چشم و ساعیه و ورم جراحات و جهت
رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و بجهت او با عسل جهت
شقیقه و حک جراحات و داء بواسیر و نواصیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح
و جوششهای فضای سفید و سائیده او با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس بجدی که غلیظ
شود جهت حدت بصر و قلع بیاض ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق او که در سودن شبیه
بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و کثیرای
و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و بقدر درهم او کشنده و تریاق

جگر و بغار تجاوز از او ... عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مغزیه استعمال نمایند و چون
و چون دهن را با آب ممزوج ساخته از زنجار دودی در بینی سعوط کنند جهت رفع بدبوئی و قروح خیشوم مجرب
و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه سر مفید است زنبا اسم فارسی گیاهیست که در طلا در کوهستان
بیکار نمود و در اول ... بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن ... که از هوای
سرد متضرر شوند و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارد نافع و نقاره بغنی مضر محرورین و مصلحش
در سرکه پختن و آنار و به بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی شنگرف نامند معدنی او از معدن جیوه و طلا
و مس بهم میرسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع او از زیبق و گوگرد است و در شنگرف
اقسام او مذکور است در دوم گرم و در سیوم خشک و بعضی در دوم سرد دانسته اند و از جمله سموم
قتاله و رادع اورام حاره و قابض و از نشادیخ و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت زخمها
واکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و حصف و رفع قمل و تأکل دندان
و با موم و روغن جهت شقاق مجرب و در درم او کشنده بختاق و کرب و عطش شادیخ گویند مرداسنگ
و سفیداب بدل اوست زنبور نوع سرخ او راسمیته غالب و طلای او جهت برص و اورام بارده
با عسل و نمک نافع و گرفتن او صاحبان امراض مزمنه را مثل فالج و امثال آن بغایت نافع و از مجربات
دانسته اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار ...
آشامیدن خشک سائیده او بقدر یکدرم سم موجب ... زنبور عسل نحل است زوفرا مسح
از ... زوفه بلغه جرجانی فوتنج است زوفنگ بلغه مازندران قسم اخیر فرصعه است زوفای
یابس گیاهیست مفروش بر روی زمین برگش شبیه برگ صعتر و ... و لطیف و مسهل بلغم و مخرج
ریاح غلیظ و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم ... و نزله و عسر
نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و وجع
و با عسل جهت رفع کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با ... ساحب
اسهال او و قوی تر و جهت ... و با شراب جهت استسقا و با طبیخ انجیر جهت خناق و استلاء
و ضماد او با آب جهت ورم حار و با شراب جهت زیاده شدن ... رفع خون مرده که در پلک چشم
جمع شده و بخور او جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و
مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انارین

دفع نزف [illegible] در مطبوخ ناچیز رسم [illegible] مقعد است زوفای رطب چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران
جمع و منعقد میگردد و دو بطریق [illegible] شکل [illegible] بغداد [illegible] نامند و بهترین او است که در آب جوشانیده پشم از او
جدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیده پشم را اخراج کنند و هرگاه منعقد او بهم رسد پشم میان آن کوبیده [illegible] و باز
جوشانیده چربی او را بگیرند و بهتر است [illegible] گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل
و جهت مفاصل و صلابت جگر و سپرز و ورم احشا و گرده و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلای او جهت ورم
مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و جرب چشم و ریختن مژه
و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و [illegible] با پیه مرغابی و طیور جهت قرحه گوش و تصلب و قروح و شقاق
مزمنه و حمولا با اکلیل الملک و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و مقدار
شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است و چون او را از پشم جدا نکرده بسوزانند جهت قروح و اکله و
[illegible] بهترین ادویه است زوان نزد اکثر شیلم است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته
و قایل است که آن دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی شبیه ماش و کوچک و طولانی و سر آن باریک
و در غلافی شبیه غلاف شمشیر و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم بهترین تیز میباشد در سیم گرم و خشک
و با سمیت و قوه جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان و استعمال آن [illegible] بغایت مضر و
خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش رب [illegible] حامضه و طلای او با عسل جهت رویانیدن
موی داء الثعلب و تحلیل اورام و [illegible] جهت [illegible] است زهره بفتح اول [illegible]
شامی و در مغرب [illegible] باشند و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی اسم مراره است و بعربی [illegible]
اطلاق میکنند و [illegible] زهرة [illegible] اسکیوس است زهیم اسم [illegible] است و گویند [illegible] اسم نور
و زهم اسم عطر او است زهرة الحجر جوز جندم است و گویند غزان الصحراء است زهرة زرین [illegible]
جرجان [illegible] است زهره بضم زا بلغت [illegible] است زهر اسم فارسی [illegible] و بعربی اسم
شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند و بد بو و از جنسی که
آب نیل طغیان کرده و در زمینهای پست [illegible] از آفتاب [illegible] خشک گردد زهرة الملح حاصل گردد
و [illegible] گویند که آن مثل شوره است که مثل غبار بر روی نمک معلق میباشد بغایت گرم و خشک
و تند و [illegible] محلل قوی و جهت قروح [illegible] و اکله و تعفن جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جرب

غشاوه و آثار قروح و منع روییدن موی و با روغنها جهت اعضا که مانده باشد و آشامیدن [illegible]
درهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و مضر معده و بدلش [illegible]
او نمک هندیست و قسمی از آن که مایل بسبزی باشد و اینها بهم چسبیده باشند از جمله سموم قتاله و
یک درهم او کشنده است و علاج بدرزیت است زهرة النحاس کفی است شبیه بپاره‌هایی که از ریختن آب
بر روی مس گداخته ظاهر شود و او از کان مس از گداخته او بهم میرسد و قوه او قریب به زنگار و
آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و [illegible] اصفر و غرغره او با عسل جهت ورم بارد و لهات
و نفخه مری و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن [illegible]
با شراب جهت بثور و [illegible] سفید و قطور او در گوش با روغنها جهت کری کهنه نافع و از سموم قتاله
است زیره اسم فارسی کمونی است زیره رومی اسم فارسی انیسون است و گرویا را نیز نامند زیت
الاصحا و زیت فلسطینی و زیت الرکابی زیت الانفاق است زیتون الارض مازریون سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت [illegible] طرانیث است زیتونه بلغت [illegible] ابو طالبی
و گویند اسم [illegible] قیسون است زیت الارجان زیت السود است زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت
سنجد [illegible] است زیره کتانست زیت الشلجم روغن شلغم است زیر [illegible] است زیتون الحبش
و زیتون جبلی و زیتون الکلبة زیتون بری است زیتون الماء زیتونیست که در کنار انهار روید و در جمیع
افعال ضعیف تر از سایر است و بعضی گویند که زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی بزیتون
الماء است زیره صحرائی اسم فارسی کمون بری است زیره سبز اسم فارسی کمون نبطی است [illegible]
ما [illegible] است زیرباج از اغذیه [illegible] و مسکن حدة الصفرا و حدة اخلاط و مفرح و مقطع بلغم
و مفتح سده و موافق [illegible] جگر حاره و تبهای [illegible] و شطر الغب و مضر امزجه بارده است طریق ترتیب
او چنانچه در شفاء الاسقام مذکور است آن است که گوشت [illegible] بقدر یک رطل ریزه کنند و اگر از مرغ
باشد از بندها جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر در روغن [illegible] و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع
رطل جلاب با شکر سفید و یک اوقیه بادام مقشر محلول در گلاب و یک درهم کشنیز خشک و مثل آن
عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری و بستانی میباشد بستانی نیز از درخت
بزرگتر و برگش آبدارتر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد
رسیده او گرم باعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک

و شیرالاستی سودا و صفرا و مرضی معده و مغثی و بهترین او نیم رسیده است که در آب
نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و بعد از آن و در اینوقت مقوی معده
و دافع آن و مشهی و حابس طبع و مبهی است و مورث بیخوابی و لاغری و مصلحش مغز
گردکان و بادام و روغنها و سرکه و گویند منضج شش و مداومت آن محرف اخلاط
و مصلحش شیرینیها است و ضماد او رفع سبوسه سر و ضماد بارنجش او جهت سوختگی آتش
و طلای دانه او با پیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه او جهت
ریزه و مراقی شش نافع و برگش در ورم گرم و خشک و ضمادش جهت حمره و نمله زیاده شدن آن
و شری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام لوبت سر که منقطع شده باشد
و با عسل جهت داحس و با آرد جو بر ناحیت ناف طلا نمودن جهت اسهال و خاییدن او جهت
قطع قلاع و ضماد پخته او با آب عوزه بحدیکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریختن
آن و مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ او جهت دندان
کرم خورده نافع و حقنه آن جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و دندان کرم خورده نافع و عصاره
او در افعال مذکور مثل برگ او است و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف آن و ضماد او جهت
برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون با قدری برگ
آن جوشانیده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخارات
جهت قطع رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او بالخاصیه جهت سم عقرب آزموده است
و چون شاخهای او را با برگ در کوزه گلی کوزه گری احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده آب
بر او پاشیده بار دیگر احراق نمی کنند همه در افعال قوی تر از توتیا است و ضماد خاکستر بری او با مرهم
جهت عرق النسا بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت فرجه نمودن موضع و رفع
علقه از مجربات دانسته اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه
و جوشیده آنها نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوختن بهم میرسد جهت جرب و سبوسه و قروح
نافع و نطول بیخ و ثمره اجزاء او جهت صداع و تقشر دوار و باشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن
هوام و نگاهداشتن عصای چوب او جهت قبول عامه و قضای حوایج و برکت مؤثر است
و مضمضه آب نمک که زیتون را در او خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و منع و درصورت

شپشه بسقمونیا و با پیاز ابر حلیت آن کرم دانه و در دویم خشک و در تقویه و دهن قوی تر از کند و رافع
اسهال مزمن و اخراج بلغم و جهت نفع رطوبه جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر
و منع بری و قوی تر و مدر بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضمادش با برگ جهت جرب متقرح
و سنون او جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده
باشند بخیسانند در روز تلخی او زایل میشود و بخور دانه زیتون قاطع سعال و رطوبات **زیت**
بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش این
نوع در دویم گرم و با یبوست و قبض است و قول برطوبت او اصلی ندارد و معمول او که با آب
گرم بسیار بر هم زده باشند و صاف کنند انفع و الطف است و چهارده مثقال او با یک
رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت
مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن و با او جهت رفع سمیت ادویه و حقنه او جهت قولنج و رمی اسهال
و درد مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلای او جهت دردهای
بارده مفید و چون شش سال بگذرد عتیق نامند و کمتر از آن غیر عتیق محلل و ملین طبع و بثره
و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحالش مقوی باصره و جهت
رفع بیاض و رفیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب قایم مقام قدح و طلا کردن گرم او کشش
الم گزیدن عقرب و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد عتیق میشود و قدر
شربتش تا اخثسار است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده است و او معتدل تا بعضی
است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک و مسمن بدن و منفعت جماع و موافق معده و مقوی
لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و منضج سده و قاطع عفونت و مقوی اعضا
و معمول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون
بری قایم مقام روغن گل سرخ در ادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن
و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق
روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته اند و
هرچه کهنه تر شود قوی تر گردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته اند و بعضی
گویند که تا چهار سال بماند و گویند چون بیست و دو درم او را با مثل آن عسل و مثل آن گنند

و روغن شونیز با المصطکی در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده
و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را هیجان شهوة شود و مجرب است
و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار منجح و مولد حکه و مصلحش شربت
بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور
اول نمایند تا شصت بار و بعد از آن که ابها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد
بر آب بستی بهتر از روغن بلسان و در او اسرار عجیبه است **زیتار** نقل روغن زیتون است
که او را در ظرف مس بحد غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دویم گرم و در افعال قوی‌تر
از حضض و ضماد و شش جهة درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای بد
لاغر و با شراب و ماء العسل جهة درد دندان و با بیقع ترسس جهة جرب و داء الثعلب نافع و به چند
کهنه شود در افعال قوی‌تر و در ابدان مرطوبین مولد قرح است **زیت السودان** روغن ثمر درخت
شبیه بادام کوچکی و نورانی بزرگ باشد و از درخت خارناک بهم می‌رسد و خارند کور را دو آب
بجوشانند و در عراق هلیلس (?) گویند و بادام کوهی نیز نامند و طعم روغن او شیرین خوش است
در دویم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهة
امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح
سده و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر روغن فندق البری دانسته **زیت الخضم (?)**
بلغت صعید مصر روغن افیقطر (?) است **زیت الهیکل** بلغت نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بتازی
سیماب و جیوه نامند از جملهٔ فلزات و معدنیست شبیه بنقره گداخته و از گداز سنگهای
سرخ شنجرفی بهم می‌رسد و در بعضی بلاد بارده مثل جنوب و روم و اقلیم پنجم قطرات است که از
خاک جوشان بیگرد و در غیر ظروف شیشه و شرب و حلقی و جلد سگ آبی و طلا و نقره حفظ
نشود در دویم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود محرق او مولد فالج و بطلان
سامعه و زردی رخسار و موجب نسیان و قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلای کشته او با تخم
خربزه و بادام تلخ جهة جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح سائله و رفع قمل مجرب و با کندر
در اسفیداج و موم و روغن زیتون جهة دنبهای اثنک اثر مجرب است و بدستور دود او سیمان کرده
شپشهای که بچلکی و بیضی کوشی سنده (?) در یکدفعه سه بار بخور کنند و غذای نمکدار و غیر لطیف نخورند و بعد از هفته

دود و بهند و چون بیق کشته بر سیمانی مالیده بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد مخصوص مقتول
او نیز جهة خشک کردن دانه انگشت و قروح مجرب است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم می‌رسد از جمیع
مثل مقتول او است و در سیمیه تنها است و اشامیدن غیر مقتول جمیع و بسرعت از امعا دفع میشود
با مغص و درد قوی و چون کشته او را در هر سال چند روز هر روز بقدر حبه یا کمتر بخورند
و بتدریج زیاده کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهة حفظ صحت
و تقویت باه و هاضمه و قوة جنسی معدیل است و قدر شربت از غیر مقتول تا دو درهم و بدلش رصاص
محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل قوتهای منقطعت
و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده بر مس مالند

حرف السین

و با آتش بر بندند سرا منفضض گرداند و طریق عمل در دستورات مرقوم است **حرف السین مع الالف ساذج**
هندی بر هین نامند برگیست شبیه ورق و گل و در او سیاهی است و در بلاد هند می‌روید شبیه برگ گردکان
و با بل سیاهی و گویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و بعضی خطوط گویند در غیر بلاد هند نیز بهم می‌رسد
و قوتش تا سی سال باقیست در سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و بشر و عرق و
مصلح حال معده و مقوی اعضا و احشا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مفتح و مسمن و
محلل ریاح امعا و جهة سیلان آب بینی و بدبویی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و نسیان
و جنون و وحشت و درد جگر و تب عسر الولادة و شمه و وجع فؤاد و تقویت حواس و یرقان و استسقا
و سبزی و حصاة و منع و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق و ظلمت بصر
و ناخنه نافع و نگاه داشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهة
حیض و بشر و دفع بدبویی زیر بغل و کنجران و تضمید و کوبیده مطبوخ او در شراب جهة تحلیل ورم
اجفان و گذاشتن او در میان جامه جهة منع کرم زدن آن مؤثر و مضر و مصلحش مصطکی

ساج

و مضر شانه و مصلح او شربت به و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش و زن او سنبل الطیب است
درختیست هندی و اهل هند او را ساکون نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب بسیار مثل آبنوسی
و کبیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته
چوب او در دویم سرد و خشک و با اندک حرارتی و ضماد سائیده او با آب سرد جهة درد سر حار
و اورام حاره و خوردن نشارهٔ او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم

شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق در آب بجوشانند و اشبال ان انداخته باشند جهت ورم اجفان و تقویه بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از نیم تا سه درم است و مضر
جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت دراز کردن موی و دفع حاشا
بدن مفید است و چون نافه مشک را در او گذارند حافظ بوی ان و وزن او را زیاده میسازد ساد
اوران معرب از سیاه دارانست یعنی سیاهی درختان چه دار بلغه فرس درخت است و بعربی
سواد الحکام نامند بجهت انکه منع مداد از وزن ترکیب میکند و سواد القضاة که صاحب اختیارات
ذکر کرده اسم عفص است و انچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد و بلکه چیزیست
سیاه مایل بسرخی و براق بشبه و باندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی ان بهم میرسد
و مخصوص ان بلاد است و مؤلف تذکره انچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر میداند و در دوم
سرد و خشک و با اندک حرارت محلل و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم و بهمه
اعضاست شربا و ضمادا و حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه جهت ورم و قطف
و التهاب و با شراب جهت اورام بارده و با روغن سوزد جهت منع ریختن موی موثر و بغایه سود او
و فرزجه او با سرکه و حقنه ان مبرد که جهت قطع خون حیض و تقویه رحم و رفع اسهال نافع و مولد
خوردن او مولد سوداء و مصلحش شکر و قدر شربتش یک درم و بدلش دو وزن او مورد است
سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه و ان حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستها کوتاه
ترو بطی الحرکه و ابلق از زردی و سیاهی و دنباله اش کوتاه و بهتر کی بیلانه اغوه برن کویند و اتش ازو
تاثیر نمیکند و اگر در تنور اتش اندازند افسرده کند و یک نیم او از سموم قتاله است و بغایت گرم
و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که در ان جهت انجه باشد ریزنده موی و قرحه
کننده عضو است و چون دست و پای او را قطع کرده احشای او را اخراج نموده در عسل
چند روز بگذارند عسل مزبور جهت درد مفاصل و اورام بارده ضمادا نافع و خوردن ان قتال و
و فادزهرا و تخم ستک بنت است سام ابرص اسم وزغه ابرصیست و وزغه جلدی مسمی
بچلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بچلپاسه و با نقطهای سیاه و لسعه چلپاسه است
و ملاقات خون او بر بدن مخوف است و در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب
پیکان و خار و دافع ثالیل و تضمید خشک ان بر دندان کرم خورده مسکن الم ان و چون شکافته

بر سوختگی گزیده عقرب ضماد کنند درد را ساکن گرداند و طلای خشک او با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و
دفع احتباس بول و قطور بول و خون بول او با اندک شکر از احلیل جهت دفع قروح بسیار موثر و بجهت
جلوس در طبیخ ان همین اثر دارد و خوردن او شورت سل و امراض ریه و مصلحش شربت ریباس و امثال
ان است ساتان اسم فارسی نوعی از گیاه و برگ بسیار نرم و باریک و مایل بزردی و ان جهت ترکیب بسته
سرد و خشک و جلوس در ان باعث منع و جهت منع بواسیر نافع و سوخته او قاطع نزف الدم سابرج
معرب از فارسی اسم برح است ساساليوس و سایلوس سیساليوس است ساج اسم هندی ملح
القلی است سانقه و ساق اسود پرسیاوشان است ساسارکت بزر الانجره است سایلون اسم
یونانی کرفس است سادرس اسم یونانی هندبا است ساطیریا و ساطوریلون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساق الحمام بلغه مصر رعی الحمام است و انطای کوبد ان نارقیصر است ساغبین و سافالیون اسم یونانی
سکبینج است سافروس اسم یونانی فرفیرج است ساروا اسم یونانی عضایه است ساطرلویس اسم یونانی
جدوار و بعضی مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی شنج است ساری اسم هندی حب النیل است
سایطس اسم یونانی حجر القمر است سالسم آبنوس است و گویند ماخواه است ساماحورا اسم
باد آورد است سالس اغریون اسم یونانی کبیکج است ساتهل اسم هندی صعتر است سار اسم فارسی
سایس اسم فارسی فنافس است ساکرته اسم هندی ساج است سارسل اسم هندی قنقد است ساکر
کوتا پوپو اسم هندی حجر البهت است سانیب اسم هندی جیه است سایکا اسم هندی کندر است
سپستان لغه فارسیست و بعربی دبق نامند ثمر درختیست بزرگ بقدر قامتی ساق او مایل بسفیدی
و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول سبز و بعد از خشک شدن سیاه میشود در حرارة و برودة
معتدل و در اول تر و مسهل مجوز المزاج و مواد سوداوی و مرلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدة
صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهت حرقة البول و سرفه حار یابس و اخراج کرم معده و
خشونه و گرفتگی اواز و سبع که از دوا شدید بهم رسد و اصلاح ادویه مسهله و تبهای حاره و بلغم شور
نافع و ضماد مطبوخ او در دو ساعت با جهت گشودن دمل از مودهست و ازمی علاوه نامیت و مضعف
معده و گویند مضر جگر است و مصلحش در سرد مزاج کل سرخ و در غیر ان عناب و بدلش خطمی سبسیج
بفارسی شبه و شوق نامند سنگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و در دوم سرد و در سیم خشک و
خوردن او جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویه معده و جگر و انکاله و با شراب مقوی

دل و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهة جلای بصر و تقویه چشم نافع و پیوسته در او نگاه کردن مانع
نزول آب و مقوی باصره شایخ و نگاه داشتن او جهة رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و نقرس
و مصلحش آب انجیر و چون سطور دقیقه بر صفحه آن از سوره لم یکن بنویسند صاحب لقوه بپوشد او نگاه
کند و در غیر او نظر نکند در آن روز لقوه او رفع شود و از مجربات شمرده اند و نگاه داشتن قطعه او
که بقدر یک درم باشد جهة رفع فزع و وحشت مذکور است **سبع** اسم جمیع حیوانات درنده است
سبع الارض پر سیاوشان است **سبع الشعرا** افتیمون است **شبیان** ازار و درخت **سبوس گندم** اسم فارسی
نخالات است **سبزقبا** بلغه اصفهان شفر است **سبیب** اسم هندی صدف است **سبلای** اسم هندی
نوغلت **سجلکی** اسم هندی ورغه است **سرغنم** اسم هندی شاهتره است **ستوا** [illegible]
اسم هندی قسمی از [illegible] است **ستاوری** اسم هندی بوزیدان است **سجلاط** اسم یاسمین است **سجوس** بلوط [illegible]
و **سجلیس** بلغه یونانی اذخر است **سحاب** بلغه اکثیر یان زیتون است **سحاب البحر** اسفنج است **سحرنون**
اسل است **سخر** [illegible] اذخر و پر شاخ و تلخ و بد بوی در سیم گرم و خشک و مقوی معده
بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهة صرع و سکته و فالج نافع و مضر
محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یک درم و بدلش بوزن او نیم او اذخر است **سخولس**
و **سخلیوتش** اذخر است **سخره** زاج احمر است **سخادس** اسم سریانی اسطوخودوس است
سخلنس اسم یونانی درخت مصطکی است **سخبتا** اسم یونانی مصطکی است **سخاله** الجه از خرات
بسوهان جدا کنند و الجه در حینی که فتن ایران را برد **سدر** بفارسی کنار گویند و مراد ازین اسم برگ ساده
اوست و برگ او پر خار و خال باشند و لیتی بی کنار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش [illegible]
و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ [illegible] چوب او در اخر اول سرد و در اخر دوم خشک
و قاطع نزف الدم و رادع قرحه امعا و اسهالی که از ضعف معده باشد و دافع استسقا و تبرید
و حقنه او بدستور جهة جراحت امعا و در روش جهة زخمها نافع و قدر شربتش تا هفت درم است و برگ
او جهة زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویه موی و منع سقوط آن و تقویه اعصاب [illegible] و هوام و ضماد
او با شراب جهة تفتیح ورمهای حار و تحلیل آن مفید و بدستور طبیخ تازه او و خشک او همان اثر
دارد و ثمرش را اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ترش او
قابض و لزج و مسهل لصبر و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم طلای آب او مسهل

صفرای معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ثمرش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا
و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر مبرودین و مصلحش گلقند و در
مزاج محرورین سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبض و آرد او که سویق النبق باشد جهة اسهال مراری و سحج
امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهة رفع شرا مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهة
اعضا و تقویه آن مجرب و طلای مطبوخ او بحدیکه غلیظ گردد جهة سستی اعصاب و عضلات و سر [illegible]
حرکه اطفال موثر و چون دانه نبق را بگلاب اغشته و نرم نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون
بعسل آلوده باشند ثمرش شیرین شود **سداب** بعربی فیجن و در شکاین [illegible] نامند لسانا [illegible]
از درخت انار کوچکتر و پر شاخ و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز و گویا غباری بر او نشسته و گلش زرد
در سیوم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط
جنین و قاطع باه و مفتح سدد و محلل ریاح و با شراب [illegible] جهة سرفه و یرقان و قولنج ریحی و امراض
سینه و سعفه و رحم و حصاه و بواسیر و اشامیدن او که با شبت خشک جوشانیده باشند جهة تسکین
مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حار ریه و عرق النسا و مفاصل و لرز تبهای
بارده و چون با روغن بجوشانند جهة اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهة استسقای لحمی و خوردن او
با نمک جهة حده بصر و خاییدن او رفع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی باصره و مشهی و با انجیر
و گردکان جهة شرب سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یک درم سم جهة ازاله فالج و رعشه
و تشنج مجرب و تخم او نیز همان اثر دارد و آب طبیخ او بقدر سه اوقیه با دو وقیه عسل جهة قولنج
مجرب و چون داخل نبیذ نمایند باعث خوشبویی آن و شدت اسکار و رفع مضرات آن گردد
و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و به شیرین است و اشامیدن تخم او بقدر [illegible]
قرا [illegible] با شراب جهة رفع مضرت ادویه قتاله مجرب و [illegible] سم او جهة عرق النسا و درد [illegible]
جهة ازاله درد گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهة
نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهة درد اختناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن
زیتون جهة عسر البول و با انجیر جهة استسقای لحمی و تنهای او جهة تشنج مجرب و با سرکه جهة رعاف
و با ورق الغار جهة ورم انثیین و با موم و روغن جهة بثور و با نطرون جهة بهق مفید و جهة
جمیع اقسام ثالیل و با شبت و عسل جهة قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهة جمره و نمله

و فروج رطبه سر نافع و با خود داشتن او باعث گریختن حیوانات موذی صاحب نباته و قطور عصاره
که در پوست انار کرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال او با آب ارپانه و عسل جهت رفع ناخنه و سبل
عصاره او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن ان مضعف باصره و مصدع و محرق
اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا سه مرو بدلش صعتر است و صنع بستانی و بری سداب
بغایت گرم و خشک و غیر نافع است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و برص و قرحه او بقدر یکدانک جهت
اخراج جنین و مشیمه مجرب گویند بری او باعث رعاف و موتی قتال است و روغن سداب که بجوز او را باچهار
جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت کرده و مثانه و درد و کمر و رحم و زخم
و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و گرانی ساعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهت زخم
مجرب و حقنه او جهت مغص و قولنج ریحی و قطع نافع **سداب جبلی** بر گشن باریکتر و کمتا خترو بدبوتر و تندتر
از بستانی و در چهارم گرم و خشک و بسموم اقرب و چهار درهم او کشنده تر از دفلی است و از خاصیات
مطبوخ او دست ورم بکند و عصاره او را چون بر آهن و آبگینه طلا کنند مانع زنگ ان میشود و چون
در مکان کوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مقارب ان موضع نکند و ضماد پوست بیخ او
با شراب جهت دار الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب حمرا و احراق و موده و تعفن
بکرد و **سدی** النسیباج است **سد الهند** نیلج است **سداب اغربا** باسم سریانی و فراسیون است **اثرخس** اسم کارو
و یونانی بطارس نامند و در تنکابن و دیلم چهان گویند و ان نجیب سیاه مایل بسرخی و پرگره و پراز
ریشه های باریک و بیابانی و بی‌ثمر و گل و شاخ از ان بیخ بیرون بقدر ذرعی و کمتر از ان و برگهای او با
نواید و خشونه و نزدیک بهم بشکل بر پائی که در بال مرغان میباشد و نوع ماده او بی‌شاخ و منخر و باریک
برگ مرتفع در دوم گرم و در اول خشک و مجفف و ملطف و جالی و منقح و در رفع حمل و سقط جنین و مسهل
قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و اشال ان و مفرح و دافع
بخار سوداوی و محلل نفخ و قولنج تا چهار سال باقیست و جهت خفقان غیر القلاع و جراحات کرده
و مثانه نافع و اشامیدن یک درم او با سه عدد زرده تخم نیمبرشت سه روز متوالی جهت رفع کولنگ
اعضاء و سقط و خرپه بغایت مفید و چون از نوع نر او شش رطل تازه تارک را بقدر باقلی ریزه
کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان کرده و هر روز چهار درم
بنوشند جهت رفع درد و رکین و مزمن مجرب و فرو نشستن جهت جراحات طبیه غیر القلاع بغایت سوده

و برگ تازه او طلی طبیخ و چون چند روز جا باشند سواد منقبه چشم را پاک نافع میکند و ضماد تنش
بر هر عضوی موجب اخراج فضول ان و چون با حنا بر سر طلا کنند جهت منع زوال آن مجرب
دانسته اند و چون در خانه برگ او را فرش کنند با آب طبیخ او را پاشند کیک را برطرف میکند و مضر
ریه و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو درم و بدلش قنبیل است **سرنج** از قلعی سوخته و سفیداب
سوخته بهم میرسد شبیه بشنجرف و از ان کمتر نکند و طریق ساختن او در دستورات مذکور است
سردی او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن
زیتون جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیه چرک ان و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده
و قطع بدبوئی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با پیه یا آب بارزنگ جهت قرحه
امعا مفیدات **سرو** درختیست معروف و پشته بجوز رومی در اول گرم و در دوم خشک و ثمر او گرم
از سایر اجزا و صمغ او کرمتر از ثمر و تند و رطوبت سایر او ضعیف تر از قطران که درخت شربین است
و نشاره چوب او جهت منع سیلان فضول و با قرصاف جهت تقویه مثانه و رفع بول در فراش و
اشامیدن دو درم از برگ سائیده او با نیم درم قرصاف جهت تقویه مثانه و عسر البول مفید و مضر
ریه و مصلحش کثیرا و محرق معسول او جهت سوختگی آتش و غیر معسول او جهت جراحات رطبه و عصاره
ثمر تازه او جهت بواسیر الانف و ضماد بخته او در سرکه که با ترس مخلوط کنند جهت قطع آثار بهق
و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهت فتق و التیام جراحات و تقویه اعضای سست
و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت حمره و نمله و
سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای ان و بخور او جهت گریزانیدن
هوام خصوصا پشه و لعوق او با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و اشامیدن او با
شراب جهت قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفس الانتصاب
و فرزور صمغش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با گلنار جهت قروح رطبه و خایسدن او جهت
رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برگ او را با انگور و آب و سرکه طبیخ نمایند تا مهرا شود و بسرشته
روغن کنجد بجوشانند و ثقل او را بر موضع ضماد نمایند و روغن طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن
موی و حفظ سقوط ان مجرب و تضمید او با موم و روغن زیتون جهت تقویه معده نافع و بخور او
نسل ان از زرودت سرخ و نصف او پوست انارات **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ نامند در دوم

سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین اقسام ده است و علامتش آنکه چون سوزنی را بر پشت او فرو برند آب
سفیدی ظاهر گردد و مسهی محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و مسدد و قیء از طبیخ او با کرفس و [illegible] جهت
حصاة و مدر حیض و فضلات و مسحوق او با بادروج جهت سم عقرب و با شراب جهت عسر البول و با شیر
الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره بشیره کوبیده او بقدر یک سکرجه جهت خناق و درد لوزتین
سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار
از اعضا و جهت تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق با بهیای او جهت ادرار
بیوه و از جهت حفظ سقوط ان و مطبوخ او و سه عدد او که اطراف او را قطع کرده جوف او را
با آب و خاکستر پاک و نمک شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند
جهت سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و مسحوق محرق او با صمغ عربی و داود به
ساکسبه همین اثر دارد و جهت لواسیر بغایة نافع و ضماد محرق او جهت سرطان پستان ازموده است
و چون چند عدد او را از بنده در دیگ مس بقلع بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک قطعه را با [illegible]
آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و باید بر موضع زخم مرهمی از زنگار و [illegible]
و سرکه و جاوشیر گذاشته و اگر مدتی از گزیدن گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند
شرط احراق او جهت این امر وقتیست که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی
طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه بپنجر و محرق مذکور پنجر و جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده
سه روز و زیاده از ان هر روز سه مرتبه با آب سرد بنوشند جهت شقاق باد و مقعد و شقاقی که
از سرما بهم رسیده باشد و شقاق باد سرطانی نافع و گویند مفرح شانه است و مضمضه گل [illegible]
و کل جذام و قدر شربتش از سوخته او تا یک مثقال و از خام ده حبه او [illegible] سرطان بحری خرچنگ دریایی
و این دو قسمت یکی آنکه چون از آب درآورند متحجر شود و [illegible] بقدر سرطان نهری و از ان کوچکتر
و [illegible] و نرم و در دوم سرد و خشک و سوخته او را جلا و تلطیف [illegible] و جهت رطوباتی که در طبقات چشم و جهت
ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم و جراحات و سنون او جهت جلدی دندان و طلای او جهت
کلف و نمش مفید است و قسم دیگر شبیه به سرطان نهری و بغایة سفید و شبیه بجلد است و صیادان ماهی
در بلاد دیلم و تنکابن او را انقلاب [illegible] نموده صید ماهی از ان میکنند سرد و تر و محرق او در خواص
منفعت از قسم اول و خوردن او کشنده است سراج القطرب هر گیاهی که در شب درخشد بدین اسم نامند

و قطرب

و قطرب اسم بعیت شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگسی که بروی آب بجلد حرکت کند و سراج
القطرب شامل از افلیوس و بحبلیات و اخیر نبته مغربی نباتیست کثیر الوجود میان کتان گلش سرخ
و بیخش بقدر گردکان و ماکول بعضی مردمست و از افیلوس مذکور شد و موافق ما لا یسع گوید [illegible]
اسم مراد بیروح صنمی است سرکه هندی اسم کانجیست و مذکور خواهد شد سرمق معرب از سرمج فارسی
و ان قطف است سرو بدال اسم شامی کرفس است سراج القطب جباجب است سرطراط فالوذج است سرادق
اسم الرحمی لحیتم [illegible] سراج القطرل نباتیست که تا خشک نشده باشد در شب درخشنده است و گویند
بیروح الصنم است او گویند اسم مشترک است شمل سراج القطرب سرساد اشنق است سراد خلال است
سراج الظلام گندس است سرابنون اسم یونانی اسارون است سرحون اسم یونانی ریباس و بستان [illegible] است
سرخنیوس اسم یونانی شیطرج است سرجبلی عرعر است سرجان ذئب است سرقون زنجفر محرق است
سرجم اسم ترکی عصفور است سردین بدال [illegible] سمارس است سرخمرز اسم فارسی اذان الفار است
سرکه شیرین اسم شیرخشت است سرمه اسم فارسی اثمد است سرکین گاو اسم فارسی اخثاء البقر است سرگین اسم
فارسی زبل است [illegible] اسم فارسی ابهل است سراویل الطلول اسم اخیر لبلاب کبیر است سرتش اسم
فارسی سراس است سرشیم ماهی اسم فارسی غراء السمک است سرکه اسم فارسی خل است سرب سوخته
اسم فارسی آبار است سریشم پوست حیوانات عربی الجلود است سرنه لغة شیرازی [illegible] است سرسطی
اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی لحیة التیس است سرکی داک اسم هندی عنب است سرسوان است
اسم هندی خردل ابیض است سرا اسم هندی خمر است سرما اسم هندی اثمد است سرشق اسم
ترکی عشقه است سرما برای معجمه اسم نیلد الخط است نزد اهل بغداد سسالی معرب از سیسالیوس است
یونانیست سیبی اسم هندی ارز است سسطرس بلغه فرنگی چوبیست که بجای چوب چینی در علاج آتشک
و غیره استعمال میکنند ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مولف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب
چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده ان نموده و فرقی نیافته است سسطرودیون یونانی اسم
نباتیست که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد ما بین و شبیه و ساقش باریک و پرگره
و شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام ما بین استداره و طول و سر برگها رخینه و از یکدیگر جدا [illegible] و در
رنگ و شبیه برگ کلم و در آخر ساق شعبهای ریزه و بجای تخم قبها بر ان شعب و سفید و صنوبری و
گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوئی و تندی و معطش و از غیر گندس است

و تخمش شبیه به بزره و از حب بلسم گرم و خشک و تخمش قوی‌تر از سایر اجزاء او و مستعمل است بغایت جالی و
و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قولنج و جاذب بادهای شکسته میشود و آشامیدن او با عسل مسهل رطوبات
بارده و جهت امراض جگر و عسر النفس و یرقان سددی و با جاوشیر منضج کبر و محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت
حصاة و ضماد تر او با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حار و
و سعوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطور او با [illegible] جهت درد دندان و در فرزجات منقی رحم و ادرار او
جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهت حکه و جرب بغایت مفید و سعوط او با آب
بامیت علت [illegible] جهت [illegible] لقوه مجرب و قدر شربتش تا یک درهم و مضر ریه و محرق اخلاط
و مصلحش کثیرا است و مؤلف اختیارات [illegible] مؤلف تذکره او را [illegible]
سمیت غالب است بخلاف سطرونیون و [illegible] ظاهر [illegible] **سطاخیس**
یونانی نباتیست [illegible] و [illegible] زرد و سفید و برگش [illegible]
مایل [illegible] و شاخهای بسیار [illegible] و گلش [illegible] مایل بزردی [illegible]
[illegible] در چهارم گرم و در اول خشک و مدر و مقوی بول و حیض و
جنین [illegible] خفقان [illegible] و جهت توحش و مالیخولیا و وسواس و دردهای [illegible]
و تقویه دل نافع و قی کردن با مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب بترسد مجرب [illegible]
و چون در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت درد دندان
نافع و قدر شربتش تا یک درهم **سطراغیلوطس** یونانی نباتیست که بر روی [illegible]
[illegible] سرد و تر رادع اورام حاره و جهت حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب [illegible]
[illegible] جمیع افعال قریب بطحلب است **سطاریون** یونانی اسم نباتیست با [illegible] و گیاه [illegible]
[illegible] خود می‌پیچد و به تنهائی [illegible] و گلش [illegible]
[illegible] کلها زرد و ساقش [illegible] مایل [illegible] و در اصفهان
گل عقرب و بفارسی [illegible] نامند و در باغها بسیار است و او غیر [illegible] مرکب القوی [illegible]
اورام حاره و بارده و برگ و گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و [illegible]
و سایر هوام [illegible] مجرب است **سطرکا** لغة سریانی [illegible] است **سطراک** [illegible]
سطبوس اسم یونانی [illegible] **سطیعون** اسم یونانی [illegible] **سطجلان** اسم یونانی [illegible]

است **سطفلاین** اسم یونانی جزر است **سطاح** اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن شود **سعد**
[illegible] زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی [illegible]
و بترکی [illegible] و در [illegible] برگش [illegible] و [illegible]
[illegible] گرم و خشک و [illegible] و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق [illegible]
[illegible] و جهت سم عقرب شربا و ضمادا و بدستور جهت تقویه اعصاب و تحریک باه بسیار [illegible]
او جهت زیاده کردن هضم و عقل و رفع ریاح و تقویه معده و نیکوئی [illegible] و خفقان و یرقان و صداع بارده
و [illegible] و بواسیر [illegible] و تقویه [illegible] و جهت [illegible] درد کمر و سردی گرده و مثانه
و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع [illegible] و جهت برودت رحم [illegible] شربا و حمولا و جهت تقویت
[illegible] و خوشبوئی دهان و رفع قروح [illegible] و جهت گوشت آوردن جراحات [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] دردهای بارده [illegible] و ضمادا نافع و قطورا جهت گرانی سامعه و طلای
او [illegible] جهت جوشش سر و [illegible] و جهت سرخ کردن گونه و آشامیدن [illegible]
[illegible] جهت رفع اقسام کرم معده مجرب [illegible] استعمال کردن [illegible] باعث فساد
قوه [illegible] و مضر حلق و [illegible] و مصلحش شکر و [illegible] و مصلح او [illegible] محرق [illegible]
مولد جذام و مصلح آن [illegible] سرکه [illegible] قدر شربتش تا [illegible] مثقال و بدلش [illegible]
الطیب و نصف آن [illegible] و [illegible] و [illegible] سعد هندی که [illegible] است مصنوع او [illegible]
زعفران و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و [illegible] جنون و زیاده [illegible]
و طلای آن [illegible] ساعت موی را سترده باعث جراحت جلد میگردد **سعدان** اسم عربی گیاهیست
[illegible] خشک خاردار و سفید تر از آن [illegible] و ثمرش [illegible] و تخم او [illegible]
معتقد [illegible] و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است **سعوط** آنچه در بینی کنند و مایع باشد [illegible]
و از اختراعات جالینوس است [illegible] و العطاس [illegible] نامند **سعالی** و **سعل** [illegible]
[illegible] نامند **سعد** عود بلسان است **سغبر** [illegible] **سغین** [illegible]
[illegible] است **سفرجل** بفارسی به و [illegible] نامند و معروفست شیرین او [illegible]
الاعتدال و [illegible] و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و [illegible]
و [illegible] و طلای [illegible] کرم کرده استعمال نمایند جهت رفع [illegible] و سوء القنیه مجرب [illegible]

او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی‌تر از شربتی و جرم او قابض و اکثار آن مسهل
بعضی خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلای معده و بوئیدن اقسام او مفرح
و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن او جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان
و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن شهوت و ضعف جگر و معده و قی و ان جهت یرقان و درد
سر و زمین و نزلات و منع صعود بخارات به دماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن
و اشتهاء ان و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و غثیان و قی و در [illegible]
که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بد بوئی عرق نافع و آب او جهت قطع نفث الدم مفید و جرم
او مسدد و در بعضی نها قوی‌تر از آب او و مصلحش چرپی کردن اوست با عسل و قطور آب او
در احلیل و فرج جهت حرقة البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش
بقدر یک انگشتی بریده شود و جهت قطع اسهال مزمن مجربست خصوصا چون جوف او را خالی کرده
جوز بوا ریزه کرده در آن جای داده پخته باشند و مضر احشاء ضعیف و مخشن قصبه ریه
و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای او و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر
شربتش از آب او و در بد او تا سی درهمست و رب ترنج در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع
قی و اسهال حراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعائی که خلط
موجود باشد مسهل [illegible] و مضر صاحب سعالست و رب شیرین قریب الاعتدال و بیوست و [illegible]
و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشاء ضعیفه اقرب از اوست و قدر شربت
هر یک از آن تا بیست درهمست و شکوفه تازه به معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارة
و مقوی دماغ و دل و معده و مربای او جهت تقویت احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات
مؤثر و ضماد جرم پوست و شکوفه و برگش جهت حبس فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره
و سایر اعضا و تضمید برگ او جهت تخفیف زخمها نافع و بزری که بر روی چیپا شده که زغب و
خمل گویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوتست و از درشتی جهت نزف الدم جراحات مفید
و خاکستر شاخهای نازک درخت او و برگهای تازه رویده او در جمیع افعال بهتر از توتیا و جهت
سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع و روغنی که از طبوخ مهرای او را با ضعف
آن در روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص بماند سرد و قابض و جهت جرب رطب و

سبوسه و ثلو و فروج و دهان و دوی و طنین و ماندگی و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق مفیدست
و آشامیدن او جهت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعاء
و دفع سم فراریح و دود و حب العصفر نافع و جهت او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه بطریق
روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیف آنست و بهدانه در دوم سرد و تر و با اندک قوه
قابضه و لعاب او جهت خشونت حلق و حلقوم و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارة معده و تبها
و سوزش زبان و دهان و پوست آن طلای او جهت سوختگی آتش و دفع ضرر آفتاب بغایت نافع و مضغ
دانه او جهت دفع کندی دندان مفید و مغز دانه به بیجی محرورین و مقوی اعضای تنفس و جهت سل
و قرحه امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش دو درم و از لعاب او تا ده درم و مضعف و مرخی
معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطوناست **سغاد بکیس** اسم یونانی
نباتیست که در معموره تیز میروید و ساقش بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه برگ شاهتره و از آن
بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوانست و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسطش سفید و در طعم با تلخی
و تیزی و خام و پخته او از ماکولاتست و بعضی او را از اقسام [illegible] دانسته‌اند در آخر دوم گرم
و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سده احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم
و سمی را از آب او با شکر و نیم درهم ملینه زرد و مسهل اخلاط غلیظه و دستور نیم درهم گل او با مثل آن
بلیله و عسل مسهل قویست و مضر جگر و مصلحش کتیرا **سغندولیون** اسم یونانی نباتیست برگش شبیه برگ
خیار و برگ [illegible] و ساقهایش بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گلش شبیه بسنبل الطیب و از آن [illegible]
و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ شبیه بترب و بنت او در اماکن رطبه است در دوم گرم و در آخر آن خشک
و مسهل بلغم و منضج و جهت یرقان سدوی و قولنج و درد جگر و عسر النفس و ربو و صرع و لقوه و [illegible]
اختناق رحم و قطور آب تازه او جهت شقیقه و حک گوش و ضماد او جهت بواسیر و قوابی نافع و آشامیدن او
و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور او جهت افاقه مسبوت و بخور غشی سکته و صداع مزمن بغایت
مؤثر و نطول او با روغن زیتون همین اثر دارد و ضماد گل او با شراب جهت منع زیادتی و قروح
خبیثه و [illegible] مفید و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش از ثمر او تا دو درم و از بیخ او تا ده درم و بجهت
یرقان بیخ او بهتر از ثمر اوست **سغندمرز** در اصفهانی سغند سلمه نامند و از اسم فارسی نوع صغیر عصی
الراعی است **سغند اسغند** اسم فارسی حرمل ابیض است **سفند** اسم فارسی حرمل است **سفنابن** یونانی

اسم خیار است سقرحیل هندی اسم نیل است سقدیوس اسم یونانی شاهترج است سقلیقون اسقولوفندریون است
سقیلس اسم یونانی سکه حیید است سقوس اسم فارسی زرقطونا است سقش الکرم عالیج الکرم است سقیدباج
اسم فارسی اسفیداج است سقدبانوی اسم فارسی اسفیلاج جصاصین است سقیدمهره اسم فارسی قسیم ارد عت
سقال اسم فارسی خزف است سقید جار اسم فارسی عوسج است سقمونیا او را بعربی محموده نامند بعضی
نباتی بر شیرانست که شاخهای بسیار از یک بیخ بر دمیده و بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین پهن میشود و در
مکانها باشند که [illegible] یند و ظاهر او با رطوبت چسپنده و برگش شبیه برگ لبلاب و نرمتر و سبزتر و باریکتر
از ان و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و تخمش سفید و بقدر [illegible] عظیم حجیم کوتاه و دو تو
و پر از رطوبت و چون ابتدا بیخ او را قطع کرده اطراف آن را از خاک خالی نموده برگها فرش کنند تا رطوبت
لبنیه او در برگها جمع شده بردارند و بهترین او صاف سبک و [illegible] شبیه باسفنج است که زود
ریزه شود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبون ترین او چرکتاب است
که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه و ثقالت و هرچه بصفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر شبرم و غیره خواهد بود
و قوه غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوتش زایل گردیده باشد [illegible] شود و مشوی او را تا سال
قوه باقیست و شرط است که در میان سیب یا به و خمیر مشوی کنند و با شیر و مصلح استعمال نمایند بعضا
و عود و کثیرا و پلپل و صبر و روغن بادام و امثال این تمیند [illegible] را بهترین مصلحات دانسته است
و در محرورین با عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید بمبالغه در سائیدن او نکنند که باعث
ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در حوالی [illegible]
و بسیار گرم استعمال نکنند او در اول است در سیم گرم و در اواخر دویم خشک و مسهل صفرا و لزوجات
مخلوط بآن و جاذب آن از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهلات و بغایت سریع العمل و قاتل [illegible]
و کرم معده و جالی و مفتح و محلل و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با شل
او تربد چون با شیر بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض
سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت سودا و بلغم نافع و زیاده مضر دل و معده و امعا و حلق و مورث
تشنگی و کرب و غشی و رافع اشتها و زیاده از قدر سم او کشنده و ضماد او جهت بهق و برص
با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه
جهت [illegible] و صداع ضربانی و با زهره گاو و روغن مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق

ملودن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر و بیخ او محرق و محلل و ضماد او جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام
نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیف‌تر از بیخ او و فرزجه جمیع اعضای او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش
از یک دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش بوزن او نیم [illegible] زرد و نیم وزن او هلیله زرد و ثلث
لاغیه بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق به سایند و قرص کنند بهر جهت [illegible] مخزون
و دو هم از بیخ که در آن [illegible] کرده باشند با قدری شفته جهت جمیع امراض صفراوی و رفع سهال
و بی‌ضرر است و از خواص اوست که چون بسایند او را در لحاف پیچ نموده و مدور شده و صل بوطه
احتیاط تبلیغ کنند او را عقرب و شفا دهند مجربست سقولوقندریا اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت
و پایهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده‌اند از
سموم است و طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سه روزه موی و جهت دفع حکه نافع است سقنقور
حیوانیست شبیه بر نهنگ و دنباله او دراز و دست و پا دارد و ابوالقاسم و عبدالرحمن تمیمی بیان
نموده‌اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و لونش
بزردی و مولف شفاء الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلد فیوم دیار مصر دانسته‌اند و اکثر
اطبا بیان نموده‌اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند می‌باشد و جنس آبی او معروف بورل مائی
و جنس بری معروف بورل مطلق است و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده و بعد از
عدد [illegible] میکرد و پشت او بلون بزردی و سیاهی و نر او را قضیب و ماده او را دو فرج می‌باشد
و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف کمرگاه او در آب و در سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره
او در جنس بری موجود است که در بهار قبل از جفت شدن ماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا
پر کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده باشند و قوی‌ترین اجزای او
در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک سود او را نیز تاثیر عظیم می‌باشد تازه غیر نمک سود
در دویم گرم و تر و بغایت مسمن و نمک سود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج باه بحدیکه سبب [illegible] شده
نعوظ و ادرار منی بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکنند و جهت فالج و لقوه
و رعشه و خدر و نقرس و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب و جلاب [illegible] تخم کاهو
و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و [illegible] و زنجبیل و تخم [illegible] است و قدر شربتش تا سه درهم
و بدلش سکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی و جمیع خصیة الثعلب [illegible] او و دانسته‌اند و اصلی ندارد

مهریارس گوید که طلای خون او با هلیله و آمله تغییر رنگ و ضبح برص میکند سقر بسیان و البجار اسم عربی
دوشاب خرماست و در قانون الادب البجار آمده و اطبا آنچه البجار است اسم باشر میکند
سقنقس سقنقور است سقی رعلا اسم سریانی بسفایج است سقرمونیس اسم یونانی عقرب است سقراغابیون
ولبوث است سقوردیون اسقوردیون است سقراطیون اسم یونانی قبیل است سقولوس اسم یونانی
خرشف است سقونیا اسم یونانی صابون است سقرچین اسم ترکی زرزور است سقند اسم ترکی
عکک النظم است سقولجان اسم ترکی خراطین است سقرقوبردی اسم ترکی باهیز است سقنقر
اسم ترکی بقر است شکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نبات مثل نی و نی مجوف که
بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده
در ظرفی ریزند که در او جدا گردد و مسمی بشکر سلیمانیست و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری
ریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نمایند ابلوج خوانند و بفارسی قند مکرر
گویند و هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر
داده در شیشه ریزند موسوم بنبات قرار است و چون با آب طبخ داده با کفچه بسیار بهم زنند
تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند مخصوص باسم فانید خراسانی و سنجریست و چون در طبخ ثالث بقدر
عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و آنرا طبرزد نامند و اکثر اسم صلب قند
مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و ابتشکر در اول گرم و در آخر آن تر و ملین طبع و حلق و
سینه و شش و جالی رطوبات آن و جهة سرفه و احتباس بول و حرقة آن نافع و مولد خون معتدل
و سورش نفخ و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر میگردد جهة جلای باصره نافع است و شکر سرخ
در دوم گرم و در اول تر و سلیمانی در اول تر و در آخر اول گرم و طبرزد و نبات قریب الاعتدال
و بهترین اقسام است و هرچه صافتر باشد حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی در او غالب
میگردد و انواع شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوی
و جگر و محلل ریاح امعا و مهیی و سریع النفوذ و بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث
استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سودای و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع
الانفع و با آب گرم و روغن بادام جهة بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن که
بگرم بنوشند جهة رفع سده و خوف و تنقیه زنان صاحب نفاس جهة عسر البول نافع و مجرب است

ومداو

و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک اوقیه رافع سرفه و خشونت آواز و سینه و درد آن و از تعاطی
و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهة جلای بصر و بیاض چشم و لحم زاید و با مروارید و سرگین
سوسمار جهة سلاق و جرب مجرب و سائیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت
و قطران و سندروس و نوشادر جهة قوبا و برص و سایر آثار قریب الفعل و ذرور آن جهة بردن
گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهة رفع زکام بغایت مؤثر و
مضر صاحب سل و اسهال و مفصص و صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی و خصوصا که در چنین
کسی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و در
تازه و ترشیها و آب انار میخوش و به و طباشیر و کاهو و امثال آن و بدلش در تقویة باه و تلیین
و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است شکر العشر نبات
که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه بپارهای نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند
و ثمر او شبیه بخربوع است و بهترین او یمانیست که او را لابتدا لیقه شیرین و با قبض در آید و بعد از آن
احساس تلخی شود و در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی
او گرمتر از یمانی و اقسام او منضج و مقوی جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر جهة استسقا
و با شیر گوسفند جهة سعال مزمن و زهمن و قاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یک
اوقیه جهة ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهة قوة باصره و بیاض نافع و مضر
محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند شکر تیغال است و قدر شربتش یک اوقیه و دوستی
نابت سال با قیت و مولف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط
او اصح چه نبات او از اشجار بادیه و پر شیر است بحدیکه از قطع یک درخت او زیاده بر یک رطل
شیر جمع میشود و در سم آن کشنده است بجراحت شش و جگر و شاخهای او بسیار
دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی بکان عرایض و بقدر برگ ارغوان و شبیه بان و در
بلاد گرمان یافت میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی
و شبیه بگل خرزهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به بزر خربوع و در
غایة تری و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک
و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدر و ورق و برگ خشک او جهة منع

قروح خبیثه و اکال و رفع چرک و تجفیف قروح و بردن گوشت زیاده نافع و چون ثمر او را چون
در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن
گوشت مؤثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلد و در این عمل مستعمل اهل
مجازاست و قالع واشه بواسیر و رافع کچلی و قوبا و سعفه و مصلح او روغن و صاحب [illegible]
و محمد ابن احمد ابن زکریا گوید که چون در ظرف سفالی شیر او را جمع کرده بودم بعد از آن ظرف را
مکرر با آب گرم و اشنان شسته بودم جمعی کثیر از آن ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند و بعضی
دیگر از این شجر را سمیت بحدیست که جلوس در سایه او کشنده است و برگش شبیه جلباب و مدور و شیر او نیز قسم سیم
بدرخت گردو گلش سفید و ثمرش شبیه بنخود و مایل بسرخی و کیدوس بن ثابت گوید که از این قسم
شکری بگرفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال او در سه روز کشنده بوده و در خزاین ملوک
ضبط اقسام سکر العشر از این جهت میشود **سکباج** غذائیست که با سرکه ترتیب دهند و آن ملطف
و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غثیان و جوش خون و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی
و سرفه و تشنج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل و مضر مشایخ [illegible]
و مصلحش حلویات و پالوده و طریق ترتیب او آنست که گوشت را بجوشانند [illegible] کرده
اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و کندنا را چند جوش داده
[illegible] را گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو مثل [illegible] با عسل
و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه نمایند **سکرجه** امین الدوله گوید نباتیست
برگش شبیه برگ [illegible] و در وسط او خاتمی شبیه بحشیشة حی العالم [illegible] شبیهی دارد گرم
و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا و مؤلف تذکره گوید حب السواک است **سکبینج**
معرب از فارسیست و بیونانی ساغافینون نامند و افصح [illegible] در شکل شبیه بجاوشیر
و بهترین صمغ او صاف برون سرخ اندرون سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی ما بین
حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مستحیل باو میشود و فرق میان ایشان رطوبت او است [illegible]
تا سه سال باقیست و در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند و مسخن
و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم و جاذب آن از عمق
بدن و مفاصل و مسهل [illegible] و با قوه تریاقیه و مصلح او [illegible] و قاتل اقسام کرم معده

و جنین

و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تهیج
بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و مفصل و با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تقویت باه
و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله آثار جلد و تعقد عصب و دوالی [illegible] و عرق النسا و التیام
عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزجه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع
اکحال او جهت نزول آب و ظلمت بصر نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش
انیسون و مضر گرده و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قنه و گویند در غیر نفع سموم را
تریاق بدل اوست **سک** عصاره آملج است و غیر اصلی او مرکبست از مازو و عصاره [illegible] خوره
خرما که پخته باشند و آن نوعی از رامک است و در دوم سرد و خشک و حابس [illegible] و طبع و مقوی [illegible]
اعضا و قاطع عرق و رایحه نوره و بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو درم و بدلش رامک است **سک**
المسک چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین اسم بخوانند و چون [illegible]
نافه مشک گذارند مسمی بمشک المجلو است و چون نافه را در آب خیسانیده مشک باقی را با آب
بسرشند مشک [illegible] نامند و چون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراس گویند و اقسام
او مایل بگرمی و در افعال قریب بامک است و قسمی از سک المسک که از جمله طیوبست و مؤلف
شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و [illegible] و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد دل و مفاصل و
اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن او آنست که ده رطل آب غوره خرما با سه رطل [illegible]
سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از هر یک از سنبل الطیب
و لسان العصافیر و [illegible] و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبابه و عود هندی
سی درم و دارچینی [illegible] و صندل زرد نیم رطل و زعفران پنج درهم و صمغ عربی یک رطل مجموع را
نرم سائیده و با آب مذکور قریب بانعقاد بسرشند و قرص سازند و خشک کنند پس قرصها را
نرم سائیده با ده درم مشک خالص ممزوج و قرص سازند و استعمال نمایند **سکنجبین** مؤلف
گوید او بقراط است و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین
حدت خون و صفرا و مضر صاحبان سعال و تشنج و آنچه در حصیر مصلحش [illegible] الشعیر و بدلش
جلاب و شربت نیلوفر است و اقسام آن در دستورات بیان شده **سک انگور** اسم فارسی
عنب الثعلب است **سکبینج** [illegible] است **سک آبی** اسم فارسی قضاعه است **سک دیوانه**

اسم فارسی کلب الکلب است شکودو اسم ترکی خلاف است سکال ابن الدوله گوید نجوشت سلیخه
پوست شاخهای درختیست شبیه لولهای تنک سوراخ و بقوام فی سلیخه باشد و مخصوص هند و بنگاله است برک او در
او شبیه برگ سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و چهار قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو
دویم سرخ بلون جگر جانور و صاف و خوشبو سیم سفید مایل بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی
و رقیق پنجم رقیق کبود و در بوی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق بسیار سیاه
و بد بو و گویند از درخت دارچینی تر بهم میرسد و ان مستحیل بدارچینی میشود و بهترین اقسام دویم و اول و
بعد ازان آنکه تند طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست از اخر دویم گرم و خشک
و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج
جنین و حصاة و جهت ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیه ادویه و زهرها و دفع
و تبهای نوبه و حدة باصره و تقویه و تنقیه رحم و خوشبو کننده دهان و تحلیل ریاح و دفع [illegible] و بخور او ضماد او
و اکتحال او و جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او جهت [illegible] آوردن [illegible] رحم بسیار نافع [illegible] مصلحش کثیرا
و [illegible] مصلح او آب [illegible] کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم سلق بفارسی
چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند و آنچه ریزه برگ مایل بزردی و ساق او سرخ
مایل باشد سلق ابیض نامند و مرکب القوی و حرارتش در اول و با بورقیه و قوه قابضه و رطوبت مایه و جالی
و محلل و مبرد و ملطف و جرم او حابس طبع و مایه او ملین [illegible] قلیل الغذا و نفاخ و منضج و مقطع بلغم
و جهت رعشه و تحریک باه و موافق و بهترین اجزای او آب برگ و ساقهای برگ او بهتر از بیخ اوست
و از طبیخ بورقیه او زایل [illegible] و خوردن او که با سرکه و خردل طبیخ یافته باشد جهت رفع سده طحال و اکله
مؤثر و جهت درد کرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهت
مفاصل و نقرس نافع و سعوط او جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه
و حمره عین و قطور بگرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهت خزاز و قمل
سر و قمل [illegible] بفارسی [illegible] ضماد آب بگرم او با بوره ارمنی جهت بهق [illegible] و
استسقا مجرب و حقنه او جهت اخراج ثقل [illegible] و بروز مقعد و طلای برگ پخته او جهت سوختگی آتش
و جوشش شده باد سرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه [illegible]
غسل جهت قوبا و ثالیل و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت غثیان و اورام نافع و خوردن

او با خردل

او با خردل و ابکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلحش نمکین
او با عدس است و استعمال خردل و ابکامه سلق الماء [illegible] مذکور شد سلق بری و جبلی [illegible]
از حماض است و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و نزد بعضی جو گندم گویند و آن دانه‌ایست
متوسط میان جو و گندم و شبیه گندم مقشر میشود و سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دویم خشک و قوی
القبض و تازه گرم او ملین طبع بعصر و مولد خلط صالح و چون [illegible] و بعید الانهضام و مولد
نفخ و مضر معده و مصلح او رازیانه و [illegible] بهار شیر جنبها و مطبوخ او با شیر [illegible] مولد [illegible] کرده و
حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سوزش شدید
و ضماد او محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد و بواسیر و آب پوست او
منقی بثره است سلخ الحیه پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوستیست که [illegible] غلط
و سیاه مایل بزردی و براق میباشد در اخر دویم گرم و در سیم خشک و یکدرم او که با دو درم [illegible]
نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته‌اند و بدستور یکدرهم او با سه عدد خرما [illegible]
جهت منع خروج بلیل و سعوط او مؤثر و بازجاج [illegible] جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر
مضمضه سرکه بگرم که در ان جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و قروح ان و قطور او که در روغن
زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و رفع سیلان مواد او و جهت [illegible]
باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است
و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن
موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در ان جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او
بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا یکدرهم است
سلداینون نوعی از نبطی است و در رومی [illegible] نامند درختیست قریب بدرخت بید و برگش شبیه برگ
درخت [illegible] و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش شبیه شاهدانه و با شیرینی و قبض در دویم گرم و خشک
و برگ و تخم او بهترین اوست و رفع سموم جانوران خصوصا افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز
و نطول برگش محلل اورام است سلحفات بفارسی کشف و سنگ پشت و ترکی تشباغه نامند
حیوانیست معروف و بهری و بری و بحری میباشد گوشت او در دویم گرم و در اول تر و بری گرم
و خشک و مقوی باه و دم او کباب او حابس حیض و [illegible] محلل ریاح غلیظ و التیام دهنده فتق [illegible]

و ضماد او محلل اورام و خون بری او شرب جهت صرع و تشنج نافع و چون با ارد جو و عسل حب سازند بقدر
فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع بعدیل و طلای او جهت نقرس و ضماد سوخته کاسه او با روغن
تخم مرغ و روغن گل و روغن گنجد جهت ریزه یافتن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که بحد سفیدی
رسیده باشد با روغن گاو و چیزان جهت سرطان متقرح بی نظیر و هیچ دوائی در این امر او بمرتبه
و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای عسر العلاج مفید و چون
با خاکستر ان عشر ان فلفل اضافه کرده با عسل لیسند و صبح و شام یک موقه بنوشند جهت ربو و تنگی
نفس و سل موثر و طلای زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط او جهت صرع و اکتحال بجهت ازاله
با عسل جهت نزول اب و بیاض و معنا نافع و بیضه او بقدر فلفلی با جریرهای موافق در قطع سرفه مزمن اطفال
مجرب و طلای او با عشران رازیانه جهت ورم انثیان بعدیل و پیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او
جهت فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او جهت تهاوع
شیع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی او جهت رفع بستن مباشرت زنان نفایه موثر و گویند چون
کشف را به پشت افکن کند منع باریدن تگرک در ان مکان کند و مجربست و مضر اسعاد و مصلحش عسل و قدر
شربت از سوخته او یکدرم سم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است سلوی اکثر اطبا او را
سمانی دانسته اند و بغدادی غیر ان و از طیور مائی بیان موزه پای او دراز تر از پای سمانی و نوک
پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که انچه ترکی بلوه و در تنکابن لیسه بال نامند عبارت
از ان باشد چه او از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین گویند و در مکان بی اب نمی باشد و از کثرت
باران بسیار و از عدم ان کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث
تشنگی و حکه و بثور و مصلح او ترشیها و روغنها و بچه او بهتر از کبابست سلاحه بول بز کوهی
و در سنگ ها منجمد میگردد و در ولایت دیلم شوره ازان ترطیب مینمایند و بسیار قوی تر از
بارود است در اخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه
و شبیه به زفت خاک الوده و طریق تصفیه او در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و ابا
یکدرم سم او را هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگر چه بحد رکیکی
اطراف رسیده باشد طلای او جهت گشودن اورام و حل و رفع اثار موثر است سلیمانی بفارسی
دارو ئیکه و در هر دو الثعلب نامند و ان مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق سطلی درهیج گویند

باشد و تصعید بعد از سحق طبخ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاد
خراج و خنکر و زخمها و ناسور و بواسیر و عقدهای بلغم و جمیع اثار است اما با وجود شدید که طاقت
نتوان اورد و با عسل سفید جهت برص انسان و دواب مجرب و جهت پاک کردن موی و طلا مستعمل زرد
کرانت و یک قیراط او کشنده است و طلای او با وجود چندان او صابون رافع دردهای مزمن مفاصل و
است سلطان الجبل حریمة الجدی است سلاجیم اسم هندی مقل ازرق است سلور معرب از سکودس
یونانی و ان جریست سلیمون اسم یونانی اسرنج است سلینی علکوبست سلم بهوی است
سلمه قرظ است سلیط زیت است و گویند عکربت سلفی اسم یونانی وردوان است
سلینون فرة العین است سلیخة السوداء نوعی از سلیخه است سلهارس اسم هندی سبعه سابلا است سلوک
اسم ترکی علق است سلسافیون نوشادر است سماق بلغه یونانی اثروق و بلغه هندی تنتری و گفتم یاانند
درخت او قریب به درخت انار و برگش زغب دارد و دانه و ار شکل اتره و سرخ و دانهای او بشکل
عدس و خوشه او شکل خوشه حبة الخضرا و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه او است و
قوتش تا سه سال باقیست در دوم سرد و خشک و جیلان در سیوم و برودت برگش کمتر از دانه او و رادع
و مقوی احشای حاره و قابض صفرا و جهت قی و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و درب و اسهال
مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعا و کثرة بول نافع و مطبوخ او با زیره جهت رفع فی عنف مجرب
و مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و تخم گشنیز قاطع اسهال و لحومی که با او پخته شود و بدستور با الیکی
و ساییده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کردنی که بر روی او ست
جهت قطع سیلان رحم و سعوط او جهت تقویه لثه و قلاع خبیثه و قطور حب بنده او در کلاب اب
خصوصا با قدری کتیرا جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بر رفع ابله در چشم و سیلان چرک گوش
و با آب جهت ابتدای رمد و قطول اب طبیخ او نافع ورم خریزه و قی و ضماد او با آب جهت منع ورم
محقف و سیلان اعضا و بازقال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب و شاخها
در اب بجوشانند تا بقوام عسل اید در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و نمله و قروح
رطبه و نزف رحم و قی و لثه و وقوع متهدیه و کلف و در جنس و ورم چشم و امراض جفون نافع
و طبیخ برگ او جهت قرحه امعا مفید و طبیخ برگ او سود موی و چون برگ او را با مهر اکتحال کنند واب
او را منعقد سازند و در روغ و تبرید و قبض مثل اقاقیاست و طلای محلول او با آب بشو

جهة قروح چشم و سلس البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برکش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی
احشاست و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش سرکه است و صمغ
درخت سماق شدید اللبس و با اجزاء حاره و بارده رادع و محلل است و جهة التصاق جراحات تازه و
تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و در رفع بواسیر است **سماق الدباغین** گویند نوعی از مازو
ریزه کوهیست و جمعی گویند برگ سماق است که دباغان جلود رقیقه را بان دباغت میکنند و در جمیع افعال
مثل سماق و قبض او بیشتر است **سمسم** بفارسی کنجد گویند و بلغه جیلجلان گویند نوشش تا دو سال باقیست
در اول گرم و تر و مفتح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا
و قلیل التغذیه و ملین امعاء و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهة گزیدن افعی و با نبات
او شکر و خشخاش و عنزان نیم ابیض و نصف آن دانگ که هر روز از مجموع او بکوفته استعمال نمایند
جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد سده کرده و تیره کوبیده او با نبات جهة سوزش معده و مری و
ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقة و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن او در درهم او
با یکدرهم کردکان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد و جهت ازالهٔ
آثار سیاه و چشم اخضر و سطری و عصب و سوختگی آتش و قولنج و سعار و قولون و نطول با برگ او
باعث درازی موی و سیاهی آن و رفع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با آب نعناع سبز
یکوقیه و نیم روغن کنجد و نصف او قیه ایشون که تا شش تا نیم بنوشند جهة رفع خارش بدن و درشتی
جلد و شقاق مجرب و ... و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بد بوئی دهان و صداع و
مصلحش عسل و بعد از آن و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوه
تا هفت سال باقی و در درجه دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب و رفع احتراقات خلط
و حرقة البول مثل اصل او در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و فرجه به قوت از
کنجد و در تموزه مریض بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهة فرحه و تشنج و دفع نزال
مجرب و طلای او با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن بنفشه و زرده تخم مرغ
دافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهة خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره
بهم رسد و جوشانیدن او با فلفل سفید و مصطکی جهة گشودن سده گوش مفید و بطی الهضم
و مرخی معده و مضر سوداوی و معده و دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جو

اوست با اندکی ضمیر و خوردن آب لیمو و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم
و بدلش روغن بادام شیرین است **سمقوطن** بعضی حی العالم و برخی قنطوریون کبیر دانسته و اکثر گویند
نباتیست صحری و سهلی و صخری که در سنگلاخها بهم میرسد برگش صلب و شبیه برازیانه و نباتی
او صلب و سرهای شاخ مثل سرهای نبات حاشا و با عطریه و طعمش با حلاوه و تلخی و با بطری
انگشتی و بنفش و مستعمل از و برگ و سرهای شاخ است حار و با قوه قابضه و محلل و معری و
عسل جهة فسخ عضل و عصب و با شراب جهة فرحه امعاء و رفع سیلان حیض و درد گرده و مثانه و
مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیه فضول و با آب جهة نفث الدم و با آب سماق جهة قیلاء امعاء و ضماد برگش
جهة فتق نافع و شربتش تا نیم درهم است و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده و
در نصف ذرع و طولش تا دو ذرع و برگش باریک و با طول در نصف ذراع و نزدیک یکدیگر و بر بالای
او در کنجهای برگهای سبزه که برگ بزرگ ملاحق باشند و گلش زرد و چون برگ و ساق او دوست
رسانند خارش احداث کند ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با لزوجت و مستعمل ریشه او
و بعطریه و بشیرینی و چون گوشت را با او طبخ نمایند پارهای آن با هم ملاصق گردد و در قوه
بعضل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و در دو مثقال او جهة نفث الدم سینه
و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد نافع است **سمانی** مرغی پلیدر کلی
و در بهار بندران و در زوره و در دیلم و شمال بسیار از طیور معروفه و غیر سلوی است در آخر دوم گرم
و خشک و گویند غذای اکثر او خربق است و اصلی ندارد و گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن
و مدر بول و منفعت جماع و مورث قسوت قلب خصوصا دل او و مبهی و مهیج باه زنان و بچه
او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها
و آب انار و ضماد مشوی کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهره او با عسل در روز بقدر چه جهة
صرع بعد یکی و قطور چون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهة کلف
و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت بخور بر او رافع تبهاست
و ابن الدوله از خواص او بیان نموده که چون یکعدد سمانی شوربا تمامه بدستوری که چیزی
از و طرح نشود تناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود **سمندر** مهربکس گوید
او حیوانیست که از نهش متضرر نشود و چنانکه از آب بقدر عصفوری در آتش رنگ خوردن بغداو

بقدر دانگی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهت نزول آب
و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن موی و مغیر رنگ اوست سمک بفارسی ماهی
و بترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصاست و بهترین او خراطینی است که در انهار سرد و
خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار و کوچک و جسیم و بزرگ استخوان و شکمش سفید و
پشت او منقط است با خطوط مایل بسبزی باشد و در حار مزاج و بارد المزاج باشند و ماهی شبوط را بهتر
دانسته اند و در ولایت ایروان قزل آلا که منقط بسرخی و اسقف که او سبز و شکمش سفید است و
ماهی که در بحر طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام و انواع او بجهت کثافت و لطافت و کیفیت
استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را کرم دانسته اند مثل
جری و مارماهی و غیر آن و مراد از اقسام او لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده
از یکروز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیف ترین
اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه
و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او
با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و تخم او در تقویه باه قوی الاثر و جهت
سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب
مواد بظاهر و رفع اخلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره و بعد از خوردن گذرانیدن
کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل و عرق
النسا و بهق و آثار مجرب و زهره او خصوصا زهره شبوط رافع بیاض چشم است و مضر مبرودین
و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش نخچیر او با روغن کنجد و بادام و خوردن زنجبیل
پرورده و عسل و گلقند و صعتر و انگاه و ادویه حاره و با آنچه صحبت مورث تشنگی و رفع آن
سرکه و انگاه است و خوردن آب بعد از و بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و دستور خوردن
او با لحم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه
و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده و احشا و مولد
خلط خام و نمکسود او که پانزده روز بران گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث
اشتها و موافق مبرودین و آنچه مدتی بر او گذشته باشد سده و مولد اخلاط فاسده و

و سودای

و سودای سوخته قدید نمکسود او را که بفارسی ماهی نامند بدترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی
حمل معده و ضماد سر محرق او جهت ورم مقعد و شقاق و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها
جهت ورم طحال و طلای استخوان سوخته او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و
مجفف رطوبت بلغم و مقوی باه و انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و بثور و سوداوی است سمک الصیدا نوعی از ماهی
شبیه بوزغه کوچکی که چند پای او بطرف جثه است و سر او باریک و دراز و دمش کوچک و دنبال آن دراز
و زیر جنگ اسفل با خطوط و خال و در چشم قریب بنول نزدیک بشهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از ده یوم
شباط ظاهر میشود و زیاده جمع شده و بجهان بهیات با آخر از ماه مربی اند و از بنا گوش ایشان کفی بیرون
میکرد و داخل آب میشود و او را مردم جمع میکنند و بجهت او با تخم رشت و عرق مرغ در تقویه باه و شده تعوظ
بحد هلاک میرسانند و این مرتبه قوی تر از ماهی مذکور است و بجهت بهمان نمکسود میکنند در غایت قوه و در انعاظ جری تا حد
میرسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث را این خاصیت میدهد اکثر گویند در ماده او اثری نیست و بجهت
از یکرار ماهوای چشمها صید میکنند سفید و بهیات مذکور است غیر صیدا است و این اثر با او نیست سمن
بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو و گوسفند و بز است تازه او از بز باشد
و کهنه شده در روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموع آن آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش
کم میشود و دو ساله را تا دوم و جه اول میرسد و در افعال قوی تر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و نافع
از سم افعی و ملین جلد و منقی بثره و فضول دماغی و سینه و سمن بقر با عسل رافع سوء سبب جنوم و حلق
و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصاه بکوفته او با نیم و قند مکرر نافع و جهت عسر البول مجرب و با آب گرم خوردن
قی کردن جهت سموم مشروبه و حقنه او با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعاء و حمول او با پیه مرغ سنگ و مکان طمث
بواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهت خناق و استفاده و طلای بکران جهت اورام نافع بهم آن
دهن زخمها و کهنه او با حنا جهت جرب و بعدیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهت جرب چشم و چون با سیر
بجوشانند جهت درد مفاصل تقاله و نقرس مفرط علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده و مضعف
و بلغمی مزاج و مضعف اشتها و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرود جوارشات و قدر شربتش تا دو
وقیه است سمور جانوریست شبیه بدلق و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قوی تر از آن و پوستش گرمتر
او مقوی باه و مرطوب تر و گرمتر از سایر جلود و سوی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن گرده و
سمین بفارسی چربی است و آن فربهی است که بر ظاهر گوشت است و ... در غیر آن باشد از شحم ارطب و قریب العقل

بارد و غیر تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است و مضر او باین ازاله
و مصلح آن نانخواه و روغن تازه است **سمیرا** صاحب تحفه گوید قسمی از نباتات بحری است و در دیار
موجود و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و گلش بقدر گز مازج و در سم حیوا
نات و ابن تلمیذ گوید در میان جو زار بهم میرسد خوشه او شبیه بقلاسی و در سم حیوانات و بغایت گرم
و در اصفهان مواد بارده مستعمل است **سماریس** اسم یونانی ماهی شور است **سمار** بلغه مصر اسم
اسل است **سمر** درخت امغیلان است **سمنه** و **سمیتون** حب السمنه است **سمسق** بضم اول و زا
بجوش و بفتح اول یاسمین است **سم ربیثا** جبلاهنگ است **سم الحمار** دفلی است **سم السمک** ماهی زهره است
سم الفار شک است **سم السم** نوعی از سدر ثمر است **سمورنیون** کرفس است **سمک** الیهود و شیخ
البحر است **سمنو** اسم فارسی نیله است **سموسیون** یونانی اسم اسفناج است **سمیقلس** نوعی
از عشر است که سابراو قل است **سمطاوس** اسم یونانی اشخذ است **سمیتا** اسم سریانی سدیر ملطیس است
سماروق نوعی از فطر است **سمیکة النتره** و **سمکه توثل** سمکه صید است **سماقیل** سماق الدباغین
است **سمن** اسم فارسی تبر است **سم** بضم اول اسم فارسی ظلف است **سموک** اسم ترکی
عظلم است **سمند پهین** اسم هندی زبد البحر است **سنا** گیاهی است ساقش باریک و ریشه
بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او پهن مایل بدرازی و کجی و در او غلافی شبیه بشکل کرده
و حجازی او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست
در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ
و شدید الغوص بعمیق بدن و مقوی آن و جالی جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی
و جنون و صرع و درد شقیقه و بهق و شرب مطبوخ او و در جهار شستن آن روغن زیتون که بنصف
رسد جهت درد کمر و در کمین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحدی که قوام بهم رساند جهت
حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و شعر ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن
مؤثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و یک درم از مسحوق او با عسل که از سه روز تا یک هفته
هر روز بیاشامند جهت مفاصل و امثال آن مجرب و مورث کرب و مغص و غثیان و
مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و افتیمون و بنفشه
و آب میوه ها استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم آن دو درم تا سه درم و از مطبوخ او ده

درم

درهم و بدلش نیم وزن آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است **سنبل** بمعنی خوشه است
و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و یونانی ناردین نامند و از مطلق
او مراد سنبل هندیست و او گیاهیست بی ثمر و بی گل و ریشه در بنادر سمهور و در لاهور و از آن باریکتر و
بدرازی انگشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بهترش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست
در دویم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده
و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب مواد بمعاء و معده و رافع لذع آن و منفث حصاة و جالی
و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و جهت غشیان و خفقان و ضماد تنش قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن
و اکتحال او با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و با عفص جهت ورم مجرب
و فرزجه و جلوس در مطبوخ او جهت تنقیه رحم و گشودن حیض و در او جهت التیام جراحات و طلای
مطبوخ او در خمر جهت سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
یکمثقال و بدلش دو وزن او و شراب او که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه
هفته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است **سنبل رومی** بیخ و ساقش اکلیل او از
خوشبو و باصلابتی و در شکل شباهتی بسنبل الطیب دارد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر
و در افعال ضعیف تر است و مدر بول و تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه
و گرده و شراب او که یکمن را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند و از دو
بیست مثقال آن با شصت آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و
یرقان و حصر البول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل هندی و سنبل رومی ترتیب دهند
مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قویتر از سنبل اقلیطی است و ساذج او را اطرنق نامند
او بادن میسازند و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده و اعضای ظاهری و باطنی نافع
و قدر شربتش یک وقیه است **سنبل جبلی** بفارسی ریشه والا گویند و مؤلف تذکره گوید که
متواتر و بغدادی غیر او دانسته و گوید برگ نبات او شبیه ببرگ قرصعنه است و شاخهای
او مثل شاخ آن و از آن کوچکتر و بخار و بسیاری تخمش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی
و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است قریب القوة بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده
جگر و مقوی [illegible] ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقاء بلغمی و شراب او در منافع مثل شراب

سنبل است و قدر شربتش تا یک مثقال **سنبل فارسی** شامل برسیاوشان و قسمی از ریاحین است و خزامی را
بعضی عبارت از او دانسته اند که با نرگس میروید و در غایت خوشبوئی و برگش بیارس و قریب
برگ پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید تیره شده و بشکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد
بربالای یکدیگر و در افعال قریب به نرگس و بازاد ضعیف تر از پیاض نرگس است **سنبل اقلیطی**
سنبل رومی است **سنبل الاسد** انطاکی گوید ان سنبل جبلی و ان سوا است **سنبل بری** شامل
نور اسارون است **سنبل اردمانی** و **سنبل سوری** سنبل جبلی است **سنبل الطیب** و **سنبل العصافیر**
سنبل هندی است **سنبل الکلب** ثمر دردار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است **سنک سبویه**
اسم فارسی است معرب او بجیم بجای کاف است و او دانه ایست دراز تر از دانه انگور و لعاب صلب
شبیه بسنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره عبدوس دارپستان و در بعضی کتب و شفاء
الاسقام اثلق بتصریح موده اند در سیم گرم و خشک طلای او با سرکه جهة برص و آثار سفید و
خوردن او جایز نیست **سندروس** سنگی است که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ ارغلیت
و محمد ابن احمد بن ذکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه گرم است او مثل عسل غلیظ و در میان
آب دریا میجوشد و چون بر روی آب آمده سرد و منعقد میگردد و مخصوص هند است
و آن شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و قسم میانه زرد
و باطن سرخ و براق و یکی مایل به کبودی و سست و دیگری سیاه و سبک و صلب و قسم اول
بهتر است و خوب و مثل کهربا ربانیده کاه است و قوتش تا هشت سال باقیست و از ادویه
جلیل القدر است در دویم گرم و در اول و سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا
و قاطع بلغم معده و امعاء و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و
قاتل کرم معده و امعاء و اسهال دموی و جهة استرخاء عصب و بواسیر و خفقان و ربو و
ضیق النفس بلغمی و تب نائبه و اسهال مزمن و بهرزه مداومت او با سکنجبین جهة نفع فربهی
مجرب و مانع عرق و حافظ قوة و روزگران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهة قطع زکام و
بواسیر و سنون او جهة درد دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور او جهة درد گوش و کرانی(؟)
سامعه و اکتحال او جهة بیاض و قرحه جلای آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهة التیام جراحات
و جوشانیده او با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهة شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند با شکر

باز

و کبریت و قطران جهة قوبا و جرب و سفر کرده و مصلح صمغ عربی و شربتش یک درهم و بدلش مثل و نصف
آن کهربا و ربع او ساذج است و روغن او که معروف به دهن الصواب است جهة قوبا و رفع آثار و التیام
جراحات و اورام منعقد و نواصیر غایره و جرب کهنه بیعدیل است و طریق آنست که سندروس را
سائیده با روغن زیتون یا روغن تخم کتان یا بنفشه نرم در عرض دو هفته بقوام آورند و با کو
را بجای او برند که مسقط جنین بلکه قاتل حامل است **سندریطیس** اسم یونانی و بمعنی شبیه
الحدید است و بسریانی سمیقا گویند و آن گیاهیست پیچیده قسمی با برگش شبیه برگ بلوط و خشن
و شاخها مربع بقدر شبری و در اطراف او چیزی گردی و در آن تخم سیاه و نبت او سنگ
لاخهاست و قسم دیگر شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه برگ خرخس و کثیر الغذا و از دو جانب
او شاخ روئیده و در انتهای شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف او اشباه سنبله زردی
و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدور تر و صلب و قسمی را نبت قریب بتاک انگور و برگش
بزرگ و شبیه برگ گشنیز و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ
در پتره و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی و در دویم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قوی تر از اقسام
او و همه آن قاطع نزف الدم و قابض و جهة التیام قروح و رفع اورام و ضماد تر شدید الاثر و
حقنه و شرب او جهة قرحه امعاء و اسهال نافع است **سنباذج** بفارسی سنگ سنباده گویند
و مستعمل حکاکان است و نوعی از حجر المس ثقیل الوزن و گویا ریگ مجتمع منجمد با تخلخل است
و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل بزردیست در دویم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف الدم
و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدی تخم
مرغ جهة سوختگی آتش و با موم جهة بواسیر و سنون او جهة جلای دندان و حکه و حالی مصلحش
معادن و چون در آب سائیده او مرجان را جلا دهد بسیار بر رونق آورد و مضر عصب و
زعفران و خوردن او جایز نیست **سنجاب** حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله
او کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در تنکابن اشکول نامند
و در مازندران اشنبک و در درختها بازی میدارد و در اول گرم و در دویم تر و گوشت او
مسکن حرارت و جهة درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام
و بوئیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و سوی او جهة التیام جراحات و قطع خون

و با عسل جهة ردع اورام مفید است سنور گربه و بزرگی پلنگ مشد اهلی و وحشی میباشد اهلی او در دویم گرم
و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای
محرق او تنها که خاکستر شود و با سرکه جهة شقاق انگشتان پای معتدل و سرکین او شدید الحرارة
و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه رافع تب غب و حمول او بحوران سقط مشیمه و ضماد گوشت
تازه او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهة جبر استخوان شکسته نافع
و مجاورت نفس او و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است و مهره او پس گویند مغز سر او با آب
جرجیر شربا جهة تقطیر البول و درد گرده و سقوط زهره گربه سیاه با روغن زنبق جهة لقوه
و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارسطو سقوط خصیه او را جهة جذام بغایت نافع دانسته
و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و زجاجی رنگ و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دویم گرم و خشک و
بخور مغز سر او را جهة سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهة درد کمر و نقرس
نایب مناب طبیخ کفتار است سنبوسه بیونانی او را برما ورد نامند از اغذیه معروفه و مقوی
اعصاب و مهیج اشتها و مسمن است و مولد سدد و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلح سکنجبین
و طریق ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز
و ادویه حاره در آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغه شام درخت
بلوط و بلغه مصر سلد ایشون است سنا بلدی و سنا المنبی علفون است سنا بیر بلغه مصر الحاج است
سنبوت بلغه هند کمون است سنعره شنواقت سنخیوس مصطکی است سنطل فرطل است
سنین شونیز است سندیان الارض فراسیون است سندقس سرنج است شن اسم یونانی حمار است
سنام الجبل کوهان شتر است سنف بلغه هندی رازیانه است سنت اسم هندی بکحلی است سنتی
بهندی از است سنیغه بهندی ابابه است سنجی و سندهان اسم هندی عود است سنکر
اسم هندی عار است سنبهالا بهندی اثمق است سنبهل کهجر بهندی بیخ سنبل است سنک بهندی
شاخ حیوانات است سنجی کهان بهندی فلفل است سنبل کهار بهندی سم الفار است سنک ابرک بهندی
توتیای قلم است سنبل بهندی داد شیشعان است سنک کارد اسم فارسی حجر المسن است سنجدی
شرابیست که از درخت نارجیل بهم میرسد و نارجیل مذکور است سنک مغنی اسم فارسی و باصطلاح
شیشه گران اسم مغنیسا است سنک کچ اسم فارسی جبسین است سنکچقماق اسم فارسی و ترکی

حجر النار است سنک یشم اسم فارسی حجر الیشب است سنک پشت اسم فارسی لشب است سنگ
رخم اسم فارسی حجر العلاج است سنباده اسم فارسی سنباذج است سنکل بلغه فرس رفقای ارجاست
سنجد کرکی بلغه اصفهان بار درخت نیم است سنجد اسم فارسی غبیرا است سنک آتشمرغ اسم فارسی
قانصه است سنک پشت اسم فارسی سلحفات است سنبل الکلب سپستان است سورنجان بعجمی
بسیر صحرائی و مایل باستداره و پوست او مایل بسرخی و اندرون او سفید و شیرین و طعم او بسیار چرب
و خشک او با صلابت و قسمی باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات بر کشش قریب برگ گرات و در ابتدا
مو بتر و ساقش بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شنبلید نامند و قسمی بزنبق کوچکی و سیاه او را
گلش سرخ میباشد و منبت او کوهها و در سیم گرم و در دویم خشک و قوتش تا سه سال باقی و مسهل
اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و منقی سدد و جاذب اخلاط از جمیع بدن و رافع
و بسیار و با صبر جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت جهة مفاصل
و در زور او مجففه جمیعا و خوردن بقدر سه و با شیر تازه و فایده نامیده در تقویه محرک باه
او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه کوسفند
جهة بواسیر مجرب و سورنجان بغایت مضعف معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش
کثیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یکدرم و با ادویه بقدر چهار درم و بدلش شحم الحنظل است
بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او و بوئیدن گل او منفتح سده دماغی و محلل ریاح و در در سر بارد است
سوس در اصفهان شرو نامند و ترکان شیرین بیان نامند و در اکثر بلاد بهم میرسد و معروف است
و بیخ او غیر مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال کنند
جهة آنکه تصریح نموده اند که با را او را دوست میدارد و خود را با رسمالد جهة انسلاخ جلد و سمین
و تقویه بصر و بیخ او در اول گرم مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی و مدر بول و
حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهة اقسام سعال و
ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و اورام و امراض دماغی
و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و ذکر گردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر حزی
از او باقی مانده بقی دفع نشود با سهال و ادرار خارج خواهد شد و هر گاه مداومت خوردن او بقدر
یکدرهم تا مثل او شراب نضف او را نماید از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام سال علی

طاری نکشته موجب جلای بصر و رفع درد شقیقه و صداع مزمن و تبهای مزمن میشود و اکتحال او جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بدبوئی میان انگشتان پای و زیر بغل مجرب و ابن بیطار گوید چوب او گرم و خشک تر از سایر اجزای اوست و با قوة قابضه و محللات و بسیار و تر از عبارة ازو دانسته و ابن الدعلة تیز با او متفق است و محمد ابن احمد گوید تخم سوسن قوی تر از سایر اجزای اوست و ابو حنا بن سرابیون معتقد ان و داخل معاجین کرده و گوید مخصوص بصره و نواحی فارس است و از سوس دیداماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس سطر کرده و بپرزاست و مصلح او کثیرا و عناب و ثانی گل سرخ و شربتش تا یکدرم و بدلش در الضعف او ثربد و مثل او زنجبیل است و رب سوس که اب مطبوخ بیخ منقشر او را بجد انعقاد و جوشانیده باشند در جمیع افعال تیز از ان و رافع ضرر مسهلات و ملیّع ادویه است **سولوتن** بلونانی بیخی است سرخ لون و بشکل گرم دار و سوم و سفالیه خیز و در چهارم گرم و خشک و محرق جلید و دم قاتل و سقوط او جهة القوة و طلای او با روغنها جهة تحلیل اورام بارده و رفع بارخ و اکتحال او جهة بیاض غلیظ نافع است **سوسن** معرب از سوسنا نانی سرمانیست بری و بستانی و هر یک از ان سفید و کبود و سیاه باشد و بیخ اقسام او متعدد و با تدویر و طولانی و سفید و خوشبوی بشوربوی بنفشه و گل سوسن سفید با عطر به تبوی و غیر سوسن ازاد است چه ان اسم فارسی بنفش است و اشتباه جماعة از عدم فرق اقسام است و ابن سایح قسمی از سوسن کبود جبلی بر بست کلش سنبل کوچکتر از سوسن کبود دانسته و بخش کبود و بهن دو از ز بیرکرده و در حرف الف مذکور شده و قوه اقسام سوسن مرکب از حرارة محلله و از جنبه لطیفه و قوه مجففه و قابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال شبل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک ان و دوالیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیف تر از ایرسا و ضماد او با پیه که و اد و جهة ورم حار انثیین و ارابه او محلل ریاح دماغی و محرک شهوة زنان و در تفریح قریب بزعفران و عصاره او که با عسل او سرکه و عسل در ظرف مس بجد انعقاد و جوشانیده باشند جالی و مجفف بلغم و جهة جراحت اطراف عصب نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است و در جمیع افعال و حوز و ن ان جهة قولنج ایلاوس صفراوی و جهة امراض رحم و درد عصب شرب او و ضماد اسفید و خاییدن و بیخ او جهة رفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن

تخم او جهة گزیدن سوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو درم و از مطبوخ او در روغن او تا یک وقیه است و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید و گلش زرد و کوچک و تخمش بسطری انگشتی و خوشبو و بابخی است قوی تر از سوسن سفید که در تحت درختان میروید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و گلش گرمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهة درد دندان نافع و بغدادی گوید ابن سمسم عدس المرات است و اشتر اند **سویق** اسم عربی آرد جمیع ماکولات و بعرف اطبا مراد از ان بو داده اوست و شرط او انست که بعد از بو دادن حبوبات یکبار باب گرم و یکبار باب سرد بشویند و انگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهة تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در سرد و تجفیف و تسکین حرارة و سویق گندم در تبرید و ترطیب و تقویت و سفر شایع و مبرودین و مولد نفخ و مصلح غ فانید و عسل و رازیانه و انیسون و روغن گردکان و سویق شعیر با آب انار جهة قی صفراوی و تصعد ابخره که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت و روغن گرده جهة سحج عظیم و تقاضای بسیار بی اطلاق و قی و اسهال اطفال و تغذیه مبتلایان نافع و مؤثر است و سویق میوه ها آنچه خشک کرده و بو داده و بیخ کنند جهة اسهال حرارة و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب و شش و به خاصیت طبع و مبرد و مسکن حرارتند **سوقیة** مؤلف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و پخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره موبز یا عسل و شکر و اندکی اب و ادرار روان سازند و دار چینی و قرنفل و لسان العصافیر اضافه نموده و در روز تا پنج روز در ظرفی کرده مکرر بر هم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین همه از برنج و عسل است در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از معده و شش و مفتح سده جگر و سپرز و جهة یرقان و استسقا و عسر البول نافع و مصدع و منفخ و مهیج و معمول از زره مخرق اخلاط و از جو مسکن حرارة و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلح ان سکنجبین است **سوفال** ابو جریح گوید که ان شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست لسان العصافیر گرم و خشک و با حدة و حلاوة و جهة درد مفاصل بارده نافع است **سوادانید** داحس گفته برگشت است **سوری** زاج سرخ است **سوربج** معرب از شوره فارسیست و ان بورق است **سوریقون** بیخ الریبس گوید بیخی ارمنی است **سوربارو** ناردشک است **سودانیات** مرغیست که بفارسی دار کو و بعربی جرد نامند گوشت او بیهی و مطیب دماغ است **سواد الحکان** ساوادوران است **سواد القضات** عفص است **سوکس** جوهانه است **سوقوطون** ابردی است **سنحس** هندبای بری است **سوسن جبلی** شامل

را سن و ابرسا است و هر یک قسمی از انند سوسن احمر و لبوث است شامل ابرسا و سوسن زرد و
رولبوث است سوسن آزاد اسم فارسی زنبقات اسم یونانی سلق است سوطلیس و سونا
نوزه اسم یونانی اسفاناخ است سوقی اسم یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سوقوطون
خصی الثعلب است سوسون سولان است سودرقیون اسم یونانی قسمی از توتیا است سوراخ منکی حلیب است
سوسمار اسم فارسی ضب است سور اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سون بهندی
ذهب است سونامدلی بهندی ابو نجب است سوتدی بهندی اذخر است سعری بهندی شبت است
سور بهندی خنزیر است سورجلی بهندی الفین است سهاکه بهندی تنکار است سهوکه بهندی
احمر است سمحرین دارچینی است سنجه بهندی فلفل سفید است سیسالیوس بفارسی کاشم رومی
باشد نبات جنت چهار قسم میباشد گیاه یکی شبیه برازیانه و از ان قویتر و قبیاو شبیه بقبه شبت
و تخمش از تخم انجدان کوچکتر باشد درازتر و تند طعم و بیخش باده بر شبری و با عطریه و رنج این قسم
در افعال قویتر از سایر اجزاء او است و دیگر ارکش شبیه بطلاب کبیر است و از ان درازتر و کوچکتر
و قبیاو شبیه قبه شبت است و تخمش سیاه و بشبه گندم و بزرگتر از ان و تندتر و خوشبوتر از قسم اول
در افعال تخم او قویتر از سایر اجزای او و دیگر ابرک شبیه برگ زیتون و درشت تر و ساق او درازتر
از دو قسم اول و قبیاو بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ بمقدار دو قیراط و خوشبو و قوتش از قسم اول
قویتر و از ثانی ضعیف تر و دیگر انبات بشبه با انجدان و ثمرش سفیدتر از ان و ستبرتر و از او قریب
بانکه دو طبقه باشد و با عطریه و تندی و چون متغیر گنند از ان تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی
و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیسالیوس مغز است و مجموع
اقسام در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مدر بول و حیض و مفتح سده و تقوی
معده و جهة صرع و عسر النفس و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و تقویه ناشم و رفع ریاح و
تقویه باه و ازابه بلغم مهیج و یک سه او با فلفل و شراب جهة رفع سفرت هوای سرد و مداومت
بر قیراط تخم و با نضیج تا ده روز جهة درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهة رفع فضول
سینه و رشتش و سرفه کهنه و امراض گرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و الکثار او
مضر جگر و مصلحش ان زرشک و قدر شربتش یک سه درم و بدلش انجدان است سیسارون ابن ماسویه این
الدواء گویند چوب سوسن است که بفارسی بیخ گویند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر از جهة اشتباه

تابیخ سوسن را شونیز دانسته اند و گفته اند که چوب خوشبوتر است و مؤلف مغنی گوید در اوائل تحلیل و اندک قبض است
و مطبوخ او جهة اورام فرمودن ابابیل مجربست و جمعی گویند قلقاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیه دانسته
سیسنبر اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد و بری مسمی بحباب و برگش شبیه برگ سداب و قویتر
از بستانیست و بستانی شبیه بنعناع و از ان مجعدتر و خوشبو و تخمش ریزه تر از تخم ریحان و در آخر دوم
گرم و در اول ان خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض و مخرج مشیمه و جنین
مرده شربا و حمولا و با قوة تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهة درد سر خصوصا با سرکه و روغن
گل سرخ و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهة گزیدن عقرب و با سکنجبین جهة گزیدن
زنبور مجرب و مطبوخ او جهة رفع قمل و عرق و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهة فی الدم نافع
و مضر ریه و مصلحش کشنیز و قدر شربتش از خشک او یک درم و بدلش مرزنجوش است و روغنش و کباب
او را با روغن کنجد بجوشانند یا گل او را در روغن مکرر کرده در آفتاب بگذارند جهة سده دماغی و منخرین
بغایت موثر و در تحلیل مواد و تقویه اعصاب و خوشبو کردن موی سر و تقویه ان معتدل است سیسبان
بیای موحده قبل از الف اسم درختیست بستانی و بری یکیست بقدر دو ذرع بحب اما کمتر و غیر سیسبان
بیای موحده بعد از سین اول است که گذشت و این عریض الورق و باریک و برروی هم چیده میباشد
و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمرش بقدر حلبه ما بین زردی و سیاهی و در باغهای مصر
جهة خوش منظری غرس میکنند و بعضی او را حب العقد و جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد و با بل
گرمی و در دوم خشکی و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و رافع سپرز و با شیر زنان سموم
و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و حبس انگشتری او در انگشت خنصر چپ در چهارشنبه قبل از طلوع
آفتاب با انجامیت مورث جاه و قبول نظرها و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درم و بدلش تا دو
آورده است سبیبا نوعی از ماهیست و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی مرکب شود و در بحر قلزم بسیار
و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطنش مجوف و در جوف ان رطوبتی سیاه که مثل مداد و کتابت توان
کرد و او در دوم گرم و خشک و در هضم و طلای رطوبت او جهة داء الثعلب و خاکستر استخوان او جلای آثار
و جهة امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهة بیاض چشم کل حیوان و سنون او جهة جلای دندان بسیار مؤثر
و در روزش تخفیف و خیمات سیسلان بعربی اسم عصاره خرمایست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ
سازند و حبس هم از ان است و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از ان و محرق خون و سریع الاستحاله

او سفر محرورین و سدد است بخلاف طب که سدد و بث و مصلحش میوهای ترش است سیسلم ابن تمیمه
گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف تر از آن سیمقه بلغم مصر و غیر عرب صمغ است
سیبا خلال است سیباک یاسمین است سیف الغراب دلبوث است سیکران بنج است سیکراح
الحوت قلوموس است و گویند ماهی زهره است سیبزدان حرف الماراث سیفیون افسنتین سیاه
تمر هندی است سیسبر قرة العین است و بلغة فرس اسم توم است سیقوسوردن جمیر است سیساموثون یونانی
سمسم است سیقطاقیر بوس یونانی بمعنی خیار است بمعنی خیار است سیقافیطوس
یونانی افنوس است سیسم اسم فارسی فضه است سیرصحرائی اسم فارسی اسقوردیون است سیهک
اسم فارسی راقو است سیاهدانه اسم فارسی شونیز است و باصفهان سیاه تخم گویند مانند سیماب
اسم فارسی زیبق است سیبن اسم فارسی نوعی از زراوند است سیجان اسم ترکی فاره است
اسم هندی مر است سیب اسم فارسی تفاح است سپندر اسم هندی سرنج است
سیالی اسم هندی شقاقل است سیسا اسم هندی است سیلچ اسم هندی اسفاناخ است
سیاه داران اسم فارسی سیاه داران است سیهم اسم هندی کندر است حرف الشین شاهترج

حرف الشین

معرب از شاهتره فارسی بود دو نوع میباشد یکی با برگ بسیار کوچک و شعبه بکشیتر و گلش بنفش و دیگر با برگ
عریض تر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک تلخی و تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاء او
مرکب القوی بود در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته
مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده
خون و باعث اشتها و خشک او در تقویه معده قوی تر و جهة امراض سوداوی و بلغم شوره و بثورهای
کهنه و بلغمی که جهة قی صفراوی و غثیان بلیغ و آب تازه او با تمر هندی جهت جرب و ریاهیدن شعر مثل
کننده باشند و مضمضه او جهة حرارت کام و زبان و تقویه لثه و ضماد خشک او با حنا در حمام استعمال
نمایند جهة جرب و حکه و شستن سر با آب مطبوخ او جهة رفع قمل و خفقان که از رنگ باشد و ابر به نافع دارد
با سویق ضماد تازه او جهة گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و گلش معتدل الحرارة و در افعال
محمد ابن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاء او دانسته اند و گویند مضر شش است و مصلح او کاسنی
و قدر شربت از جرم او از سه درهم تا هفت درهم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ
تا ده درهم و بدلش لطف وزن او سنا و دو ثلث آن هلیله زرد است و نوعی از گیاه او شبیه شاهتره

و از آن بهتره رنگ تر و برگش باریکتر و شبیه بافسنتین و گل او مایل بسیاهی و بیمزه و با اندک بدبوئی
و قایل کاواست و او غیر شاهتره و غیر مستعمل است شاه سینی عصارة چاه سیاه صقلابی است
و بر او نقش شبیه بنقش خاتم و گویند عصارة خیار چینی است دانسته اند و مایل بزردی او بهتر است و از طلا او
جهة زرد و سرد و مجفف و قابض و طلای او جهة درد سر حار و اورام حاره و ابتدای فتق و ضربت و جهة
درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و ورم او جهة نزف الدم جراحات نافع و او غیر ترزویی
خطائیست شاه سفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ و صنف بزرگ برگ و سبز تیره و در اول گرم و در دوم خشک
و محلل جمیع اورام و سموم و مفتح سده دماغی و رایحه او دماغ و با و رافع درد سر محرورین و مسافرین و
گزاییدن هوام و جهة خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ و عصاره او با شکر رافع درد سینه
ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن او جهة قلاع و ضماد ترکرده او با آب سرد مقوی اعضاء و تخم او
مقاوم سموم و با نبات جهة معدل جمیع امزجه ربوداده او قاطع اسهال و زحیر مزمن خصوصا که در کلاب
جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره و جرم او
تا ده درهم و بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه است شادنج معرب از
شاونه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند بجهة قطع کردن سیلان خون انکه از رنگ شبیه بخون است
و آن سنگیست شبیه بعدس در دو شکل و الوان مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند
و سنج مصری آن بهترین اقسام است بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبون ترین او خاکستری رنگ
تیره است و حکیم نوع سفید او را در قزوین و سنج زرد و ابلق را در حوالی ری و خوار و قسم هندی را
در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه زرد و کم رنگ تر
از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنیست بخلاف مصنوع از حجر الحجار محرق که تغیر و ثقیل الوزن
است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم
خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف و قابض بلیغ و رادع و خام
و مقوی حس و عضل و قوه باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و خوردن او
با آب انارین و امثال آن جهة نفث الدم و با شراب جهة علل البول و حیض دایم و ادرار منی
و با ادویه مناسبه جهة اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و طلای او با سفیدی تخم مرغ
و امثال آن جهة ورم حار چشم و سایر اعضا و باد سرخ و سوختگی آتش و اکتحال او با شیر دختر

واشباه آن جهت ربو و سعال و سوزش ... چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب ... جهت امراض
بلغمی چشم و قدر او جهت رفع گوشت زیاد جراحت و رویانیدن گوشت مجرب و با ... شیر ... شند
آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بی‌عدیل است
و قدر شربت از و یک دانگ تا نیم درم و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و بدلش مقل ... و دار ... حب
حضض و در عنبر ازوم الاخوین است **شارف** اسم هندی ... است ... و طعمش ... و بقدر
طبس کوید و در اول گرم و مسهل بلغم ... جهت امراض بارده نافع است **شاطل** و ساقش ... گویند ...
ساورشنک نامند و او ... هندی شبیه بقطر خشک ... بقدر باقلائی ... و کوچکتر و ... و بوست او
بسیار ... دار ما بین سیاهی و سرخی و املس ... گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظ
مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث ... و ...
و مصلحش فواکه بارده و شربتش تا نیم مثقال و ... **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد **شاهترج** معرب
شاه ... است و آن لفاح است **شاپور قان** اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور
شد **شاه لوج** بجیم و بکاف معرب از شاه آلوی فارسی و آن آلوچه سلطانی است و در آلو مذکور شد **شاهانج**
بجیم و بقاف ... است و در انجا مذکور شد **شاه بانج** ... است ... بجیم ... بجیم
بعضی ... این اسم نامیده اند **شاه حیلی** ... **شاربایا** اسم ... ابریشم است **شاب** درخت
... است **شاه سفرم رومی** اسطوخودوس است **شاب رومی** فلفل سفید است **شاه سپر** اسم فارسی
... است **شادنج هندی** شادنج هندی و ... از شادنج ... است **شال کره** بلغت ایلی ... **شاه**
... است **شال خصی** اسم ... و سمه است **شاه ماهی** اسم فارسی ... است و ... نام
... مذکور شد **شاخ** اسم فارسی ... است **شبت** بکسر اول و تشدید با که مولف تذکره تصحیح نموده
گیاهی است معروف و بفارسی شوبت گویند ... و اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک
از ... و شبت در بعضی اراضی ... بیکدیگر میشوند ... تا سه سال ... و در اخر دوم
گرم و در اول ... خشک ... و ... و منضج و مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و تخم او
در این فعل قوی‌تر و مسکن ... و ... جهت ... و امراض بلغمی ... و فواق و ...
معده و جگر و ... و بو ... کرده و ... و قولنج و منع ... جهت امراض آلات تناسل
نافع و با عسل جهت سموم و ... طبوخ او ... و مسکن ... و محلل ... از ...

دراغ

ورافع غشیانی که از جوشانیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و سوخته او در مرهم گرم
و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر ضماد او و شرب او نافع و خوردن آن ... و زجاج و عل جهت
برآمدن حصاة و عسر البول مجرب دانسته اند و زرد او مجفف قروح ... جهت قرحه قضیب بی‌عدیل
و قطور عصاره او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ آن جهت امراض رحم و ضماد مسحوق او با عسل کم
طبیخ ... انعقاد ... باشد بر مقعد باعث ... طبیخ تخم او در اطعمه ... او ... جهت اصلاح معده
و خوردن طبیخ ... بعد از طعام مقوی قوی ... و مداومت خوردن او و اکثار آن مضعف باصره
و قاطع منی و مغشی و مضر محرورین و منجع و مصلحش آب لیمو و امثال آن و قدر شربتش تا هفت درم
و از تخم او تا سه درم و بدلش ... است که گویند ... اکلیل شبث با انجا ... نافع امراض
دماغی و مورث قبول عامه است و روغن او که عصاره او را با ... صنوبر با روغن زیتون جوشانند
باشند تا رفع آب او شود و یا تازه او را در روغن پخته و بعد از یک شبانه روز صاف نموده ...
کنند ملطف و مسخن و محلل و جهت اعیاء و درد مفاصل و تهییج اطراف و درد عصب نافع ...
و ... صلابات ... مؤثر است **شبرم** نباتی است شیردار و ... معمور ... شبیه ... برگ
و بقدر ... و برگش شبیه ... و برگ کاج و گلش ... و دانه او شبیه بعدس و مایل ...
و زردی و ... سطبر و پر شیر و قوی‌تر از ثمر و ثمرش قوی‌تر از برگ و بهترین او ضعیف الوزن سرخ است
که شبیه باشد بپوست پیچیده و در سیم گرم و در اخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب
و با قوه قابضه و مفتح دهن رگها و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج
و درد مفاصل و استسقای زقی و ضماد او جهت قوبا بی‌عدیل و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و
مورث تشنگی ... و محرق منی و مضعف اشتها و یک درم او کشنده ... و کرب و غشی و خناق
و شیر او ... و غیر مستعمل است و مصلحش ... خیسانیدن و استعمال اوست با
انیسون و ... و ... و قدر شربتش ... **شبه** اسم عربی
روی توتیای فارسی است و ... بفارسی شبه نامند و یکی از فلزات معدنیت و بعضی اسم
اصطلاحی مصنوع از روی توتیا و مس ... اند که بفارسی ... گویند ...
معدنیت و او شبیه بعقیق و کبودی مایل ... از ... تا ...
و اکل و شرب در ظرف آن ... معده و رافع خفقان و سوخته او جهت رفع بیاض عین و سلاق

و جرب او را طلیه جهت کلف و آثار و اورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یک دانگ
و در تبدیل اسود و به ابیض صاص و اعمال مخصوصه مجربست و مولف تذکره گوید که چون ربع زیبق
او شود و قلعی را ملغم بقبضه میکند و خاصیت اوست که هرگاه ابراد ظرف مسین تنگی از آن کرده در
دهن باز بی اندک شوره کرده ظرف آب را در آن حرکت معتدل دهند آب را بغایت سرد کند و معمول اهل [illegible]
شب از جمله معادن غیر کاملة الصورتست که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشد
و آن جسمیست شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که بطعم ترشست و در اکثر افعال قریب
بزاج است و از ارمنیه و گرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده قسم شمرده اند
آنچه موجود و مستعمل است یکی شبیه شفاف مایل بزردی و بیاض زرد است که یمانی گویند و آن آنست
که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی مایل بزردی و شفاف که بفارسی زاج بلوری نامند
و پارچهای مربع شکل را المکعب و مشقق و مایل بسفیدی و زردی زاج مدحرج نامند و قسم نرم املس زرد
شکل که با زهره رابحه باشد زاج زفر گویند و این اقسام در تداوی مستعمل اند و قسم زرد مستطیل و قسم
سرخ غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بزاج که شور طعم باشد در تداوی مستعمل نمیشوند و قسم ازرق شفاف
و سیاه مایل به تیره گی از جمله سموم اند و ظاهرا توتیای هندی عبارت از آن باشد مجموع آن در دوم
گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم و زخمها و زایل کننده گوشت زیاد و التیام
دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر است و شرب
او مانع قی و غثیان و مقوی قوه ماسکه و سقوط او قاطع رعاف و حمول او رافع سیلان حیض و
مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد او با روغن جهت اورام بلغمی و بادی و [illegible] جهت استسقای
لحمی و تهیج و با سورنجان جهت رفع بدبوئی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص و درد سر که جهت قروح ساعیه
جنه و با آب رز جهت حکه و جرب با عسل جهت رفع آثار و با موم جهت [illegible] و با آب جهت رفع قمل و
رشک و اکتحال او با مروارید و شکر و کلس با پوست تخم مرغ و سرگین حردون بالسویه جهت رفع
بیاض مجرب با سماق و عفص جهت دمعه و حمره مزمنه عین و اورام و سبل و ظلمت چشم مفید و تقویت
او در دهن دافع گشنده ای فطورا وجهت رطوبات و گرانی سامعه و سعوط آن با فلفل جهت [illegible]
و حرکت آن مقوی لثه و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و غرغره او در او جهت ورم لثه و لهاة
نافع و گذاشتن او در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع و خوردن او مورث سعال و سل و

دو درسیم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوه ها و شیره و قدر شربتش یک قیراط و بدلش نوشادر است و از خواص شب
که چون کسی با چشم درد رسد شب الجزور کند و در آن قطعه ثقبه بصورت چشم ظاهر شود و هرگاه از او ظرف ملح خانه
انشخص بگذارد بهر کرچشم بد با اهل آن خانه نرسد **شب** بضم اول و سکون بای موحده اسم نوعی از ماهی
سمی است **شب الصباغین** قلی است **شب الاساکفه** و **شب العصفر** و **شب العقلی** قلی مصعد است **شبوط**
نوعی از سمک است **شبوقه** نوع کبیر خطاف الارض است **شبب** [illegible] است **شبطباط** عصی الراعی است
شب پره اسم فارسی خفاش است **شبدر** اسم فارسی خندقوقای بستانیست **شبه** اسم فارسی [illegible] است
شب الخیر اسم فارسی [illegible] است **شترمرغ** اسم فارسی نعامه است **شتر** اسم فارسی جمل است **شتر بچه** اسم
فارسی حوار است **شث** نباتی شبیه بنبات مسانی و گل و منحصر در اوراق متراکم توی بر توی و بار [illegible]
بسیار و کریه الرائحه و تند و منبتش کوهها و سنگلاخها و باغات و بادغث و پوست او [illegible] در دوم
سرد و خشک و آب او جالی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر است
و در امراض چشم قایم مقام مامیثا و مضر مثانه و مصلح آن عناب و شربتش یک درهم و بدلش [illegible]
شجره آبی مالک منبع از مرطیبت است بری و نهری میباشد و منبتش کنار آبهای جاری و سیاهست
و ساقش منحصر در یکی و مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او شل اره و در هر عقده
ساقش دو برگ بر دیده و شاخهای او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرائحه و ثمرش بقدر نخود
و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و [illegible] و بیرون سیاه و اندرون سفید چون با آب تند شل صابون
کف میکند و با آب آن جامه ها می شویند و آن غیر جرجیر ماعالست و در اول دوم گرم و در سیوم [illegible] قریب الاعتدال
عبدال و بیخش از او ده به [illegible] مبلغه و مسهل برقی سودا و در رفع جذام [illegible] تصریح نموده اند که [illegible]
او جداهائی که تغیر شکل نشده باشد رفع میشود و مقطع بلغم و جلای و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای
برگ بری و نهری او دافع صداع والتیام دهنده زخمهاست و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش
تا سه درهم و بدلش بوزن آن جوار [illegible] **شجرة الراهب** ابن البیطار از محمد بن احمد نقل میکند که
شجره ایست عنبر [illegible] هموار در بلاد دمشق مزروع او سبز میباشد ثمرش [illegible] شاهدانه و روغنی که
از او میگیرند در طعم شبیه بطعم او و در او نهائی که در شاخهای بالا میباشد مقوی توی و از اسافل مسهل
بلا مغص و مسهل و قدر شربتش از یازده عدد تا چهل عدد است **شجره مریم** بناه بخور مریم است
و بخور مریم مذکور شد شاخهای او در سیم [illegible] یکدیگر و چون در آب کنار [illegible] و داروی بلیده شود

وچون خشک شود بحال اول عود نماید از سیم گرم و در یبوست معتدل و منضج و رافع بلغم و محمر شیره و جالی
و آب نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین میت و بدل و طلای او جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال
زخمها و بردن گوشت زائد و مضر ریه و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهمست شجرة المطلق شجرة مریم است
شجرة الیمام حمام بومات شجرة القطران شربین است شجرة الدم ابو خلسا است و بعضی بر شیاه‌تره
اطلاق مینمایند شجرة الکافور شامل الحوان و ریحان الکافور است شجرة البهق فنابوست شجرة البق
و شجرة النبتم درداراست شجرة سلیمانی و شجرة ذو القرنین و شجرة الصنم بیروج الصنم است شجرة البقد
و شجرة الکلب صنوبر هندیست شجرة الحیات درخت سرو است شجرة الحالفه ام غیلان است شجرة
الجنة خبطیانا است شجرة بارده لبلابست شجرة رستم زراوند طویل است شجرة موسی علیق الکلب است
و عوسج را شامل است شجرة طیبه درخت خرماست شجرة التین انجیر است شجرة العجب نوار یحی است
شجرة ابراهیم پنجنکشت و بعضی مغیلان و جمعی شاه بانج دانند شجرة الدبق درخت پستان است
شجرة الشنین لوف الکبیر است شجرة مخلطیف عروق الصفر است شجرة الطحال حرمه الجدی است
و گویند فاشرسنین است شجرة الصنف گیج است شجرة الکهف اصابع الصفر است شجرة الجن
دیودار است شجرة العدس نوع بزرگ قنا است شجرة حاره ازاد درخت است شجرة الدب
درخت زعرور است شجرة التیس طوا غیوثست شجرة البراغیث طبانی است شجرة نوعی از رازیانج است
که باتش بخته باشند واز اقنقهن باشد شحم بفارسی پیه نامند و سمین و فربهی مرد و از
رسوبه ما بیند و سوی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد و شحم اشد انعقادا و اقل مائیت است
شل طبیعی گر در قاعده اول حیاشد و سمین اکثر مائیت و اقل انعقاد و شل فربهی که مطلق زرده است
و اوار شحم ارطب ابرداست و مذکور شد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و الطف است
و پیه هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شد و میشود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم
در نضج و تحلیل اورام و قرحها پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده بز ماده و را و پیه خرس
جهت داء الثعلب و پیه مرغ آبی و پیه مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون با برنج پخته شود
جهت حرقت مثانه و اکتحال پیه ماهی که از حرارت آفتاب گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره
و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهت مفاصل بغایت نافعند و چون خواهند که شحوم را مدتی
نگاه دارند باید که پرده‌ها و کثافات او را گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش گداخته صاف او را

باقری سعد یا دارشیشعان یا باخره یا سوسنبر و یا شراب خشخاش جوش داده یا در غذا مضعف [illegible]
ادویه مذکوره را یا زیاده از ان مخلوط کرده و خوردن شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش [illegible]
آب لیمو و امثال آن و در برود در نخیل و نمک و مانند آن و بدلش [illegible] جمیع افعال روغن زیتون و از آن
بهتر است شجرة و ریشه بضم اول مرغیست سیاه و منقار و پای او زرد و مایل به سرخی و بقدر قمری و بهتری
او را قره طاوخ و با صفهانی عو غار و بمازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهت گداز
و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت سورت حس [illegible] و رافع گرفتگی آواز است
شحم الارض قطن است و گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند شحم شیح است شحم
النحل جمار النخل است شحیمه اسم قسم کبیر لبلابست شحم الارنج ابیست شحم المرج خطمی است
شحم قاوندی قاوند است شحمرش بخای معجمه اسم قلی است شحار ابیض بلغه اهل صناعت ملح القلی است
شخت توپال الذهب است شدخ تخم الخیار است شراب ورق خمریست که نان سیده و بکسمات
در آن خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهان است شربین از اصناف سرو
بر کش ایران عرایضتر و ثمرش شبیه بثمر سرو و اوراق کوچکتر و بهترین قطران از آن حاصل میشود و بعضی او را
از اقسام صنوبر دانسته اند و بسرو شبیه و اوراق کوچکتر و در اصفهان شبیه بدرخت نونش است و قسمی از آن کوچکتر
تر و خارناک و ثمرش بقدر گردکان و عرعر بری گویند اقسام او در اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ
او جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و تطویل او جهت
منع ریختن موی و دفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعده و وزور او رافع نزف الدم و اعیا
و جهت التیام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان
و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر
و گزیدن افعی بحری نافع و مورث صداع و نزال و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است شراز زرنیخ
مصعد است شری گیاه حنظل است شرب فراسیون است شراد رزینج مصعد است شراب حبشی خمریست
که در جزیره حبوش ملاو مغرب با آب انگور و آب دریا بعمل میآورند با عفونت و تندی میباشد
شراب اسم اصطلاحی خمر است شربخشخاش اسم فارسی یاقوت است شراخ نما اسم فارسی
نبیذ التمر است شراب دوشابی اسم فارسی نبیذ الدبس است شبیذان اسم فارسی فاشرستین است
شراب مویزی اسم فارسی نبیذ الزبیب است شرنگ اسم فارسی حنظل است شبیذان اسم

فارسی کاشیر ستیمان است **شَشَره** نوره است **شَقاقُل** شقاقل است **شَشَرِبه** اسم فارسی نوح
نباتیست که در دیار الغرب های بلاد مصر یافت میشود و سطبر تر از انگشت و همه زرد مایل بزردی و جهت استسقای
زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد اب بکند **شَطِبِیّه** بلغت مغربی اسم
نباتیست کثیر الوجود و در کوههای برفدار بهم میرسد برگ و تخم و شکل ان گیاه شبیه بزیره است و
طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند و مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از ان زیر است و بعضی تلخ
و بالخاصیه با وجود گرمی جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاه و محلل ریاح معده
و رافع اکله مستحکم و ضمادش جهت علت معروف بشوکه گویند مجرب است **شَطْرِیه** صعتر است
و بفارسی مرزه گویند **شَعِیر** بفارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال
بر او گذشته باشد بسیار بد است در اخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت جالیه و قابضه
و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح سرشوعات و سورش لاغری بجهت
و سفر خانه و مصلحش روغنها و انیسون و ارز و بود او و آرد او که سویق باشد با قدری شکر
بهترین اغذیه اطفال است و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از
یک شب از کوفته یا یکرطل از ان بنوشند جهت رفع تشنگی والتهاب معده و قی صفراوی و حکه
و تبها و اسهال صفراوی بعدیل است و اب مقشر مطبوخ او بحدیکه مهرا نخته باشند
الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه سریع الانحدار و مولد خون
صالح و مرطب و جهت تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار بسیار
نافع و مرخی معده و مضر احشا بارده و نفاخ و مصلحش کلقند و در حین اعتقال طبیعی
استعمال او را جایز ندانسته اند و مطبوخ ان با نصف ان خشخاش کوبیده جهت صداع حار
و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سده و با عناب و انجیر و سپستان
و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و تریره جو کرکنک الشعیر سرد با تنگی و غلظ
ارباب الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد آرد او رادع و محلل اورام
و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و با اراتیانج و زفت و تخم کتان و بول
اطفال محلل اورام صلبه و گشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب
و با آب به جهت نقرس حار و مطبوخ و با سرکه جهت جرب و حکه و با بیخ و افیون و ابکامه و نانخواه

ان

ان جهت صداع و ورم چشم و نزلات و با اوسنج و استحکام و ادن عضو شکسته و کوفت دیده و غرغره
شیره او جهت ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او با انجیر یا بارالعسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت
موثر و ضماد سوخته او جهت کلف و خراز بغایت نافع است **شَعَر** بفارسی موی نامند و او متولد از
بخارات اخلاط و محترقه ان متکون میشود و بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در طی ذکر ان مذکور است
و مراد از مطلق شعر موی انسان است چون بسرکه ترکرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع مضرت
ان بکند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مجفف و بلدع و سعن و جهت
اکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح چشم و با کندر و زفت جهت جراحات سر و یکدرم
سنگ جهت تسکین جرب و حکه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بروز
مقعد بغایت موثر و فطور او با سفیداب و توتیای مغسول و گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور او جهت
اختناق رحم و صرع و سدری و گریزانیدن هوام و حمول او جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات ان موثر
و ماء الشعر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجرب است **شَعْرُ الغُول** گیاهیست مبادی و نرم
و منبعش در اوراق خشن شبیه ببرگ خس و مایل بسیاهی و تخمش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشان است و در ارض المقدس
کثیر الوجود و در شکارگاه ... در خواص قریب پرسیاوشان و در شقیقه سینه قویتر از ان است
شَعْرُ الجَراد نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی دم اسب باریک و سیاه و چندین عدد و سنبله
در یکجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ او را چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد
گرم و خشک و بخور او را جهت ریح مجرب دانسته اند و میگویند تعلیق او مانع ماندگی راه روان است
شَعْرُ الجِنّ شعر الغول است **شَعْرُ الأرض** و **شَعْرُ الخنازیر** شعر الحیات است **شَعارِیر** شعاریر مائی صغیرات است
شُعورُ الصَّفائِح زعفران است **شُعَیر رُومی** خندروس است **شَغال** بتعیین مجمع اسم فارسی کلب بری و ان ابن آوی است
شَفَنِین بَرّی مرغیست از فاخته بزرگتر و حیفه و طوق گردن او سیاه و ناتمام و بهرکی الا فاخته نامند
در دوم گرم و خشک و بغایت سمن شنان و مجموع و مستحیل بخون صالح میشود و مقوی قوه باه و خواص
و موافق ناقهین و مفلوجان و زیاد کننده قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش
سرکه و کشنیز و مقوی عقل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را با قدری
طلا کرده مباشرت کند دیگری با ان زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او با عسل و
اندک بوره جهت درد جگر و محلول ... نبل او جهت درد رحم مجرب است و مهرارش او را جهت درد رحم و

سامعه بغایه مفید دانسته اند شقیقی بحری حیوانی دریاییست شبیه بخارش و در رنگ و شکل و بنا گوش
برنیاد موش و در زیر و بنا را دو شبی شبیه خار و از زدن نیش الم عظیم حادث میشود و چون نیش او را
در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه
و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و باین جهة او را
الشر نامیده اند و میگویند که چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش
و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع او ننمایند ساکن نمیگردد شقلیع [illegible] بار گیاه
کبیر است شقاقلو اسم فارسی خرنوب است شغرک اسم فارسی حبتات است شقیقل سقلات
شقوقوس [illegible] شقایق معروفست گویند چون نعمان ابن منذر در خورنق ولادت
نموده تسمیه شقایق النعمان گشته و آن بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی
او کوچکتر و ثمر دانه اش مثل خشخاش کوچک و مخدر قوی و تریاک او بغایه قوی المسکر و در دوم
گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شراب گل خشک مسحوق او بقدر
دو درم [illegible] منقح و جهة تسکین درد احشا و اعضا که از اعصاب بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر
و مفتوح او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برگ او و ساق او که با گیاه جو پخته باشند
مدر شیر و حیض و طلای عصاره او [illegible] جهة رفع [illegible] جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی
دماغ و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهة سیاه کردن موی و رفع
قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یکدرم با آب سرد جهة رفع برص مجرب و یکدرم از قبه او با آب
مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده و فرش و لکاف آن محکم
نموده چهل روز در سرگین گرم اسب دفن کرده و هر هفته سرگین را تغییر دهند خضابی صاحب سیاه شود
و گویند مجربست شقاقل بیخیست بگره و با لزوجه و اندک شیرین و بسطبری انگشتی و دراز
و ساق گیاه او پر گره و در سر گره برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت
سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و بیخش از زنجبیل بزرگتر و مکان آن نمناک و مستعمل بیخ او و دوام او
تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر و مبهی و منفخ و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسمن بدن
و گرده و جگر و مصدع و مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایه ملایم است و مقوی
ارواح و قدر شربتش پنجدرم و بدلش در تقویه باه حب الصنوبر و بوزیدان است شغراق

ابجز

مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبو و بفارسی سبز قبا گویند و در تنکابن کراکو گویند در دوم گرم و خشک و محلل
ریاح غلیظه و مواد بلغمی و بد هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه و جهة کلف نافع شقوردیون اسقوردیون
است شقر و شقیق اسم شقایق است شکر تیغال اسم فارسی تیغال است انعلاق حیوانیست
مگس که در خار از رویت شبیه کرم ابریشم از لعاب خود می تنند و در آن میمیرد و بابل [illegible] سفید و شیرین
در حراره معتدل و رطوبت در او غالب و با لزوجه و ملین و مسکن حدة اخلاط و سوزش مری و جهة خشونت
سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی حلق و گلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و بجنین و قدر
شربتش تا پنجدرم و بدلش نبات است و مولف اختیارات او سکر العشر دانسته و فیه کلام لایخفی
شکاعی از اصناف باد آورد است و از آن قابض تر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول
اصح است چه باد آورد بفارسی شامل شوکه غرسه است و در بعضی بلاد دیگر جز معروف است یکی گلش سفید
و دیگری گلش بنفش است و اخیر مخصوص شکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن و مستعمل از او
بیخ و ثمر و بیخ قوی تر از ثمر و قاطع نزف الدم و با قوه تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهة
تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایه نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درم و بدلش
اذرد و سایر خواص او در انجا مذکور شد شک بفارسی مرگ موش نامند خوردن او موجب قتل موش
و آنچه موشی که از او خورده باشند باعث هلاک موشان دیگر است و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل
و براق و از سموم قتاله و اهل صناعه او را [illegible] کل تعلم [illegible] و آنچه زرد باشد زرنیخ
و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و در رنگش اغبر و در لمس سبک میشود و در چهارم گرم و خشک
و محلل سخت و التیام دهنده زخمهاست با احداث درد شدید که صبر نتوان نمود و طلای او با روغنها
جهة حکه و جرب و با گلاب جهة اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال او [illegible] طبقات و رطوبات چشم را
زایل میکند و شمیدن سم او و دیگر [illegible] کشنده و تریاق او تراشه نوبت حیوانات است که [illegible] بقدر
ربع او [illegible] باشند شکرهیج اسم معرب شکست شکونا کشوث است شکر سنک
اسم فارسی حجر العاج است شکوفه اسم فارسی نقاح است شکبه اسم فارسی کرفس است شکرنیز اسم
فارسی فانید سجزی معمول بسجستان است شلجم معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی
میباشد بری و دشتی [illegible] شاخهای نباتش دراز و برگش بعرض انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ
اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و نبات او مرارتی است و دیگر [illegible] و سنهای نمناک

و نزدیک بنهاوند و بخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول است و برگش شبیه برگ لبلابی و از ان بار بکیتر
و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل لبلابی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول منقی بشره و قسم ثانی در خواص
قریب بسنبلی و از ان کمتر و از رطوبت کمتر و بستانی در اول دویم کرم و در اول تر و کثیر الغذا و صحیح ماده و مدر بول
و مقوی باه و منفتت حصاة و رافع سعال و ملین طبیع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح ان سزه و
شیر جنبها در شبهای باریک او که ساییده با عسل بنوشند جهة سرزه و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ او
محلل اورام است و ترشی شلغم لطیف ترطوبة سینه و مقوی احشا و مشهی و بی نفخ است و ضماد مطبوخ
مطبوخ جمیع اجزای او جهة شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم او در اول سیم کرم و در اول تر و مهیج
از بیخ آن و مشهی و باتریاقیه و در جمیع افعال قویتر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
و کل قند و قدر شربتش تا دو درهم و روغن تخم او جهة ریاح و رفع اعیا و القوة الات تناسل
و ضماد امیغدارست شل بار در حقیقت هندی سفرجل هندی گویند و بزرگ تر از فندقی و در طعم شیرین
و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بیخش در سیم کرم و در اول خشک و محلل قوی و مطلف اخلاط
غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهة صلابة عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر بمثانه
و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یکدرهم است شلجم احمر چغندر است شلخ تخم الخیارست شلیل
بلغة خراسان میوه ایست لذیذ بقدر گردکان و بزرگتر از ان و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار
میرسد لطیف تر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از ان و بعاکست شمع بفارسی موم نامند
و بیخ و زرد او را بتکرار گداختن و در آب سرد ریختن و او بختن در ما بهتاب سفید میکنند و در اول
دویم گرم و در رطوبة معتدل و قوتش تا سی سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه
مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده حب بقدر گندم ریزه کرده مردو بر بند بار روغن
حل نموده بنوشند جهة قرح باطنی و سحج مجرب و جهة درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و سل
و درد گلو و لهاة و تصفیه او از تعدیل و طلای او جهة حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و
وسیع کردن و بجرک آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابه و رفع اذیه زخم حربه و زهر دار بخور
بخور او جهة رفع عفونة هوائی و بائی و عرق آوردن صاحبان تب و در اینجا و جهة منع بد
بوئی جنبی و اذیت بوی مردار و خفه او با روغن گل سرخ جهة سحج بغایة نافع و رافع اشتها
و مسدد است و مصلحش نان و شربتش تا یکدرهم و بدلش آرد باقلی است گویند چون شیاف کنند از ان در

و بنظر نه جالند و در آب دریا و سایر آبهایکه از ند آب شیرین را بخود جذب میکند و موم شمع
عروسی را در غبیر یا بخورات بجت و انچه در غزا سوزانیده باشند جهة نقص موثر دانسته اند و از خواص
اوست که چون قمر در سنبله و تثلیث و عطارد از نحوست بری باشند یکمثقال موم شمع عروسی را
باسه قیراط موم پاک در یکدرسم نقره مخلوط نموده نگاهدارند غلبه بر همه خصم اورا در و اگر با زنان
و شمنان الینه شود شمس بلغة اکبریان زهب گیند شمار رازیانج است بلغة شام و مصر شمشاد
اسم فارسی بقس است شمامه و در روایت شیلنشر فاقله صغارست شمیعه شاهد روغن بیت و سندرس
بطن است شمول خمر است شملیت اسم هندی حلبه است شمخاطر اسم ملح هندیست شند
از طیوب معموله است و در مصر بسیار معمول و بیونانی و سمبلیوس نامند و گویند مغنی دخان
الضرورست و بهترین او سفید بی بوی ادو است در سیم گرم و در دویم خشک و مقوی آل و مدر
فضلات و منفت حصاة و دافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهة سرفه و ضعف عصب
و خفقان و با انیسون جهة قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهة قروح و اثار و حول او جهة
بواسیر و تقویه رحم مفید و مجفف و مصدع محرورین و مخشن سینه و مصلحش روغن کنجد و قدر شربتش
چهار قیراط و دستور العمل او انست که حب لسان را بکوب کرده و در ظرفی کنند و بران ظرف ظرف
دیگر طولانی وصل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود
بظرف بالا کند و در انجا سرد شود و اگر بجهة زیادتی عطر ظرف بالا را بعود و صندل بیالایند
جایزاست شنیخ اسم معرب حلزون و ان نوعیست که کاغذ با و مهره میکنند و در حلزون
مذکور شد شنبلید اسم فارسی شکوفه سورنجان است شنار فم السمویست شنبغر شوبرا است
شنشا اسم سریانی اشنه است شندل بلغة بنطی تور درواست شنکار اهیتا کام الذیب است
شنجار بجیم و بکاف و بقاف ابوحلسا است شنبلیله بلغة اصفهان حلبه است شنجرف زنجفرست
شنک بلغة اصفهانی لحیة التیس است اشنک اسم معرب قسمی از شلغم بری با کول است
که در شلجم مذکور شد و تخمش بدتریاقیه قویتر از نوع بستانیست در تریاق فاروق داخل این
نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قویتر از تخم بستانی است و اقسام شوکران
اسم یونانی نباتیست بار و جه و ساقش پرگره مثل ساق رازیانه و برگ از ان و برگش مثل برگ شبت
و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ او چتردار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی

شوندر

و بیخش مجوف مشهور به بیخ نفتی است و از نفت طلا ذیبر خیزد و در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر
و مسموم و دو درم ان قاتل و طلای عصارهٔ او جهت باد سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد تخم و برگ
او رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و
اسهال است و قدر شربتش تنها انکسا چون بیخ او را با بزرالبنج از هریک بجزو هم کوبیده با صد و پنجاه
عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بکوبند تا آب جذب شود و مویز را خشک کرده از او دو
جدا سازند مسکر قوی و در استمساک منی مجربست و تجربه او را مویز عمرو نامیده اند و قدر شربتش از یک عدد
تا سه عدد زیاده از ان مسموم قویست **شونیز** بفارسی سیاه دانه نامند و نباتش شبیه برازیانه و ساقش
درازتر و باریکتر و گلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزرالبنج و تخمش سیاه و منقوش
سفید و قریب بجنیون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر بول
و حیض و شیر و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده و خوردن او
باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و قی المده و غثیان و استسقاء و تب
و سپرز و مداومت ان هر صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و با سرکه جهت
اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیمگرم جهت گزیدن رتیلا و با آب [illegible] جهت
جهت تب ربع و تبهای بلغمی و با آب عسل جهت نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوختهٔ او جهت
بواسیر خصوصا که با سرکه سوزد و بنوشند و ضماد او جهت ثالیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل
و در سرما بر دو سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه
و قوبا مجرب و با آب حنظل بر اطراف کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون
افعی و با خون خفاش و با خون خطاف در ضمد نگاه موثر با عسل و روغن جهت درد چشم از [illegible]
و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضماد سوختهٔ او با موم و روغن حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی
و رویانیدن آن و با گلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مجربست انتهی و با بول جهت [illegible]
سر و منع نزلات و سعوط و بوییدن او جهت [illegible] کشودن سده خیشوم و زکام و القوه [illegible]
سفید و گلاو کرم او بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور [illegible]
او با روغن زیتون بعد سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب [illegible]
او با سرکه جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن جهت [illegible] و جهت درد گوش و سده و ریاح آن نافع

و شرب بعضی او با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات است و اندر طلای او و عرق [illegible]
معکوس کرده باشند بر اعضای تناسل و کمر جهت نعوظ و تعدیل و رافع ورمهای صعب عصب بارده و سستی و سده
اعصاب مسمور و نسیان نیز جهت باه و امور مذکوره سریع الاثرات و اکثار شرب شوکران مورث خناق
محرور و سده و مصلحش سرکه و [illegible] و مصلح ان کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از [illegible]
و بدلش افیون و نصف او تخم شبث است **شواصرا** [illegible] است و او [illegible]
مانند و او ریحان بیابان نمود که [illegible] اسم [illegible] خاکستری رنگ [illegible]
باشد و [illegible] ریزه [illegible] از روی زمین جدا نیست و [illegible] ساق و بیخش سیاه و [illegible]
و [illegible] گوهای عظیم و از [illegible] چند ماه بوی خشک خالص [illegible] در سیم گرم و خشک
و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب **شوبلا** اسم [illegible]
است **شوشمر** اسم [illegible] است **شوحط** اسم عربی درختیست بزرگ و شاخهای او صلب و [illegible]
و برگش شبیه برگ بید و از چوب او کمان [illegible] جمیع اجزای او با قوه قابضه و جهت اسهال مفید و جلوس
در سایه او ممنوع است **شوع** درخت بان است **شوکا برهیم** بلغه مغربی [illegible] است **شوکه** و **شوکه زرقا** [illegible]
تیز باشد **شوکه منتنه** نوعی از طباق است و گویند غافث است **شوصر** [illegible] است **شوکة الدراجین**
بلغه مغرب [illegible] است **شوکة القبط** عکوب است **شوکة الملک** بلغه مغرب [illegible] است **شوکة عربیه**
[illegible] است **شوکه بیضا** باد آورد است **شوره** بلغه حجاز اسرار است و بلغه فارسی [illegible] **شوکه مصریه** و **قبطیه**
قرظ است **شوکه شهبا** و **صهبا** و **شوکه شائکه** گیاه خرنوب است **شوغار** زاج [illegible] است **شوک الجمال**
[illegible] است و بلغه مغرب [illegible] است **شورانیق** سوداینان است **شوکا** بلغه [illegible] اسم [illegible] است
[illegible] است **شهدانج** تخم قنب است و در [illegible] موصوف است **شهد** عسلی است که از موم [illegible]
جدا نشده باشد **شهدانج بری** حب السمنه است **شهده** اطراطیفوس است اسم [illegible]
[illegible] است **شور** اسم ترکی و فارسی [illegible] است **شبطرج** اسم معرب [illegible]
[illegible] و بسیار تند و باریک و برگش شبیه برگ [illegible] و در اوایل سردی هوا خشک شده [illegible]
بیخ او برگی بماند و در تابستان از شاخهای او گل ریزه بر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش [illegible]
[illegible] ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و [illegible] و قوتش تا پنج سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک
و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط [illegible] و [illegible] و با شیر و سرکه [illegible] و [illegible] و مسقط

چین و جهة صاف کردن آواز و دفع بلغم مفاصل و ریاح و سموم و در مفاصل و پیرزنان نافع و ضماد او جهة
برص و بهق مفید و چوب او بایدن سوی بعد از سعوط آن موثر و چون کوبیده در کف دست مخالف
دندان دردناک کرده بدستور بطرف مخالف آن تا صباح بگذارند رافع الم آن مجرب است و چون تخم
مرغ را بکرات در میان ساینده او پنهان کنند پوست او را سرخ کند و این علامت خوبی و تازگی او است
و ضماد برگ او مخرج جلد و قدر شربتش یک درهم و مضر به و مصلح او صمغ عربی و مصطکی و بدلش در عمل
بیزر مرجان و در عراق زرنباد و نیز گویند آن است **شیح** بفارسی درمنه گویند خشک اقسام او را مسوزند و آن
نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدة و شبیه با فسنتین رومی و اقسام میباشد جبلی قوی تر از دیگر
و هر چه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از شبت کوچکتر و شیح ارمنی باشد و بر
مایل بتیرگی و بار طوبة چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی گویند و عریض الورق که گلش سرخ است
خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم لسنباج است و دو خیزرک نامند چه اقسام شیح را
مستعمل گل اوست و تخم او بی نیست و درمنه ترکی متعارف تخم است معروف در لسنباج مذکور شد
در سیوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط
فاسده و محلل ریاح و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد ورک و عسر النفس
و تبهای مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصلحش مصطکی و ترس و ضماد سوخته او با روغن زیتون
و انسال آن جهة داء الثعلب و سرعة برآوردن موی موثر و در دو را جهة اکله و طلای آب طبیخ او جهة
ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم
و بدلش مثل او افسنتین است و بعضی سداب را بدل او دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل کنند
جهة قروح بهما و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است **شیلم** بفارسی گندم دیوانه نامند
داه و دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نباتش شبیه بنبات گندم و در گندم زار
میروید و در اصفهان کالکال گویند در دویم گرم و خشک و مخدر و موجب سبلد و سعفد او از دنبال
که شیلم داشته باشد سکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سعفدی تخم مرغ محلل صلابت
و با عسل جهة نقرس و با سرکه در روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او
منوم و دگر بهتر و لطیف تر از روغن گندم است و مصلح مزاج شیر و روغن و تی کردن و بدل
حالعفه اشامیدن است **شیبه** اسم عربیست و او عز شیبة العجوز و نبتش ستاناتها و جائی گر

باران

باران بسیار شود و او گیاهیست ساق و شاخ او سفید و برگش مایل بسفیدی و غبارناک و کوبا
بقراض ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی شبیه ببوی صعتر در سیوم گرم و در دویم خشک و مفتح سده
و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد ترله و ضماد او رافع ورم ریگی و بلغم و مانع مواد و رمی
درآیند و در اشیا محلل آن و جهة ریاح رحم و جذب جنین بغایة موثر و قدر شربتش یک درهم است
شیرخشت بشای اخر و بکاف اسم صمغی است که از بعضی اشجار بلاد هراة بهم میرسد و از جنس شبنم باشد
ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین و حبهای بزرگ است که چون در دهان نگاه دارند کام و زبان را
بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد جو را این صفت نیست در اول گرم و در رطوبة معتدل و در
جمیع افعال سوی تقویة باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و جالی و ملین طبیع و مسهل اخلاط
سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهة خشونة حلق و سرفه و تبهای که از مواد رقیقه
باشد و جهة حرارة جگر و ورم آن و با ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است و ضماد آن
ملین و جالی بثره و با شیر جهة طراوت بشره کونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و ارز باشد
و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات گفته که با
وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است **شیرسته** بلغة گیلانی
اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر شانع مثل خمر و بی مضرتی که با سرکه میباشد و از اکثر مواضع
عمل است که در دل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی است و مایل بسیار تند
ساینده تا مثل خمیر گردد و بعد از یکروز ده مرا او را با دو سبو آب انگور بسیار صاف و شیخاله سرکه
کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد **شیخ البحر**
حیوانیست بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری و سر و چشم او شبیه بکوسالة
و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از جهة سمک الیهود میش نامند پوشیدن نعلین
از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجود آن و بخور اجزای او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن
پشه گویند مجربست و خون او را جهة داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند **شیرزق** اسم جبلی
شیر خفاش است و گویند مراد از بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد **شیر آنج** آنچه معتبر
خشک جو او را در تاریکی جهة اصلاح قبض معمول است که مقشر کرده و در شیر میخیسانند و خشک
کرده نقل به بلدان میکنند **شیح جبلی** بفارسی درمنه کوهی نامند **شیح حبشی** فلفل سیاه است

شیاف جوزی پوش ابندیست شیراز ریحانست شیرابه خشخاش است شیرج دهن سمسم است و اعرف شد
شیلبة العجوز اشنه است شیان دم الاخوین است شیابه بلغه اندلس سوسن است شیر الخشیر کو بند
شیخاج بندیست شیشه بلغه فارسی زجاج را نامند و بلغه هندی رصاص است شیره نبات اسم فارسی عسل طبرزد
شیره جو اسم فارسی کشک الشعیر است اسم فارسی [illegible] است شیرین بیان اسم ترکی سوسن است شبوزخ
و شیوران اسم ترکی جبه است شیر مرغ اسم فارسی شیر نفت است شیره خرما اسم فارسی دبس است حرف

لازم؛

حرف الصاد

الصاد صامریوما اسم سریانی و بعربی جنبة العقرب نامند کیر او را از یک بیخ چهار پنج ساق میروید
و ساقهای پر شعبه و برکش شبیه برک سیب و از ان کوچکتر و زغبدار و با خشونت و کلش لاجوردی
و منتهی شاخ و بنباله عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر او را برک کوچکتر و مدور و ساقش مفروش بر
زمین و کلش لاجوردی و منبتش کنار انهار و جائی که آب در او بسیار مانده برطرف شده باشد و عصاره
کل برو او را اصناف نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال مینمایند و در کتاب فی النقاشی بهتر از ان
است مستعمل از و برک و ساق است و تخم او در اخر دویم کرم و در اول ان خشک و مسهل بلغم و مرة
السوداء و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی و مطبوخ او با عسل و دیاقیه
مسهل قوی و ضماد و شرب او رافع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبت تب
بلغ و چهار عدد جهة تب ربع و ضماد مسحوق او جهة ثوثیا و ثالیل و نقرس و التوای عصب و
باشیر جهة ورم مجاری مانع اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک هندی با نطرون جهة دفع اقسام
کرم و دود و سم از کبیر او جهة اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر مسکن درد کزیدن عقرب و [illegible] از
و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و ابن الدوله درخت [illegible] السمنه را صامریوما دانسته
صابون از مخترعات مرسیست و طریق ساختن او انست که از قلی یک جزو و از اهک نصف ان
نرم سائیده در ظرف یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب یا دو ساعت بر هم زنند و باید سوراخی
دران ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف
بظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته برهم زده تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم ان نماند و آبها
جدا کونه ضبط نموده بقدر ده مثل آب اول روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته به
تدریج اول از آب آخر بخورد او دهند تا مجموع ابها تسقیه شود و مثل خمیر گردد پس خشک نموده
ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بید انجیر [illegible]

دبنا

آن میکنند و بهترین همه قسم اولست در اخر سیم کرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین
اورام و جالی و محلل او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجربست و ضماد او با سل ان
حنا جهة درد زانو و عرق النساء و نمش و کلف و با زرنیخ و سلیمانی جهة درد مفاصل مزمن مجرب
و با روغن کل سرخ جهة زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که بهر چند روز ازاله و تجدید نمایند
و با سرکین کبوتر و اشنان آن جهة کشودن دمل و شستن موی با ان جهة دفع شپش و قمل و رشک
و لطعا بها جهة حکه و جرب و رفع اثار داغ و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم و مقعده و مدر بول
و شرب او مرار او تا چهار درهم کشنده بجراحت امعاء و خناقست صاصلی نباتیست شبیه بکلکلانی
تازه روئیده و از ان کوچکتر و نازک و زرد و شکن و تازه او ماکول است کرم و تر و جهة ام قواد و ریاح
معده نافع و تخمش شبیه بشونیز و بیخش شبیه ببلبوس کوچکی و تخم او ماکول و اکثار او محرک باه
و رافع وجع الفواد است صاب اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخست و بر قثاء الحمار و بر نوعی مذکور
شیردار بسیار تلخ شامل است صاقر مرغ حق کوشت و از جنس بوم و کوچکتر احتاف
افعال مثل اوست صابون الفاق و صابون شیبا بفتح تا ی مالکست صارد و صارد
لوف صغیر است صاحیه جزرانست صبر بکسر با عصاره نباتیست برکش بشکل برک کلم و بسیار
ضخیم و شبیه برک درخت نبای که در مازندران انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده
برده عدد برک میروید و مملو از رطوبت و در غایت تلخی و چون مدتی بکذرد از وسط برکها ساقی
میروید قریب بذرعی و بر ان از رطوبت علی با اندک حلاوه و کر نجه الراحه و ثمرش مثل هموره خرما
و در آخر سرخ میشود و انچه از جزیره سقوطرا بلاد یمن آورند زرد مایل بسرخی و زود شکن و براق و
خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشنده کی او کمترست و قسم سمجانی
که جبر فارسی نامند بدبوی و سیاه او غالب و بید رخشندکی و زبون ترین اقسام است و محمد ابن احمد
کوید نوعی دیکر سمی بجنجر میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هرچه از هفت سال
بلکه چهار سال کذشته باشد و انچه بدبو و سیاه و بیدرخشندکی باشد استعمال ان جایز نیست
و باید در سائیدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار کرم و در مزاج محرورین و
جوانان و ضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جکر و امعاء و سدهٔ ماساریقا و بواسیر
و علل مقعد استعمال نباید کرد و صبر در دویم کرم و در سیم خشک و مسهل قوی مواد کبد [illegible] و

جمع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه مهیای دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی
و صفراوی مائی و منقی سدد و سوء سوده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف بلغم خصوصا مشتق او
با مصطکی منقی دماغ و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی
جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض
سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و دفع تشنگی که از صفرا مخلوط ببلغم
باشد مفید و بالخاصیه مفرح جگر و معده و اکثار او مورث اسهال دموی و کهنه او و انواع او
آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد و مصلح او عسل ازرق و مصطکی
و پوست هلیله زرد و کثیرا و زعفران و افسنتین و شربتش یک درهم و ضمادش رادع اورام و جراحات
و جیدان او حفظ او در اسهال بجوزن او و ترید و مقدار سقمونیا است و طلای او جهت
حافظ جهت ... از فساد و جهت ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و نزلات و صداع و نملة و
داء الکلب و قروح خبیثه و با آب گشنیز و سرکه جهت باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو جهت جراحت
پیشی و با سورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی و رفع قمل و در رویانیدن موی که از
کهلی ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه و خزاز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر
و جهت سلاق و جرب و حکه و مطبوخ آن با آب گندنا و سلیخه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض
مقعد مفید و ذرور او مجفف جمها و التیام دهنده آن و جهت قروح عصب و فرج و اعضای
عصبانی نخاعیه نافع و استخوان پوسیده با التوبه دافع نواصیر و اکله مجرب است صبارا نیم ... است
صبار اسم صبر است صحنی عصارة سنار کی است که از آن قرصها بسازند و جهت رفع اورام
نغانه مفید است صحناة بفارسی ماهیابه باشد و معمول لار و سایر مواضع است و با نان بخورند
و طریق عمل او آنست که ماهی ریزه را با آب و نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا متغیر
شود و پس بهم شد و صاف موز استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات
معده و دافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد ورک و امراض بارده
و مداومت در رفع بدبوئی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث
تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه در تیها و در بعضی از جهه
نیز ... است صدف با حلزون مرادف است و گویند حیوان او مخصوص حلزون است و پوست صلب او

ظفری

مخصوص بصدفست و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مروارید است در دوم سرد و خشک و سوخته او مجفف و
ملطف و جلای و منقی و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و اکله و جلای
دندان و مفتح او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی تخم جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و
بهق و رویانیدن ... و اکتحال او جهت ... چشم و سلاق و موی زیاد ... و ضماد سوخته جنب الغراب با سرکه جهت ثالیل و
دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش یک درهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهره ... صدف
که مروارید در او بسته شده باشد چون بسوزانند طلای او جهت رفع خنازیر نافع است و جالی ... سفید ... صدف
... بالخاصیه ... و چون ... نرم سائیده با سرکه بر بناگوش طلا کنند ... صدف
... کند صدف الغرفیر و فرفیر نامند نوعی از صدفست ... و در غایت صلابت بخور او ...
رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاست صدف البواسیر معروف بجنب الغرابست بخور او و ضماد او ...
جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافع است صدف فرفیرس صدف الغرفیر است صدف الحدید زعفران الحدید است
صدیدا اسم سریانی ... است صریمة الجدی اسم نباتیست برگش شبیه ... و از آن ...
او غلیظ و کره دار ... خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش ... و بالا ... و اندک
حرافه و منبتش جبال و مواضع درشت است در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب ...
مدبول ... طبیخ ... و شربت ... یک ... با شراب و اشیاء آن جهت عسر النفس و تنقیه رحم
و رفع سپرز و سموم و بوی گل او مقوی دماغ و مورث ... و مضر ... و مصلحش عناب و شربتش تا
دو درم است جرجم حیوانیست ... و بسیار کوچک و در خانه ها ... بسیار ... و در ...
... و ... در دوم گرم و خشک و شرب ... و از سه عدد تا ده عدد ... عدد
... جهت رفع ... صعب ... غلیظ مجرب ... و ... جهت ... و قطور ... سائیده او
در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون ... او در میان ... آن ... و
آن ... گرفته در زیر سر ... گذارند ... نافع خواب ... گردد جرفان ... سرب ... و ...
... است جراده ... است جریس نوعی از ... است جریط ... است جرد سودا
... است جرب ... است جرادة خنطلی ... شده ... جریرا ... است جرود
... است صعتر بصاد ... اسم گیاهیست که ... در ... او ...
و ... سایر ... ریزه ... و برگ ... بعضی ... ریزه و طولانی و اقسام او

شده و خوشبو و گل او سبز کبود است در اول و دوم گرم و خشک و در افعال قوی‌تر از بستانی و مجفف و مقطع و با تریاقیه و مفتح و محلل
بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و مقوی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات به دماغ و در دوم گل او
با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن او و پس از آن با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت
غذا و ترش شدن آن و جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج ثقلی و ریحی و مغص و ماست جهت قولنج سوداوی [illegible]
و با عسل جهت گزیدن هوام و مطبوخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر البول و با [illegible] او خناق
با چهار درم وزن آن آب جوشانیده باشند و بر لیخ رسیده باشد بالخاصیه جهت رقیق کردن خون مجرب دانسته و با روغن زیتون
جهت انواع مغص و سرکه که در او خیسانیده و جوشانیده باشند و از آن سکنجبین ساخته باشند تنهائی بنوشند جهت
سپرز مجرب و با عسل تازه تسمین بدن و اکتحال او جهت بیاض و قطور او جهت گرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام
صلبه و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و منع ریاح اندرون آن و ضماد
مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه و بثور و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و [illegible] او با عسل
بکر جهت قطع بخار و تقویه چشم و [illegible] او جهت گریزانیدن هوام موثر و تخم او در جمیع افعال قوی‌تر و مفتح سده و [illegible]
و مهیج باه و [illegible] جهت ورم و [illegible] و ضماد او جهت رعشه و فالج [illegible]
بهترین [illegible] و مصلح [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] تقویه ذهن [illegible]
قوی الاثر است **صعتر الحمار** اسم عربی حاشا است **صعتر** [illegible] است **صعتر شامی** [illegible] است **صعقین** [illegible]
[illegible] سکبینج است **صغراغون** اسم ترکی [illegible] قریب کنجد [illegible] بفارسی [illegible]
خام و [illegible] عسر البول بسیار نافع است **صعف** [illegible]
گویند **صفصاف** خلاف است **صغرادلق** اسم ترکی [illegible] است **صفنه** عرعر است **صقر** بلغاف [illegible] است
و عصاره [illegible] **صقلبین** [illegible] **صل** اسم [illegible] از ماران [illegible]
او [illegible] **صلمه** غذائیست که از [illegible] گندم [illegible]
و در افعال [illegible] **صلوان** [illegible] **صلصل** [illegible] **صلصقان** اسم ترکی [illegible]
صمغ رطوبت منجمده نباتات است که از آن تراوش کرده خشک شده و صمغ هر نباتی با آن مذکور است و مراد از مطلق
او صمغ عربیست که از درخت مغیلان است بهترین او زرد [illegible] سفید [illegible] صاف براق است [illegible] معتدل
و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض [illegible] مقوی معده و امعاء و نافع [illegible]

[illegible]

سواد بینی و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و از دو درم تا سه درم او جهت [illegible] مجرب و شربت
او با روغن قاطع سیلان خون جمیع اعضا است [illegible]
در یک هفته قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیدی تخم جهت سوختگی آتش و تقطیر او با گلاب جهت رمد و سلاق
و جرب [illegible] مصلحش کتیرا است **صمغ البلاط** [illegible] بلاط الکبراق [illegible]
در کوبیدن [illegible] و سنگ فرش خانه‌ها را با آن مستحکم میکرده [illegible]
سنگ فرش [illegible] جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر است و جهت الصاق موی [illegible]
و بعضی او را [illegible] صاحب منهاج [illegible]
و در قلع بهق بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین علک البطم [illegible] صمغ عربی [illegible]
نصف جزو با آب [illegible] **صمغ الذهبا** [illegible]
و صاف [illegible]
و افعال [illegible] **صمغ التوت** در جمیع افعال
[illegible] **صمغ کرفس جبلی** [illegible] **صمغ فارسی** صمغ اجاص است **صمغ جوز رومی** کهربا است
صمغ الوشق و **صمغ [illegible]** اشق است **صمغ البلوط** [illegible] **صمغ الخروب** [illegible]
[illegible] **صمغ البطم** علک البطم است **صمغ الغبار** کتیرا است **صمغ سدر** [illegible]
صمغ الصنوبر را تناخ است **صمغ الحرشف** [illegible] **صمغ الزیتون** [illegible] **صمغ الکمکام** [illegible]
لبان است **صنوبر** بفارسی درخت کاج نامند [illegible]
قطران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درسیوم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دوم او جهت اسهال ... سفید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم
در رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ و پوست او گرم و خشک و جهت درد جگر و جراحت شش و قطع رعاف و خون
جراحات تازه و با روغن ... جهت قروح سطح جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک درهم او با ماء ...
[illegible]

حیوانات سمی ... گرم و خشک و قاطع اسهال و ... جهت اندمال جراحات ...
جوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهت قطع حمل ... و طول و ... جلد و ...
کل است **صفار** معرب ... **صفصل حدید** ... **صنوبر الارض** ... **صنوبر ...**
و ... است **صنط** ... است **صندل کاجول** ...
صوف بفارسی پشم ... سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفید ...
[illegible]
... **صوف البحر** ...
... **صوطلل** اسم ...
صوامن اسم یونانی ... است **صوف الحجارین** اسفنج است **صوف الارض** ... **صوارام** ...
صهبا خمر است **صیقو** اسم یونانی اسفنج است **صیاه** ... است **صیبان** اسم ...
است **حرف الضاد** **ضان** بفارسی گوسفند ...
[illegible]

و وصف آن به غرجا جهه کوتاهی دست و چپ است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف می‌باشد و گوشت او
در آخر دویم گرم و در اول آن خشک و چون ذبح نمایند او را درست و پا بسته در آب گرم در روغن [illegible]
جهت مفاصل و نقرس و امثال آن نهایت مفید است و حمول جلد [illegible] سوخته باشند جهت رفع ابنه مؤثر [illegible]
جلد او مورث ابنه و دافع نقرس است و [illegible] دافع جنون [illegible]
سگ دیوانه گزیده باشند و چون از ان کحل ساخته [illegible] کنند موجب منع فساد [illegible]
و نگاه داشتن دندان او [illegible] زهره او را با [illegible]
کم [illegible] و با طلا کنند جهت رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته‌اند و جالینوس گوید [illegible]
رعشه و [illegible] و طلای او بعد از کندن موی مانع رویدن آن گویند مجرب [illegible]
و موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خصیه [illegible] ضب بفارسی
سوسمار نامند و آن حیوانیست [illegible]
در سیم گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد [illegible]
و خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته او موجب [illegible] اعضاست [illegible]
[illegible] ضبر [illegible] ضجاج بفتح اول [illegible]
[illegible] کتان بهتر از صابون و ضماد او
جهت بردن گوشت زاید و [illegible] التیام [illegible] اعضا نافع است ضرو اسم درختیست
در بلاد یمن شبیه به درخت بلوط و ثمرش مثل بطم [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible]
[illegible] مفاصل و تقویه معده و جرب حیوانات مفید [illegible]
[illegible]
[illegible] جهت قطع خون جراحات [illegible]
ضریع برگ نباتیست [illegible]
[illegible] جهت مفاصل و طلای اورام جهت جرب و حکه مجرب دانسته‌اند [illegible]
جهت جرب و حکه مجرب دانسته‌اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع [illegible]
[illegible] ضرس [illegible]

[illegible]

[illegible] ضرو الکلب [illegible] ضرس العجوز [illegible]
[illegible] ضرام درخت بطم است ضرم [illegible] ضغابیس [illegible]
[illegible]
[illegible] ضفدع بفارسی [illegible]
بری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و طلای آن قاطع رعاف است [illegible]
[illegible]
[illegible] ضفضعان [illegible]
[illegible] ضیمران اسم عربی [illegible] ضوبان
[illegible] حرف الطاء طالی [illegible]
[illegible]
طالیفرم [illegible]
[illegible]
[illegible] طاووس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طالیقون بفارسی [illegible]

ضفایح البحر
حرف الطاء

عرقی در روی نقره کار سیمی بنابر آن زوست چه در بعضی معادن مس میان که از بهم میرسد و خود روست لهذا [illegible]
روی نا چیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن حسنی است ندرد زرنی شبیه به برنج مصنوع و از نا فتن آتش [illegible]
مطلقا و سیاه نمیشود و بخلاف سایر اقسام مس مصنوع اوسی است که مکرر گداخته در جبال کاو [illegible]
[illegible] بهترین ساینده بپشند و چون قصدی رصاص اضافه کنند او را الخاص صینی نامند و در آخر سیوم گرم و
خشک [illegible] شمر که از آن طبا زند چون بوی را ببخشد [illegible] و از [illegible]
و چون کسم کرده و در آب اندازند هیچ جنونی از آن آب نخورد و چون ملیخه صیقلی از آن ساخته در خانه [illegible]
صاحب لقوه پیوسته در آن نظر کنند نفع عظیم شود طالوقس صغرا غون است طالون اسم رومی ذراریح است
طاماطا اسم یونانی قسطوریون کبیر است طارطیه اهو داته است طاهره اثنی است طایقه زندان است
طاطیموس اسم یونانی فرزنجوش است طباشیر از جوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون آتش زده باد [illegible]
شده آتش در نی زار افتد طباشیر ستدهای نی است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید [illegible]
که با اندک تندی و اکثر بعضه زبان را بچسبد و [illegible] با آب مغشوش میسازند با اندک شوری [illegible]
حل نمیشود و در دویم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی [illegible]
دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان و غشی و تقویة اعضای ضعیفه که از حرارت باشد
شربا و ضمادا نافع و جهة لوا سیر و جرب های تند و قلاع و با بخیص جهة توحش و غم و رفع کرب التهاب شدید و سقوط [illegible]
روغن بنفشه جهة تقویة با جره مجرب دانسته اند و مداومت آن مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و مضر ریه و مصلحش [illegible]
و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بعد زن او تخم خرفه بود داده است و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید
بهترین مبدلهاست طباشیح گوشتیست که در روغنها سرخ کنند و گویند از و مراد کباب شامیست مقوی معده
و مجفف رطوبت آن و مولد بلغم موافق با قیمین مقوی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباق نباتیست که در
اندلس بجای عافث استعمال میشود و شجره او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و دراز تر از آن و زغب دار و با [illegible]
و تلخی و تندی و بوی کریه او را استن نامند و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش [illegible] و گلش مایل بزردی [illegible]
بی بوی و با اندک شیرینی در آخر دویم گرم و خشک و افراطش او کرنیا منده هوام و [illegible] و گیرا و قوی تر از صغیر
و گل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهة درد جگر و تهییج برگ گل او
مسهل اخلاط سوخته و جهة مفاصل و یرقان سدوی و صرع بلغمی و طبیخ او جهة درد رحم و ضماد او جهة
درد سر و با روغن زیتون جهة گزیدن رتیلها و جرب حکه نافع و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بدلش

نانخواه

نام او در هیئت طبقا شبلیه است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل نبات و قند و نمک و سنگ طبرخت اسم مبنج
و ایشانست طبار اسم انجیر تره بزرگ است طبنیخ انچه جوشانیده باشند و به تشدید با و موحده بطیخ است طبلائی
اسم ترکی سعلاست طبرون ج شبیه ماهی شنه اسم عمل کوچک است طحلب بفارسی شیم فند نامند و با صفتها جل و ازنع
گویند و آن جسمیست سبز که بر روی آبهای ایستاده میشود و کنار جویها سنگ آن است و آنچه بستدیر و متفرق باشند سبز [illegible]
الماء است طحلب البحر و غیر از الماء است که مانند رشتهها باشد و هرچه تراکم شل علف باشد خزو الضفادع است و در دویم سرد و تر
و ضماد آن شهابی و بار آرد جهة با و سرخ و ادرام حاره و نقرس و قیلو و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس
اسهال و چون با روغن زیتون بکوبند بسایند و در طلیان عصب قوی الاثر است و هرچه بروی سنگهای دریا شکون شود و سبز [illegible]
قابض حطلای او حابس سیلان خون اعضاست و چون طحلب را طبخ کرده در ساعت ابکم شاینده قی کنند و از [illegible]
زلوی که در حلق چسبیده باشد مجرب است طحلب الصخر حزاز الصخرات است طحال بفارسی سپرز غلیظ و کثیف و مولد
سوداو و در آن خون او کر خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است طحما شوکران است
طخشیقون بجای معجمه دوای سمی است که در بلاد ارمن بکار پرتاب آب اده زخم او کشنده حیوانات از جمله سموعات است
و برگش شبیه برگ کبر و بزیر و بغایه تند و ضماد تش جهة قوبا نافع است طرفا بفارسی درخت گز گویند برگ او
اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بری او پیمرو کوچک او مخصوص باین اسم و شکوفه آن سفید مایل بسرخی و ثمرش
شلث و گز با ثمر نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ او را باسرکه جهة جذام
مجرب یافته اند و جهة ستو جبه سپرز و یرقان و رفع سده و ورم صلب جگر مجرب است و با دهن رومی برنج آبهو نند و بخور
شاخ و برگ او جهة زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق و گرد خاکستر او جهة استرخا و خروج مقعد
و فروج رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور برگ او جهة سا قط کردن دانه بواسیر و ثالیل مجرب است و در سایر [illegible]
مثل اثل است و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار موجب اطناب است طرخون بفارسی طرخوانی نامند از
سبزیهای معروف است و بیخ بری او عاقر قرحاست در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و محدر و مغیر [illegible]
و مشتهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سده و مصلح هوائی ابا ئی و طاعون و خاییدن
او جهة قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مصلحش آن مقول باردهاست و محدد و مخشن سینه و مصلحش عسل
و بطی الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی نعل او در از نیاب است طراجیون اسم یونانی و بعضی سفید بنجشی است
و آن دو قسم میباشد بحری را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون است با اندک زغب و ما مانند صمغ عربی و
در جزیره قبرطس بسیار است و بری کوچکتر و در ساحل دریا بهم میرسد و ساق و بر شاخهای او و دانهها بقدر کنجد

و سرو و سرخ و زان با رنگ سرخ در سیم گرم و خشک مدر حیض و جواب مخرج خار و پیکان از بدن و مقوی جماع و نیکوی ماه او
با شراب مخرج جنین است محمولاً و شرباً **طرائیث** بمعنی ذنب الارض و ذنب الرباح و آن نباتیست خشبی بقدر شبری و از زیر
فرو رفته سرخ و سفید جدا شود و گیاه او مثل برگ بحیده و چیزی در نخود زار و زیر درختان میروید و در سیم سرخ او بهترین و
ماکول است با قبض و سفید و تلخ جدا شده در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی
معده و جراحات و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بسدی و زنان و عفص و زوفرین
و دهن و عربست **طرافیلن** اسم یونانی و بمعنی ورقه او ورق است و مشترک است در خند قوقا و بناة حب الثعلب و
عربی براده و خوما نه است و آن نباتیست مایل بزعی در ساقهای او با رنگ و سیاه و شبیه بدخر و گیش مثل برگ خنوقا
در آن شبیه سه عدد و گلش بنفش و در ایام او شبیه بعصفر و نخش دراز و صلب و تخمش مایل به بهیی و با زغب و مستعمل او برگ
و تخم است در سیم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و جگر و سنگ و با سکنجبین جهة سموم هوام و بیرزد با
آب سرد جهة عسر البول و صرع و ابتدای استسقا و در رحم و تنج او از او و بکبار تریاقیست و شربتش دو درم
و مضر گرده و مصلحش کثیراست و گویند سه عدد برگ و سه عدد تخم او جهة شغنه و چهار عدد از برگ جهة ربع نافع
شوم است و [illegible] نافع الم گزیدن هوام و مقرح جلد و مصلحش لعاب بذر قطوناست **طراقولیون** نباتیست
بقدر شبری برگش شبیه برگ تبل و از آن غلیظ تر و گلش در اطراف صباح سفید و در روز بنفش و در شب سرخ تر و جای شنید
و نخش خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در اخر آن خشک قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر
و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و رفع سموم نافع و شربتش تا دو درم و مضر سفل و مصلحش کثیراست
طرموق خفاش است **طرطیر** درد خمراست و در حرف دال مذکور شد **طرخ** اسم شاه تابیست بفارسی و در سمک مذکور
شد **طریوش** طرانجیلست **طریفان** طریفولیونست و گویند قرطم بریست **طرافیلل** و **طرذیلون** و **طرستوح**
سبالیوس است **طراغیث** سلق است **طرمینون** حجر الشیغات **طرذقون** برطانیقی است **طریخالس** پرسیاوشانست
طراغوریغانی فودنج جبلی است **طرغلودیس** صفراغوفت **طربیله** طرفیلون است **طرفیون** شیعتین بریست
طرخفوق و **طرشعوق** هندبای بریست **طردغوسون** غوراست **طرحماطیقون** اسم کلی است **طرسیقیس** اسم
سریانی بعلم است **طراغاغیا** اسم یونانی کبیراست **طراخیفس** اسم یونانی خندرلوس است **طرشعلی** اسم اندلسی
صنفی صاحر یوباست **طرم** اسم مرکب عسل و سکر است **طشیر** و **طشور** طیرانست **طفل** اسم اندلسی فهوکیابست
طغله شاهتره است **طفتیقون** طحنیبوتست و گویند اسم شوکرانست **طفیلی** درخت مقل است **طفشیل** عدس است
سفیر است که در سرکه پخته باشند و آن اغذیه قدیمست مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهة تبهای مرکبه

بلغمی و صفراوی و قطع کنندهٔ حیض و سلسل البول و تسکین حدهٔ خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و
اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینهاست **طلق** معروفست و از اسیفید نقره مانند و زرد
طلائی و یمانی و هندی و مغربی جدا باشد و بهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جدا شود و براق و صاف
رنگ باشد در دویم سرد و در اخر سیم خشک و مستعمل از او محلوب محلول است و طریق حلّ او اقسام حل او در
دستورات مذکور میشود ان شاء الله تعالی و چون به شمهای عیسوزد و احراق او را با نوشادر و کلس بعض ممکن
دانسته اند و شرب او جهة اسهال و موی گیدی و نزف الدم اعضاء و به ثبهای رزاینده از سنگ مثانه و گرده و
با عسل جهة سرفه حاره و با آب بارتنگ جهة نفث الدم سینه و زخم بواسیر و حدید و طلای او جهة قروح خبیثه
قصب و اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاه جلد و اورام حاره و بواسیر بغایه مفید و مضر
سپرز و گرده و مصلحش کثیرا و تخم کرفس و شربتش نیم درم است و شکر رفع نسبت او با اعضای باطنی میکند و چون
محلوب او را با عسل غبار سایند و در سرمه نمک از شستن مکرر کرده با صمغ عربی در آب حل کنند در اعمال نقاشی و
مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و با زنگار زمردی
و با آب عصفر فستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مقره و سرکه سفیدی تخم مرغ اعضا طلا نمایند از سوختن آتش
آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هر گاه با آن گداخته شود **طلع** شکوفه درخت خرمای
که بعد از شکفتن کشش خرما از غلاف او حاصل شود و مانند آرد و دقیق النخل مانند و بدون آن شیرین است و گرم و نخل
بار می بندد و در دویم خشک و قابض طبیعت و مسکن حرارهٔ خون و مقوی معده و خشک او بقدر نیم وقیه دافع اسهال
و جهة تشنگی و تبهای حار و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر البول و دورد سینه
و مصلح مطبوخ او روغن گنجد و خام او را مصلح جرمیها و شیرینهاست و او با حرارهٔ خون لطیف نقاه
و محرک باه است **طلح** اسم عربی درخت موزاست و اهل بادیه امغیلان را باین نام میخوانند **طلاء** خمر غلیظ
سیاه لون است و بعضی مثلث را باین اسم خوانند و بعضی مطبوخ را بفارسی و هب این مخصوص است **طلیطلی**
طلیس محولیاست **طلیث** نوعی از حلزونست که در شام نمکسود کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت
طلمه اسم نان کالیج است **طظم** سماقست **طمطر** احمر وحیست **طنباط** بلغة سوادان بجنبانست **طولیدون**
عنب الثعلب است **طوطلی** بعفاست **طوسیس** بقول مؤلف حاوی نقاح اذخراست **طولوانغرید** بسونانم بچاه
سعیداست **طواره** بلغهٔ اندلس گیاهیست که نزدیک آب تلمه میروید و شیر و کبود ... نوعی از ...
طوطر حب الخضرات **طوطاغوابون** حماض جبلیست **طوط** قطنست **طرفوبوس** نوعی از کماذریوس است

طوباغا قنطوریون کبیر است طوالیطون و طومقرودن قنطوریون صغیر است طهف ذرت است

و گویند طعامیست که از ذرت ترتیب دهند طیلاقیون بیونانی اسم گیاهیست شبیه بگیاه خرفه و مابین گیاهان

ریزه زیاده بر شش عدد و نیم و بید و برگ شاخها انبوه و سطبر و چون مدتی بمالند رطوبتی لزجی از آن

ظاهر میشود و گلش سفید و تخمش خرابیع و زبر باکی انگور است در اول گرم و در دوم خشک و مخرج خلط سیاه و

و طلای او را جهت برص و بهق سفید مجرب دانسته اند و مورث جراحات جلد و مصلحش طلا کردن روغن است

بعد از شستن آن طیرانه نوعی از قطو و از آن بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک او سرخ است و در زیر

درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم قتاله است حتی بوئیدن آن طیهوج بفارسی تیهو نامند و از

کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع است

طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد است طین الحراره جهت پاکی او ...

و بفارسی خاک رست گویند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن سردتر و لطیفتر و در افعال

ثابت تر میباشند و جمیع خاکهای خالص سرد و خشکند سوی طین ... و لطیفترین خاکها آنست

که در آبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام او

و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضاست و رادع حرارت معده و اعضا که از سوداء ... حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آن میکند

و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود و مجربست و خاکهای غیر خالص ...

بخور مخلوط است خاکی که ... طلای او با سرکه جهت ...

بسیار دیده باشد بغایت مضعف ... و جای بهق و رادع ...

و خاک تنور با نمک جهت ... اطفال مجربست و جمیع خاکها ...

... مقوی دل و ... التهاب و ضماد او با سرکه جهت ...

رادع اورام حاره و عرق ... با گلاب و عرق گاوزبان ... خفقان و تقویت ...

معده ... طین مختوم از جزیره ملیوس بمغرب خیزد و در قدیم ... خاک ... معروف ...

و بعد از شستن ... و صورت ... و از این جهت طین الراهب گویند ...

و جالینوس ... خاکها ...

خاکها استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بوی شبیه ... و گویا بچیزی آلوده شده و بر زبان چسبد

پاشیدن او در ساعت قطع رعاف ... میکند و در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رادع ...

و اسهال ... و قرحه امعا و ... نزف الدم اعضای ظاهری و باطنی و ...

و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابه و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح ... و زخم ...

و سقط نافع و مضر ... و مصلحش عسل ... و کثیرا ...

مذکوره قویتر از آنست طین شاموس ... و کوکب الارض نیز گویند ...

و با اندک ... سفید و ...

صفار ... و در طبع و فعل قریب بگل مختوم ...

و با ادویه ... جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا ...

و طلای او با آب ... روغن گل جهت اورام حاره ... طین المصطکی خاکیست خاکستری رنگ ...

... و از جزیره ... که مصطکی حاصل میشود ... در دوم گرم و خشک ...

... طین قوقی ...

و خشک و رادع ... اسهال و طلای او ... طین قیمولیا ... سفید ...

... طین الکرم خاکیست ...

... طین الکرم ...

... طین الجلود خاکیست ...

... طین ...

... اسهال و اورام ...

... طین خراسانی ... سفید ...

خوشبو و خوش طعم ...

...

کلی ...

...

... طین اندلسی ... طین رومی ...

و خوشبوی و کیمولیا و طین قبرسی سفید است و در افعال مثل گل ارمنی است **طین اصفر** از بیابان کوه حوالی ... است
زرد مایل بسبزی و بر آن صورت بت نقش است سرد و خشک و رافع نزف الدم و نفث الدم و اسهال و سوختگی و
و جراحات بهتر از اکثر خاکهاست **طین قبرسی** سرخ درخشنده و خوشبوست بر زبان بسیار میچسبد و در جمیع افعال مثل
گل مختوم است **طین صوفی حمید** خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند ... او
نافع گزیدن هوام و مار و جرب است و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او بهمین اثر دارد و در سایر افعال مثل
ارمنی است **طین دغستانی** منتزع از زرد کاهی و خمیر کرده قبیح مغسول و سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبود است
و مجموع آن خوشبو خصوصا مغسول سفید از داغستان و حوالی شروان آورند و در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل
مختوم و مفرح و قوی و رافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقان است و چند بکرر تجربه شده **طین فارسی** گل شیرازیست
و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی است و بعضی طین
الحرز را مخصوص او میدانند **طین الاکل** و **طین اصفهانی** و **طین خراسانی** طین نیشابوریست **طین الکاهن**
و **طین الراهب** و **طین بحری** طین مختوم است **طین الصنم** طین اصفر است **طین احمر** و **طین معرفه**
اسم مغره است **طین حیا** و **طین جنجوش** طین المصطکی است **طین الحر** شامل طین اندلسی که ارمنی
دانسته اند و مراد از او خاکی خالص است که گذشت **طین الحکمه** از مرکبات است اقسام او و دستور ان در قرابادین مذکور
شده و وصل بکار بردن ظروف و شیشه ها از حرارت آتش ترتیب داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویه ...
و عصب مع ثرات **طین بالعرب** او خرنوب است **طیا** نوشادر است **طیار** بلغت اکبرآبادی ریحان است **طیبوتی** نبات
رازیانه است **طیوث** حباحب است **حرف الظاء المعجمه** **ظطرة** نباتیست مفروش بر زمین برگش مدور
شبیه بنانخواه و ظاهرش سبز و باطنش سرخ تیره و ساقها که از میان آن برآید قریب بشبری و باریک و گلش سبز
و تخمش بقدر انگشتی و سیاه متعفن سفیدی و در بلاد مصر بسیار است در چهارم گرم و خشک و بسیار مقرح و تخم او
و ضماد او رافع گوشت زیادی و نواصیر و ثالیل و آکله است **ظفر النسر** قاطافیقی است **ظفر العقاب** شجره
مالک است **ظفر القط** نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ باذرنگبویه و بستانی و علاقه ها
سرخ و اسبغه با گلها که شبیه بگل سوسن و بیت ... و در دوم سرد و خشک و قابض و قاطع رعاف و خون زخمهای
تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و ... و برگ او جهت التیام جراحات موثر است مضر
و مصلحش عسل و عربی و شربتش یک مثقال است **ظفره العجوز** خشکی است **ظلیم** نوع بری نعامه
است **ظلف** سم حیوانات است و خواص هر یک با حیوانات آن مذکور است و سوخته مجموع آن مسهل با اصفر

الحاد و

و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت قروح و مفاصل نافع است **ظلیح** مرجانی است **ظهون** شنوزیر چینی
و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت **ظیان** یاسمین بریست و یاسمین سفید صحرایی است و بلغت الیس و بعربی
عشبه النار نامند و متم مغربی او مشهور بحیبیات است و در نقد شکو خواهد شد و آن نباتیست شبیه بلبلاب و برگهایش
و گل او بسیار خوشبو و بیک بر شاخها و خاری شبیه بگل سرخ و کلشرا از یاسمین بستانی که گل چنگلی نامند بسیار کوچکتر و سیاه
و باریک بر شعبه و قوه بیخ او تا بیست سال باقیست در سیم گرم و خشک و سایر اجزای او در دوم و محلل و ملطف و ابو بندان
گل او جهت صداع شقیقه و روغن او جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که بقوت برگ است
اب کونشانند مانند نصف سد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن مفید است
و طلای روغن خامی که بالفعل شد و لت از اینجا استنباط کرده است و جمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ
شاخ او بقدر سه درم هم مثل آن مشتملع و متعل ... مسهل قوی سودا و کرب است و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد
دندان نافع و بیک در از بیخ او کشنده است بعضی و کرب مفصل و در قوه مثل شحم ... سیاه و مسهل بلغم و سودا و اخلاط
مقوی و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص است و جهت عرق النسا
و مفاصل و فالج و امثال آن مفید و روغنی که در او بیخ مذکور را جوشانیده جهت فالج و استرخا و مفاصل نافع **حرف العین**
عاقرقرحا لغه عربی و تعریب بوریون یونانی و مشتق از عقر و تفریح است و آن نباتیست مغربی کثیر الوجود و در شکل و ساق
و برگ و گل شبیه ببابونه بزرگ و بار رغبت سفید و مفروش بر زمین و بیخش قریب بشبری و بسطبری انگشتی و شد و مغربی او
و بیخ طرخون جبلی است جمعی برانند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح است و او در شام بسیار و لیسانش شبیه بنبت و گلش
زرد و دندانه دار مثل گل بابونه پیدا شد و عاقرقرحا را قوه تا هفت سال باقیست در سیم گرم و خشک و مفتح
محلل و مقوی باه و مبرد و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و عرق و بشره جهت ادر و سینه و سرفه و لکنت زبان والقوه
فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و جهت استسقا و درد دندان شرب او و ضماد او نافع و طلای او با نوشادر بر کام
و دهان نافع سقوط نیدن آتش و از غرایب اثر او است چون بدندان کرم خورده بگذارند میریزاند و ضماد او بارد و غیرها
جهت سستی اعضا و لذت جماع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهاة و زبان و حرکت اعضا و نفوخ آن جهت گشودن سده
دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر ریه و مصلحش مویزج و کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش دار فلفل است و وزن
او که با عصاره ان ... جند و یا کویبد خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو و قیه رسد و باد و روغن
زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و ضماد او جهت جمیع اورام بارده
و تقویه باه ضماد او و شرب او نافع و سعوط او جهت صرع و درد سر و شقیقه مفید **عاقول** حاج است و گویند شوکت است

علج و دندان قطعیت و اینجا مذکورست عاقر بلغت شامی اسم زردچوبه است عاقورا اهل رامیون است عاقر شمعا
ابو خلسا است عاقد اللبن غالیون است عاکوبیس غالیس است و در قانون در حرف عین گریا قیه عالیم از شامل
برنجاسف و شجره مریم است عبوذر نرجس است عبیر اسم عربی زعفران است و مرکب از اقسام چند در زرد
اول مذکورست عبیرون اسم سریانی مرو انی است عبعب و عبب حب کاکنج است عبقر اسم عربی
سوسن سفید است عثود اسم ترغالمکرر از کیبار است عثرقبان ہدہد است عثم زیتون جبلی است عشق بنانی
شعنه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه برگ کبر و سطبرتر میشود در آخر سیوم گرم و خشک و محلل قوی
و محرق و عصاره خشک او را چون بکرر ضماد نمایند موی را بنشل بوزه جبر و عشرب اسم عربی درختیست
عجرم دانه انکور و مویز و امثال آن عجل گوساله است و در لحم مذکور خواهد شد عجمه اسم عربی سطر و مویز است
عجب گیاه او غلس است و گویند حب النیل است عجیر اسم عربی متخذ از خاکینه است که گوکو نامند و در
خبیص البیض مذکور شد عدس بفارسی مرجمک نامند بری که چکتر باقل بنده بزرگتر است و بستانی بهترین عدو را دو
تا سه سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جلد
و جرم او قابض و آب طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد از مغز
آن مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و با سفیدی تخم جهت غلط و حمره و شقاق و با برگ کرنب
جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل خنازیر و ادرام صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و
ورم حار چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب جهت ترلاوه و سوخته و جهت
سفید کردن دندان و امثال اینها بکار میرود و اکثار خوردن او مظلم البصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و
خوردن او با شیر منهیها مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر البول و احتباس حیض مصلح او روغن
کنجد و پختن او با برگ چغندر و استعمال نمودن با گوشت فربه و سرکه است عدس المر تخم نوعی از سوس بری است
و مذکور شد و گویند اسم علقم است ⁂ نوعی از طحلب است که خرو الضفادع گویند عدرنا کندس است
عدس جبلی شقرا است عذبه بذال معجمه ثمره الاثل است و در اثل مذکور شد عرق الصفر بفارسی زرد چوبه گویند
و آن بیخ نباتیست برگش شبیه برگ گشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و بار یک و پرشعبه و برگ و
گل او مایل بسفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش بشکل خشخاش و قسم صغیر او بهتر است و در سیم
گرم و خشک و جلای و منفتح سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع و ضماد او جهت جرب با شراب جهت کلف و در رد
او جهت خلک و دفع حمل و خاییدن و ...دن او جهت درد دندان و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض ... رقیق

و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نافع و بخار او مقوی دل و مصلح بیجو و ترنج و قدر شربتش تا دو درم و درهم بدل آن نا سیراناست و گویند
قوه الصبغ است عرن اسم عربی درختی است که در حوالی یمن و زانوی آب و شیر میباشد و در مزاج و افعال مانند سماق
است و از ظلف مذکور شده و سائیده او بقدر نیم درم با سرکه جهت صرع رطوبی و جلاب سرد جهت جمیع سموم و بخور او جهت
اختناق رحم مفید و گویند صاحب ریح او را بقصد رفع ریح تا حیوان جدا کند رفع ریح او میشود و مجرب دانسته اند و بعضی
اهل شام نوعی سفید میوه خار یقول است و از اعراق عیاشند عرعر سرو کوهی است و او از سرو کوتاه تر و کوهی و ثمرش بقدر
فندقی و با اندک سبزی مشعی و غیر ثمر ابهل است در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم و با قوه قابضه و سنحق و مدر بول و حیض و مفتح
سدد و جهت درد سینه و سرفه و کرمهای حمام و ضعف معده و مغص و بواسیر و درد و ریحی و دوی و بعضی و شکافتن عضل و ... و جسم
و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و ضماد او جهت قطع عرق و تقویت بدن و مورث خشونت سینه و مصلح کثیرا و بربرش کیفیات
و گویند نگاه داشتن بیشتر شاخ او در سر باعث قبول عظمت در انظارهاست عرق آنچه از حیوانات و گلها
و ادویه بایبه و مایه تعطیر کنند سیح این سمت و سریع النفوذ و لطیف تر از اصل آنچه در عرقها بکوته و دار چینی بهتر از اکثر
عرقهاست و عرق شکر و عرق شراب و خرما و امثال آن قویتر از اصل و سریع الاثر و اکثار آن محرق و مورث امراض
حاره و مهلکه است و عرقی که از تخم چیر است و او مستورات مذکورات و منافع قایم مقام شراب داد و بعضی آثار
آن آن پی اسکار و در غایه تفریح است عرق بید ماء الخلاف است عرق گوشت ماء اللحم است عرطنیثا اسم نوعی
از ربوات است عرق الصباغین قوه الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است عرق الزعفران عروق الصفر است عرق
الحمر قوه الصبغ است عرق بکسر اول ریشه نباتات است عروق البیض مستعجله است اسم فارسی عرق الشجر اسم
جنس ممنوع است و گویند مخصوص علک البطم است و جمعی فلفونیا دانسته اند عرق الجبال نفراست عرق الحجر
باصطلاح اکسیریان قطر موی سر انسان است عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شام ذنب الخروف است
عرق الفالوریج بلغت بغداد و صنف اول ابو خلسا است عرق الکافور و عرق الطیب زرنباد است عراد الحوا
عرق الصف بیخ کبر است عرق الانجبار بیخ الجبار است عروس بلغت اکسیریان کبریت است عرق التوس و عروق حام
اصل السوس است عرق تب است عرنجبری بکمونت عرعرتری تخم کوچک شربین است عرصم اسم مبتی ... بربت
عرمضان اسم عربی خندقوقای و مجروالاکراد است عرائس النیل بلغت مصر نشبین است عرم سماوی ...
عرصف کاتیطوس است عرمض اسم درخت سدر بری است و طحلب و حب العقار را نیز بهمین اسم خوانده اند
عرق بهار اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است عرطب خلک است عردیک اسم فارسی طیبوس است عردیک
بنس ...ه اسم فارسی حب کاکنج است غزاز الکبیر و غراز الصغیر قنطوریون صغیر و کبیر است عسل بفارسی

انگبین نامند بهترین او صاف مایل بسرخی و قوام دار است که باندک حدة و خوش طعم و بیموم باشد و بعد از آن سفید
و زبون‌ترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد در غایت بدی می‌باشد و
مورث جنون و محرق اخلاط [illegible] و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و دردان و ورم امعا و صالح الغذا
و در جلا و حدة قوی‌تر از آتش دیده و مهیج قیات و عسل کف گرفته را [illegible] و انضاج و غذائیت بیشتر است
و مفتح و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن را حار در دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم
و رطوبات و مقوی جوهر حرارة غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهن رگها و تریاق سموم بارده
و حافظ قوة ادویه و رسانیدن آنها باعضا و جهة فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا
و یرقان و حصاة و عسر البول و فالج و القوه و اشتعال آن [illegible] انواع ریاح و تقویه شهوة باه [illegible]
مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و با [illegible] جهة تسکین مغص و تشنگی و قی کردن آنها و جهة رفع ضرر
افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویه مجرب است و با آب تره جهة رفع ضرر [illegible] سگ
دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهة بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و طنین
گوش و تنقیه چرک آن نافع و با [illegible] جهة تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن مجرب و با نوشادر جهة برص
و بهق و طلای او حافظ قوة سایر اشیا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حمول او جهة علل رحم و [illegible]
نفاس و ضماد او جهة رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهة [illegible]
دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات عتیقه مجرب بخلاف سایر شیرینیها و جهة قروح
لثه و لهاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با [illegible] جهة رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره او جهة پاک کردن
چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب [illegible] جهة قرحه امعا مفید و مضر محرورین و سریع الاستحاله
بصفرا و مصدع و [illegible] و مصلحش سرکه و کشنیز و ربوب ترش و آب میوه‌های ترش و قدر شربتش [illegible]
و بدلش دوشاب انگور است و از خواص مجرب عسل است که چون [illegible] با آب [illegible] نمایند [illegible] باعث نقص
گردد و در غیر جا این اثر مفقود است عسل داود او مانی است مذکور شد عسل طبرزد شیره نبات است
عسلج اسم مصری بیخ عرطنیثا است و [illegible] عسالیج شاخهای تازه روئیده
اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشند عسل لبنی میوه سایلو است عسل القصب آب نی شکر است
عسل الجلاد رطوبت شیرینی است که در جوف [illegible] است عسل خشک [illegible] است و مذکور شد عشبه
[illegible] نبات [illegible] مغربی [illegible]

[illegible]

ضعیف الاثر و تجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در [illegible] مذکور است و جمعی که او را در همه مواد نایب مناب چوب چینی
اصلی ندارد و بلکه خاصیت فرنگ و صاحبان مزاج بسیار سرد قوی‌تر از چوب چینی [illegible] و از جهة [illegible] زیاده
بر نفع است و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات مالیده و زیاده بر آن جهة خاصیت فرنگ مجرب و در بعضی [illegible]
او را قوی‌تر از طبیخ آن یافته‌اند و ضماد او با گلاب جهة تسکین درد و تحلیل اورام نافع است عنب الثعلب [illegible]
بفتح کاف عشر در سکر العشر گذشت عشرق [illegible] سنا عریض الورق است و بعضی گویند [illegible]
گوید گیاهیست [illegible] برگ غار [illegible] استعمال میکنند [illegible] است عشقه
نباتیست مثل لبلاب بسیار [illegible] و شاخهای او [illegible] از لبلاب قوی‌تر [illegible] خشک کند [illegible]
[illegible] و تخمش [illegible] و بعضی اطبای [illegible]
عصا الراعی بکبیر و صغیر می‌باشد و کبیر نزد صغیر [illegible] بفارسی [illegible]
[illegible] صغیر او را [illegible] برگ [illegible] کبیر [illegible]
خاکستری برگهای او [illegible] و تخم [illegible] او در زیر برگها [illegible] در افعال کبیر او از صغیر قوی‌تر [illegible] سرد
در اول خشک [illegible] و مدر بول [illegible] و مسکن حرارة باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و [illegible]
و جهة قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی و تبهای دوری و ضماد او جهة [illegible] اورام
حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول او قاطع حیض [illegible] و مصلحش [illegible] قدر شربتش [illegible]
[illegible] است عصفور بفارسی گنجشک [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] و محرک باه [illegible] موافق [illegible] تولید کند و گوشت [illegible]
[illegible] و جهة استسقا و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهة ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر او [illegible]
[illegible] و تخم او [illegible] و مغز سر او [illegible] تخم مرغ مقوی باه و شرب [illegible]
باعث سرعت حمل زنان [illegible] جهة کلف و ثآلیل مفید و مضر [illegible]
مصلحش [illegible] و امثال آن [illegible] ساییده او مقوی معده و جهة اسهال نافع و [illegible]
[illegible] گنجشک [illegible] کرده [illegible] گوشت [illegible] و از را ساکن کند [illegible]
[illegible] عسل [illegible] کشته شود [illegible]
[illegible] عصا الراعی [illegible] عصا موسی
[illegible] عصاره آب افشرده نباتات است اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند [illegible] مذکور است

عصیب و عصاب شیطرج است عصفر احریض است عصفر بری بادآورد است عصیفره یتیع کبیر بقدر
اشترغاز است عصبه ریحان سلیمان است که گویند فوس است عصب نوارس است عصاره حشیش خاسی سودا
عصاره القرظ اقاقیا است عصاره ماثیثا شیاف ماثیثا است عصفور الشوک نغر است عصفور السباح صنف عو
عصفره چیزی زرد است عصفور الجنه خطاف است عصی الراعی حلبوب است عصلان خنثی است که گویند
اسقیل است غضاه بفتح و ضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است غضایان اسم جانوران کزنده است
غضیله ضب است غطریس خطمی بری است غطشان دنیساقوس است غطب قطن است غطفل بهرامج
غطاره اسم نبطی سنبل رومی است غطموس اسم عربی حمار وحشی است غطرفسیم حب الملک است غطار
بفتح اکبر یابان روح توتیات و بعضی نیق را باین اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و ترکی سموک
و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است
در دویم سرد و در اول سیم خشک و سوخته او در سیم خشک و شرب او جهت صرع مجرب خصوصا که سوده
آن جهت عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهت تب ربع قبل از نوبت مجرب است
اندود او جهت ناصور و اکال مجرب خصوصا با اندکی جبر زرد و اشامیدن سوخته کهنه آن با ...
جهت ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و دود آن جهت قروح اعضای عصبانی و با سرکه جهت سوختگی آتش و با
مار الشعیر جهت ... نافع و قدر شربتش دو درم است که آشامیدن دندان آسیای انسان با استخوان
بال راست خفاش در زیر سر ایشان موجب عدم بیداری او است و اینکه بر بدن او بماند بخود داشتن آن جلوز زیر سر
ان نوع احتلام است و دفن کردن کاسه سر ایشان در برج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود و چون دندان
نیش سگ و گربه را در میان جائی بیندازند و ایشان بخوانند باعث خصومت ایشان گردد میشود و چون
استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته و برطرف شده باشد بگذارند التیام می یابد و ضماد استخوان
سنگ پشت با صبر موی را زایل میکند و نوره و در رفع ریشها بعد است عظم الشیق عرقیت غطایه اسم
عربی سلا است عظلم کیاه نیل است و قطلب را نیز نامند عفار نوعی از صدف است عفصیح نوعی از
بلوط است و مذکور شد غفار اسم عربی قطلب است عفص بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت
بلوط و در بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز بی سوراخ و قوتش تا بیست سال باقیست
در دویم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و قطع و جهت سیلان رطوبات رحم و مقوی
او بمازو و تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد نخته او جهت جمیع اورام منعقده و خروج ادرار رفع ... عرق

و با سرکه جهت قوبا و بادسرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته او در قطع سیلان خون از تمام اعضا
و بجفف قروح و دافع نمله و اکال و سنون او مضمضه مطبوخ او جهت قلاع و تقویه لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او جهت
دمعه و سلاق و جرب و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ طلا و شوز و نقوع او قاطع رعاف و مقعر نشیمن
و حلق و مصلحش کثیرا و شربتش یک درم و بدلش یوت الحارات است عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است
در دوم سرد و خشک و سوخته او الطبع و مقوی دل و مفرح سینه و سپرز و سرکه در ان راسند حصاه و اشامیدن وزر او
قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی آن و دندان متحرک و مقوی باه و در انگشتری
او باعث هیبت در نظر خصم و اشجاعت و حوده است و مجرب کرده و مصلحش صمغ عربی و شربتش تا نیم درم است
عقرب باصطلاح اکبریان اسم کوکب است و بعربی اسم کژدم فارسی و ان شباله و جراره و الوان چند باشد
و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شباله نامند و آنچه دنباله را کشیده دارد جراره و از شباله کوچکتر میباشد
و زبون ترین اقسام او سیاه و پر دار است و بهترین او در عداوه زرد و شباله است و تجربه رسیده است و چون
و چون آجرهای آب ندیده را اندکی آب پاشیده و بر روی هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب از آن متکون میشود
و دوام او سیم سرد و خشک و شکافته او را بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب سمیه میکند و اشامیدن برشته کرده
او جهت سینه و سرفه و دفع سم عقرب گزیده مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهت رفع سنگ گرده و مثانه و عسر البول
و بعد شیت و اکتحال او را با فلفل دار و دویه حاره جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و بابیرکین
سوش بقدر نصف آن جهت تقویه بصر و طلای او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و دفع برص و بهق و کلف
و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او را که در روغن زیتون که بار آن بر عدد ... اندا خته چهل روز
در آفتاب بگذارند جهت عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده او در روغن زیتون که بحد سوختن
رسیده باشد جهت نمو یافتن موی داء الثعلب بدیل و ابن بکعید و فرید کرده او در ران نی که تنبه اسقاط
جنین کند مانع سقوط میگردد و دیگر عسل عقرب و عرعص نافع فالج و از مجربات شمرده اند و اشامیدن او ضم
ربه و مصلحش کل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درم است عقرب بحری ماهی صدفی خاردار است و بزرگ
و خاری سفید بر ان رسته و بیش الحیوانات و گزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او
جهت نزول آب و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح اکبریان نوشادر
است و در لغت اسم طایر سبعی معروف است بفارسی الکوه و ترکی قراقوش نامند در دویم گرم و خشک و خون
محلل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویه بصر و زبل او جهت جلای کلف و جوشش و خنازیر و محلل حصات است

عقعق از طیور معروف است و او کلاغ ابلق کوچک معروف و مطبوع تر و بزرگی صنعصان و در اصفهان
غلاجاره نامند گرم و خشک و ردی الکیفیه و در خواص نظیر غراب ابقع است و اکتحال زهره او و سوزانیده مجوف او از نظر
خلایق است عقار کوهان عاقر قرحا است و کویند فاد انبات است عقار خمرات عقار اطیفون اسم سریانی از
بوات عقار اعبردن اسم سریانی شراس است عقار اسوسیا اسم سریانی اریسا است عقاقیر اسم جنس ادویه
و عقار اسم مطلق دوات عقیار اسم عربی عب خالص است عقیلا اسم عربی غوره است عقربان بلغه
اندلس اسقولوقندریون است عقیل العنب سفنج است عقده بلغه مصر چوب زراوند است علوب نوعی از صمغ
بریت بکش با سعیدی و کمش سرو سنطبل و چون بسته کنند لذید میشود و با قهوه مغشوش بکنند و لعاب
سنبی است و بسیار خواص از حوشف مذکور است علعبه لغه بربری است علک عقعق است عکرش اسم صمغ
اخر نبل است و بعضی کویند راس است علکر نفل و اردو خرما است و نزد اطبا مخصوص نقل بود عنهات
داده اکثر و مور قوی تر از روغن صاف و دو غلیظ و کتیف تر از است علکبر نزد جمعی سوم کم عسل است که در اشیانه
زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی و سخ الکوارا است که بفارسی بره موم کویند و آن موم سیاهست که زنبورها
اشیانه را بآن مسدود میکنند در اخر دویم گرم و خشک و لطیف و جاذب و قوی و مسکن و خار از بدن و بخور او
سرفه کهنه و ضماد او جهت اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نافع است
مسوسیات والعدا سومیانی محلی نامیده اند و قدر شربتش یک مثقال است کره باده مثقال نبات و با عسل کرده است
شربت کرده باشند بنوشند علیق نبات خاردار و در برک و شکل شبیه بکل سرخ و ثمرش از شکل و طعم شبیه
توت سیاه و در دویم ... سرد و خشک ... و ... بزرکی نخود ... دویم
و بعضی ... اجزای او را ... الدم و سیلان ... و مقوی
احشا و عصاره ... و ... جهت جمیع امراض حاره و باردهٔ چشم خصوصا قروح
و ورم و ... و نافع و ... حابس اسهال و فضلات ... و جهت ... سرد
... و ... جهت قروح ... و ... و ... و جهت ... نافع
جمل ... و ... و ... و ... و ... و مقوی معده ...
انصباب ... و ... از ... اجزای او و ... بیخ او ... و ... برک
ثمرش سیاه کننده موی و ... و ... عصاره ... و ... و ... کوهی و
بسیار ... و ... و ثمرش مایل ... و ... خیر ... علیق الکلب نبات

بسیار

بسیار بزرکتر از علیق و شبیه بدرخت و برکش عریضتر از برک سوره و شاخهای او با خار با و صلب و کلش سفید و
ثمرش شبیه بزیتون و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی شبیه بپشم و خوردن او مهلک و به التیام جراحات
مجرب دانسته اند و مستعمل از ان ثمر اوست که جوف او را پاک کرده باشند طبیخ ان با شراب غایت قابض طبیعت و حابس
دکل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال ... و ضعف معده و ذرب و نفث الدم و سیلان
نافع است علق بفارسی ... و ... کرم ... و از ان بزرکتر و باریک تر
... و ... در ... اعضای ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشند مثل ... چشم
و بن ... است دویم سرد و خشک و سوخته او جهت ... و قطور او با روغن
جهت حرقة البول و حرقه مثانه مجرب ... و با ... لعوق او با عسل جهت خناق و طلای
... و ... روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب نهایت موثر و ضماد سوخته او با سرکه جهت منع رویدن موی
که کنده باشند مجرب است علیق القدس عیق الکلب است علاک اسم ... است که قابل ... باشد و انسیم
... و مصطکی و امثال آن علک الانباط علک البطم است و اسحق بن عمران کوید صمغ درخت ... است در
... علک البطم بفارسی ... و باصفهانی ... صمغ درخت بطم است در اخر دویم گرم و
خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی باضمه و باتفاق حکمای یونان و روم از جمیع ... بهتر از مصطکی و ...
او با عسل جهت ... و باشند ... جهت ... اعضا بهتر از ...
و چون ... او را با ... و ... کرده ... و ... و ... و ... شب ... جهت
خفقان و ... رطوبی ... جون ضماد کنند جهت ... و ... اعضا و ... خصوص ... مجرب
و تضمید علک البطم جهت ... و ... و ... و ... بار و ... روغن زیتون
جهت تحلیل اورام و ... عضل و قوی کردن ... و ... جهت جذب بلغم و ... و تحلیل رطوبت معده ...
از اخلاط ... مصطکی ... عصبه ... مصطکی ... عسل ... علکه ...
و کویند اسم ... است علف هندی اسم فارسی ... است علو او علق ... است علیس ... است
علوفن بیونانی ... است علک ... است علک ... مصطکی است علف ... خشک ... است
علقم اسم ... و ... و بعضی ... حنظل است علم بلغه ...
علوفس ... است علیسی ... است علث ... است علجار ... است عمرد ...
علج نوعی از خربزه است که ... عمار ... است اعنبر ... است که ... مانند ... و ...

و از جزیرهای دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد دریا داخل بحر میگردد و صاف او بروی آب
بحرکت موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و او را شماه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ریک است بجهة ثقل در قعر آب
می نشیند و صغار او سیاه و چنان و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست که بادهن بشکند و خوشبوی
باشد و بعد از آن بازرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صفائحی و قسم عنبری که ماهی
او را فرو برده بجهة اضرار رد کرده باشد یا آنکه از جهة افراط ضرر ماهی را کشته باشد و از شکم او بیرون آورده باشند
و مضوع او از لادن و کچ و موم و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایه مفرح
و محرک شهوتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتهائی که از شرب دوا از کثرت جماع کم شده باشد و نافع
سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و با ابطیخ مانع امراض بارده و دماغی و با الخاصیة رافع امراض حاره
آن و جهة جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و چشم و سرفه و ربو و خفقان و غشی و فرحش و ضعف
دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سبز زرد کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا
و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او با ماء العسل جهة اعاده باه پیران [illegible]
او با غالیه و روغنهای حاره جهة تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدة لذة جماع
طرفین بحدا افراط و شرب یک دانگ او هر روز تا سی روز جهة درد معده مزمن نفخه قدیم و جدید مجرب و بخور او
مصلح هوای و بائی و گریزاننده هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان
خون و رعاف و تولید شری در محرورین و مصلح او کافور و میوهای سرد و مصلح تر و سقوطان [illegible]
حاره رافع امراض بارده و دماغی و سدد آن و گویند مضر اسعات و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف
روح کبد است و قدر شربش یکدانگ و یکسر ادکه باد و چندان نقیضه و بیم صمغ عربی بسه دفعه در یکروز
خورده شود تفریح او بحدی میرسد و بدلش ۲ وزن او خشک و ۲ زعفران است **عنب** بفارسی انگور و بترکی
اُزُم نامند بهترین او شیرین و نازک پوست بزرگ دانه است در اول گرم و تر و در غذائیه بهترین میوه‌ها
و بغایه سمن بدن و معتدل مزاج غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهة افزودن شکل گرده
و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح سینه و شش و مضر معده رطوبی و ریحی و مصلحش انیسون
و ادارنایه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و جلیان طبیخ و مورث تشنگی و مصلح آن
و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایه مفسد است و مورث استسقا و تبهای عفونی است
و باید که بعد از چیدن دو سه روز نگاه دارند و مابین دو طعام خورده شود و در اثنا در دوم سرد و خشک

و مولد ریاح و مضر معده و امعا و سوختگی آن جهة جراحات و جلای با جرب و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد سنگ و بسیار
بطی الانحدار است و انگور نارس و حصرم مایل بسردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثفل او را با روغن
زیتون جوشانیده صاف نموده باشند یا در آفتاب پرورده باشند بغایه محلل اعیا و سخن و ملین جلد است
عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و بترکی تولکی اُزومی و در اصفهان تاجریزی گویند و انواع میباشد یک
بری و بستانی است و یک نوع ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و زرد بستانی و قسم جبلی سمی که کاکنج مسموم است
و قسم ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند و قسم دو اسم که بقوة مغربی قنار نامند عنب الثعلب معروف و از حاوی
او مراد همین نوع است نباتیست و ما بین شجر و گیاه و پر شاخ و برگش مایل بسیاه و عریضتر از برگ ریحان و دانه او زرد مایل
بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و با لزوجت و تخم او سفید بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است و در دوم سرد و
بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه اوست و دافع و مبرد و ملطف با قوة قابضه و مسکن تشنگی و رادع مواد
حاره و چهار وقیه آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا و مسهل خلط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم معقد
و استسقای حار و حقنه او جهة جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او جهة ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا
و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصاره او جهة تقویه ناخره
و فرزجه او جهة منع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهة جرب و حکه و با نان جهة غرب و با روغن گل سرخ
و سفیداب جهة جمیع اورام حاره و غرغره او جهة ورم حلق و درد دندان بغایه مفید و بخور و نطول او [illegible]
نزلات و قطور او جهة امراض گوش و چشم نافع و گویند مضر مثانه است و مصلح او قند و انیسون کاکنج و نزد
بعضی بطباطادو قدر شربش تا پنج درم و در مطبوخات تا ده درم و از آب او تا بیست درم است و آب غیر مطبوخ او
بغایه مقی است **عنب الثعلب مجنن** نبات او را برگ مثل کنگر و بنجار و ده و دوازده شاخ از یک ریشه برآید و بقدر
ذرعی و در اطراف شاخهای او غلافی شبیه بزیتون و بزرگتر از آن و عریض و با غنب مثل بار درخت خار و بعد از
شکفتن غلاف شکوفه سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در آن ده دوازده دانه بقدر سیاه و سست و شبیه بجاز ریق
و بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منقش گویند که در چهارم سرد و خشک و بکیم او بغایه مسکر
و زیاده از آن تا چهارم کشنده است و در ضماد او مواد حاره استعمال او را جایز ندانسته‌اند **عنب الدب**
برگی مرد ارا غاجی گویند درخت کوچکیست و مابین گیاه و درخت میباشد نر او بقدر قامتی و شاخهای او بسیار قوی
و چوبی بنجاره برگش مثل برگ انار و مایل بپهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در
جوف او چهار پنج دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی و با لزوجت و قبض و کلفش زرد و مایل بسبز

وازجنس عود است در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث الدم و نجش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام
و عطاران پوست او را در ورم دواب میکنند تا چرک او در ده شود و ماء او را بر کیف درخت بود شبیه برک سیستان و
وازان کوچکتر و غیر خیری و بیخ او عود بریست و بسیار اجزای او با تیمه است و مهلاه کرمان [illegible] کرکس بزر
الوجود است و برکک شد و برک او سکر است بخلاف بیخ آن **عنب الحیة** شامل ثمر فاشرا و فرفیرا است **عنکبوت**
بفارسی کارتنه و بزرکی او و کوچکی ضخم اقسام میباشد و مراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها بناء [illegible] و اقسام
را نامهای مخصوص است مثل شبث و رتیلا و غیر آن و مزاج همه سرد و ضماد سحوق عنکبوت نافع ورم جراحات و
مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل رافع درد گوش حار و تعلیق بعید او بر بازو و بر گردن
رافع تب ربع و دوام عنکبوت جهت نزف الدم جراحات و رعاف و مانع جراحات غیر عمیق است و چرک
نکرده و در ابتدای حال ضماد کنند رفع آن میکند و مجربست و سوخته او جهت جلای چهره و تقویت چشم و منع
قبول مواد و محمول او با فوتناج جهت بواسیر مفید است **عناب** بهترین او رسیده بالیده شیرین است و گرم و خشک
بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و قوتش تا دو سال باقیست و ملین طبع و مسهل اخلاط رقیق و منضج
غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت
خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر و بالخاصیه جهت بثور
بعد نیست و اکثار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیه
و در سرد و بی گلاب و شکر در عرض تجربه در رافع خارش بدن مجربست و در زرد و خشک او در رفع اکله
و قروح خبیثه مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل در زرد نمایند و پوست ساق درخت او [illegible]
و با سفیداب جهت قروح خبیثه بعدیل و شرب [illegible] رافع حکه و جرب و بیخ و طلای او جابر
اعضا و بیرون فتق و [illegible] استخوانست و شراب عناب [illegible] رافع [illegible]
سرکه جهت [illegible] با ادویه مناسبه و به تنهائی جهت [illegible] چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد [illegible]
عنقود اسم جنس خوشهاست و عناقید جمع آن و اسم مخصوص نباتیست [illegible] بقدر [illegible]
مثل سداب ریزه و شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی
اعضا و مانع ریختن مواد باعضا و ضماد او رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون
و صفراست و قدر شربتش تا سه درهم **عنم** بلغت دیلم درختی [illegible] باشد و از شاخهای درختها
میروید و [illegible] است برگش سبز با طراوت و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر

درد و یم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلان و نزف الدم و حیض است شربا و ضمادا و حمولا
و خاییدن برگ او مقوی دندان و لثه است و ضماد و ذرور او جهت جراحات تازه نافع است **عنبر** بفتح اول [illegible]
و در مفرد مذکور میشود **عناق** بزغاله است و در جدی مذکور شد **عنزب** سماق است **عنجد** عجم الزبیب است
و جمیع دانه انجار را نیز گویند [illegible] است **عنصل** اسقیل است **عنزان** اذربو است **عنقیلی** اسم یونانی بلحم
عندم بقم است و نزد جمعی دم الاخوین است **عنصر** اسم عربی مرزنجوش است **عنزروت** انزروت است **عوسج**
قریب بدرخت انار و پر خار و برگش تند و مایل بدرازی و بارطوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخودی و مایل بطول
و سرخ و در درخت بسیار میماند و شیرین و قسمی از عوسج با برگ مایل بسرخی و خار قوی و شاخهای او [illegible] باشد
و ثمرش عریض و با غلاف و مجموع او در اول دویم سرد و در آخر دویم خشک و بیخ او را چون [illegible] روز بکوبند و یک
رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و صاف نموده [illegible] بجوشند چهار پنج مجلس عمل میکند جهت جذام مجرب دانسته اند
و رافع سودای سوخته است و شرط است که دو روز قبل از آن اسفیداج با گوشت گوسفند تناول نمایند و روز سیم طبیخ
مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند و باید که روز دیگر او که در راحت است بحمام روند و متوالی مکرر
طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بعد از چوب چینی دانسته و عصاره تازه او جهت جرب
و ضماد برگ تازه او جهت کلف و چهره و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ او که بحد قوام
رسد جهت جمیع دردهای چشم و بعیدی کم فرغ با شیر دختران بعدیل و قطور آب برگ تازه او را جهت [illegible]
مجرب دانسته اند چون بکهنه مکرر کنند و چون بیخ او را ریزه کرده با موم و بنوره اشند جهت قروح و امراض مقعد
و منع زیادتی قروح خبیثه در و یا بیدن سریع الاثر است و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال
و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا و ما الحیه و تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در دروازه مبطل سحر و جادو
و آتشش مورث شادمانی است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا چوب [illegible] که از جزایر
چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود
و آنچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و منقش [illegible] دانسته اند و عود قماری [illegible]
که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم آن بلد موسوم است مثل سمندری و هندی و غیر آنها و بهترین او
سیاه و صلب و براق و خوشبو و تلخ است که در ته آب نشیند و آن سمندری و قماری و هندی [illegible] است و
و سمندری را و هندی غالب بری و جبلی او با خطوط سفید اند و هر چه بر روی آب ایستد ردی است در آخر دویم
گرم و در سیم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بعدیل و مفرح و لطیف و منضج و محلل ریاح و مقوی

دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس جمیع [illegible] و رافع رطوبت معده و [illegible] و ادرار بول که از رطوبت
و برودت و ضعف مثانه و [illegible] و حافظ صحت حوامل و جنین [illegible] و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استفراغ و غشی
و غثیان و سپرز و تقویت [illegible] مطبوخ او با شراب ریحانی با درد زهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و منع
دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و کافور و [illegible] و مصلح آن
عرق و گلاب و شربتش تا یک درم است و عود [illegible] پنج قسم [illegible] عنب الدب [illegible] که [illegible] باشند و اصطلاح
ترکی و در ولایت [illegible] بسیار [illegible] زیاده و ابلق و [illegible] و خوشبوتر و در افعال ضعیف تر
از عود هندی [illegible] بدل او [illegible] **عود الحیة** [illegible] که او را سوسن [illegible] ذکر [illegible] و قبل از او کسی مذکور
نساخته و آن نباتیست که از بربر و بلاد سودان خیزد و شبیه بسوسن [illegible] با اصل سوسن و با صلابت و خشونت
مانند عاقرقرحا و تلخ و تند در سیم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گزیدن جمیع هوام
و چون [illegible] حس و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظ و تدهین
مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارده است [illegible] **عود
العطاس** نزد بعضی کندش است و نزد جمعی [illegible] بقدر انگشتی [illegible] و طرف دیگر او باریک مانند [illegible]
و تیره رنگ و درونش سفید و شاخهای گیاه او باریک [illegible] برگش شبیه برگ زیتون [illegible]
او کوچک و شبیه [illegible] و شدید بوی و عطسه آورنده [illegible] جراحات [illegible] استعمال مینمایند [illegible]
دوم گرم و خشک [illegible] و معطش [illegible] و جلای و محلل [illegible] کلف و برص [illegible]
[illegible] است **عود الیسر** نزد جمعی چوب [illegible] است بسبب خاصیت [illegible] و بعضی [illegible]
قضای حوایج [illegible] **عود القرح** نزد بعضی عاقرقرحا و نزد جمعی
[illegible] است و برخی گویند [illegible] شاخهای او [illegible]
در تمام [illegible] در سیم گرم و خشک و در جمیع افعال [illegible] است و در بعضی خواص مانند عاقرقرحا **عود البخور**
عود قماری است **عود البرق** دار شیشعان است **عود الریح** اسم مغربی [illegible] است و نزد جمعی [illegible]
[illegible] **عود سا** اسم رومی [illegible] است **عود بلسان** شاخ درخت بلسان است [illegible]
و چون [illegible] معقود است شاخ درخت [illegible] **عود الفالوج**
ابو خلسا است **عود الوج** وج است **عود صلیب** فاوانیا است **عود الذرقه** [illegible] **عهن** [illegible]
عشنون [illegible] شاخ او [illegible] سرخی دراز و باریک [illegible]

و مملو از برگ ریزه و شبیه ببرگ مورد و در سر شاخها [illegible] بقدر [illegible] مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را [illegible]
[illegible] دانسته اند و در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا [illegible]
[illegible] است و [illegible] ضعف [illegible] شاخهای او دراز تر و مایل بسفیدی [illegible]
و مسهل بلغم و سودا [illegible] و مفاصل [illegible] و مصلحش عناب و انیسون [illegible] شربتش
دو درم است **عین الدیک** بفارسی چشم خروس نامند و آن [illegible] سرخ [illegible] مایل بسیاهی [illegible]
قریب [illegible] و خوشه او شبیه [illegible] از جبال [illegible] و بعضی [illegible] در سیم گرم و در رطوبت [illegible]
او اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی اعضا و [illegible] مقوی باه [illegible] از کثرت جماع [illegible] ضعف [illegible]
و حافظ [illegible] حافظ الصوت [illegible] مصدع محرورین و مصلحش کشنیز [illegible]
یک درم و باید با شیر تازه [illegible] استعمال کنند **عبید** [illegible] نباتیست [illegible] شاخهای او [illegible]
و در رفع جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند **عین الهدهد** اسم مغربی [illegible] عرق النسا [illegible]
استعمال مینمایند **عین البقر** اسم نوعی از انگور و بلغت مغربی [illegible] **عین الاعلی** [illegible]
عیسوب [illegible] **عنبلیة** بلغت اندلس [illegible] **عین السرطان** [illegible] **عین الجمل** بلغت
شام [illegible] **عیدان** اسم جنس شاخ نباتات [illegible] **عبردان** [illegible]
جبلی است **عیلام** اسم عربی [illegible] **عیدان الحطاب**
[illegible] **عین الحیوان** بلغت [illegible] **عین الهر** [illegible]
حرف الغین غافث [illegible]
دراز و عریض [illegible]
در اول خشک [illegible] مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض [illegible]
سوخته [illegible]
[illegible]
غار درختیست [illegible]
برگ [illegible]
و خشک [illegible]
تسکین دردهای [illegible]

آن مقوی قوای انفراشی و باعث تنقیه سموم و مسکن است و حب الغار محلل اورام و جهت تریاق سموم کشنده چنین
مقوی هضم و رافع بلاد و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة
و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهت قرحه امعا و ریه و قطور او با روغن گل
در گوش جهت گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش
ساذج است یا حب محلب و خطمیا نانخواه و دام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح آن کتیرا
و قدر شربت حب الغار ... سقط جنین و سعوط او جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع است و پوست
بیخ درخت او بقدر نیم قیراط جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث [illegible]
حاجتها و قبول عامه و ارغوا و جاه و نشستن در سایه او در ایام [illegible] مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب
روز چهارشنبه بخور کنند کسی که معقود الزوج باشد از ازدواج حبس کرده و مجرب الشفا اند و روغن غار که از او
بگیرند آنچه بر روی آب ببندد برداشته و یا از عصاره برگ تازه او و دو اثر او با روغن زیتون ترتیب دهند نافع
دهنهای کهنه و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکه و داء
الثعلب و قروح و ابریه و اختلاج اعضا و سعوط او جهت درد شقیقه و شراب او کشنده کرم معده و [illegible]
و نوعی از غار [illegible] که خاما و انقی گویند شاخهای او چند تره و برگش عریض تر و خوشبوتر و در مغرب [illegible]
بسیار میشود حمول عصاره او مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است **غالیون** در قانون در حرف عین مذکور
و بلغه یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه ... سرمایه دارد و در بستن شیر ... و کلش زرد و ریزه و انبوه
و خوشبو و نزدیک بهم یا نشسته میر ... اول گرم و در دوم خشک و جالیس نزف الدم و ضماد گل او جهت سوختگی
آتش و قطع خون جراحات با روغن گل جهت رفع اعیا نافع است و بیخ او در اول گرم و در آخر دوم [illegible]
غاز اسم فارسی نوعی از جو غاغیت بزرگتر از ذرت و در افعال شبیه بدان گرمتر و غلیظتر و در دوغ او محلل
و منفخ و جهت ریاح و پیچش شکم و استسقا و درد مفاصل شرب او و ضماد او نافع است **غالیس** بلغه یونانی بمعنی
... است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بلغت ... ولایت ... در ... باشد و در
بوستانها و خرابهها بسیار ... و بقدر نبات ... و برگش با ... بدبوی و گلش سفید و ... کل ... شت
و ثمرش بقدر عنب الثعلب ... سیاه و ... و ... و درد ... که آن ... سفید و با
تجویف ... گرم و خشک و محلل ... و ... و سرطان و قروح ... دوم ... خصوصا چون
برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ... جهت سرفه کهنه ... و ضیق النفس

و ربو و درد سینه ... و چیزی ... مقام او ... و مفتح سده و مفتت حصاة و مدر حیض و بول
محلل ... و جهت جرب و حکه و با ... جهت علل صفراوی مفید و مضر و ... مصلحش ... و باروغن
زیتون جهت باک کردن ... سوء ... و ... منقی ... سهل ... بلغم و سودا و ... ربع
العلل است **غاریقون** ... بیخ ... و ... سوم ... و ... ... و ... ...
بسبب ... شکوفه ... که از درخت ... و ... سفید سبک ... که ... ...
مالیدن از هم ... و با ... و ... بزرگ ... و ... ... و ... ...
بخلاف ... است ... استعمال ... و ... و ... و ... قریب ... طبقات
که بدون کوفتن بر روی ... مانند ... لطیف ... و ... و اجزای ... و ... جدید است بماند
چه هرگاه کوفته شود اجزای ... از ... و ... مرکب القوی و در دوم
گرم و خشک و در حلاوت ... و ... مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط ... و محلل ... غلیظ ... سودا
و مفتح سده جگر و گرده و ... و ... عقرب ... مقوی عصب ... جاذب سودا و غلیظه و مفتح سده از
اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح ... العرض ... و رافع ... و ... و ... منقی دماغ
و رافع درد شقیقه و درد سر ... بارب السوس و ... انیسون جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس ... است
جهت قطع نزف الدم ... و ... جهت ... جهت امراض جگر و معده و ... جهت ... شکم
طعام در معده و ... و ... جهت ... کرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با شراب جهت سموم
و با سکنجبین جهت سپرز و یرقان سددی و با ... و ... جهت ... و با عسل جهت قولنج و انواع ... و با
جهت عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبه حاره و لرزه و امراض عصبانی و اختناق رحم و قرحه ... با ... جهت
اقسام قولنج و ... و جهت تبهای ربع و قولنجها و غرغره او با سکنجبین جهت ورم بارده حلق نافع و ... است
با خود مانع گزیدن عقرب ... اقسام ... و ... و ... و ... احوال ... و قدر
شربتش ... و بدلش ... آن تخم حنظل ... و ... و ... و ...
او ... است **غالیه** از مرکبات طیبه و مخترع آن جالینوس است و اصل آن مشک و عنبر و روغن بان
و ... و ... که ... و ... و ... و ... موم ... و ... اضافه
نمایند و در دستورات چند قسم آن مذکور است جهت اصلاح حال رحم و تقویت ... و لذت جماع و رفع امراض
... و ... و تقویه قوتها و ارواح و اعضا ... **غاز ایاغی** اسم ترکی گیاه ... است

و در لرستان و کوهستان های غازان مثل غاسول رومی ابو قابس است غاسول اشنان است غالاوطس اسم
یونانی نرجس است غاغاطی اسم یونانی حجر الحاطیطوس است غاغه فوفل است غاینک شاباهج است
عبیرا بفارسی سنجد بزرگ مانند بهترین او بزرگ مقدار شیرین است و در اول سرد و در دوم خشک و
قابض و قلیل الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی معده و قوه ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود
بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی و سحج و سیلان رطوبات و سرفه حار و صداع نافع و معروق
ناضج و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید مایل بزردی و بسیار خوشبو و محرک
باه خصوصا در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و رافع لرزه
بارده و جهت امراض جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه و امراض دماغ مثل فالج
و کزاز نافع و مهرای او در روغن زیتون جهت مفاصل و استرخای اعضا و از کردن موی مجرب و قدر شربتش
یک درهم است و مضر [illegible] محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم او و از او ضعیفتر است غبار آرحی
بفارسی گرد آسیا نامند سعوط او جهت قطع رعاف و ضماد او جهت ریختن مواد بچشم و تقویه اعصاب نافع
است غبارنه عنب الدب است غبیری درخت سدر خار دار است غداف نوعی از کلاغ است
بقدر زاغ بچه و اغبر سیاه و غالب منقار و پای او سرخ جنس بخلاف زاغ آنچه که منقار و پای او سرخ است
گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد اخلاط فاسده و مطبوخ او با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد
زانو نافع و زبل او زهره او جالی و مقوی و رافع آثار و مقوی باصره است غراب اسم جنس کلاغ است
و انواع او را غراب ابقع و سیاه بزرگ او که موسوم بغراب اسود است ترکی قوزغون گویند و سیاه
کوچک آن که در کشت زارها بهم میرسد مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه گویند و آنچه از غراب
الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است بفارسی [illegible] و زاغچه گویند و غیر غداف است و در خواص
مانند غراب الزرع و ضعیف او است کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او در قطع
باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم او مورث بیخوابی است و اجتناب خوردن گوشت او اولیست و زاغ
بغایت ردی الغذا و در سیوم گرم و خشک و در خواص مثل غداف است و جلوس در طبیخ او جهت ریاح
رحم مفید است و چون زنده او را در ظرفی کرده [illegible] با براده حدید و توتیا مثل سرکه و آب [illegible] چهل
روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود جهت خضاب مجرب یافته اند و تا مدت مدید رنگ او تغیر نمیکند
و در تغیر رنگ [illegible] مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و مولد خون صالح و محرک باه

و مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهره او اقسام کلف جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافع است غری
بفارسی سریشم و ترکی یاپوشقان نامند و آن عبارت از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد از مطلق آن
سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشک بتفاوت است غری الجلود سریشمی است که
از پوست حیوانات بتکرار جوشانیدن بعمل آورند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف شود و علما اعاده [illegible] تا بحدی که جرم آن
آب [illegible] و در [illegible] چندان بهم رسد که بجهت انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است و در دوم گرم و خشک و
شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم و ضماد او جهت منع ورم و [illegible] و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن شکسته
و رفع برص و بهق [illegible] و جرب متقرح [illegible] و تعفن جلد نافع و سوخته معمول او قایم مقام توتیا است غری السمک
[illegible] سریشم ماهی [illegible] و بعضی سیاه و برخی سفید بسیار خشکی او اکثر از غری الجلود
و در جمیع افعال [illegible] مداومت آن بروزی یکدرهم تا دوم جهت سل مجرب است و ضماد او جهت شقاق و بخار و برص مفید و آنچه از آن
[illegible] ترتیب دهند در جراحات و سل آفت [illegible] سریشم برادر مسایع غریبه عجیب الفعل است و در دستوراه مذکور است غرب
[illegible] عظیم و در اصفهان [illegible] او جا مانند و گویا این اسم را اطبای یونانی باشد و در دوم گرم و خشک و قابض و مجفف
[illegible] و شرب [illegible] با فلفل رافع قولنج او [illegible] مفصل و با آب [illegible] جهت [illegible]
[illegible] او جهت رفع سیلان [illegible] از اعضای باطنی و سده جگر و غرغره او جهت اخراج زالو که در حلق مانده باشد و در نور
خشک او جهت اکله و جراحات مزمنه مفید و پیخ [illegible] برگ و روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش
بغایت موثر است و نطول طبیخ آن جهت نقرس و رفع [illegible] سرد و شکوفه و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او
با سرکه جهت ثالیل و [illegible] و شکوفه او جهت [illegible] دفع [illegible] و منع [illegible] طلای [illegible] و انا مفید بل
[illegible] معمول او قایم مقام توتیا [illegible] و بدلش [illegible] غرقد نوعی سفید از
عوسج است غرز [illegible] نوع کوچک عصی الراعی است غرس [illegible] است غریبه نوعی از انگور سیاه است غریف
اسم بهمان است غرم اسم فارسی [illegible] است غریچ اسم فارسی [illegible] است غزال بفارسی آهو و ترکی جیران
بچه او را [illegible] در اول و دوم گرم و خشک و از سایر
لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین [illegible] سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و رطوبات
[illegible] عصبانی نافع و طلای خون او [illegible] موی و نشستن [illegible] پوست او [illegible] مجرب
[illegible] و تعلیق او جهت [illegible] نافع و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج و مصلحش [illegible] و سکنجبین و [illegible]
او را صعتر و نمک [illegible] خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض است [illegible] سرگین او [illegible] طلای [illegible] او در سرکه

جهت ورم بلغمی و نهش هیچ مفید است آهوی چینی که مشک از وبهم میرسد بسیار سیاه و درشت است او خط سفیدی و شاخ دو شاخی
و بحدی ارزان است که به دیناری او میرسد و آن گرم و خشک و از سایر اصناف آهو است **غزال الماء** طحلب است **غسل** خطمی
غسول اشنان است و داود خوزا گفته **غلیج** او ریوات **غسا** اشج است **غضار چینی** کاسه چینی است سفوف
جالی دندان و قاطع خون لثه و در جمیع‌های تازه و بقایه محیف است و غضار مطلق کاسه سفالین است **غلق** علق است
و نزد جمعی عنب الثعلب و ترب و ثمر ش مثل ثمر کبر و شاخ و برگش شبیه بنباتی در جوف ثمر چیزی مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود
و صلب و شیری که از وحاصل میشود مسهل قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است **غلیجن** اسم یونانی فودنج است
غلیجن اغریا اسم یونانی شکل طرا شیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوه است **غلوقون** اسم
یونانی ما میثا است **غلوفریا** اسم یونانی اصل السوس است **غلیدایج** اسم فارسی جدوار است **غلول** فنابرت
غمامه اسفنج است **غمذب** اسم عربی عنکبوت است **غنم** ضان است **غنشه** بلغه ماوراء النهر نوعی از فطر است
که بزرگی کلیلک شده بهترین اقسام فطر و موافق محرور المزاج و دیر هضم و مضر معده و مصلحش مربای زنجبیل و کلقند است
غوزه اسم فارسی جمم است **غوزه خرما** بلح و بسر است **غوفان** اسم اصفهانی شحم درخت است **غیان** زیبق است **غیم**
اسفنج است **غیفیطس** سنبل الطیب است **حرف الفاء** **فادانیا** بیخ نباتی است کمتر از ذرعی و برشعبه دو قسم نر او شبیه
به نباه رزدی و بیخش بکید و بقدر شبری و بسطبری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی در جوف او مشاهده کردد
و لهذا او عود صلیب نامند و قسم ماده او را بیخش هفت هشت عدد و شبیه بلوط و در جوف او بعد دو خط صلیب قیس مثل
کرفس بری و کلش شبیه به گل سیاه و غلاف ثمرش شبیه بغلاف باقلی و دانه‌های او مانند انار و بسیار سرخ و وسط
دانه‌ها سیاه مایل ببنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فادانیا مراد قسم نر است و قوتش تا هفت سال باقی است و او در اخر دوم
گرم و خشک و در اول تر و تلخ میشود و مانند که چون آفتاب بر بیخ او بتابد و او بغیر آلت آهنی قطع کنند آثار با الخاصیه او منور است و او
در افعال تراجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص قوی تر از زمرد دانسته اند و او محلل ریاح غلیظه و مدر حیض و ملطف
و مفتح و مجفف با قوه قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت صرع بغایه نافع حتی تعلیق آن و مطبوخ آن در شراب جهت سیلان
و شرب او با شراب سکنجبین در معده و بخور او جهت امراض دماغی مفید و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار
بثره و نفرس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال و بدلش در صرع زمرد است و در سایر امراض فراوند
مدحرج و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نزف الدم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده
عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و در شب
و بخور ثمر او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهت صرع مفید و داشتن صلیبی او

با خود که در پارچه زرد بسته باشند و حایض مس او نکرده باشد و بشرط آنکه مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و
رفع سحر و هیبت از نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که او باشد جن و جانوران گریزند و اهل آن محسود نشوند و چون
قمر بنظر به بخت بر بیت نیره او بسته باشند در زیر سر دو خصم گذارند موجب الفت و ایمنی ایشان شود **فاط** مجهول الماهیه است
و رازی گوید دوائیست که از کرستان آرند جهت رفع سموم و مارخصوصا شوکران نافع است **فادزهر** بجای مذکور جدوار هندی
اسم هندی بیش است و مؤلف اختیارات اشتباها بنوعی از حجر الشمس کرده و گویند سنگی است زرد مایل بسفیدی و
مایل بسرخی و برنگهای دیگر است که چون ببوی مشک آرند و چون بسایند برنگ پسته شود و در آتش بگدازد و **فادزهر** معدنی است
از پادزهرات و این عبارت است از چیزی که حفظ روح حیوانی از زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنی است و
مؤلف اختیارات منحصر در حجر التیس و حجر البحر دانسته و خلاف جمهور است **فاغره** بفارسی فاخره و کبابه دهنی
شکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی تا بنصف شکافته و در جوف او دانه کوچکی بقدر ماش سیاه و براق
و با عطریه از جاده نه و از بلاد سودان آرند و در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و با قوه محلله و بسیار قابض
و مقوی معده و باضمه و جگر و مفتح سده و منقی اخلاط بلغم و سوداوی و جهت اسهال مزمن و خفقان و رفع غلظ
و امراض بارده و ماغی و احشا نافع و تحلیل و بویدن او جهت تقویه دماغ و دل مفید است و مصدع و مخمور و مصلحش
کافور و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم **فاره** بفارسی موش و بترکی سنجاب نامند در دوم گرم و خشک و
خوردن او سوزش و سیلان زنان را اخلاق ذمیمه و دوره صداع و خنق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رفع سم عقرب است
و محلل خنازیر و جلوس در مطبوخ او رافع عسر بول و خوردن او جهت قطع ثالیل مجرب و سرگین او که سوخته باشند
روپانیدن موی و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظ و باکند مخرج سنگ مثانه و گرده و شیاف آن بغایه لین
طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش تا پنج دانگ و بخور او باعث گریختن موشان و بول او رافع سپیدی کتابت و چون
بر زخم پیکان بمالد کند باعث هلاک زخمدار گردد و مکرر بتجربه رسیده است و لهذا در ولایات دارالمرز بجهت رفع او
بلک درمیان آنها مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش عبور نتواند نمود و او در ایام بسیار حریص است
فارة البیش بیش موشان است و مذکور شد **فاشرا** لغت سریانی است و بفارسی فرخ ار خیان و در تنکابن دیو غلطان
الامک گویند نباتش شبیه بتاک انگور و خار دار و برگش با بلاسته و مایل بسفیدی و بر دیوار و جوی پیچد و ثمرش
بقدر نخودی و سرخ و براق و خوشه دار و در تنکابن ثمرش با برگ بساید و در اخر دوم گرم و خشک و بیخش که تنزارش
و برگ او باحدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم و هوام و قاتل جنین و مخرج او فضلات خصوصا بیخ او
حصاة و جهت ورم سپرز خصوصا با برگ مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدر و فالج و عسل جهت سرفه کهنه و ضیق النفس

عضل و درد معده و پهلو و ریاح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربت او یک درم و آب او که در بهار
از درخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقی قوی و قدر شربتش یک درم و از برگ و ثمرش و در رسم ضماد بیخ او جهت برص
و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاه و گشودن [illegible] و محکم نمودن عضو شکسته [illegible]
و روغنی که در او بیخ او را جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارد و بواسیر و ضعف [illegible] رفع حرکت زخمها و تحلیل صلابات
و با کرسنه جهت [illegible] جلد مفید و جلوس در طبیخ آن جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر و گویند اکثار بیخ [illegible]
و ثمرش مضر [illegible] و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن [illegible] کردن [illegible] ثمر او در افعال قریب به بیخ
او و ضماد ثمرش [illegible] موی و خوردن ساقهای تازه او که پخته باشند رافع وجع فواد و درد معده و مسهل [illegible]
شیرها است بدلش بیخ و ثمر او [illegible] در نصف [illegible] است فاشرسنین نباتش در پیچیدگی [illegible]
جلبلاب و از رنگ مخالف فاشرا و بفارسی [illegible] باشند و ساق او سیاه و ثمرش [illegible] باشند فاشرا و سیاه است و ظاهر
بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است
فالنجیقن لغت یونانی و بمعنی دواء الرتیلات و از جنس نبات او [illegible] و در بعضی مکان متفرق و در بعضی
مجتمع می باشند برگش باریک و گلش سفید و شبیه سوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن باریکتر
و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود و در سیم خشک برگ و گل و تخم او جهت گزیدن رتیلا و عقرب
و رفع مغص سریع الاثر است فانید در سکر مذکور شد و در [illegible] سجزی و [illegible] اختلاف کرده اند و گویند معمول
از شکر و آرد جو [illegible] سجزی [illegible]
[illegible] و ملین [illegible] و جهت سرفه
و سینه مفید است فایفر [illegible] که از و کاغذ میسازند فاخته مرغیست خاکستری رنگ و
طوقدار و قریب بکبوتر و در آخر دویم گرم و خشک [illegible] جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظ و
و تفتیح سده نافع است و مورث [illegible] و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون
او جهت بیاض چشم موثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و تفتیح اورام مفید است فاسی تخمی است سرخ [illegible]
و تلخ و غلاف او [illegible] برگش مانند برگ نخود و در میان گندم و جو میروید [illegible]
در اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه او با
عسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر شربتش [illegible] است فاغره [illegible]
است فافوز اسم عربی [illegible] است فارلوخیا لغة یونانی و بمعنی حشیشة الذهب است فاغیه [illegible]

شکوفه حناست و در اینجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفه هاست و بعضی مطلق [illegible] است فالنجیقن [illegible]
فالانجیقون فالنجیقن است فارسیا اسم یونانی جوز است فانافس اسقیوس اسم یونانی [illegible] قوی کبیر است
فانافس جریدون [illegible] کوچک است فالاهس [illegible] فارسامی [illegible] فاحیس [illegible]
است فارس الماء [illegible] است فالیس [illegible] است فالیس [illegible] جامعه است فاریقا [illegible]
فاقروس اسم یونانی [illegible] است فاستره اسم یونانی [illegible] فاجشه [illegible]
[illegible] فاعوش [illegible] فالرغوش [illegible] فاها [illegible]
[illegible] بنابیت [illegible] برگش [illegible]
[illegible] و ضماد [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] رافع زکام و عسر النفس [illegible] و ریاح غلیظ و ضماد او [illegible]
[illegible] و نقرس و عرق النساء و ورم [illegible] نافع [illegible]
[illegible] و مفاصل و مثانه و مدر بول [illegible] فیتله بفارسی [illegible]
[illegible] فیلیت
[illegible] قلیل الغذا [illegible] معده [illegible]
ریاح و سودا [illegible] مصلحش [illegible]
فناطه [illegible] مخیل بفارسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برگ [illegible]
گرم و در دویم خشک و مدر بول و [illegible] طعام [illegible] ریاح [illegible]
[illegible] و مفتح سده [illegible]
جهت سرفه [illegible] لطیف [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] عقرب [illegible]
[illegible] مجرب [illegible]
و آب [illegible]

بجهت گرم کند قطور او جهت درد گوش [illegible] اثر و چون تربد را سوده اخما کرده چهار درم تخم بلغم از ان جای داده بفشها را
با پاره‌های نخ سفید کرده و در خمیر گرفته و در زیر آتش پزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجربست و بجهت
سده و [illegible] دستور سلوک نمایند و اکثار خوردن [illegible] مغص و [illegible] و خلط و مضر [illegible] و دندان و محلل [illegible]
درنره که در سرکه جوشانیده باشند و ضماد او جهت قروح خبیثه و کهنه [illegible] چشم با [illegible] جهت رویانیدن موی داء الثعلب
جوششهای ابدان مفید و پرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح مزاج او [illegible] تخم ترب با بول و
و حرکت باه و نفخ و جهت ادرار و جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن رتیلا و هوام و در [illegible] افعال قوی‌تر از اصل آن
مثقال آن بعد از طعام هاضم اوست و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت [illegible] و با سرکه جهت زخم [illegible] و با عسل جهت
درد مفاصل و [illegible] جهت بهق سیاه مجرب [illegible] تخم او یک درم [illegible]
ثابت [illegible] و بری او بسیار گرم و مورث التهاب خوردن او و مستعمل [illegible]
و [illegible] ذکر [illegible] و ضعیف [illegible] در بول و محلل رطوبات و اکثار او [illegible]
[illegible] که از تخم و آب برگ آن که در ابتدای تخم بستن [illegible] بسیار [illegible] قایم مقام روغن زیتون کهنه
و روغن بلسان [illegible] و طلای [illegible] و محلل موی [illegible] و طلا کردن آن [illegible]
و [illegible] که بعد از مراهقی بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلای [illegible]
گوشت [illegible] که در گوشت بهم رسد [illegible] مؤلف [illegible] گوید که چون [illegible]
[illegible] و چون [illegible] ضبط نمایند [illegible] چند عددی [illegible] در محل [illegible]
[illegible] فعال [illegible] فجل [illegible] فجل [illegible] فرفیون اسم صمغیست [illegible] مایل بزردی
و کهنه او مایل بسرخی و تخلخل و طعم و بوی او تند و نباتیست [illegible] شیر دارد و سفید او با شعبها و خارها
و [illegible] سیاه و خارش تند [illegible] و سودان [illegible] بوی او تند [illegible]
ترسند از دور [illegible] تا شکافته شود و قبل از شکافتن در زیر آن [illegible] شکنبه گوسفند را در ظرفی
تعبیه کرده [illegible] بعد از آن [illegible] شیر بسیار در [illegible] جمع شود [illegible]
استعمال [illegible] مغشوش او با زروت و صمغ [illegible] و بخلاف غیر مغشوش او [illegible]
طعم [illegible] قوه فرفیون تا چهار سال باقیست و چون [illegible] ضبط نمایند [illegible]
قوه نمی‌افتد و مؤلف اختیارات گوید که آن صمغ درخت [illegible] اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک
ملطف و بغایت حرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و [illegible]

درک که از بلغم باشند بغایت نافع و شراب او مسقط جنین و فرزجه آن باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط اطفال
و اکتحال او با عسل جهت زوال آب مفید و حدة و سوزش او مدت مدید در چشم باقی میماند و سعوط آن با آب
چغندر جهت سبل و دمعه و [illegible] چشم و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن و طلای او در رفع [illegible]
زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام رافع سمیت آن با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر
امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و حمول آن بقدر حبه نخود
در ادرار بول و حیض محتبس مفید و بتجربه رسیده که اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آن [illegible] که یک
سائیده باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم مفید و دفع بدبوئی آن [illegible]
و مصلح او عسل و رب السوس و سایر صموغ و روغن بادام و [illegible] سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط [illegible]
در [illegible] ماذریون [illegible] قیراط و زیاده موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی [illegible]
مسهل مفرط و در بعضی [illegible] و رافع آن تبرید قوی و آب میوه‌هاست فراسیون نباتیست [illegible]
و گیاه و شاخهای بسیار از یک اصل برروئیده و مربع و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت [illegible]
و مایل باستداره و حوالی او با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساقهای آن بعضی گلش مایل بزردی و بعضی
بازرقی و منبتش خرابها و کوهها و در اخر ثور و اوایل جوزا گل میکند و قوتش تا شش سال باقیست [illegible]
اختیارات [illegible] جبلی [illegible] فراسیون نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است [illegible] در دوم
گرم و در سیوم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول
شیر و عرق و محلل ریاح غلیظ و بلغم غلیظ و با قوت تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و
مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر [illegible] و امثال آن و طبیخ او با شکر و انجیر و عسل [illegible] جهت
ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات آن [illegible] و با روغن گل
و روغن زیتون جهت درد امعاء و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و [illegible]
طبخ کرده [illegible] آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و [illegible] گوشت فاسد زخمها [illegible]
خنازیر [illegible] آن نافع خصوصا چون تازه او را با پیه گرده بز کوبیده باشند با روغن بنفشه [illegible]
[illegible] چشم و درم که از ضربه و سقوط بهم رسد و شکستگی اعضاء و طلای مطبوخ او با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول
و درد عانه و اصلاح رحم و [illegible] زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت
تقویه باصره و بردن [illegible] که در چشم [illegible] باشند و جرب سلاق و دمعه و نزول آب و غشاوه و قطور [illegible]

جهة گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و سفوف شانه و گرده بجهة آنکه اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و
عسل و نزد بعضی بر انیسون و بادزهر حجر است و مقوی فضل است و قدر شربتش تا سه درهم و بخورش در ورام [illegible]
پرسیاوشان و وزن او در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و افسنتین آ و چون
زمین را مغاک کرده بآتش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را در او فرش نموده علیلی را که از برودت
در ریاح زمین گیر شده باشند بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند تا عرق
مغاک برطرف شود و علیل همانجا بماند در رفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون با آب انگور فراسیون
ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات
و مواد بارده بغایت نافع است **فرنجمشک** معرب برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامیده اند و آن
نیز بری و بستانی میباشد بری او نبت سنگلاخها و نباته و ساقش بلند و بر شاخ و برگش مثل سوسنبر و تند بو و با عطریت
و بستانی او ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و دراز
دراز و ترش و بستانی بنهادن [illegible] و در آخر دویم گرم و خشک و بری گرمتر و قوی تر است و مفتح سده و رافع
و مصفی و مقوی جگر و دل و معده و بهترین هاضم غذای غلیظ و از رفع او خوشبو و در افعال بهتر از [illegible]
و سوسنبر و جهة وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و در بهر بارد و برانگیختن شهوت با
در رفع بهتر و مولد قوة السوداء و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درهم و بدلش سوسنبر
و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد زردی که صفرا گویند و با ضماد نقوع او [illegible] در آب و شربتش باده در
و چون در سرکه و شراب با آب انگور داخل کنند مانع فساد است **فراخ** بفارسی جوجه گویند و در [illegible]
فرنگی بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در حاج و حمام مذکور شده و کباب کند و [illegible]
با ادویه حاره و سیر مولد خدام دانسته اند و بچه او بابه او مقوی باه و گویند خوردن بچه سفر و ضعف
بامدات **فرس** بفارسی اسب و ترکی آت نامند گوشت او در آخر دویم گرم و خشک و مورث نجاست
و قساوت قلب و بهی برودین و سوختها و قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش جهرا
بمکیدن و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویه باه با شیر شتر و لعابیده و غیر آن او بقدر نیم مثقال را ابو اسهال
مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم او از سموم و طلای او تغیر دهنده رنگ و ضماد و فرز او در جلد سوخته و
مقوی مو و دافع جوشش شهات و گویند چون دندان اسپ را در اریاق کسی بندند از حرکت باز نماند
نیابد و اگر پای حیوان چهار پا را بدم اسپ ببندند لنگ شود و اگر در زیر خانه موی دم او بر کشند [illegible]

داخل

داخل آن خانه نشود **فرددو ماهین** رازی گوید قطب است **فرصاد** اسم عربی توت سفید است **فرفین** اسم بعزی
بقلة الحمقاء است و اندیقون نزد بعضی سیسنبر است **فرفخ** بقلة الحمقاء است **فرفیر** بکسر فا اسم عربی سپیوج است
فرفار در حقیقت بعقیده چنار برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گل سرخ بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از
گل زرد است **فرشه** اسم عربی شهریت که بار زرده تخم مرغ و بشکل تخم آن تشبیه نمایند تا غلیظ شود و دنبه با غور شود و در
مثل لبلابات **فرکبه** آتش مانیم است **فرد** بفتح اول و جزم را اسم عربی سوسنبر بسیار نرم است مانند سمور و غیرهم
و غیرها **فرش طایر و تندرعی** لحام است **فرنقه** جلبه است **فرمیس** اسم معربی اوجبان است **فرار** بفتح اکبر [illegible]
فرا بتخفیف حمار الوحش است **فرعون** طلق است **فرفت** شاهسفرم است **فرسیمون** اسم یونانی [illegible] است
فرسیون اسم نوعی از بادآورد است **فرومیان** بصل است **فرانیون** اسم یونانی زبد البحر است **فرشیا** اسم
یونانی لبسان است **فرطس** اسم یونانی بارتنگ [illegible] است **فرمیسد** [illegible] عجب النسب [illegible] است
فرا شکنا اسم هندی خطاف است **فسیری** اسم فارسی سمانی است **فرید** و **فره** اسم ترکی فراخ است **فربا**
اسم فارسی تهلیه است **فستق** معرب پسته فارسی است درخت او بلند و درخت سقز و غیر سقز است با
مدت چند قوتش باقیست و مغز او را تا سه ماه و آب بیمو حافظ فساد اوست و مغز او در دویم گرم و خشک
و نزد بعضی در اول تر است و پیهی و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد
خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و بهم معده بجهة آنکه سایر لبوب با گوله با و پیشتر سد حضور صاحبان با
پوست رقیق ملاصق مغز خوردن شود و جهة درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویه دل حافظ او از
رفع خفقان و بروده جگر و لاغری کرده و برقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شاموره سری مصلحش
سرکه و ترشیها و سوهای بارده است و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست او
بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و جهة تقویه دندان و خوش بو کردن دهان در رفع
در رفع قلاع و پوست بیخ صلب او که طبیخ سفرجل او بنشیند جلوس در آب او جهة خروج مقعد مجرب است و لطوخ
طبیخ پوست درخت و برگ او جهة درد مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزله و رفع نمل و رعاف و سستی [illegible]
دران جهة ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غالیه او با ضماد وجع و خوشبو کننده و اطعمه و بالخاصه [illegible]
و سعوط او با مشک جهة لقوه و تقویه حافظه و تنقیه دماغ مجرب با عنبر جهة اماله و وسواس و مواد سوداوی
و رفع سموم مؤثر است و خواص درخت پسته که صغیر شد در زیر فصل مذکور شده **فسافس** بفارسی ساس نامند
حیوانیست بشکل عدس و بسیار بدبو و در امراض قریب ذراریح در ایجاد آن بجهة اختناق رحم و در آن شرب

او بار کرده شراب جهت اخراج زالو که در حلق مانده باشد و کذاشتن بیاید او بر سوراخ قضیب جهت احتباس بول
بسیار موثر است بلع کردن یکعدد آن جهت کزیدن مار شاخدار و چون الثغه با قلاقلی که در آشتر بلع نمایند جهت
سوء تعدیل با قوت است **فسلیون** اسم یونانی بزرقطونا است **فسوة الكلاب** اسم مصری غالیس است و نزد بعضی نبات
فستق الهاریه حب البان است **فسوة الضبع** فقیل است **فسوابرشین** اسم عبرانی اصابع صفر است **فشغ**
بفتح فا و شین بفتحین معجمه بمعنی الخرنب که بمجاور خود می پیچد بیکه او را سونشاند و فاشرا او اشال او را الخرنبه
فنافع نامند و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریک زرد و ثمرش خوشه دار
و برکش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میکرد و طعم آن کزنده زبان و بیخش صلب و سطبر و بیخش خام
و بدستور در سواضع زشت هم سرد و بیخ آن بخار و دانه او بقدر باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار
سیاه و چرد و در او خط سفیدی میباشد و ظاهر الوبهای هندی عبارة از او باشد و قسم اول در سیم گرم
خشک و شرب یک مثقال از ثمر او رافع جذام و دافع سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه غریزی است چون برگ او را
با عسل لعوق کرده طفل شیرخوار را از آن بتدریج بدهند در مدت حیوة سموم حیوانی و نباتی در او اثر نکند
قدر شربتش یک درم است و مضاد او ... رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث بیدن او را بیاید
یرقان و مولد خلط فاسد است **فصفصه** معرب از اسفست فارسی است در رطبه مذکور شد **فصیل** بچه
شتر است **فضا** بکسر فا معجم ... است **فضه** بفارسی نقره و سیم و بترکی کوموش نامند و نکوی او از کوکرد
و زیبق پاک و انسته اند که کوکرد او بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از کوکرد منکلس شود بمجرد آن کوکرد
کرانکلیس آن بمقدار ... شل خود زیبق از ... دراول سرد و خشک و کویند معتدل است در تفریح و تقویت
قریب بطلا است و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون
و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سبز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و بار ترشح
مقتول مانع لوا بر سرد و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و سعوط او مصلح ... ادار
درهم و کوکرد خام باعث سیاهی و تمکین ... است و کویند کوکرد غیر خام معدل او بعد از
تعدیل موجب ... ارواح و ... منظرفات از ... کل خود است و خوردن او ... و جم در
ظرف نقره باعث تفریحیت **فطر** نباتیست سفید بشکل الصفحه تخم مرغ که معکوس باشد و بی برگ
و گل و ساقش بسیار کوتاه و در جوف او مملو از صفایح و ماکول او را بترکی کیلک و بفارسی قارچ
نامند و فطر و کماه و اسم جنس ماکول و غیر ماکول بند و نزد بعضی فطر مخصوص قارچ است و کماه مخصوص

ماکول

ماکول است و هرچه پلر جه و پر آلیچه بد و سفید مایل بسرخی باشد و کوچک و از زیر حب سفید ماکول است و سیاه و غلیظ
سمیه و هر چه از نوع سفید و سرخ او در تحت زیتون و انجیر و کرده کان و امثال آن بروید بدستور از سرکلی و
و مانند آن ... شده بهتر و کویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ او است ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال
آب ... جهت بیاض و تقویت باصره و بلکه خشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را با آن پرورده کنند
و سائیده خشک او رافع اسهال و قرب ... الامعا و ضماد او با سرکه جهت فتق و قیله و برامدگی ناف مجرب
و مداومت خوردن او قاطع ... و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بعد افراط تعفن خورد
و سده و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و لقوه و بهترین مصلح او بکاه و خردل و نخحل او است
نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب
سرد و بعد از آن ... مضر و بدستور با تخم مرغ و گوشت خوردن او از خواص او است که هر حیوانی کسی با بکرد
فطر ماکول با خورده باشد و ... از معده نکذشته باشد هیچ دوائی علاج او نمیکند و هرچه در زیر خشم آب
و سرکه روییده است کشنده است و جوف خشک که دهد او مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با
سرکین مرغ خانکیست **فطراسالیون** بمعنی کرفس کوهیست و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند
و تخم او شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن میشود است و بهترین اجزای آن تخم آن است در سیم گرم و خشک
قاطع لزجات و مدر بول و بغایت ادرار حیض قوی الاثرات و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم
بارده و مبهی بغایت مفتح و جهت نفس و درد پهلو مفید و در جمیع افعال قوی تر از سایر اقسام کرفس است
و بالفعل تخم کرفس جبلی را بجای او استعمال مینمایند و ان مدور و مایل بدرازی و بقدر فلفل و بیرون
سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نباتات او عریض و با اندک جداره و چتر گل او مانند
چتر گل شبت و در تنکابن و ایلهیم بسیار است و ... ضعیف تر از فطراسالیون است و در هندی
مثل آن بیدا شده و او مدر عرق و رافع عرق النسا و تهییج و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند
کرفس است و در حرف کاف مذکور میشود **فطس** **فطوس** حب الاساس است **فطیر** نان بخمیر است
و زبون ترین اقسام نانهاست **فطریدس** اسم یونانی وجاج است **فقع** بترکی وشیلان و بفارسی
ریخ نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین
نزدیک آب ... میشود و شیرین لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطرها کولست و غلیظ و اصلاح آن
بدستوریست که در فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهای

جوارشات و سعوطات ترجیح میدهند و در جمیع علل آنها که خواهند یک جزء از هر یک از عود و فلفل و سنبل و اذخر
و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاحات آنست که از شیره جو ترتیب دهند
و آن در [illegible] و حرطب بیان است جهة سرفه و امراض حاره ریه نافع و مسهل کرده و حجاب دماغ و اعصاب را مصطکی
ادویه حاره است و انچه از نارمشک و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب میدهند کثیر العطرات و مقوی معده و رافع
جمیع انواع نفخ است و بکثرت اقسام او عسلی و خمر مائی و منوبر است **فقاح** اسم جنسی کوهی است **فقاح سوبحان** [illegible] اضلاع
است **فقلابوس** اسم یونانی حرمه الجبلی است **فقلاکیس** بخور مریم است **فقلامینوس** [illegible] است **فقص**
شاهتره است **فقاح الملح** زهرة الملح است نزد بعضی العقرب است ماسرجویه گوید که بر روی نمک معدنی میشود
بشوره شکوفه میکرد و الطف اجزای نمک و قبض او کمتر است **فقلیون** عنص است **فقده** حب العقد است
فقعه کل نرد است **فقولیون** حناست **فقارس** اسم یونانی سرو است **فواح الکرم** شکوفه انگور است در اول دوم
و خشک و با عطریه و مقوی دل و معده و مسکن غثیان و تب و عرق و در افعال قویتر و لطیف تر است **فلز** بکسر لام
و کسر فا در لغة بمعنی سفید روی است و منقح نیز نامند و بر تشدید زا و کسره و لام بمعنی سیم اهن و بریم معادن که از
است مشهور کوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معادنی است که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در ورزش منطرقات
باشند اعم از آنکه منطرق بالفعل باشند یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر گردد و ادام
چکش گیر بالفعل را منطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع هفت تن که از هفت معدن حاصل شود
طلا و نقره و قلعی و سرب و اهن و روی و تیتیای و هر یک را یک معدن مخصوص است و مس و روی را از یک معدن
و در وزن مختلف اند چنانکه جبیاس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد
و روی در معدن بدون گداز شکوفه میکرد و بجهت خود روئی آن بفارسی روی و مس است نامند و
طالیقون گویند و ان از نهایت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود و لهذا بعربی صفر نامند
و مس سرخ مایل بزردی میباشد و هر دو [illegible] و در وزن سبکتر از روی اند و منطرق بالقوه سیماب است که باعمال
مخصوصه چکش گیر و گداز میکرد و مس قلزات نیز گویند و معادن منطرقات هفت اند و از جمله [illegible] فلز
خیزد که روی و مس باشند و چون روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد
و از اسم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق [illegible] احدی بجهة استقصا ننموده کما لا یخفی و
خواص هر یک مذکور شده و خواهد شد **فیلعوس** افلیجه است **فلفل** بیونانی [illegible] نامند و درخت ان شبیه
بدرخت سفرجل و خوشه ان مانند خوشه [illegible] برگش دقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز [illegible] فلفل

سفید و سیاه و چینی [illegible] او بانتها رسد سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و [illegible]
و سفید او املس و قابض تر است و سیاه چین دارد و تندتر و در آخر سیوم گرم و خشک و سفید در اول آن بعضی بعکس آن دانسته
و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح و مفتح و مقوی حافظه و سده و باه و شکم
محرک باه و [illegible] کننده خون و بریدن و ملطف اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و رافع آروغ ترش و مقوی جگر و معده و
آن با آب و در [illegible] جهة تقطیر البول نافع و با زهر علتهای عصب و اعضای عصبانیه و محلل و مخرج جنین بعد از جماع
حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع [illegible] و برص و با نطرون [illegible] جای بهق و [illegible] کننده و با مویز و نمک
جهة رویانیدن [illegible] داء الثعلب و با [illegible] جهة [illegible] جوشانیده او در روغنها جهة فالج و خدر و امراض بارده
قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهة ظلمت بصر و ناخنه و بیاض و طلای جوشانیده او در گلاب جهة رفع
بارده و درد دندان مجرب و [illegible] مضمضه آن با [illegible] جوشانیده [illegible] دندان
و خاییدن او با مویز جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و محرق سینه و حلق و مضر کرده و جگر حار
جمیع [illegible] باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشد و مصلحش روغنهای سرد است و در
عسل و قدر شربتش تا یک درم و بدلش [illegible] است **فلفلمونه** اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اعم از بیخ و پوست
و چوب درخت اوست و ابن جلجل ریشه درختی غیر فلفل دانسته و اصل [illegible] و سفید [illegible] است خواص و قدر
شربتش و مصلح مانند فلفل است و در [illegible] سعوطات [illegible] صمغ نافع و بدلش دار فلفل است
فلفل الماء نباتی است که در آبهای غیر جاری روید برگش شبیه برگ بید و ساقش [illegible] و ساقهای او بقدر ذرعی و دانه او
ریزه مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند و شبیه بطعم فلفل و معطر و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم گرم و خشک
[illegible] معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمی و صلبه و رافع آثار [illegible]
و قدر شربتش تا دو درم است **فلفل السودان** دارای است شبیه بخیار و غلاف و شبیه بغلاف [illegible] و با اندکی تلخی
گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و منقی سده و با عسل محرک باه و جهة قولنج ایلاوس نافع و جهة درد
و حرکت آن بغایت موثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درم است **فنبل** ثمر است هندی بقدر [illegible] و پوست
پسته و صورت فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی [illegible] از [illegible] نیلوفر
بهم میرسد [illegible] نیلوفر [illegible] هندی و غیر فندق هندی است و صاحب اختیارات [illegible] نیلوفر
هندی دانسته در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیوم گرم و خشک است و محلل و مفتح سده و منقی دماغ و
خفقان و غشی و درد سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی [illegible] عصب و درد معده و استسقا و باد بواسیر نافع و ضماد

برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درم است **فلیه** حب الآس است **فلفلمون** نوعی از
بربریست **فلاد** از نبات است **فلحون** سرخس است **فلجیقون** سورنجان و نزد بعضی حرمانه **فلفلشامی** تخم خلاصه است
فلفل الصعالیک شیلم است و نزد بعضی حرف بلی است **فلفل القرود** تخم ریسمه است **فلفل الخواص** ماهودانه است **فلیفله** هو نوه
و گویند تخم ... است دبقه مغربی نزد الابخره است **فلنجمشک** فرنجمشک است **فلفل دراز** اسم فارسی دار فلفل است
فلوس بقدر روی برگ نباتات است **فلام** اسم عربی فاقلی است **فنک** اسم فارسی ... است و آن نوعی از سنجاب است
سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از ... و روس ترک آرند خوشبو و گرمتر از سنجاب و قاقم
و سردتر از سمور و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصاً صاحب اطفال و نزد بعضی جلد او عفنی بخور او جهت ...
هوام ... است و قول اول اصح است چه اجر بوست ... است سفید و بزرگتر از غارد و قوی میشود و لباس او ...
بخلاف فنک **فنجیوس** اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ ... کبیر و ... سفید ... میباشد و ...
علامتش چنین سفید و طرف دیگر سبز و ... بسیار و در بهار از ... کهنها ساقی ... بقدر شبری و ... کلش زرد
و زیاده بر ده روز نمیماند و لهذا ... بتقلیب ... اند که ... و ساقش و بیخش باریک و در مواضع نمناک ... بهم میرسد
... گرم و خشک و تازه او مستعمل و اندکی از بیخ و برگ او که در دهان نگاه دارند ...
... ضیق النفس و ... سینه و محلل ریاح ... استسقا و ... داد و ضماد او محلل ...
... اورام و التیام ... و حمول او با عسل مخرج جنین مرده و زنده و ... میباشد و غیر
مستعمل است **فنجکشت** ... است **فناء** عنب الثعلب است **فنجریون** فنجریست **فنجیوشش** بسایی ... است
نوعی سرخ ... و ... الفاوانیا است **فنجوریون** ... است **فنجنوشش** ... است
اسم اصطلاحی معجون ... الحدید است ... **فلنگ** ... است **فقد** ...
اسم فارسی ... است **فو** ... اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس ... و ساق او زیاده بر ذرعی و ...
... و برگش ... بنفشی و ... سفیدی او ...
... او ... شبیه ... سنبل ... و ...
... بفارسی ... سنبل ... گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض ...
... جهت درد پهلو و ... عرق النسا و ... و مفاصل و علل بارده ... سینه ...
و مضر گرده و مصلحش ... و عسل و بدلش ... و قدر شربتش ... از جرم او تا یک درم و ... مطبوخات ...
فوه بفارسی روناس ... جهت ... مستعمل ... فوة الصبغ ... است ... و ...

و بعد از ... سیاه میشود و در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط
جنین و طبیخ او با عسل جهت عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و ... فالج و ... جهت ... جگر و ...
و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش ... و قدر شربتش یک درم و در مطبوخات ... درم
و باید ... سه روز ... و شاخ و برگ و ثمر او ... و دافع سموم هوام است ... بر جزوی ...
خار و ثمرش ... سبز ... سایر اجزا و حمول او مدر حیض و مخرج مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض ...
عصبانی و ... و سعفه و خرازه و آثار جلد ... و مسقط ... و بدلش ... و نزد بعضی ... و ...
... است **فوفل** معرب ... بهندیست و او ... از ... و ... اندک
... سرخ و سیاه ... و درخت او ... در جهت ... است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع
... صعود بخارات ... و ... او مسهل ... و ... رافع دردهای حار و قاطع ...
و جهت استحکام عصب و سستی اعضا و ... و امراض حاره و ... و قطع سیلان ...
... و مصلحش کثیرا ... جهت ... و ... و جوب ... و قدر شربتش ...
یک درم و بدلش ... و نصف ... است **فودنج** معرب ... بوده فارسی است ... جبلی ...
... و نهری و جبلی میباشد و مراد از ... و ... قسم جبلی است و ... نهری ...
برگش ... و ساقش ... و ... نماید ... و ...
... گرم ...
خشک ... مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین ... تریاق ... و محلل ریاح ...
... اخراج ... و ... فضول معده و سینه و ... معده و ...
... کردن عضو ... جذام و ... جلد و ... جهت ... اخراج جنین ...
او جهت ... رحم و ... آن ... جهت ... و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
تا دو درم و بدلش ... و نصف او ... است و قسمی از او ... برگش ...
... بزرد ... و ... صغیر از اقسام ... است **فودنج نهری** ... برگ ... مانند ... کوهی و ...
او ... و ... در کنار نهرها میروید و قسمی از ... شبیه ... برگش ... و ساقش ... است و ...
در دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل ... عرق ... و جهت ... و نفس الانتصاب ... سودا ...
جذام ... شراب جهت سموم و ... عضو ... و جهت ... با عسل ... جهت ...

و حب الغریع و حمول یک او جهت اجتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرزجه او جهت گریزانیدن هوام و ضماد تخم او
در شراب جهت انواع آثار [illegible] جلد و عرق النسا و قطور آب او جهت کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مفید و چون خشک او را
بر موضع گزیدن هوام بندند موجب تحلل آن عضو و جذب سم است و در عضوی که کرم [illegible] شده [illegible]
آفت و مضر [illegible] و مصلحش کثیرا و شربتش یک درهم بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است فودنج جبلی
[illegible] است فودنج آبی [illegible] است و بعضی [illegible] را [illegible] و آن از آرد جو و گندم که با آب گرم
خمیر کرده باشند [illegible] که در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه بگذارند تا متعفن شود و خشک گرداند
و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش بدن و [illegible] و حل مفید و محلل قولنج است و بعضی [illegible]
اضافه نموده با سرکه مخلوط بسازند و در دستورات مذکور است فول باقلی است فوم سیر و گندم
نخود است فودبری [illegible] است فوة الصبغ روناس است فوشنه [illegible] است فولیون اسم یونانی جعده است
فوربون اسم یونانی عاقرقرحا است فوفه غبیرا است فوهل [illegible] است فورس اسم یونانی [illegible] است فوخرایا
اسم یونانی حلزون است فولن اسم یونانی برگ تنبول است فوالو بیونانی حنظل است فوغابص با الصاد
بیونانی لسان الثور است فهد اسم عربی یوز است فیروزج معرب پیروزه فارسی است و بهترین او [illegible]
کبود صاف که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و [illegible] معدن شیراز و کرمان بهم رسد [illegible]
سفیدی باشد و [illegible] است مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک [illegible] سد [illegible] و در اول سرد و در دوم خشک
و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان
و با عسل جهت صرع و [illegible] و شانه و اکتحال او جهت [illegible] و بیاض و تقویت [illegible]
[illegible] و سایر [illegible] نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربت [illegible] درهم و جهت سموم [illegible]
درهم او را با [illegible] جهت گزیدن عقرب مجرب یافته‌اند و از خواص اوست که دارنده او [illegible]
با او نرسد و [illegible] او مقوی دل و مانع خوف است و چون با جیاد و نرم [illegible] صلب [illegible]
و تثبیت نفوس [illegible] فیل حیوان معروف است در غیر [illegible] و هند [illegible] و هفت سال [illegible]
و مدت حمل او یکسال [illegible] و بهترین اجزای او دندان اوست که عاج نامند سرد و [illegible] و حابس اسهال
و نزف الدم و بستن [illegible] عضوی که استخوان شکسته [illegible] باشد [illegible] و [illegible] اخراج و خوردن او [illegible]
با شراب و فرزجه او را بعد از طهر جهت حمل [illegible] مجرب دانسته‌اند و شرب او با آب [illegible] مانع [illegible]
[illegible] کرده او [illegible] نامند بقدر دو درهم هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم

و رافع ورم [illegible] است و ضماد سائیده او با شیر و براده حدید جهت بواسیر مفید و تعلیق او بر گردن اطفال
و مواشی که در پارچه [illegible] بسته باشند مانع ضرر [illegible] و خوردن [illegible] عاقر قرحه [illegible]
جهت حامله شدن مجرب دانسته‌اند و [illegible] و خوردن [illegible] که زهره او با [illegible] مشک [illegible] جمیع [illegible]
و مار [illegible] و تعلیق [illegible] تب ربع و [illegible] و سرگین فرزجه او مانع حمل [illegible] رافع [illegible]
و گریزاننده هوام و طلای او رافع کلف و آثار و [illegible] سوخته او جهت [illegible] الیام [illegible] مفید و فرزجه
خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر است و خوردن [illegible] با آب کاسنی رافع [illegible] و اسهال [illegible] است فیجن
اسم یونانی سداب است فیلزهرج بمعنی سم الفیل است و آن قسمی از لوف الکبیر است که حضض هندی عصاره او
و قاتل فیل است فیلجوش قسمی از لوف الکبیر است [illegible] الجعد [illegible] فیند و فیلنگ فینج جوز الغولا
است فیطس [illegible] است فیقص اسم یونانی [illegible] است فیقرا بلغه یونانی بمعنی تلخ [illegible] و مراد از او
[illegible] است فیقن اغریون [illegible] است فیقس اسم یونانی عفص است فینقس [illegible] است فیسطل
شاهترج است فیهق اسم المسمی [illegible] السود [illegible] فیسفا اسم عبرانی النفحه است و بیونانی [illegible] فیقراطیون
اسم یونانی [illegible] است فیناسیوس اسم رومی اصابع الصفر است حرف القاف قاقله بفارسی هیل [illegible] کبار
و صغار [illegible] کبار او [illegible] اغلاف بقدر [illegible] و مثلث و سیاه [illegible] و دانه او [illegible] صغار او را اغلاف
سفید [illegible] و با عطریه و تندی و تلخی [illegible] و بهترین [illegible] و [illegible] و با خشونت و تند
بوی و ثمرش [illegible] سر شاخها متفرق [illegible] باشد و از هند خیزد و کبار او را ذکر و صغار او را انثی گویند و قوت [illegible]
سال باقی است و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر است [illegible] در دوم گرم و خشک و ملطف و محلل و هاضم
و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوه قابضه و ملطف جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان و
جهت ریاح معده و احشا و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصا با اغلاف و جهت صرع و سکته [illegible]
و انعاظ نافع است [illegible] و جهت صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر [illegible] است و مصلحش [illegible]
شربتش تا یک [illegible] و بدلش [illegible] ثمر آن [illegible] است بدلش [illegible] و صغار او در اول گرم و در دوم خشک
در تقویت [illegible] قوی‌تر از کبار [illegible] و محقق [illegible] سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوه قابضه [illegible]
و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش [illegible] آن کبار و نصف آن حب السلاطین است
قاطانیقی بلغه یونانی بمعنی کف العقاب است برگ نبات او مانند زیتون و [illegible] و ثمرش [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] گویند در تعشق موثر است [illegible] با هم [illegible] در [illegible]

حرف القاف

و تعلیق او مانع عشق دانسته اند **قاقلی** اسم نبطی است و بعربی قلام و بترکی آنقور و بفارسی شور نامند نباتیست شبیه
باشنان و اسفند و رطوبت آن چیز از اشنان و از آن سبزتر و طعم آن شور و با تلخی و شتر بخوردن آن راغب و
موافق مزاج اوست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یکوقیه با نیم رطل با آب مویز و شکر سرفه
مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتح سده و جهت ضعف معده و تسهیل درد و کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک باه و دفع سموم
با ماست **قانصه** بفارسی سنگدان و چینه دان گویند و طیور را بجای معده است و بهترین او از آن ماکیان و مرغ
پرواریست و بعد از اخراج عصبهای او کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش ابکامه و
نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و سائیده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و ذرب الاطفال
و اسهال بغایت نافع است **قار** بفارسی شهر [illegible] است و آن از زمین با آب گرم از چشمها بجوشد سیاه مایل
بسرخی و اصل آن بعضی سرخ و برخی سیاه چسبناک و با قدری خاک [illegible] طبخ [illegible] نتوان [illegible] و امثال آن
اندود و قوتش تا سی سال باقیست در سیم گرم و خشک و [illegible] قریب [illegible] و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظ
و [illegible] سینه و دماغ و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوائی و [illegible] و معین هضم و جهت معده و جگر و سپرز نافع و
خاییدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس [illegible] و دندان [illegible] و ظروف قیراندوده
مدتی مدید از امتناع تغیرات [illegible] انقلاب [illegible] مصلح غلیظت آب و مانع طاعون و [illegible] استسقا
و شرابی که در زیر خم قیراندوده مدتی مدید ترتیب دهند [illegible] سریع [illegible] تر از [illegible] و صفرا و [illegible]
و اکثار خوردن قیر سورش و قرحه مثانه و مصلحش صمغ عربی و لعابها و قدر شربتش تا یکدرم و بدلش قفر است
قاوند اسم رومی سنجد است سفید و شبیه به [illegible] و از حبشه و نواحی مصر آرند و تخم قاوندی نامند
و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند گرم مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و [illegible]
و هر روز رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درم است **قاقم** پوست
جانوریست که از موش بزرگتر و سفید و دنبالش کوتاه و سر دنباله او سیاه و لباس او گرمتر از سنجاب و [illegible]
از سمور و در خواص مانند فنک است **قاتل الحیتان** و **قاتل السمک** ماهیزهره است **قاتل الذئب** خانق الذئب **قاتل**
ابیه نزد بعضی [illegible] اسقفان و نزد جمعی قطلب است **قاتل نفسه** شاهی کافور و [illegible] است که بنفسه [illegible]
و نقصان [illegible] باشد **قاتل النحل** [illegible] است **قاتل النمر** خانق النمر است و نزد بعضی [illegible] سیاه است
قاتل النمر خانق الکلاب است و گویند عبارت از ازراقی است **قاتل اخیه** خصی الکلب است **قاتل علق** نوعی
از غلیت که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از [illegible] است دم الاخوین است **قاقالیا** اسم رومی [illegible]

بقولا و جامع است **قاربا** اسم یونانی کرده است **قاقیا** اقاقیا است **قاره** ستاخیس است **قاطون** اسم رومی [illegible]
است **قاسیلی** اسم ترکی بادروج است **قایش** اسم ترکی [illegible] است **قارنی یاروقی** اسم ترکی [illegible] است **قار** اسم
ترکی ثلج است **قاوون** اسم ترکی بطیخ است **قاربوز** اسم ترکی بطیخ هندی است **قان** اسم ترکی دم است **قابوق**
اسم ترکی قشر است **قارچ** اسم فارسی فطر یا کول است **قارا** اسم ترکی [illegible] است **قبج** بفارسی کبک و بترکی
کلک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال [illegible]
فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور [illegible] گرم و با شراب [illegible]
خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیهاست و شرب یکدرم مغز سر او با نیم درم صندل جهت [illegible] یکدرم از جگر خام او جهت
صرع و زهره او جهت تقویه و جلای بصر و بیاض و شبکوری [illegible] چشم [illegible] جهت بیاض و جرب [illegible]
[illegible] چشم [illegible] با روغن زیتون جهت نزول آب و سعوط او [illegible] جهت قوه حافظه و رفع نسیان [illegible]
که در سرکه [illegible] جهت درد جگر [illegible]
سمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او [illegible]
طلای سرگین او رفع کلف و نمش است **قبیطه** ناطف است **قباع** اسم ترکی قرع است **قبیلا** اسم ترکی [illegible]
قباد [illegible] اسم [illegible] است که بفارسی [illegible] نامند [illegible] قبیح گویند و کثیر [illegible]
گوشت [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] جهت سرفه و ضیق النفس و طلای [illegible] بعسل جهت [illegible]
است **قت** رطبه خشک [illegible] **قتیل الرعد** سلوی است **قثا** [illegible] اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر
نیز گویند و در بعضی مکان طول او بقدر [illegible] شود و در اخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و [illegible]
گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف تر از قثد و سریع الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و [illegible]
قوی تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم [illegible] مستعد عفونت و اکثر
انفعال [illegible] مانند قثد است و مصلحش عسل و [illegible] و شرب یکدرم [illegible] جهت [illegible] و خشک کرده [illegible] جهت
اسهال صفراوی مفید است **قثد** اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بادرنگ و در خراسان بادرنگ نامند در اخر دوم
سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و [illegible] حصاه و [illegible] غلیظ
[illegible] و رافع ضعفی که از اسهال [illegible] حادث شود بهم رسد و جهت تبهای [illegible] خفقان و درد سر نافع و آب او [illegible]
[illegible] الصفرا [illegible] که در معده [illegible] و آب خیار زرد و ترش [illegible] اسهال [illegible]
نارسیده آن [illegible] نقل [illegible] خیسانیده روز [illegible] العسل بنوشند جهت [illegible]

وتفتیح سده و تحلیل سواد حاره نافع و رافع خفقان است و دیگر ورد و نطول آب او نافع تولد قمل و ضماد
کوبیده جرم او جهة جرب و حسف و شری و خارش مبرئی و ورم کردن خشونة جلد و التهاب علة داء الثعلب و دراز
حاره مفید و خوردن او سر قیم از پوست خشک او جهة عسر ولادت بغایت موثر و مضر مبرودین و مصلحش
غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون معده فاسد کرد و مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و
معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهة استشاق [illegible] حیوانی و در سر حار مفید و قشر خیار سرد و مطلع
در بسیار در هضم و با طعام و با طعام و بعد از آن مضرات و تخم خیار سرد و تر از تخم خیارزه و مدر بول
و مخرج صفرای سوخته با دوار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد و سوزش و قرحه ان که از حرارت باشد
و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیارزه و شربتش
بمقدار سه درم است روغن خیار که مانند روغن کدو تربیت میشود افعال ضعیف تر از روغن کدو است **خیار الحمار**
بفارسی خیار وحشی نامند و قند بلوطی و البسیار تلخ میباشد و نبات او سا قدار و غیر مثمر و ثمر بزرگ تر
کوچکتر از برگ خیار و باخشونت و بار غب و بحش ازرک و سفید و شبت اعتراضها و سواقیع دیگر از فوق
ترین غرای او عصاره ثمرات که افشرده با قدری صمغ بانشاسته آمیخته قرص کرده باشند و قوتش
تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس بغایت تلخ و عصارت شعله میشود و البسیار سفید غبار [illegible]
ترین او کرانی رنگ خشن است در سیوم گرم و خشک و مسهل مره الصفرا و بلغم خام و زردابست
و منقی دماغ و رافع استسقا و سرده بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و
کرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و جوزه و درد مفاصل و نقرس و عرق
النسا و معمول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا نیم درم و افراط آن [illegible] مضر جگر و ابدال اسهال
مفرط با افراط بالذات و مصلحش در افراط آن سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و میوه های قابض و در افراط
اسهال محجم النشی و جلوس در آب سرد و اشامیدن قوابض بارده است و شرطست که با ادویه مناسب طبیعی
تعمل او استعمال نمایند مثل مقل و در بطن و صبر و تربد و افتیمون و نمک هندی و ما العسل و رب السوس و غیره
و اقسام صموغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و نمک جهت
روغن متون محلل ورم حنجره و با سرکه جهة کلف و آثار و ثالیل و قوبا نافع و آب او جهة تنقیه سعادن
و نبات صلیقی آن مجرب و النسبة اندیج او و تحقیق تر از سایر اجزا او و ضماد مطبوخ او و درم کوه اراق
نقرس و با بنفشه و اشامیدن آن جهة درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و استسقا الحمی بغایت موثر و ملا و [illegible]

خطمی

مطبوخ برگ بیخ او رافع جذام و جهة قیراط از آن مسهل بلغم و مره الصفرا و بهترین ادویه استسقا است و قدر شربتش از مطبوخ
او ماسه و تیه و حقنه مطبوخ او جهة عرق النسا و مضمضه آن جهة درد دندان سرد و سعوط او با شیر دختران جهة یرقان
مزمنه مفید و ضماد تخم و کل او جهة مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یکدرم است و باید با آن گرد و کتیرا بجوشانند
در روغن قثاء الحمار که آب او را باشد آن روغن بیتون و روغن آن جهة پر در زرد افتاب بگذارند بسیار گرم و محلل و قوی و مدر
حیض و مخرج ادرار و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن و با تخم کتان مجفف و ابر برقدر شربتش یکدرم
قثاء الطعام حنظل است **قثاء الکبر** ثمر کبر است مذکور میشود **قثاء هندی** بل است و نزد بعضی خیار شنبر است **قثاء الحیه**
زراوند طویل است و نزد بعضی حنظل است **قثاء بری** قثاء الحمار است **قجی** اسم ترکی گیاه خردل بری است
قدید اسم جنس حیوانات خشک شده و مراد از مطلق آن گوشت قاق و قدید جمع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل آن است
و ردیترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوانات
وحشی جهة استسقا موافقست گاه که در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و ترشیهای تر
و تر **قدمیا** اقلیمیاست **قدیم الملک** خیار زمی است **قداح** بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه طلح **قدح** نوعی از برو
قدومه بلغه اصفهان نام نوعی است **قردمانا** معرب قردمون یونانیست گیاه او شبیه بنبات بابونه و شاخهای او
بسیار متفرق دیگر و بکبرک آن با بونه بزرگتر و بخش قوی تر و گلش سفید مایل بکبودی دیر هم و تخمش از آن زو باریک تر
و از آن دراز تر و با تلخی و تند بوئی و نوع بری کروبیا است و مستعمل تخم او است در اسیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده
حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو
و صرع و عرق النسا و فالج و درد گرده و کوفتگی عضل و با پوست بیخ غار مفتت حصاة و طلای او با سرکه رافع
جرب و حکه و حمول او مخرج او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یک درم و بدلش او فراسیون
جرجل **قرنفل** بفارسی و ترکی میخک نامند و آن شکوفه درختی است و اصل درخت او کسی مشاهده نکرده و مخصوص به
جزایر چین است که از ساحل دریا جمع کنند و قسم نر او شکل دانه زیتون و قسم ماده و بعضی میخک را سیاه و شده بجای
و با عطر قوی و تیز در سیوم گرم و خشک و مفرح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و حواس و
مسکن و رافع قی و خفقان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و ام الصبیان و
بارده رحم و قوت الامعاء رطوبی و نزلات متوالی و بدبوئی دهان و فالج و جمیع امراض بارده رحم و نزلات باردی
و خشت و وسواس و خفقان و بهر سم او با شیر تازه بشرط مداومت مقوه باه و مداومت بکار بردن آن و فرزند
طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب منع حمل و اکتحال آن جهة سبل و قوه باصره

و غشاوه و طلای آن با عسل جهت جلای بصر و مقوی فم رحم و بر یافوخ جهة سکته و سدد دماغی و در نزلات بارده مجرب و سعوط
و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو نیم گل سرخ و شش او گاوزبان و نصف جزو سنبل که مجموع را یک شبانه
در گلاب تعبیه کرده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهة تعدیل
اخلاف و منفع استسقا و امراض بارده بعدیلت و شرب او که یکجزو آنرا با شش جزو آب انار یکجزو عسل مخلوط
نموده در شیشه کرده یک هفته در سرگین اسب دفن نمایند برابر است از خمر قوی‌تر و چهل همین شراب با شکر تعقوم از جهة
جهة امراض بارده صعب بی نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعا است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک درم و بدلش
سنبل و دارچینی و نصف او بسباسه است **قرنفل بستانی** زنجبیل است **قرفه** اسم جنسی پوست درخت چوبی است و
مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و عطر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه بان و انرا
قرفة القرنفل باین سبب نامند و قسمی مایل بسرخی و در عطری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین‌تر از آن و در بوی شبیه
بدارچینی است و قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسم مخلوط
بخطوط و قسمی سفید و زرد و نیکی جدا نشده و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بعضی گفته در افعال ضعیف‌تر از دارچینی است
و جمع ابراقوی‌تر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در افعال و مزاج شبیه بقرنفل و از آن ضعیف‌تر در سوم
گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویه معده و جگر سرد قوی‌تر از دارچینی و بجهة فالج و لقوه و صرع و امراض
عصب و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و تو با و بر شش تا دو درم و بدلش سلیخه **قرنفیه** بلغت عرب
گیاهی است گلش شبیه برگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونه و گلش
بنفش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند خربق سیاه و بد بوی شبیه بدارچینی و در سوم خشک
و سایرها و الکری در دوم برد و در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و معطس و رافع صرع و بوئیدن او جهة زکام
و آب طبیخ او جهة عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهة احتباس حیض و ضماد برگ او جهة
صرع و ورم ریگی و رطوبت چشم و ابتدای عرب و ورم پستان و رفع انجماد شیر ان مفید و خوردن تخم او جهة
احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او و دار جهة کوفتگی اعضا مفید و در سوم
که در او جوشانیده باشند جهة برز و کزاز نافع و او مضر بمحرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یک درم است
قراقاه بلغت ترکی اسم نوع درختیست بقدر فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب است و ظاهرا نوعی از زر
باشد و بغداوی اشتباه کرده او را ارقال دانسته و ارقال اسم فارسی قراینا است **قراصیا** اسم رومی
و بعربی حب الملوک و بفارسی آلو بالو نامند و گیلاس قسم شیرین او است و آلو بالو در دوم سرد و در اول خشک

و نافع

و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره کرده با خشخاش
را زیانه بنوشند جهة سنگ مثانه و حرقة البول مجرب و جوفش خشک و قابض‌تر و چون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوبیده
فتیله‌های باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی بول المدة و حرقة البول است و گیلاس در اول
سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه و مجرورین بعد از طعام سورش و مضعف معده و جهة
خشونت حلق و سرفه مفید است و مصلحش جوارشات و صمغ سرد و گرم و خشک و جاذب و مقوی ادر قطع سرفه
مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی و
ضماد او جهة نیکویی رخسار موثر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش یک درم است **قرة العين**
جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند چه او در طعم و رایحه شبیه بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است و در بهار برو
گلش زرد و باعطریه و تندیست و در اخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و سنگ
گرده و مثانه و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سبز و قرحه امعا و معض و حابس
الدم است و مسخ کننده رخسار و نطول طبیخ او مسکن لرز و قشعریره و مضر سفل و مصلحش عناب است **قرع** بلغت ترکی
کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم می باشد یکی آنکه دراز و دیگری را رومی گویند و مجموع آن در دوم سرد و تر و ملین
بول و عرق و مسکن تشنگی و تقلیل الغذا و آب آن و مطبوخ آن با انجه از خمیر گرفته بکباب در آتش پخته و تنور کرده
باشند و با عسل و اندکی نطرون مسهل با جتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و گمیره بنفشه جهة تبهای صفراوی
و در سوم با تمر هندی و شکر جهة اخراج صفرای سوخته و حرارة دماغ و وسواس و جنون و درد سر و دوار و سرسام که
از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و اسهال مفید و قدر شربتش تا چهل مثقال است و خوردن گوشت او
جهة تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ موثر و عرق حرف نمی‌بخه که با کدو طبخ یافته باشد با مغز
تخم او جهة رفع غشی تبهای غشی حاره و سمیت اخلاط بعدیلت و مربای او جهة مواد سوداوی و تقویت
و تولید خلط صالح موثر و سبز عبارت از وست و مذکور میشود در ترشح و علقت تاختم و مسکن حدت خون و
صفرات و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق
بلغم باشد و باعث قولنج و تبهای سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه متعقب غالب آن می‌گردد و
در معده فاسد گردد و مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی خورده گر
و امثال آن و ضماد کوبیده آن جهة ورم حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و نطول
آب و با روغن گل جهة درد گوش و ورم حاره و سعوط آن با شیر دختران جهة سرسام و هذیان با بیخوابی و قرقره با آب ان

جهت خناق مفید و ساییده خشک آن جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد کلو و اکتحال او با آب گل او و آب تخم
کلدان جهت سده زردی و یرقان که در چشم باشد بغایت موثر است و پوست خشک سوختهٔ آن از قطع نزف الدم
جراحات و رفع آکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و ضماد او با سرکه جهت بهق و برص و خوردن آن جهت
بواسیر و نزف الدم خشخاش است و چون حب کدو را بخبث الحدید مطلی ساخته بعد از چهل روز در آب درآبا خشک کنند
خضاب بسیار نیکوست و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول و لاغری کرده و قرحه مثانه و خشونت
سینه و نزف الدم و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بی‌خوابی و یبوست
دماغ و سعفه صفراوی و سل و تبهای حاره مفید است و قدر شربت از مغز تخم او و روغن او تا هفت درم و بدل
تخم مغز هندوانه است و روغن کدو که جوف او را کوبیده آب او را با روغن کنجد بجوشانند تا روغن
بماند سرد و تر و در مرطب بودن جهت صاحب قانا مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار
و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کرده بکوبند و بجوشانند
تا مهرا شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قوی‌تر و سردتر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب یابد ✽
قرصعنه گیاه خاردار است و اقسام می‌باشد و برگ اقسام او مفروش و از میان برگها ساقی بر می‌آید و بقسم اول
ساق گره دار و خارها در حوالی گرهها و گلش سفید و تخمش مسطح و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم
زردک و بفارسی بیوه زا نامند و در افعال مانند سیسالیوس است و قسم دوم برگش [illegible] و خار او نرم و بسیار
و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای او شاخها برویده و او قوی‌تر از اول است و قسم سوم را برگ مایل به استداره و
تخمش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم برگش عریض و سطبر و ساقش مجوف و بقدر ذرعی و گلو
از خارهای او مایل بکبودی و ظاهر تخمش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم را از اقسام قرصعنه
بیضاست که گلش بسیار و خارهای او [illegible] و ساقش خشن و قبه او شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی
نامند برگش جعده دار و قوی الحراره و در بیت المقدس جهت ادرار حیض و مواد بارده مجرب دیده‌اند و قسم هفتم
از انواع بیضا برگ عریض‌تر و بسیار سفید و سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه قوی الاثر است و قسم
هشتم را ساق بقدر شبری و النصف و چتری مایل بسفیدی و شاخهایش زیاده از شش عدد می‌باشند و قبهای
او سطبر و در اطراف قبه خارهای تند و باریک و شش عدد و تخمش دراز و بسطبری انگشت سیاه و در طعم شیرین
و از مطلق قرصعنه مراد همین قسمت است و انواع قرصعنه سیسالیوس نامند و در مازندران [illegible] گویند
و گویا مجفف [illegible] باشد و در آخر اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض

بملابد

و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و منفعت حصاة و از اکثر بقول ماکول بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض
و درد جگر و استسقا و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسده بدن
و محلل نفخ و شرب آب او که با شیر او و سداب طبخ یافته باشد بقدر سی درم جهت درد تهیگاه مجرب یافته‌اند و [illegible]
او با شیر آن تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او با شیر آن [illegible]
رطوبت ساق و ابتدای داء الثعلب است و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک درم است **قرمز** لغت رومی است
و آن حیوانیست بغایت سرخی بقدر نخودی مستدیر و بدبوی و در برگهای اشجار [illegible] می‌شود و چون بجهد طیران کند
تخمی کوچکتر از خردل بگذارد و رنگ او مخصوص ابریشم و پشمینه است و بهترین او جزو حریر البسیار رنگین میسازد و بهترین او [illegible]
و در مواضع ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار [illegible] در سبزه‌ها یافت می‌شود و در دوم سرد و خشک و شرب او
با عسل تا یک هفته جهت قطع حیض مجرب دانسته‌اند و آشامیدن او با سرکه یک هفته مانع حمل و ضماد او با [illegible] جهت
التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت [illegible] اعضا و جراحات عصب قوی الاثر و ذرور او مجفف بواسیر و تعلیق او
با ابریشم [illegible] رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع [illegible] قمل و محلل صلابات و جهت [illegible] موثر
و قدر شربتش [illegible] **قرقمان** جزئیست مانند [illegible] که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوص [illegible]
درخت مقل [illegible] گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم
ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان مفید است **قرط** بضم اول و
فتح ثانی و طای مهمله اسم مصری قصصه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث الملائکه
نامند **قرانیا** اسم یونانی زغال است **قرطم** بستان او را بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاجیره
نامند و آن تخم [illegible] است سفید و طولانی می‌باشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیره او مسهل اخلاط
سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سده و [illegible] کننده شیره معده و [illegible] جهت [illegible] قولنج
و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن [illegible] و استسقای لحمی [illegible] مانع و چون [illegible] در نیم رطل شیر تازه
حل کرده صاف او را بنوشند رافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت
و سی درم از شیره او با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیار شنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام
و افسنتین [illegible] ثقل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات سوداوی
و با مرزنجوش [illegible] مفتح و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض
دماغی مفید و جوشانیده او را قوه مسهله ضعیف است و مضر معده و مصلحش افسنتین و قدر شربتش از ده درم

نابت در هست و سه [...] کافته قریب و بغر تخم کتان و قایم مقام روغن البحره و جهة بود و تحلیل اورام
گرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او و مدهن او در اسهال [...] برص نافع اند و قرطم بری شبیه بر سیانات
و ساقهای او بی برگ و در خراسان برگ او کل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است و [...] خشک در گرمی معتدل است
یکسم از برگ و ثمر او با نیم مثقال جهة گزیدن عقرب نافع است گویند با و اینکه عقرب گزیده اند در دست گیرد [...]
الم میکند و چون بشکند [...] الم میکند قرون السنبل در ماهیت او اختلاف بسیار در آن کرده اند و انچه
از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از سنبل است سیاه و باریک با درشتی [...] و از سعد باریکتر و درازتر و در بعضی
از سنبل هندی یافت میشود و قسمی از آن سفید نیز میباشد در چهارم گرم و خشک و مضاد او با [...] رافع زخمهای کهنه
که در او جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابات اعضاست ربع درهم از کشنده است با خلاط عقل
و بول الدم قرقوسعما اسم یونانی فلفل بود و غیر زعفرانست در سیوم گرم و خشک و مفتح و مسخن و مدر بول و محلل
صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جلای بصر و مقوی [...] با مره قراطاغون نباتیست شاخهای او بسیار
و برگ او [...] برگ گندم و تخمش شبیه [...] جاهای سایه [...] گویند
چون مرد و زن [...] قدری از آن [...] حامله گردد
قرطاس بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب [...] ترتیب دهند
سرد و خشک و جهة قرحه [...] سوزش معده و امعا و با طبیخ سرطان جهة قطع خونی که از شش آید بقدر [...]
او در آب سرکه قاطع نفث الدم و اسهال سوخته او جهة التیام جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعفه و
زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و تقوع او جهة رعاف و حقنه او جهة قرحه امعا و بخور او جهة زکام و اکحال
او جهة بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و مقدار شربتش یک درهم و بدلش سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور
قایم مقام اوست قرطمان معرب [...] است و مذکور میشود و ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته است
شبیه به درخت چنار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک آنرا بقدر درم جهة
اسهال مفید دانسته اند قرسیونیقیا اسم یونانی کبابه است قریص غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی
و مرغ و جوجه و پاچه با سرکه و ترشی و میوهای تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب دهند و مسکن حدت
خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سودا و در علل [...] نفس است قراد بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست
مثل ساس و در بهایم متکون میشود و در طبع و افعال مثل قنافس است قرد بکسر اول [...] بفارسی
بوزینه و میمون و کپی نامند در جمیع خواص [...] جلای خون او نافع [...] جرب و [...]

که از انسان مجنونی که در کتب قدما مرقوم است انسان نیز حاصل میشود و از اسرار [...] است قرنیا بفتح اول و جیم
یونانی نبات البشنج است و گویند خنفسات است و نزد بعضی یوسیابت قرنفل شامی قرنفلیست قرابط خرنوب شامی است
قرمعا سلحفات است قرقف خمر غلیظ است قرن الخریف شاخ کرکدن است قریقیشو اسم یونانی سرطان است
قرانیوس بلغه رومی اشتر غاز است قرقارس یونانی اسم جنی است قراطن [...] العسل [...] الطیب
قرود القرنفل است قرمیون [...] فرد اموم و قردمانون [...] فردا [...] قرایض بتشدید را نیز
الاکوه است قرصنی [...] است قرفنان و قرنفار و قرنباد کرویا است قراصنا بابونج است قرن البحر مرجانست
و نزد بعضی کهربا است قرقول و قردالبون یونانی اسد است قرداس [...] است قرظم هندی حب النیل است قرنفل بستانی
قرنجمشک است قرحان نوعی از قطر است قربایون اقحوان است قرفو اسم یونانی زعفران است قردانیمی [...]
[...] قرقرون سعد است قرنویه نوعی از [...] قرشم اسم ترکی رصاص اسود است قروط اسم ترکی
[...] است قرافروط اسم ترکی مصل است قرقاول اسم ترکی تذرو است قراغوش اسم ترکی عقاب است
قراطارخ اسم ترکی [...] است قرالانقوج اسم ترکی خطاف است قراقاچ اسم ترکی دردار است قراجوکبادوی
اسم ترکی [...] است قرفو بکسر اول اسم ترکی صمغ است قرابغه اسم ترکی ضفدع است قرساق [...]
ترکی [...] است قرانج [...] اسم مغربی نباتیست خوشبو و برگ او شبیه [...] و از آن کوچکتر
[...] در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسکن دردهای [...] و محلل ریاح [...]
و شاخ او و در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ [...] یک رطل با شکر [...] در تحلیل ریاح [...]
قرخ بکسر اول تخم بادرنگ است قران زجاج است قرذین رصاص ابیض است قرز اسم کرم ابریشم است قرلاق
اسم ترکی قبرات است قرزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط [...] بیخ لفاح از نواحی هند
و نباتش [...] و برگش عریض و سه قسم است یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریه و قسط بحری و عربی
نامند [...] و سبک و سطبر و کم بوی [...] و قسط هندی گویند [...]
شبیه [...] خوشبو و بی تلخی است و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است
که اندک [...] تا چهار سال باقیست و فرق در میان او [...] که قسط شامی باشد عدم [...]
و عدم [...] صلابات آن در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب [...]
سموم حیوانی و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهة [...]
سینه و شکافتگی عضل و تقویه معده و جگر و دردهای [...] معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح

واخراج سنگ کرده و با کنجد جهت تب ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز
و استسقا و فسخ ورکها از زور عشه و صداع نافع و بخور او قاتل جنین و رابع و باز کام و ضماد او جهت کلف و شقاق الفقار
و دردهای بارده با روغن زیتون جهت رفع لرزه و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهت درد سر مزمن و ادرار او
جهت قروح رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین است با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و نمش نافع و مضر
مثانه و مصلحش کل الکبش و مضر ریه و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا
و روغن قسط ساذج است که قسط را بقدر چهل مثقال کوبیده یک شبانروز در شراب خیسانیده با چهار من
روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر و لرزه
و تبهای بلغمی و سوداوی و مقوی قوی و قدر شربتش تا نیم درهم است و روغن غیر ساذج او در دستور مذکور
است قسطوس اسم رومی فی الملاب کبیر است قسطون اسم یونانی نباتی است که بالفعل مفقود است ساقش مربع
و زیاده بر ذرعی و برگش دراز و بشکل برگ بلوط و از ساق بیرون میاید و خوشبو و برگهای اسفل بزرگتر و اعلی ریزه
گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بتخم بنگ و مستعمل از آن برگ
و تخم است در سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از سموم رافع مضرات آن و از مجربات شمرده و ملطف
و مدر بول و حیض و مسهل ... و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و فرحه رئه و عصاره او جهت
درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهت سفر مجرب دانسته اند قسب اسم مجازی خرمای خشک است
که بکمال رسیده است گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل سواد سینه و در مضمضه
و مصلحش کردکان بود و دوا است قسن لبلاب ثمرات است برگش شبیه بریزه و شاخش باریک و شراب کرده
او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهت عفونت خیشوم و آب نیم او با سرکه جهت کرم بدن
نافع است قسولیدون کاکنج است قسطس اسم جنس قسط است قسط شامی را است قسط المر و قسط هندی
و قسط چینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی قسط شیرین است قسیوس حنین بن اسحق گوید
نخیة النبیت است قنارس کبر است قسطیر رصاص ابیض است قسطوریون و قسطوره جندبیدستر است
قیطوس زنجار است قیا سلیخه است قسطل شاه بلوط است قسراق اسم ترکی ریباس است قساولان
اسم روغن تفت است و در حرف تا مذکور شد قسوره اسم جنس بوست انجبار است و انجبار و برو را انجبار تخت
و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام او غذائیه خمار و قاتل ... جند قشمش معرب از کشمش فارسی است
و در زبیب مذکور شد قشار اسم اصطلاحی بوست حب المحلب است و ... قشار الکندر ...

بجل

باریک کنندرات شبیه بپوست و اوراز کنندر لطیف تر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در
بیض مذکور شد قشره باصطلاح مفسر پوست درخت زرشک است قصب بفارسی نی و بترکی
قامیش نامند و اقسام میباشد هندی او که باشی نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی
بزرات که در غیر ابهاین شد و اجابی او مخصوص آبهابات و قلم و نی شکر از اقسام او است عکرش که مسمی
از سبیل است چون در زمینهای بسیار برورش یابد نی میشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن
گرم و بیخش قوی‌تر و با اندک جدتی و ضماد تازه کوبیده آن جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن
درد کمر و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و باد سرخ و شرب سائیده او با عسل جهت سرفه و سوخته او بقدر درهمی
نفخ سده نمیده و مضر شش و مصلحش کثیرا و فستق و ضمادات و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و قوبا و جوکها
و سنون او جهت جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای نیم سوخته او با پوست آن باشیل آن جهت
روبانیدن موی و تقویت موی و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع میشود جهت جاخوشی مجرب
است و فرش کردن کی نی فارسی که اینان ما شندد جهت صاحبان تب حاره و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن
موثرات و شکوفه آن جهت کریه این عقرب و اخراج کرم گوش مفید است قصب السکر نی شکر است و در اول
گرم و در دوم تر و آب او مسمن و ملین مفتح سده و ملطف خون و مقوی شانه و مسهل بول و رافع خشونت سینه
و سرفه و مجرکباجاه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و بحبه اولی آنکه جوشی
داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر شفی جهت اکثار خوردن غیر مطبوخ او مفسد اشتها
و مضر سپرز و مصلحش انیسون است قصب الذریره نباتی است زیاده بر شبری باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی
و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه بتنبیه و ساقش پرگره و از قلم باریکتر و خوشبوی با قبض و تندی و تلخی در دوم
گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم
و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض
کرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفواد و بابرد و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و دود او جهت سرفه و طلای
مجرب و نفوز او جهت خوشبوئی دهان و جهت بر ... و عرق ... ککی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلای القوة البصر
نافع و مضر کمر گاه و مصلحش انیسون و استعمال او با جمیع السعلم بهتر از سایر چیزها است و قدر شربتش تا دو درم
و بدلش عدس المرات است بدستور اظفار الطیب قصدیر رصاص ابیض است قصد اسم عربی گوج است
قصیصه تو درب است قصب البوا قصب الذریره است قصاص بضم اول تمیمی ارخلی ... قصن قصعی ...

وکوچکتر از او بسیار سفید و خواص حلزون بلند گویند **قضاعه** بضاد معجمه بفارسی سگ آبی نامند و اکتحال ضماد
دماغ او جهة تاریکی چشم عدیل است **قضم قریش** حب صنوبر صغار است **قضب و قضم** رطبه است و بهر جهة
تعلیف گوسفند اسم جنس و شامل است **قضاب رومی** نوعی از اذان الغزال است **قطران** دو نوع میباشد
یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و انرا قطران زفتی نامند و یکی رقیق و غیر براق و او قطران سیال است
و نوع اول از درخت شربین و نوعی ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر ان حاصل میشود و طریق عمل انست
که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده جای ان مکان حفر میکنند و آتش می افروزند
تا ماهیت او از آن جا به جمع گردیده و بسیو آب شامل اشجار مزبوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد
میشود و این قسم را در عراق زفت یابس گویند و بهترین قطران نوع براقست که از شربین حاصل میشود
و چون تقطیر با سرکه و سعتری تخم ترب انرا سفید کنند جهة غالیها نهایت نیکوست و دخان او الطف از
اصل اوست و در [illegible] سیوم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت ان و قاتل اقسام کرم معده
و جنین و مخرج آن باقوه تریاقیه دافع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و
جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمهاست بدون احداث وجع و التیام دهنده زخمها و شرب او جهة درد سینه
و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا و کرم معده و [illegible] و قرنجا و مانع انعقاد لطف
و قطور او بر دندان دردناک کرم خورده رافع الم و مخرج کرم ان و حقنه او جهة اخراج اقسام کرم شکم و ضماد او
جهة جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رافع داء الفیل و دوالی و استسقا بارد و حفظ اعضا از ضرر شر
و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهاة و طلای او بر قضیب جهة بزرگ کردن ان و منع حمل و با پیه گاو کوهی
جهة منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهة کشتن کرم گوش و با [illegible] جهة درد گوش و دوی و طنین و الکحال
او جهة بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم [illegible] زیاده از ان کشنده است و بدلش نفط سیاه
و جاوشیر و گویند بوزن او نفط و بوزن او برگ درخت شربین است **قطلب** اسم شامی نباتیست شبیه
بدرخت و برگش باریک و ثمرش بقدر [illegible] و بیدانه و بعد از رسیدن سرخ میشود و [illegible]
و بعد از خوردن آب [illegible] سرد و خشک [illegible] سموم و ضماد او
بر چشم جهة جمع کردن آب [illegible] و طبیخ برگ او محلل اورام و جهة [illegible] و منع کثرت [illegible]
درد مقعد و ورم [illegible] او جهة تجفیف قروح رطبه و [illegible] سوختگی آتش و ثالیل و [illegible] اگر [illegible] شود خوردن
ان مانع اسقاط جنین و حمول او جهة بواسیر و [illegible] و جهة رفع سموم و افیون مجربست **قطن** بفارسی پنبه و بترکی

پنبوق

پنبوق نامند در دوم گرم و خشک و مجفف و شکوفه او بغایت مفرح و تکمه او به آن قریب است [illegible] و شربتی که از آن سازند
بقدر [illegible] خفقان و اختناق رحم و وسواس و جهة ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ او جهة [illegible]
پنبه سوخته محلل اورام و دافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال اطفال [illegible]
سبب [illegible] و سوختن او مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه
و گزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهة نقرس [illegible] و جلوس در طبیخ آن جهة اختناق رحم و بخور او جهة
زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجربست و چون فتیله از ان ساخته یکطرف انرا آتش زده طرف
دیگر بر ثالیل گذارند بحدیکه قریب به بیخ رسد و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجربست و چون تخم او
در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه پوشیده رافع [illegible]
مرده زخمهاست و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه
با سکنجبین [illegible] بادارچینی [illegible] بغایت مبهی است و قدر شربت از شکوفه او تا یکمثقال درهم و از مغز
پنبه دانه تا پنجدرهم و روغن مغز او مبهی و ملطف و جالی و دافع سرفه و سعفه و [illegible] جهة امراض بارده
عصب است **قطف** اسفناج رومیست و او را [illegible] و بفارسی [illegible] گویند نباتیست بلند میشود و [illegible]
اسفناج و برگش سبز مایل بزردی و دراز و زود و شکوفه و گل و تخم او مایل بزردی و با اندک ترشی [illegible] او قوی
از اسفناج و رطوبت [illegible] او کمتر است در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حاره باطنی و ظاهری
و مولد خلط صالح و موافق جگر حار و صاحبان [illegible] و ملین طبع [illegible] و مفتح سده و رافع اورام ظاهر
و باطنی و با شکر جهة [illegible] نافع [illegible] غیر محلله [illegible] مولد ریاح و مصلحش [illegible]
و طلای عصاره و برگ او رافع جرب و حکه و آثار [illegible] و شستن جامه حریر [illegible] طبیخ او پاک کننده [illegible]
بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقی و محلل اورام باطنی و [illegible]
با [illegible] و چون با سه هفته از ان بنوشند جهة استسقا مجربست [illegible] اند و جهة عسر البول و تقطیر البول
و ضعف گرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و تنها [illegible] و علت [illegible]
او با شکر جهة جرب نافع و قدر شربتش [illegible] تخم [illegible] مثقال [illegible] نیم [illegible] مثقال است
بجوشانند تا نصف [illegible] جهة اخراج [illegible] بغایت مجرب [illegible] اند **قطف بحری** نباتیست شبیه
بعوسج و خار و برگش شبیه برگ [illegible] و با اندک شوری [illegible] زار
میروید و انچه در شام [illegible] بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری [illegible]

منعظ و کشاه و تحلیل بقدر [illegible] درهم جهة احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مؤثر و مجرب است **قطاب**
غذاییست که از خمیر و روغن با نانهای تنک کوچک [illegible] با مغز بادام و پسته و شکر و [illegible] سبزهای
پخته و گوشت قیمه کرده جوف آنرا مملو ساخته در روغن سرخ میکنند و اقسام او مولد خون متین و [illegible]
و کثیر الغذا و بطیء الهضم و مولد سده است و آنچه با سبزیهای [illegible] باشد در رطوبت [illegible] و قلیل الغذا
تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگخواره [illegible]
[illegible] از کبوتر مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحراهای بی آب [illegible] گوشت او در دوم
گرم و در سیوم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقاء و ریاح غلیظه و نافع [illegible]
احشاء و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن [illegible]
خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهة بیاض چشم و استخوان [illegible]
او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی داء الثعلب و طلی از مجربات [illegible]
و باید از دو روز از ذبح آن گذشته تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشته خطایی نامند و در اطریه اشاره بان
شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضاء و موافق ناقهین
و ضعیف القوه و چون او را با مغز گردکان تناول کنند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت [illegible]
میشود **قطونا** گیاه بزر قطونا است و در افعال مثل گیاه بارتنگ است **قطاریقا** اسقلوقندریون است
قطیوس اسم سریانی خرنوب است **قطالا** نبطی [illegible] اسم یونانی ورد است **قطمیر** [illegible] است **قط** سنور است
قطلم [illegible] است و در قطن مذکور شد **قعبل** نزد بعضی از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم نبطی [illegible]
[illegible] آن [illegible] بقدر [illegible] مایل بسرخی و با تلخی و گرم تندی و برگش شبیه برگ کرفس و کراث و [illegible] در سیم گرم
و خشک و در بعضی افعال شبیه [illegible] عضل و عصاره او را بقدر ربع درهم با آرد کرسنه خمیر کرده و [illegible]
ساخته جهة سدر و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بشاخ کنگر و سفید و سطبر
و بی برگ و [illegible] با اندک تندی خشک او زرد مایل بسرخی [illegible]
قفال اسم عربی شکوفه انگور است **قعنب** اسم عربی و شامل خصی الثعلب و قلقاس است **قفر** اسم
جنس قار و عرق الجبال است و آنچه شبیه [illegible] باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی در ساحل دریا یافت
میشود که مسمی ببحیره الیهود است و موضعی که در قدیم [illegible] و آن جسمیست [illegible] مایل بسرخی و در او
[illegible] غالبست و از دریا بساحل میآید و [illegible] کنار دریا که حفر میکنند بهم میرسد و مؤلف تذکره مخصوص [illegible]

طبرستان و ساحل آن انداخته است و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیاییست و عرق الجبال و آن قفر الیهود صاف
و از مطلق قفر الیهود مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق [illegible] است که [illegible] و سنگ باشد و در رائحه
شبیه بقطران است و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال قایم مقام نفط و قیر
و قطران و نزد بعضی [illegible] عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و [illegible] جهة شکستگی اعضاء و [illegible] و سقطه
و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النساء و کزاز [illegible] هوام و رفع اسهال [illegible] و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه شکم و [illegible]
و تقویت [illegible] و اعصاب و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم [illegible] و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت
رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر بول [illegible] و شراب جهة رفع احتباس حیض [illegible] العلاج و با سرکه جهة خون
منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهة تقویت اعضاء و با موم و آرد جو و نطرون جهة نقرس و مفاصل و اورام صلب و با
ادویه مناسب جهة التیام [illegible] و نرم کردن اورام [illegible] کرم [illegible] ورم جراحات و الصاق موی [illegible]
کردن بشره و نضج خنازیر و رفع [illegible] ناخن [illegible] و بخور او جهة [illegible] هوام و [illegible]
[illegible] نافع و محرک [illegible] و [illegible] آن با [illegible] جهة قرحه امعاء [illegible]
[illegible] و اکتحال او جهة بیاض [illegible] و [illegible] انگور [illegible]
[illegible] **قفر** [illegible] گیاه [illegible] است **قفلوط** اسم شامی کراث شامی است
قفد [illegible] **قفورا** کفریست و نزد بعضی قفر الیهود است **قفارس** اسم یونانی کبر است **قفیر** [illegible] است
قفیره [illegible] است **قلقاس** نباتیست که در نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است [illegible]
عریض و بقدر برگ بادام و از یک بیخ چند شاخ میروید [illegible]
[illegible] مایل بسرخی [illegible] در اول گرم و در دوم [illegible]
الغذا و محرک باه و جهة سرفه و خشونت سینه و حنجره و [illegible] کرده و اسهال [illegible] و قولنج [illegible]
مولد سودا و سده و مصلحش عسل و سکنجبین [illegible] و تخم او در افعال [illegible]
[illegible] قسمی از قلقاس [illegible] و جهة [illegible]
جهة قروح و قلاع و تقویة سوی [illegible] است **قلقل** نباتیست [illegible] مایل بسرخی [illegible]
[illegible] و مایل بسیاهی [illegible]
[illegible] و مایل بسفیدی و مستعمل از دو دانه اوست و بعضی [illegible]
[illegible] در دوم گرم [illegible] مصلحش [illegible]

و استعمال با سکنجبین است **قُلب** بهای موحده و ضم اول نباتیست برگش شبیه ببرگ زیتون و از ان عریض تر
و بلندی او بقدر ذرعی و زیاده و از ان و شاخهای او باریک و بیخش باذخر و در اطراف شاخها چیزی شبیه بسنبل ابیض
و شقیق مویز بهم میشود و در او برگهای ریزه جدا شد و پایین ان برگها را به نیرو سیه صلب و سیاه و با نکته
شبیه بسنگ ریزه و منبتش کوهها و زمین درشت است در سیم گرم و خشک و مدر و جهت بو و سرفه و ضیق النفس
اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رادع لوابیر و قدر
شربتش تا دو درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است **قَلب** بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر
هضم و ردی الغذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره و مهرای آن مقوی
دل و رادع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت آن که در حین کباب کردن از و چکد جهت شب کوری مجرب دانسته اند **قلت**
بحر یک ثلم و نامی شی حب القلت است و مذکور شد **قلومس** بلغت یونانی اذان الدب است و پنج صنف میباشد و ماهی
زهرج نوعی از وست صنفی سفید است و برگش سفید و نرم و ماده میباشد برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفید و عریض تر از آن
و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بران و چیزی مانند شبر بر ساق و برگش ظاهر است و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و دو
دراز و سیطری الکت و نر او برگ او درازتر و باریکتر است و صنف دیگر برگ سیاه و عریض تر و درازتر از صنف
سفید و صنف سیم را شاخها بسیار دراز و چهار ساق و برگش شبیه ببرگ بید و بر سر شاخها قبتهای مدور و گلش زرد
طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ انجیر و از ان کوچکتر و چهار ساق و ملاحتی بین این قسم و تخم او برگ بزرگ و غلیظ
و بار یک مو چسبیده و تند بو و گلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است و جمیع اقسام
او گرم و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوه قابضه و ریشهای ان در افعال قایم مقام ایرسا و پنج صنف ماه
و سفید او جهت منع سیلان [illegible] یک مثقال آن با شراب جهت اسهال و طبیخ ان جهت شکاف عضل و سرفه نافع و ضماد
برگ قسم نر او جهت سوختگی آتش سفید و ضماد برگ مطبوخ صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت
شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مسقط [illegible] و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش [illegible]
و ظاهرا قسم پنجم جناکو باشد والله اعلم **قلی** در اصفهان کهلا و در خراسان [illegible] و در گیلان قلیا نامند و آن
از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نباتات [illegible] حاصل میشود و بهترین او
برای سیاه است و ان جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یک قیراط که هفت بار
در آب حل کرده بجز علقه صاف کرده و عقد [illegible] باشند با ضم قوی و [illegible] قاطع بلغم معده و رادع
مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او [illegible] کننده گوشت [illegible] و ثالیل و ناصور و [illegible]

و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بعد یل و بکار بردن [illegible] در حمار روز کشنده است و در طلیه استعمال با و
با نفراده ممنوعیت [illegible] این مورث بوستی است که رفع ان دشوار است و چون قلی را در روغن حل کرده بر
انگور بپاشند زودی مویز شود و بلع القلی [illegible] کور خواهد شد **قاماسد** دار شیشعان است **قلبقی**
قاراست **قلوبوشس** شبوست **قلقوط** اسم شامی کراث شامی است **قلام** بعربی قاقلی و نزد بعضی [illegible]
قلیفلمون قیصوریست **قلار** اندربوقا است **قلاری** نوعی از انجیر سفید است **قلی العباغین** قلیاست **قلوماین**
اسم یونانی ظفر العقاب است و ان شجره ای مالک است **قلاطالس** اسم یونانی اذخر حنار است **قلولا** اسم عربی
غاراست **قلوقلیادا** اسم عبرانی قرع است **قلقدیس** زاج سفید است **قلقطار** زاج زرد است **قلقند** [illegible]
و بتاز زاج سبز است **قلب النخله** جمار است **قلقونیا** بیونانی راتیانج است که تابش بجهه باشند و نزد بعضی صمغ صنوبر
صغار است و نزد جمعی صمغ صنوبر کبار است و صغار **قلیمیا** اقلیمیاست **قلومن طاسیوس** اسم یونانی [illegible] است
قلقلان و **قلاقل** حب القلقل است **قلعی** رصاص ابیض است **قلاجاره** بلغت اصفهان عقعق است **قلان**
اسم ترکی هکار او خرس است **قمری** مرغیست از فاخته کوچکتر و بطوق و بسیار مانوس و نوع سفید او خوش منظر تر
در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام و [illegible]
روغنهاست و ادویه لطیفه و تدبیر [illegible] و موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق ایشان
و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم زخم است **قنبل** بفارسی ششش و بترکی جت گویند و چون با قلی [illegible]
دو عدد او را جای داده بلع نمایند جهت رفع تب ربع مجرب دانسته اند و چون سه عدد او را در احلیل [illegible]
رفع احتباس بول مجرب است و از خواص اوست که چون مریض قریب بموت باشد از و گریان میشود و چون از
حامله بر کف دست گذاشته شیر بر او [illegible] هرگاه در میان شیر حرکت کند [illegible] خواهد بود و
حرکت نکند [illegible] دختر و از مجربات است **قمل** بضم اول و فتح ثانی و تشدید آن کنه بزرگ و تلخ خورد است **قمتن**
اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص ترتیب ان کنند و در لبن مذکور میشود **قمح** اسم عربی حنطه است **قمرون**
اسم عربی روبیان است **قمیلیا** بلغت شام نوعی از [illegible] که او را خشخاش [illegible] نامند **قمر** بلغت [illegible]
اسم فضه است **قم قریش** و **قمل قریش** بضم قرنیس است **قانیر** کاشیر است **قمیجه** اسم مصری قصب
الذریره است **قمحه** اسم جنس سفوفات **قنابری** در لغه اصفهان سوچه و در خراسان برغیث گویند
و او بقله با سفناج و مانند [illegible] و تندی و سرد ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلافی مانند نخود
و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بنخود است و در اول گرم و در دوم خشک و لطیف و مدر بول و [illegible]

در تب و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرودین و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه
از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ آن جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن
و طلا کردن او جهت بهق و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش بحلیل اوست بارود عن مادام
و امثال آن قنطوریون اسم نباتیست کبیر و صغیر می‌باشد کبیر را غلیظ و صغیر را رقیق گویند و کبیر ساقش شبیه بساق
حماض و خشن و بقدر دو سه زرع و پر شعبه و برگش مانند برگ رز و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبرلیجی و
در غب او و تخمش شبیه بتخم کاوشه و بیخش ستبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت بسیار سرخ و مانند
و قبض و تندی که بر او آفتاب بسیار تابیده و قوتش تا ده سال باقیست در دوم
گرم و خشک و عصاره بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین زنده و مقعد مرده آن و مجفف
لذع و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و
رفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازه او بتنهائی
و خشک آن با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیف
و مضر سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درم قنطوریون دقیق نباتیست نزدیک بتباه و شبیه بمفوذنج و ساقها
از هم جدا و شاخ او زیاده بر شبری و گلش سبز مایل بسرخی مانند گل شب بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ
سداب و ثمرش شبیه بگندم و بیخش تلخ و کوچک و بیمنافع و قوتش تا ده سال باقیست و در دوم گرم و
خشک و لطیف‌تر از کبیر و ساق و برگ و گل آن قوی‌تر از عصاره آن و مجفف بلا لذع و در جمیع افعال قوی‌تر از تخم
کبیر و طبیخ او که در سر آب با هفت درم ... باشند که بنصف رسیده باشد با شکر و امثال آن
مسهل مره السودا و زرد آب و بلغم و دافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و
امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعصاب و با ... الاصول رافع عرق النسا و افراط
عمل ادویه مسهل و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات با بیجاده ... شانه
و کهنه و با ... جهت مفاصل و با ... جهت دردهای حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای
عصاره او با سرکه جهت درد سری که از آفتاب و شرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را بخور ... نمود
عصاره او را با سرکه طلا نموده جهت رفع قرحه سر و روئیده شدن موی مجرب ... جهت ... بخور و
با بول بکر جهت ثالیل و با عسل جهت ... و با ... اخراج ... ورم پلک چشم و ...
سبلای پلک چشم مجرب و با آب ... جهت جمیع دردهای کهنه چشم و آثار و قرحه و شعیره مفید و چون

الابنه

بر گرداینده عصاره او با آب انار ... در حال رفع جرب آن ... و با آب مرزنجوش جهت ... سبل و قطور
او با روغن ... و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت کرم ... و با ... جهت ثقل سامعه
و با روغن نرگس و حنظل و سرکه جهت ورم گوش و کری و سعوط آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و رعاف خصوصا
با اندکی زاج و کافور و آب بیخ و مضمضه او با گلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب بارتنگ و
عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز السرو جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره او را
موجود نباشد اصل او را ... بقوام آورند و معمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و نطول
... و مضر امعا و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربت از تازه او دو درهم و از خشک او سه درهم و در
... بدلش بوزن آن افسنتین و ... و بابونه ...
و ... و برگ حنا و حقنه با طبیخ او و روغن زیتون جهت درد کمر و عرق النسا و قولنج ... و ضماد گل او
در تسکین درد گزیدن عقرب و رفع ... قوی الاثر است و روغن او که او را با روغن زیتون جوشانیده
تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی آن و رافع اعیا و فالج و ... و عسر الولادت و ... دردهای مزمنه و شرب او
که او را با شکر بقوام آورده باشند در جمیع امور مذکوره مفیدتر است قنطیله چوبیست شبیه برنگ ... زرد و مایل
بسرخی و گویند ... که در زمین ... باین شکل می‌شود و در ... و بعضی گویند نباتیست ...
تخم ... در دوم گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات لزجه و شرب او در اخراج
اقسام کرم معده و امعا قوی الاثر و مضر امعا و مصلحش ... و کثیرا و ... مجفف ضماد او جهت
و ... و قدر شربتش ... درم ... قنفذ بفارسی خارپشت و در ...
در ... یکی ... و دیگری ... که گویند حیوانیست ... و اقسام ... جبلی او
... بری و بحری او کوچک ... در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا
و محلل ریاح و قولنج و مداومت او رافع جذام و باعث وقوف ... جهت استسقا و سپرز و درد گرده و ...
و مفاصل و فسخ عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه و مرطوبین ... و مداومت
او ... عسر البول و مفسد معده و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و ...
با سکنجبین و سوخته بری و بحری او ... و محلل ... گوشت ... و التیام ...
بقدر درم ... جهت ... مجرب ... و ضماد گوشت او جهت ... استسقا
و ... جهت رفع ... جذام ... اخراج جنین مرده ...

والکحال اوراق بیاض است و قنفذ جبلی کبیرتر از سایر آن و خوردن ان جهت نقرس جدید و بدستور ضماد کو
دخون و طلای [illegible] رفع جرک بدن و جالی کلف و محلول او مدر حیض است و گویند در موضعی که خار
درشت داشته باشد هوام نزدیکی نکنند و مار از اقسام قنفذ کبیرتر است و قنفذ بحری لذیذتر از بری و طبیخ
مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهت جرب و قروح سر مفید است **قنب** بکسر اول و تشدید نون
و فتح آن معرب از کنب فارسی است و برگ او را بنگ و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب
و تخم او را شاهدانه و شکوفه و غبار زغبی او را چرس نامند و برگش مرکب القوی و در سیوم سرد و خشک
حرارة لطیفه و برودت کثیفه مسکر و بسبب جزو حاره مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حار
و بقای اجزای بارده مخدر و مضعف حواس و جگر و معده و مورث فساد رنگ و خمار و استسقا و بلادت
و کسالت و جنون و مکدر روح دماغی و اکثار او قاطع باه و مجفف منی است و شرب منها مقوی فعل او [illegible]
مفقدات و [illegible] مباشد بر برابر [illegible] البغدادی و پوست او [illegible] و [illegible] بجلب السمنه [illegible]
ارتساست و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط او منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او رافع [illegible]
و قمل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد او و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم
غیر معتاد را از باده اران کشنده است و شاهدانه در اول سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و مدر
بول و قابض طبع و مجفف منی و بو داده او را ضرر کمتر است و اکثار او باعث ضرر احشا و مصلحش خشخاش
و سکنجبین است و [illegible] سینه را جهت جراحات مجرب دانسته اند و روغن شاهدانه که بدستور روغن
بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب آن
قاطع باه است **قبره** بفارسی چکاوک و بترکی ترغای نامند و از عصافیر مشهور است کباب او رافع
قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت آب او ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوه های
ترش است **قندول** اسم حیوان جند بیدستر است لباس پوست او رافع [illegible] و جلوس بر آن نافع نقرس
قنبیط بضم اول و تشدید نون و فتح آن و کسر بای موحده بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند مرکب القوی
و با رطوبت غلیظه و قوه مقویه و محلل و مبهی و مدر بول و باه بالخاصیه محلل خمار و مولد سودا و ضعف دماغ
و [illegible] الغذا و مسدد و در سایر افعال مانند کرنب است و مصلحش [illegible] و در [illegible] و [illegible]
و [illegible] لطیفه [illegible] و نفول طبیخ او جهت مفاصل [illegible] و تخم او مغذی است **قناء** نوعی از
[illegible] است و بعضی [illegible] بلغه مصری اسم [illegible] است و بلغه مغربی [illegible] **قنبس** و **قابوس**

شاهد است **قناپس اغریا** اسم یونانی قنب بری است **قنة** بارزد است **قنباری** بیایی [illegible] بعبری [illegible]
تحتانی زنجفر مصنوعی است **قنطا** دم الاخوین است **قنطار** اسارون است **قندول** اسم عربی [illegible]
است **قندوس** کندس است و [illegible] جند بیدستر شامل اوست **قنفهر** قیصوم است **قندرون** بلغه اصفهان [illegible]
البطم است **قند** شکر طبرزد است **قرطولیدون** نوعی از ابهرون وان نباتیست [illegible] بوی باندک [illegible]
و ساقش متصل بساق و [illegible] مانند [illegible] باندک [illegible] است مرکب القوی با قبض و تحلیل و جالی [illegible]
شرب کی او مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهییج بدن و ضماد او جهت اورام حاره و حرارت معده
و احشا و شقاقی که از برد و هوا بهم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک و جهت [illegible] سنگ مثانه و مدر بول و
ضماد عصاره برگ و بیخ او محلل ورم زخمها و با شراب و سبع کننده [illegible] جراحات است **فوار بر** [illegible]
فوق جراراج است **فوقی** اسم یونانی و بعضی بخور است و شامل بخور [illegible] و بعضی حیوان جند بیدستر است **فوفاش**
نوعی از [illegible] است و [illegible] بعضی [illegible] است **قونیا** اسم یونانی خاکستر است **قوبشرا** اسم یونانی طلبان است
قوطوما ازربون است **قونیطس** [illegible] سیاه است **قوشیا** قنطاس است **قوناروس** اسم یونانی [illegible]
قوریون اسم یونانی گزنه است **قوب** بضم اول و فتح ثانی اسم عربی [illegible] البیض است **قوراليون** اسم [illegible]
است **قولن** اسم یونانی کرنب است **قوقامالس** اسم یونانی اجاص است **قودونیاسیلا** اسم [illegible] است **قوقیدون**
اسم [illegible] است از اجزای [illegible] و [illegible] بابن اسم نامند **قوماتیطس** طین الکرمی است **قوقضی** [illegible]
قوز چنبه کهنه است **قوشر** اسم کیاه [illegible] است **قوزی** اسم ترکی حمل است **قوزی غلاغی** اسم ترکی [illegible] است **قوز** اسم [illegible]
جوز است **قوزقون** اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قوشی ازومی** اسم ترکی عنب الثعلب است **قوبرق** اسم ترکی [illegible]
است **قورد** اسم ترکی [illegible] است **قوش دیلی** اسم ترکی لسان العصافیر است **قولین** اسم ترکی [illegible] است **قوم**
اسم ترکی [illegible] است **قهوه** اسم خمر غلیظ است و در این حال [illegible] است که در یمن بهم رسد [illegible]
و چون از غلاف [illegible] بیرون آورند و بعضی [illegible] با عفوصت و سیاه اوج
و غیر مستعمل است و درخت او بسیار [illegible] و غلاف او را قشر نامند و بطریق [illegible] استعمال نمایند و
مزاج او را اختلاف ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی آن غالب است
و قشر گرم و خشک تر از ان و او مجفف رطوبات و مدر بول و با قوه قابضه و موافق [illegible] و رفع [illegible] و جهت
سر فه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و [illegible] و حصبه و شری و [illegible] عده و منع صعود بخارات
بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و مضعف باه و مسردین و مضر [illegible] سوداوی و مصلحش روغن بادام و [illegible]

و چون بطریق بخور با زیبک کم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت مؤثر است **قیصوم** نوعی از برنجاسف است
و در برگ شبیه است بدان سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخها بسیار بروید و از ساق قیصوم شاخ [illegible] بیکدیگر نزدیک باید
و در انتهای ساق قبها و چیزی در طول ساق او شبری زیاده و کمتر از آن می‌باشد و بر او برگهای ریزه مثل ساق [illegible]
و ساق ماریطون و از ماریطون قوی‌تر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین گلش با عطریه و ثقل [illegible]
برنجاسف و طعمش تلخ و در زرد رنگ است و جمعی از اطبا جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته‌اند در سیم گرم و
و محلل [illegible] از افسنتین و رافع تب لرز و درد سینه و ضیق النفس و عسر البول و [illegible] و عرق النسا
و قاتل اقسام کرم معده و امعاء و بخور و فرش او گریزاننده هوام و ضماد او محلل اورام و رافع [illegible] و در زیلا
و حمول او مخرج جنین و نطول او جهت صداع بارد و سعوط او جهت قطع رعاف الدم و داء الثعلب با روغن [illegible]
سرعت [illegible] لیکن مؤثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مصلح آن عسل و شربتش [illegible]
شربتش دو درهم بدلش افسنتین و بابونج است روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات [illegible]
سرد و جهت انضمام [illegible] رافع لرز و امراض بارده عصبانیه **قیمهر** صمغی است [illegible]
[illegible] بدطعم و بهندی [illegible] بفارسی [illegible] و بعربی [illegible] نامند و [illegible] گویند اسم عبرانی [illegible]
در سیم گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و مقوی دماغ و با مار العسل جهت صرع [illegible] مفید بود [illegible]
آشامیدن آن با سکنجبین و با آب جهت [illegible] و رفع فربهی بدن [illegible] جهت درد و [illegible] از مجربات [illegible]
جهت ضعف باصره و رفع آثار چشم مرهم او جهت جراحات [illegible] مجرب و قدر شربتش [illegible]
قیشور حجر الفشور است **قیر** قار است **قیاسوس** [illegible] یونانی [illegible] است **قیصق** [illegible]
مرغ است **قیقاس** سیسارون است **قینا** گیاه خروف است **قیمولیا** طین قیمولیا است **قیرس** اسم [illegible]
موم است **قیطاقون** [illegible] است **قیونذ** [illegible] است **قروطی** [illegible] موم و [illegible] عام [illegible]
از [illegible] او [illegible] **حرف الکاف** **کافور** صمغ درختیست [illegible] می‌باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] مشابهت [illegible] که اول کافور را یافته بود و این [illegible] است که بظاهر درخت [illegible]
او بسیار سفید و صاف و در جوف درخت یافت می‌شود و کافور [illegible] چوب جوف [illegible]
از جوشانیدن چوب [illegible] بهم میرسد و آن تیره رنگ و ناصاف است و [illegible] کافور مخصوص [illegible]
و در غایت بزرگی می‌باشد بحدیکه [illegible] سوار [illegible] و همیشه سبز [illegible] و سفید [illegible]
[illegible] از چوب او [illegible] نام [illegible] و با [illegible] هوام [illegible] و [illegible]

حرف الکاف

و گویند سبب کمیابی او آنست که از جهت گرمی آن مکان جنگلهای آن همیشه مجاور از درختستان [illegible] قطع درخت
از او نجکند [illegible] با الکافورات [illegible] تنذی رایحه غلیظه و مایل بسرخی [illegible] سیوم گرم و خشک و جهانی [illegible]
و ظروف حابرات [illegible] بکسل [illegible] و رافع درد استخوان و مفاصل [illegible] امراض بارده و مصدع [illegible]
روغن [illegible] و کافور [illegible] سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق
و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین
تریاق سموم حاره و سموم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی سرد المزاج و سعوط او
با آب گشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و [illegible]
دندان کرم خورده و قلاع و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و با دوا [illegible] جهت [illegible] های حاره و [illegible]
تازه و قطع خون آن و تسکین درد مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی [illegible]
[illegible] دماغ و ضماد او بر [illegible] جهت رعاف مجرب و مضر [illegible] و مولد [illegible] و اکثار او قاطع [illegible]
[illegible] و مورث [illegible] و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و [illegible] و مورث [illegible]
و مصلح او روغن [illegible] و [illegible] و قدر شربتش [illegible] و [illegible] و سعد [illegible] معده [illegible]
گویند [illegible] قاتل است [illegible] و صندل سفید است و کافور مصنوعی [illegible]
بقدر [illegible] درهم و [illegible] کافور [illegible]
نقل [illegible] اصلی غیر مصنوع [illegible] بوی [illegible] **کانیم** اسم [illegible]
[illegible] و [illegible] کوهی گویند [illegible] ساقش [illegible]
[illegible] برگ [illegible] الملک [illegible] خوشبو و برگ [illegible] ساق [illegible]
[illegible] ساق [illegible] سیاه [illegible] طعم و با عطریه و [illegible]
[illegible] درجه [illegible] گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و [illegible]
و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و نافع [illegible]
معده و دردهای بارده و مخرج جنین و [illegible] بجای [illegible] داخل [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] البول و احتباس حیض و [illegible] معده و مثانه و [illegible]
و [illegible] و طلای او جهت [illegible] و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلحش [illegible]
و مصلحش [illegible] و قدر شربتش دو درهم و بدلش [illegible] و تخم کرفس [illegible] **کادی** اسم [illegible]

و بعربی کدر نامند و در هوای عمان و یمن کثیر الوجود است و شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل
برگها و ثمرش شبیه غلاف و در غلاف چهار عدد دانه بقدر بادام خوشبوی و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو
و او را کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش دهند و [illegible] الکاذی [illegible] و مقوی و محلل
ریاح و جذام نافع است و کادی را در دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی دل و حواس و با
تفریح و دافع خفقان و اعضاء و ماشری و بثور حکه و مسکن دردهای صعب و شربت او که چوب او را کوبیده
بجوشانند و آب او را با شکر بقوام آورند جهت آبله و حصبه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد است
که چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بیرون نیاید و خاکستر او را جهت التیام جراحات
دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و رب کدر قویتر از دانه او [illegible]
سرخ و شکل ان بعینه **کاکنج** بفارسی عروس پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی او را
نباتی مانند آن و برگش [illegible] و بزرگتر و در قوه مثل او و بر شاخهای او شکوفه و ثمرش در غلافی سرخ شبیه
بمثانه و دانه اش بقدر فندق و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسرخی است و جبلی او را
برگ مانند برگ سیب و غبار آلوده و سیاه و [illegible] رطوبه چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او
سرخ و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلافی زردی و [illegible] سنگها [illegible] و او را کاکنج مسمی نامند و بعنب الثعلب
مسموم و در تحدید [illegible] قویتر [illegible] بعد [illegible] او مسموم [illegible] اختلاط عقل و جنون
و از طرق [illegible] کاکنج بستانی و مستعمل از آن پوست سرخ و دانه او و قوتش تا سه سال باقیست در اول [illegible]
سرد و خشک و مدر بول و رافع اورام [illegible] و تسکین حرارت و مخرج صفرا [illegible] و مصلح حال جگر و رافع بو
و عسر النفس و اقسام کرم معده و سدادات [illegible] بقدر یک [illegible] جهت دفع یرقان مجرب [illegible] عدد
دانه او را بعد از پاک [illegible] جهت منع حمل مجرب دانسته اند [illegible] و مصلحش گلقند [illegible]
پوست و دانه او تا [illegible] عنب الثعلب است **کانجی** [illegible] و از حبوبات [illegible]
و از برنج است [illegible] صاف نموده [illegible] تا چهل روز [illegible]
در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا [illegible] و مصلحش عسل و گل
قند است **کاوزبان** اسم فارسی لسان الثور است **کاربا** کهربا است **کافور یهودی** و **کافوریه** ریحان الکافور
است و نزد بعضی کافوریه اسم قیصوم است **کافور سوتی** قسم [illegible] کافور است **کافور اللکه** [illegible]
کاسلس اسم یونانی حو [illegible] است **کاسوس** خشخاش زبدی است **کامادون** [illegible] است **کاشم رومی**

[illegible] است **کاثر الحجر** [illegible] **کاجل** اسم هندی اثمد است **کاونجی** اسم هندی شونیز است **کان** اسم
هندی شکر است **کالمون** اسم هندی قسمی از ارزنست **کال هری** اسم هندی هلیله کابلی است **کاشیرا** اسم هندی
عصاره است **کازر** اسم هندی جزر است **کارنه** اسم هندی مطبوخات منضجه مسهل است **کال سابو** ساو او را
کای پل اسم هندی قنابری است **کالی** بلغت هندی سیاه است **کاجر** اسم هندی تخم زردک است **کایرا** و **کلکره**
اسم هندی سرطان است **کای** اسم هندی ابهل است **کاکوند** اسم هندی کبیر است **کالون** اسم هندی نوعی از نمک است
کاک اسم هندی کافت است **کاندی** اسم هندی قصب السکر است **کاو** اسم فارسی بقر است **کاوکوهی** اسم فارسی بقر الوحش
و ایل است **کاشنی شامی** و **بستانی** اسم فارسی هندبا است **کاشنی دشتی** اسم فارسی هندبای بری است **کاچوا** اسم فارسی [illegible]
کاورس جاورس است **کاجیره** و **کافشه** اسم فارسی احریض است **کاودانه** اسم فارسی کرسنه است **کاوداره** اسم فارسی
جاورس است **کاوزهره** اسم فارسی حجر البقر است **کاپش** اسم دیلمی خلاف است **کاغذ** اسم فارسی قرطاس
کاه اسم فارسی تبن است **کارتنه** اسم فارسی عنکبوت است **کاسه شکنک** اسم فارسی شقایق النعمان است **کاو**
چشم اسم فارسی اقحوان است **کبر** نباتیست خاردار و بر شاخ و برگش [illegible] غلاف گل او [illegible] گل سفید
و در وسط او چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در
و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا است در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و
سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او و برگ او با عسل و محلل ریاح
و تریاق سموم و مدر مره السودا و جهت فالج و اوجاع بارده دماغی و مفاصل نافع [illegible]
الطیب [illegible] با عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن [illegible] طبیخ آن رافع بلغم اعضای [illegible]
رافع فسخ عضل و عصب [illegible] و رافع قروح [illegible] ادویه [illegible] محلل اورام [illegible]
رافع بهق [illegible] محلل ورم سپرز [illegible] رافع [illegible] طبیخ او [illegible]
جهت [illegible] بطلیموس در کتاب [illegible] اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده [illegible]
و بوزن او آب [illegible] سیاه کند
و برگ سفید [illegible] و مجرب دانسته اند و ثمر او قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف
و مقطع [illegible] و دافع [illegible] خیار کبر گرم و تند
تخم او در سیوم گرم و خشک [illegible] طبیخ [illegible]
محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصلح [illegible] معده است

دساق و برگش در آخر گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره او کشنده
کرم معده و ضماد او رافع قروح خبیثه و سعفه و تبرید و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال
او قوی‌تر از برگ و غرغره و طبیخ او جهت اجزای او مسقی و بالغ و مفتح سده‌هاست و قدر شربت از ناب او تا [illegible] است
که با عسل و سرکه و شکر بجوشند و از بیخ او تا [illegible] است و در مطبوخات تا هفت درم و مضر مثانه و مصلحش انیسون
و مضر محرورین معده و مصلح آن سکنجبین **کبیکج** در اصفهان موشک نامند و ترکی [illegible] نامند و آن
چهار قسم می‌باشد و نبات همه سبزه است بگشنیز کی مایل بسفیدی و بار طوبه از جه و گلش زرد و [illegible] سطری
سطری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پر شعبه مانند خربق سیاه و بیخش نزدیک [illegible] های جاری و قسم دیگر
[illegible] قسم اول و گلش [illegible] و بیاز سدت و قسم سیوم نباتش بسیار کوچک و گلش زرد طلایی [illegible] قسم
چهارم گلش [illegible] و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک و با حده و محرق جلد و ضماد تازه او در [illegible]
موجب جراحت و درد اعضا و با روغنها جهت جرب حیوانات و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام [illegible]
داء الثعلب و تطول مطبوخ او جهت سعفه و بیخ خشک او جهت عطسه آوردن قوی‌تر از کندش و طلای او از خارج جهت درد
دندان و از داخل جهت [illegible] آن و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دوم [illegible] کشنده
و چون با عسل و آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند [illegible] **کبابه** و از ایت [illegible]
خوشبو و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند خیزد و [illegible] نوعی صغیر
اوست و قوتش تا ده سال باقی است و در دوم گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح و قوی [illegible]
ذکر و محرج سنگ مثانه و بول و محبس جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز
سرخ و اسهال و تقویت معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض [illegible] ضماد او با [illegible]
حیوانات جهت تحلیل اورام و با غالیه جهت خوشبویی رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلاکردن [illegible]
او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است مضر شانه و مصلحش مصطکی و شربتش یک درم و بدلش قاقله و دارچینی
کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جاریه والید و زیبق اصل باردان و چهار قسم می‌باشد یکی سرخ
شفاف و لامع و کبریت احمر نامند و دیگر سبز مایل بسبزی و از آن اصطکاکی و اصابعی نامند و یکی
سفید و مسمی بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و آن را کبریت اسود و کدر نامند و الحجة بطبیخ
آب چشمه‌های گرم و از خاک بعضی اماکن بهم رسد مایل بسیاهی می‌باشد و بهترین او احمر است و به
اصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی مسمی بگوگرد احمر است و معدنیان و اقسام آن در آخر

سیم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقی است و در غایت حرارت و تیزی او لطافتی که
محرق نگردد و از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است محلل و ملطف و مسخن و مجوف و جالی و جاذب و منضج
مقاوم جمیع سموم با زنده و سم و نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و سرفه و رفع ... کام
و زرد و طلای آن مسکن ضربان اعضا و سفید کننده موی و با عسل و بسیار با بول و آب با هم جهت گزیدن هوام و با
عاقر قرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثرات و با سرکه و نطرون علک البطم جهت
قوبا و با روغن گاو جرب و بهق و برص و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و ثعلب و اکله و قروح رطبه و با خناجز و باد
و بمقولیا جهت سعفه و با جند جهت تحلیل صلابات و باحب الغار جهت امراض بارده و صداع و با بادنجان و خمو
و صمغ عربی جهت سعفه و قروح خبیثه و سردی و با مجرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع و در اوراق
قاطع عرق و سعوط آن جهت سکته و شقیقه مفید و بخوران جالب زکام و زنان و سقط جنین است و به بو ... و رعشه
کرمز ایندن هوام و بخور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بزرش ارزن و ... تا یک دانگ
در اکثر افعال مهیج است و مسعد او جهت تکلیس معادن و شعبه آن و رفع چرک آن بعد با سفید کرده او بایست
جوهر زرد بخت و روغن گوگرد مهیج که ساختن آن در دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارده و جرب و جلد
سعفه و قوبا بعدیل است و عرق گوگرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق جلد و جالی و رافع رطوبات مشنج
و محرق اخلاط و مالیدن آن به دندان رافع کوشت فاسد بن دندان و کشافات است و طریق عمل عرق گرفتن
در دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین او جگر مرغ پرواری و اردک و بط
آن جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونی که از او بهم رسد قبول عفونت بسرعت می‌کند و مصلحش
کامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعا و اسهال قوی الاثر است و جگر بز با النجاسته محرک مرع
معده و عین است و بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل مذکور است **کباب** اسم عربی گوشت
با آتش بریشته است و اختلاف خواص او بحسب اختلاف لحوم و بهترین او گوشتهای لطیف است که در تخکی ...
جمیع اعضای او باشد و آن مولد خون متین و مسمن و منسخی کرده و محرک باه و اشتها و موافق معده ... رطوبی
و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و او ... جالی اسهال
مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین خوردن است بعد از کباب بغایت مضر است **کبریت**
الدخان نوشادر است **کبیش** ... است **کسبت** اسم فارسی حنظل است **کبیخ** بطاهره است
کیوه نوعی از جنس عاقرقرحا است **کباب شامی** اسم فارسی بناه است **کبر کادرونی** اسم شیرازی ...

کبک اسم فارسی قبج است کبک دری اسم فارسی [illegible] است کبلک اسم ترکی [illegible] است کبوتر اسم
فارسی حمام است کبایه نکافه اسم فارسی [illegible] است کبوتر بچه اسم فارسی فرخ الحمام است کپور اسم هندی
کهربا است کبور اسم هندی کافور است کبیره اسم هندی توتیا است کبوک اسم هندی قنبیط است کبود
اسم هندی [illegible] است کتان نباتیست بقدر ذرعی و ساق او و برگش باریک و گلش لاجوردی و [illegible]
بجوزی [illegible] و پوست [illegible] جامه [illegible] لباس [illegible] سرد و خشک و لباس او رافع حرارت [illegible]
ثقیل [illegible] جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور کتان او جهت سده زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او [illegible]
خون [illegible] و التیام دهنده و کل و [illegible] و مقوی دل [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بعضی از آن سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه [illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible] بول و حیض و عرق [illegible] و جهت قروح کرده و مثانه و مداومت [illegible] روزی [illegible]
[illegible] با عسل جهت ورم [illegible] و با اندک فلفل و عسل جهت [illegible] مجرب [illegible]
نفث الدم و سرفه [illegible] سفید و العوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و [illegible] جهت تنقیه سینه و نضج [illegible]
ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهت ورم صلب و قروح سرد [illegible] جهت تسکین درد مفاصل و [illegible]
و عرق النسا و با بوره [illegible] جهت کلف [illegible] و با عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت [illegible]
سرد جهت صداع [illegible] و با روغن [illegible] جهت زخمها و دفع [illegible] و حقنه [illegible] جهت اخراج فضول [illegible]
[illegible] رحم نافع و جلوس [illegible] جهت ورم [illegible] و سوخته او جهت جراحات و [illegible]
[illegible] و مضعف [illegible] و مصلحش [illegible] و [illegible] مصلحش [illegible] و [illegible] و مصلحش عسل [illegible]
[illegible] و [illegible] و بدلش [illegible] است و روغن تخم کتان گرم و تر [illegible] و با روغن گل [illegible] جهت تسکین [illegible]
[illegible] و [illegible] جهت قولنج [illegible] و مضعف معده [illegible]
و مصلحش سکنجبین است کتم [illegible] و [illegible] سال [illegible]
[illegible] و کتم [illegible] برگ نیل است [illegible] نیل [illegible] ساق نیل [illegible] برگ [illegible]
برگ مورد و [illegible] ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفل و [illegible] سیاه [illegible]
در کنار رود و خانهای [illegible] و شاخهای [illegible] شاخهای نیل و برگش از آن [illegible]
[illegible] و بعضی برگ نیل [illegible] و خلاف [illegible] است [illegible] گرم و خشک [illegible] با قوه [illegible]
و [illegible] خضاب [illegible] برگ نیل است [illegible] و با آب نمک جهت صداع [illegible] بلغمی [illegible] خوره و [illegible]

زخمها و بخور او جهت زکام و تقویه [illegible] و منع [illegible] آن و [illegible] آب [illegible] طبیخ او [illegible] و جهت
[illegible] سنگ [illegible] مضعف دماغ و مصلحش [illegible] و روغن [illegible]
آن روغن [illegible] باشند [illegible] روغن باقی مانده باشد جهت [illegible] امراض بارده [illegible]
مجرب نافع [illegible] رافع دردهای بارده است [illegible] البسیار [illegible]
عربی [illegible] جهت کتابت [illegible] تخم و سم [illegible] و مقدار [illegible]
بسیار و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نزلات است کتانی لکا [illegible] است کتل اسم فارسی [illegible] است
کتهل اسم هندی رصاص ابیض است کتهونه اسم هندی [illegible] است کتی اسم هندی کلب است
کثیرا [illegible] صمغ [illegible] است که بفارسی [illegible] سفید مایل بسرخی میباشد در حرارت و برودت
معتدل و در اول [illegible] و بعضی در اول سرد و خشک [illegible] العوی و مغری و [illegible]
و [illegible] مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم [illegible]
ادویه [illegible] و رافع حدت ادویه [illegible] و مقوی [illegible] با قوت [illegible] و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه [illegible]
و [illegible] حرقة البول [illegible] و تقویت [illegible] و تسکین [illegible] گرده و مثانه [illegible] و مداومت [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] مسمن [illegible] چون [illegible]
طبیخ [illegible] و [illegible] مجرب [illegible] و طلای او جهت کلف [illegible] و نرم کردن جلد و [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] جهت جرب و حکه [illegible] جهت [illegible] و [illegible]
و اکتحال او جهت اقسام رمد و امراض چشم [illegible] اکثر زخمهای حاره و بارده [illegible]
و [illegible] عقل و مصلحش [illegible] تا [illegible] و بدلش در تغذیه و غیر آن خطمی است
صمغ عربی [illegible] کثیر السفر [illegible] است کثیر الارجل
[illegible] است کثیر المنفعه [illegible] و غیر آن خطمی است کثیر الرؤس [illegible] است کثیر الورق [illegible] است
کثیر [illegible] است کثاه [illegible] است کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار [illegible] است
کجور اسم هندی [illegible] است کجم و کجب [illegible] است کجلا اسم هندی [illegible] است کجلن اسم
هندی [illegible] است کجیان اسم هندی [illegible] است کجری اسم هندی [illegible] است کجول اسم
هندی [illegible] است کجیت کن اسم ترکی [illegible] است کجوله اسم فارسی [illegible] است کج اسم فارسی [illegible]
[illegible] است کچی اسم ترکی [illegible] است کجه ماهی اسم دیلمی [illegible] است کحل اسم [illegible] است

سرد و در چشم کشند **کحل اصفهانی** و سلیمانی و **کحل جلا** اثمد است **کحل السودان** تشمیزج است **کحل فارسی و کرمانی**
انزروت است **کحلا و کحیلا** اسم عبرانی انواع ابو خلسا است لسان الثور و جماعتی اثمد گویند **کحل خولان** حضض است
کده کادی است **کدو** اسم فارسی قرع است **کدم** اسم ترکی حماض است **کرفس** اقسام می‌باشند قسم جبلی
فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری که تخم آن سفید بزرگ است و تخمش باریک‌تر از بستانی است و قسم نبطی را
کرفس شتوی و شرقی و کرفس عظیم نامند ساق آن مجوف و دراز و نرم و با میل سرخی و برگش عریض و جرادار مانند شبت
و تخمش نیز بشکل فرطم که تخم کافشه است باشد با سیاهی و صمغی و با عطریه و بفطراسالیون شبیه‌تر از سایر اقسام
و شده و تخمش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیف‌تر از بستانی و کرفس بری با برگ عریض‌تر می‌باشد و هر چه قریب
بزمین است منحنی بطرف زمین و با اندک رطوبت چسبنده و تندی اندک و خوشبوئی و با میل بزردی و ساق آن باصلابت
و تخمش سفید و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر نبطی و در [illegible] و شبیه [illegible] و در همه افعال اقوی
بفطراسالیون است مدر عرق و جهت عرق النسا و تهییج قی و محلل او در اسقاط جنین موثر است کرفس جابی و مائی
و نهری در بستان [illegible] ضعیف‌تر از سایر اقسام است کرفس بستانی برگش با میل [illegible] و شبیه به برگ گشنیز
و از مطلق کرفس مراد اوست و تخمش ریزه‌تر از سایر اقسام و تیره رنگ [illegible] شده و با عطریه و در مقدار قریب بانیسون
بزرگ و سیاه و قوی‌ترین اجزای اوست و بعد از آن تخم او و در اول دویم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز [illegible]
و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و [illegible] محرک باه [illegible]
ادویه مسهله و رافع [illegible] و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا و درد پهلو [illegible]
رفع [illegible] و گداختن سنگ مثانه سفید و آب [illegible] جهت سموم [illegible] خوردن کرفس
گزیدن عقرب و هوام [illegible] بعد از آن سبب [illegible] و دافع مضرت [illegible]
[illegible] و محلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای [illegible] و با روغن گل و سرکه جهت جرب [illegible]
مجرب دانسته‌اند و [illegible] نافع است و با نوشادر و عسل جهت [illegible]
که با عسل پرورده [illegible] مقوی معده و مسکن غثیان است پرورده آن بسرکه [illegible] مقوی معده [illegible]
مفتح سده و محرک اشتهاست [illegible] و محرک [illegible]
مولد [illegible] و مصلحش انیسون و قدر شربت از تخمش [illegible]
او تا پانزده درهم و از جرم آن تا سه درهم است [illegible] تخم کرفس [illegible] از سایر اجزا و جاذب فضول معده [illegible]
[illegible] و سایر منافع مانند تخم آن [illegible] و مصلحش [illegible] کاسنی [illegible] مصلحش [illegible]

و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون از هر رطلی از آب انگور یک اوقیه از تخم کرفس بستانی با فطرا
سالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور از هر رطلی از شراب یکسیر مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویه
تقویه معده و اشتها و عسر البول نافع است و چون نیم من او را با نیم من نانخواه و یکسیر شکر بنات و النخانند جهت تقویه
معده و رفع ریاح مجرب است **کرم** بفارسی تاک و رز و تاک گویند بستانی و بری می‌باشد و بری ثمرش را انگور [illegible] سیاه
و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه می‌باشد و بری ثمر را و شکایت لوز گویند و شاخ تازه اقسام
او الف الکرم و عیالیج نامند و آن در آخر دویم سرد و خشک و بهترین اجزای اوست و بعد از آن برگ و عصاره [illegible]
مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس [illegible]
قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع خواه بنوشند خواه حقنه کنند و شربت او را با قند بقوام آورند [illegible]
و رفع صفرا و خمار او و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و [illegible] بسبب قوة
خارجه باعث اطلاق شود و اشامیدن عصاره [illegible] نافع صفرا و [illegible] و مضعف باه است [illegible]
او عسل و ضماد برگ [illegible] جهت درد سر و ابتدای ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب و ورم خصوصا [illegible]
جو و جهت اسهال [illegible] بغایت مفید است و ضماد آب منجمد از [illegible] و اشامیدن آن [illegible]
مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد او رافع تو باد و جرب متقرح و غیر متقرح و دوام مالیدن [illegible]
موی و [illegible] سوختن [illegible] رافع ثالیل و [illegible] و خاکستر چوب او [illegible]
رافع بواسیر و با روغن گل و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف [illegible]
و سستی مفاصل و تعقد عصب [illegible] جهت بردن گوشت زیاد و [illegible] جهت گزیدن هوام [illegible]
و ورم غددی موثر و ضماد او گرم [illegible] جهت بواسیر و خوردن [illegible] جهت قرحه امعا مفید است و [illegible]
قوة قابضه قویتر [illegible] و [illegible] خشک [illegible] حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی
معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب [illegible]
قروح خبیثه و رادع مواد حاره و [illegible] قاطع حیض است و چون او را [illegible] جهت [illegible] چشم [illegible]
عسل جهت [illegible] و سستی [illegible] و رفع خون [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] مسهل رطوبات و [illegible] و پوست [illegible] جهت قطع خون [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] روغن زیتون کرده [illegible] روغن گل [illegible]
حابس اسهال [illegible] **کرنب** بفارسی کلم و با صنعت [illegible]

نامند بستانی و ابوخلسا بحری و چنگار و شنیط قسمی از شبابات است و مذکور شد و قسم معروف او را نامند حقیقه و بهترین او سطبر
و اصناف او شامی و ایهدانی و سوسعلی و اندلسی و مختلف الاشکال می‌باشد و مجموع اقسام مرکب القوی و در اول گرم و خشک و
مسهل و گشاینده سدد و خشکاننده رطوبات و [illegible] و مانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال
[illegible] و مسهل و [illegible] و قابض و مانع خمار و [illegible] و [illegible] عصاره او با [illegible] و نطرون [illegible]
دافع سم افعی و خوردن زهر و [illegible] رافع درد سپرز و [illegible] و مطبوخ او منقی [illegible] عروق و مسکن درد
سر و جهت سرفه کهنه و درد کمر و [illegible] و ورم و [illegible] و [illegible] چشم که به سبب بخارات و رطوبات باشد نافع و
سوداوی مزاج و [illegible] سودا و سوداوی و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش [illegible] و با گوشت [illegible] و [illegible]
و شراب ممزوج [illegible] و [illegible] جزو او [illegible] و ضماد او [illegible] و [illegible] و سرکه جهت [illegible]
مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او [illegible] جهت اقسام اورام و [illegible] و [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول او [illegible] جهت رفع احتباس حیض و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] رافع [illegible] و زردی دندان و سعفه و مانع [illegible] موی و [illegible]
[illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] تخم [illegible] جهت [illegible]
و تخم او در دوم گرم و خشک و مسهل و گشاینده کرم معده و طلای آن رافع [illegible] و کلف و [illegible]
[illegible] در شکل [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] گرم و خشک و
[illegible] و محلل [illegible] و تخم او [illegible] و [illegible] سم افعی [illegible] محرک باه است و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و خوردن آن [illegible] و ضماد [illegible]
و [illegible] تخم او [illegible] حب القرع [illegible] است **كراث** بفارسی گندنا و [illegible]
[illegible] بستانی [illegible] بستانی او را [illegible] و [illegible] اقسام [illegible] و در تمام سال موجود است
كراث البقل نامند و كراث المائده گویند و آنچه از اخر زمستان و اول بهار [illegible] و [illegible]
[illegible] كراث شامی نامند و از مطلق او مراد كراث البقل است و در سیوم گرم و در دوم خشک و خوردن
بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و معین طبیعت و [illegible] و [illegible] و [illegible] قولنج و مفتح سده جگر و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت [illegible]
بارده و [illegible] و [illegible] جهت سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت ربو و [illegible] مفید و عصاره او [illegible]
[illegible] با سرکه [illegible] جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده او [illegible]

بجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که با سرکه و آب نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابت
آن مفید است و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه و طلای
مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه جهت
قطع نزف الدم و رعاف مفید و چون کندنا را و بار بخته [illegible] و [illegible] او را با آب [illegible] و با [illegible]
کنند رفع [illegible] و [illegible] و [illegible] اقسام كراث [illegible] و [illegible] و [illegible] دندان [illegible]
حار و [illegible] و مورث تاریکی چشم و مصلحش [illegible] و [illegible] است و تخم او در اخر دوم گرم و خشک و [illegible]
بغایت محرک باه و دوم او با تخم [illegible] قاطع نزف الدم و مفتح [illegible] و محرک [illegible] و مقوی [illegible]
امراض بارده [illegible] و [illegible] و [illegible] قاطع اسهال [illegible] و زحیر و [illegible] ریاح [illegible] جهت
گزیدن افعی و کلف و [illegible] دردهای بارده و بخور او جهت بواسیر با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان [illegible]
کرم [illegible] و [illegible] او را [illegible] و [illegible] و [illegible] مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه [illegible]
كراث شامی قوی‌تر است و كراث بری [illegible] و [illegible] و مقطع و مفتح و [illegible] و محلل [illegible]
جنین و عصاره او مسهل سودا و مورث اسهال دموی و [illegible] و [illegible] و با [illegible]
رافع [illegible] و [illegible] و [illegible] جهت گزیدن هوام قوی‌تر از سایر اقسام و ضماد او [illegible]
ثآلیل و مفرح [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
و جهت درد معده و [illegible] و [illegible] الاثرات **كراث** بفتح اول و تخفیف [illegible] اسم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] نامند [illegible]
کردن رافع جذام [illegible] **كرسنه** اسم عجمی نوعی از حبوبات و بفارسی [illegible] و بعربی حب البقر گویند
و [illegible] و [illegible] و [illegible] رنگ [illegible] و [illegible] و در اول گرم و در دوم
خشک و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و مفتح سدد و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] با عسل [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و ضماد او جاذب خون [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] اعضا و سعفه و [illegible]
فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و سایر [illegible] جراحات عمیقه و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و با سرکه [illegible] جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ [illegible] و افعی و گزیدن [illegible]

کرده و با آب فلی و تخم خربزه جهت ریگ و بازرفتن جهت بزرگ شدن عضو موثر و در سرخ کردن رخسار قوی تر از جلنار و آذر
است و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال و سوی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا
سه درم است کردناک کبابیست که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن برشته کنند جهت مرباصین و معده حار
و تقویه حین مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش سکنجبین است کرویا بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قره [illegible]
گویند از زیره دراز تر و مایل بزردی و با حده و تلخیست و گیاهش بشبت ماند و بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش
سفید و تخمش شبیه بزردک و بیخ او ماکول است بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در
سایر صفات مانند بستانیست و در آخر دوم و اول گرم و در اول سیوم خشک و ضعیف تر از قردمانا و محلل ریاح و
نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و اشتها و هاضم و مانع صعود بخارات
بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده
و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح کرده و مثانه و در معده و مغص و تقویه بدن و فربه کردن آن و تحلیل نفخ
و گزیدن عقرب نافع و خوردن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک اوقیه باشد تا یکهفته جهت دفع استسقا
مجرب و بیرگه پرورده او موافق محرورین است و قدر شربتش تا یک درهم و مضر ریه و مصلحش عسل و صعتر و مقدار
مصلح آن کثیرا و بدلش قردمانا است و انیسون و نیز. کرکس بفارسی کلنک و بترکی [illegible] مانند گوشت او
در دوم گرم و خشک و مفتح سده و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلحش
آنست که یکدو روز بعد از ذبح بماند که روغنها استعمال نمایند و جهت [illegible] و حابس اسهال و [illegible]
دو درهم از خشک ساییده او با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و مثانه مجرب و سرگین او رافع کلف و [illegible]
و مسکن نقرس و مغز سر او جهت شبکوری با زبد البحر و سرگین سوسمار و شکر [illegible] و با آب [illegible]
اورام و موی سوخته او جهت بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز و با آب [illegible]
سه روز یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب [illegible] که در ان ایام روغن گردکان [illegible]
روشنی نگاه نکند و اکتحال او جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و امثال آن و اثر آبله و طلای او جهت [illegible]
و جهت جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یکقیراط با روغن زنبق یا [illegible]
و سعفه و موی سر و ریش است بشرط تکرار و در تقویه حافظه [illegible]
ورم سپرز بغایت موثر است کرکدن حیوانیست [illegible] بزرگ تر و پوستش سیاه و [illegible]
صلابت و شاخ او [illegible]

جهت بواسیر مفید و طلا کردن بیضه و مورث جهالت است کرش شکنبه و روده‌ها که حیوانات شاملست و بفارسی [illegible]
در حرارت و بعضی در [illegible] سرد و خشک و جمعی گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و مانع تعفن غذا در معده است
و مولد اخلاط غلیظ و موثر بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلحش [illegible]
کرکرین نجمی است شبیه بسنبل رومی و از آن سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است [illegible] و بعضی
اسم عاقرقرحا است دوائی دیگر و نزد جمعی فارانیا است کرکم بلغت یونانی بمعنی اصفر است و نزد بعضی
از آن زعفران است و نزد برخی ماميران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی [illegible]
سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی جنس دیگر دانسته اند کروان مرغیست شبیه بکنجشک و از کنجشک بزرگتر
و پاهای او دراز و در طبع مانند عصفور است کردمانه ثمر درخت [illegible] است کرکر اسم صنوبر صغار است کرسف
اسم قطن است کرکیشی و کرکاشی اقحوان است کرکان اسم فارسی [illegible] است کروبا رومی و فارسی و
رومی و جبلی قردمانا است کراث رومی [illegible] است کراث الکرم کراث بری است کراث البقول و کراث المائده کراث
نبطی است کرفس رومی قسم آخر از [illegible] است که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس است کرفس الماء [illegible]
کرفس جبلی صخری [illegible] فطراسالیون است کره بیضاء و کره شایکه خاشر است کره سودا [illegible]
کردملی نوعی از فطراسالیون است کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است کرنبون [illegible]
ذنبلات است کروش الغنم فرفیون است کراع پاچه است و اکارع مذکور شد کزبر قثاء الحکاک است و بعضی
قثاء الکبر کربل [illegible] است کرزماج کردناک است کراث بلغه [illegible] کرکچره
دشتی بلغه [illegible] است کرند اسم هندی سنباذج است کرداکوت اسم هندی [illegible] کرانه اسم
هندی قصب الذریره است کرهورا بلوح اسم هندی کندش است کراو کلا اسم هندی کرسنه است کرر اسم
هندی عصفر است کرسوره بهندی شبت است کرداله بهندی خیار شنبر است کرچه بهندی کرنب است کرانبه
بهندی قنطوریون دقیق است کرنچ بهندی ورج است کرشان اسم ترکی اسفیداج است کوچک اسم ترکی [illegible]
کرپی اسم ترکی الکل است کرتنکله اسم ترکی سام ابرص است کردکان اسم فارسی جوز است کرم شب تاب
حباحب است کرم زمین خراطین است کرک ذئب است کربه سنور است کربه دشتی ظربان است
کردآسیا غبار رحی است کرده کلیه است کرم ایوب اسم فارسی [illegible] است کرکس اسم فارسی نسر است
کرجیل اسم شکابنی نارجیل است کراکرو اسم شکابنی شقراق است کرف اسم دیلمی شعر الغول است
کرزه بفارسی گشنیز نامند بری و بستانی میباشد بری با برگ ریزه تر و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و [illegible]

باسم ملاصق و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از ان نبوتی است و بری کاو بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سرد و
خشکی ان در دویم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند و عصاره او با انگبین جاذب و قالع بلغم و خون غلیظ
آب او کشنده و صفت یرقان با انگبین مشی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او
مسکن صفرا و اشتهای معده و تشنگی و حابس قی و رافع اورام و باد و سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب
و سلاق و سعد و با شیر دختران جهت ضربان چشم بار و جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رافع اوجاع
و اشال آن و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب چون سر را با آب گشنیز
سائیده با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت جوشش
دهان و سوزش زبان نافع و قدر شربت از آب او یک اوقیه و از جرم او تا سه درم و قیه مجرب و بدلش برگ خشخاش و کاهو
است و تخم او که گشنیز خشک عبارت از وست در دویم سرد و در سیم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ
و حابس اسهال دموی خصوصا بو داده او رافع خفقان و حیضه و وسواس حار و خمار و درد سر و با سنبل و
افتیمون جهت تقویت معده مفید و جهت رفع آروغ و با سفرجل مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون ان و ضماد
او با عسل و روغن زیتون جهت بثور و نار فارسی و امثال ان و فرزور او قاطع خون جراحات و شربتی که از آن
ترتیب دهند جهت سدد و دوار و منع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند جهت جای حیض دارد
و خایانیدن او رافع بوی شراب و مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق نفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض
و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم شبت و شراب سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از یکدرم تا
دو مثقال و بدلش تخم کاهو و خشخاش است **کزانکبین** شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می نشیند
جمع نمایند ترنجبین منعقد میکردد و بعد از درخت بدعا حاصل میشود و الطف آنچه از درخت گز و بلوط حاصل
گردد با قوه قابضه میباشد و بهترین او سفید و صافی است که مخلوط به برگ نباشد و در اول گرم و در دویم خشک و محلل
و مقوی آلات غذا و مقوی با قوه مسهله خصوصا بدانکه حابس جای و جهت خشونت سینه و ضیق النفس محلل
و سر فه و ریاح غلیظ و دماغ ..ات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است **کزبرة الثعلب** قسم اخیر سنبله الطیب است
کزوان اسم فارسی بادر نجبویه صحرائیست و در طبرستان بکثرت موجود و مذکور شد **کزبازنج** بجیم و کاف فارسی
درختی است **کزر** اسم فارسی طرفا است **کزبرة البئر** پرسیاوشان است **کزبرة الحمام** شاهتره است
کزموشان بلغت فارسی جمجم بجیم است **کرک** درج است **کرکیه** اسم دیلمی الحجره است **کرنه** اسم فارسی ...
است **کژدم** اسم فارسی عقرب است **کسول** ابن تلمیذ تصریح نموده که ان نوعی ست بقدر انگشتی و دراز ...

بخیار شنبر و اندکی عریض و دانه ها ی او بقدر دانه خیار شنبر و درخت او در روم بسیار میباشد سرد و خشک ...
قابض و بکیدرهم او در قطع خون سهال و موی ... و در رفع نزف الدم جراحات مجرب **کسیلا و قسیلا**
اسم بطی چوب سیخ بروس و در سیاه و سرخی او غالب ... منع و بیخ بندیت و نحمش شبیه بجای الرشاد
و گویند پوست درختیست شبیه بلیلج سیاه در اول خشک و در دویم گرم و مقوی معده و مفتح سده کرده و در حم
مدر بول و حیض و جای مثانه و در قرحه کردن ... بهتر از اندرزاو نیکو کننده رخسار و مشبه کرم معده و مشوش او
جهت دندان متحرک و در و آن مفید و مضر ریه و اسعاد و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج درم است **کستین** اسم رومی
خشبه الزجاج است **کسوس** خشخاش بدیست **کسب** جرم و ثقل حبوبات که افشرده باشند و روغن ...
آنرا گرفته باشند **کسن** باقلی خشک است **کسفره** کزبره است **کسیقول** و لبوب است **کسته** ...
کسیه ابن عرس است **کسمه** خیزالعطاب است **کستوری** اسم هندی مشک است **کسیس** اسم هندی ...
کسینا اسم هندی عصفر است **کشت برکشت** اسم نباتیست شبیه بریحان با برگهای بهم چسبیده و ...
میباشد و گلش بکیدرد شبیه بگل حب النیل سفید رنگ و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و زردی ...
شبیه بنیاب عقرب و بشیرازی بیحک نامند و بهترین او هندیست و در اول گرم و در آخر دویم خشک و مسهل ...
غلیظ و ملطف و محلل و ضماد او جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع باه و شرب ... و مصلح او
الصنوبر و قدر شربتش یکدرم و بدلش صبر است **کشوث** گیاهیست مانند ریحان باریک و بی برگ
و ساق او مایل بزردی و بیره کی و بر خارها و گیاهها می تند و گلش ریزه و مایل بسفیدی و تخمش کوچک از
تخم ریحان مایل به تندی و زردی در اول گرم و در دویم خشک و مفتح سدد احشا و مدر بول و حیض ...
و مقوی معده و جگر و رافع فضلات منقی عروق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان و ...
ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در
تفتیح و خیسانیده او در اسهال قویتر و قدر شربت از آب او ... از جرم او در مطبوخات تا ... درم
ده درم و منقی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بوداده
او قابض و قدر شربتش دو درم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلح ان کاسنی و بدلش
بادرنجبویه و درخت آن افسنتین است **کشمش** اسم فارسی زبیب بیدانه است و مویز ...
سبز نابیده است و ... با قوت مسهل و خواص او در زبیب مذکور شد **کشنج** فرع است **کشک الشعیر**
شیره جو است و در شیر خواص او مذکور شد **کشوث رومی** افسنتین است **کشط** قسط است **کشنه** ...

دوست کشن جنبر مایه حرمایا و در مطلع مذکور شد کشیری ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کنگ
اسم فارسی اقطاب است کشف اسم فارسی سلحفات است کشمش کاولیان اسم فارسی بنفسج است کشته
فارسی تره است کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است کفیشون باذنجان بری است کعب استخوان اتصال ساق
است و بفارسی قاپ نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر
جهت بیرز و تقویت باه و با عسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربت تا سه درهم است و مسقول او مقوی [illegible]
و مضاد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کف الغزال فاینه نجیب است کفک جزء الطائر است
کفاذه اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ریشه ای چند سوزنی بیش [illegible] و در کم عدد
و متفق بقدر برگ کرفس بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و از یک بیخ چند شاخ و برگ
نزدیک تنها و زمین نمناک میروید در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و جالی و بیخ او
جهت بردن گوشت باد در زخمها و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع ناسیل مجرب دانسته اند و گویند
اندرانیدن نبات است کف القر نباتیست شاخهای او باریک بقدر شبری و در سر هر شاخی سه چهار برگ [illegible]
و متشعب بر روی زمین خسپیده و گلش زرد و بسیار براق و با عطریه و بیخش بقدر زیتونی و [illegible]
در اول پاییز میروید در طبع و خواص مانند کف الضبع و قدر جرعه و معین حمل و [illegible] او جهت [illegible]
و با عسل جهت رفع ناسیل مؤثر است کف آدم نباتیست بقدر ذرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ [illegible] و بیخش
مایین سیاه و زردی و در وسطش سرخ و [illegible] از تخم کافته بار بهتر نزد با مخلفات و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است
و قدر شربتش یک درم است کف الاجذم و کف الجذما نیز گویند و بعضی درخت بنجنکشت و نزد بعضی
بیخ سنبل رومیست و نزد بعضی کرسنه بیضا و نزد بعضی خصی الکلب است کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی
جرجیر کف العقاب فاطا بنفی است کف النسر تربیل است و کف الدابه نیز گویند و بخوم مصر اسم اسقولو
فندریون است کف الصبع کف الضبع است و نزد بعضی گیاه بنجنکشت کف الکلب برا شعال است کف الاسد عرطنیثا است
کف مریم اصابع صفرات و در عراق بخور مریم را باین اسم نامند و معروف بطاطلون کف الذئب و کف
الارنب خیطیان است کفری پوست غلاف شکوفه درخت خرما است و اصل شکوفه تازه سمی مطلع و
خشک آنست موسوم بقیقی النخل و گشنش است و در مطلع مذکور شد و کفرا با عطریه قویه و چون کهنه گردد و سرخ شود
و تو گشنش زایل میگردد و در اخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت زیاد و دهن را از سقوف [illegible] و قاطع اسهال و
جلنجبین ادقه بقی و نیم رطل [illegible] را با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رسد و با زن او شکر بقوام آورند

جهت درد شانه و گرده و ضعف احشا و حیض و رفع انصباب مواد بمعده و رحم مفید و پشون کفری مقوی [illegible] و رافع
قروح خشک است و دستور او همان شراب و ضماد او مقوی معده و مفاصل و [illegible] قاطع اسهال و مقوی [illegible]
و رافع بیخ رافع حرارت و [illegible] که چند روز بکار برند و غبار زری که نخیر گشنش را او بیم سعد و جمیع افعال قوی تر از گشنش و بفارسی [illegible]
معده و رافع نزف الدم و [illegible] روغن کفری که بعد از رسیدن مطلع بکوب [illegible] با مساوی آن روغن زیتون [illegible]
سوز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک [illegible] قابض و جالی عرق و رافع قرحه و امعاء و در [illegible] و مقوی [illegible]
سقوط ان کفری با تحاحیه مانع [illegible] و روغنها و مقوی [illegible] است کف الیهود فطر الیهود است کف مس اسم
زهره النحاس است کفتار اسم فارسی ضبع است کف شیشه اسم فارسی [illegible] است کف اسم فارسی [illegible] است
کف دریا اسم فارسی زبد البحر است لکریبه اسم هندی قنار است لکریکه اسم هندی [illegible] است لکریان اسم
هندی [illegible] است کلکلنک اسم هندی [illegible] است کلکیک ادتی اسم ترکی صعتر است لکو اسم [illegible]
کبر است کلکج اسم فارسی جرجیر است کلز اسم چوبیست که از هندوستان آرند و فعل [illegible] و [illegible]
هندی نامند کلیه بفارسی گرده و با ضعفها قلوه [illegible] و سرکی بوکرک نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و سریع الفساد
و مقوی گرده و مکرات است و بهترین او از حیوان جوان فربه و [illegible] او و پر حاره و [illegible] و سرکه است [illegible]
حلبه کلب بحری و بری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن اوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و از کلب [illegible]
جمع میشود و توالد و اتفاق میشود و سگ آبی او قسمت یکی بحری و دیگری نهری و از انفارسی خرمان نامند و در شکل
شبیه بخوک میباشد و بعربی کلب مائی نامند و چند از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و [illegible]
گرم و خشک و بجهت [illegible] او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو بجوشانند تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند
و بجهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و شیر مایه او بقدر ربع درم رافع سموم و کلف و شیر او [illegible]
اول باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و سیاهی چشم و چهار بچه چشم نکشوده او بیماری طبیخ و چند
بچه بکره با آب یکسان شود و نوره سم کنند مرا با آن آب بجوشانند تا جمیع ابخارا جذب کند پس خشک کنند و موی سیاه
یکساله را در جایی باریکی با آن کنند تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید و غذای
دیگر با آن مخلوط ننمایند باعث حمل او گردد و از مجربات خصوصا چون سه قطعه مرغ پرورده و در سه روز خورده
شود و در قربه گرمن چنین نیز مجربست و گویند بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر بود در پستان و استخوان
و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته او باره انسان التیام پذیرد بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ
دیوانه جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حکه و [illegible]

و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است و طلای زهره او مانع روئیدن موی زیاد چشم و سبل او رافع
اشامیدن او مانع حمل و بخور او جهت خنازیر مفیدات و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق مجرب است
خصوصا چون تعلیف استخوان نموده کنند و اشامیدن خون خشک کرده او با بعضی [illegible] مجرب و [illegible] سرگین
خشک او جهت اسهال دموی و ذرور سرگین او جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان
[illegible] او که نابالغ بندد مانع خرخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با ناب گربه
بموی ایشان بخور کرده هر دو را در خانه دفن کرده باعث حدوث فتنه عوام در آن منزل شود و محققین ذکر
فرموده اند که چون قضیب سگ را خشک کرده بر ران بندند [illegible] مهیج جماع است و کلب بری در سیم گرم و خشک و در
خواص مانند اهلی است **کلب الماء** قسم بحری او بقدر سگ [illegible] و از ان بزرگتر و دست و پای او بسیار کوتاه و [illegible]
دیگر او جدا است و پوست او را ظرف نفط میکنند و یک درم از زهره او سم قاتل است و علاج آن [illegible]
فرموده اند که اکتحال او رافع سیاهی است و یونس گوید که [illegible] تازه او جهت نقرس [illegible] مفید است **کلب نهری**
بقدر گربه و بزرگتر از ان و شبیه بدلق و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانها
میباشد خصوصا در رود [illegible] الوجود است و در شکار او [illegible] و حاصل میشود
و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی [illegible] قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب [illegible]
کاه خشک کرده [illegible] بوی [illegible] ظاهر شد و نوعی استحاله از ان معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب
بکلب اهلی است **کلب المار البلغاری** کلب نهری است **کلب الکلب** سگ دیوانه است **کلس** بکسر اول اسم جنس
اجسام سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزای او بسبب احتراق از هم ریزد مثل اهک و پوست تخم مرغ و
صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق ان مراد اطبا اهک است که او را جیر و نوره نیز گویند و جالینوس
اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و اهک ناشسته نه غیر ان و مراد اهل صناعت اعم از ان است
و بهترین کلس البیض ان است که پوست تخم مرغ را اکثر شسته ریزهای انرا کرده در کوزه گلی اندود کرده چند
شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی ان است که سنگ رخام و سنگ [illegible]
صلب [illegible] آب شده ان در اخر اول گرم و در اخر دوم خشک و [illegible] قوی القوه است
[illegible] جاذبه و محرق و مسقط جلد و [illegible] تا سه روز قوه احراق باقیست و بعد از آن [illegible]
میباشد و [illegible] بعد [illegible] و در بردن موی اقوی فعلا اهک است و صندل اصفر و برگ [illegible]
رافع بدبوئی اوست و روغن گل سرخ [illegible] گل سرخ سائیده رافع جراحت نوره است

و اهک ناشسته با مثل او عسل [illegible] قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن [illegible] را بسفیدی تخم مرغ الوده با اهک
مغسول اغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهت
سوختگی اتش و منع اوراد عرق و [illegible] جهت گشودن [illegible] ورم صلب و روغن زیتون که در آن اهک را
جوشانیده باشند جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفیدات و کلس البیض از جنس [illegible] جراحت قوی تر
و جهت جرب حکه [illegible] رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه او قاطع خون حیض است و گویند چون
[illegible] با مثل ان نمک و ربع ان [illegible] سائیده با [illegible] مقابل ان [illegible] کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور
کبریت را سفید میکند و [illegible] منعقد میسازد و خوردن اهک کشنده است [illegible] و معده و عسر البول و غشی و اسهال
دموی [illegible] که در او اهک مکرر [illegible] باشند [illegible] کشنده است و در اندک زمانی [illegible]
مکتوب است **کلج** [illegible] و بغدادی گوید که نزد اهل مغرب [illegible] برگش شبیه برگ درخت سیب و
قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و جهت [illegible] و سعوط ان جهت رعاف مفید [illegible]
[illegible] عرق [illegible] رافع [illegible] است از قول او ظاهر میشود که اندر [illegible] و در انجا تصریح نموده که مانند [illegible]
بی برگ است و در اینجا بیان فرموده که برگش مثل برگ سیب است و [illegible] کلج عبارة از اشق است **کلبابی**
اسم اشق است **کلیوج** [illegible] است **کلیکان** کشنیج است **کلیکلرون** جرجرات **کلاغ سفید** و **کلاغ** [illegible]
اسم فارسی غراب ابقع است **کلاغ سیاه** اسم فارسی غراب کبیر و غراب البین است **کلیم شو** اسم فارسی [illegible]
گل عقرب باصفهانی اسم [illegible] است **گل عاشقان** بلغت خراسانی [illegible] است و بلغت تبریزی [illegible]
کلاجک بلغت [illegible] است **گل کافشه** بلغت اصفهانی [illegible] **گل مشکی** اسم فارسی نسرین است **گل**
آفتاب پرست اسم فارسی [illegible] است **گلنار** اسم فارسی جلنار است **گل گندم** اسم فارسی [illegible] **گل**
سنگ اسم فارسی خزاز الصخرات **گل بکر** [illegible] اسم فارسی طین [illegible] **گل بخارا** طین الاحمر است **گل خوردنی**
طین الماکول است **گل حنا** بضم اول اسم فارسی فاغیه است **گل خوش نظر** اسم فارسی [illegible] است **گل سرخ** ورد
احمر است **گل رعنا** ورد الحمار است **گل قرنفل** اسم فارسی [illegible] است **کلم** اسم فارسی کرنب است و کلم رومی
قنبیط را نامند **کلنگ** اسم فارسی کرکی است **گلاب** ماء الورد است **کلینک** اسم [illegible] است **کلاه**
کلاه اسم [illegible] است **کلاونجی** اسم هندی [illegible] است **کلند** اسم هندی [illegible] **کلی** اسم
هندی [illegible] است **کلجری** اسم هندی [illegible] است **کلیجا** اسم هندی [illegible] است **کلبخن** اسم هندی [illegible]
کلوقی اسم هندی حب القلقل است **کلکونه** بفارسی سرخی گویند از سفیداب [illegible]

صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنان است **کلیس** بلغت مازندرانی جاورس است **کاشیر** صمغ کرفس شامی است
کوهیست شبیه بجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است و در آخر سیوم گرم و خشک و مدر حیض و مسقط جنین و محلل اعلال
و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و لحمی و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم است و مصلحش کثیرا است **کمثری** بفارسی
امرود و گویند بستانی و بری میباشد و بستانی آن ترش و شیرین اقسام است و بهترین اقسام شیرین او امرود (؟) و چینی
مخصوص علاوه و اسنعان (؟) ممدوح شیخ الرئیس است و خشن (؟) در اکثر بلاد و ری و نطنزی موجود است و بهترین امرود
بلاد او در بایجان مجیب است و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و
ناضم (؟) و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع با قوة قابضه بعد از تلیین و مسهل صفرا
و مرطب دماغ و جهت رفع سمیت قطر (؟) معده و مولد نفخ و قولنج و مصلحش انجبیل مربی و زرآب نبات است و بهترین اقسام
امرود ترش و لطیف و ابدار رسیده اوست و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و تسکین
و تسکین حرارت جگر و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل الطبع و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح
و سدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندرات و نارسیده و مختان (؟) غلیظ و مورث
قولنج است و عود مرکب امرود کنند گرم معده المسته اند و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و
اسهال و ضماد او جهت ورم چشم حار نافع و برگ او جهت اسهال و التیام جراحات و چوب برگ سوخته او با
سنابعین (؟) شادر و توتیا و صمغ او محلل و مفتح قوت و نوع بری او قلیل الحلاوه و کوچک و بی آب و عفوصت
و بسیار قابض و سدد است و ورد درخشک او جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف آن جهت اسهال
حار و خاکستر چوب او و فادزهر قطور و امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوشبو و
عسل است و رب امرود قابض طبع و مقوی معده حاره است **کماده** اسم جنس اقسام قطارچ و شیخ و حمل و
سماروغ است و نزد برخی مخصوص نوعی ماکول است و قطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد
کمافیطوس معرب از خماماپیطس یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوی شبیه بصنوبر
و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمیشود و برگش در پیچیده مکی و متراکم و بری و از طرفه (؟)
بیشتر است و برگی العالم صغیر کاو را بفارسی همیشه بهار نامند و برگش را مانند ریزه تر و بار
دو نهال و قابل سبز و کلش زرد و دیار یک و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و دراز و از ماه
نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقی است و مؤلف اختیارات البدیعی نموده که گل
بنفش و برگش شبیه بصعتر است و در شیراز ماشی داروی نامند و ظاهرا این کلام نیز از جمله اشتباه است

او باشد در دوم گرم و خشک و مستعمل از وی برگ و شکوفه و تخم اوست مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی
و جلای اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا
و تحلیل ریاح مفید و با بول النحاس و راشیانج (؟) مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضا است
و مداومت آن با آب باران عسل شهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات
و صلابت پستان و با عسل جهت منع علامت عینه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درم تا سه
درهم و بدلش یونانی او سلسالیوس است و نصف آن سلیخه و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال
و محرورین استعمال نکنند **کمازریوس** معرب از خاماریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست
طولش قریب بشبری و برگش ریزه و در شکل برنگ تشقق و شبیه برگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی
و گلش بنفش و در بر ده و نبت او سنگلاخ و تخمش ریزه تر از انیسون و با حدت و در تموز یافت
میشود و قوتش تا هفت سال باقیست و ابن ابی خالد فریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمازریوس
بیخ درخت شبیه بلوط و در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز
و سرفه مزمن و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و تشنج
عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یکرطل آب تا بثلث
رسد و چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و سه درهم مسحوق او با جلاب
عسل در چند روز رفع ورم سینه و برودت نواحی آن بکند و ضماد او با عسل جهت قروح خبیثه و اکتحال او با
شراب جهت قرب با مرکه جهت ورم سپرز سفید و روغنی که آب تازه او را با آب طبیخ او از گل او ترتیب دهند
رفع برودت بدن و ریاح موثر است و شراب او که در هر یکرطل آب انگور دو درم آن ریخته باشند با یک
نیم او را در یکرطل خمیر کرده و مدتی گذاشته باشند جهت تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و صلاح
فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم
و کرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل آن سیسالیوس است و ربع آن سلیخه است و بعضی غافث و سلیخه
کمون معرب از خاموس یونانیست و بفارسی زیره نامند بری و بستانی جدا باشد و هر یک را اصناف
مختلف است سیاه بری را الکمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را سفلی
سبز است و در اکثر مکان جبال و بری را هر صنفی قوی تر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز است
و قوی الحراره است و از مطلق کمون مراد کرمانیست و یونانی او را اسلیقون نامند و بعضی ملوکیست و بهترین اقسام

کرمانی بری و نبطی و ... بن سعید ... است و قوتش تا هفت سال باقیست و نبات او از رازیانه کوچکتر و گلش سفید
و تخم او مانند تخم شبت است در اول سیم گرم و خشک و بسیار لطیف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض
و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و تام و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهة عسر بول و تخمه و مغص بچه
و رفع خواهش گل و امثال آن و فواق رطوبی و ورم بیضه و بسر و بود او جهة اسهال رطوبی نافع و بسرکه
پرورده آن که بعد از آن برشته نمایند قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه بطبیخ او محلل
نفخ و قولنج و با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با سعتر و قطور او
جهة قرحه چشم و جرب با سفیدی تخم مرغ جهة رمد حار و طلای او جهة ... بشره و آب افشرده او جهة ... و با ...
سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهة رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهة ورم بیضه و با آرد باقلا جهة سایر اورام
و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم کندنا است و اعراض
جرم او در عرق و مورث لاغری و زردی رخسار است و چون با آب ... را در بدن مداومت ... و ... ولادت ...
با انجاح ... در مدت ... تولد ... بکند ... و قسم نبطی او که بفارسی زیره سبز گویند ... است
و نوع بری که ... جهة ... هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد آن ...
خصوصا چون ... بنوشند و با سرکه جهة فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل ...
رنگ چون ... تحت ... است و جهة ... حار ... کمون حبشی قسمی از کمون ... شونیز ... مذکور شد
کمون حلو ... کمون ... کرویا است کمون اسود زیره کرمانیست و در بعضی ... شونیز را باین اسم نامند کمون
هندی شونیز است کمون نبطی زیره ... کمالیون ... کمکام صمغ ... است بفارسی ...
و در ... مذکور شد کماه ... گویند ... بفارسی ... معروف ... تلطیف
بکند ... صمغ ... کنجار ... اسم هندی نوعی از ... کمهان اسم هندی ... کنارد
اسم هندی ... کموهی اسم هندی عنب الثعلب است کمیز اسم ... بول ... کمیشی اسم ترکی ...
کندر صمغی است مخصوص ... و ... عمان ... صلب ... کندر ذکر و ... سفید ...
انثی نامند و تازه او ... حرکت ... مدحرج ... او را که از ... بکنند
جلا ... کندر ... ماند و آنچه ... کندر ... و قوتش تا ... سال ...
... و ... در اول ... و در ... و ... برگ و تخم او ...
... در دوم گرم و در سیوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جاذب ... و نفث

الدم و مقوی دل و معده و ... و حافظ ... و مجفف ... زیاده ... و منقی و مقوی ... حیوانی و ...
و جهة خفقان و ... و با مصطکی جهة رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و ... و با ...
... جهة ... و با روغن زیتون و عسل جهة ... و ... استخوان که ... باشد و با صمغ جهة ...
... و عسر النفس و سرفه ... رطوبی ... با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و ...
و ... جهة ثقل زبان و ... تخم ... جهة تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز ... و اکتحال او جهة
جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و ... جرب ... و ظلمت چشم خصوصا با عسل ...
جهة ... و قرحه ... و ضماد او جهة ... و با ... جهة جراحت ... آتش و ...
... و با ... جهة ... و با روغن ... جهة تحلیل ... و با روغن ...
جهة ... و با عسل جهة ... و با زفت جهة شکاف ... و با شراب جهة ... و با ...
... جهة اورام حاره ... جهة ورم ... و ... جهة رفع ... رطوبی ...
هوام و ... جهة ... رطوبی و تقویت ... و چون ... او را در آب ... کنند آب ...
و مداومت ... جهة رفع نسیان ... و اکثار او ... خون ... و مصدع ... و ...
جذام و ... سیاه و مصلحش ... فارسی و شکر و قدر ... و با شراب ... کشنده است ...
... مصطکی است ... کندر ... و شدید القبض و مجفف ... نفث الدم ...
و مقوی معده ... سیلان مواد ... قرحه امعاء ... جهة قرحه امعاء ...
... قاطع اسهال ... کرم معده و ... کندر لطیف ... کندر و ...
... و تخم ... کندر رافع اسهال ... و دخان ... گرم و خشک و ...
چشم حار و ... سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام ... است کندش نباتیست ...
... سرخ و سفیدی ... بیخ او ...
و در ... سال ... گرم و خشک ... و ...
... غلیظ و محلل ریاح ... و مدر بول و حیض ... و مقوی جگر و معده ...
... و ... جهة استسقا ... عرق النسا و مفاصل و طلای
او با عسل جهة بهق و برص و حکه و قوباء و سعوط او ... جهة ...
... و ضعف بصر ... و ... صاحب فالج و ضماد او ...

و روغن زیتون جهة دیابیطس سوی داء الثعلب و دوا را الحیه مجرب و قی کردن بان جهت عسر نفس و ربو دباغ
کبود جاورشیر جهة ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و شقیقه سوداوی نافع و روغنی که در آب جوشانیده باشند جهة
امراض بارده گوش خصوصا جهة کرم ان و جهة حکه آن قوی الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ و
جهة سوزش و یرقان و اسهال آن یکدانگ تا نیم قیراط و اولی اجتناب از شرب اوست و در درم او کشنده بخناق
شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مصلحش کثیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی و اسهال آن جوز القی و نمک او فلفل
و در حیوان مو و ذرق ان مقعد نشق و نصف ان شیطرج است **کنوس** بلغة طبرستان قسم کبیر زعرور است و ثمر کم
از کیل باشد و قابض تر و لذیذ تر از زعرور و در افعال قوی تر و دوام او زیاده ازوست **کنگرزرد** اسم فارسی
صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دوم گرم و در اول خشک مسقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام
و قدر شربتش از یکدرم تا دو درم و بدلش جوز القی است **کنهن** اسم بربری نباتیست شبیه درخت کوچکی
برگش و از یک حد ده شبیه برگ سفرجل و در بوی مانند بوی دود و شاخهای ان از یک جانب ... و نرمتر
از درخت جدا ... در سیم گرم و خشک و بو بیدن او مسخن دماغ و شراب او مسخن معده و جگر و معین ...
و بالخاصیه در جائی که او باشد عقرب انجا نباشد و اگر برگ او را در عقرب بیاشند در حال بمیرد
و مضر و مسقی و محرق خلط و قدر شربتش یکدرم است **کندری** نباتیست شبیه نبات ... زیانه و زرد و ...
عریض ... ان و در بوی مانند کندر و در سیوم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر باشد
کندر رومی مصطکی است **کنجورس** اسم یونانی جاورس است **کندش آلدوب** عود العطاس است
کنجده اسم اصفهانی ... و در دیلم کنجه نامند و کنونشه نیز نامند **کنجد** اسم فارسی سمسم است **کندم**
اسم فارسی ... است **کنگر** حرشف است **کندم مکه** اسم دیلمی چندروس است و در اصفهان ... **کنگر**
دیوانه اسم فارسی شلیم است **کنگر خر** اسم فارسی باداورد است **کدنه** اسم فارسی ... است **کنار** اسم
فارسی نبق است و بلغة مازندران اسم درخت سنجد است **کنب** اسم فارسی قنب است **کنجشک** اسم فارسی
عصفور است **کندرو** اسم هندی کندوش است **کنبیل** اسم هندی کنبیل است **کندمت** اسم هندی ...
و کندنه یک ... نامند **کنبر** اسم هندی ... است **کنده** اسم هندی ... است **کندنا** اسم هندی ...
... است **کندا** بهندی بصل الفار است **کنداشیر** بلغة هندی ساذج است **کنجهال** بهندی ... است
کنوکل بهندی ... است **کنکولی** بهندی ... است **کموکل** بهندی نیلوفر است **کوبه** بلغة اصفهانی
نوعی از عریست که ... را در شیر حل نموده استعمال میکنند و در خواص قریب ... و تخفیف آن کمتر

ازان و مضر سینه و سر قویست اما اکثار او باعث تهایج عطش و اورام ... است **کوسیبیل** لغة شکاری و بلغم است و ان بن
بلغة طبرستان ... و ... بفارسی ... کوزن گیاه بیان شود و ان گیاهیست برگش شبیه برگ نارنج و ساق او ... باوه
و ... سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر ... سیاه و درونش سفید و او غیر الفاح است و بالخاصیه هر فعلی که فالج ان
در حیوان ... قوی که ... و ... فلفل سیاه ... غالب و از مودات و مستعمل ازان ...
و بلغم برگ اوست و در اطعمه استعمال نمایند در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و ...
البول و بول ... و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربت از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درم
... تا ... و اکثار او مورث جنون و کشنده است **کواریج** جمع کراع است مذکور شد **کور** اسم فارسی ...
کونهان کنهان است **کوالف** باداورد است **کورکندم** جو و جندم است **کوکب ساموس** طین ساموس است **کوکث** خس است
کوبره اسم هندی فلفل است **کوکب الارض** طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا **کور النخل** ...
کولان نوع از اسل است **کوربکیان** اسم فارسی ... است **کوشاد** اسم فارسی ... است **کوخلن** اسم رومی ...
است **کوکافیلوس** اسم سریانی اجاص است **کوله پر** اسم فارسی بخدان است **کورزه** اسم فارسی ...
کوبج اسم فارسی ... است **کوش ماهی** اسم فارسی ... است **کوکرد** اسم فارسی کبریت است **کوتن** ...
و در ... اسم فارسی ... است **کوله چین** اسم ترکی ... است **کوکل** اسم هندی مقل است **کوکر** اسم هندی ...
کوزه اسم هندی ... است **کوشت** اسم هندی قسط است **کوه چوبی** اسم هندی حب النیل است **ککری** ...
و ... **کوکرنده** بهندی ... است **کوکایدنی** اسم هندی خصیة الثعلب است **کونده** بهندی ... **کوکم**
اسم هندی ... است **کولهزه** اسم مازندرانی ... است **کهربا** ... از نوع ... است و ...
مغرب ساحل ... و بعضی را اعتقاد است که صمغ درخت جوز و غیر آنست و از بلاد روس و ...
... و نزد بعضی آب چشمه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند موم منجمد میگردد و ... قطعه از کهربا مشاهده نموده
که ... ان ... و منجمد شده بود و نزد محمد ابن احمد ... از طرابلس ...
ظاهر میگردد و کهربا ... و ... و هند ... مخصوص ... مغرب و شمال
و شمال باشد و در بودن کاه ... از ... جذب کاه ...
و کهربا محتاج ... و در کهربا ... و صلابت و در حین ...
... سوخته ... ظاهر میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب ...
در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع ...

وحابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال و سوء هضم و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده و
مثانه و با مصطکی جهت عسر بول و بالخاصیه جهت زحیر نافع و طلای او جهت تشنج اعضا و با مورد جهت منع از ضعف
جهت ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است
و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و با خود داشتن جهت تقویه دل و رفع خوف و طاعون و دور داشتن [illegible]
وجمیع [illegible] او را در طالع سرطان صورت [illegible] قائم الذکر نقش کنند حامل او از جماع فتوری نیابد و گویند مضر [illegible] مصلحش
[illegible] است مصلحش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی [illegible] آن [illegible] و در تفریح مروارید و در رفع طاعون
[illegible] و قدر شربتش [illegible] است کهبانا اسم سریانی [illegible] است کهبله کیسوی است کهلا اسم اصفهانی [illegible] است
کهول اسم هندی [illegible] است کهسلم و کهبرک اسم بادنجان است کهره اسم هندی [illegible] است کهریت هندی
[illegible] است کهتا هندی [illegible] است کهجور اسم تمر است کهولکی بیج هندی تخم خرفه است کهیته هندی [illegible]
کهر هندی [illegible] است کهونکرد هندی [illegible] است کهیلا هندی [illegible] است کهورابر هندی [illegible] است
کهوتلی هندی حب الملوک است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است کیاه جالینوس اسقولوقندریون است کیهرسش
[illegible] است کیدج [illegible] است کیل دارد اسم فارسی [illegible] است کینه اسم فارسی مصطکی است کیلواس [illegible]
و مذکور شد کیل هندی [illegible] است کیره هندی [illegible] است کیهون هندی [illegible] است کیرو هندی [illegible] است کیسر
هندی زعفران است کیسته هندی [illegible] است کیاجل هندی [illegible] است کینسکر هندی خار مغیلان است کنیکر
کانیرا اسم هندی [illegible] است حرف اللام لادن رطوبتی است که از درختی کوهی حاصل میشود [illegible]
بر درخت [illegible] و بهم متصل و رقیق و صلب و کلش مایل بسرخی و [illegible] و در جوف آن [illegible]
در رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام لادن عنبرین [illegible] و هر چه از آن رطوبتی که [illegible]
در حین [illegible] آن [illegible] جدا کنند [illegible] از قسم اول [illegible]
باشد [illegible] بعضی تصریح نموده‌اند که رطوبتی [illegible]
و بهترین آن [illegible] و خوشبو [illegible] مایل بسرخی و [illegible] در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و [illegible]
[illegible] محلل و مفتح [illegible] و مدر بول و حیض و عرق [illegible] و مخرج جنین و [illegible] و مقوی معده و رافع [illegible]
بارده و با شراب [illegible] طلای او جهت [illegible] و صلابت معده و جگر و التیام [illegible] کهنه و با شراب [illegible]
و [illegible] جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل [illegible] اطفال طلا کنند جهت [illegible]
و [illegible] جهت تقویت [illegible] و رفع [illegible] و [illegible] آب [illegible] و [illegible]

حرف اللام

آن و روغن گل جهت تشنج بارد و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویه موی و منع ریختن آن و بخور او
جهت گریزانیدن هوام [illegible] و چون [illegible] [illegible] بخور کنند در حال [illegible] قابل حمل خواهد بود و الا
[illegible] و [illegible] موجب [illegible] مصلحش [illegible] رومی و قدر شربتش [illegible] و روغن لادن [illegible] او را در [illegible]
روغن [illegible] حل نموده [illegible] بر آتش خاکستر گذارند که [illegible] روغن [illegible] جهت برودت اعضا و تقویه
[illegible] لاجورد معدنی معروف و بهترین او صاف و شفاف است
که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و [illegible] هم ترتیب [illegible] زرنیخ و زاج و سنگریزه ترکیب کنند
[illegible] لاجوردی [illegible] بخلاف غیر مغشوش او و مستعمل [illegible] غیر مغسول است و در اول گرم و مسهل او در اول [illegible]
و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون و صاف کننده او از کدورات و [illegible] سودای
حوالی قلب و جالی است و تعلیق او رافع خفقان و مفرح و مقوی دل و جالی و با قوه [illegible] و رافع امراض سودای
و غم و هم و توحش و [illegible] غلیظ و مدر حیض و اکتحال او جهت [illegible]
او جهت اکله و قروح [illegible] و تقویح او جهت رعاف و [illegible] جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای
او با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثآلیل و برص [illegible] و مضر معده و مصلحش مصطکی و موجب [illegible] و مصلحش [illegible]
و قدر شربتش از نیم [illegible] لاله سرنگون اسم نباتیست معروف و در [illegible]
چون [illegible] سوخته روغن [illegible] طلای او [illegible] لاله
نعمانی اسم فارسی نباتیست برگش شبیه برگ زنبق [illegible] چهار عدد و گلش [illegible]
[illegible] شبیه [illegible]
سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش [illegible] جهار انگشت [illegible] لاغیه
[illegible] الحراره و بار طوبت غالبه و [illegible] و [illegible] است و قدر شربتش [illegible]
از [illegible] انواع [illegible] لاغیه [illegible]
[illegible]
مایل بخوشبوئی و بخشش [illegible] و [illegible] گرم و خشک [illegible] و مسهل قوی [illegible]
[illegible] جهت استسقای [illegible] و از [illegible]
جمع کرده [illegible] و قدر شربتش [illegible]
[illegible] لالا رازی گوید [illegible]

سیلان خون نافع و مضر شانه و مصلحش تخم مورد است **لامی** صمغ درختیست هندی خوشبو شبیه ببوی مرکب از بوی مر
و مصطکی و در رنگ مایل بسفیدی و زردی و در اخر دوم گرم و خشک و منضج و ملطف و مفتح سدد و [illegible]
جهة تسکین اعضا و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهة جراحات و تحلیل و رعشه و ایجاد [illegible]
رایحه بد نافع و با موم جهة تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال و بخور او عرق آورنده و مصدع
محرورین و مصلحش کشنیز و مقدار شربتش یک درهم است **لاجی** اسم هندی اهل است **لاجوردیه** حمام ابومات **لادود**
لاجوردات **لاغوریا** یونانی و لاغوجی سریانی ارتب است **لاغنوری لاسیوس** یونانی ارنجیر است **لاراطوطان**
عرطیثا است **لاسوریس** یونانی ما هودانه است **لانک** اسم هندی کرسنه است **لاکه** اسم فارسی لک است **لا**
کیت اسم فارسی سلحفات است **لاذختائی** اسم فارسی حجام است **لبلاب** اسم جنس نباتیست که شاخهای او ممتد
شده بجاور آویزد و هرچه بزرگ باشد کبیر و کوچک را صغیر گویند و لبلاب کبیر سیاه و سفید میباشد سفید گلش سفید
و شبیه بشاخ حجامت و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا و در شکل بی گل نامند و سیاه را گلش بنفش و دانه
اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و
تخم او در غلاف سیاه مایل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی فرزند
جالینوس در دوم سرد و خشک و بزد حنان ابن ماسویه گرم است و او مفتح سدد و ملین طبع و محلل و او اسهل
مار الصفراست و چون بکوبند تنقیح او غالب و اسهال او کمتر و آب افشرده او بعکس است و برگ کبیر سفید او
که مسمی بحبل المساکین است جهة جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و اب او جهة سرفه و قولنج
حار و با خیارشنبر جهة ورم مفاصل و احشا و قرحه امعا و ربو و [illegible] از کل او جهة قرحه امعا
و ضماد برگ تازه او جهة ورد و بیرز و مطبوخ او در روغنها جهة تحلیل اورام و دردها و سقوط عصاره او
با برسا و فطرون و عسل جهة درد سر کهنه و با روغن زیتون جهة درد گوش و چرک آن و با موم و روغن جهة
سوختگی آتش مفیدست و قسم سیاه او عصاره های سیاه کننده موی و برگش جهة قروح خبیثه و گل [illegible]
اخر که بثمر است آشامیدن او فرزجه او مدر حیض و بخور او بعد از طهر شدن مانع حمل و [illegible]
و سترده موی کشنده قمل و بیخ او با شراب جهة گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهة التیام جراحات
خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و [illegible] مسمی [illegible] است [illegible]
بجهة سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و ربو و یرقان [illegible] از آب او [illegible] قاطع
الدم جمیع اعضا و خشک و رافع قروح خبیثه تازه و التیام دهنده جراحات است و اقسام لبلاب صغیر

و مثانه و مصلحش شکر **لبخ** اسم عربی درختیست عظیم در صعید مصر کثیر الوجود است شبیه بدرخت جبار و ثمرش
کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهت طعم و برگش مایل بپهنی و معروف بشمیمه است و اهل مصر [illegible]
در او نیافته اند در اینجا بیان مؤلف منهاج [illegible] از او درخت [illegible] است در دوم سرد و خشک و ثمرش [illegible]
قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لاذن [illegible]
حرز و حرکت استخوان از مفصل و دود او جهة گریختن هوام و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال
و مصدع و مورث ثقل سامعه است **لبن** بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل است بر جبنیت
و جبنیت در سوم خشک و در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک است و شیر
هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت بحسب طبیعت یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
با تفراده مذکور میشود و امور کلیه مشترکه در احکام [illegible] و هرچه در تغذیت انسب است از حیوانات که
اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر است از سایر و بعد از آن شیر بز گوسفند و بعد از آن شیر بز کوهی
سفید و آهو و شتر و الاغ و اسب و خرگور و خوک و غیره در [illegible] و از گاو و گوسفند در تغذیه و [illegible]
بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف بسیار میباشد چه هرگاه [illegible] حیوان کنند شیر [illegible]
خشخاش و مانند آن شیر مخدر و مسکر میشود و از تعلیف مسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات
و ملطفات و مغلظات و امثال آن از آن قبیل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و بعد از
سرد شدن ثقیل میشود و پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب [illegible] نفوذ او گردد و از مطلق شیر [illegible]
مراد شیر گاو است در تغذیه و بعد از گوشت و لحم بهترست موافق ترین اغذیه و هرچه [illegible] او غالب باشد [illegible]
است و الا مفتح و طلای اقسام آن موافق ورم معده و قرحه [illegible] و قرحه مثانه و اورام [illegible] است
و استعمال شیر بعد از ترشیها و میوه های تازه و ماهی و [illegible] و امثال آن جایز نیست چه [illegible]
نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن بعد از آن با وجود اخلاط فاسده در بدن [illegible]
و قبل از انقضای چهل روز از ولادت در پستان بسبب غلظت او و قرب الولاده بسبب [illegible] استعمال
جایز نیست و اخر فصل بهار [illegible] استعمال او اولیست و اکثار او مورث [illegible]
و [illegible] سریع الاستحاله بد خلط [illegible] مضرات و موافق [illegible]
دیابیطس المزاج و معتادین افیون و قلیل او در تغذیه و کثیرش در تلیین طبع قویترست و مجموع شیرها ملطف
و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند **لبن البقر** شیر گاو است و [illegible] غلظ

[illegible] لبن الضأن [illegible]

[illegible] لبن المعز [illegible]

[illegible] لبن النساء [illegible]

[illegible] لبن اللقاح [illegible]

[illegible] لبن الأتان [illegible]

[illegible] لبن الرماك [illegible]

[illegible] لبن الخنازير [illegible]

لبن الغزال ولبن حمار الوحش [illegible]

ولبن الأسد [illegible] لبن الحامض [illegible]

[illegible] لبا [illegible]

[illegible]

سموم قتاله است و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعت لبن التیوعات بغیر بنانه شیردار است مثل مازریون و
محموده ان از سموم و مسهل بعنف اند و هر یک مذکورات در اینجا اسم مخصوصی دارد در موضع مذکور مرقوم گردید لباب
القرطم مغز دانه گاو دانه است و گذشت لباب الخوخ و لباب الحنطه و لباب البزر و لباب القمح نشاسته است لب النخله
جمار است البروث بلغه مغربی قنبیل از سلیخ و مستعمل جماعت لبنی بوزن است اوزان الفار بنانه لسان غزال بری است
لبید و بید و لبیرون شبطرج است لبانه اسم مغربی فرفیون است لبنی میعه سائله است لبان معرب از لبان ابوا
یونانیست و آن کندر است لب دانه بلغه بنگاله اسم حلی لک کنت لچی اسم هندی تالو است لجلاج بلغه اکبر بادنجان
یا که صفات است لحوم اقسام گوشت مذکورات در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید
الطعام اللحم چرا غذای انسان که از و دائیت بعد باشد منحصر در نباتات و حیوانات و در استحاله بشابه متغذی گردد
ناچار است که در طبیعت در نباتات هضم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی
محتاج به ادخال نیست چه در بشر تحلیل کافیست که تفریق و تغذیه کرده و هضم و تمیز است از عقد و تشبیه و ادخال و در
لحم طیور محتاج تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در تمیز محتاج بود فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لحوم
بهتر از سایر اغذیه است و بهتر بر همه طیور متوسط است که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک تذرو و امثال آن و بهترین
مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه بر او نگذشته باشد و بعد از آن گوساله یکساله و شتر
جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین او آهو بره و بچه بز کوهی و در مزاج صاحبان تعب و صاحب قوی کار
گوشتهای غلیظ مناسب است و آنچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بکمال رسیده باشد و اقسام [illegible]
و در سال بسیار لاغر مورث امراض سوداوی است و در روزی دو بار خوردن گوشت ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار است
و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب است و کمی با صره و بلادت و عروض صفات سبعی است بسیار خوردن آن
باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای دست و شرب آب بعد از آن مفرد و شاد و [illegible]
کردن با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر است گوشت آب [illegible]
المنفوذ و موافق با فهیان و ضعیف القوه است لحیة التیس دوا مختلف فیه است نزد انطاکی و نزد جمعی دیگر [illegible]
است برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و منفرش بر زمین و با صفحات سنگ [illegible] گویند و مانند [illegible]
و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدس [illegible] قول معتبر است و آن نباتیست شبیه [illegible]
شاخهای او صلب و برگش [illegible] بار غب صلابه و گلش [illegible] از آن سفید و نزدیک بیخ او
نوعی از طراثیث [illegible] و بعضی سفید و بعضی اشقر [illegible] آن طرثوث [illegible]

و یونانی ابو قسطس نامند و او از جمیع اجزای نبات قوی تر است و مراد از عصاره کطرثوث مذکورات اخراج آب او
لذت است سیوم خشک و قابض و از اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و رافع
اسعاد و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا است و قدر شربت از عصاره
او ماشه درم و از برگ و گل او تا چهار درم و ورد بر برگ و گل آن جهة التیام جراحات و رفع تعفن آن گل با بوم
روغن جهة سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهة قرحه امعا و تقویت معده و منع ریختن مواد او نافع و مضر گرده
و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است و ابی خالد افریقی و ابن البیطار و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهای
بی برگ و مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت بیخ جهار انگشت یا او ...
پیدا است و در شوره زار میروید و این قول اصح نماید چه بیخ گیاه منبور نوعی از شبت است و محمد ابن زکریا لحیة التیس را
نافع ... است لجام الذهب ضماعی او شکابن است و معده نهاده در بورق مذکور شد لحیة الغول بضم اول ...
الغول است لحاء بکسر اول پوست بیخ نباتات و ریشهای باریک است لحیة الحمار برسیاوشان است لجبالی ...
است که گویند حرشف است لجام الصباع از اقسام شکار است و مذکور شد لخنیفس بخای معجمه بلغه یونانی نوعی از
خیری بریست نبات او قریب بمرعی و گلش بنفش و بری و جبلی میباشد دانه او سیاه و تلخ بقدر عدسی ...
الفطریت و در سموم گرم دو و دوم از تخم او مسهل قوی و نافع سم عقرب شبیاره و نفخ سده و رافع یرقان و قدر
شربت از نبات او یکدرم است و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده اوست لخنیفس الاکلیله خزامی است
لذاد الذهب شامل لجام الذهب فاشق است لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلاطات لسان زبان حیوانات است
سریع الانحدار و مرطب بدن و باه و تریه حاره مولد منی و سریع الاستحاله و اخلاط متعفن و مصلحش سرکه و کشنیز در ...
لسان الحمل بفارسی بارتنگ و بترکی باغ ربا و بهندی ... نامند و از جنس ... و صغیر و کبیر میباشد صغیر او برگ
باریک و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش از طرف ساق زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او ...
پراکنده و مایل بسرخی و قریب به ذرعی میشود و تخمش ریزه تر از تخم صغیر است و گلش [illegible]
و نهایت سطری بالقدر امکان و منافع کبیر زیاده از صغیر و از مطلق او مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و
تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و منضج و حابس نزف الدم جمیع اعضا و برگ پخته و بیخ او
با سرکه و عدس رافع اسهال دموی و عصاره او مسکن تشنگی و جهة فساد هضم و ذوسنطاریا و نفث الدم و سده سپرز
و جگر و ضعف آن و صدر و صرع و تبهای حاره و بخوشش و ربو و نافع ... و قرحه ریه و قی الدم و سده و حرقة البول
و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور او جهة التیام زخمها و ورم و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و ...

ونار فارسی قطور است او بجهت درد گوش حار و امراض چشم و حمول او جهت درد رحم و اختناق و اکل نواصیر و ضماد برگ او
جهت زخمها و التیام دهنده و تازه آن رادع و ادرار حار و سرکه با نمک رادع سمیت زخم سگ دیوانه گزیده مجرب است
با سرخ و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهت امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مغز بیرون کشی
مصطکی و قدر شربتش از آب او دو درهم تا نیم رطل و بدلش محاملی است و گویند بالخاصیه سه عدد از بیخ او با جوزی چهار و شیراب ام و دیع
با هم بشنوند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع ربع است و تخم او را افعال مانند عصاره است و بود او و اوقیه مغزی و مقوی امعا
و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم عرق او با رنگ در تقویت قوه ماسکه بیجد بل در سایر افعال ضعیف تر از عصاره او است
لسان الثور بفارسی گاوزبان مانند برگ نبات او با خشونت و سطبری مایل بسیاه و مفروش بر زمین برودی ان قطعه
سفید شده بخار از غبار و ساقش قریب بیک ذرع و زغب و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی و شکل گل
و تخمش سفید و لعاب دار و جبال تا المرکثیر الوجود است و قسمی که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان سیلانی مدام با حرارت است
و گل او لاجوردی کوچک و بعد و رشته دار اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف و جمیع اجزای او
مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مره السودا و صفرا و جهت امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون
و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و تنگی حنجره و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی
موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربتش از آبش با چهار وقیه و جرم او و ده درهم و بدلش بوتیمار و ابریشم
محرق و چهار دانگ بهمن ترنج است و چون از آبش و آب سیب و آب بو و شراب جوب دهند رافع تنج
بعد که رطل شراب یکشبه بدون او عقل و دو درهم گل او با یک درهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان است
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از او و قدر شربتش سی مثقال است و برگ سوخته او
جهت قلاع اطفال و شستن بن دندان و حرارت دهان مفید است **لسان الابل** غیر حی العالم است نباتش با بلندی کیاه و دو در
و شاخ و پراکنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش شبیه برگ بید و از آن دراز تر و عرضش کمتر و با زغب و نرمی
و ثقیل الرایحه مایل بخوبی و ثمرش نه مایل بسیاهی و شبیه بزغبهای است و در دوم سرد و خشک و رادع و تسکین
مجوف مربع فقاح و باطن است سر با دو ضماد او رافع سم شقیقی تحریکی و طبیخ برگ و شاخ او جهت حیض و بول و مفتح
و رافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده موی و دوزداد و جهت التیام جراحات شیعه خشنه آن قدر شربتش تا یک
رطل است **لسان العصافیر** بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او شبیه ارزد و از او عظیم تر است برگش شبیه برگ بادام
و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوفش یک دانه از تخم خربزه دراز تر و شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او
مایل بزردی با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در اول دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظ و درد پهلو

و رحم و تهیگاه و بعض مدر بول و مفتت حصاة و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و محرک باه و جهت خفقان و ضیق النفس و
سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات و مصدع
و مصلحش شیره و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا و بوزیدان و نصف آن بهمن سرخ است و بعضی گردکان و بوادری
سرخ و بوزیدان و برگش شقی زخمها و التیام دهنده آن و ضماد پوست آن با سرکه جهت گرفتگی عضل مفید است **لسان**
السبع نباتیست برگش دراز و اطراف آن باشد اره و صلب و شبیه لسان الحمل ابیض سفیدی و زردی شاخهای پراکنده و بقدر
ذرعی و بر سر آن غنچه سفید و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و تلخ است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهت حصاة
گرده و مثانه و فرزجه بیخش جهت گشودن حیض و اخراج جنین نافع است **لسان الکلب** نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی
صغیر است و مذکور شد **لسان** نباتیست از زوجه مسمی بآذان الثور برگش عریض و مفروش بر زمین و سفید و با خشونت
مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها بر دید بقدر ذرعی و بر سر آن گل کحلی و بوی او مانند خیار و خام و بیخ او
ماکولست در دوم سرد و تر و جهت علل زبان حیوانات بغایت موثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع
حاره است **لسن** بلغت هندی شوم است **لسوره** بهندی سپستان است **لسان ال** بلغت دیلمی سلو است **لسعه** بلغت مغربی
او قیصوم است **لسوغودیون** بلغت عبرانی فرفین است **لسان البحر** سپستان است **لسوفطیس** سلاب است **اصبعی** اذان الدب
نیز گویند برگش شبیه برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر فندق و کوچک
و خاردار و بر جا بر جی چسبد و لصیقی از اینجهت نامند و در شکاین معروف بکانش است در اول گرم و خشک و
محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بار و خشونت سینه و ضماد او با روغن گل سرخ جهت ضربان قدم مفید است
و مغز و شیمی معقول او رادع کننده رخساره است **لصف** کبر است و بلغت مغربی اسم حرشف است **لعبه بربریه** نیز است
شبیه لبو بجان و بار بکر و مانند پستان و بیخ و مشهود در مصر معروف به بربانست و سورنگان را لعبتی نامند ملقب
دانسته اند **مرقح** **لعبه** بیروح الصنم است **لعبه مره** مرح بیلاب است **لعیب** شقایق النعمان است **لعل معدنی** قیقهرانست
لعل معرب از لال بهندی و از ادویه شنا انفرادت و در کتاب مجاز قدیم ذکر آن نشده **لفاح** اسم عربی و بفارسی
سابیزک نامند و آن ثمر بیروح است و بیخ لفاح عبارت از بیروح سریانی و مذکور خواهد شد قسم ده او را برگ عریض
و مفروش بر زمین و شبیه برگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون
بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل بشیرینی و او را لفاح الجن نامند و تخم و بیخ او در زیر
زمین بشند متصل بهم ظاهر او سیاه و باطنش سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ او مانند شباهتی بصور
انسان دارد و لیفهای بسیار شبیه بموی که با بیروح الصنم مشابه در او نیست و قسم نر او را برگها ملس و مانند برگ چغندر

۲۸۴۴۱۵

و ثمرش بقدر خیار و زرد و بیخش را سطریون سو سطرات و حنفی اما نرا مینبت مقابر و مواضع سایه دار و برش کم و مق
و در طول بقدر شبری مایل بسفیدی و رحساق و هیکل و ثمر و بیخش دراز و بسطریون بهام و سفیدان و بهترین انسام آن
و قوتش تا چهار سال باقی و قویترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل انسان عصاره و آن شامل او است پوست بیخ
او است و اعم سیوم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوه و مخدر و مجفف و مسکن و ضماد ان جهت حراره
و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن و سنوم و مسکر و کیاه او مدر و سکن و قراطا از پوست بیخ او با آب و عسل
بلغم و مره السودا و جهة حرقة البول و خفقان حار و اسهال سوی و منع بخوابی نافع و طلای او مولد حمل است و مع
و جهة درد سر و اورام حاره با آرد جو و جهة درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهة کوفتن عظام و بار که جهت ورم
ناسند و طلای ثمر او جهة کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهة درد دندان مفید و دو درم او کشنده است با خلاط عقل و باب
و غثیان و مصلحش سداب و حوزول بری و عسل و امثال و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درم و بدلش پوست بیخ بنج است
لعش درختیست بزرگ و منبت او نواحی شام و در تری و بیری مشتعل میشود و در خشکی بر آتش و او نیز میکند و ابن
حاکوید که مراد از قول سبحانه و تعالی من الشجر الاخضر نارا مراد از او است و طلای برگ خشک سحوق او رافع برص و بهق
و عصاره او رافع قوبا است و انطاکی گوید که آن چوب سنوبر است لعب الکلم جبوطیست که از خاک بر وید و در کرم خراو تند
لعف شلغم است لعاع بری برو النضت است لعر العنس خیار است لفلق بفارسی لک الکه و از طیور معروف و دار
سائی که باد در ملاد و ماوای او شود ترک نوطن انجا میکند در اعم سیوم گرم و خشک و گوشت او جهة جذام و لقوه و معتقل
و خدر و ریاح غلیظ و برودت محکم نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرکین او جالی
بهق و آثار و با تخم او سیاه کننده موی و رافع حرکت زهره او رافع شبکوری و خاک او از سموم و جهة فسحیح و بهق
نافع است لفاح شترماده و شیر او است لقطه صمغ صنوبر است لک بفارسی رنگ لاک نامند صمغ نباتی بسیار
سائی کیاه و در شاخ و کلش بزرد و تخم او قریب بقطم و گوید شبنمی است که بر آن نبات می نشیند و در اعم بیران جمع میشود
و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقی و در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل رطب مغسول او است و طریق شستن او
در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و احشا و مفتح سده و بیرز و جگر و جالی و اثار و محلل اورام و منقی اخلاط
بارده و با الخاصیه لاغر کننده بدن است و استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و ضعف گرده
و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک درم و بدلش در تفتیح او تخم او در بونه و نمود و تف
او سار د مربا و طبایر است و از خواص او است که چون در پیه انکل او را با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و خرخی
و دراین مدت بسیاری نمود و اگر سه چهار سم او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند بهمان اثر دارد و رنگ او مخصوص ابریشم و رشتم اسبلاک

بحرف ن

۲۸۴۴۱۶

چسبد و عیوان که رنگ میکنند و باید ابریشم را در آب مطبوخ او با زیت و سرکه صاف کرده باشند بکشند تا قبض نرم و خوش شانه
و طعم حلیم را بدینبخ حروف از لاک جسبید باشد و الا صدف طعم حلیم را بر نگارد لما غب الثعلب است لم لم بلغه مغربی الطیف مجرى
است لیمونی نقطوریون صغیر است لنجیطس لغه یونانی است و شریف گوید که اورا و نبات منتصم باشد و سبحانه و محرقی
نبات بلند برکش عریض تر از برگ کنند و برنگ خون و منحنی الطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ برو ید و ساقش بقدر ذرعی و در
بر سر آن گل سیاه شبیه بکلاه و در او صورت شبیه برنگی دهان باز کرده و در اسفل آن جای ایستد و تخم سیاه شبیه ریبان و ثمر
بیخش بزرگ شبیه و مستقیم و زیتون بناک خشن است در روم گرم و در سیم خشک و بیخش مدر بول یا بول العلاج و گویند سحاق او
از آن افعال غریبه سر میزند و قدر شربت او از جرم او یک درم و از طبیخ او دو درم است و قسم صحری او کش شبیل اسقولوفندر ایون
با خشونت و اثبات بدان او و با شراب و سرکه جهة سپرز و ضماد و تازه او جهة منع زیادتی جراحات و التیام آن و خشک او جهت تقشیر
زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درم است لنج النیح است لن هندی ملح است لنگ هندی قرنفل است لوز الحلو
بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق و موافق گرده و سپرز و
سینه و مسکن حرقة منی و بول و مسمن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهة سرفه مجرب و جهة خشونت
سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و زحیر و رطوبت معده و با لعفص از نزف و شیاف او از لکار قطع
سفوار مجرب است لیف است و بود داده او مقوی معده و قابض و مشکوک و فاسد او موجب سحج و سقوط اشتهاء و ضعیف و مصلحش
بنوع جامع است و جدا ارقی تازه و تر ریش او با پوست که چغاله نامند مقوی معده و بیخ دندان و برگ تازه او مسهل و مسعط کرم
شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام جبلی در تغذیه قریب است
بدان و اصلاح کرده قوی تر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی بغایت مرطب و موافق مشایخ و محلل و مدر و مسهل
کاردوی و مزیه بغیر سیده و مقوی شرب و جهة پیچیدن امعاء و جهة درد کرده و مثانه و عسر البول و قولنج و امعاء و جهة دفع صفراء و حابس
او جهة گرفتن سنگ ولیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهة سرفه خشک مجرب و جهة تصفیه آواز و رفع ضرر او وسیله او جو
مفید و قدر شربتش تا نیم در رفع بحث مجرب و دوام همین مهره های پشت و با وجود نقرس و رفع جمیع دردهای بدن
مجرب است و جهة سرسام و ذات الجنب و سیبو نافع و غرغره او با آب گرم جهة خشونت حلق و گلو و منفعت اعضای منفعت
و مصلحش مصطکی است لوز المر بادام تلخ است درختش از درخت او کرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل بر سر
و سرکه جهة درد سر بار د و کلف و طبیخ او جهة شقیقه و سپرز کرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهة سوختگی آتش مفید و نیز
راه اول کرم و در دوم خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بعدیل و جهة ربو و سرفه و ورم سینه و رخصوصا با نشاسته
و نفاع یا می بخته جهة علل گرده و جهه و عسل جهة سپرز و ورم احشا و جگر و تفتیح سده و بر جالی با مار العسل جهة قولنج و کلف

قرو ناو مفرا معاد مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهه بثور و ابریه و خراز و علاج قرحهای کهنه
و جرب و حکه و با سرکه جهه درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهه خراز و سعفه [illegible] و قدر شربتش چهارم [illegible]
بادام تلخ و شیرین [illegible] **لوز بری و لوز جبلی** بادام کوهی است درختش کوچک برگش ریزه و گلش
مایل بسرخی و با عطریه و ثمرش کوچک و با تلخی و با قبض بسیار و غیر ماکول است در سیوم گرم و خشک و جهه رطوبه معده
و تقویه آن و منع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت آن از کل او دو درم [illegible] بادام [illegible] است **لوز
البربر** قسمی از لوز بریست شبیه بحب صنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب او شبیه [illegible] مغزش [illegible] است گرم و خشک و
بسیار قابض و روغن او [illegible] السودان گویند و مذکور شد **لوز الارجان و لوز السودان و لوز الارجان** [illegible]
لوز البربر است **لوبیا** مولف تذکره گوید بلغة هندیست [illegible] و بعربی [illegible]
و جنسط [illegible] بعضی مجاور [illegible] دانه او بعضی سفید و از ان بعضی سرخ [illegible]
و غلافش [illegible] و تازه او [illegible] سال باقیست و بهتر [illegible] و زبون [illegible] و سرخ او در اول گرم
و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی [illegible] و بول و حیض و [illegible] شراب مطبوخ [illegible]
[illegible] و منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده [illegible] و جهه [illegible] و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش
[illegible] و با [illegible] و سکنجبین است **لوبیای هندی** قسمی از [illegible] است [illegible]
[illegible] **لوقیاس** بیونانی نوعی از [illegible] **لوسیماخیوس** [illegible]
الذهب است و نوعی از [illegible] شاخهای [illegible] قریب [illegible] و باریک [illegible] کرده [illegible]
[illegible] برگ [illegible] طعم او با قبض [illegible] گلش سرخ مایل بزردی و [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] و مستعمل از برگ و عصاره است قاطع رعاف و [illegible]
و فرزجه برگ او جهه سیلان حیض و حقنه او جهه قرحه امعا و ضماد [illegible] جهه التیام جراحات و تحلیل اورام و [illegible]
[illegible] جهه [illegible] و [illegible] موثر [illegible] مجرب [illegible] و مصلحش [illegible]
[illegible] **لؤلؤ** بفارسی مروارید [illegible] و بزرگ [illegible]
[illegible] با وجود بزرگی [illegible] و بزرگ [illegible] است از خواص او [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] و بهترین او [illegible] سفید [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] باشد و سیاه و زرد و غیر مدور و سوراخ دار او [illegible]
[illegible] او در آب [illegible] باشد [illegible] زردی [illegible]

[illegible]

در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قویتر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و
قمع سوداوی و جهه اسهال مراری و سوء ضعف جگر و کرده و امراض دل و بدبوئی دهان و حصاة و [illegible]
البول و سده و یرقان و رفع سموم و وسواس و جنون و ربو و ذرور او جهه قطع سیلان خون اعضا و التیام [illegible]
او جهه [illegible] و ظلمه بصر و [illegible] و جهه پاک کردن [illegible] و تقویه [illegible] و طلای [illegible]
در [illegible] و غیر محلول او جهه جذام و جمیع [illegible] و فرزجه او در منع حمل مجرب [illegible]
[illegible] جذام [illegible] ضعف دل [illegible] و گویند [illegible] و مصلحش [illegible]
[illegible] **ابو عبید الطوس** [illegible] است که [illegible]
[illegible] شبیه برگ [illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible] **لوف** نوعی است [illegible]
[illegible] الوف الجعد [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] اخلاط غلیظ [illegible]
[illegible] البول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که ثمر نیخ او را سایبده و در آن جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در رفع سرفه که مجرب است انتهی **لوف**
الحیه و **لوف السبط** لوف کبیر است **لوف الجعد** لوف الصغیر است **لوفیون** گیاه حشیش بفارسی فیل زهره نامند
لوقاین بیونانی شکوفه حماماست **لوطوس** میس است **لوفا** بعبرانی حی العالم و نزد بعضی قنطوریون صغیر است
لوطوس اغریا بیونانی جند قوقای بری و بعبرانی شبلان است **لوفرولیس** حجر قبطیست **لوبارون** شیطرج است
لوطوس اغریوس بیونانی جند قوقای بری بعبرانی بستانیه است **لوقویا** عود بکر است **لوفی فیلس** فالنجیمن است
لوهی بهندی آهن است **لونکلونیه** بهندی گیاه نخود است **لهوره** بهندی جاورس است **لهسان** بهندی بردی کاه
بهندی نفت است **لولا** بهندی بستان است **لهب** بادنجان است **لهوا** اسم هندی خون است **الهاجا**
بعبرانی ابن عرس است **لوتوغرافیس** شجر مصریست که از آن استعمال مینمایند و در آب بند و نرم میشود سرد و خشک
مجفف بلیغ و قابض ... سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد شانه و نفث الدم
نافع است **لیف** اسم جنو طبیعت سجری محیط بر نخل و نارجیل و مقل و امثال آن و از ... و مراد لیف خرما است
و بهترین او از نارجیل و نخل مجازی و زبون ترین او از بقیه ... اول و دوم گرم و خشک و فرشی و لباس او جهت استسقا
و ترهل و اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند جهت خراز و حکه و جرب و شرا و جهت اخراج حصاة و ... مقل جهت
تسکین ... خاکستر او ... دندان و جهت امراض لثه و التیام جراحات و رفع ... برص و بیاض چشم نافع است
لیف البحر ... سعید و بزرگتر از آن ظاهر او باطن ... و ... برگ ... و ریشهای او ...
پیچیده ... و کوچک ... بقدر گردکان ... بعقد ... گویا ... است که مدور کرده اند ...
جز ... و ... در درجه دوم گرم و خشک و ... جالی ... و ... بهترین ادویه ...
مقوی لثه و جالی دندان ... و جهت ... ناخنه چشم مفید است **لیغه** انطاکی گوید گیاهیست ...
و بشکل خیار کوچکی ... الحارث ... افعال و ... الوجود است زیاده از ... قابل است
لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوست ... در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و ... مشتهی
و معین هضم غذا و ... و محلل ... و مصلح ... و ... سموم ...
و ... در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است و ... است ... افعال مانند گوشت
ترنج ... در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف ... جالی و قاطع اخلاط غلیظ و ... و ملطف
و جالی ... و کلف و ... غلیان ... صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حاره ...
و ... طعام و ... اطعمه ... جگر و معده ... سموم هوام ...

قایم مقام ... که جهت مریض بهتر از آنست و چون جواهر را با آب لیمو بجوشانند حل شود و ... و طلای ... لیمو ...
... در رفع بهق و آثار جلد است و تخم او در دوم گرم ... خشک و در رفع سموم مانند ... ترنج و ...
عظیم ... بشکن ... و ... آب گرم ... باید ... خوابیدن ...
است ... سیده باشد و لیموی نمک ... مقوی معده و باعث خوشبوئی ... و لیموی بری ...
در ... بسیار ضعیف است ... چون ... خشک ... خیسانیده ...
سعوط ... بحارات و تفتیح سده ... برگ ... و لیمو ... از برگ ... **لیمونیون** بیونانی ...
لیقنوفر ... **لینشفی بن** بیونانی ... **لیتیش** ... **لیفسطیقون** ...
لبنیا ... **لیندرخوس** و **لیفنبارو** ... بیونانی ... **لیوزطیس** بیونانی ...
است **لیونس** بیونانی نرگس است **لیسبار** ... **لینج** ...
لیارو ... اسم ... **لیطه** ... که در ... قدیم مستعمل بوده **حرف المیم الماء**
بهترین آبها ... و بعد از آن ... که بر زمین پاک ... و ...
... و ... بطرف شرق و شمال ... و ... آبهای بد مانند آب ... و
... و ... که بعد از آن آب ... مانند ... عرق
... که ... باشد و بعد از آن آبی که جوشانیده ... باشد
و آب ... که ...
و آب خالص در دوم سرد ... و ... غذای حیوان نمیشود
لیکن نسبت ... قوه ... و نسبت بروح حیوانی و ...
... شود باعث ... رطوبت غریزی ... غذا ... و ... اعضا ...
و نرمی ... طبع و اعانه هضم ... غذا ... روح حیوانی ... فضلات ...
... و ... صعیف بارده و امراض ... و ... عدم
... اعضا و عصب و ضعف احشا و هضم ...
... و ... مزاج ... و بعد ...
... معده و جگر حار و بعد ... ارثه
و بعد از حمام ... و بعد از خواب موجب ... غریزی ... بر روی

سورت ضعف معده و عصب است و دستور آشامیدن خوردن و سورت شام موافق عصب که از بهار بسیار گرم و ایام
طاعون صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردد و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را
باعث دق و احتراق است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب صاحبان سده و بسیار گرم مخلل ریاح و موافق [illegible]
و آب معتدل در گرمی و سردی مسکن حرارت [illegible] و غاسل معده است چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم [illegible]
و مفسد طعام و سورت استسقا و علل سپرز و تصاعد بخارات بدماغ و جهت دم حلق [illegible] معده و تحریک [illegible]
بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغمی شور و اعاده دوای مقی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ترویج اسهال و طلای او جهت قروح خبیثه و جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن المخیض است ماهودانه اسم فارسی
دانه نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بجمال گوته است و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین
مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهی زهرج اسم فارسی و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلوس است و بترکی سغرقوری
و نیز گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر دو ذرع و گلش زرد و در آخر ساق او جوزی است
بهیئت سرو پوست ساق او مایل بزردی با اندک حدتی و این سکتیست و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی مست گردد و بر
روی آب آمده بمیرد و در سیم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح جهت نقرس و مفاصل و ماندن آن نافع
و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و اقسام استسقا و قدر شربت از جرم او تا نیم مثقال و با شکر تا یک درم و در مطبوخ تا سه درهم
و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربت است مازریون معرب مازریون فارسی است و بیونانی خامالانا نامند نباتیست بقدر ذرعی
ساق و شیردار و برگش شبیه برگ زیتون و باریکتر و قسمی با برگ باریک و رقیق مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی برگ مایل بزردی
و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه و لون و ثمر آن در چهارم گرم و خشک و سیار اجزا و در سیم و زبونترین او سیاه و صغیر
و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی صفرا و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغم و استسقاء زقی و لحمی و یرقان
و ضعف گرده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت شقاق و رفع خشک شدن و ریشه آن با موم و روغن جهت
جرب متقرح و با سرکه جهت ... و سعفه و اطفال و ضعیف البنیه و در ... غیر مدبر او کشنده و بدون تدبیر
و مصلح نجاست ... جگر و ... و قدر شربت با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و غیر مدبر او مجرب
و کشنده و ضماد او بر بهق و برص جایز است ماشا اسم نبطی نباتیست مانند خشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن برگش
مایل بسفیدی و با زوائد و ... و بار ... و گلش زرد ... خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرایحه و تخمش
بقدر ... و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بغلاف و منحنی ... بخلاف خشخاش ...
ساحلی در زمستان سبز ... و در بهار ... بخلاف ماشا که ... در سرطان ... و او را کوبیده قرص
میسازند ... و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه
که چون با آب حل کنند زرد و باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضای ... و بهترین ... است و طلای
او جهت اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل حاره و ... از ... و سوختگی آتش
و منع ... چشم و ... با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت ... و ضعف باصره
و ... سفید و مضر ... و مصلح او بادام و ... و بدلش ... و ...
قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری حمری و درد نقرس مفید است مامیران ...

ساق و شاخهای نیاقاو بر زمین و منبسط و برگش شبیه برگ لبلاب و مایل با سفیدی و سفید مایل بزردی و با قروح
و بیخ او پر شعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای او ریشهای باریکی شبیه موی و منقش و بزرگ
و هندی او زرد و مایل بسیاهی و چینی او زرد و زبونتر از هندی او غیر هندی و چینی مایل بسبزی کاهی و تخمش بقدر
اخر سیوم گرم و خشک و قوتش تا ... سال باقیست و منضج ... و مفرح جلد و جالی ... و محلل و شرب او جهت
... و ریاح غلیظ و طلای آن با عسل جهت ... ناخن و کلف و نمش و جرب و آثار و خاییدن او جهت درد دندان
او جهت شقیقه ... و اکتحال او جهت ... چشم و ظلمت ... و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل ... تخمش
... و ضعف او ... ماکیاه اسم فارسی نباتیست ... و ... برگش شبیه برگ ... و گلش ... و ...
بسیار ... جبال آذربایجان ... و ... او را کوبیده در ... خورده ...
کرمان ... و ... و ... بعد از آن ... و ... بخورند و ...
او ... و ... و حیوان ... و الله اعلم مالیا نزد بعضی ... و ... گویند
... که خوردن ... رافع ... خوردن ...
جوب ... ماش از حبوب معروف است در اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا ... سال باقیست و
از عدس و ... کم ... و مولد خلط صالح و مسکن حراره و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و
عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت ... و ورم ... و درد سر و ضعف باصره و ...
و ضماد او با آب ... مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت جرب
متقرح و منع عرق ... و ... و مضر ... و ... و مصلح او ... و روغن بادام و ...
و بدلش باقلی و ... و حماض ... و خردل ... و از خواص او است که با وجود برودت ...
سوداوی و جذام میکند ماش هندی حب القلت است ماس اسم فارسی الماس است از احجار ... و ...
حدیدی و امثال آن در او اثر میکند و از سرب ... و ... سفید ... نوشادر و ... در قطعات
و ... بزرگتر از باقی ... و ... سفیدی او ... نوشادر ... در قطعات
بزرگتر ... و ... و قسمی ... در رنگ ... و قسمی ...
... سفیدی ... نقره ... آتش ... و ... از اقسام الماس ... کو
... و ... و بهترین او ... زبون ... در چهارم سرد و خشک و ...
بعضی در چهارم گرم ... و ... و مقوی ... و رافع خوف و باعث ... و ... جسم

و سدس او مانع صرع و نگذاشتن او بر دندان [illegible] او است [illegible] کلفی و از خواص او است که بغیر شکل مثلث
شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و شرب دو درم او [illegible] است ماركيوا اسم فارسیست و ماركيوا نیز نبات
او شبیه بدرخت و در کنار نهرهای [illegible] میروید و شاخهای او بسیار و [illegible] بقدر یکذرع و [illegible]
کوچکتر از برگ [illegible] نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شب بو و ثمرش در میان برگها مانند فندق [illegible]
و در جوف تخم او بسیار نرم و تخم از فلفل المائیست چون کرسنه و [illegible] و سایر حبوب او را در آن جوشانیده
کنند طعم آنرا از فلفل تمیز نتوان کرد و در دوم گرم و خشک محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او [illegible]
سرخ کننده رخسار و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و [illegible]
و طلای برگ او با آب سترنده موی و شرب او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است ماسقودون دوائی [illegible]
گیاه او شبیه بریحان و برگش مانند برگ مورد و مایل بتندی و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه
یاسمین گرم و خشک و لطیفتر از یاسمین و برگ او را جهت عطر [illegible] داخل روغنها میکنند در جمیع افعال قریب [illegible]
ماغر بفارسی پرنده ایست کوچک مانند کوشت او نسبت بسایر لحوم سرد و تر و کثیفتر از گوسفند و موافق محرورین و در فصل
گرما و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرما و میوه های تازه در تابستان [illegible]
مضر است و گوشت [illegible] بغایت [illegible] بسیار [illegible] و بهترین لحوم و مسکن غلیان [illegible] و عطف است
سبز محلل و با قوه قابضه و مسکن درد ها و [illegible] گوشت او [illegible] و شرب او جهت دفع سم ذراریح [illegible]
با ناشسته دار و برنج و جاورس جهت سحج و اسهالی که از اغذیه بهم رسد و افراط عمل و داروی مسهل [illegible]
بارد و جو جهت قرحه امعاء و ضماد او با سرکه و زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرکین او بغایت محلل و جهت
کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و دفع
اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با بزر البنج جهت کوچک کردن انثیین از مجربات و شرب او جهت
گزیدن هوام و دفع یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرکین خشک او با کندر جهت
دفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای [illegible] او با شراب با سرکه جهت جذب سم هوام و داغ کردن او جهت عرق
النسا از مجربات [illegible] باید سرکین را افروخته [illegible] در موضع عمیق که تحت
بند پا و مجاری ابهام است گذاشت و چون حرارت آتش کم شود تبدیل به دیگری نمود تا حرارت او محسوس [illegible]
گردد و غیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارده و با سرکه جهت حاره آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال
جهت قولنج [illegible] و ریاح غلیظه و تحلیل [illegible] و با شراب و حلبه جهت تحلیل اورام [illegible] و طلای سم سوخته او

با سرکه جهت داء الثعلب و سنون او با [illegible] و نمک سنگ جهت دفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت [illegible]
[illegible] و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز را با عسل جهت دفع بول در فراش مجرب دانسته اند
و قدر شربش [illegible] و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای آن جهت داء الفیل و [illegible] مفید و زهره [illegible]
با زهر [illegible] و جگر [illegible] را چون [illegible] کرده زهره او را با او مخلوط کرده و از فلفل و زنجبیل [illegible]
[illegible] کباب او را در چشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون بز چهار ساله را که در فصل [illegible] انگور
ذبح نموده خون اول و آخر او را بگیرند و خون وسط را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن [illegible] کنند و بر روی
کاه و غربال در سایه خشک کنند او را ید الله گویند در ریختن سنگ گرده و مثانه [illegible] و چون شاخ و سم [illegible]
و عسل و بیدانجیر تقطیر کنند [illegible] جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل نمایند [illegible]
[illegible] و بستن پوست سر بزغاله بگرمی ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن نهایت مفید و ضماد مغز او
[illegible] و ملین دماغ و اعضای صلبه است مالک الحزین بفارسی بوتیمار گویند از طیور است [illegible] و گردن [illegible] دراز
و کوچکتر از کلنگ و سفید و در کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده [illegible] در دوم گرم و خشک و گوشت او محرک باه
و مقوی [illegible] و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون
او در حمام جهت منع [illegible] مفید است مارماهی شبیه بمار و زیاده بر [illegible] و سفید [illegible] از دو جای
شعبه دار است و بر روی آب [illegible] بیرون نمی آید گرم و [illegible] و تحلیل ریاح و قطع [illegible]
خون مفید است مالیانوس مالیات است مازر مازریون است ماسقوره ماسقوردیت مالنظر [illegible]
[illegible] است مارشش و مارشون اسم [illegible] بری [illegible] ماموس [illegible] مایقون یونانی
سنبل است ماه رسس [illegible] است ماقس یونانی [illegible] است مار [illegible] یونانی [illegible]
ساوج یونانی [illegible] مالسوفا یونانی [illegible] مرماحوز است [illegible]
مافاربون [illegible] است مالاشیرون یونانی [illegible] است ماقر [illegible] است مالی اسم [illegible]
عسل است مالیفونس بادرنجبویه است ماطونیون [illegible] است ماشیا [illegible] است ماقدونیا
[illegible] است ماهی [illegible] اسم فارسی [illegible] است ماربان اسم فارسی [illegible] ماه پروین اسم فارسی [illegible]
ماهی [illegible] دراز اسم فارسی [illegible] است ماسمی اسم فارسی سمک است ماهی شور اسم فارسی [illegible]
مرکب اسم فارسی [illegible] است ماهی پرنده اسم فارسی [illegible] ماهی آبه اسم فارسی [illegible] است
مارزد بفارسی عفص است مارز بفارسی [illegible] است مارچوبه بفارسی [illegible] ماهی زهره گوشی اسم فارسی [illegible]

مال مالی بلغة اصفهان خرد و نرت و از شکابت چه کوز مانند ماشو چیچلی بزرکی [illegible] مانک اسم هندی [illegible]
ماچوبل بهندی عفص است ماکی بهندی زبان است ریا ماثیا بهندی [illegible] است مائی بهندی [illegible]
ماتی بهندی ثمرة الطرفاء است ماین بل بهندی جوز القی است ماچلیک بهندی نوعی از [illegible] است متهنا [illegible]
منفی نعناع است متها بهندی کرست است مثر بهندی [illegible] است مناسرین بهندی [illegible] است مناکهار
بهندی [illegible] است مناکوث بهندی قسط [illegible] است منشان بنای شلنه اسم عربی نباتیست که کرم [illegible]
و ان دو قسم است [illegible] بقدر دو ذرع و منعقد و [illegible] برکش [illegible] برکها [illegible] و از ان [illegible] بار [illegible]
و کلش سفید و مایل [illegible] و [illegible] شود و [illegible] بعد از [illegible] شود و [illegible] و صلب
سیاه و مغز او سفید و [illegible] و در [illegible] مانند [illegible] کرم و خشک [illegible] برک [illegible] و [illegible] باو [illegible]
مسهل قوی بلغم و اقسام کرم معده [illegible] و بخارات [illegible] و طلای [illegible] باعث [illegible]
و مطبوخ او [illegible] جهة [illegible] و [illegible] سوزش [illegible] و [illegible] عظیم و [illegible]
و افعال [illegible] بجهة [illegible] مفید و [illegible] با [illegible] عدس [illegible]
جنین [illegible] و مسقط [illegible] و [illegible] و رطوبات فرج و [illegible]
سم است [illegible] روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در [illegible] بسیار کرم و ضعیف الابدان [illegible]
دیگر [illegible] وجود [illegible] دو [illegible] برکش مانند برک [illegible]
[illegible] سوم کرم و خشک [illegible] برک [illegible]
عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم اصفر و بلغم خام و ضماد او [illegible] و رافع [illegible]
است منک [illegible] است مثلث البلغم [illegible] است مثلث آب انکور است که دو ثلث او باشد [illegible]
[illegible] و مولد خون صالح و مقوی [illegible] و موافق صاحب [illegible] و مقوی [illegible]
و [illegible] است مج بفتح [illegible] است مجتمن [illegible] مجری [illegible] اسم هندی [illegible]
است مجبب بهندی [illegible] است مجرتی بهندی [illegible] است مجنیح [illegible]
[illegible] سرد و خشک [illegible] و رافع اسهال و سیلان خون [illegible]
[illegible] محموده سقمونیا است محلب درخت حب المحلب است [illegible] محروث [illegible]
الجدان است [illegible] که انجدان [illegible] محاجم [illegible]
مح [illegible] محلف اسم نباتیست که استعمال آن [illegible]

و او بجای کن مختلف الشکل [illegible] و اما [illegible] مشاهده نموده اند و مجموع آن [illegible] و کل [illegible] انواع او [illegible]
و [illegible] و بعضی [illegible] ساقها [illegible] و برک مانند برک [illegible] و از ان [illegible] و [illegible] اقران [illegible]
و [illegible] شاخ او [illegible] و برکها و ریزه [illegible] برک کتان و کلش کبود و [illegible] و بعضی کلش مایل
کبودی [illegible] و ریزه و کل سفید و [illegible] و این قسم [illegible] مانند [illegible]
ساقدار و [illegible] شاخ و برک و کلش مانند صورة عقرب و کبود [illegible]
ساق [illegible] و برک [illegible] و [illegible] برک [illegible] و [illegible]
بیابونه [illegible] و [illegible] و ریزه [illegible] و [illegible] و قسم اول [illegible]
صلب [illegible] آب [illegible] قوت [illegible] سال [illegible] اول سیم کرم و خشک [illegible] بعد از ان رافع [illegible]
است و در [illegible] عصب [illegible] بجهة تحلیل [illegible] درد کمر و مفاصل [illegible] تقویة معده
جکر و [illegible] و اعصاب مفید و [illegible] اول تحویل آفتاب بحمل [illegible]
در ان سال [illegible] و عرق [illegible] محلل و ملطف و رافع [illegible] و مقوی اعضای [illegible] و موافق
[illegible] و بعضی [illegible] تریاق [illegible] قایم مقام [illegible] مخ [illegible] مانند کرم [illegible]
[illegible] و [illegible] و طلای او [illegible] عصب و [illegible] بهترین [illegible]
و قوی [illegible] است مخیض بفارسی دوغ نامند و ترکی ایران [illegible]
او را با [illegible] سرد در رطوبت [illegible] و غلیان خون و [illegible]
[illegible] سموم [illegible] حاره و جهة [illegible] و تشنگی [illegible] حار و التهاب جکر [illegible]
و اطریفل [illegible] تقویة معده [illegible] و آهن [illegible] اسهال [illegible] صفراوی [illegible]
و قوابض و مطبوخ او [illegible] و آرد جو [illegible] بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهة [illegible]
نان خشک [illegible] رطل [illegible] باید داد و در دق [illegible] زیاده [illegible] جون [illegible]
با دوغ [illegible] کرده و خشک نموده باشند [illegible] رفع تشنگی [illegible]
دارا [illegible] و دوغ [illegible] و اصلاح [illegible] سکنجبین [illegible]
و جون [illegible] مخاط الشیطان [illegible] و اصلاح [illegible]
[illegible] که با بعضی [illegible] و در [illegible] تحلیل و دفع اورام حاره و بارده قوی [illegible]
مخاط الاکبر اسم معجونیست که [illegible] مخیطا و مخاطه اسم عربی [illegible] مداد بفارسی [illegible]

و عمل اقسام او در دستور اول مذکور است و مراد اطبا بتنهائی آنست که از دوده درخت صنوبر باید و دهن
کتان و صمغ عربی و باغری الجلود و زاج زرد ساخته شود در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که آن را از دود
اناجوای درخت فوفل میسازند و طلای مداد هندی جهت اورام و سستی اعضا و بر کف پا جهت جذب حرارت تنها
و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافعست و غیر هندی او جهت منع رستن موی و التیام زخمها و بارکه جهت
سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه نمی باید کرد تا خود منفصل گردد و در تقویت موی مفید است که در دوم [illegible]
با آب سرد رافع سم عقرب مدام اسم خمر است مدمل الجراح اصابع فرعون است مرزنجوش معرب مرزنگوش فارسی
و غیر آن از الفاظ است و با اصلا برگ او شبیه بگوش موش است و از جمله ریاحین خوشبو است و در خانها زرع کنند
برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف مغنی اشتباه نموده
که از آن الفاظ باشد و مؤلف اختیارات اشتباه زیاده از آن است که در اینجا تصریح نموده در اخر دوم گرم
و در اول آن خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و مفتح و ملطف و جاذب و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح
و مسخن اعضا و احشا و مجفف رطوبت معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و
دماغ و جهت خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سرد و در
سر و شقیقه و حبس کام و عسر بول و احتباس حیض و شرب او بغایت نافع و طلای او با ضماد در حمام جهت ادرار [illegible]
مجرب و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بدبوئی عرق
و با موم و روغن جهت التوای عصب و اورام بلغمی و با نقره جهت ورم حار چشم مفید و با بزر البنج جهت ورم انثیان
مجرب و بوئیدن او جهت سده محرورین و دماغ و تقویت و نیز شراب منع خمار و سعوط آب او جهت شقیقه و دماغ و
لقوه و صرع و خائیدن او با نمک و فرو بردن آب آن جهت رفع سیلان لعاب دهن و اکتحال آب او جهت ابتدای
نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت مانع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و مقدار شربت
از جرم او تا دو درم و در مطبوخ تا هفت درم و مضر گرده و مصلحش کاسنی و کم خوردن و بدلش سوسنبر است و رغن او را کره
که ابلیسا با شمل آن روغن نامند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و کراز
ساعت نافع و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوائی و بانی دیگر پرانیدن هوام است مرآن بفتح اول و تشدید ثانی ارمنی
مرجلاد معرب است و هندو مجموع اجزای او تلخ و بسیار چند و چشاد و نرم و گرهها دارد مانند بندهای نی و میان او پر از
ذیره و بیمار نند و مشهور به غیره فی است نزد بعضی مران را ملیسا بکیست و این قول صحیح است و در جمیع افعال قریب بند
و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی نمود و جهت مرآن را برگ شبیه برگ بوت و برگ قرانیا شبیه برگ نرنج دل آن

کوچکتر و درختش بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مرآن شبیه بخم او و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک
و بیکدرهم برگ او رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و ملین فضلات و مقوی معده و ثمرش نافع تخمه و ضماد سوخته او
با بحث مانع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و
فرزجه او جالب حیض و ضماد سوخته او را با سوخته پر سیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب اند انستاغر و گویند
نشاره چوب او بقدر دو درم سم کشنده است بالیار ایر جمین ترابست قتال مر آب منجمد درخت مغربی است و بعداز [illegible]
مغیلان و خار دارد و از زخم کردن درخت و گرفتن آب مایل آن حاصل میشود و در اول ترشح سفید است و بعداز
زنگین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و تند بوئی و سبکوزن و زود شکن صاف که بعد از شکستن در داد
سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و این قسم را مر صاف نامند و آنچه از ساق درخت مترشح شود منجمد گردد آن مسمی
بمر البطارخ است و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام قسم اول است و انجواب افسرده اجزای درخت را
مایل بسیاهی و قریب به میعه سایله است و مسمی بمر حبشی است و آن زبون تر از قسم ثانی و بهر جواب افسرده او را
بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بد بو شود و قتال است و شرب او جایز نیست در اخر سیم گرم و در اخر دوم
خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوه قابضه و مجفف بلغم و شرب او مسهل
ما راصفر و بار قسی مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم سندروس بقدر درهمی رافع سیلان بلغم
و حیض و از مجربات است و جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعا و درد گرده و
مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغم و دیدان و جسم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرت سموم باره و طلای
او جهت گزیدن هوام و درد مزمن و باشت کافی جهت بد بوئی زیر بغل و کنج ران و فرجها با روغن سوسن و لادن
جهت رویانیدن موی و نورو او جهت قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب بازیک شستند
و قبلا او با افیون و چند ماهیشا جهت درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخمها و سعوط او با آب مرزنگوش جهت
منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی دهان و حقنه او با آب حلبه جهت صلابت رحم و باعث سده و مضر شش
و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک مثقال تا یکدرهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس نصف آن زیره
و قسط تلخ بوزن او و نزد بعضی سوسنبر و شیطرج و فلفل است بجنب مر اعلات ام اعراض و دوده و ثمر نطفه
ارز و مجفف قوی در افعال مثل اوست مرطولس اسم نباتی است درختی بقدر انار برگش بباریکی موی و گل
بهم پیچیده و بار طولانی شبیه به عسل و تند بوی و تلخ و در سوم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و گل
سوخته او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب دو وقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است و سنون او

تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر و در فلاحة مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت سپستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب بدهند بعد از چهل روز نطل بار میآورد **مرّار** بضم اول و تشدید ثانی بعربی خاریست که در آخر بهار بهم رسید و در مصر می‌روید و در دریا باشد برگش مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ میروید و گلش زرد و در آخر خار دارد و شبیه به شکاعی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و خوردن او چهار سال با قوت و رنگ او را پوست باز کرده میخورند و منبتش میان مزارعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا شوک الجمال نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیوم خشک و نافع سبب عسر التراعی و شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبهٔ ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر البول و حصاة و جهت ملاوسه و انداو با شراب جهت سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا یک درهم و از ابنش تا یک وقیه است **مرد** اسم حبشی است و انواع او هر یک بنام مخصوص مشهور برابر آن و خراج و انجوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی است که مرماحوز باشد و اصناف مرد چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرد دانسته اند و ظاهرا آن بر آن است باشد و از نوع مرد دیگر است و نوعی از مرد کم بو میباشد نسبت به ماحوز او را اشمونا نامند و یکی مرد نحف و آن مرماهوس است و دیگر او را رنگ نامند و او مرماطوس است و مانند جو به چهار نوع او را اروبیس و مرماطوس و مرمازاد و مرماحوز نامیده نزد جالینوس اصناف آن گرم و خشک اند و محلل ریاح و بلغم و مفتح سدده و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دل و مدر بول و عرق و دافع ریاح جوف و استسقا و درد اعضا و لعابی و ملین طبیعت و بود اوده او قابض است خصوصا با تخم حماض و دافع اسهال دموی و قرحه امعا و گویند نزد محمد ابن ذکریا تخم مرد در دویم گرم و در اول تر است و گویند چون قطرهٔ آب بر او ریخته با نکهت بالند و لعاب او را با اندک روغن بادام سه روز بنوشتا بنوشند برای سوداوی را بالکلیه رفع میکند و مجرب است

مرمازاد بفارسی مرو آزاد و نامند ماسرجو به گوید که او را یک شاخ باریک میروید قریب بشبری و قریب بجعده در غب بحیله گویا از ساق تا آخر در میان منبه مخلوط بسیاه قیقی است و گلش ضعیف مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر برگها بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبو و مستعد در جبال فیروزکوه مکرر مشاهده و اخذ نموده است و مسطوا الیس خشکی او را اکثر از گرمی دانسته و او مدر حیض و مقوی اعضاء و محلل ریاح و دافع اورام امعای او و رحم و جگر و معده است و سعوطا آب او را با روغن بنفشه جهت سدد و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید است

مرماهوس بفارسی مرو سفید و مرو تلخ مانند نبات او شبیه بمرماحوز و برگش مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفتح و در همه افعال مانند مرماحوز و شکوفه او را ابن الدوله سرد و تر دانسته اند **مرماطوس** مرو بریست و تلخ از مرو سفید و بفارسی دار رنگ نامند و گلش مانند مرماهوس است و برگش شبیه برگ جبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در افعال مانند مرماهوس است **مرماحوز** برای مطلق و تخم خوشبو جبلی است و بفارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده بر شبری با صلابت و برگش با خشونت و ما بین پهن و دراز و ما بین تیره گی و سبزی و مایل بسفیدی خوشبو و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با اندک حرافت و تخمش در غلافی قریب بچشم کتان و گلش مایل به تیره گی در زردی در آخر دویم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و مسکن تشراب مفتح سده دماغی و جهت خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد و اوجاع حوامل و بدستور نطول طبیخ او و جلوس در آن و فرش کردن برگ تازهٔ او بحمام بهترین ادویه جهت جماع و درد اعضا و ریاح باطنی و ظاهر است و قدر شربت از برگ و گل و تخم او دو درهم و از ابنش تا یک وقیه و مصلحش و مصلحش **مرّی** اسم عربی و مشتق از مجری است و بفارسی ابکامه نامند از ادویه قدیمه سورو و مبلش باد و بجو به است و اختراع اطبای کلدانیون است و او را افوذج نامند و مذکور شد و بهترین ادویات که از جو و فودنج و برگ او تا بستان خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند و او را با ہموزن او فودنج و شل او نمک و ربع او رازیانه و بجهت مبردان قدری تخم کرفس و دار چینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده چند روز در آفتاب گرم گذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر او بپاشند تا سیاه و متعفن گردد و پس از آب جلمود و صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و مسهل و هاضم و مشهی و دافع تخمه و خوردن جو سهها و ملطف غذای غلیظ و سخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت رفع کرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شرب او چند روز با قدری نمک جهت لاغر کردن بدن از جمله است و بالفعل ابکامه مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب یا دوغ ابکامه را در سرکه حل میکنند و در آفتاب میگذارند و او را قوت مسهله ضعیف و قوه تفتیح غالب و مضر امعاست و در جهت استعمال آن جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه از شیر حل میکنند و معروف است بکوبر و در حرف کاف مذکور شد **مرمیطس** سنگی است سیاه و مخلوط و سبک و بعضی از آن لاجوردی و چون بسایند مانند ابچه فرار ظاهر میشود و از مغرب آورند ضماد او جهت نقرس و شرب او با شیر جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند **مرداسنج** معرب از

مرداسنگ فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن عمل می‌آید و معمول از رصاص بعض [illegible]
جز معمول او مایل بگرمی و در اواخر سیوم خشک و معمول او سرد و خشک و سفید کرده او اقرب الطف [illegible]
ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او قتال و با قوه محلله و قابض [illegible]
و بغایت مجفف و سده و حابس و برنده گوشت زیاد و رویانیدن صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق [illegible]
در سرکه کنند ترشی او زایل گردد و قریب به [illegible] عمل سازد و طلای او با آب [illegible] سیاه کننده جلد و سفید [illegible]
او و در حقنها حابس اسهال و قروحی و سحجی است و ابن الدوله التیام و تنقیه زخمها را بالذات از و بمیداند
و معین ادویه مشابه آن دانسته است و التصریح نموده که خوردن مرداسنگ سفید کرده او با جلاب [illegible]
کرم شکم را مجرب است و شیخ رئیس نموده که زنان اهل بلاد ما باطفال [illegible] قرحه امعا اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد
دار المرز دیده که بجهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند تا آنکه چهار رفع شوند مانع سکونت [illegible]
در رفع اقسام کرم بی‌بدیل است و در سم او کشنده است با حبس بول و انتفاخ شکم و هیجان عظیم و ضیق النفس
مرغزی لغت سریانی است و بفارسی زرجو غزنا مند از انواع مغز و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد
و لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن و مسرد و مقوی کمر و گرده است **مرقشیشا** اسم یونانی
سنگی است و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشند و زنگ شبه معادن و [illegible] بخلاف مغنیسیا که [illegible]
است و گویند [illegible] محلول بجواهر آن معدن میباشند و این جوهر را از و استخراج
بکنند و بهترین همه نحاسی [illegible] گرم و خشک و محلل و جلای [illegible] و منضج و شرب او جایز نیست و ما
دامی که [illegible] اطلیه نفعی ندارد **مراره** بفارسی زهره نامند و خواص اکثر او در ضمن یک یک از
حیوانات مذکور شده و خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در اینجا مذکور میشود و جمیع آن گرم و خشک و مفتح سده و جلی
و رافع ظلمت بصر و شدید النفوذ و طلای آن با [illegible] شیاف [illegible] جمیع [illegible]
او زرد مایل بسرخی و زبون‌ترین او زنگاری و لاجوردی است و استعمال او جایز نیست و قوی‌ترین همه زهره [illegible]
ترین همه زهره خوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره ذکور از اناث [illegible]
دکر سنگی و حرکت مفرط قوی الحراره است بخلاف آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است
مرجان معروف است بهندی [illegible] نامند [illegible] مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از [illegible]
و در سایر افعال مانند او است و بیکدرهم او را با دو زهر جمیع سموم دانسته اند **مرمر** [illegible] **مرطیس**
قسم سیاه مرمطیس است **مرزنجوش** اکبر بان حمیده است **مریخ** بجای مهملہ [illegible] و آن خرم است

مرنجیه بجای جیم معجمه و بستور اسم خرم است **مربه** بلغه مصر مرآرت **مرتوقش** و **مرزنکوش** مرزنجوش است **مرواریدی**
یونانی اذان الفار است **مروس** و **میورس** یعنی موش دار و بعضی گوش است **مرانیه** جلوم المجوس است **مرمان** و **مرزنجوش**
و **مرو شیرین** مرماحوز است **مردانقلال** مرماطوس است **مردالدم** و **مرماچونه** و **مرتیخ** مرماهوس است **مرداداد** مرماراد
منک مرداسنگ که سفید کرده باشند نه مطلق مرداسنگ **مرتی** اخرابیض است **مرفاعی** [illegible]
مرباقلن یونانی و بعضی [illegible] ان خربل است **مرباقلع هندی** [illegible] است **مرقین** شامل حور مایل [illegible]
است **مرسیا اغریا** یونانی [illegible] است **مرسیا ایمارسا** یونانی [illegible] **مرطوش** نزد مولف حاوی [illegible]
مرماحور و نزد بعضی مرطوس است **مرپا** اشیلم است **مرسیون** یونانی اشنان است **مرسون** بلغه سریانی [illegible]
است **مرسیا** یونانی بعضی [illegible] **مرالقصر** و **مرالقصور** حنظل است **مریح** بجیم [illegible] است **مرده** نزد بعضی
حنذریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ بیشتر دار است **مرباکده** اسم فارسی [illegible] **مردارغان** بزرگی [illegible] **مرقش**
مرقشیشا است **مرغاثی** اسم فارسی [illegible] است **مرورنک** اسم فارسی مرو کم بو است **مرتا** اسم فارسی [illegible] **مرغ حاجی**
اسم فارسی [illegible] است **مرداخوار** اسم [illegible] است **مرگموش کادی** اسم فارسی [illegible] **مرگموش** اسم فارسی
[illegible] است **مرزه** اسم فارسی صعتر البستانی است **مرجومک** اسم فارسی [illegible] است **مرغ تنک** [illegible] اسم فارسی [illegible]
است **مرگماهی** بفارسی [illegible] است **مروارید** اسم فارسی لؤلؤ است **مرکب** اسم فارسی [illegible] **مرغ جنگلو** اسم [illegible]
[illegible] است **مرال** اسم ترکی ایل است **مرزا** اسم هندی مرزنجوش است **مرچ** بهندی فلفل است **مریر** اسم هندی [illegible]
غزال است **مرامیلی** اسم هندی [illegible] است **مردی** اسم هندی اذان الفار است **مردنک** اسم هندی [illegible] است **مرز**
[illegible] از [illegible] که در [illegible] در بصره از برنج میسازند و در [illegible] مذکور میشود و بفارسی بوزه نامند
مرماآرامی نباتیست [illegible] از [illegible] و [illegible] باریک و [illegible]
[illegible] خوشبو [illegible] سیاه
[illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] خوشبو [illegible] و [illegible] گرم و خشک [illegible] سرد [illegible]
گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سده و مدر حیض [illegible] طبع [illegible] در [illegible] و در دوم [illegible]
جهت مرزا [illegible] سم [illegible] و [illegible] مفتح سده جگر و [illegible] کرده و [illegible]
رحم و شرب [illegible] جهت اورام بارده [illegible] و طلای او [illegible]
[illegible] و [illegible] بمقدار [illegible] و [illegible]
با [illegible] **مرنج** درخت بادام تلخ است **مرو** بلغه اصفهان [illegible] است

مشک خون منجمدیست که از حیوانی که جگرش را آهو در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی میگویند دستهای او کوتاه و پاهایش دراز و دو دندان پیش او کج بطرف پایین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بقدر یک وجب باشد و او در [illegible] دران سوراخها که اشتها [illegible] کند و مشک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونیست که از آن حیوان بطریق حیض بواسیر دفع شود بر روی سنگها منجمد میگردد و آن در غایت خوشبوئی و بوی او در علاف میباشد و در رنگی زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است و دیگری اختبی نامند و آن نافه است که از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم رسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که ناف اوست میمالد و دیگری اجنبی نامند و آن خونیست که بعد از صید و ذبح ناف او را شکافته اطراف را بدست میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک میکنند و این سیاه است با صلابت و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ریختن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین او جمع کرده خشک مینمایند و آن اشقر و غیر صلب است و عمل را از ریوند و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده و زد برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب میدهند و در نافها میکنند و علامت مغشوش آن [illegible] مفرط و ثقل او معلوم است و آنچه در نافه باشد [illegible] اول از نافه کند [illegible] پس از وسط [illegible] بوی [illegible] و خالص [illegible] الا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص و اگر فتیله گردد مغشوش است و ارسطو گوید خالص ساییده مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یک ساعت وزنش زیاد میشود و بهترین او تبتی و خوش [illegible] تا سه سال باقی است و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سیم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و دفع ضرر ادویه سمیه و سموم [illegible] و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و حذر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت [illegible] و نیکویی رخسار [illegible] قوه [illegible] در اکتحال بطبقات چشم [illegible] و شرب او [illegible] محلل و طلا و سعوط او جهت [illegible]

سقمونیا شامل کف شیشه است که بعد از گداز شیشه بر روی آن مانند شیره رقیق ظاهر میشود [illegible] است که شیشه و سنگ سرمه و القلیبا [illegible] نموده بجوشانند گرم و تند و جالی دندان [illegible] در حمام رافع خارش بدن [illegible] مستعجله نزد بعضی بوزیدان است و نزد جمعی سورنجان [illegible] و بعضی گویند که او [illegible]

او را چوب مربع و متساوی الاضلاع مشاهده میکرده و بهترین او خوشبو و جوهر صلب است و در دویم گرم و در اول تر و مسمن و مهیج باه بحدیکه استعجال فرماید و حافظ قوتها و معین اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قاتل سم و نافع ناشیران و مضر حلق و مصلحش عسل و قدر شربتش تا سه درم و بدلش خمیر مایه است

سیسبر اسم عربی بابونه کاوی است و ملطف و انطاکی گوید [illegible] و علی آن معتدل و محرک باه و مسمن و مفتح سده و مدر فضلات و اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته و مدرر و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول [illegible] جهت دفع بخوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است و باید که در آن پوست را جدا کرده نیم پخت کنند و آنچه سوخته و در [illegible] شود و با عسل یا شکر و چندان که علیحده بقوام آورده اضافه نموده [illegible] و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند

سیسنبرین یونانی نباج است

سکنجبین [illegible] شامل شواهد و جعده [illegible] است

سک الترنگ نارمشک است

سنبل [illegible] لیف درخت مقل است

سوحاة [illegible]

سوک الاراعی شامل [illegible] است

سک المسیح نوع بزرگ نوار است

سک العزود [illegible] است

سوک العباس نوع بزرگ قتاد و رعی الابل با نانخواه است

سعلن [illegible] است

سقوره [illegible]

سمیقاو [illegible]

سمغاط [illegible] بلغه عجم اندلس [illegible] است

سن حجر المسن است

سکر انبوس است

سطار خرما رسیده است

سطلعی [illegible] مصطکی است

مس اسم فارسی نحاس است

مس سوخته اسم فارسی نحاس محرق است

سک بفارسی [illegible] است

سور بهندی عدس است

سقار بهندی افسنتین است

ششس بفارسی [illegible] بهندی [illegible] و در بعضی بلاد هند اطریلال را باین اسم نامند

[illegible] اقسام میباشد و بهترین او شیرین و پر آب [illegible] است و خشک او بهتر از تازه است و در دوم سرد و تر و مفتح سده و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است و اما یکه در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده و غلیان خون و صفرا نافع و رافع آروغ خصوصا ترش او و خیسانیده خشک او چون صاحب تب حاره بخورد و آب گرم و عسل بعد از آن بنوشد و قی کند اخلاط کراثی و زنگاری دفع شود و رفع تب شود و از مجربات شمرده اند و روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی و محلل اورام مقعد و منفعت حصاه و جهت زحیر و بواسیر باطنی و ظاهری و با افیون جهت [illegible] و قطور او جهت درد گوش و جدبل [illegible] و سایر افعال او روغن بادام تلخ و قدر شربتش تا یک درم و روغن شیرین او ضعیف تر از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت او گرم و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک

سوک المسیح

و لطیف و شرب جذور او قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است **مشط الغول** نباتیست شاخهای او باریک و برگش شبیه
ببرگ گشنیز و صلب و بیکل و ثمر او خوشبوی در دوم گرم و خشک و محلل قوی و باه و غلیظ و مفتح سده و مسهل است
برگ او را جهة گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشکطرامشیع** قسمی از پودنه و قویتر از اقسام است برگش از پودنه
درازتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل بسیاه و چون گوسفند از آن بخورد شیر او برنگ خون شود در آخر سیوم گرم
و در دوم خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهة اخراج رطوبات غلیظ از سینه
و نفس و درد رحم و قولنج و تقویت اشتها و شربت او جهة غشی و کرب نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است
و آن نیم کوفته [illegible] و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یک درم و در طبوخ دو درم و بدلش بوزن او پودنه و فودنج
و در ادرار حیض بوزن او عدس المر **مشتری** بلغة اکبریان قلعیست **مشک هندی** سعد هندیست **مشطرامشیع** [illegible]
قوس است **مشنگ** بهندی کرسنه است **مشک واش** بلغة تنکابن اسم شواصر است — اسم فارسی [illegible] خوشبو
مشک زیرزمین اسم فارسی سعد است **مصوص** غذائیست که از جوجه مرغ و حیوان و سیرهای سرد و گرم [illegible]
بحسب احتیاج ترتیب دهند و قیمه را با آب سرکه های ترش بجوشانند و منافع هر یکی تابع اجزای اوست **مصطکی** [illegible]
از مسطیچی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر و سفید و براق و نوعی سیاه [illegible] درخت
او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت [illegible] و از آن بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی [illegible]
سال باقیست و درخت او نزد شیخ الرئیس [illegible] و خشک و تخم و پوست و عصاره او و برگ و ثمر او از اقسام [illegible]
اقاقیا و عصاره لحیة التیس دانسته اند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است و دوم نطول او و طبیخ
او رویاننده گوشت بر استخوان و مقوی اعضای [illegible] و ضماد برگش جهة خروج مقعد و رحم و مسواک چوب او
مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او را بجوشانند دیگر بجدید اجزا کنند تا آب غلیظ گردد جهة
نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم و برآمدن ناف و رحم و رفع سیلان حیض و شکستگی اعضا و جرب [illegible]
و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضم و مشهی و محرک آروغ و با جلای عظیم و رافع نفخ
باد آروغ و با ثقل رافع [illegible] و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و خاییدن او جهة جذب رطوبة
دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش کتیرا و دستور [illegible] روز در سرکه خیسانیده [illegible]
او کنند و با کوزه [illegible] او علک البطم است و در تقویت معده و جگر او [illegible] شربتش تا یک درم است و روغن مصطکی
که یک وقیه او را در یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند قوی اعصاب و شرب و ضماد او جهة امراض رحم
و معده ضعیف و اسهال رطوبی و علل جگر و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش سازند جالی و ملطف [illegible]

و با سعد و او فرجه جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم از زوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصنع** [illegible]
مصباح الروم کهرباست **مصارید** امعاست **مصاع** [illegible] **مصطرالرعاة** بلسکی است **مضمغ** [illegible]
که از آب سوسها و انار ترتیب دهند **مصل** بترکی قراقروط و در اصفهان قارا گویند و آن ماییست که بعد از طبخ دوغ
غلیظ او را کشک سازند و مایی او را بار دیگر بجوشانیده منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت
خون صفراوی و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او در ورم حار گلو از مجربات است و
مضمضه آن جهة حاره مفید و مضر معده سوداوی و مولد قولنج و دردی [illegible] است و مصلحش ادویه حاره [illegible]
مضن [illegible] **مضموخ** آب انگور است که از طبخ منعقد شده و او را
منعقد نیز نامند الطف از مثلث و در افعال مانند اوست **مطار** بنج انگشت است **مطحیساه** لوز است و العوق
لوز را باین اسم نامند **مطر** باران است **مظ** بلغة بجه گلنار است **معا** بفارسی روده و بترکی باغرساق نامند
و در امعا مذکور شد **معشوق** شاه بلوط است و ماهوداناست **مغر** ماغرا است **معانیان** [illegible]
مغفار صمغ الوزست **معد** خصی الثعلب است **مصوصی** ماذریون است **مغاث** بیخیست دراز و سطبر [illegible]
سیاه مایل بسرخی و جوفش مایین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی او
بیخ رمان بریست که آن گلنار است و نزد جمعی سورنجان است و اظهر آنست که [illegible] و از جبال گرم خیزد و
برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب الصنوبر و ضماد او با گل ارمنی جهة جبر کسر
و رفع ورم و سقط نافع و تخم او در تحریک باه قویترین اشیاست و مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درم
و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است **مغره** و او را طین مغره نیز گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است
که از روم خیزد سرخ مایل بزردی و با غروبه در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم و حیض
و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و با زرده تخم نیمبرشت و آب برگ بارتنگ جهة قرحه امعا [illegible]
و جهة فربه کردن بدن و طلای او با سرکه جهة حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن گنجد جهة [illegible]
بثره و براق کردن آن و حقنه آن جهة قرحه امعا نافع و اکثار او مضر سده و مصلحش شیرینیها و شربتش تا دو درم و بدلش
گل او گل ارمنی و ربع او کثیر است و چون دست را با او خضاب کنند و شسته حنا ببندند [illegible] رنگ حنا
باقی میماند **مغیلا** اسم نبطی [illegible] و بفارسی [illegible]
میکنند و [illegible] حاصل میشود و آن پنج نوع میباشند یکی سیاه و یکی مایل بسیاه و یکی سرخ و یکی سفید و دیگری
بیرون زرد و اندرون سرخ [illegible] و آن [illegible] نوع است [illegible] باریکی میباشند

و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی می‌نامند و اکثر حدیدی و سیاه و قسمی از زرد و قسمی سفید و نخالی مغ
میباشد و در جمیع اقسام او نقطهای سفید و عیون ظاهر است بقدری درخشنده که دارد و در دوم سرد و در دوم خشک و مقوی
معده و منقی رطوبات و دافع حصاة و عسر بول و مفرد آن و مصلحش عسل و شربتش یکدرهم و بدلش فوفل است **شعه**
بادنجان است ثمر لفاح بری را نیز نامند **مغافیر** و **مغفار** سکر العشر است **مغوسه** قلبه بادنجان است **مغناطیس**
حجر مغناطیس است **مغاث** هندی کلز است **مغلیاثا** بلغه یونانی اسم حرف بابلی بود و گاهی است **مغز سر** اسم فارسی
دماغ است **مغز استخوان** اسم فارسی مخ است **مغره کابیه** طین مختوم است مغرجابیه و مغز طیر نیز گویند **مغز تخمها**
اسم فارسی لب است **مفرح** مفرح لسان الثور است **مفرح قلب المحزون** بادرنجبویه است **مفرود** اسم نوعی از قطران است **مقل**
مراد از او صمغ درختی است مانند درخت کندر و بسیار ضخیم و عظیم و در بحر عمان کثیر الوجود است و صمغ آن مایل
بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود نامند و مایل به تیرگی و بسیار را صیقلی و الحجاز
نواحی یمن خیز و بادنجانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او زرد و صاف و براق نخست که زود حل شود
و چون در آتش اندازند خوشبو بود و قوتش تا بیست سال باقیست و در اول سیم گرم و در اول دوم خشک و جالی و
محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و رافع حدت ادویه مسهله و بازیابه و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح
سدد و شربت او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و گراز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و ناسور و بخور او جهت بواسیر و
حمول او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد سحوق او و مطبوخ او با سه چندان سبوس
گندم که بجای آب انگور باشد و با قدری روغن گاو جهت ورم و نفقه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر
و مصلح آن زعفران و شربتش یکدرهم و بدلش دو ثلث او وزن ربع صبر است **مقل مکی** اسم ثمر درختیست و دوم او …
و خشونت و او را نهش و دوم نامند و ماکول است درخت او در شکل و در ثمر شبیه بدرخت خرما و … سرد و خشک و
قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع
انفجار رگها و شرب بیخ مطبوخ او جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نفطول لیف سوخته او جهت جرب و حکه و منع تولد
قمل موثر است **مقنقه** عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند و مسکن حرارت
و تشنگی و رافع التهاب و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط سوخته معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و
حکه و اخلاط سوداویست **مقدونس** فطراسالیون است **مقلقل** قرات است **مقلونیا** بطونیست که خوره گرگ
باشد **مقر** اسم عربی نبات صبر است **مکنه** قلوس است **مکیناس** بلغت سریانی بنفشه است **مکذوفیرایتیه** اسم
مخلصه است **مکری جاله** اسم هندی ام عنکبوت است **مکریه** اسم هندی عنب است **مکس عسل** اسم فارسی نحل است **مکها**

بهندی

بهندی تو … است **مکر** بهندی قسامج است **مکری** بهندی عنکبوت است **ملح** بفارسی نمک است بتری و دوز نامند
معدنی و مائی میباشد و معدنی چون آب تکون بکرده و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن انجماد یست که منجمد گردد
و معدنی او اقسام است و هریک که نامی مخصوص است مذکور بگردد و بهترین او ملح اندرانی معدنیست پس ملح مائی بعد از آن
نمک طعام و قسم هندی ها که کم یابست و زبون ترین آن ملح معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نشادر از املاح
نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و آنرا از خاکستر و بعضی نباتات که آب آنرا صاف نموده با قتاب یا باتش
منعقد میسازند و بجستور از ابوال حیوانات و انسان نمک بطبخ و عقد بگیرند و بهترین او محرق و محلول و مصفی و معقود است
و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و مارا صفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و محرک
طعام و فساد آن و مشهی و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال اخلاط مانند
قوی‌تر از سایر اند چنانکه مذکور خواهد شد و سوخته او با سوخته نوشادر و روغن سوخته جهت سبل و با مردار سنج
جهت بیاض مجرب و در پاک کردن دندان مفیدیست و شستن غلاصه و اکال و جوششها با نمک و سرکه رافع آن
و بستن او با پشم بر زخم قاطع خون آن و بستن گرم کرده او بر اعضا جهت دردهای بلغمی و ریحی مفید و منظر احشا
و مورث تاریکی چشم و انتشار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان ضعیفه و نحیفه
و مصلحش صعتر و چرب چاه و اشیای بارده رطبه است و دلوک او بغایه جالی دندان و رافع گوشت فاسد لثه است
ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری ها مند و بهترین اقسام و در اخر دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات
و در تقویت فم معده و هضم و دفع تخمه طعام قوی‌تر و در ادویه عین استعمال غیر او جایز نیست و سایر افعال سابقی …
گذشت **ملح نفطی** از جمله معدنی و سیاه و بد بو و با نقطه است و از آتش نقطیه او زایل شده سفید گردد
در سیم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و مسهلی در اخراج بلغم و سوداء و سایر قوی‌تر و چون بار روغن
گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل و قدر شربتش یکدرهم است **ملح اسود** از اقسام ملح
العجین و او سیاه بی نقطه است و در افعال مانند ملح نفطی است **ملح العجین** نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بزردیست و بهترین او سفید و صاف و در افعال دوم گرم و خشک و در
افعال مانند ملح اندرانی **نمک هندی** نمکی است شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات او بزرگ در اول سیم گرم و خشک
و مسهل صفرا و سودا و محرک شهوه و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و شربتش تا یکدرهم
نیم است **ملح المر** نمک تلخ است با بین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم‌تر و قریب بدرجه چهارم
و در اندمال جراحات با منع فرز یتون قوی‌تر از سایر است و قدر شربتش از یکدرهم **ملح طبرزد** نمک معدنی جبلی است

و بهترین او سفید سستی باشد رای است ملح العرب بوره ایست که از درخت غرب بعمل آورند و در افعال قوی‌تر از
بوره ارمنی است ملح چینی بلغت مصر ابوسلاکت ملح سبخ شوره است و در ابقر مذکور شد ملح الدباغین
قسم سیاه ملح العجین است ملح الصناعة و ملح الصباغة تنکار است ملح مختوم ملح هندیست ملح النار نوشادر است
ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده و صاف نموده با تش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شده
چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بسایند در تنقل معادن مراتب اعلی مستعمل و شسته اند
و چون با زاج و هر شب درسیم نوشادر بکعقد و زرده تخم مرغ بجهة اضافه نموده و با تش سرشته با فسردن روغن او را
بکار برند در عمل رصاص مجرب سمرده اند و او برنده گوشت فاسد است منتهی این است ملح بحری از اقسام ملح است
و تا آب با ورسیده حل میشود و اکثر ان سیاه و در افعال قریب ملح اسود است بلیج نوعی از عوسج و خرنک است
درخت ملوخیا و ملوخیه خبازی باغیست ملیون ملوبیا خربزه کرمک است ملیطس بلغت اندلسی تفلون بات است
ملیطینی بیونانی انجدانست ملیطریا زاج سیاه است ملیسوفولن بجفر مخلوف ملیسنون منطوریون است
مل سیسالیوس است ملکا اکلیل الملک است ملطاط بینافوس است ملاح بلغت اول او تنده ثانی باهره است
و بلغت مغربی قاقلی ملوح بلغت شام قطف بحریست ملخ بفتح اول و ثانی و خارجیسیم فارسی جراد است ملین
اسم هندی کندر است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک الحوامل دوا المسک است ممولا بهندی بیلغوزه
ولیس است متن اسم عربی مجموع شنبی است که منعقد کرده و دو شیرین باشد مثل ترنجبین و گزنکبین و هرچه ... ساده منعقد
اسم است باشند قسمی از شکر العشر و انچه از نبات قابضه حاصل شود قابض از سهل مهلة منج بفتح اول
بنج است و بکسر اول درخت بادام تلخ منیج زرادشاخ اسم فارسی است و آن تخمیست شبیه شان خواه و سبز و بنادوه
از آن و نزد بعضی تخم خیری است سکر و مفرح و الکثار او منفر عقل است منیم در حب المنیم مذکور شد منطرا
نیک است مغتنر بلغت مصر غالیس است منصف اسم مطبوخ است منجوشه نارون است مندغورشی
بیونانی بیروح است منثور خیری و خشخاش را نساکل است مسنبل بشیرازی اسم نمیرا است مسکت بهندی مامیثات است
مندره بهندی نوعی از زد خرت است منسبر بهندی طباشیر است منبیل بهندی زرد است مندکی بهندی
صفدع است مندوبل بهندی حور العقی است منجمت بهندی خوه است منو اسم یونانی بیخ نباتیست برگ او
و ساقش سبز است و ساقش از آن سطبر تر و باتعقد و دو زرع و بخش بار یک و دراز مایل بزردی و متفرق و بعضی است
و بعضی بیخ و خوشبو و در خاییدن ها زا گرم کند و باندکی گزندگی و بفارسی بشر را لاکویند و او اصل حیلی است
چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا ده سال باقیست در دویم گرم و در سیوم خشک با قوه قابضه و طرد

بول و حیض و ملطف و مسموم و منضج و سکن درد مثانه و گرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهة ریاح معده و
بجهت درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نضج منی از منع تجارب بوی او بلغم از دماغ
و تصفیه او از عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهة عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل
و مصدع و مصلحش جنبانیدن او در سرکه و قدر شربتش تا دو درم و بدلش تمونیان و سنبل الطیب و تمونیان جرمینه
ذکر شد قطراسالیون بونانی او و شیخ الرئیس او در تعریف ستوده است که تخمی است مختلف الشکل و ...
شبیه بغاریقون و ابن جزیله گوید تخمیست سفید مایل بزردی و دراز و خوشبو و بغدادی و ابن تلمید و جمعی کثیر
بتخمی که ما ولست تعریف نموده اند و قاطینوس رزینه و الآ صادق میباید و الله اعلم موميا لغة يونانی و نعتی
حافظ است و بفارسی مومیانی یا منداب حشم است که در بلاد فارس باشند فیر متحجه میشود و در بعضی جبال و گیلانات
و در ستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و انچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود و بخوبی ... ... و
ایران نیست و بهترین او سیاه براق است که بوی بدی نداشته باشد و ارسطو تصریح نموده که بهترین او آنست که جگر و منفذ او را
در گرمی و تیج بار بره فی شکسته شق کرده بران بحال التیام یابد و او در اول سیم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی
خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی
اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهة
تواق و فالج و رعشه و لقوه و سمومات مشروبه و ریه و معده و وجع الفؤاد و تقویه معده و اختناق رحم
و جمیع اجزای بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و نقل بار ...
و گزیدن عقرب و مسموح او با روغن یاسمین و ماین و بر قصب و انثیان و حوالی آن جهة تحریک جماع با اشربه
مناسبه جهة تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سایر
امراض از یکقیراط تا یکدانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوک و عنبر
تکمود و در گوش اصم یا در زاد و کفار ندر نبع کری میکند مومیائی انسانی در ازمنه سابقه بجهة حفظ جسد
ان نعش مرده و عسل و مومیائی و قفر و امثال آن طلا مینموده اند و چون اکثر زنجهای طلا و مغز را ...
بحر محیط گرفته اجساد و اعضای موتی را امواج بساحل رسانیده و میرسانند از اجبال ...
مومیا تحرف نموده و مینمایند و از رشد الاقالیم طلبانی ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب
جزایر خالدات بوده و بالفعل سیا نان مغرب است و چندین درجه معموره معمور از آب ... افریقی
در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال دیگر از قبور موتی که بجهت حفظ جسد

بران طلا کرده مانند وان اعضای نباتست اگرچه در جبر کسر نفعی بکند لیکن شرب او حرام است مورث کوری و فساد بدن و بعض امراض
بعفانیست موز معرب انسا اسم هندیست و بعربی طلح مانند درخت و شبیه بنبات ذرت و مربع ساق و مانند بزرع میشود
و برگش دراز و عریض و با بقدر دو ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارسی او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد
و شیرین میگردد و ثمرش با بقلاده در زیر میرسد و موقوف بزبانی و فصلی نیست در طول بر ثمر او ترنج و شیرین مانند عسل است
و در فلاحه مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس غرس می‌نمایند تبعید کنند در سرگین آب در محل عرس بزنند درخت موز
میشود و او در گرمی معتدل و در دویم تر و سمین است و مرطب سینه و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون
با محرورین جهة لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهة کلف و سعفه و جرب و حکه و با پنجم خرمره (?)
جهة کلف و نیکو کردن خسار و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهة التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش
جهة تحلیل اورام نافع و محلل ریاح و سده و ضعف مضر و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است موسولیمانا
مرداسنگ سفید کرده است موقوطس بلغت عبرانی قطر است موم اسم فارسی شمع است موقد النار کبریت است
موریون نوعی از یبروح است برگش سفید و شبیه برگ چغندر باشد موسقی بیونانی ظرفا است موغای بیونانی افسنتین
عرس است مولیقون بروم ابارست مولی بیونانی حرمل عربیست مون میون متوا است موردا سفرم تخم
بریست که گویند اسم فارسی او خوست مورامون برسیاوشان است موفیون نوعی از سموم قریب بیش است
مورد اسم فارسی آس است موش بفارسی فاره است موش کور بفارسی خلد است مویز بفارسی زبیب است
مویز عسلی اسم فارسی زبیب است مویزک و مویزکوهی اسم فارسی مویزج است موشیا کوتده قفر الیهود است مورچه
نمل است موسیر بصل البر است موش خستی بفارسی یربوع است موچه بلغت اصفهان قنابرست موچرس هندی
شکوفه فوفل است موته هندی سعد است مولی هندی فجل است موتی هندی لؤلؤ است موت هندی
ماش هندی است موسا کنی هندی اذان الفار است مور هندی توتیا است موندی هندی کافریوس است مونگ
هندی ماش است مهیا بضم اول و با الف آخر دو بدستور بیانی خر اسم سنگی است که در نواحی روم و صعید مصر خیزد
سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از و ظاهر میشود و در خون گرم حل میشود
و در جائی که سعفه بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از ان غیر شفاف و از و صلب تر و شبیه بنمک سنگ است
و انرا گوبنده ظروف میسازند و او غیر حجر سلوانست در دویم سرد و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض از
بیاض چشم و جهة از و با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و صل کردن رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده اند و صنعت جهاة
و صعوبت بول و تقطیر او بر ران بستن جهة عسر ولادت و بر اطفال جهة از خواب جستن ایشان نافع و دیدن خوابهای

م ع

پریشان ... داشتن او ورودت است جهة قضای حاجات و ضماد او بر پستان جهة زیاد کردن شیر و رفع انجماد آن
مهلبیه بفارسی فرنی مانند از جملۀ اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و اول او را ...
جهة مهلب بن مغیره اختراع نموده بجهة رفع فی طعام که از رنجش سودا ... ناشی شده باشد گرم و تر و جهة
مالیخولیا و جنون وارد و سرگیجه و فربه کردن بدن و تولید خون صالح موثر است مهد اذربویه مهلع مهلکو
اسم هندی سوس است مهار اسم هندی سنکار مکی است مهور اسم هندی کلام است مهندی اسم هندی حنا است
مه هندی عسل است مهر گیاه اسم فارسی یبروح الصنم است مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است میبسن اسم ...
و بیونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی و برگش با رکبز و زرد ... و شبیه برگ کرفس و جوانب ...
بسیار و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه کنار کوچکتر ... در دویم گرم و خشک و مقوی
معده و کرده و منقی رطوبات و حقنه با نشارۀ چوب او جهة سحج و قرحه امعاء و ضماد او ... داء الثعلب
القیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهة استحکام موی ... جهة سرفه نافع و طبیخ ...
او را چون سه روز برا ... بندند و هر روز تجدید نمایند در رفع ان ... مجرب دانسته اند میعه سایله اسم
عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام
است و هرچه از افشردن اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است ...
سیاه و غلیظ و ثقیل و ... مولف کتاب مرشد گوید که ...
و محمد بن زکریا گوید که ان صمغ درختیست مسمی به ... در بلاد شام و شبیه بدرخت به ... تا ده سال ...
در سیم گرم و در دویم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و مقوی اعضای باطنی ...
آب گرم مسهل قوی بلغم و جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه ... و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد رحم
و در ... و گرفتگی آواز و طلای مطبوخ او ... جهة ماندگی ... و کفتار ...
و بخور او جهة درد سر و نزلات و زکام و جذام ... مصلحش ...
و شربتش ... میعه یابسه
نزد بعضی ثفل اجزای اوست که سایله را از ان افشرده باشند و نزد بعضی ...
افعال مانند سایله و با قوه قابضه و محمول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهة منع انضمام رحم و صلابت
آن و بخورش جهة رطوبات دماغی و صرع و رفع مضرت هوای وبائی موثر و مصدع و مصلحش ...
ماوروم است میفختج معرب می پخته فارسی است و بعربی ... العنب ... آب انگور است که ...

م ع

بسوزد و غلیظ کرده و دانه‌ها را تیز نشانند میباشد و در گیلانات او شاب نی گویند و چون با خاک او شاب [illegible] نماید
شیرین بکرده و دانه او شاب گویند و نه کور شده در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و مولد [illegible]
و ابو جهید و در محرورین اکثار او مولد صفرای غلیظ و مصلحش اب میوه‌های سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است میبیزدن
نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ابو ثبات نامند جهت احتباس بول و حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و استسقا نافع [illegible]
منافع مانند زبد البحر است میبه اسم فارسی شربتی است که با شراب به یا آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند
میبختج مدبر می پخته است که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند میبختج مفتوح می پخته است که در هنگام [illegible] جوز
بوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند میوزج زبیب الجبل است میجوش اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی
و سنبل هندی ترتیب دهند میلطوس مغره است میقونیون شوکران است میکوش شراب سوسن است میشهاب
ابروت [illegible] و بعضی [illegible] است میخک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی قرد است میهنیل بهندی
جوز الکوثل است میتهی بهندی حلبه است نانخواه اسم فارسی [illegible] است و بعربی کمون ملوکی گویند و بعضی
تخم صغیر جبلی است [illegible] درازتر و کوچکتر [illegible] مایل بزردی و تند بوی و با حرافه و تندی طعم و قوتش تا چهار
سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و
دافع فواق و رطوبات [illegible] و درد سینه و صلابت جگر و سپرز [illegible] با حلوا [illegible] سبب [illegible]
[illegible] جات سینه و جهت رفع عادت افیون و مضرات آن [illegible] بول و حصاة و قی و غثیان و [illegible]
و [illegible] و فساد اشتها و تبهای [illegible] خصوصاً ربع و سردی احشا و [illegible] با عسل جهت احتباس بول [illegible]
و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جهت جمیع امراض رحم [illegible]
و ضماد او با [illegible] جهت ناف [illegible] مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل ورم آن از مجربات
خصوصاً [illegible] و [illegible] خون [illegible] جلد [illegible] مقوی [illegible]
روغنها جهت [illegible] و با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین و نطول او جهت رفع درد [illegible]
سریع الاثر و [illegible] جهت گرانی سامعه و بخور [illegible] و جهت تنقیه رحم از رطوبات [illegible]
و [illegible] مورث تندی جلد و شرب [illegible] شیر [illegible]
[illegible] بالای [illegible] حرزه شود و باعث [illegible] افراط شود و ناشتا خوردن [illegible] سنگ گرده
و مثانه و از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و [illegible] شیر و [illegible] آن ترمس و قدر [illegible]
تا سه درهم و بدلش در [illegible] عرق نانخواه که بقرع گرفته شود جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی

دهنی

حرف النون مع الالف

و عسر النفس [illegible] رفع میکند و چون [illegible] کاوزبان عرق [illegible] بکشند و نفوخ با شراب خمر است [illegible] که تنقیح [illegible] شود
بهترین [illegible] و دردهای مزمن و اورام بارده است و چون [illegible] لیمو بقدری که [illegible] ادرار [illegible] بخیسانند
و خشک کنند [illegible] جهت [illegible] عادت [illegible] است نارجیل او را جوز هندی نامند درختش مانند
درخت خرما و بعد از هفت سال بار دهد و تا صد سال عمر میکند و او را آبی میباشد شیرین و لذیذ و چون اول طلوع
ثمر او شاخ او را با ثمر او ببرند و کوزه [illegible] کنند [illegible] در آن کوزه از یک رطل تا پنج رطل در آن کوزه جمع میشود و او را
شندی نامند و حلاوت [illegible] و او را سکار و تفو [illegible] و [illegible] بهتر است از خمر و بعد [illegible] تا ده روز که
ترش میشود و آبی که از شاخ نارجیل [illegible] که قسم تفاوت [illegible] و حاری نامند و لیف درخت او در تها
[illegible] فاسد [illegible] که از آن [illegible] هند حیوانات [illegible] نارجیل [illegible]
دویم گرم و در اول خشک و [illegible] بسیار گرم و خشک و با مضرت [illegible] گرم و تر و [illegible]
و مغز نارجیل مولد منی و [illegible] کرده [illegible] جهت تقطیر البول و سردی مثانه و [illegible]
مزمن [illegible] و رفع مواد بارده و بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال آن و مضعف جگر و [illegible]
و بواسیر و با شکر جهت تولید منی و خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولد خلط غلیظ و
مصلحش شکر و [illegible] و [illegible] سپرز [illegible] قسم [illegible] مورث غثیان [illegible]
شربتش از جرم او تا سه درم و از آب او تا [illegible] جهت جنون و مالیخولیا و تقویت باه و [illegible] گرم
شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و [illegible] خاکستر [illegible] کلف و نیکو کند [illegible]
[illegible] نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و روغن او [illegible] اخراج کنند [illegible]
فهم و تولید [illegible] رفع درد مثانه و [illegible] درد کمر و زانو و بواسیر [illegible] است
نارجیل بحری [illegible] غلاف [illegible] نارجیل و [illegible] و طولانی [illegible] و معلوم [illegible]
روی دریا [illegible] مغزش سفید مایل بزردی و [illegible] بسیار صلب [illegible] مایل بسرخی مانند نارجیل و
[illegible] سیاه و [illegible] از غلاف او دافع سموم و مضرات آنها است و مقوی قوای [illegible]
[illegible] سنگ سائیده [illegible] در رفع سم هوام [illegible] افیون و امثال آن مجرب [illegible] تریاق [illegible]
از سم [illegible] است [illegible] گزیده عقرب و رتیل و هوام [illegible]
و بقدر [illegible] با گلاب [illegible] حافظ صحت و دافع [illegible] و تبهای مرکبه و بارده و فالج و [illegible]
و بقوی رافع مضرت هوائی و بائی و اختلاف [illegible] و [illegible] اخلاط [illegible] و رافع [illegible]

[illegible]

وچون بر بدن خطی بنا شد بحرکت نمی‌شکند و گویند زیاد او قتال است نارنج معرب اینست نارونک فارسی است
پوست درخت بلوط نارنج و شکوفه و تخم او در دویم گرم و خشک و ترشی او در اخر دویم سرد و خشک و ملایم وجهی
که موافق سوء و نزلات و سرفه حاره است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از
ترنج و ضماد پوست او نزد او با سرکه جهة درد سر مجرب و شرب یکدرهم و تخم او که خشک کرده باشند بالاکرم جهة
بحیص و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات و ضماد پخته مغزهای نارنج بتنهایی جهة جرب و شکوفه و جوشیدن
و نرم کردن موی و جلد بدن بعدیل و بوئیدن آن و برگ آن دافع طاعون و فساد هوا و آب و خشانیده پوست
شکوفه آن جهة عسر ولادت مجرب و حمول آن مدر حیض و شرب او دافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا
و مدر آن و دافع ام اخلاق حاره عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و در انسا آن کم مغز
او تریاق گزیدن جانوران و دستور شربت ثبهای ارکب سعف او با شراب همین از فراد و در بسیار منافع
ماشد ترنج و لیمو است و ضرر نارنج با عصاب کم است و شربت او نیز جهة قطع اسهال رطوبی نافع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الدوله گوید که مخبر صادقی مرا خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جائی که پلنگ بسیار میباشد در اول بهار نباتی میروید
برگش شبیه برگ خربزه و چون قریب به سبزی شود شکل برگ منعطف گردد و بنابر آن در آن وقت امکان شناختن آن نیست
و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ او به آن نشان میجویند و بیخ را اخذ مینمایند و علامت خوبی آنست که چون بالای
دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوشش باز ایستد و چون در تنور اندازند تا تهال تنور فرو ریزد و از خواص او
که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار کشد هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نشود و هرچه پلنگ جسته و خورده باشد
بار سال دیگر از امکان آن بیخ میروید و با سبزی میباشد بخلاف آنچه پلنگ در آن فضا چرا نمیکند است و در کیمیا
پلنگ هم گاهی یافت میشود و در فرج و رحم آن و چون دو شعیر او را با یک طبوخ زن بخورد یا فرزجه نماید و یا تعلیق کند
هرگز آبستن نگردد و اگر مرد تعلیق نموده مباشرت کند آبستن نشود مانع حمل است و در زور تعلیق او جهت دفع خنازیر و
بیخ السو که مجرب افشاندند و زیاده از طبوخ آن سورش لاغری با فراطات و در دست داشتن آن باعث
سرعت ولادت و چون بر ناصور بپاشند هرچه از زیاده شده ناصور کم میشود و تجدید او رفع ناصور الکلیه نماید
نرجس معرب نرگس فارسی است و قدیر ابری و مضعف البستان نامند چون بیاز او را با شکل جلی سخت
کرده غرس نمایند قدحی مضاعف گردد در سیوم گرم و خشک و تخمش سیاه و در دویم گرم و در اول تر و قوتش تا
سال باقیست جلی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب بیخ طبوخ او لعابه منقی حصوصا با سال
رحم و مسقط جنین مرده و زنده و مخرج آنچه در معده جمع باشد و التیام دهنده زخمهای باطنی و ظاهری و ضماد
بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و رو رما و عصب منقطع بعد یک دو بیلان او جهت درد سر بارد و کشودن سده‌ها
معنی چنانکه جبرئیل از بخشش بوعلی گفته که هر که خواهد در زمستان کام بهم رساند مداومت بوی نرگس کند و بغض مجرور
و مصلح او بنفشه و کافور و در سایر افعال گل او مانند بیخ است و شرب شربتش یک درم و تخم او بقدر نیم درم محرک باه و با بوی سن و
با سرکه رافع آثار و فرزجه بیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرگس که مکرر گل او را در روغن کنجد
تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض
عصب است **نرشیقس** بولس گوید نباتیست مانند حنظل جوف او تخم دارد و با حرارت بسیار خشک و عفص و بالیدن
او با روغنها مدر عرق و ضماد و شراب او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت بدبوئی بینی و قطع رعاف بسیار موثر
و منقی او قاطع اسهال است **نرد** درخت عفص است **نرلسی** بهندی حجر الدم است **نرم آهن** اسم فارسی
حدید انثی است **نزنک** اسم فارسی عدس است **نسرین** گل سفیدیست کوچک و مضاعف و درخت
او بقدر درخت گل سرخ و بسیار خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد گل عنبری نامند و در دشت و کوه بهم میرسد

و در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او بوی ندارد و جرا انجبه لطافت آتش رفع بوی آن میکند و
معتدل الحراره و نزد بعضی در دویم گرم و خشک و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و مسکن صداع و تحلیله و
خوشبوئی آن مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و
سواقی جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و ضماد او جهت کلف و آثار و بدبوئی عرق و رفع بوی بوزه و
دانه بواسیر و ضمع اسهال و در داء الفیل و با حنا جهت تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش و درد آن و
آب و سنون مضمضه آن جهت درد دندان نافع و از یکدرهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و مداومت بنیم درم آن
یک درهم او را از اول حمل تا کمیل [illegible] نوع سفید شدن موی دانسته اند و انطاکی بجهة این امر هر روز دو درم با
شکری او را از کتاب مجرب بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و
بالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و مقدار شربتش یک وقیه است **نسر** بفارسی کرکس و ترکی قجور از اجناس
طیور بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی است و گویند در یکروز زیاده از دو هزار فرسخ طی میکند و بچه
اگر بچه او را بر زعفران آلوده او مکان تهیان کرده در بکر و از سنگ بر قار از شر انذیت آورده و مسافت آن در
رفتن و آمدن زیاده از دو هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که بجهة حراست از وقت خواب بچشم را نمی پوشد و تا
هزار سال عمر میکند و دو سال زیاده بریک تخم و یک بچه بشکند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و
قولنج ایلاوس و سفتح سده و مفتت حصاه و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب سیاه او جهت
سرفه و ضماد او جهت مفاصل و قطور او جهت کری قدیم گوش و خون زهره او قاطع بیاضی و رافع نزول آب و ظلمت بصر و
جرب چشم و سرگین او جهت کلف و خاکستر موی او رافع جرب حکه و قروح است و محمد ابن زکریا گوید که طلای بیضه
او در عرض سه روز بسیار مقوی عصب است و محمد پارسی گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک بقدر عدسی نافع و شل است
دقلان و روغن زیتون رافع جنون و جذام است از مجربات شمرده اند **نسیج العنکبوت** بفارسی دام عنکبوت نامند و در
حرف عین مذکور شد **نسرین السباع** گل علیق العدس است **نسوت** بهندی تربد است **نسورا** بهندی پرسیاوشان است
نسترن سفید اسم فارسی ورد ابیض بری است و در افعال بغیر از تفریح و تقویه دل مانند نسرین است **نسترن زرد** ورد
اصفر بریست **نشا** بفارسی نشاسته و بیونانی اموالوس نامند و او را از گندم خیسانیده که بعد از تعفن رسید
پوست او باز شود و از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد در آخر اول
و مقوی و رادع و قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا بوداده آن و با شکر و
روغن بادام که بگرم بپزند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون و ابیر و حیض بهره یابند جهت

بیخ و رفع افراط عمل دواهای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعاء و طلای او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت خنازیر او را
حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر زنان و با سفیدی تخم مرغ جهت خشونت پلک و
حرارة رمد نافع و مثقل منی رسد و در هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار
الرحی و شربتش از یک درم تا پانزده درم **نشاره** اسم چوبیست که از اشجار و سوهان بساییدن جدا کرده و نباتات
گرم از عنبر او و بهم رسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتر و بهم آن تا بض و جالی و منقی زخمها اند و ضماد محرق
مجموع کرباد دوران و افیون سوزانیده بپشند با سرکه مانع زیاده شدن [illegible] آکله و التیام دهنده زخمها
و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور است **نشف** [illegible] و گویند غیر اوست و آن
سنگیست سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جده و نواحی مکه معظمه خیزد و مانع از
بسته در التیام جمیعا و باعث جهة قطع اخوان قوی‌تر از آن و در سایر افعال مانند اوست **نشانه** اسم عربی اسفیداج است
نشاسته اسم فارسی نشا است و نشا بیج معرب آن است **نغشار** اسم عربی قرنباتیست و درخت گرگو هندی نامند
نطرون بورق احمر است و گذشت **نعام** بفارسی شتر مرغ نامند و معروفست در آخر سیم گرم و خشک و گوشت
او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و غدد و استسقا و جمیع امراض بارده الطبیعی و الضعف
و مغز مجرور و مصلحش سکنجبین و سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و شیبیه حلال او از آب و نفع
عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند اقسام مار از آن بشنوید بگریزند و اگر زده یک دانگ و
بحس کرده و شراب او باعث زود تکلم کردن اطفال و سرکین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او رافع کلف و آخرا
اوست که ابلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد **نعنع** معروفست و الطف‌ترین نباتات و از همه اقسام
قوی‌تر از پودنه در آخر دویم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضم و ملین معده و مفرح و مرقق خون
غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و رادع و کشنده اقسام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع رعاف الدم
و شرب او و سه شاخ او با انار ترش مسکن فواق و غثیان و هیضه و مشهی مسکن درد معده و خفقان معدی و جمیع الغواشی
وجع درد سینه و پهلو و نضیج رطوبات قصبه ریه و سینه و شقیقه از مفید خصوصا چون با اسپیوش با آب بجوشانند
و چون دو سه شاخ او را در شیر بمالند مانع انجماد آن و با سرکه و شیر شهار رافع مضرت انجیر و بالبنات
رفع مضرت آن میکند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار قرمود و شیر منجمد در پستان و نضیج
دمل و با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و مصنوع او جهت گزیدن عقرب و شهای جهة بواسیر بغایت نافع
و رافع درد سر بارد و با مویز جهة ورم انثیان و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل

در درد گوش و سعوط بکند ایکه از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در گردن ظاهر گردد نافع
موثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو درم است **نغز** بضم
اول و بفتح غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه و لون او بسیار کوچک و منقار
او بسیار کوتاه و دائم الحرکه و کثیر الصوت و در شکار بن محیر مانند گرم و خشک و نمکسود قدید او جهت اسهال
و غیر نمکسود جهت عسر البول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع است **نفط** دهنی است که از بعضی چشمها میجوشد
و سفید و سیاه و چند سیفد او الطف و مکرر سیاه او تقطیر سفید میشود و در چهارم گرم و خشک و قوی‌تر از اکثر روغنها
و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت جمیع امراض بارده و شرب و طلای او نافع خصوصا جهة
و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم
معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح احشا و پیچش و درد مفاصل و اکتحال او جهت نزول آب و بیاض و
قطور او جهة کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین و مصلحش
و قدر شربت از نیم دانگ و دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه او تا یکدرم و بدلش مثل او سیاه ساند و نزد بعضی قطران است
و خوردن سیاه او بالخاصیه سمن قوی الاثر است **نفل** نباتیست و در عرب بسیار کثیر الوجود و شبیه بیونجه و با
گرمی مانند خار خشک اما بی خار است و با سرخی و بنفشی و در بوی شبیه بشکوفه بید گرم و خشک و تخم و گل او مدر
بول و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیف‌تر است **نقد** حواریض است **نقفاین** حب الکاکنج است **نقره** اسم
فارسی فضه است **نقل خواجه** اسم فارسی حب الصنوبر است **نکت** زعرور است و نزد بعضی قراصیا **نمام**
سوسنبر است و نمام الملک نمام را نیز نامند **نمقولس** بیونانی نشار نوتیای مصنوع است **نمارق** نسال
قداح و یاسمین سفید است **نمیقن** کرسنه است **نمک** اسم فارسی ملح است **نمانک** بفارسی بلغت
اصفهان اسم روغن تازه است **نمور** اسم عربی ارنب دریست **نمیس** اسم هندی جاسوس است **نملولان**
بهندی حب البان است **نمله** بفارسی مورچه نامند و بترکی قارینجه و انواع مختلف میباشد بزرگ و سیاه
بری و کوچک اهلی و کبار پرنده را طیار و سیاه و دست و پا بلند را نمل فارسی و حمدان با بیمت و درم
گرم و خشک و قوه شامه او غالب بر جمیع حیوانات و طلای سحوق او مانع رویدن موی جائی که
اول قلع کرده باشند یکبار مالیدن بروز و ضع او بکند و اگر مو برا او بکر قلع کرده باشند محتاج بتکرار
طلای اوست و چون چند عدد مورچه مقابر را در بیموقیه روغن بازقی با روغن زنبق کرده سه هفته
در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه و مانع بیس رافع عفص و سورش صلابت و رکزی

قضیب و از مجربات دانسته اند و خوردن او مورث بحبش و کرب و مصلحش عسل است و از خواص اوست که در
اطعمه و غیر آن از شیر منبهار که در جائی گذارند و در حین گذاشتن ضبط نفس شدید کنند مادامی که دست
کسی بآن نرسد مورچه بر امون او نگردد و دهمارس گوید که چون مورچه را در روغن زیتون جوشانیده در
گوش بچکانند رفع کری و ریاح و طنین نماید و طلای مورچه ابار را با سرکه رافع خنازیر زرد و ضماد تخم او با تخم
روغنها مسقط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک باه و
شکم الطرف اسفل بحدی میگردد که ضبط نتواند نمود و زیره کرمانی نافع است **موسه** جمع مش و آن حیوانیست
بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه مانند برو موش صحرائی میچید
بجکد و در حین مستی ادرار او مانند کره و در غیر آن وقت بهیچ دیگر است و ترکان ما وراء النهر او را لاحنه
گویند و در بلاد هرو نیز یافت میشود و سر او کم موی و بسیار چرب و منظره آن میشود که بدنهای کرده باشند
و موسه که علت در سر شاپر شرکت این صفت سیم باین اسمست جالینوس گوید طلای پیه او و دستور موی
سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است ارسطو فرموده که چون آفتاب به بیت خود یا شرف باشد چشم
راست او را اگر فته با خرقه کتان بر صاحب ربع بیاویزند رفع او میشود و اگر چشم چپ او را به بندند تب عود نکند
و مفارقت میکند و سفراطیس گوید طلای سرگین او با حرمل رافع داء الثعلب است و مهرارس طلای خون او را
رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را در آب بیتون مهرا کنند طلای آن ادرار او شری و نقهار
خراز سعد یل و قطور مغز سر او با آب چرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول آن بدستور و حمول مغز او
او را نفور در رحم فرزند اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه نقرس و مفاصل و امراض بارده است و جلوس جلد او مانع گزیدن
هوام و مسکن بواسیر و از خواص اوست که چون هرکسی بر تمام جسد خود پیه کفتار مالد چنگ فصد او میکند بجگر
نواند او را بدست گرفت و او بسیار محب خمر است چون خیذر سبقی تا با نه بنوشد و به تجربه رسیده که چون
برزخم چنگ موش بول کند نجات نیابد و لهذا در بلاد گیلانات رخمدار چنگ را در جائی نگاه میدارند که از ممر آن
المکان باشد و موش نتواند گذر نمود **نوشادر** بلغه فارسیست و آن معدنی و مائی و مصنوعی میباشد و معدنی او
در بلاد حاره مثل جبه قطعات آن مانند شوره یافت میشود و مائی آن از اینست که چون در بست و کوهسار
کف میکنند در جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی آن بسته میشود و انطاکی گوید که در نواحی اصفهان
آب مذکور موجود است و گویند در بلاد خراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود ند و مصنوعی آن از
دود های کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اولا اغبر است و آن در تصعید سفید میکرد و چون سفید صاف او را

بجی

باشل از ادویه زرد لاری و مغز او زنگار تصعید کنند سرخ میشود در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب
از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس آن و منقی سده و التیام دهنده زخمهای باطنی
و رافع چرک سینه و صلابت سپرز و طلاء آن جهت خناق با روغن تخم مرغ جهت برص و ما علی جهة داء الثعلب و جرب
و سعفه و در خواص مکنونه مذکور است که چون او را با شل او فضلا انسان تصعید کنند شرب یک درم او در رفع سم
مجربست و باشیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل کنند بدستور بخور او نافع گریختن
مار و هوام است از آن مکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام بر امون او نگردند
و شه درهم او قاتل است بتقطیع احشا **نوارس** اسم یونانی نوعی از قتاد است شاخهای او دراز و باریک بقدر
سه ذرع و برگش ریزه و مستدیر و بر جمیع اعضای او زغب شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار او
مانند سوزن و صمغ او مابین سفیدی و سرخی و در روم کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکثیرا و گلش در
دوم گرم و خشک و بیخ او در سیوم و قویترین اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از بیخ او
او را تنجر العصب نامند و طبیخ شکوفه و سایشده او بدستور صمغ او در التیام عصب ضعف از بیخ او سرما
و ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جا بر آمدن و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او
قرحه قصبه شش و ذات الجنب معدیل و تخم او رافع سموم و مضر گرده است و مصلحش فندق و شربتش یک درم است
نوره کلس مجربست و کلس مذکور شد **نوقلن** اسم یونانی زنجبیل است **نوق** شیر مادیه است **نور** بعد
اکثیریان زنبق است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه گلها است **نورالقندول** شکوفه درخت اسپیغات است
نواة بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرما است خصوصا و زادان **نول** بهندی ابی عرش
است **نوح** لبلاب است **نهما** اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و با زغب مایل بزردی
و شکوفه بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و با عطریه و برگ بعضی مستدیر و از آن بعضی دراز و تخم او در
گرم و خشک و بوئیدن او جهت زکام و از خواص اوست که چون یکدرهم اورا با هفت عدد دانه شیز
ده بارچه کبودی بسته در چاه چند ارسند در تابستان باد سرد بوزیدن آید و چون ادخوید سرخ بچیده
بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند **نهق** قرة العین است و نزد جمعی جرجیر است **نهشل**
اسم عربی شقاقل است **نهنک** اسم فارسی تمساح است **نیلوفر** اسم فارسی و گویند معرب از نیل اباد عبارت
از دوست بحیثیتی باشد زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برگش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر
سیبی شبیه بقبه خشخاش و در آن تخمهای عریض سیاه و با نرد جت و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی

سرخ و آن هندیست و بعضی مایل بزردی و تیره‌گی و بعضی گویند که بری او سبز میباشد و جمیع اجزای او در دوم سرد و تر
بغیر بیخ او که گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک است و مراد از مطلق گل او نوع کبود است نیلوفر هندی گرم و خشک
و تخم او سرد و خشک و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارتهای حاره و تشنگی منوم و مانع احتلام
و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت تقویت
دل خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلحش او لبوب است و قدر شربت از جرم او سه درهم و از
مطبوخ او تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت برص و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و
ضماد او جهت درد مثانه و معده و با صبر جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع و اکثار او در شرب محرک مضعف
عصب و مجمد کننده منی و شربتش از یک درهم تا سه درهم است و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است
و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آورند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه است و در تسکین حرارت از
قوی‌تر از آنست **نیل** نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آنست که غیر او باشد و در کتب مذکور شده که گل
است که بجنس باشند و مستعمل هندی او است و آن بری و بستانی میباشد نبات او پوست آن شبیه بکتان و ساقش
باریک و برگش شبیه برگ کشنیز و گلش ریزه مایل بسرخی مانند تخم خربوزه از آن ریزه‌تر و بری او مانند بستانی
و با خشونت زیاده و سیاه تر از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس ذکر نموده‌اند که نباتش شبیه بنبات
بارتنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر ذرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و مایل بسرخی و در اطراف
او غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل و محلل
و رادع ابتدای اورام و مانع خروج و رافع نزف الدم و نفث الدم و شراب او بقدر چهار شعیر با آب برگ حسک
هیجان اورام و مانع خروج و جهت سرفه شدید اطفال و درد سینه و کرده و ریاح غلیظ و با سکنجبین جهت
سبزه و با ادویه مناسبه جهت قرحه رئه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او با بکوبیه کلقند جهت قرحه زهره و جهت
سموم و خفقان و با خیارشنبر جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و بیرون آوردن پیکان
جراحات و رفع آن و سوختگی و جهت داء الثعلب و با میمون زن مرده سنگ و قدری گل سرخ و سموم جهت اکلاء مجرب
و باید قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قرحه سر و خنازیر و منفجر و معتدل و مضر
ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او تا دو درهم و بدلش بوزن آن آرد جو و ثلث او ما پنجات است **نیده** لغة
مصریست و بفارسی سمنو نامند از اغذیه شیرین است که بدون شیرینی و روغن بعمل می‌آورند و الطف انواع از گندم و در اول
گرم و در آخر خشکی معتدل و مقوی خلط صالح و مسمن بدن و مولد بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرد و خشک

و درد سینه مفید و بر هضم و ثقیل و سدد و اکثار او مورث تپهای مرکبه و آنچه با کردکان و بادام خورند
باشند مغذی تر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیر آن را
و طبخ بسیار دهند و بر قطعات بیخ او اندازند تا غلیظ و شیرین گردد و **نیلیا** نانخواه است **نیمقا** اسم
یونانی نیلوفر است **نیلج** نیلی است **نیطاقوس** گویند نباتیست برگش شبیه برگ صعتر و بر روی زمین پهن
و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهت بیاض چشم مفید دانسته‌اند **نیطافیلی** مولف
مغنی گوید که از جمله یتوعات و غیر نیطافلن و بیخ الکث است و برشاخهای او چند برگ میباشد و نبات
او شیردار و بغایت مجفف و بلیغ و بحدت و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال و بواسیری و ضماد او جهت خنازیر
و عرق النسا و مفاصل و صلابت و داحس مفید و عصاره بیخ او سم قتال و قدر شربتش سه ابولوس است **نیلوفر**
هندی اوس است **نیشوق** ادرک است و نزد بعضی قراصیا **نی** بفتح اول و سکون ثانی اسم فارسی قصب است
نیم اسم هندی درختی و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه که چنین بنفشه بار او باشد و وسط
گلها زرد و باعطر تر و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را اسنجد کوهی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر
سنجد کوهیست مایل بتدویر و تلخ و در بعضی بلاد معروف بدرخت تودرات و ضماد برگ و گل او محلل و رادع
و جهت جمیع اورام بغایت مفید و جهت مفاصل و نقرس و درد سر بارد و درد خشک و جهت التیام زخمها و قطع
خون آن و روغنی که از او و آن جوشانیده باشند با بشناب و روغن شیخ صنعانست و ثمرش بقدر یک مثقال جهت
اسهال مزمن و از مجربات است

حرف الواو

حرف الواو واق اسم مرغیست که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخطط
بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار عدد موی باشند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و قریب
بشبری و زرکان با زلف چقار چهکرده بر سر نصب کنند و اکثر صید او تابستان و در شکارها او را آوین گویند و گوشت
او حارست و در دویم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و
امراض عصب نافعست و گوشت نمک سود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق
مفیدست **واوی** کلب بریست **واجد** لبلابست **وافنیس** یونانی کنگر زدست **واشه** اسم فارسی
صعتر است **وارموک** بلغت شکارین قنفذ است **وابلیهم** بلغت شکارین کرفس بریست **ولاریک** بهندی ...
است **والاکوچک** شبث است **وبر الارض** فطرات **وبر** بفارسی نشم نرم نامند و گویند مخصوص شتر
شتر است و خواص او در صفوف مذکور شد **وتیر** نبات رنگشه اسم عربی ارو ابیض است **وج** بفارسی اگیر و
برگی اگیر نامند و آن بیخ نباتیست که در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد نامند برگش از برگ نرگس و از ... دیگر ...

و با خشونت و ابنوه و ساقش بلند و کلش شبیه ببوسن اناد که زمین باشد و زرد مایل بسرخی و تخمش کرده دار و بعضی ملحده
و کج و با پین سفیدی اسرخی و تند طعم و مایل بعطریه در آخر سیوم گرم و خشک و توقفش تا چهار سال باقیست و قاطع
بلغم و تریاق سموم هوام و مقوی معده و جگر با ضرر قوه حافظه و منقی دماغ و مبقی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر
بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهة درد سینه و پهلو و سرفه و جگر و مفرد او در پهن زرد و شکافها و عضل
تقطیر بول و حصاة و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین کرده و ضماد او جهة مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت
بزرو بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قبلو و فرزجه او با شیر و با بان زعفران جهة اعانت حمل و اکتحال او جهة
بیاض و خایندن او جهة ثقل زبان و تعدیل و جهة درد دندان و سفید و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم نافع و مفرد و تحیل
رارباب و محرق خون محرورین و مصلح او سکنجبین و شربتش یک درم و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است
وجه بلغه حفرتی سیاه است دغشبرک بکاف و قاف آخر تخم البستان در دزه شکی عباره از دوست و نزد بعضی
درمنه خراتیست ودع از جمله اصناف اصداف حلزونست و بفارسی خرمهره و بهندی کوری و در دیلم
کلاجک و در اصفهان کس کربه نامند و چوبت او زیاده از سایر اصداف و مدربیه و جهة عسر بول و حصاة
نافع و ضماد محلول در آب لیمو بقدری نوشادر دافع جمیع آثار جلد مجرب و محرق او در همه افعال مانند شیخ و منضج
و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درم است دود اسم عربی بلسبکی است ودین بهو نام کماهیست دوح زردی
رطوبت است درد اسم جنس گلهای انجارست از مطلق او مراد ورد احمر نیست چه اقسام ورد سفید و زرد
و سرخ میباشد و هر یک از آن بری و بستانی و هر یک بنامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری غیر مضاعف و عقیده
ورد ابیض بری بفارسی او را نسرین سفید گویند و مذکور شد ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسرین و مضاعف و اقحد
کل سرخ و درخت او بخارست و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسرینست ورد اصفر بری نسرین
زرد است و درخت او خاردار و گل او زرد و غیر مضاعف است و در قوه مانند نسرین سفید ورد اصفر بستانی از درخت
او بخار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و زنگش صندلی و در قوه مانند گل سفید بستانیست ورد احمر بری
درخت او و دلبک است و گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او
تمام شکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در دوم خشک و نزد جمعی گرم و نزد بعضی معتدل و مفرح و
مقوی دل و اعضای سهل صفرا و بلغم رقیق و یاقوت قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفرح ما سار یقا و جهة ضعف
معده و جگر و کرده و خفقان حار و غشی و جهة رفع ورم و مقعد و طلا و قطور او و عصاره او جهة درد گوش و جرب چشم
و گوش و مضمضه او جهة تقویه لثه و ضماد کوبیده او جهة اورام حار و ورم ظوبه و معده و سائیده او جهة ثالیل

بیخ جلد که بسبب حرکت بهم رسد و رو یا بندن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهة اعانت در اخراج پیکان و خار
از بدن و نرم و خشک او جهة جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و با
برگ مورد جهة قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهة خراز و اورام حاره و ورم مقعد و تسکین اعضا و تخم گل او
که عبارت از ثمر است در افعال مانند و لیکن است که آن عبارت از ثمر و گل سرخ بری باشد و مذکور شد [illegible]
گل شبیه بتخم زرد است امراد و زر گویند و دو درم او با آب افع اسهال غیر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان [illegible]
خصوصا چون با اقماع گل بیاشند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرج است و بوئیدن گل [illegible]
زکام و عطسه و مانند آن در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح آن کافور [illegible] و مصلح
انیسون و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک او تا چهار درم و از آب او [illegible]
و سبع او فرنجمشک است گویند ده درم غنچه تازه او با رطل عسل مصفا باید و روغن گل که گل با اقماع او در روغن [illegible]
کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید نمایند تا هفت مرتبه و با آب فشرده تازه او را با شل [illegible]
روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند و روغن مذکور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق
مواد حاره و بارده و با قوه مسهله و مسکن التهاب معده و رویاننده گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبات
و رافع مواد خبیثه آن و حشره او رافع قرحه امعا و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ [illegible]
اسهال مراری و مسهل ماده از جهة و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین درد ها عجیب الاثر و طلای
او با سرکه و نخلی او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع درد امعا و جرب
او و حالبس اسهال و مقوی فعل آن و قطور او جهة درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و با [illegible]
قروح و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن [illegible] زرنیخ و صابون [illegible] و امثال آن و بدلش [illegible]
وزن آن روغن بنفشه و بوزن او دهن الخلاف و قدر شربتش تا یک وقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل ببرودت
حراره لطیفه و مایل رطوبت و با قوه قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی
دماغ و فم معده و قوتهای سه گانه و جهة نفث الدم و خشونت سینه و عوارض تب زرد در معده و امعا
معتدل بارد و حار و در جگر و سر او جهة خفقان حار و تقویت جان و شرب او جهة زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا
کردن او جهة درد سر حار و ورم چشم و با قرنفل جهة باردان و نخلی او جهة تقویت دل و رفع غشی بهوشی و تقو
دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خمار مفید و با ان جهة مفرداه و باعث سفیدی موی و مصلح جلاب
قدر شربتش تا بیست درم و گلاب مکرر بقدر دو وقیه است ورد منتن اوریاس است ورد الحمار بفارسی گل [illegible] نامند

اندرون او سرخ و بیرون زرد و بدبوی و از اقسام ورد منتن است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در ... طلیه
استعمال او اولی است ورد البستانی گل علیق الکلب است ورد صینی نسرین است ورد الجبال و ورد الحمار و ورد
النجاب ورد الحمار است ورد الجمین نزد بعضی گل خطمی است و بلغه مغرب گل فاوانیا است ورد الزوانی بلغه
مغرب گل خطمی است ورد فرا شقایق النعمان است ورد الجب کیکج است ورد ماهی سقنقور است
ورا جالنوس فاشرا است ورطوسی سطاخینس است وزق الیل وسمه است ورق الزیتون نمی طالیسفر است
ورده بلغه مازندرانی سماق است ورک بلغه قزوین نبات خرنوب نبطی است ورطینا غمیم است و در عین مذکور شد
وزل بفارسی و ترکی برچه نامند و او جانوری است بزرگتر از حرذون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت
و ابلق از خطوط زرد و در آخر سیم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و مسمن
گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزنده جانوران و بخور او جاذب خون تطلای جلد و باعث
فربهی عضوی که بر آن بربندند و طلای روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند و ... رافع [illegible] جلد و
کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او رافع بیاض چشم و طلای ... عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر
او موجب تحلیل عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرایی و ... معروف ... بترکی الا
فاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است چون ... روغن ... کنند در افعال مانند
بیشتر مرغ و عداوت خوردن او صورت بدی خلق و مصلحش سرکه است ورس ثمر نباتی است مانند کنجد
مخصوص بلاد یمن و نبات ... با بیست سال ... و ... شکسته ... شیر ... زرد
مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را ساییده ... رنگ میکنند و بهترین او زرد مایل بسرخی ... است
او را حبشی نامند و قسم سرخ تیره او را هندی گویند ... نزد بعضی گرم ... و در دوم گرم و
خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاة و جالی
و شرب او رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوبا و مورث لاغری بدن و مضر ریه
و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یک درم و بدلش ... زعفران ... است ورغ اسم
عربی سام ابرص و بفارسی ... ورق بفتح اول و سکون ثانی برگ نباتات ... بضم
اول و سکون ثانی اسم طلیوس است و بفتح اول و کسر ثانی اسم فضه است وسخ بفارسی چرک گویند و از ... او
... انسان است و طلای چرک گوش جهة شقاق لب ... شقاق مقعد
و ... با موم و روغن جهة تحلیل اورام نافع است وسمه کتم است و گذشت وسخ کوار النحل بفارسی موم سیاه نامند

و در عاقبر گذشت وشیج اسم نباتیست که در جبال از سنگ میروید و در بوی شبیه ... است و چوب او بسیار
صلب و از آن تیره میسازند و برگش شبیه برگ ... و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار و ... و در آخر
دویم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم درم ساییده او با تخم ... جهة ... اعضا و ... و سقط
و جلوس در طبیخ آن جهة سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است وشق حیوانیست بسیار کوچکتر از پلنگ و ... و رنگ
شکل مانند آن و بناگوش او ... در شکار ... مانند و در خواص مانند پلنگ ... است ...
و مقوی ... و مانع ... و موی سوخته او جهة جراحات ... نافع است وشیج اشق است وشیج
بسکون ثانی اغرسطس است وشم بضم اول و ثانی بلغه ... و دیلم اسم ... است وصیف الاسود ... سیاه ... است
وطوطم خفاش است وعل نوعی از ایل است و بترکی ... و در دیلم ... نامند و در ایل مذکور شد وغل بفتحتین
بلغه اسم عربی بادنجان است وقل اسم عربی خشک درخت مقل است وکر اشبان ... است ولیح طلع است
ولب نوعی از نبوعات و ... برگش تیره و با خشونت و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه برگ درخت ... از
بعضی شبیه برگ مورد و او ... الراهب ... او مقوی قوی ... مسهل و گویند چون ... از ...
قطع کنند ... اسفل مسهل و از ... جامع ... و اسهال و مسقط ... و زیاده ... و ...
مصلحش ... و شربتش ... و بدلش ... است ولکام بلغه ... وین انگور سیاه است
بال ... است باده ... لوک ... است ... بادی اسم ...
است بالینوطس اکلیل الملک است هاد و ... است هاتی بهندی ... است هاتس بهندی
... هاتیمونا اسم ... نباتیست ... سیاه و هر چند ... و باریک ...
بقدر موی ... و ... و ... مایل ... و ساقش ... و ...
او برگهای ریزه خار کوچکی ... از او ... گرم و ... در او خشک ... نزد بعضی گرم و ...
و محلل و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت ... و در دو ... سینه و ... زرد ...
و ... نافع و گویند خوردن او با الخاصیه باعث تولید ... و نطفه منعقده ... صورة انثی ... و
... او جهة سرعت حرکت اطفال ... و تعلیق او ... از طلوع آفتاب ... نافع ...
چشم ... هبید ... حنظل است هتاجوری بهندی اسم ... است هدبه ... در اصفهان ...
نامند و آن ... بقدر ... خاکستری ... و ... و ... بقدر ... و ...
... و شرب او با شراب نافع ... طلای او جهة ... و سقوط ... و مطبوخ او ... انار

که باروغن گل سرخ بجوشانند بکوبند و در او رکوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون اورا کوزه سفال
بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی یک ادیقه بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند و تعلیق او باره کتان
و مانند آن رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل رافع حرقة البول است هدهد معروفست و اورا مرغ
سلیمان گویند در دویم گرم و خشک و مهرا بجنزاو با شبت جهت بحوث و قولنج و سده و خون او جهت بیاض چشم
و بهق و سعفه و استخوان او جهت تب ربع نافع و تعلیق پر و زبان او موروث جاه و دوستی مردم و بستن و تعلیق بجه او
اسفل او در ران اسور موثر و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و با خود
داشتن چشم او جهت تقویه حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و نگاه داشتن براد جهت نقرس
برخصم موثر است هبل حضض است هریسه از اغذیه مشهوره است و بهترین حبوب و لحومی که اتخاذ
باید گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مقوی باه و موافق سرفه و خشونت
سینه و یابس المزاج و بد هضم و سده و مصلحش در محرورین سکنجبین و در مبرودین انگور و بالخاصیه افکندن قدری
از انگور در دیک برفق قوام است هدبی بلغه هندی بیخیست در جبال کشمیر کثیر الوجود و قسمی سیاه و قسمی سفید مائل
بزردی و طولانی بقدر غرمغروط و در حجم مقابل سه عدد جدوار میشود و تخم نخود او قابل است با سهال و قی عنیف
و بالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش و سایر سموم است بلقی هرنوه نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر
و باندک زردی و طعمش تند و بوی عود از او میآید و از حوالی نجر و عمان خیزد مرکب القوی در دویم گرم و در حلق
معقل و مقوی احشا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش قاقله است برطمان دانه ایست شبیه بجلغوزه و نزد بعضی
خلز است و رازی گوید دفلی است اظهر آنست که قسمی از خلز باشد چنانکه انطاکی او را ابسیلد دانسته
و سرخ مائل بسیاهی و نباتش مانند گندم و ثمرش از غلافی مثلث میشود و قسم در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او
باروغن غیر قابض موافق سرفه و در سایر افعال مانند خلز است هرفولیون نمام است هرشفه اسفنج است
هرد اسم عربی عروق الصفر است هرجان نورة البرست هرقلوه و هرقلوس نوعی از هندبای بری است و نزد
بعضی ابوخلسا و نزد بعضی فرصعه هابرزه مرانبه است هرتال بهندی زرنیخ است هرن بهندی اسم آهو است
هرنوته بهندی توتیای هندیست هلیلج بهندی هلیلج است هری بهندی حمرت است هزار جشان و هزار فشان
بفارسی فاشرا است هت کند بهندی لوف است هشتغیفل اسم سقاقل است هشت دهان اسم فارسی نوعی از نخود است
هفوموس اسم سریانی افتیمون است هکل فقع است هلیم اسم عربی کل ماصق تشبیها و بفارسی عبارت از قرمه
گوشت و گندم پخته مهرست و در افعال مانند هریسه هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال آن را بقدر

بجوشانند با آب و نمک و در جای بگذارند تا آب او چکیده رفع گردد و بعد جست هلیلج بقول حاره و باردها با سرکه بجوشانند
مذکور را در آن سرکه انداخته و بقول را بر دارند اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود و در افعال مانند خرفج
بقول مطبوخ است هلیون بفارسی مارچوبه باشد ساقش بر کشیده بکبر و با شیر قلیلی و گلش مائل بسفیدی و تخمش از
قرطم کوچکتر و با صلابت در دویم گرم و در اول تر و تخمش در دویم گرم و تر و بیخش در دویم خشک و در اول گرم و بری
او را خشکی غالب و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول و مبهی و محلل نفخ و غذائیت او غالب و هاضم و مغیر رایحه
بول و عرق و مفتت حصاة و جهت درد سینه و ظلمه بصر و درد پسر و استسقا و طبیخ او و طبیخ بیخ او رافع درد پشت و
جهت سم رتیلا و تقطیر البول و مضمضه او جهت درد دندان نافع و مداومت او مهیج درد مفاصل و مفسد طعام و
مغثی و مصلحش عسل و گویند اگر شته یک است و در فلاحه مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده کرات
و هندبلون میروید و از مجربات شمرده اند هلیلون زعرور است هلفیقا هندبا است هلیانه شاه تره است
هلموت و هلیمو سلوقی چینی است هلک قرون السنبل است و نزد انطاکی اسم بلیلج الفار است هلد اسم هندی عاقر
الضعیف است همج نوعی از ذباب و مشهور بخرمگس است همیشه بهار و همیشه جوان ابرون است هنک
بهندی حلتیت است هندوا بهندی نوعی از بیش است هنکر بهندی با هیلیج است هنکا چهار بهندی
لبیوس است هندبا بفارسی کاسنی نامند و او بستانی و بری میباشد و بستانی او دو قسم میباشد یکی برگش بزرگ
و دراز و با خشونت و مائل بتلخی و گلش کبود و بزرگ و او را هندبا نامند و بهتر بید و تر طبیعه زیاده از قسم آن
دیگر برگش کوچک و باریک و گلش کبود و در بزه و تلخی او غالب و او را هندبا البقل نامند سرد و تر در اول
و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغیر طعم
و رنگ و طبع او میشود و او مفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر
بارد و رافع سده آن و منقی مجاری بول و کرده و آب برگ او با آب زیانه بهترین ادویه یرقان است و شیر او و تخم
کاسنی و دو او گرم و در دویم خشک و لعابیه مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تبهای مرکب و
و عفونه و تصفیه خون و ربع گرم احشا و درد مفاصل و استسقا و نفخ و تحلیل مواد نافع و قدر شربت آن سائیده او
یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی بنسبت آب او بسیار ضعیف است
هندبای بری غیر خندریلی است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش از آن درشت و بیخ او
و او را بقله یهودیه نامند در اول سرد و خشک و در آن بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و
در جمیع افعال نظیر ترطیب قویتر از بستانی و رافع نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام

و مدر حیض و حمول عصارهٔ او رافع ورم حار فرج و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار سفید و ... جهت
باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قوی‌تر از سایر اجزا است
و هر یک بدل یکدیگر **هندبا شامیه** و **هندبا شاحیه** نوع بزرگ بری هندبا است **هندباء البقل** نوع ریزه برگ کاشی
بستانی است **هوم** بلغت ترکی نباتیست شاخهای او پر گره و بارش شبیه بعنب الثعلب و کبک ازان بسیار محظوظ است
و بی برگ و بی بیخ و بار ریشهای ضعیف و از سموم قتاله و چون سگان را با آب او آلوده خشک کنند ... کشنده است
هوم المجوس گیاهیست اسافل ساقش بکعد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره و شبیه بیاسمین برگش ریزه ... و ظاهرا
از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است و در اول سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سدد و با حدت و بسیار ملطف
و طبیخ گل او جهت حصاة و مثانه و احتباس بول بسیار مفید و ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده
از دو ... او کشنده و مخیف و تیر است **هوفاریقون** معرب از ناوفاریقون یونانی است و آن دو قسم می باشد و هر دو قسم
مانند جو است قسمی اساق مانند شبری زیاده برگش مانند برگ سداب بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه بگل شب بوی
و بوی شبیه ببوی صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور و مانند جو و ... شاخهای سخت و در اول سیم گرم و خشک
و قوتش تا ده سال باقیست و ملطف و ... مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سدد و جهت ...
نافع و برگش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه و رفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهت نقرس و ...
... شرب تخم او هر روز بقدر درهم با ماء العسل جهت عرق النساء مجرب دانسته اند و جهت تب ربع ... و ...
بدستور مجرب ... و بدلش تخم شبت و انیسون است **هوفسطیداس** ... است که در تحت لحیة التیس می باشد
و از غیر لحیة التیس است و مذکور شد **هوجوبه** و **هوفیلوس** ابو خلسا است **هوذنیس** اسم مغربی نعناع است **هویره** اسم
فارسی خبازیست **هویر** بهندی اسم اهل است **هوا** نسبت بابدان افضل عناصر است و نسبت بروح حیوانی
... و چون نسبت آنست بروح طبیعی و تغذیه آن و نفوذ هوا در اجسام مکونات شدت و ضعف ...
... و فساد او باعث فساد و تولید عفونت است بقدر احتیاج هر یک ... تغیرات آن ...
لطافت از هر ... صورت پذیر است چه اسباب اجرام علوی و چه اسباب اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات
فن طب مبین است ... ایراد آن ... لزوم ... و بکار ... مصلحات و بقدری که چیز مطلوب است ...
بالکلیه از حالت صحت موجب ... امراض ... علم بر معالجات او از واجبات و مجربین تصریح نموده اند
که بخور ... و ... است و بخور کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن
و فاد زهر معدنی و خوردن و بوئیدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع ... می کند و

از موادره است **هیل بوا** قاقله است **هیردن** نوعی از خرما است و گویند خرما ... است **هیش** اسم عربی
جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص ... آن **هیضان** اسم عربی فجل بری است **هیزار** اسم فارسی نعناع است
هیری بهندی اسم ... **هیرا** اسم هندی الماس است **هیرودکهن** اسم هندی دم الاخوین است **حرف الیاء**
یاقوت بهترین او سرخ شفاف گلناری است که بهرمانی و رمانی گویند و بعد از آن حمری پس وردی و لعل از
اقسام سرخ او است و بعد از صنف سرخ او زرد و نارنجی پس زعفرانی پس لیموئی و بعد از زرد کبود
آسمانی کوفی است پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس ... و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر
آتش ندارد و سرخ او از آتش رنگین‌تر میگردد و گویند چون با سفیدی او شایبه سرخی باشد از آتش معتدل کدورت
بر روی صفای گلنار شد تمام رنگ میگردد و یاقوت ... از همه احجار است بغیر الماس و رایحه کریه ... و عرق
او است و مایعی ... سوخته و آب سنباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در
دوم گرم و خشک و کبود در اول دوم و سفید او در اول خشک و در همه غالب است و او مقوی دل و دماغ
و مفرح و شرب یک درهم او تریاق سموم و تعلیق او ... جهت رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس و صرع
خفقان و رفع انجماد خون ... الدم و ... او جهت قضای حاجات و رفع ... صاعقه و غرق و طاعون
و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوئی دهان موثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ **یاسمین** بری
و بستانی ... و بری او را اطبا ... مند و بفارسی یاسمن سفید و مذکور شد و بستانی او خیلی است که یاسمین ...
و آن زرد و سفید می باشد و ابن ... گوید ارغوانی نیز می باشد و سفید نزد اکثر ایشان معقود الخاصیت است
و این از جهت اشتباهیست که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درخت او مانند
درخت مورد و املس و برگش سبز ... و بسطبری برگ مورد است و درخت قسم سفید او ضعیف‌تر و گلش
سفید و با شایبه سرخی و بسیار خوشبو و از وقت شکفتن برگش تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه ...
نوع زرد او عظیم و چتری ... مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است و او در دوم گرم
و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و مار اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن ...
سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و رفع ...
دماغی و طول طبیخ او جهت دردهای بارده و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن ...
و اعانت بلوغ ... و سفید کردن موی سیاه ... موثر و مصدع محرور و مصلحش ... و گل سرخ و سرکه و قدر شربتش
از جرم او سه درهم و از آب او ده درهم و بدلش یاسمین زرد و بدل ... یاسمین ...

حرف الیاء

و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التأثیر است و قدر شربتش از نیم درم تا یکدرم و گل یاسمین زرد در هندی او را جواست
و جوز او را در حنظل سبز مهرا نجته یکدرم او را با یکوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقا و درد کمر
و مفاصل مجرب است یاسمین غید اسم فارسی یاسمین بری است یاسمین بری عشبة النار است یا پوشقان اسم ترکی
غوی السمک است یار پوزا اسم ترکی فوتنج است یاره دشی اسم ترکی العلاج است یاغ اسم ترکی دهن است
یبروج لغة سریانی و بمعنی و صورتها و اسم جنس […] و شامل بیخ لفاح جبلی و بری است چنانکه بیخ لفاح شامل
ثمر اقسام او است و از مطلق او مراد قسم جبلی است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه بصورت انسان
مشاهده کرده اند و او را از جهت با این اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی شباهتی بصورت انسان دارد بخلاف
بری او که بسیار شباهت است یبروج الصنم بیخ لفاح بری است بشکل او انسان که بر روی یکدیگر گذاشته باشند و او را جهد
گیاه و سگ کن نیز نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قطع کند باعث هلاک او است لهذا بعد از
خالی کردن اطراف بیخ او سگ را با او می بندند تا از حرکت سگ منقطع گردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او
احدی بیان ننموده و بنابر مزبور جهه تعلیق که بترکی بو کورت کن نامند و بقدر ذرعی و برگش شبیه برگ انجیر و بار آن
اتنان و بیخش سرخ و بقدر زیتونی و در بوی شبیه سیب و ساکل و کلش سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخش بصورت
دو انسان مواجه و ستور […] سینه موی خلاف سایر اقسام بیخ لفاح که […] مذکور انداز د
که سر این […] و اجد […] با شصت سال باقی است و در اول بیسم مرده و در آخران […] عضو
و قسم ماده او دوای همان عضو مردان و از قسم نماد دوای زنان و شربش […] با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا
و نقرس و با عسل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول و زرور بیخ و ثمر او جهه اکلاه و قروح
خبیثه نافع و منقط خون و مسلط ذهن و مصلح […] و قصد […] چهار قیراط است و در […]
غریب خبات […] و نقل نموده اند که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانه شرف یا در حظ
از خطوط شرف و متصل بسعدین یا با جدی از سعدین و با قمر در یکبرج باشند و در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب
بعد از سایر اوقات چون عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر او و قلیل روغن […] بر […]
نرم سایند و پیشانی و چشمها و روی را با آن مدهن نمایند نزد ملوک بغایت معزز و مکرم باشند و هر حاجتی که رود
و […] اگر دو چون مجموع او را یا عضوی از آن شکسته شود و یا با آلتی قطع کنند و بر بازو بندند و یا بگردن
آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهه دفع صرع و
تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهه […] شدن

ثمر

ثمر شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و چون ثمر نارسیده او را با روغن گل سرخ بسایند
[…] بر کمر و شکم طلا کنند از اسقاط جنین ایمن باشند و چون بکوبند و گل نکند او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند
طلای آن رافع عسر ولادت است و هرگاه شکفته او را در کتان بریسمان […] هفت رنگ ببندند بر […] طفل
مصروع بندند رفع صرع او کرده یبروج الوقار یبروج الصنم است یبروزه بلغة یمانیه است و نزد بعضی […]
یبروحا بادنجان است یبرو اسم سریانی بغل است بفارسی استر گویند یتوع اسم جنس جمیع نباتات
شیردار است که گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام او است چنان هر چه اسم مخصوص
داشته مذکور گردیده لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع متنوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن
در مرتبه چهارم و با سمیت اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی […] و سوزش […] اسهال و موی
[…] امعا و زحیر و […] و غثیان و انقلاب معده و تنگی نفس و غشی و استطلاق […] خارج […]
داشته است و اگر بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلح نباید
و مصلح او […] و روغن بادام و گل سرخ و رب سوس و کتیرا است و موضع سرد کرده […]
علی او است یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یحنیفی
کرفس بزرگ برگ بستانی است یدالله خون سیاوشان […] که در اول […] نیز گرفته باشند و در […]
مذره نوش است یدقه درخت بلس است یراع قصب است یرمه عشبة النار است یرنا اسم
عربی حنا است یرامع بلبوث است یربوع بفارسی موش دشتی نامند و او مانند موش و از آن بزرگتر و
دستهای او بسیار کوتاه تر از پا و دنباله اش بلند است […] گرم و خشک و کثیر الغذا و بطیء الهضم و مدر بول
و […] امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و دافع […] سنگ گرده و مثانه نافع و محرق خون
و مصلحش میوه های تازه و ترشیها است یشف حجر الیشف است و مذکور شد یعقوب کبک نر است
یعقه خندریلی است یعنیعا بغین معجمه اسم سریانی […] است یقطین اسم جنس کل نباتی که
بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و لبلاب و امثال آن و عوام از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند
یلنجوج بعربی عود هندی است یلوه اسم هندی سلویت یلفون اسم ترکی اطراف است که بفارسی […]
نامند یم اسم فارسی […] السمک است یمامه اسم کبوتر خانگی است یمام شقیقتین بری است یمبلیک
اسم ترکی نجیة التیس است یمیشان اسم ترکی زغرور است ینسو بلغة اکبر آباد انجیر است که شوره نامند
یرنا مرصافت یمورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد ینبوت بلغه شلی اسم شافات است ینیق

سیف

انجرا

انقرست ینبلورا اسم سلمه است میبوت خرنوب نبطی است یمنه نباتیست شبیه بخنزبلی و برکش از برگ
کاسنی کوچکتر و ساقش نباید بر سبزی و کلش زرد و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که در شیراز او را سنبل دارو
نامند تازه او جهت الصاق جراحات تازه و زرور خشک او جهت زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی حندر
بلی است یوز اسم فارسی فهد است و بترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان
شکار صید و حوش با او میکنند حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست یوشان اسم
ترکی شیح است یونجه صحرائی اسم ترکی و فارسی قیقب است یونجه باغی اسم رطبه است یونگ اسم ترکی
صوف است ییلان اودی اسم ترکی عنبل است یرکوکی اسم ترکی
جزر است و بفارسی زردک نامند تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب

تمت

تشخیص بیان ادویه و مداوای سموم آن مشتمل است بر پنج فصل **اول** در تدبیر منع سموم و احترازات **دوم**
در تدابیر مشترکه سموم **سیم** در تدبیر سموم مشروبه **چهارم** در تدبیر سموم ملذوعه **پنجم** در بیان
آنچه حشرات از دور گریزند **فصل اول** در تدابیر منع تاثیر سموم احترازات آن از مجربات است که چون طفل را در روز اول ولادت
قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم گاو کوهی که در تعبیر بحث چشم او منجمد میگردد و در دستی تریاق گاو کوهی است در
اول مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه و ملذوعه متضرر نگردد و بدستور در آن وقت از نه
زهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب
جبل مجربست در هر ماهی دو بار بقدر برنجی با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور
شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تاکید آنکه همین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم خشخاش است که در اول
تحویل شمس بحمل سه روز هر روزی یکمثقال از آن بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر
زهر معدنی مجرب این را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص است هوام و محقق
علیه اطبا است که چون خرنیل را بکشند در شیر خیسانیده بنوشند در مدت العمر هیچ سمی در او تاثیر نکند ۱۶۱
احتراز از سموم منقولست که از اطعمه و اشربه چیزها که معمول الخاصیه و غیر معروف باشد که پرهیز
در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که معمول الخاصیه و غیر
معروف باشد و بدست گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند که آن حقیر نماید و در خوابیدن در مواضع قریب بسوراخهای
هوام و خرابها بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن شبها که مدتی در ظرف مس بی قلعی مانده باشد

و گوشتی که گرم بوده سنجی که پوشانیده باشند که متعفن بجهة خروج بخار نداشته باشد مقدار یا بلند که سرد گردد
و خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن آن خصوصا انگور چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه مذکورست **پوشیده
نماند** که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و معتادین افیون از سمومات کمتر متضرر گردند
بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانچه مشاهده شده که عقرب معتاد افیون را گزیده و عقرب را ساعتی هلاک گشت
و آن شخص متضرر نشد و ادراک الم نیز چنان نمود و بدستور معتادین شرب تریاق فاروق نیز همان خاصیت دارد
خانه‌ها نگاهداشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خاکی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است
و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک و اعضای آن که کمتر از طین مختوم نیست
و نارجیل بحری از ضروریات است و در منع گزیدن هوام دارنده اشیای مذکوره را از مجربات و حضور آن جهة
مداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق اکبر خصوصا مسافرین در داشتن یکی از اینها از واجبات است **فصل دوم**
در تدابیر سموم مشترکه باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاکت نمیگردد پس در
جمیع سموم مشروبه و ملذوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه متعفنه است یا بجهة
برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطی که باعث سد طریق او گردد و
در صورت نوعیه که اثرش خطر روح حیوانی باشد و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت صعوبت
پس تدبیر آن باشیاء و ذو الخاصیه بحسب کیفیات او و کمیت زیاده باید کرد و در حاره کافور و روغن
گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین باشیاء عطره حاره و در افراط یبوست ترطیب بمثل شیر و روغن
بنفشه و آنچه در اقسام آن بالخاصیت نافع است فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل مجربست و منع خواب
یکروز لازم است و تدبیر عضوی که اول سموم باو رسد شرطها است که از سرایت بمجاور خود نکرده بتدریج بدل
نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملذوعه باشد در محکم بستن آن عضو سعی کنند و مکیدن
آن و ریختن آب نان و باید آن شخص ناشتا نباشد و اولا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون و با شراب کرده
بعد از آن بمکد و آب را از ابر بزود با ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضغ کند و بدستور موضع گزنده را
حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پلو و نفت و [illegible]
بزور و سیر و کوکرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون یا عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار را از این باب بجهة جذب
است و باید بعد از چسبیدن مهره شیر را و ریخت و تاثیر بسته شده تکرار ریختن آن نمود و چون شیر متغیر نگردد
و مهره بیفتد علامت نجاتست و در بعضی قطع العضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا

واطراف بدن و داغ کردن موضع گزیدگی بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملدوغه که معلوم بود و باید مذکور خواهد شد
(اما تدبیر) آنچه معلوم نباشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالتی که اندک تغیر ظاهر گردد به آب گرم و روغن گل سرخ
روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی کنند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد جند بیدستر
داد و به تریاقها آنچه مقصود باشد بدهند و هر گاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است
در اینصورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزر قطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور
و آب یخ و امثال آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید بر موضع درد ناف و حوالی دل صندل و
کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نمود و اگر علامات برودت ظاهر گردد مثل سستی اعضا و سردی
بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار در اینصورت مثرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و جنطیانا و
حلتیت و جدوار و امثال آن باید و حقنهای حاره مانند عرق فتنه و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال
نمود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شبت و زنجبیل و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامات
ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل بر آمدن شکم و درد امعا و احتباس بول و احتباس طبع و تهوع و خشکی دهن
در اینصورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنا و مکی و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و عسل و
سرخ و بوره و امثال آن باید نمود اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند
شیر شتر و گوشت ابی کرا ادویه مناسبه بان طبع باشد و اگر قوتش ساقط شده باشد یا غشی و بیهوشی و عرق سرد
و سیاهی چشم باشد هم معده او را بقوت عام طلا کنند و با در دشی بر بندند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند
و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر با اسهال مفرط و بحشی باشند تدبیر آن بر او روغنها نگاه
کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقها را با آب میوه های قابض و رب و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده و امثال
آن باید داد و هر گاه سم ملدوغه باشد بدستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات
مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و این داخل حبوب
مشروبه و ملدوغه و مشترک کثیر النفع است (مفرح العظیم) مقشر کرده کان سی مثقال نمک یک سداب خشک از هر یک چهل
دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کنند و قدر شربتش تا ده درهم است (تریاق اربعه)
دستور و مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک صوف حمید و خاک داغستان
با مساوی آن حب الغار با روغن گاو چرب کرده به وزن ادویه عسل ببرشتند و دو درهم او را بنوشند هر گاه
علامات زیادتی خون در سموم ظاهر شود و فصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع که سابقا مذکور شد نیز

تریاق الطین

برند (فصل سیم) در مداوای سموم مشروبه که معروف باشند و در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که اشهر
ذکر میشود و غیر مشهور را استنباط خراج آن در تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض و علامات که
بمداوای مشهور را آن قسم عمل کرد که اکثر از علاج بکیطار قوی است (بیش) قدر حبه در عرض دو ساعت
مهلک است و او را سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامات آن ورم زبان و سدر و دوار و درد سر و
بر آمدن حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرر است و مطبوخ تخم شلغم در روغن گاو و اگر تا چهل بجری
بهم رسد بهتر از همه مقیئات است و بعد از آن شرب طلا و زبر جد و زر خالص است برای محمد ابن زکریا و اکثر اطبا نیز
کبر را فاوزهر دانسته اند و دوا المسک حار را در این باب قویتر از تریاق فاروق میدانند و جدوار را از اعظم
(قرون السنبل) از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوای
او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب میوه های سرد است مثل انار و سیب ترش
و آب خیار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف
ماچینا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن (مرارة النمر) زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است
بقی بشیر و از سموم حاره است و مداوای او بدستور قرون السنبل است و پنیر مایه الخرا تریاق او دانسته اند کافور
را (مرارة الافعی) در سمیت مانند بیش است و مداوای آن بدستور آن با روغن مکرر کردن انفع است و شراب
و گوشت آب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع سموم نافع اند
(مرارة الکلب الکلب) قدر یکعدس آن تا بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او پنیر مایه خرگوش است و روغن گاو
با جنطیانا و دار چینی (ذبابه گاو کوهی) صورت غشی شدید و کرب و تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب
بگرم و تریاقات مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته و فیلزهر است در یکروز چهار مرتبه یکمثقال بدهند
(عرق الدابه) صورت ورم روی و سبزی آن و خناق و عرق بسیار و بد بوی است دوای او بعد از قی با ماء العسل
پخته در روغن گل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین که مذکور شد (ارنب بحری) از سموم حاره و اگر کشند
صورت سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بد بو و نفث الدم است
و مداوای آن آب خیار و شیر الاغ است و شیر زنان و آب برگ خطمی و سرطان نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن
حب خربق سیاه و غاریقون و کتیرا و رب سوس با لبتوبه بقدر در حمی یا جلاب (زرنیخ) که ترکی الاکلنگ
نامند از سموم و علامات او مانند اعراض ارنب بحری و با التهاب و اختلاط عقل است و مداوای او مانند
ارنب بحری و قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیره تخم ترفه و خیار و لعابها و شیر زنان و جبه

فصل سیم
بیش
قرون السنبل
مرارة النمر
مرارة الافعی
مرارة الکلب الکلب
ذبابه گاو کوهی
عرق الدابه
ارنب بحری
زرنیخ

جمادی [illegible]

بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن گل با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده
و اسفیدباج خشک و بوره ارزن و گندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن [illegible] بزر تخم خرما بدستور مذکور است و تریاق
مذکوران و دوار المسک و مثرودیطوس و تریاق اربعه نافع اند. دم و جند سیاه و امثال آن صورت احتراق
و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط شود و مداوای آن شرب شیر و دوغ و گوشتابهای چرب بشیره تخمهای
سرد و شیل خوردن و استنشاق بروغن گل و روغن بنفشه و چرب کردن سر و قبهای مرطبه و منوم کردن کافور و امثال آن است. خون

نزف دم / خوردن خون و [illegible]

خون خرگوش و تشنگی خون و شیر در معده صورت کرب و اضطراب عظیم و غثیان ضعیف و درد احشا و عسر النفس و کراز و احتباس
بول و طبع است و مداوای او حقنه و شرب شیر مایه حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه و زریون اتخاذ
آن نماید و از جسم مواد و جایز نیست که در شیر [illegible] و جوارش عود و مفرح مصطکی و ماء العسل و از
باب حقنه است. یتوعات و حب سلاطین و امثال آنها را و ادویه حاره مسهله صورت التهاب و غثیان و اطلاق

یتوعات

بسیار و پیچش است و مداوای آن دوغ و اشیای بارده و قابضه است بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد
مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه. اما نباتات بارده مخدره مثل افیون و بزر البنج است و شوکران و لفاح

اما نباتات بارده مخدره

و امثال آن صورت خارش [illegible] ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی بدن و پا و بی‌حسی اعضا و سستی است و چون
بحد عرق سرد و خشکی اعضا و سبات منجر رسد علاج ندارد و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و نمک و بوره
و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب و حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و نارجیل دریایی و زرنباد
کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل سرخ و شرب شیر و گردکان [illegible] و دماغ بروغنهای
حار مانند روغن بابونه و سوسن و استنشاق جند و حلتیت نافع است و اگر مساوی افیون شیر و جند خورده
شود در رفع مضرت افیون آزموده است و مداوای خوردن بزر قطونا کوفته و آب گشنیز و بعد از قی حلتیت
و شراب و شربت افسنتین کافیست و در مداوای قطر و کاه و امثال آن تنها ماهی سرد شده که در [illegible] باشد
باشد بعد از قی معاجین حاره و فلافلی و [illegible] کمونی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است. اما اشیاء مسدده

اما اشیاء مسدده

ثقیله مانند مروارید و سنگ و اجرام معادن [illegible] و زیبق و امثال آن صورت احتباس طبع و تمدد شکم و درد
احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و [illegible] است و گاه است که باعث اطلاق مفرط
گردد و مداوای آن قی و با وجود احتباس طبیعت حقنهاست و طبیخ سرگین کبوتر و شراب کهنه نافع است و طبیخ انجیر
و تخم کرفس و زوفا و افسنتین و سکنجبین و [illegible] و گوشتابهای چرب باید داد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از
حقنه و مسهل و شرب ماء العسل و مداوای [illegible] باید نمود. زرنیخ و آهک و زنجار و [illegible] و امثال آن

زرنیخ و آهک

[illegible]

صورت قرحه امعا و پیچش و خشکی و [illegible] بول الدم و درد معده است و گاه است که اکثر بول رفع شود و [illegible]
آن بعد از قی خوردن جلاب و آب گرم و شربت طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم خرفه و تخم کدو بزرگ است و بدستور [illegible]
و شیر و گوشتابهای چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد نافع است. [illegible] محموده که گوشتهای [illegible] و کباب

[illegible]

را در حین گرمی مفرط آن بپوشانند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد و اکل آن باعث سدر و دوار و ضیق النفس و
بیهوشی میگردد و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب مقویه معده است و منع خواب و حمام
لازم است و هر گاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد بعلاج هیضه مبادرت باید نمود. زاج

زاج و شب

و شب و نمک قلی و شوره و امثال آن صورت سرفه شدید و علل خشونت و سل است و مداوای آن روغن تازه
و شکر و لعابها و شیر و امثال آنست. سفیداب و [illegible] و امثال آن صورت ثقل زبان و خناق و خشکی دهان
و [illegible] است و مداوای آن شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام
و اسهال نمودن بعد از آنکه محموده با جلاب و [illegible] و هر گاه منجر به تشنج گردد علاج آن مبادرت نماید و در
جمیع سموم آنچه در کلیات مذکور شد مراعات باید نمود مثل ترکیب [illegible] که باشند بالجمله [illegible] باید نمود تا

فصل چهارم

کدام عضو [illegible] فصل چهارم در مداوای سموم ملذوعه معروف و حیوانات جراحت
آلات سموم باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم [illegible] قوی و ضعیف میباشد و قواعد کلیه آن مذکور شد
و در این مکان بعضی از مشهورات آن مذکور میگردد تا [illegible] مداوا نماید. حیات اقسام آن
بسیار است و مجموع آن [illegible] اگر مهلت یابد [illegible] و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال
و مهلت [illegible] باشد و از یک هفته بیش [illegible] و از قسم اول [illegible] باشند و [illegible] از سر [illegible]
دو شبر با [illegible] و زردی و چشمش سرخ و سرش [illegible] و [illegible] ناظر نیز گویند چه دیده او
بهر حیوانی که افتد هلاک میگردد هر چند که دور باشد و وحوش و طیور از آنجا خائف اند و در حوالی مکان او گیاهی
[illegible] قسمی از آن [illegible] و چشمش [illegible] و گزیده او در عرض سه ساعت هلاک میشود و
قسمی از آن شاخ دار میباشد [illegible] صفت او در حرف الالف مذکور شد و علامات گزیدن او
آنست که از آن موضع [illegible] روان گردد و بعد از آن [illegible] رنگ [illegible] سوزش [illegible]
است که در قواعد کلیه گذشت و شربت تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و [illegible]
با شراب شرب باید داد مهره مار و بستن [illegible] بر موضع گزیده و [illegible] گوشت [illegible] تازه مانند [illegible] سرکه [illegible]
[illegible]

حیات منقطعه

عقارب

رتیلا و عنکبوت

بوی فرنجمشک با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی باشند تریاقی کبیر دانسته اند با نفسون و در سم کل عقرب
درم زراوند مدحرج چند بید ستر از هر یک یکدرم سم و نیم با هم تخته سرشته بقدر حوزی استعمال کنند و خوردن آب
سیب با بقدر یک رطل و لبن حرم آن از مجربات است حیات منقطعه و دو کل قرنین و هر یک با لوان مختلف و بزرگ و
کوچک میباشند و تیان که بفارسی اژدها نامند نوعی عظیم است و کوچکتر از بجز رسیب و زیاده بر سی ارسع میباشد
و چشمش بسیار بزرگ و در تحت فک برین او تعقر باشد و قوی و دندان او بسیار و بعضی از آن با بال باشند با
نیز و علاج غیر اژدها مانند افعی است علاج زخم گزیده اژدر ساز آن با دویه کلیه و قروح خبیثه باید کرد و ضماد
نمودن بباد و بروح و بدستور رجاج التجاحیه مفید است عقارب بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد
و گویند نه قسم است زنبوری او سیاه و جراره و سالمتر از او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سرایت اعضا
و کراز و اختلال عقل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و اطباق فکین و ورم قضیب و بول دم منعقد گردد
اگر زنبور گزد و سوزش و غشی بر عصب باعث تشنج و برک موجب عفونت خون و بجارتی کلیات و مداوای او مرجعی
که در قواعد و ادویه مشترک النفع که گذشته باید نمود و شرب سیر و ضمادان و شراب کهنه و رته دو نیار و برید
عاقر قرحا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم بوتخم صحرای و فاشرا و بیخ حنظل و غاریقون و از اسپند و تره
تیزک و تخم آن و جاو شیر و سطاریون که در اصفهان کل عقرب نامند از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن و بدستور
ضماد جند موقانخته و طلای کوکرد با اتیانج و بدستور غسل بلاد بر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن
زنبق گرم و در تسکین درد عقرب جراره سریع الاثرات و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله را در حین راه رفتن
حرکت میدهد و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول جنبان حرزی از او ظاهر نمیگردد و در روز دوم
و سیم اعراض هولناک بهم میرساند مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و تجشی عظیم و مداوای او
بعد از مکیدن و داغ کردن موضع و شرب بسیب تشنج است و با لخاصیت آب و سویق توان تریاق او است
و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه و امثال آن و با سکنجبین مفید و هرگاه باعث درد کند و درم شود
رگ زیر زبان بگشاید و از احتباس طبیعت حقنه و در تسکین سعار روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسکری از این باب قوی
الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند صفت آن طرخشقوق خشک که در خت سیب تخم کشنیز
خشک با السویه و قدر شربتش سه مثقال است علاج موضع جراحت ابتدا تنده باید کرد و حوالی را بکل
ارمنی و سرکه و مبردات طلا کنند و تغذیه باید بغوره و جو و اشبایی بارده موافق است رتیلا و شبه عنکبوت
و اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی بردار مانند زنبور و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگور گویند و یکی

تریاق الرتیلا

قملة النسر

زنبور و مگس

سام ابرص

سگ دیوانه

سرخ و یکی زرد و ان سیاه زرد و یکی با بال بر روی حیاض و عنبیه از نام چشم و یکی کوکبه و وارث خطهای براق و هر دو ان از
شکل شبیه عنکبوت و اعراض گزیدن او بتلا در دم موضع ابسیع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبیعت یا ادرار بعضی
بجهتی و بر آمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و کراز و تمدد و سرد و قی دایم و در بعضی ادرار منی و خروج باد از مقعده
و اضطراب عظیم و سبات مهلک میباشند و مداوای او بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقرب مذکور شده و ضماد بر موضع گزیدن و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین
موضع را با آب نمک شسته نطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام و آب دایم و تقریق تا چند یوم بغایت نافع است باید موضع
گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آب نمک با آب گرم سرشته باشد ضماد نمایند و در درد سم شود و نیز با انجیر تریاق
او است و جمیع ادویه که در جنه عقرب نافعست از اد و موثر است و برگ درخت چنار و جوز السرو و دارچینی و ثمرة الطرفا
و تخم شبت و بابونه با شراب نافعست و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است تریاق الهیولا شونیز زرد و دارچینی و دو قو
در نوکر مانی از هر یک یک درم ابهل و جوز السرو هر یک دو درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی خطیبا
تخم بو تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درم با عسل و روغن ادویه بسرشند قدر شربتش بیاسه مثقالست و شبه
از نوع عنکبوت با پاهای او دراز و بدستور گزیدن او بدستور عنکبوت درد معده و عسر البول و حبس طبیعت و سردی
دست و پا حادث میگردد و مداوای آن بدستور رتیلا است قملة النسر از جمله هوام بقدر قمل و از اصناف کنه است
و بفارسی دونا نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بیخ دندان و از سینه و معده
و مجرای بول و رعاف و مداوای او ما لیدن موضع بگلاو زهره و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال آن است
و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل فرسیغ و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد زنبور و مگس و امثال آن
و مانند آن مداوای گزیدن همه آنها مانند سموم حاره و تبرید و ادران بشرطیت شربا و ضماد او چون مگس را سر کنده
تماما او را بر موضع گزیده مذکورات بمالند در دو ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ بارتنگ و امثال
آن نافعند سام ابرص و غیره بقصاد و سوسمار و بفارسی مجه سالا نامند و از گزیدن با نیشهای دندان ایشان در موضع گزیده
میماند و مادام که اخراج آن نشود درد دایم میباشد و مداوای آن آب گرم کذاشتن عضو و مالیدن زیت بر روغن
و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بروغن خمیر کرده بر بندند سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و
انسانی که از گزیدن ان دیوانه شود و هر حیوانی که گویند الاغ و اشتر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشوند و کاست
که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ سایر حیوان دیوانه گزیده اثر آلاچند روز بعد اعراض میباشند
بعد از آن در و فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک دگرگونی آواز و از خلوه نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد

وار آب خوف میکند و چون در آب و آینه و امثال آن نظر کند صورت حیوان در انعکاس می بیند و بنابر آن آب نمیخورد
و چون اعراض قوی تر گردد با غشی و تشنج و گریز از روشنی بیشتر شود و گریختن از روشنی و جنون و بیهوشی فریاد کردن
مانند سگ و مجلوم بودن از آشنا و بیگانه میکرده و متقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف از آب دیدن
ممکن العلاج نیست و متاخرین [illegible] اگر از اقابل بید اند العلاج مگر آنکه بنهایت مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر البحران
و طغیان و نقصان تا چهل روز است میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد چه بحسب مزاج اتلیل المزاج بعد از یک هفته
و دو هفته و چهل بعد خوف آب بسم برسد و در مزاج مرطب تا چهار ماه و شش ماه و در بعضی تا یکسال و زیاده و دراز
نیز گفته اند و بتجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او در خطرست و در بسیار مخاطره کمتر اما علامات سگ دیوانگی
ترک منزل معمور خود کرده در اسوان اهل خانه میکرده و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و دو میکند سرخی چشم و بیرون
آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کردن [illegible] که حرکت [illegible] کند
و حرکت بی شوق [illegible] بحرکت مستان و حمله کردن او بهمه چیز و دیگر گریختن سگان از او و در چنین علامات [illegible]
اما علامات زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که بعلامات سگ دیوانه مشتبه باشد و دیوانگی آن شخص ثابت نشده باید
که پاره نانی را بخون زخم آن آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه انداخت اگر آن را نخورد علامت زخم سگ
دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه است و بدستور مغز گردکان کوبیده بگذارند بر زخم ببندند بعد از آن پیش مرغ گذارند اگر
از خوردن آن نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول کند و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد
بود و العلاج اول موضع زخم را حجامت بمبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تضمید باید
نمود که زخم وسیع گشته به نشو و مثل پیاز و تره تیزک و چغندر پخته در روغن و سایر مراهم الکاوه و اگر داغ کنند
در رفع جرک آن مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز بر تنقیه بدن و جه سمیت او سرایت کرده در عضو
بر زخم او ضماد سیر و اشیاء جاذب سم باید بست مانند نطرون یا بول انسان و خاکستر تاک یا سرکه و تره تیزک با روغن
و تکرار بستن بر ایشم باهم انار نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضای رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور
مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد احتیاط باید نمود و این دوا را جالینوس
فرموده که بهر که داده شده خوف از آب نکرده و باعث نجات شده دواء المجرب سرطان نهری زنده را در ظرف
مس سرخ باید بعقدی برشته کرد که توان سائید و دو جزو از آن با خطمی یا پنج جزو کندر بجوشانند نرم سائیده در
ایامی که روز مستهل نباشد با آب سرد و دو درهم صبح و دو درهم در شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط
طبع سعی کنند و حقنه با ماء الشعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و امثال آن بسیار مفید است

علامات داء الکلب

علامات زخم

العلاج

دواء السرطان

و آب او در ظرف بود و اربد بند که آب را نه بیند و چون ظرف آب پوست کشتار باشد از خوردن حیث آب نکند و در آب
گرم نشستن و بعمل کردن در آن بغایت مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پروار و بره نر غالو فربه
در روغن گاو و شیر و فالوده و حلواهای کشته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج بسیار بغایت سودمند است
و تدهین سر و بدن بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن
بوره نهری روزی صد مثقال به دفعه از سه روز تا یکهفته از مجربات است و آب پیاز بدستور سه روز روزی
صد مثقال به چهار دفعه بنوشند بتعدیل دانسته اند و آب شبیل از مجربات است و چون سماکی کوچکتری بخلد
مانند تمامه کباب کرده بخورند و چیزی از و طرح نکند بالخاصیه مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر
سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و لستن آن نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است دواء
الزراریح بالخاصیه رافع جمیع مضرات و از مجربات جمیع اطبا است و چون انسان بنوشند اجزائی بول
دفع میشود و شبیه بحیوان بسیار کوچک عوام را گمان میشود که بچهای سگ است دواء الزراریح زراریح بزرگ
فربه را که بزرگی الاکلک گویند سر و بال و پا انداخته یکجزو و عدس مقشر یکجزو و فلفل و قرنفل و دار حبشی
و سنبل الطیب و زعفران از هر یک سدس جزو مجموع را سائیده با آب قرص سازند و هر روز دو دانگ با آب
گرم بنوشند قسم دیگر زراریح را سر و بال و پا انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از یکشبانه روز
تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از آن با مثل او عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر او دانگ
هر روز با آب گرم بدهند مداوای زخم سباع و سگ غیر دیوانه و بوزینه و امثال آن یکشبانه روز پیاز و عسل
نمک را با عسل بیکدیگر مخلوط کرده بر زخم ببندند پس با مرهم اسود ضماد نمایند و مرهم زنگار جهت زخمهای که از
گرفتگی اعضا و سقطه بهم رسد بدستور نافع است مرهم السود قند روغن زیتون موم پیه با التسویه استعمال کنند و
موضع گزیده پلنگ و شیر و یوزرا اول با ادویه جذاب ضماد کنند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل بعد از آن با سرکه
و نمک بشویند پس با مرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلی تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم
و امثال آن دارد و باقلی با سرکه بدستور موثر و جاذب است جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و ب
محرق باید بدستور کنند یا روغن زیتون و شراب جهت گزیدن این نافع است و هر گاه موضع زخم حیوانات
ورم کند طلای مرداسنگ نافعست موخیا زنبور بعضی موش خرما است و گویند کوچکتر از ابن عرس و خاکستری
دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد و در حفیدن (?) ان می چسبد و گزیدن او باعث
درد شدید و اکثر کردن حوالی آن و گاه است که سورش و اعاده عسر بول گردد و مداوای گزیدن او قند با سرکه

دواء الزراریح

مداوای زخم سباع و سگ

مرهم السود

موخیا

مداوای زخم آلات زهردار

دیگر دستور سیر و عاقرقرحا و تخم تره تیزک و امثال است و اگر در بیم سد پوست انار شیرین یا مع الجنه ضماد کنند
مداوای زخم آلات زهردار دیگر دستوری است که در سموم حلزونه کژدم و زنبور و رتیلا و عنکبوت [illegible]
انضاد و جاذب سمیت و به نکردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود و تریاق کبیر و فادزهر و شستن [illegible]
با آب خاکستر چوب بجز و نمک و محاجمت کردن آن و بستن بالای زخم که تا شکم او را اشکافته باشند و حلزونات و [illegible]
سلحفاة و امثال آن

فصل ششم

فصل ششم در بیان ادویه که حشرات از آن گریزند مار و انواع آن از دود شاخ گوزن [illegible]
دیگر دستور بخور سیر و کرد و موی انسان و زرنیخ و مقل و سکبینج و چوب انار و قنه [illegible] و پاشیدن آب
که نوشادر در آن حل کرده باشند و چون در سوراخ مار ریزند باعث هلاک او است و فرش کردن برگ [illegible]
نعناع را مجرب و طبیخ [illegible] در موضع باشند مار ترک اسکان کند و چون ریسمان را به قطران آلوده
بر دور خود حلقه کنند هوام داخل الحلقه نگردند و از دارنده زمرد افعی بگریزد و چون چشم او بر زمرد
افتد همان [illegible] رفع میشود و آنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردیده با خود داشتن

عقرب

هر یک از آن و پیاز عنصل باعث حفظ از اذیت جمیع حشرات است عقرب از دود کبریت و آنچه مار از او
گریزان است عقرب نیز مؤثر است و سوزانیدن چند عدد از آن در مکان باعث گریختن سایر حشرات میگردد
و چون چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا میشوند و مکان بعید از چراغ محفوظ
بماند و دیگر دستور بخوری که مؤلف امان الاخطار [illegible] الاستفاده ذکر نموده در گریزانیدن هوام و [illegible]
بعد علت [illegible] سعد [illegible] سکبینج چند مثقال [illegible] جدا ساخته در مکانی
مکرر دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر [illegible] نیز مؤثر است و طبیخ [illegible] عنصل

پشه

از مجربات است پشه طلای روغن یا آب لیمو رفع اذیت [illegible] و مجرب است و چون زرنیخ [illegible]

کیک

با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب است کیک باشیدن [illegible]
حنظل [illegible] کشتن کیک از مجربات شمرده اند و دیگر دستور طبیخ حنظل و اشنان [illegible] و کیکواش [illegible]

قمل

ادویه مشهوره است قمل طلا کردن [illegible] باعث عدم تکون [illegible]
عمل آورد [illegible] ساعت رفع [illegible] از مجربات است ذباب چون

ذباب

صورت مگس از زرنیخ و کندش بسازند یا جو و [illegible] کندش کنند و در جائی بگذارند مگس [illegible]
گریزان شود و طبیخ خربق سیاه کشنده او است و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس [illegible] هلاک گردد

ساس و ارضه

و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است دیگر دستور از کاو زرد و روغن زیتون و زرنیخ [illegible] سرس

جعل

و ارضه پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن کیک و ساس و ارضه از مجربات جعل آب مطبوخ [illegible]

فاره

انار را بخورد او کشنده جعلست فاره چون موش را خایه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند جمیع موشان [illegible]
خانه را او برطرف کند و موی روباه او را چون کنده سر دهند سایر موشان بگریزند و دیگر دستور [illegible]

مورچه

و پیاز عنصل کشنده او است [illegible] موریچه از حلیت بگریزد و از [illegible] که بقطران آلوده کرده
تجاوز نمیکند و چون شیرینی و سایر چیزها را در مکانی گذارند و در وقت که [illegible] ضبط النفس کنند [illegible]
دست احدی بآنها نرسد مورچه پیرامون او نگردد و از مجربات شمرده اند و در جائی که [illegible] بخور کنند مورچه
هرگز عود بآن جا نیاید و از مجربات دانسته اند و داشتن پیاز عنصل موجب گریختن سباع و هوام و مار و [illegible]

تشخیص بخیم

و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق قسم اول در اوزان و آن مختلف بر سه فصل فصل اول در
اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی از اوزان ببعضی فصل اول در اوزان

اوزان صغار

صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف بآن اوزان صغار و ما فوق آن موسوم بکبار است
و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانیست و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب [illegible]
و مصطلحات واقع شده و در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات [illegible] اشاره [illegible]
میشود باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب ارهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشند و اجزا
مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقالست و نزد اهل تجربه ثابت شده که هر [illegible] از فضه که مقدار شادی [illegible] ذهب
داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم [illegible]

ارزه

درهم مختلف بوده بخلاف مثقال و در اختلاف آن قلیلی قایلند و اختلاف هر یک را علی التحریر [illegible]
ارزه که بفارسی برنج نامند جز او از وزن دو دانه خردل بر است شعیره دو ارزه است حبه از درهم
عبارت از سدس ثمن او است که یکجز از چهل و هشت جزو از درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که
چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد قیراط از درهم دو
طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد دانق بفارسی دانگ گویند و
آن از درهم دو قیراط است که [illegible] ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یکجبه که چهل ارزه باشد ترمس دو قیراط
مثقالست نواة دو دانگ مثقالست و نزد بعضی نیم درهم فضی است عداسه بعین مجهله [illegible]
دو دانگ است حمی بعین مهمله صفت قیراط است کرمیه شامیه نزد بعضی یکقیراط و نیم است و نزد برخی
قیراط و یکجبه خرنوب از مطلق او مراد یکقیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی

اقلا از مطلق او مراد نه درمست باقلا سکندری نه قراطست باقلای مصری چهل و هشت جو متوسط است که یک درهم باشد ابولوس نزد بعضی یکدانگ شقالست و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا بن سراپیون گوید سه قراط

اکسوثافن از مطلق او مراد هشت قراطست و هرگاه در روغن مذکور کرد مراد شانزده درهمی است و از شراب بیجه مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع و ثمن وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقالست و نزد قدما یکدرهمست و در بعضی معرب از وی دانسته اند جوزه از مطلق او مراد نه درهمست بونطیه یک مثقال است جوزه

ملکیه شش درهمست بندقه یکدرهمست و نزد بعضی یکمثقال معلقه در اد وقیه مراد یکمثقالست و در عسل چهار مثقال سانوس بالسین مهمله یکفوباد و نیم است اوثوسی در ادویه یکوقیه است قباتاون هفت مثقالند قیچاریون بقول دیسقوریدوس یکدرهمی و نیم است برداره مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است

و از ادویه یکمثقال برداره صغیر یکدرهمست جرجیر بجیم در ای مهمله دو ثلث مثقالست و نزد بعضی یک ثلث حامار صغیر بجای مهمله دو مثقالست حامار کبیر سه مثقالست حمصه سه درهمست حرسه بجای مهمله و رای مهمله قریب شش مثقالست و گویند قدریست که کف دست را مملو سازد خرسا بجای مهمله یکدانگ و نیم

مثقالست دینار یکمثقال و دو ثلث است لکت شش مثقالست و آنرا قبضه نیز گویند میمنه سه ربع اوقیه است وسیلوی دو مثقال و نیم است اوقیه دودیه هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و مجتهدی گوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند نالطل

و نطیل دو استار است و نزد مجتهدی دو دوقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است

حنوفه بوزن سکرجه کبیره است طوله سه مثقال و نیم و یک قراط است قطولن کبیر سه و نیم استار قطولن صغیر بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی باشد قواسوس از روغن دوازده درخمی است و از

شراب یکوقیه و نیم درخمی و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و بطسوج چیست چهار و حبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود و دو ارزه میشود درهم بغلی که از درهم طبی مراد است عبارت

از چهار دانگ مثقال صیرفی است مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدید است مثقال طبی یکدرهم تام و سه سبع درهمست و آن شش دانگ است که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراطست مثقال زغر عبارت از درهم نصف طبی است که چهار دانگ و نیم باشد

فصل دوم
فصل دوم و آن موافق اوزان اشرفی و دبتی و امثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمترست و رادران کتابر من مراد از مطلق او رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سراپیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است و رطل مکی صد شقال و مدنی صد و بیست مثقال است از مطلق او مراد دو رطلست که بوزن فی هست و شش استار

شقال باشد و بوزن قضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهمست من مکی یکصد و شصت مثقالست من رومی بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد من مصری و الطبیع شانزده اوقیه است که یکصد و شصت

مثقال باشد من الکندرانی سی اوقیه است من فطرسی دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال قط در کناش ساهر مذکورست که از روغن پنجاه اوقیه است و از شراب شصت رطل و از عسل یکصد

رطل قنطار رومی صد و پنجاه مثقالست قنطار الطبیخ یکصد و پنج مثقال است جوابلیع شش قنطار رومی که نهصد مثقال باشد دورق الطبیخ هشت جوابیاست که هشتهزار و دویست مثقال باشد دورق مطلق سی رطلست

اثاب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم قوتولی هفت اوقیه است ابریق دو من است و نزد بعضی پنج رطل حایطون صد و بیست و پنج رطلست جره مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد دیاسقوریدس چهل و قسط جره صغیر چهار قسط است جره الطبیخ چهل و هشت قسط است جورق و جولیقا هر یک دو رطلست و

بجاز ایست که بیست و پنجمن باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است کیلجه یکمن و هفت ثمن است کیل سی و شش کیلجه است کیله صد درهم و کسرست مشربه شش استار و ربع استار است مکوک یک و نیم کیلجه است

قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و گویند که پوست گاو از آن پر شود مد چهار است بوزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار مدست و هر رطل نه رطل است

اوزان بلاد العجم
صد درهم و دم فهورست و در دستورات کاهی بآن رجوع میشود یکمن شاهی و آن یکهزار و دویست مثقالست سنر ششصد مثقالست سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است و سیر عبارت از شانزده یک مثقالست سیاه عباسی مثقال یکمن است و پانزده و پانزده نصف سیر است و آنرا در اصفهان ده ما گویند

فصل سیم
فصل سیم در تحویل اوزان بعضی ببعضی گو قیل درهم بمثقال طریق آنست که از درهم بقدر نصف و خمس آنرا جمع نمایند و آن عدد مثقال است مثلا چون خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقالست از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده که مجموع سی و پنج است و دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست کوکل

مثقال هر درهم به عدد درهم چون بر سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد و مثالش وان سته شود
که چهل و دو مثقال چند درهم است پس باید افزائیم هیجده را که سه سبع و چهل و دو است بر چهل و دو مثقال
مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل تحویل باوزان درهم باوزان مثقال
باید بجهت درآوردن وزن مثقال ثمن از ان انداخت پس آنچه بماند حساب مثقال خواهد بود و مثالش هرگاه بپرسند
که چهار دانگ درهم چقدر مثقال میشود جواب باید بجهت حساب نمود وان سی و دو حبه محسوب میگردد و
چون ثمن با وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند وان دو قیراط و حبه از مثقالست تحویل
باوزان مثقال باوزان درهم چون بدستور مذکور بجهت درآورند و بران سبع ان افزایند مجموع آن
حساب درهم خواهد بود و مثالش چون بپرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بجهت درآورد
وان سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع انرا که چهار حبه و نیم است بهمان افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد
بود وان چهار دانگ و نیم درهم است بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع سوم تحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده و آن
مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دویم در بیان استعمال بعضی
از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها
طریق چهارم در بیان ساختن گل حکمت و بجرف و سایر ادویه مفرده و مصنوعه و آنچه بان تعلق
دارد طریق پنجم در اشکال غریبه و اصول کلیه صناعت طریق اول در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتملست
بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دویم در دستور تحمیص و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه
فصل چهارم در بیان دستور اتحاد بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق جمع
و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه بعینه باید دانست که احراق بجهت انفعال طبیعت
است پس اگر جسم سمجی باشد که اعراض بد که حبس یا اصلا ترک نکند هرگاه به سبب سمر الطبع خواهد
بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از غایت حرارت
که بحد رمادیت شد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت بحرارت
مینماید و احتیاج باحراق بجهت یکی حدة الجسم است مثل زاج و یا بجهة تلطیف اوست مثل نمک و یا
بجهة رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهة رفع اجزای عرضیه است مانند بوره و یا بجهة تقویه سد منافذ
و یا بجهة شدة نفوذ و در احراق اشیا شرطست که دو جنس مختلف را باهم بسوزانند مثل نمک بوره و زاج را

بیالود را احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صموغ را ادنی احراق کافیست هرگاه مطلق ترید
جسم محرق باشد باید بعد از احراق اثر انشست و الا بدون تفصیل استعمال نموده و تکلیس شی از کلس است
وان اسم آهک است و آهک بر نوع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق
مانند آهک قابل سحق گردد انرا مکلس گویند پس تکلیس عام از آنست که باحراق باشد یا بتدبیر دیگر
احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخودی ریزه کرده و در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ بالای
کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا انکه دود سیاه برطرف شده سفید بماند پس از آتش
بردارند احراق زاجات بعد از آنکه زاجها را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نوی مطین بطین الحکمه
کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر انرا استحکام نموده در آتش تند چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد
احراق بسد و گهربا و مرجان و امثال آن هر یک را باید بقدر باقلائی ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت
گذاشته و یک شب در تنور یا تون حمامی داده روز دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت و لشب و یشب و احجار صلبه
هر یکرا بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا در بوته گذارند و روی انرا بسفال یا بوته دیگر بپوشانند و سوراخی
جهة اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر چنین
عمل کنند تا بحدی رسد که نرم و قابل سحق باشد احراق قلعی و سرب بعد از آنکه رصاصین بسیار پهن صفحها بسیار
باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بروی هر صفحه قدری گوگرد پاشیده قدری گوگرد باید باز از بر همدیگر
بنحوی که زیاده شده باشد پس بآتش ملتهب کرده با پاره آهنی برهم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماند
و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف
و شیح و امثال آن در ظرف مطین کرده و در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و بعد از نرم بکوبند احراق نمک
باید یکبار بجوشانند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را
بخمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد و بدستور خوبست احراق فولاد و آهن و مس طبیله و خبیث آنکه
را با الشونیز بجوشانند و آب انرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرمی بگذارند و فولاد و آهن و امثال انرا
صفحهای بسیار باریک تنک کرده در آتش سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا هفت یکبار بر جانب احتراق
آید این آب را نشیند بر داشته استعمال کنند و در احراق آهن بجای هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکور
چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه نمایند بهتر است احراق نقره باید نقره را
بسوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند هرگاه خوب سوخته شود قدری گوگرد

بر آن پاشند و بسوزانند و کوبند چون نقره را در بوته که در اخگر قلعی آشته باشند مکرر بگدازند بحدی که ریزه
ساینده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند آنست که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده با آتش
بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در سفیداب قلعی اندازند بگدازند پس سوهان کرده در ظرف آهن با نمک
بسیار بجوشانند تا نمک آب بحلیل رود پس بوتری کوکرد پاشیده بر هم زنند تا تکلیس کرده و تکلیس طلا
طریق حکمای هند که بجهة تداوی کلس میکنند آنست که بار بار سر گداخته در آب نوشادر بریزند صاف نمایند
و طلای خالص را چند دفعه گداخته در آن آب بریزند پس صفحهای باریک کرده و زاج سیاه و سرکه آغشته در آتش
گذاشته با نمک آب بشویند با ربع او سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده بگذارند پس با ثلث
او زیبق در ظرف چینی یا مزجج بسیار بسایند و بر روی آتش گذاشته بر هم زنند تا زیبق از آن مفارقت کند
انگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی ساییده مدتی در ته آب فرود حد سایند آن جمیع
احجار و فلزات جهة تداوی نمودن همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود
و ضرر مضمونست طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل چیزی باقی نمیماند که نتوان تداوی نمود و بقیه منفعت
صناعت آب آهک و آب قلیا و آب ملح الطعام بجز علقه صاف کنند و هر یک را علیحده بجوشانند تا منعقد
گردد پس جزو معقود و یکجزو شمس را براده کرده با یکدیگر بسیار بسایند و باید که در ظرف مزجج و بر روی
آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق بلیغ یافته دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری
نم بردارد و پس بدستور تشویه سحق کنند و بجای نمناک اماده نمایند تا سه چهار مرتبه انگاه در بوته گرد
بحدی آتش دهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسایند و با آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا تمام
اجزای شمس قابل گردد و در آنوقت خشک کرده سحق و استعمال نمایند و حقیر امتحان است که اگر در حین
تشویه و سحق تشیه بعرق کوکرد و ابهای تند کنند سریع الاثر گردد احراق بوره بوره را در ظرف سفال گذارد
بر روی اخگر گذارند تا بسوزد احراق اقلیمیا در کوزه مطین یک شب در تنور بگذارند احراق خبث
الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند پس خشک نموده سحق کنند احراق سرسنگ
سر سر را صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله دود آن برطرف شود تکلیس
پوست تخم مرغ و زبد البحر و جمیع پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پردهای درون او را جدا کنند
و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد
و کف دریا و سنگ و امثال آن را نیز احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج شستن با آب نمک نیستند

تکلیس طلا

احراق بوره

تکلیس پوست تخم مرغ

و پوست تخم مرغ که جوجه بر آورده باشد در او به عین بهتر است احراق عود باید عود را سوهان کرده در
ظرف مس سفال چندان در آتش گذاشت که ذوقال گردد احراق ابریشم ابریشم و موی سر بعد از ریزه کردن جمیع
در ظرف سفال یا آهنی کرده بر روی آتش چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد و ابریشم و موی سر را شرط که شسته
و شانه کرده ریزه کنند احراق پوست کدو و حشایش برنج بدستور ابریشم و هرگاه که خواهند خاکستر
انها را استعمال نمایند بیشتر باید با آتش داد تا خاکستر گردد احراق سلحفاة سنگ پشت را شکافته و احشای
آنرا بیرون آورده در کوزه مطین جای داده چندان در تنور یا تون بگذارند که سفید گردد احراق خطاف
بچهای پرستک را بعد از ذبح از موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تون یا تنور بگذارند احراق
عقرب عقرب زرد را که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل
تون یا تنور یک شب بگذارند احراق ارنب جهة سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است احراق جند جمله
خنازیر معمولست یا خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا در تنور چندان بگذارند که سوخته جمیع
رطوبتی باو نماند و قابل ساییدن گردد احراق سرطان سرطان بادهٔ نهری را سر و اطراف جدا کرده
احشا را جدا نموده شکم آنرا با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و باب صاف مغسول نموده در کوزه مطین
یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت رسیده که در حینیکه آنست که چون بر پشت او سوزن
فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس معلق در وقتی که آفتاب در برج حمل باشد
بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانند احراق سرطان بحری بدستور سرطان نهری است احراق
قطران جهة سنونات در قرع مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که نصف رسد پس بجای تاریک
اغشته در هوا نگاهدارند تا خشک شود و الا بار اعاده آتش کنند احراق زجاج بجز قلیا و چهار جزو
آب حل کنند و شیشه سفید صاف را بر روی کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بدارند تا سرخ شود و در آب قلیا
فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد و اگر بدون کفگیر مکرر با
تفا فرو برند بحدیکه ریزه شود خوبست فصل دویم در دستور تشویه و تحمیص و بالجمله اگر چه الفاظ مذکوره
مترادفند اما چنین معلوم میگردد که اکثرا تجربی که تحمیص یا کل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش بریان کنند
آنرا تشویه گویند و هر چه بروغن و امثال آن و یا بچیزهای زیاده برشته کنند او را تقلیه گویند و آنچه اندک آتش دهند
یا در ظرف گرم کرده او را بو دهند تحمیص گویند تشویه افیون و نمک و ثمرة الطرفا و امثال آن جهة سنونات
و غیرها باید آنجرا بالعجین برشته و در آن بسته لترا بگل گرفته در تنور معتدل یکشب بگذارند تشویه اسقیل

احراق سرطان

فصل دویم

تشویه

غصل در بجمیر گرفته در تنور بر بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود و **تشویه** سقمونیا محموده را در جوف سیب یا در پوست تخم مرغ که آب و امثال آن کرده بشویند اگر سفید باشد به چیزهای کنار دو و بجمیر گرفته بر روی آجر در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد **تشویه** حبالکه بلغه هندی اسم حب الملوک است و طریق حکمای هندست که از مغز کردن او و بیرون آوردن پرده درون قدری گل سرخ و کتیرا با السویه قدری ربع آن اضافه نموده در لته تری بسته لته را بجمیر گرفته و بدستور در آتش تشویه نمایند و بعضی استعمال نمودند

تشویه از زروت با شیر الاغ یا شیر دختران خمیر نموده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ برشته با چوب گز تشویه دهند یا عسل قرمز رنگ گردد **تدبیر** تشمیزج جهة ادویه عین و جراحات چشم را در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی شیر خر خالص و در آب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون آورده مغز کنند و اگر در جوف سیب بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او بگردد **تقشیر** حبلاجة سعوفات و غیرها دانه از او بیرون کرده بکوبند و با آب بجوشانند تا آب را جذب کند پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد **تقشیر** عفص و امثال آن باید بروغن زیتون چنان برشته کنند که تا زنوشتن شود و به بلوط و غیره بقدری که رنگ آن تغییر نماید **تخمیص** بزور داود به جهة قبض عبارت از بو دادن چیزیست با ظرف سفال یا سنگ در آتش خوب گرم کرده از سر آتش بر داشته دوای مخصوص را در آن ظرف کرده برهم زنند بحدیکه رایحه آن ظاهر گردد **فصل سیم** در غسل ادویه که تحصیل عبارت از وست و غسل جهة تبرید است یا تعدیل یا تلطیف یا رفع حرارت یا کسر تلخی و حرارت اشیای محرقه **غسل** ادویه حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبه و حجارها مانند سنج و اقلیما و نحوف و امثال آن باید انجیر را بسیار نرم سائیده در ماء و امثال آن کرده آب بر روی آن بریزند با شکی برهم زنند تا هر چه مثل غبار با آب مخلوط گشته با آشکی در ظرف دیگر بریزند و درد آنرا باز سائیده و بدستور آب داخل کردند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن سرش ظرف را بپوشانند تا غبار داخل نشود و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **غسل لاک** رنگ لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و در پوند و اندکی خراجو سائیده از آب آن اندکی داخل لاک در حین سائیدن کرده از لاک بیرون کنند و هر چه بماند بدستور با آب نخود سائیده همان عمل کنند و هر چه از لاک گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال نمایند **غسل** موم و داد تیان و زفت و امثال آن که در آتش گداخته شود باید چند بار گداخته در آب نیم گرم صاف بریزند تا کدورت آن

فصل سیم در غسل ادویه

غسل موم

ادویة

ته نشین گردد و آنچه بر روی آب است بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و شکر کهنه و جوش آن تند شده باشد تازه کنند آنرا اتقطر گویند باید که روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان برهم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اولی است **غسل** صبر سنبل الطیب قصب الذریره عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه تفاح اذخر زنجبیل اذخر جوز بوا یک سه مثقال نیم کوفته کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده با آب مزبور و الا بگذارند و ثقل آنرا جدا کرده هر چه در ته آب نشسته خشک نموده استعمال کنند و بعضی تخم کشنیز بقدر ربع صبر اضافه ادویه مزبوره نموده اند و هر گاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند نفع حرارت آن بالکل زایل شود **غسل** اطیان هر گلی را که خواهند در آب بطریقی که مزبور شد خیسانیده پس برهم زنند و از کرباس بگذرانند یا ته نشین شود و ته نشین او را خشک نمایند **غسل** نوره آهک را در ظرفی کرده آب بر او ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند و آنگاه خشک نمایند **غسل** مرداسنج جهة امراض حاره مرداسنج را مثل ارد و نمک نرم سائیده بمقدار آب ساو بریزند یا چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز سه بار برهم زنند تا یک هفته پس تجدید آب بدستور کنند و هر هفته تجدید نمایند تا چهل یوم بکنند و بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند **غسل** شیح و روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده بآتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا نمود با آب صاف بسیار بر هم زده بجوشانند و ابرکه او از آن جدا نمایند **غسل** سویق از جو و امثال آنرا که خواهند در معده رتش نشود و نفخ آن زایل گردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا برآید پس آب را از آن بریزند **غسل** لاجورد جهة ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهة ادویه عین بدستور احجار کافیست و بجهة برداشتن سنگ آن باید تا سائیدن متعذر بدین شرط است اند بلکه باعث ضعف عمل میباشد اما جهة کتابت و امثال آن باید لاجورد را سائیده و تسقیه با آب بارو نموده جوشانند و اندکی روغن نمیتوان اضافه کرد و بدستور احجار غسل داده مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز مشوبند **فصل چهارم** در طریق اتخاذ و بعمل آوردن بعضی ادویه که گرفتن میباشد که بسبب شده تأثیر در علاج سنگ مثانه و گرده باین اسم نامیده شده بزرگی که چهار رساله باشد باید در فصلی که اول آنرا گرفتن المقدور باشد ذبح نموده خون اول و آخر انداخته خون وسط را در دیگ یا ظرف سنگ گرفته و گذارند تا منجمد گردد و پس برنده کرده بر پارچه ای بگذارند و روی آنرا از غبار بپوشانند بمثل حریر و در آفتاب خشک کنند و در یکدم از آنها آب گرفس کوهی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند و هر گاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است **تدبیر** ورد ارمنی

فصل چهارم

تدبیر ورد ارمنی

که بزرگی الاکلنک و قسمی زنبین بعفت اصفهانیست باید چند علد و او را زده در کوزه کرده سر کوزه را نیز کتان بسته معکوس بالای بخار سر که آتش جوشیده دارند تا ذرایح کشته و پرورده کردد آنگاه استعمال نمایند تدبیر سلاحه و ان بول بز کوهیست که در مسکن او جمع میشود باید آنرا در ظرف لنوی کرده از آب خار خشک بوک کاو آنمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب یا آتش کرم کرده و بیست بالیده صاف نموده آنرا در ظرفی کنند و بیست و یکروز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ کردد اتخاذ ماء الزجاج سا ... و قلی را با السویه در بوته کداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند عمل عود معطر که نظامیه کویند عود قماری را ریزه کرده در کلاب و جلاب خیسانیده تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود و بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را با آن چند بار آغشته کنند تا خشک شود اتخاذ لبن شیرم هرگاه تازه آن بهم رسد که شیر از آن گرفته شود و بدستور سایر منوعات باید پوست تازه آنرا بشوینده و با خشک آنرا در آب کرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر که جهت رویانیدن موی مجربست و بسیار او خته دود و دوده باید پارهای کنند و امثال آنرا در زیر فتیله چراغ بر روی سم کذاشته فتیله را برافروزند و ظرفی مثل قدح مسی بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال آنرا بسوزانند و دوده بگیرند یا انکه روغن آنهارا با فتیله سوخته دخان را ضبط و جمع نمایند اتخاذ سرکه هندوی که بلغت هندی کانجی مانند برنج و اشنه را بجوشانند تا مهرا کردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب گذارند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه ترتیب میتوان داد اتخاذ رب بلیله و ترنجبد و امثال آن که قدرا بدلی از ان فعل قوی کند باید بلیله و امثال آنرا کوبیده در آب کرم خیسانیده در روزی چند مرتبه خضخضه کنند و بعد از دو سه روز افشرده صاف آنرا در سایه خشک نموده تا مادامیکه از جرم آن طعمی باشد باز با آب کرم تازه خیسانیده بدستور صاف کرده تا طعم در جرم آن نماند دستور مجلو کردن طلق باید در آتش سرخ کرده و در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباسی محکم کرده سنگریزها بقدر فندقی اضافه نمایند کیسه را بقوه تمام بدست مالیده در آب کرم یا آب طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انگاه ته نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی کرده و از طلق محلول مملو ساخته دهن انبوبه را با پارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرکین تازه سه روز گذارند پس محلول آنرا با آب سعید ...

تدبیر سلاحه

عمل عود

اتخاذ رب بلیله

دستور مجلو کردن طلق

مشاهده نمایند از مجربات است اتخاذ رب بنفشه جهت اصلاح حبوب افیون و غیرها فعال باید در آب معصور او در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب آنرا خشک کنند و همچنین اتخاذ رب کل و امثال آن و این از تعرفات مجربات مؤلف در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار شربت است و نظیر ندارد فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و تخفیفات آن اصلاح ... و بوق بعد از انکه دانه او را بیرون کرده باشند در تاون بقدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستورات اصلاح سایر ادویه تیز میتوان نمود و هرگاه بادوائی که از ترکیب مغزها و رشته باشد یا مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت دفع ... خشخاش است اصلاح بلادر باید بلادر را قطع نموده با انبر آهنی بسیار کرم او را بفشارند تا عسل آن جدا شود و با روغن کرد و کان چرب کشته یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دوا البته و غیره که پوست بلادر را داخل میکنند جهت اخراج عسل او مبالغه نموده دست را بروغن کرد و کان چرب کنند تا ورت با جراحت نکند اصلاح ماهی زهره بون تازه ورق بزرگ او را دو شبانه روز در سر که خیسانیده سر که را تغییر دهند تا سه مرتبه و بعد از آن باب ... شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و باکتیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شبرم باید بکوبند و یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نمود و دیگر و هرگاه جهت اورام و سده و احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش در شیر سه روز در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال آن جایز است اصلاح ادویه مسهله مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت سمیت است و تمشیت ... باید بعد از مکوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده اکر آنچه حار باشد در روغنهای بارد پرورده کنند و اگر بارد باشد با روغنهای حار پرورده کنند و یا مغزهای مناسب مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول ... است و بجهت اوشاهده نموده است آنست که ادویه یکبوزرا بعد از آن که دو سه روز در آب یا عرقهای مناسب خیسانیده باشند بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین یا عسل بجوشانند تا بقوام رسیده ادویه ان مجوز را با و بسرشند و ... در جوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوه آن نگردد در آن آب بجوشانند تا همه آنهارا جذب کنند و انگاه با سایر ادویه بسرشند و حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه آنها باید محل قطع مجرای انرا بخیاط محکم بست و در شبنه که عسل آنرا بپوشانند انداخته نگاه داشت دستور حفظ پیه مغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخته و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتان ...

اتخاذ رب بنفشه

فصل پنجم

اصلاح بلادر

طریق دیگر

دستور حفظ مغزها

بپیچیده در شیشه او بخت بدستور هرگاه در ظرف چینی ضبط کند متعفن میگردد و در دستور حفظ سایر ادویه بعضی را
باهم باید جمع نمود تا موجب بقای آن باشند مثل کافور و فلفل و براده آهن یا آهن و تخم ترنج یا نمک و ساذج یا نخل
و معدنیرا با خرخسک نباید جمع نمود و در عصارات صموغ را در ظرف چینی و نقره نگاه دارند و عرقها
عرقیها حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مرتبع و مجموع اوراق و ثمار و گلها را از جای نمناک و آفتاب بعید
دور باید داشت و ظرف چینی جهت روغنها و اکثر ادویه معجون و مرکبه بهتر است **طریق دویم** در دستور استعمال
بعضی از ادویه **طریق** استعمال چوب چینی آن که چنین بتجربه رسیده که با تعریق در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ
مستعمل است بکر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و چنانکه است و در اسهال مزاجی مفرط بیت و دیگر انواع
و حلوا و سفوف است و هر یک مذکور میشود و مخفی نماند که آنچه بتجربه رسیده است دوای مفردی از هیچ بیخ
چوب چینی مشابه نگشته چه حقیر دیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج
و بعضی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آنست خواهد بود چه محرور المزاج را تعریف
و استعمال بمیزان ادویه حاره مضر است و بهر دو را تبرید و کثرت آب با قلت مقدار چوب چینی و صاحب
سده احتیار اجرام او و بخوردن نمک از و جهت پسندیده تیست چه ترک عادت غیر مضاده و اجتناب از غیر
معتاد مثل شیرینی و ادویه حاره با فراط لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولیست و الا
تعقیل باید نمود **دستور** استعمال او با تعریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز تحت مرابه و اجزا
بسیار باریک ارق نموده با یکمن نیم تبریز با شاه ات که هزار و شش صد درم باشد در دیک سنگ یا سفال
یا مس بسیار صیقلی که دهن آن را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر بعضی کرسی نشسته
اطراف خود را بلحاف پوشیده و یک را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار آن بیدن رسد و تحمل تنفس تا
که بیرون لحاف باشد تا با حث غشی و خفقان و کرب نگردد و دو سه پیاله از آب آن در آن وقت بحال گرمی بنوشند
پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب
چینی را در عرض شبانه روز صرف کنند بعضی با گرم با نبات و بی نبات و قدری را سرد بجای آب و قدری را طعام
بان طبخ نمایند و باید اصلا آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق
بید و گلاب و عرق گاو زبان و عرق رازیانه بحسب مزاج بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد
و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهت محروری حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند یوم
بخورند و آب باده باشند بهتر است **در تعریق** مراعات بقیه حالات شرطست بعضی را هر روز جایز است

نه خان ز

و بعضی را روز در میان و بعضی هر گاه علت در عضو بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدهند
و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید که ثقبه در وسط سرپوش دیک کرده بخمیر
مسدود کنند و نصف آب معتبر را با چوب چینی در دیک بخته چوب باریکی را اندازه کرده موضع اندازه را علامت
بپیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان رسد آن چوب را از
سرپوش فرو برند و ملاحظه نمایند بپیچیده موضع نموده از رطوبت و عدم رطوبت آن تشخیص سازند و بنصف رسیده
که چون یکمن نیم خشک را بقدر چراغی بسوزانند بنصف میرسد و باید هر روز و یک چوب چینی از آلای دوده و تفریح
سابق پاک کرده هر چه مضمحل نشده در نکش بسیار ساده نکند باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوه
آن گردد و بعضی فرموده اند که یکبار جوشانیده آن را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده
بنوشند و با عقاد حقیر اگر آن را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب عرقها مدتی بنوشند در رفع بعضی
امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر آن یکسال
و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از ثقیلات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها
و میوه های تازه لازم است و شیرینی با فراط خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و از اعراض نفسانی
مثل غضب و غم و هم مفرط و حرکات عنیفه بغایت مضر است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز
باید موافق علت باشد و مزاج چه محرور المزاج را شربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیف
داده و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن سرد المزاج را
فصل بهار و محرور را اوسط پائیز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد
اشامیدن چینی بطریق قهوه جوشانیدن آن بموجبی است که مذکور شد و مقدار آن تا هفت مثقال است
و آب آن تا نه صد درم که بنصف سد و نیمه تا پنج یا چهار یک تبریز آن را بنصف برسانند و شربت آن
که مذکور شد از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری
در هیچ مزاجی مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن در کمی و زیادتی آب بحسب مزاج و هر علتی
متفاوت است و کلیه باید در ایام شرب آن اصلا آب نخورند پس اگر آب زیاده میل شود زیادتی باید
کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قویتر گردد و اگر
مطلب کمی قوه و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده
عظیمی است بجهت توافق امزجه **نقوع چینی** که بجهت محرور المزاج و خفقان و تا قوهیان تقویت اعضا

دستور نوشانیدن چینی بطریق قهوه

دستور نقوع چینی

و قوی امزجه اطفال با نفخت و گرمی هوا موافق تر است چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال
باید سوهان نموده در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه سه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانند
و دیگر بر آن زده پس صاف نموده بنوشند و هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل
سفید و گشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بیدمشک یا عرق
گاوزبان از چهل تا هشتاد یا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه
و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با شربت
مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین گاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند
و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای
آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از
چهار مثقال تا هشت مثقال **دستور حلوای چینی** چوب چینی را از نافه گذرانیده با کشمش یا شیره
برنج و روغن طلی زده و شکر حلوا ترتیب دهند و اگر سنجیدن مطلوب باشد مثل دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و
امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او
جهت صاحب سدهٔ احشا مضرات و نفعی که در چینی متصور است با آب او ست و انسب آنست که قدر
معتدیه از او کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عسل
بجوشانند با آب و بقوام آورده جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع عاجل
از جرم آن استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بنکال آن سده و
سفوف آن جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی با نفخت **دستور آشامیدن عشبه** در تشخیصات
مذکور شد که عشبة الناریا سمالین (؟) است و چون مغربی آن قوی تر است لهذا در این زمان آشامیدن آن تعمیم
بطریق مخصوص متعارف شده است و با سمالین بری ابن علاء نیز همین اثر دارد و اما بان مرتبه نیست
موافق بارد المزاج و مرطوبان و جهت امراض بارده نافع و مضر محرورین است **طریق استعمال آن** آنکه
هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بیدمشک و عرق رازیانه هر یک نود مثقال
یک شب خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا بها ثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح
و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و باید که دوازده روز بهمین نهج بیاشامند و بعضی زیاده
از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستور است که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را ببخار آن بدارند

دستور حلوای چینی

دستور آشامیدن عشبه

نافع است و در تنقیه قبل از شروع آن از لوازم است و بعضی مجموع شصت مثقال را که جوشانیده صاف
نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز
بنوشند و حقیر را مظنون آنست که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن که سه روز خیسانیده میدانند
و موافق قواعد کلیه حکمای سلف است و دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در مطبوخات مذکور شده
و قواعد کلیه مجملا در این باب مسطور است **دستور آشامیدن فادزهر** باید در دو ماه اول بهار خورده شود
و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و مقیئات لازم است و چند روز باید نخود آب خورده و
بغذاهای لطیفه اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول نمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یک
دانگ فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری آب
نبات یا بیدمشک بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او یک مثقال و یک مثقال و نیم رسد و بعضی تا دو
مثقال را جایز داشته اند و هر سال بقدر یک دانگ و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاده کنند و قبل از سن چهل
سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یک هفته بعد از خوردن آن
از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح لازم
سازند و فادزهر و مروارید را با سنگ سماق بسایند و با این نسخه حب سازند طباشیر نیم مثقال مروارید نیم مثقال
عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر اشهب مشک از هر یک
نیم دانگ ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آورده بنوشند و نزد حقیر اولی آنست که
فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب نموده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر از او
دفعه واحده باعث احتراق مفرط اخلاط او اند و الله اعلم بالصواب **دستور استعمال ماء الجبن** جهت
مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کرده و تفتیح حراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و رطوبت احشا
و امراض سوداوی منفعت بزرگ دارد [illegible] چشم را اگر از ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفاناخ
و کاهو و شاهتره و خیارین و فصول و بقول بارده کرده و هر روز صد و هشتاد درم شیر آن را گرفته در ظرف [illegible]
در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و یکدرم سرکه در آن ریخته با چوب
انجیر که پوست آن پاک کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود و آنگاه از آن صاف نموده شب در جای گذارند
که ته نشین گردد و در روز دیگر نود مثقال صاف آن را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط
کرده سه حصه نموده نیم گرم سه دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دفعه آن یک ساعت باید تا یک ساعت غذا بعد از

دستور تنقیه

دستور آشامیدن فادزهر

دستور استعمال ماء الجبن

چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی از روز پنجم
استعمال کنند و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله
موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل آن نخود آب و سایر ایام حمیه شوربا و شله و امثال آن تناول نمایند
و بعضی از اطبا را دستور است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته
استعمال کنند و بجهت ته نشین شدن شب باید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در
باب اشربه مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی تخم
بزور بارده و معتدله باید خورد و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظ و نفخ و حلویات و ترشیهای
شدیدة الحموضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با خیرمایه رطبه ترتیب داده آب او را
بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر بهم رسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند و هرگاه
افتیمون را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا ابلغ (؟) است **دستور
آشامیدن شیر شتر و شیر الاغ** در تشخیصات در طی ذکر لبن مجملا مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طحال
با بول او بغایت نافع است و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است
و نزد جمعی حاره آن نیز معدلیست و چون با قرصها و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل
بیاشامند و در هر روزی ده درهم اضافه نمایند تا بحد یک رطل طبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز
از یک رطل کرده بدو رطل رسد و هرگاه طبع مجیب باشد بعد بمیزان شیر بول شتر مخلوط باید کرد و ما
دامی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن مرفوع شود و در نود متغیر گردد و اطلاق فرماید
و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نگردد علامت موافق است و علامت تجبن آن و چون
تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و بجهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا بر آب
باو کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاده کند و باعث ضعف شود دیگر روز
بنوشند و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک تباشیر (؟) و امثال
آن تناول نمایند اضافه نمایند و تعلیق شتر بجهت تبرید کاسنی و آرد جو و نیل و کشوث و امثال آن نمایند
و بجهت تسخین قاقله که شور نباشد و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن **دستور آشامیدن
آب شاهتره** هرگاه مواد سوداوی با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن با نضج بنوشند و جهت تفتیح
سده و تصفیه خون با سکنجبین [illegible] ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین در شیر خشت

دستور آشامیدن شیر الاغ

دستور آشامیدن آب شاهتره

و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و مربای هلیله (؟) بجهت حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را بادکوبیده
و آب آن را صاف نموده با قدری پوست هلیله زرد و جهت رفع حرارت سپرز یک شب گذاشته روز دیگر صاف آن را بقدر سی الی
تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از آن بدو ساعت میل کنند و اگر خواهند
اجزای مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن اضافه نمایند در شب در آب خیسانیده صاف
نموده بنوشند و غذا نخود آب و آش جو با شکر یا تمر هندی بقدر حاجت تناول نمایند **آشامیدن آب کاسنی**
جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق بدستور شاهتره باید آب برگ او را نشسته گرفت
جهت نشستن قوه او را گل سیکند و شب گذاشته روز دیگر صاف آن را از چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال با ربع
با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه بیاشامید و بجهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و جهت اخراج
صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم
رسد و مطلب تبرید نباشد پوست بیخ تازه او را مثل خلال ریزه کرده تا هفت مثقال از او در عرق کاسنی یک شب
خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند
جهت تب بلغمی که از احتراق صفرا باشد مجرب است **دستور آشامیدن برگ بید** که معمول قدماست و جهت مواد بلغمی
و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویه معده و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از کاسنی و آب کاسنی
و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را
کوبیده و آب آن را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال از او با جلاب یا شکر بنوشند **دستور
آشامیدن آب کدو** جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است
کدو را با خمیر آرد جو گرفته شب در تنور یا تون گذاشته روز دیگر کدو را سوراخ کرده افشرده آب آن را بگیرند
و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال آن را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر
هندی و هلیلج و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت در امزجه که صفرای محترق بسیار
غالب است مستحیل بصفرا میگردد بنابر علیه در آنچنان مزاج با ملطفات و ترشیها باید استعمال نمود **دستور آشامیدن
آب خیار** که در منافع مانند کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود و خیار تازه را بدستور آب کدو عمل
آورند و آب خیار رسیده زرد و ترش شده را تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا انتهایی
با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن **دستور آشامیدن کشوث** که در اصفهان
متعارف و آن عبارت از شربت و نباره و سرکه و دار آن [illegible] سکنجبین بزوری [illegible] جهت تقویه معده و جگر و حسم

آشامیدن آب کاسنی

آشامیدن برگ بید

آشامیدن کشوث

در رفع استسقا و جهت سدد احشا و تبهای مرکبه بغایت نافع است نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که چند
تجربه نموده بحر بر جیابد یوست بیخ رازیانه ابیسون تخم کاشنی بیخ کاشنی بازیانه تخم خیار تخم خیار زه که بغیر
اصفهانی تخم کلونده ناشد تخم کشوث تخم خربزه کرمک از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث و کل سایر اجزا را
نیم کوب کرده و در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا
ده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاشنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق
علت خصوصا مسهل شاه ولنمایند و در اثنای شرب این شربت چند یوم بعد از آن از برنج و نان اجتناب را
لازم دانند هر گاه جهت بهبود المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه نمایند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند
و هر گاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث
رسد پس با شکر بقوام آورند و هر گاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است طریق تسمیم در
گرفتن آبها و عرقها و روغنها دستور گرفتن عرق گوگرد که اهل صناعت بار العروس نامند در غایت حرارت و
یبوست و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت [illegible] نافع و در تحلیل
و تلطیف فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه دهن فراخ بانصورت که چراغدان محاذی آب او باشد معلقا
نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطرات زیاده از قطره دهن قندیل باشند تا هر عرق که از لب قندیل
[illegible]

طریق تسمیم در گرفتن عرقها و آبها و روغنها دستور گرفتن عرق گوگرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت سود یا بندن موی نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح و تعدیل دانسته اند و طریق اخذ آن را
مختلف بیان نموده اند و جعفر دو قسم در آن که مسحوق و دیگری محلول است ایراد نموده اما مسحوق دستور
آنست که موی سر جوانان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و با آب سرد تطهیر نمایند و بعد از
خشکی بمقراض بسیار ریزه کرده که شبیه با بریشم گردد [illegible] او را با نمک و کبریت صاف [illegible]
بنجرف سحق بلیغ بروی سنگ صلایه نموده با عرق [illegible] کرده نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده
مقطر را تا سه بار با ثقل او ساییده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد و پس مقطر و ثقل را هر یک
بانحای شتی استعمال نمایند و بعضی تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند دستور دهن الموت که از
محلول او گرفته میشود آنکه آب ساییده صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان او ساییده در [illegible] صد
مثقال آب هفت دفعه بریزند و در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند و بعد از سرد و دوازده ساعت
بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و بهر حصه [illegible] تا آنکه در نهایه احتیاط بجز علقه
صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب [illegible] بار آتش است پس از شعر مغسول و
کلس البیض و نوشادر مصعد اقاقیا بالسویه با همدیگر بسایند و بوزن اشیای ثلثه از آن آب اضافه
کرده در شیشه جای داده سر شیشه را با گل استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند
تا اجزای شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را
با ثقل او موثر دانسته اند و اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت مرتبه و ترتیب ملح قلی و امثال آن
در طریق پنجم مذکور است **طریق چهارم** در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه **صفت گل حکمت** جهت
استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گر را که خاک رس گویند باید از ریگ پاک کرده در آب
حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز بگذارند
آجر کوبیده بیخته سرگین بیخته اسب خبث الحدید بیخته گل خطمی موی مقراض کرده با آب نمک سرشته
نسخه دیگر که مؤلف ذکر کرده گوید بهترین اقسام دانسته است موی مقراض نمک طعام زغال خطمی
خبث الحدید [illegible] تخم مرغ مکلس هر یک یک جزو گل پاکیزه دو جزو **الهام نسخه دیگر** که [illegible]
و مکرر تجربه رسیده خاک کوزه گر را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر با آب خمیر کرده استعمال
نمایند **[illegible]** جهت شد و وصل و غیره بغایه مستحکم است و مؤلف کتاب که حاکم بالله باشد محکم
ترین چیز دانسته است خبث الحدید و گچ بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و بجای خون

گوسفند سفیدی تخم مرغ و گاهی آب سیر ایش کرده و گاهی شیر و بغایه مستحکم مشاهده نموده است و در شد و وصل
قدحین قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ بیخته با آب سیر سرشته و بدستور با سفیدی تخم مرغ [illegible]
آزموده است و بدستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصا چون آهک را
با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر و در جمیع مذکورات بدل میشود
و در ابریشم و غیره در اتصال چینی شکسته و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرها بمرتبه ایست که گاه
بعد مدتها آن چیز از موضع دیگر شکسته موضع موصول با آن شکسته نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق پاک یک
جزو گوگرد دو جزو باهم ساییده در شیشه مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطین نموده خشک کرده باشند
بقدر یک نصف شیشه را مملو کند باید کرده دهن شیشه را با سابوج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن
بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ با خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز یا زیاده
بران بجز در تحت دیگ بیفروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره شیشه را برآورده در آن شنجرف
مصری خوانند **شنجرف رومی** سیماب و گوگرد مساوی است و جوش یک بار و زیاده از آن سحق و اعاده
آتش کنند و در هر دفعه نشان آتش را بقدر بیفزایند تا یکبار بخور رسد ثابت گردد و از اسرار مکتوم است
شنجرف زنده سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو باهم ساییده هشت جزو زرنیخ سرخ را اضافه نمایند
و بدستور مذکور معمول دارند **عمل** سیماب را با مثل او زرنیخ ساییده بدستور بعمل آورند
عمل زنجار اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه تند گذارند و بعد [illegible] بسایند تا بقدر
مس از تندی سرکه حل گردد و صفایح را سرکه پوشیده در مکان نمناک دفن کنند **زنگار الفضه** هر
یک جزو براده مس را با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پوشیده در ظرف [illegible] سرکه بسیار
بسایند و هرگاه خشک شود باز با سرکه تر کنند **قسم دیگر** که الطف اقسام است [illegible] معمول اما مثل او
نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات که بسیار زند بر و چکانیده سحق کنند تا [illegible] گردد
پس روی او را با پارچه ای پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل کنند
تا تمام آن زنگار گردد **عمل راسخت** که چهار مثقال مس سوخته است [illegible] در فصل احراق
مذکور شد **عمل دیگر** آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده [illegible] و بقدر عشر آن گوگرد و نمک
بالمناصفه بر صفایح و ما بین آن پاشند و دهن دیگ را مستحکم [illegible] در تنور بگذارند تا بمجموع سوخته شود
و هرگاه زودتر خواهد باید مس را که [illegible] و کبریت و امثال آنرا بر و پاشیده در سرکه تطفیه نموده بدستور [illegible]

تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** با احراق و تعفین بسایند اما احراق باید قلعی یا سرب را صفایح
کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچه آهن
مقدار برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ کوزه سفال مطین کرده یک روز آتش در تحت آن کنند تا سفید
شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه کهنه بران پاشند و یک هفته بگذارند **و اما تعفین** باید که
قلعی و سرب انگور را با دانه او کوبیده مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا همه آن حل گردد
یا صفحه او را سوراخی کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه
دفع نگردد و بهر چند یوم از بخار سطح ظاهر او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفید گردد
و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه ازو ریخته شود در آن ظرف جمع گردد
آنکه قلعی را در ظرف مشبک سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند
و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار گردد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک
بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد [illegible]
نشود باز باید تکرار عمل نمود **عمل آبار** و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد
عمل سرنج و آنرا از سوختن رصاص و هم از اسفیداب محرق حاصل میگردد **طریق** عمل آنکه اسفیداب
قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نهند و خاشاک گذاشته و قدری نمک بریان پاشیده با آهن
و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش تیز دهند سرخ تر میشود و چون بعد از آنکه سرخی آنرا در دیگ
کرده بر روی کوره گذارند و آتش را اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید**
آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد باید چند بار با آب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس
صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفال پهن نموده در
مکان نمناک دفن کنند تا در ده دوازده یوم زرد و مایل بسرخی و قابل سحق گردد **قسم دیگر** که معمول بعضی از
اهل صناعت صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب
فاروقی اندک اندک بر او بریزند و هرگاه دود ازو ظاهر گردد و اندکی [illegible] بچکانند تا جوش او فرو نشیند
پس انبیق را با او وصل کرده بآتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند
تا براده مکلس و زعفرانی رنگ گردد **عمل سلیمانی** که معروف بدواء الثعلب است و بفارسی داراشکنه نامند
زیبق پاک کرده نود مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم بالغه در سایش نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه

مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی مرکب نامند یک جزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا [illegible]
گردد پس صاف نموده یک جزو زاج سیاه و یک جزو دوده روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی
اضافه نموده بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید برهم زدن بحدیکه بسیار غلیظ گردد پس بقدر حاجت
بآب رقیق کنند و اگر باز بجوشانند و بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده تخم کتان و دوده
روغن چراغ و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن بدل یکدیگرند و طریق دوده ها در فصل چهارم مذکور شد
و باید دوده ها را در کیسه کاغذی پهن پر کرده کیسه را خمیر گرفته در تنور خبازی در زیر خاکستر
گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بحد سوختن رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ کرده خالص گردد [illegible]
چربی سخت مداد است **قسم دیگر** صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم ساییده در آب بجوشانند تا قوام
شود و بقوام رسد و بگذارند تا محکم شود و ده مثقال زاج سیاه قبرسی را کوبیده در لته بسته در آن آب
بدست مالیده لته را جدا سازند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی در آن حل و صاف کنند و بیست
مثقال دوده چربی گرفته در ظرفی کرده قطره قطره از آن در او ریخته برهم زنند و روز در آفتاب بگذارند
و هر چند مبالغه در برهم زدن آن کنند بهتر است و اگر قدر صمغ دو چندان مازو باشد احوط است اگر
خواهند براق گردد دو مثقال نبات اضافه نمایند **مداد دیگر** یک جزو دوده روغن کنجد را با دو چندان
او زاج و مازو بوزن مجموع آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن آن کنند بهتر است
و در وقت احتیاج قدری از او در آب حل نموده استعمال کنند **عمل رامک** [illegible] یک جزو مازوی سبز نیم جزو
خرمای [illegible] پوست انار مثل آن [illegible] پس نرم کوبیده سه روز در آب
بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد پس زاج سفید و صمغ هر یک ثمن جزو و عسل که گرفته یک
یک جزو و نیم اضافه نموده قرص بسازند و [illegible]
مشک اضافه نمایند سک مشک نامند **عمل تنکار** [illegible] از آنرا با بول الاطفال [illegible]
و طریق آنست که بوره را در ظرف مس [illegible] در آفتاب چندان برهم زنند که منعقد گردد **قسم دیگر**
آنکه بوره سرخ سه جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یک جزو نرم ساییده با شیر گاو میش بجوشانند تا منعقد
گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب شرط دانسته اند
و قسم اول از مکنونات و قسم اخیر معمول و مشهور است **[illegible]** که جوهر الصنایع [illegible]
او ست هر جزو را با آن وصل نمایند [illegible] آتش منفصل نگردد و از اسرار مکنونه است

پنیرمایه را ورق رقیق کرده بر روی سنگ صیقلی اندک آب زده بچسبانند فرش نموده اوراق را بپهلوی هم چیده
و بر روی اوراق نیز از آهک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بر روی آن گذاشته ده
روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا به هیئت او بحد کمال افسرده شده مخلوط
با آهک گردد پس با آب شسته و بدستور فرش و لحاف از آهک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ گذارند پس
سرخی و چربی که داشته باشد رفع کند و چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد باز با آب نمک و
آهک بجوشانند بحدیکه اصلا چربی و چرمی در آن نماند و کمال او در عدم چربی و صفت است پس مانند سرمه
سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده
و کف او را گرفته باشند قطرات را بر روی سنگ پخته بسایند تا بحدیکه سنگ بالا بسنگ زیر بچسبد
پس قطرات آب نمک صاف بقدر روان شدن آن اضافه نمایند و قدر آب نمک بحدی باشد که چون
چیزی را بآن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود و عمل مرداسنگ سرب را گداخته سرنج با سرب
سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممتزج شوند در ظرفی کرده پس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته
و ممتزج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدیکه جو مهرا گردد و منشق شود پس از جو
جدا کرده با همون وزن او نمک بسایند و در آب جوشانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب
صاف شود و اجزای خام در او نماند بعد از آن شسته استعمال کنند طریق سفید کردن مرداسنگ باید
مرداسنگ مزبور را در پشم سفید پیچیده و با باقلی بجوشانند تا باقلی مهرا شود و پشم سیاه گردد و بدستور
تجدید پشم و باقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد و این قسم سفید گردد و این مستعمل اطبا است
در قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا و در منع عرق و سایر آثار عمل کشته که بعربی ند نامند
بخور و شراب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوائی و بائی و محرک باه است گل سرخ بیست
ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه بالسویه با نبات دو وزن همه با قطره مشک قرصها بسازند عمل دیگر
که در بخور بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید چوب یک جزو حسن لبه جزو نبات دو وزن او و بعد از
قوام نبات اجزا را اضافه نمایند صفت عبیر صندل سفید سه جزو ریشه و الانج سنبل گل سرخ
سنبل الطیب پنج سوسن کبود و بهار نارنج گل بنفشه سعد نارنجک هر یک یک جزو مشک قدر قلیل
بسیار نرم سائیده استعمال نمایند و غالیه ارباب [illegible] مذکور است طریق تجسم از
اصول صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیست بتبدیل قوای اجرام معدنی ببعضی

بعضی

بعضی تا حاصل شود و ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و علم طلسمات که بان دانسته شود کیفیت تمزیج
قوای فاعله عالیه با منفعله سافله تا فعل غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا نامند و هیمیا علم تسخیرات و آن معرفت
احوال سبعه سیاره است از جهت تصرف ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و کواکب
ایشان تسخیرات روحانی و غرایب خیالی معرفت اقداح و مناول و مثل آن و سیمیا علم خیالات که بان
تصرف در خیال میکند تا احداث مثلات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است
و آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزج آن بیکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوه فعل غریب
صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از علم قلب ماهیت میدانند و نزد
بعضی از متبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب را نسبت بانواع
فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض بجهت اصلاح علل هر یک تدابیر چند مقرر ساخته و مکون
موش را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح نموده اند که مکرر دیده اند که نصف کلوخ را اعضای موش
صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس طالب تراه در اوایل حال نافی این علم
بوده در آخر رساله در حقیقت آن تالیف نموده اند و بعضی با اعتقاد آنکه مخر تخلیف تحریف و ترکیب صور نمی
دارد و حاصل نمیتواند بود و این عمل بدریا تافتن است و صاحبان معرفت از آن بری اند و خلاصه آنست
که این فن را اصل اصیلی باشد اما بدون زهد و قناعت با توکل و ایصال اکثر مستحقان و سالکین و ارتباط
بنفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیا الله و اکرام متفضل متعال جل شانه صورت نمی بندد و اگر گویند
بالاخره باعث بوار و هلاک شخص گردد و چه این علم کلید خزینه از خزاین ملک الملوک است و بدرگاه
بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی دارد که کلید ربایند و عاقبت حال سارق چنین درگاه
معلوم دلهای آگاه خواهد بود و مجرد تسلیم [illegible] نشده اوله بدون آن شعار ظاهر بر امور این عمل کردن محض
سودای خام پختن است چه مدار در این فن با عمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او ممکن
التصور و معطل مست و فی الواقع اگر فتح آن از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار علمیه را
بدون رموز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد و اگر رموز جمیع اهل
علم بیک نسق میبود هر آینه رمزی نبود بلکه اصطلاحی خاص بیان صادق میآمد و اگر رسایل از تالیفات
غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه خطرات علم شاهد اعمال مخصوصه است از اصحاب
فن تکرار و عمل و در عدمت عارف بان داشته باشد با عدم اطلاع جز آنکه از کتاب تعلیم این اصول

کلیه نموده است سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت طبیب را در بعضی اوان ضرور میشود و تدابیر بعضی
از ادویه با عمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است و چون در حین تالیف تحفة المؤمنین مطالعهٔ اکثر رسایل
معتبرهٔ این فن شده و بعضی ادویه بطریق اهل این فن نموده بود بنا بر علیه بقدر امکان در بیان اصول
کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول
و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر مطالب اعمال جزئی باشند تحصیل حاصل ان کند و از مطالعه
این مجموعه توانند مدعی لاف و گزاف اقرار نمود و بفریب سعی که آرایش بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را
نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه **حل اول** در باب حجر اصطلاحی این فرقه
و بعضی اصطلاحات ایشان **حل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیم** در بیان
آلات مخصوصه عمل صناعت **حل چهارم** در قواعد گرفتن بعضی از ابهاها و تخمیر و تبییض و سایر تدابیر
حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه متعلق است با آن **عقد اول** در قواعد
قمریه **عقد دویم** در قواعد شمسیه **عقد سیم** در قواعد مروارید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط
مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت **حجر** عبارت از جزو اعظم اکسیر
است و اختلاف بسیار در ان واقع شده چه هر یک از مهره این فن حجر را در مطلوب جزو جزو اعظم آن
تدبیر آن نموده اند تا بحدی جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت
از شعر انسان است و اکثر اهل صناعت در ان متفق اند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد بعضی عبارت
از کبریت است و بتحقیق پیوسته که تدبیر مبسط این دو اصل با فعل تبییض و حجر را عمل تخمیر است و تنگی
نیست که هر گاه اصل بارد قایم النار و گدازنده گردد و قبول صبغ کند و اصل حار را رفع اشتعال
و تسوید شود و علل منطرقات بیکردند لهذا بجهة اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن
بنای و اجزائی وضع نموده اند و طریق تدبیر بیان کرده **روح** عبارت از اجزای لطیفه اجسام که
حامل قوة بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از و آید مثل احراق و تجمید و تلیین و اتصال و مانند
آن هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروحیت مثل جوهر زیبق و کبریت
و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن **جسد** عبارت از اجزای کثیفهٔ اجسام که قابل آثار روح
باشد و هر جسمی که اجزای ارضیه بحد افراط در او غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات **نفس** عبارت
از جسمی است که بجهت لطافت و کثافت حد وسط بوده مایهٔ ارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جمع

اجزای لطیفهٔ صابغه از اجزای کثیفه قابل جسد تواند گشت **کبریت احمر** عبارت از اکسیر شمسی است و اجزای آن از نمک
سرخ جدا باشد و از علامات خاصه اوست **ورق شجر الموسوی** سر انسان است **اصل بارد** زیبق است
اصل حار کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند **قمر** کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند
عطارد عبارت از روی توتیا است که شبیه باشد و ثانی کنایه از آن است و بعضی سیماب را نیز عطارد گفته اند
زهره نحاس است و ثالث عبارت از آنست **شمس** ذهب است و رابع کنایه از آن **مریخ** حدید است
و خامس نیز گویند **مشتری** قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از آنست **زحل** سرب است و
از سابع مراد اوست **عقاب** نوشادر است **علم** زرنیخ است **عروس** کبریت است **املاح** عبارت
از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است **نوشادر فیه اجباد** عبارت از نوشادر است
که با آب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند **ارضی**
عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند **حجر اسود** هوای او
مراد نمک تخت **عیوق** شوره است **حل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن **تقطیر** عبارت
از اخراج مایهٔ لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بحجر علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق **اما** حجر علقه آن
که از شیشه قیلوسی ساخته یک طرف او را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنهجی که ظرف
مایعات بر ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد **اما** دستور قرع و انبیق
آنست که اجزای سحق شده را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایة استحکام نموده بر کوره نصب کنند
و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و آتش را در زیر قرع افروخته با آنکه قرع او در زیر خاکستر
باریک نصب نمایند و در تحت و یک آتش افروزند و در اینصورت اگر قرع مطینی نباشد قصوری ندارد و چون
و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع شده و از شراره اطلاع یکی آنست که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف
قرع و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه [illegible] و دیگر در حلوبت کلی که قرع را با
کوره اندوده کرده باشند رفع نکرده آتش نکنند و قابله را با انبوبه انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که آب
داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر مایعات
حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایة نرمی و ملایمت که بمجرد جوشیدن سهل بلکه
باید که گلوی قرع دراز است کمی باشد که هر گاه شروع بجوشیدن کند از زیر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از

رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب حل و غیر آن مذکور شد **تصعید** از شروط آن توافق
قد حبین است و اگر لب مرو و مساوی بنا شد باید لب قرع اعلی حاوی لب قرع اسفل باشد و در شده وصل
مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهن
شیشه مبالغه جهد باید نمود و باید کوره را در بلندی و پستی متوسط بوده و نه زیاده قریب به لب او باشد و نه
سر سختی باعث فتح و امثال آن زواید نشوند و ثقل قدح باعث باز شدن وصل او نگردد و دو شرط دیگر
مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش [illegible]
دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که [illegible]
وصل قد حبین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و در جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این احتراز
که حقیر اطلاع بر آن حاصل نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله رسد بهتر است
و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را بگشایند از بخار حاره او اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه
در سحق ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل سطح و اعلی مخروطی باشد انسب است چنانکه شکل انثال مجلی از
آن است **تشویه** و قسم از آن عبارت از تحقیق است و بس نیز گویند چه باید که آتش آن بحد تصعید باشد
و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل تحریف و قسم از آن عبارت از
تعلیم است که بعد از سحق ارض و تسقیه با بهای مخصوصه قدح تشویه را بگل حکمت اندوده در خاک گرم
گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بحدی باشد که اثر
دود نکند و قسم از تشویه در تنورات و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد
تشمیع عبارت است از تدبیر اجزای اکسیری بحدیکه مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفته منبسط گشته دود
نکند و شرط او تکرار تسقیه و تشویه و سحق طبیعت با آتش معتدل **تکلیس** عبارت از سهولت تفریق اجزا
بتدابیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن با آتش میشود و اختلاف شروط آن بجهت
جسم مکلس است چه بعضی محتاج اند با آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد
افراط نیست **حل** عبارت است از سیلان اجزای جامده و آن بنداوت و هوای رطب مستمره صورت پذیر است
مانند حل نوشادر یا بآبهای تند مانند ماء الفروق و عرق گوگرد **عقد** عبارت از جمعیت و اتصال اجزاء
[illegible] حلت و یبوست و حرارت و [illegible] برودت از یبوست صورت پذیر است **تعفین** عبارت
از تدفین اجزا در زبل و امثال آن شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده

از یکشبر حایل زبل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت آن تا چهل روز است و باید که [illegible] قبل از
که آتش ظرف تعفین چاه او را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر در نزدیک
یکدیگر ترتیب دهند بهتر است تا روزیکه تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود **قاعده**
حل اکابر یکی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب [illegible] و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزای
اکسیر را در هاون مزج سحق جمع نموده و از آبهای مخصوصه هر یک از اکسیر اضافه کرده تا بقوام عسل غلیظ
شود و بر روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیک طریق باشد باید سحق نموده و با مجوفین نقره
برهم باید زد و هر چند خشک گردد از آن آب قطره بر آن ریخته تا در آب حیات از آن تسقیه شود و در تسویه
سحق خشک گردد و پس مثل غبار سایده در شیشه مطین کوچکی کرده دهن شیشه را بتمامی بندند و در چاه
تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته در یوم تغییر زبل [illegible] و علامت خوبی حل آنست که محلول صاف
[illegible] مشاهده کرده و خلاف آن دلالت بر نقصان تدبیر اجزا خواهد داشت و یکی حل [illegible]
مذکور را در دیگ و طبقه گذارند که تحت یک علی سوراخها داشته باشد مملو از سرگین کبوتر باشد و
[illegible] تا اشتهای کردن در آن پنهان بوده [illegible] و بار باشد و بالا که سرگین [illegible] داشته باشد
و هر گاه خشک شود [illegible] بر آن [illegible] باشد و یک اسفل پر آب [illegible] و متصل تحت یک اعلی بوده انبوبه
از نی [illegible] با بین او و یک تعبیه کرده بگل حکمت شده وصل [illegible] و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل
برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی بر سرگین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ
انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد و در این صورت تا سه هفته حل [illegible]
و آنچه حقیر تجربه نموده آنست که اجزای جاذب [illegible] از هوای [illegible] رطب حل میگردد و در نهار هوای حار رطب
مگر آنکه بلوله شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت را [illegible] تأثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است
طریق آنست که نوشادر را با الشوبه [illegible] مخصوصه [illegible] سایده بر روی سنگ سطحی یا کاسه
مزج مسطح منبسط کنند و در زیر زمین نمناک سرداب ها گذارند و در روی از آنها [illegible] پوشند که چیزی داخل
نشود و در این صورت در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرفی مسطح منبسط کرده مجموع ظرف را
بهیات کله قند [illegible] پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه و در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند
تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تاثیر تواند نمود **عقده** آنست که محلول را در قرع بلند
گلوئی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته کرده که مساوی لب قرع باشد یا جفتی شکسته نصب کرده

با ایک آب بدیده و نمک نکلس با التوبه یا سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند
و تا بقدر چهار انگشت در تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگ بر افروزند که ملایم
باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده کرده و چون عرق برطرف شود علامات
عقدات پس شیشه را شکسته معقود شیشه را رب غلیظی مشاهده بکرد و در ظرف چینی گذاشته …
و دواشان بگذارند با نمک نیمی منجمد گردد **حل سیم** در بیان بعضی الآلات مخصوصه اهل صناعت **صفت حمام**
ماریه دیگ عمیق برکوره نصب نموده سه پایه از چوب ساو گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سر پایه نصب
کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله او تا تحت الظرف باشد و سرپوش دیگر را … محکم
مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از زیر کلین و امثال آن برافروزند بعد که آب را بجوش بیاورد
بخار کند و هر روز یکبار باید سرپوش را برداشته آب گرم بقدری که تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور
سابق سرپوش را نصب نمایند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض … حل شود
صفت رویای بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوی … بوته حفر کنند و از خاک سیاه که
آن عبارت از گردیست که بر روی کود … آتش کونه گری می نشیند بعد از پر کردن موضع مغاک
بحکم آن غالب اند و هر چند بیشتر غالب اند حفظ سبوک بهتر میکند و ظرفیت و وسعت مغاک باید …
قدر سواک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشند تا کثافات روی سبوک را با آلت
آهنی توان جدا کرد و یک عدد آبنوسه آهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ مسرج باشد باین شکل در
مغاک مذکور بدستور نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک آبنوسه از وسط آن مرتفع و محاذی … وسط
باشند و دو عدد دم حدادی بر طرف وسیع آبنوسه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید
وارد وسط مغاک از فوق آبنوسه … و چوب بید خشک بجوانب مغاک چیده برافروزند تا شعله از
خارج مغاک بسبب … داخل مغاک مذکور کرده و آنچه در مغاک بریزند گداخته شود و سبوکی که جهت
صاف کردن نقره داخل میکند باید سه حصه نموده یکحصه را جهت گداختن نقره باید اولا اضافه و بعد
گداز دوسته دفعه غلطیدن … اضافه نمایند و بعد از ساعتی تتمه را … کنند که از غلیظ
و جرم … و کثافات روی … رفع نمایند و سکون سبوک علامت پاکی و صافی
و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامات … جوهر نقره دانند
صفت خلاص اجر هشت جزو زاج زرد که بطریق … مغسول نموده صاف … منعقد گردد

بلر.

باشند دو جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را
نرم سابیده با آب خمیر توری کنند و کوره را با نصف از آن بپخته طلای مغشوش را ریزه کرده و در آن گل فرو برده
قدری از آن گل بر روی آن بریزند و سرپوش کوره را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوره را بگل گرفته بگذارند
خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی یکبار بند و هر گاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا
بحد نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و شکستگی و ناصافی مرتفع گردد **صفت قالب** کلس البیض را چون بسرکه حل و خمیر
کرده هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه اندازند و در زبل حل کنند **تخلیص** ذهب مغشوش قرعی را
تا بنصف بسطبری انگشتی بگل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با شش وزن آن تیزاب فاروقی در
قرع مذکور کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس ظرف … ریخته
صفائح مس در آن افکنند و در اینوقت آنچه از نقره با او مخلوط شده بر روی تیزاب آمده بر مس …
و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و آنچه از سایر منطرقات با او مخلوط باشد بتحلیل میرود و تیزاب فاروقی
در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم** در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزا و تبییض و تحمیر بعضی از آن **در صفت**
میاه از آنجمله آبیست که رفع شعله کبریت کند و خالص گرداند و در شنجرف جزو اعظم است و باعث جرم …
او و ارض ها را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات
دانسته اند برگ و گل دفلی را با شوی سر با التسویه تقطیر کنند و بآن شنجرف … نمایند و بدستور …
و از زروت از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو با سرکه مذکور …
و با مقطر آن اجزای … را سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد ارض ها رب و تشمیع و جریان …
دانسته اند **آب دیگر** که شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی و از مجربات شمرده اند از …
حدید و براده نحاس که ممزوج بیکدیگر نموده با زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار
در مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه نافل مشتری است **آب دیگر** …
با آن چندان او سرکه تقطیر کنند جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص … تشمیع … و باید …
نمایند **آب دیگر** بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیدی تخم مرغ سرشته در کوزه … بسوزانند …
اعاده عمل نمایند پس با خطل یا التسویه تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در شیشه …
و جمیع آن بشرایط آن از مجربات دانسته اند **ایضا** کبریت را با ده وزن او … تشویه نموده …
تقطیر کنند او را … سازد **ایضا** پوست بیخ لفاح دو جزو پوست انار و مورد از هر یک یکجزو

تقطیر نمایند تا عقد یابد و نیز بجا آید ایضا گوشت حلزون را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک
سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال عجیبه در مشتری از مجربات دانسته اند دهن البیض چون
قلی را در سرکه حل نموده بجز علقه صاف کرده و بآتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم پخته ممزوج کرده با
هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس قرع ده روغن بگیرند و در تطهیر اجساد و ثقل معادن بی بدیل
و چون اصل حجار را با آن حل کنند اصل بار ورا ثابت کنند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است اب دیگر
چون حدید الحجر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلول تقطیر کنند ساد سی (?) را برتبه اول رسانند و مجرب شمرده اند
الحجر دیگر دیگر که مسمی بماء الاحمر است در تحمیر اکاسیر مستعمل است شنگرف و زاج زرد و لاجورد را نرم سایند و باده
درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزجج کرده بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه زرد
شود و پس بجز علقه صاف نموده با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و ده درهم شب یمانی و یک درهم
شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یکروز تمام گذاشته پس بجز علقه صاف
نموده استعمال کنند اب دیگر که مسمی بماء الملح است و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و رخوت و
جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر را بالسویه نرم سایند و تقطیر نمایند
اب دیگر مسمی بماء المر تحت تسقیه آن ده بار و ده وزن آن جسد مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق
غلیظ را با آن طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و دو جزو زاج
زرد و محلول در سرکه که صاف او را بآتش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده
تقطیر کنند اب دیگر مسمی بماء البحر (?) قات در تشمیع اجزای اجساد و ثبات ارواح بی بدیل و در عمل قمر
و شمس مستعمل است کلس البیض را با وزن او نوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج مطین
شده وصل نموده باشند یک شبانه روز در آتش زبل گذارند یا بسرکه کم کرده در ظرفی کنند که چون سر او
بپوشند فضائی در آن نماند و مصعد نشود و وصل را محکم کرده بر آتش گذارند بحدی که ظرف در دو ساعت
سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هرچه کم شده باشد نوشادر اضافه نمایند و بدستور در آتش
گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سایند و بنداوت بمکان
نمناک حل کنند و محلول را تقطیر بعد از ان ثقل را با مقطر اول ثانی سایند و بار سیوم حل کنند و محلول را
تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد تدابیر خاصه زاجها زاج را چون خواهند تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف
او را بجز علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و [illegible] اصلاح را بتر تصفیه

بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر بجهة عمل قمری بالسویه املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل
شمسی با زعفران الحدید و باز زنجار و آنچه او را محمر کند تدبیر [illegible] ملح نمک طعام را سایند و در کوزه کرده
در کوره کوزه گری بگذارند و مادامی که بوزن در آرند و نقصان در او باشد باید اعاده آتش بسیار کنند
و علامت ثبات او آنست که نقصان در آن وزن محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان آتش در تحت
دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد تدبیر حل املاح املاح و شبوب بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاج
باید نرم سایند و در شانه گاو یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بخار آب
حل نمایند تدبیر ثبات پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد سایند با آتش نرم تشویه کنند و در چینی تشویه
سحق بلیغ نمایند و بدستور یک جزو دیگر نوشادر اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر
مخلوط گردد و پس بنداوت حل کنند بعد از حل چون منجمد شود و سایند و استعمال نمایند در اینوقت در حل طلق
و سایر اعمال سریع الاثر است و چون بلعاب آب [illegible] و بجز علقه طبخ دهند ثابت گردد تحمیر نوشادر چون نوشادر
صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنگار تصعید کنند محمر گردد تدبیر سیماب زیبق را
با عشر او ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد با آنکه
در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی آن باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و با آهستگی
حرکت دهند تا جمیع متفرق جمع شود و پس با آب گشته با عشران شوره بدستور با سرکه سایند و شوره را
بشستن از آن رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی او گردد و پس با نصف او
نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک فرش و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد او را بدستور
با اجزای مذکوره سایند و اعاده تصعید نمایند تا سه بار تا مانند الماس معقود گردد و اگر تصعید تا هفت
مرتبه است که با سیماب مخصوصه جهة ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه خارج است با سایر ارکان و اکثر
امور قمری کافیست اما تحمیر چنانست که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن کبریت اصفر و ربع او زاج
زرد معقود و مصفی و ثمن او نوشادر محمر سحق بلیغ نموده با فرش نمک مکلس بدون لحاف سه بار
تصعید کنند و در هر تصعید بحدی تجدید اجزای مذکوره نماید تا چند مانند شنجرف سرخ گردد و این
امور شمسی [illegible] تیز آتش این تصعیدات نرمتر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر
تکلیس زیبق آنست که بعد از تصفیه آن در قرع مطین کرده و بکوزن و نیم آن تیزاب فاروقی که در طریق
سیوم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نگردد و هرگاه زیبق از آن بجوش آید و دود

ظاهر گردد قطرات بول را بمقدار دو سه مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار کرده و بجای
گرم چنانکه در قاعده تقطیر با لعاب حاره مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب مقطر گردد جسد مکلس شده
کنند و اهتمام بجهة سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهة
عمل فسخ از آن زعفران الحدید بغایة موثر است و دستور آنست که براده حدید را بعد از شستن با آب نمک
چندین مرتبه که سیاهی آن زایل گردد در قرع مطین کرده و هم وزن آن تیزاب کرده بتدریج ریخته رفع جوش و
دود او را بقطرات کنند و بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند بعد از ان با آتش تند براده مزبوره زعفران شود
اما تدبیر عقد قرار آنست که آب صاف آب لیموی تند را با املاح مصفی در مغرفه آهنی کرده و یکجزو جسد در آن
انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سایند سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند
و چون خواهند از جوشیدن باز ایستد و بتانی بر آن [illegible] کنند و بعد از آن شش هفت ساعت که جوشیده
باشد ته نشین آن را در لگن ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد او را در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده چند
جوش داده از ان بقدری که او را بپوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا هرچه از توتیا
با آن مخلوط شده بتدریج رفع گردد و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل
مجربست عقد دیگر قرار مصفی را در بوته کرده که فرش و لحاف او [illegible] باشد و سر بوته را در غایت
استحکام شد و صل نموده در آتش گذارند بدستوری که تمامی بوته در آتش پنهان شود و در اندک زمانی
معقود گردد و مجربست و اگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا هرگاه اندرون بوته بگل بوته اندوده
باشند عقد دیگر پوست انار تازه و [illegible] او را کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب
حل شود و پس قرار مصفی را در بوته سر آهنی کرده و از ین محلول در آن ریزند و شد و صل بوته نموده با آتش
نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از اینها که عقد قرار نماید مذکور شد و چون نقره را
با کوگرد مکلس کنند جزو قرار را عقد نماید و مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه با دو
چندان هر دو چند نارنج مقشر سحق بلیغ کنند و بعد از ان اندکی ترشی الحاق نمایند قرار زنده گردد و دیگر عدم
الانعقاد قایم النار شود تدبیر کبریت اما تدبیر تبییض آن چنین است که یکجزو کبریت را با هشت جزو روغن
کنجد با آتش نرم در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت نوشادر را سائیده
بدفعات بر روی آتش تنقیه بروغن مزبور کنند و سه بار بطریق تدریج تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر
با یکجزو کبریت سحق نموده با آب تر کرده و سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین سه ساعت در آتش نرم گذاشته

پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه نقره دود نکند و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید
کند خواص عجیبه باشد طریق دیگر شب یمانی را سایند و در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با
محلول کبریت را بسایند سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر در محلول با بادنجان نیز همین اثر دارد تدبیر
زرنیخ ورقی براقی یکجزو با ربع آن نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیموزن زرنیخ ورق
کرده و ربع آن سرکه و نیموزن آن روغن کنجد یا پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ
و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود پس بچوبی حرکت دهند تا رفع روغن
و صابون شود و زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باید تا احتراز جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در
ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده رفع چربی او شود و باید در نرمی آتش
تشویه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از آن رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبیخ دهند
تا بقیه چربی زایل گردد و آنگاه مثل غبار سایند و با قدح مطین یا قرع چند کلوئی مطین تصعید با آتش بسیار
تند که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر در جواهر او سیاهی
باشد باید با عشر آن نمک سایند و با روغن کنجد یا پیه سرشته بدستور تشویه با آتش نرم کنند و بعد از تشویه
با آب ملح القلی طبیخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی
طبیخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت تصفیه آن دود نکردن در آتش است و [illegible] که تنها
یکجزو زهره مسقی طرح میشود و از تکرار سبک و زنش نقصان نمی پذیرد حل جسم در خواص فلزات و اعمال
آن در [illegible] قمر چیزی بهتر از نمک [illegible] بوره باعث ذوب او است و باز هیئت باطنی او
و خالص مکلس او با اجزای مناسبه اکسیر ابیض و بتبدیل زهره و [illegible] و مشتری است و بهترین تکلیس او آن است
که براده یا ورق او در تیزاب فاروقی انداخته تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبتی که باقی
باشد با مثل او نمک اندرانی بسایند و در بوته با آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش او را دوام دهند بهتر باشد
بشرطی که بحد ذوب نرسد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص او است که یکجزو آن
با سه جزو قرار بمحض سائیدن ملغمه میشود و چون ملغمه را بر بار زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و با آتش
نرم گذارند تا رفع قرار شود مفضض کند و مجربست طلای غیر مستطرق او که مستطرق گرداند گوشت غلیواج
و سایر لحوم است که آنرا با بوره قدید کرده باشند پس غیر مستطرق او را گداخته قدری بر او بپاشند سریع
الذوب و بغایت نرم کند و در حد [illegible] بغایت موثر است و شمس را نیز قریب [illegible] سازد و ملح القلی در [illegible]

سفید و نمک رافع سواد قمر ند هرگاه بدان بمالند و در آب او بجوشانند **عطارد** از خواص اوست که چون
جزوی کبریت انسان رفع شود و سادس باول رساند و جیبض او بقدر جزوی ملح سابع را بمرتبه سادس آورد
و هم چنین جیبض آنست که سائیده در کفچه آهنی با روغن شیر نخست بقدری که چهار انگشت بر روی او ایستد ریزند و
بجوشانند تا روغن باشتهار رسد پس تشرا اند کرده و هیئت او را بالتمام سوزانند و مانند خاک سیاه گردد
پس با آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع دهنیت بالتسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در
تون یا در آتش شبیه بان بگذارند پس با آب گرم بشویند تا نمک زایل شود و بعد از آن با آتش خشک کرده هم وزن او
نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه
در کوره کوزه گری یا در آتش شبیه بان که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجربات او آنست
که جزوی سی جزو او را بابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر بدستور است که عطارد جیبض را با آب ده دفعه بقدر
جیبض تسقیه بروی آتش نرم کنند تا خشک شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین یک شبانه روز در مثل آتش
تون تسویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عنابی تیره گردد علامت کمال اوست **ذهره** کل
ترشی و مجموع قوابض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند در رفع حمرت او بیکتد بعد از آنکه صفایح او را تفته
مکرر در آن اندازند و چون اکته و کلس البیض و نمک بالتسویه سائیده با سفیدی تخم خمیر کرده بر صفایح
طلای غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگدازند رفع سواد و حمرت او بالکلیه میشود و چون شب یمانی و نمک
اندرانی و نوشادر را بالتسویه در پنج مثل آن سرکه تند حل کنند و زهره را تا چهار بار گداخته در آن بریزند یا
صفایح او را مکرر تابیده در آن فرو برند بحدیکه دیگر سرکه سیاه نشود کمال تسقیه اوست و چون با مغز گردکان
او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده بران بمالند مفتت اوست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب است
و شوره رافع [illegible] اوست و چون بعد از گداز بران اضافه نمایند و بدستور آب غالیس که در [illegible]
مانند و آب [illegible] جهت تسقیه جمیع معادن بغایة موثر و جیبض آنست [illegible] را چون با ملح القلی
و شب یمانی سائیده در سرکه حل نمایند و زهره مذاب یا صفایح تفته او را در آن اندازند [illegible]
از مجربات است و چون نحاس مذاب با تطلیم بفلفل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند
در رفع سرخی مس او اصلاح نقره بیعدیل است و آب [illegible] حنظل با آب موزد منقی جمیع اجساد را [illegible]
کننده صاعدات **شمس** چون از عقاب جزو فرش و لحاف صفایح بسیار رقیق نموده صفایح را
بر روی هم چیده بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون [illegible]

عمل

عمل نمایند یکی برادر [illegible] و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا بمرتبه عظیم رسد و از شمس
مکلس نیز چنین اثر آید و چون سرب را در آتش تند بسوزانند که سفید شود و او را تسقیه با آب زاج و نطرون کنند
و بر صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابانند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح آن نموده اند که یک جزو براده شمس را
چون با ده جزو مقطر شعر و [illegible] بتقطیر نمایند مکلس گردد و بهترین [illegible] او را بمرتبه رفیع رساند و تسقیه
تسویه براده اوست و شب یمانی و زاج و شوره از هر یک دو جزو و شب یمانی در [illegible] هر یک جزوی که با آب سوزد
دو فلی بالتسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تسویه و تسقیه و در مس یک شبانه روز در آتش [illegible]
کنند بالخاصیه حفظ رنگ او بکند و مکان [illegible] عقد رنگ اوست **مریخ** چون بر صفایح رقیق او
با براده او و [illegible] الغار با علم [illegible] پاشیده بگدازند یا براده او را با ملح القلی یا زرنیخ [illegible] بسایند
قریب الذوب باشد [illegible] گردد و چون مکرر گداخته در [illegible] بلیله زرد و زبد البحر [illegible]
نموده در روغن [illegible] با آب بقلة الحمقا اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و بدستور چون با [illegible]
و شوره بر گداخته آن زنند تا پس از آن رفع شود و در نرمی قریب بمشتری شود و گویند مریخ را با [illegible]
قمر و ظاهر شمس است و صنع او را از شمس قوی تر دانسته اند و چون زعفران او با آبهای تند حل شود
و عقد کنند اول [illegible] دهد و چون [illegible] شنجرف [illegible] در روغن [illegible]
و زیت الشعر و نوشادر سحق و تسقیه و تسویه نمایند شمع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالتسویه
با روغن سرشته در حین ذوب بخورد او دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون او در سرکه و نوشادر
حل کنند دوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند شمع گردد و [illegible] از اول رود و گویند چون
معصور پوست انار سائیده او را حل میکنند بشرطی که [illegible] در آفتاب گذارند و چون محلول او
عقد فرار نمایند از طیران باز دارد و ثابت گرداند **مشتری** جیبض منقی او نمک و نوشادر و زرنیخ
و بورهات که بالتسویه در آب حل کردن خضاب او را مکرر بریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست
و بدستور روغن بازیره منقی اوست و بدستور طلق مطهر اوست چون با مثقال مخصوص بان بگدازند و چون
با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند و بدستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیشای ذهبی جیبض
رافع صریر و سواد و نرمی اوست فافهم و چون صفایح او را در دیگ سفال [illegible]
ثابت و کلس استخوان [illegible] شامی تحیف کنند بنحوی که اطراف مملو گردد و در سر پوش [illegible] محکم نموده
یک شبانه روز در آتش بسیار تند بگذارند [illegible] بی صریر [illegible]

حدید را با یک جزو زرنیخ سائیده بگدازند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو او را با ده جزو مشتری
مدبر مذکور در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند **زحل** منقیات و جیبضات او مانند مشتری است و چون
بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف و محکم گردد و تنکار را چون سه روز با سفیدی تخم مرغ سحق نموده
گرده ها ساخته زحل را گداخته مکرر بر او طرح کنند سفید و بی گداز گردد و بدستور یک جزو [illegible]
و مستحکم میکند و بدستور هرگاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی او قمر
آمیزش کنند مجرب دانسته اند اما تکلیس او چنانست که ده جزو خالص منقی او را با مثل او را سخت [illegible]
فرش و لحاف نموده بگدازند و سه بار تجدید فرش و لحاف بدستور بوزن او نموده ذوب نمایند و چون
محمر مذکور را در روباس بخور دهد و وزن آن قمر دهند صبغ رایع دهد **قلعی محلوب** او را با مثل او
ملح القلی و نوشادر مدبر بابت که مذکور شد با عسل در روغن تازه گاوی بالتسویه بقدر سرشتن خمیر کرده
در بوته با آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود او قابل [illegible] میباشد و چون او را با مثل او زیبق
و آب که عبارت از جوهر صابون است بگدازند یک جزو او در پنجاه جزو مشتری منقی رود و هرگاه محلوب
او را در کوزه مطین در کوره کوزه گری و مانند آن چندان بگذارند که مانند سفیداب گردد پس سائیده
در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یک شبانه روز در تنور خبازی بجا و بر سر سر پوش مذکور [illegible]
صافتر از سیماب محلول گردد و باید [illegible] در تنور [illegible] گویند
چون نوشادر مدبر را با قلعی محلوب بالتسویه باز تصعید کنند [illegible] گردد سادس را باول ملحق
سازد **عقد اول** در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که جمیع [illegible] جیبض شمع مخصوص قمر
مانند جوهر زرنیخ و کبریت جیبض مطلق محلول و فرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان
آنست که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را با آبهای مخصوصه تسویه و تسقیه بحدی نمایند که شمع
گردد پس شمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او می افزاید
و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله سه جزو عبد مصعد و یک جزو قمر مکلس و یک جزو جوهر علم را با
یک جزو دهن لایحترق تا سه ساعت در ظرف تسویه سائیده و یک ساعت تسویه با آتش گرم بسیار نموده و چون
بخار از و ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق آن نشود و دود نکند و بعد از سردی و خشکی آن
یک جزو دیگر از دهن مذکور اضافه نموده تا مساوی او گردد از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحه
تافته زهره نمایند هرگاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست [illegible]

ارکان

ارکان بالتسویه است پس شمع نموده بحل و عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سائیده مشتری منقی را گداخته
یک جزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو و باید در حین تسویه بلا فاصله بر هر جزو [illegible]
تمام اجزا مساوی داشته باعث تسویه و تسقیه بعضی اجزا و دون بعضی نگردد **طریق دیگر** ده جزو زرنیخ را
با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس شش جزو عبد را با ده جزو براده قمر علم کرده اضافه نموده
با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده [illegible]
[illegible] پوشیده شد و وصل در غایة [illegible] نموده در آتش زبل گوسفند و گاو [illegible] پنهان کنند و باید
آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر اخراج کافیست و معقود مزبور یکی بر سه از زهره منقی رود و چون بار
دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تسویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد مطروح او روباسی شود
و اگر از عبد ثابت و نوشادر مکلس ترتیب دهند یکی بر سی جزو طرح شود **ایضا** کبریت جیبض چون با
نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است جزوی بر هشت یا پنج جزو **طریق**
زاد المضیرین مشتری مطهر را با کل عبد بالتسویه ملغمه نمایند و [illegible] شوره سحق بلیغ کرده
با بیاض البیض سرشته [illegible] ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی را گداخته [illegible] جزو
مذاب یک جزو [illegible] اضافه نموده با چوبی بر هم زنند و در [illegible] ریزند **عقد دوم** در قواعد شمسیه مکلس
و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق محمر با ماء الاحمر و سایر میاه محمره تسقیه و تسویه کنند [illegible]
آن [illegible] حل و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو و قمر [illegible] طرح کنند **قاعده دیگر** حجر اسود مغسول مجفف
مقرض را بقدر رطلی و زیاده از آن بگیرند در تیزاب فاروقی یا در [illegible] زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر
از آن که او را فرو گیرد و حل کنند باید گرد تا حجر مضمحل گردد پس بوزن حجر کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد
سحق بلیغ نموده در زبل و امثال آن حل کرده تقطیر کنند و [illegible] که در انبیق جمع شود حفظ نمایند و شنجرف را
سائیده با قدر [illegible] آن و مقطر مذکور را با آتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر اولا با نوشادر انبیقی بسایند
بعد از آن در ظرف تسویه [illegible] قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدود المنفذ [illegible] آتش بسیار
نرم گذارند و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف شمع گردد و آنگاه یکی بر صد از قمر و بر صد و پنجاه از
مشتری طرح میرود **قاعده دیگر** عبد غلیظ یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگذارند و چون [illegible]
شود قطرات ازین مقطر مذکور بر آن بریزند بحدیکه او را بجوشانند و تسویه نمایند تا منعقد [illegible]
گردد و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس [illegible] طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول [illegible]

وعقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل عقد او دو به بهفتم مرتبه رسد تصحیح نموده اند که یکی بر غیر نا شناسی
طرح میشود **عقد سیم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه **عمل** مروارید با صدف سفید را بعد از
شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو با آب نارنج صاف بقدری که او را بپوشاند اضافه کرده چهار ده روز
نهایت تا بیست روز در سرگین تمدار بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر کرده و فرار مصعد از نمک و فالج المنافع
را بقدر مروارید اضافه کرده و شکلش حریر درست کرده بر کف دست یا روی حریر بدور کشند و باید
خالی باور نشود با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که چرب کرده باشند در حین حلوبت آن سوراخ کنند
و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعدد هر دانه هزار عدد چند دانه در کیسه کرده دانه های خشک شده را تا تمام
روز بدست بمالند تا جلا بردارد پس هر عددی را بخمیر آرد پیچیده گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از دو ساعت
مرغ را بعد از آن خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بجا بیاورند اگر مروارید
محلول را با ابریشم سرخ بسازند و بعد از خشکی آن مثقب تیز سوراخ کنند و با سنباده جلا دهند **عمل جلای**

لولو چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب نارنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از آثار
و از خواص مروارید محلولات تخلیص کبریت و عقد فرار و مجربست **عمل شراغ** عدس شاده سفید را
و غیر احمر او را با قدری دم الاخوین مثل غبار سائیده با ابریشم سرشته تقالب ریخته بعد از آن بسازند
و از مکنونات **عمل دانهای** صدف و مهره را که میخواهند از طرز قالب باید سایید و مرتب
جهت سبزی زنگار مصفی جهت سرخی شنجرف جهت زردی زرنیخ جهت سایر الوان آنچه مناسب باشد
اضافه صدف معمول نموده چندان سحق باید نمود که در صلایه خشک شود پس با ابریشم سرشته
هرچه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده
بروغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده دو سه روز بمالند تا جلا یابد **عمل رنگ آبدار**
مثل یاقوت و انجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشد قلی زاج سفید زاج زرد نخاله فولاد دم الاخوین
پوست بیاز نمک بالسویه با سرکه و بول اطفال بگیرد تمام بسایند و بعد از خشک شدن شیشه مطین
آن کرده تا هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود در محلول شیشه بجوشان کرده پس یاقوت سفید و امثال
آنرا در قرع زجاجی مطین کرده باب مذکور آغشته در آتش گذارند و قرع را بر قرع لحف کنند و چند
آتش دهند که رنگ گیرد و **دستور نوشتن عقیق** ملح القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با سرکه سرشته
هرچه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب شود

پس سرد کرده بدست جلا دهند آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل میگردد **رنگ کردن استخوانهای**
عاج و امثال آن نادر است ترش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود و جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال
شیر هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلا تا ده یوم و اگر تا چهل یوم باید در ظرف
مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را دو روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده
سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده روز هر روز اضافه نماید و بشیر
کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند و تا چهار یوم تدبیر کنند و چون
استخوان را با آب نیم لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع کرده و از مجربات **عمل زرنیخ**
فرعونی که در رنگ فرقی از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح او توان نمود
کمال اوست براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رنگ زرنیخ بقدری شود آنگاه
در بوته گذارند و چون تاب آتش بیند و ذوب شد بقدر نه مثل او نحاس اضافه کرده بگذارند **عمل**
برنج دمشقی و او را رومی نیز گویند رنگین تر از اقسام برنجها و شبیه بذهب میباشد مس را بجهت
رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع آن روی توتیا را نرم سائیده و با شیره مویز سرشته
قرصی ساخته بر روی سفال آب ندیده گذاشته و در زیر آن آتش کنند تا خشک و سیاه و صلب
گردد پس بار دیگر سائیده با مس آن زجاج سحق داخته ریزه های مس را با او تحلیف نموده یک
سرخ بسیار تند بگذارند **عمل تذهیب** که مطلا بمقدار ساز ذات صنایع رقیق ذهب را با مقراض
ریزه کرده با سه مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را با تمر هندی سائیده چرک او را زایل
گردانند و بر روی آتش نرم گرم کرده ملغمه را با آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع
سیماب شده رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه بخور روی توتیا را با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه
کنند و بر سطح اشیای مذکوره مالیده بآتش رفع سیماب نمایند تا بیت مناسب تطلیه ذهب قابل گردد
بعد از آن تطلیه ملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون بجز ذهب نقره فقط خالص را در سر جزو
عسد بمالند حل شود و بدستور مطلا مفضض کنند **عمل زرافشان** که محتاج بآلات نباشند و بلید سطح
آهن و فولادی و امثال او را صیقل کرده با بیکو مذکور میشود و بقلم نقاشی بر نقشی که خواهند بکشند
و بعد از خشکی آن با آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربات دستور فلزی
طلا زنگار زعفران الحدید بالسویه سحق بلیغ نموده با آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته

بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلول را با نمک مثل غبار سائیده بغسل مکرر رفع نمک کنند با آب صمغ عربی
حل نموده نقاشی با آن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلولست و چون زعفران اضافه نمایند با
مناسب تغییب برق طلا است و با زنگار زمردی و با عصفر فستقی میشود **عمل کتابت** چون زاج
و سمه را با مهر الجبه با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است **بدل شنجرف** که در کتابت و نقشها
بهتر از شنجرف است اشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لک اضافه نموده بآتش نرم
بجوشانند تا درد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی بهم رساند پس صاف
لطیف او را با صمغ عربی حل نموده استعمال نمایند **تحریر آهن** که مانند آهن جوهر دار باید آهن را
در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تعفنه اطفای آن با آب کنند **حفظ الاشیای** که هر گز رنگ نگیرد
باید قلیع احمر کرده گذاشته تا زنگ بهم رساند و از روغن و چربی زنگ گرفته با آلات حدیدی
هر گاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد **خاتمه در بیان** در خطوط مرموزه و اقسام مشهور آن

ایقغ بکو جلش دمت هنث وسخ زعذ حفظ

۱۱۱ ۲۲۲ ۳۳۳ ۴۴۴ ۵۵۵ ۶۶۶ ۷۷۷ ۸۸۸

حفظ که آحاد بخط میرسد و عشرات متصل بخط میشود و مآت از خط بگذرد و الوف
۹۹۹ بعد از گذشتن از خط زیر میدارد

۹۸۷۶۵۴۳۲۱

۹۸۷۶۵۴۳۲۱

[illegible]

[illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوای مفرد مداوا نمیتوان نمود بنابراین موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا و سبب کثرت اجزا البسیار چیها شد ادخال چیزی که بدرقه دوای مقصود باشد یا مصلح گردد و یا معاون شود یا تقویه و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از انچه محتاج الیه از رفع کراهیه طعم و حفظ قوه کیفیت و اختلاف استعمال آن و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده و از کبار ادویه باشد حذف نکند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و چند مفسدان باشد داخل نماید مثل بلادر که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاقات و هر چه از ادویه که اکثر هر یک ضد دیگری باشد در شربت مساوی نکند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله و طبیعت و خصوصیت او بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوة اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوة و بعضی ضد فعل دوای شدید القوة و بعضی کثیر المنفعه و با منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعه که زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی شریک النفعه با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی ضعیف قوة ادویه نافعه اند پس در تراکیب شرط آنست که از کثیر المنفعه و شریف و از ضعیف کثیر المنفعه قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و از قلیل المنفعه کمتر و از انچه در منافع منفرد بوده و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و از انچه قوة دوائی نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دوای کثیر المنفعه و از ضعیف قلیل المنفعه قدر

متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هرگاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعه شریف ضعیف القوة قدر دوا را زیاده باید کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرة منافع قوی القوه باشند از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد **اما طریق دانستن مزاج مرکبات** آنست که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات این ترکیب را از قرار شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را بر سی عدد ادویه که عبارة از عدد شربت هر یک باشد قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است هرگاه از زنجبیل که در دوم شربت باشد و از کندر و بنفشه بکثرت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدینصورت پس چون اقل که اجزای بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه باقی میماند و چون پنج را بسی عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک ربعست پس مزاج مرکب مذکور را در اوایل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود و علی هذه القیاس **اما طریق دانستن قدر شربت مرکبات** آنست که بعد از تحلیل نسبت وزن عدد شربات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت آن مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع آن سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد النسبه بده که عدد شربات مفردات نسبت عشرات پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نموده که آن سه درم و اگر فرضا عدد شربات سی باشد وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات منقسم است به بیست و چهار باب **باب اول** در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات **باب دویم** در حبوب **باب سیوم** در اقراص **باب چهارم** در سفوفات **باب پنجم** در اشربه **باب ششم** در مربیات و بعضی از حلویات **باب هفتم** در لعوقات **باب هشتم** در مطبوخات و لعوقات و ماء الاصول و العیات و سکنات قی **باب نهم** در سنونات و مضمضه و غرغره **باب دهم** در اکتحال و ذرورات و ادویه عین **باب یازدهم** در ادهان و انچه بآن متعلق است **باب دوازدهم** در ذکر مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها **باب سیزدهم** در ضمادات و لکاوات و نطولات و قطورات **باب چهاردهم** در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات و لخالخ **باب پانزدهم** در حقنهها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات

باب شانزدهم در خضابات و انچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و بستردو و انچه باو متعلق باشد **باب هفدهم** در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات **باب هجدهم** در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش و جبلان و قطع آثار جلد **باب نوزدهم** در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و انچه مخصوص است بزنان و مسوحات قضیب **باب بیستم** در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار حکمای متقدم است **باب بیست و یکم** در ذکر بعضی ادویه معمول حکمای هند که بلغت ایشان بیان نامند و انچه بآن مناسب است **باب بیست و دویم** در ذکر بعضی ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان و از کتب بیطره نقل شده **باب بیست و سیوم** در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چربی و امثال آن و انچه باو متعلق است **باب بیست و چهارم** در دستور معالجه طیور که بزرگ نامند **باب اول** از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل بر پنج فصل **فصل اول** در تریاقات **فصل دویم** در ایارجات **فصل سیم** در جوارشات **فصل چهارم** در معاجین کبار و صغار و بابیه و مسهله **فصل پنجم** در مفرحات **فصل اول** در تریاقات **تریاق کبیر** و او را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل او نموده و اجزای او به هفتاد رسیده بغیر اقراص و جالینوس ده جزو را کم نموده و آن حب الغار ۴/ و شیح جبلی ۴ و مصطکی ۴ و مقل ۴ و عود ۴ و بلسان ۴ و عود هندی ۴ و افیتمون ۲/ و اشق ۲ و سورنجان ۲ و بیخ کبر ۲ و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا و داخل کرده حب الغار را و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن آن که صحیح ترین نسخهاست مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افیتمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل از رق است داخل کرده و هر یک تصرفی نموده اند در او و از ان بعضی تغییر داده اند و مرحوم مغفور **حکیم محمد باقر** طاب ثراه بنفشه و حاشا اضافه ساخت و سه جزو بجای شراب عرق مخلصه و بجای عسل عسل حاشا نموده و تغییر او را و تبدیل بعضی بنهجی است که از نسخه این برادر مغفور ظاهر میگردد و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحراره است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از ان مثل سن پیری و اثر او مثل معاجین است و قبل از شانزده ماه استعمال نباید کرد و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال نمایند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف او نکنند و آن منفعت سده و مدر بول و حیض و نشر و عرق و دافع زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح و منوم

و منقی و جاذب و محلل و مخرج چنین است و طریق ساختن و استعمال و امتحان و قدر شربت بجهت امری مذکور میشود **صفت آن** قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفل اسود افیون هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوس اسمانجونی فاریقون ربت السوس دهن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند چینی فطراسالیون فو نیح فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل سنبل اذخر قردمانا اشق جعده مر سلیخه سادج مقل قسط حب الغار سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال لبنی بزر کرفس سیسالیوس جرف باحوا کمادریوس کمافیطوس هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون فوه اقاقیا سکبینج هر یک چهار مثقال دوقو فنه فقر الیهود جاوشیر فنطوریون دقیق زراوند طویل جند بیدستر هر یک دو مثقال و او را از ان سه دوای دیگر که در نسخه اندروماخس ثابت بموجبیکه مذکور شد و عدد اجزا بغیر از اقراص هفتاد میشود **اما طریق ساختن آنست که** هر چه حبوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشند علیحده بسایند که غبار او بیرون برود و از پرویزن بسیار باریک مثل غبار بر دن کشته و بعد از ان هر یک را بوزن در آورند و هر چه صموغ و بر نوبت عصارات باشد یکجا کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هر چه بالعرض مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را در روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و بعد هر یک از ادویه تازه و از مکان مخصوص او باشد و دو وزن ادویه عسل العوام آورند کف گرفته با دو وزن مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عتیق یکجائی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در تغار ریخته در عسل ریزند بعد از ان محلول او که مجموع باشد بیاری روغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو لیت بر هم زده بگذارند و روی او را با پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند بعد از چهل روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدریکه محل نفس بخار باشد و بعد از هر نگاه سر پوش را بردارند و یکروز نگذارند تا ترویح او شود و روز دیگر باز بستحکم کنند اما امتحان او چنانست که بشخصی دوای مسهله خورده داده در حین عمل او از تریاق العقدر با قلای بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوبست و بدستور حیوانی که پس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از ان افعی او را بگزد و ضرر در او اثر نکند و بدستور خروس را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از ان تریاق بدهند اگر حیوان نمیرد و بدستور از انجون منجمد نماید و بدستور در دهن مار و افعی کنند او را بکشد اما طریق استعمال و قدر شربت آن قرص

اورا در مداوای سموم از یک بندقه تا یک مثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یک مثقال
تا سه مثقال استعمال نمود و تجربه شده و ضعف سموم و مادامیکه سی سال نگذشته باشد دوام
استعمال نباید نمود و اگر کسی بعد از قبل شربت جوارشات جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه
و تشنج و اختلاج و صرع و دفع هم بعد از تنقیه با باء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز
هر روز جهت سقوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلی با مطبوخ
سداب و شکاعی شبیع و امثال آن و جهت جلاب جهت گزیدگی افعی از یک مثقال تا دو درم با شراب یا مطبوخ
دوای سمی مثل افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال تا یک درم با یک وقیه سرکه و جهت گزیدن عقرب
بقدر هم با شراب صرف و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو
یک ترمسه با عسل و جهت نفخ معده و امعاء دو دانگ با آب زیره و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب
ممزوج با آب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم درم با آب گرم و جهت مثانه با قدری مقل ازرق
و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل السوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت
استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یک دانگ یا دو دانگ و از کهنه تا یک مثقال و جهت
نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه امعاء و اسهال نیم درم با آب سماق و آب
و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم درم با سکنجبین
عنصل و جهت نیکویی رنگ رخسار بقدر یک باقلی با طبیخ افسنتین و جهت سپرز یک باقلی با سکنجبین و جهت کرم
معده تا نیم مثقال با عسل و جهت هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند
مثرودیطوس اندروماخس گوید که مؤلف آن افلیمون است جهت پادشاه روجه که مثرودیطوس
اسم بوده و ترکیب نموده و از تریاک اکبر بسیار مقدم است و در دفع سموم مانند تریاق فاروق
و در دفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل آن است
و در تحلیل سده و اورام صلبه و انچه در مفاصل باشد و تحریک باه قوی تر از وست و حرارت او بیشتر
و قوه او تا دوازده سال باقی است و طریق ساختن او و استعمال و قدر شربت مثل تریاق اکبر است
صفت آن که موافق نسخه قدما است و حقیر بهتر از سایر نسخها دیده اند و آثار غریب از آن مشاهده
نموده مرصاف زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کندر تکده هر
سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین

سیسالیوس کافیطوس قسط رانبیج دار فلفل عصاره لحیة التیس جند بیدستر جاوشیر سانج سلیخه
هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده فوتنج بری دوقو اکلیل الملک خیطیانا
روغن بلسان حب بلسان قرص فرفیون مقل ازرق هر کدام هفت مثقال تخم سداب شش هر اشق
دین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه گل سرخ بهمن شکاعی شبیع هر یک پنج
مثقال اقاقیا ناردین سقنقور جوف فاسرا غاریقون هر کدام چهار و نیم ابینون مج قوموسکبیج اسارون هر کدام
سه مثقال جمیع را در سرکه یا در شراب یا در ثلث حیسانیده با سه وزن ادویه عسل بسرشند و قدر شربت
آن قدر باشد که سموم غرا به پوشاند و بدل سقنقور ماهی روبیان بوزن او باسکه صید اکند و حقیر قرص
افعی را بهتر دیده اند و چیز مایه شرزا و بعد از شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و عود در روغن معقود
الوجود اند بدل حب بلسان او حب الغار و بدل عود او بوزن او زراوند طویل و بدل روغن بلسان
روغن ترب کرده و بغایت مؤثر یافته اند **نسخه دیگر** که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین است و
با نسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد مرصاف کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم
سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط تخم اسطوخودوس سیسالیوس
دار فلفل جند بیدستر عصاره لحیة التیس سعد جاوشیر سانج هندی هر کدام
هشتم سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک جعده فوتنج بری اوقو تخم جرجیر بری روغن بلسان فرفیون
مقل ازرق هر کدام شش درم اشق ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی فطراسالیون افیون رازیانه گل سرخ
خیطیانا شکاعی شبیع هر کدام پنج درم **تریاک قالاغانی** که در رفع سمیت هوام میکند و اطبای سابق
اجماع نموده اند که هر که در وبا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب یا شراب یا با قیام تناول نماید
جنگ و شبه دفع اذیه و با و تب و بائی میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول است که
در سال وبا در آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مرصاف زعفران از هر یک جزو **تریاق
الاربعة اول** ترکیبی است از تریاقات اربع گرم و در دوم خشک و محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز
و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت و محتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورچه
و وسعه و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش یک مثقال و قوتش تا دو سال باقیست و بدلش بضعف وزنش
مثرودیطوس است **صفت آن** خیطیانا حب الغار مرصاف زراوند طویل با التسویه عسل سه وزن
ادویه **تریاق معروف بکشف الهموم** منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت قوتش شش سال باقی است

و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال مقوی دماغ و فادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب
مرزنجوش استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب
ترب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت
باشد با گلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهت تب و اسیر و امراض مقعد با عناب
و جهت مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق
با ماء العسل بنوشند و طلای او در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است **صفت آن** پوست ترنج
و تخم آن و برگ او هر کدام ده مثقال حب الغار خیطیانا سنبل الطیب هر یک فلفل هر یک هفت درم زرنباد و بیخ
اطریلال بهمن ابیض از هر یک سه درم زمرد کهربا هر یک دو درم عود هندی هفت درم پادزهر معدنی شش درم دانگ
مروارید چهار درم عود را در هشت مثقال گلاب بسایند و فادزهر را در آن حل کنند و هفت روز
بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج در او بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود
و بعد از حل شدن با عود و فادزهر محلول مخلوط سازند و با سه وزن ادویه عسل بقوام آورند و با آتش نرمی
بگذارند و محلول را کم کم در او ریخته بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه نموده بعد از شش ماه استعمال نمایند
… و باید بقدری باشد که بجوش نیاید و اگر پادزهر معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی را بدل او
سیزده قیراط کنند **تریاق ابوماهر** در معاجین مذکور است **فصل دویم** در ایارجات **ایارج لوغاذیا**
ایارج از تالیف فیلغوریس بلغه یونانی بمعنی دواء الهی و مراد از و مسهلی است که بمشیت الله تعالی
غوص او در عروق میشود و تنقیه خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش با و نرسد و با عسل
شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار
مثقال با آبی که در او بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس هر یک بقدر
حاجت جوشانیده باشند با یک درم نمک نفطی استعمال نمایند گرم و خشک است جهت صداع و برص و بهق
و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر النفس و احتباس حیض و دوار العین و درد معده
و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و وجع کلیتین و درد
و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محرق و لزج و مرار و بلغم و سودا و
نافع و مقیدات و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته موافق نسخه کامل و بهترین نسخها است و حب
الغار ندارد و تخم حنظل ۹ غاریقون ۱۲ اشق ۲م خربق سیاه ۱م سقمونیا ۲ بوفاریقون ۸

هر کدام ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کمادریوس فراسیون سلیخه هر کدام شش درم فلفل دار فلفل
سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند فطراسالیون زراوند طویل هر کدام چهار مثقال
با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره افسنتین حب الغار هر کدام دو درم
ثوم بری فرفیون سانج انقل … جعده مرصاف سنبل هندی خیطیانا اسطوخودوس زنجبیل
حماماحاشا هر یک دو درم و نیم اضافه نموده اند **ایارج شادرطیوس الاکبر** که قبل از زمان جالینوس
تالیف یافته سمی باسم پادشاه آن عصر و قوی تر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش
تا چهار درم با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج
بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهت دفع
فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمه بصر و عسر النفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویه
و تعدیل آن از مقویات و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و خنازیر و حامض و استسقا
که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و رعشه
و لقوه و فالج و تقویه حرارت غریزیه را نافع و بغایت صنعت او را مانع و دافع سودای سوخته و بلغم
متعفن فاسد و فالج و تقویه حرارت و گدازنده اخلاط فاسده غلیظه از رگها و جهت نیکو گردانیدن رنگ
که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرها در عروق بهم رسد و جهت اصلاح و تقویه بدن انها
مفید و مرکبست از ادویه کبار و مختار … و سعوط او بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب … نافع
و بدیل است و انچه موافق نسخه کامل و قدما است بسرخی نوشته شده با اضافه مرصاف صبر
سقوطری یازده درم غاریقون ابیض دو درم زعفران دارچینی وج مصطکی دهن البلسان هر یک
دو درم فرفیون دار فلفل ابیض و اسود خیطیانا فقاح اذخر هر یک دو درم قسط المر کمادریوس
افتیمون هر کدام چهار درم اسارون سلیخه عود بلسان حب بلسان هر یک دو درم راوند چهار مثقال
و نصف سقمونیا درم سنبل الطیب ۲ درم و نیم حماماحا هر یک درم با عسل بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و در مختار ابن هبل هر جای … واقع شده **ایارج فیقرا** بلغه یونانی فیقرا بمعنی
تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سرد و در اقیای ابخره دماغی است و منقی معده
از مواد بلغمی و ماده جنوب سهله و گویند مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درم و قوتش
تا دو سال باقیست **صفت آن** گل سرخ مصطکی سنبل الطیب قرنفل عود بلسان حب بلسان سلیخه

دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد دو چندان مجموع را کوفته و بیخته اگر به تنهائی استعمال نمایند
با عسل شهد بسرشند و اگر اراده حبوب کنند بدون عسل کنند **ایارج جالینوس** منافع او مثل منافع ایارج
لوغاذیا است و بجهة قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیر البول انفع از وست و در بقای قوه و قدر
شربت و طریق استعمال بدستور ایارج لوغاذیا است **صفت** موافق نسخه کامل تخم حنظل غاریقون
بیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود از هر یک شانزده مثقال مر با السفایج افیثمون مقل ازرق
کمازریوس سلیخه فراسیون هر کدام سه مثقال مرصاف سکبینج زراوند طویل فلفل اسود دار فلفل ابیض دار
فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و
صبر را چهار مر اضافه نموده اند با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند **ایارج ارکا
غانیس بن داود** جهة امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مره سوداء و بخور که از رطوبة
باشد و درد کلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و نزد دایه و قروح ریه و جگر و گزیدن سگ
دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هر گاه از آب بترسد مخلوط سازند با شیر تین و
و عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل وزن چهار قیراط و با آب دیقوم بنوشند و جهة درد
شکم و رحم با آب سداب که مخلوط سازند با دو سه مثقال جندبیدستر و جهة درد کرده با آب کرفس و
در سایر علل با طبیخ افیثمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت اخراج بدستور ایارج
سابق است **صفت آن** شحم حنظل بیست و سه درهم فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه کمازریوس
سقمونیا فلفل ابیض دار فلفل هر یک دو اوقیه در مختار ابن هبل چهار اوقیه اوقیه و ثلث بصل الفار
مشوی فربیون صبر زعفران حنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک یک اوقیه جعده دارچینی
سکبینج مرصاف سنبل اذخر فو ونج زراوند مدحرج هر کدام دو درهم با عسل بسرشند و بقدر حاجت
استعمال نمایند **ایارج روفس** موافق نسخه کامل الصناعة برخی تالیف شده جهة رفع سودا
و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است
با نقوع افسنتین استعمال نمایند و مطبوخ را در شراب یا مثلث حل نمایند و قدر شربت و مدت اخراج
بدستور سابق است **صفت آن** شحم حنظل صبر بیست درهم خولنجان ده درهم کمازریوس بیست
درهم سکبینج جاوشیر هر کدام هشت درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل اسود دار فلفل ابیض
هر کدام پنج درم سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده هر کدام دو درم و در بعضی

نسخه

نسخه کافیطوس فراسیون غاریقون هر کدام ده مثقال زیاده نموده بقدر حاجت با عسل سرشته
استعمال نمایند **ایارج بقراط که ایارج فیقرا الطبیب نامند** جهة رطوبة معده و درد سر که از بخار فاسد متولد
شده باشد و جهة غشی و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت المزاج بدستور ایارج
سابق است **صفت** حنطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی هر کدام نیم درم فطراسالیون فراسیون کمازریوس
اسطوخودوس فلفلمونیه از هر یک یکدرم مر چهار درم حب البان زعفران هر یک درم و نیم صبر پنج درم
و نیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج اندروماخس** جهة امراض بارده دماغی
و معده و مفاصل و تشنج و صدمه و ضربه و شکستگی اعضاء و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد
تهیگاه نافع است قدر شربت از یکدرم تا چهار درم و ادمان صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند
و جهة ورم چشم با عنب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهة قروح سر انگشتان با سرکه
ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت اخراج بدستور ایارج سابق است
دارچینی بلیلج سیاه قصب الذریره عیدان البلسان فقاح اذخر قشور الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده
در دیگ سفالین کرده با آب باران شش روز که هر روز سی صد مثقال است بجوشانند تا نصف
رسد پس صاف نموده نگاهدارند و صبر سقوطری یک رطل با آب باران در آفتاب سایند و بنوشند
و چندان در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از آن با آب ادویه سابقه بدستور صبر را بسایند تا تمامی
آبها را جذب کند و در سایه بلکه خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مر و کندر از هر یک سه اوقیه
در بعضی نسخه یک اوقیه سابیده در ظرف شیشه نگاهدارند قدر شربت یکدرهم **ایارج دیگر** ایارج اندروماخس
که ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل پنج درم بصل الفار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود
اشق اسقوریون چهار درم و نیم و در بعضی نسخه دو درم و نیم کمازریوس افیثمون مقل صبر سقوطری سه درم
حاشا بوه ریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل بسفایج
جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل بسرشند و قدر شربت
از یک مثقال تا چهار مثقال **فصل سیم** جوارش معرب از کوارش فارسی است بمعنی کوارنده و از
اختراعات حکمای فرس است و او عبارتست از تراکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد
و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحنی پهن کرده پاره پاره کنند و بدلی جهة مزاج او
مسطور نیست و متاخرین بعضی از معاجین سهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و ظاهرا موافق

جوارش

قانون نباشد اطریفل الملوک دوا والسنه است و مذکور میشود جوارش لؤلؤ مقوی اعضای رئیسه
و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجربست لؤلؤ عاقرقرحا هر یک
یکدرم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه هر یک دو درم بهمنین خولنجان دارفلفل
از هر یک سه درم زنجبیل ۳ مصطکی ۴ دارچینی پنج درم سکر سلیمانی مثل ادویه قدر شربت یک ملعقه و در
اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود جهت تقویه معده و تخفیف رطوبات و خفقان
و ضعف جگر و هاضمه نافع است عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا
هر کدام دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک جزو
زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو شکر باید از هر سی مثقال ازادویه نیم مثقال [illegible]
نیم آن شکر بقوام آورند و بسرشند شربتی تا دو مثقال جوارش زرعونی معتمد علیه تخم [illegible]
شقاقل لوذری ناف سقنقور لسان العصافیر هر یک یکمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم شبت
تخم تره تیزک شاهی تخم جرجیر تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان هر یک
۳ هر تخم انجره ۲ هر با فانید بسرشند و مقدار شربت از یک [illegible] تا دو [illegible] این زرعونی نزدیک است
بجوارش کوناف سقنقور بهم رسد بدل آن دو وزن آن خصیة الثعلب یا بقدری خردل کنند بغایت
خوبست جهت تقویه معده و باه و اعضای رئیسه و گرده و کمر و آلات بول جوارش التفاح جهت تقویه
معده و احشاء و دماغ و هاضمه مفیدست صفت آن یکرطل سیب شیرین را از پوست و تخم
پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید
و نیم رطل عسل بقوام آورند فلفل و دارفلفل و قرنفل هر یک ۲ زنجبیل ۴ زعفران ۵
عود هندی ۵ کوفته و بیخته بسرشند جوارش بلادری جهت ریاح بواسیر و تقویه باه و هضم طعام
بغایت نافع است و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی دو استار [illegible]
[illegible] استار فانید چهار صد و پنجاه [illegible] مغز کردکان سفید کرده کنجد هر یک ده مثقال [illegible] عسل بلادر
کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد [illegible] و صاف نموده ادویه را با آن چرب
و بکوزن و نیم فانید را بقوام آورند و بسرشند جوارش شکر جهت تحلیل معده و تقویه هاضمه
و دفع بلغم و رطوبات نافع است کبابه قاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل
زعفران از هر کدام یک سهم عود فلفل هر یک نیم مثقال با پنجاه مثقال شکر بقوام آورده بسرشند

جوارش جهت ضعف معده و هاضمه و دفع بلغم و رطوبات نافع است زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه
ساذج هندی سنبل الطیب جوزبوا صندل زرد عود بلسان هیل بسباسه قرنفل [illegible] طالیسفر سعد طباشیر
عود هندی هر یک سه مثقال و نیم کافور و مشک هر کدام یک مثقال و نیم با نود درم قند سفید بسرشند بقوام
آورده جوارش خوزی جهت اسهال مزمن و تقویه معده و جگر و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق
امزجه اطفال و زلق الامعا بغایت مفیدست و از تراکیب مجربه محمد بن زکریا است دانه انگور که از سرکه
استخراج کرده باشند و لو داده و مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال [illegible]
نبطی گلنار جوزبوا [illegible] هر یک ده [illegible] کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب هر یک پنج [illegible] با شکر یا عسل
بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه [illegible] جوارش مفرح تالیف کندی جهت دفع خفقان
و تقویت دل و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق بغایت موثر است گل سرخ ۱۶
سعد ۵ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون هر یک ۳ قرفه زرنباد هر یک ۲ بسباسه
جوزبوا قاقله کبار و صغار هر کدام یک ۱ بوزن ادویه آمله مقشر را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث
رسد و از پرویزن بیرون کرده با یکرطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند و این نسخه بعینه نسخه نوشدارو است
بهندیست که در وزن آمله جوارش سفرجل بدستور جوارش تفاح است و در تقویت معده اقوی از آن
و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور شد بجای سیب به شیرین باید کرد فصل چهارم در معاجین
کبار و صغار و ماهیت و سهله هرچه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تسخین و جلا و حفظ و تفتیح و صحت
و تحلیل باشد از معاجین نامند و هر چه از انجمله مشتمل بر ادویه قوی الترکیب و قوی الخاصیه باشد و
مدت بعید از مزاج نیفتد و او را کبار نامند و عکس او را صغار و آنچه متضمن [illegible]
و قوی ارواح باشد و باعث سرور اند او را مفرح نامند و شرط ترکیب معاجین نضجی است که در تریاق
مذکور شد و باید با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن و دو
فرموده اند کمتر از دو وزن جایز ندانسته اند و بعضی بوزن ادویه و در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر
در همه فصول به وزن قایل اند خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج
تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر [illegible] در مزاج [illegible] اعتبار او است معجون [illegible]
جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان
و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر [illegible]

ودما میل در زحیر و قوة باه مفیدست صفت آن خبطیانا فرودمانا مارزنگ تخم فنجنکشت حب الغار
زراوند طویل افیمون جندبیدستر حب البان اسارون سلیخه از هر یک یکمثقال مرصاف یک درم و دو دانک
اکیر ترکی چهار دانک درونج زرنباد تخم کرفس هر کدام یک درم و چهار دانک زعفران دارچینی لک مغسول
حب سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند فاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ
سعد حب المحلب بلیله سیاه پوست بلیله املج مقشر هر کدام ۴ درم و یکدانک تخم جرجیر و تخم بادروج
کندنا هر کدام یک مثقال و دو دانک زرنب شیطرج پیاز عنصل مشوی اطیخه هر یک دو درم کرم جلا
کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند و در جو ششماه که گذشته استعمال نمایند
شربتی از دو درم تا چهار مثقال معجون الارسطون جهة سل و درد شکم و تبهای مختلفه در ربع و غب و
درد رحم مفیدست فرفیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر قسط الکر سنبل الطیب صمغ عربی
تخم خندقوقا تخم انجره حب القرع المقشر سقل ازرق لبان سماق بیدانه دبق بیدانه کبریت اصفر سیعه یابسه
فلفل ابیض هر یک ۶ درم گل سرخ عاقرقرحا تخم غرطیثا تخم سداب تخم کرفس هر یک چهار درم بزرالبنج
حب الاترج نانخواه تخم طراثیث شقوقی هر یک ده درم تخم بادروج یک درم قرطم زنجبیل هر یک دو درم و بعضی اطبا
فلفل سیاه دو مثقال و چهار دانک داخل میکنند صمغ را در شراب ریحانی یا در جمهوری یا در مثلث
یا در نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب و غیره مذکورات خمیر نرمی نمایند و سه روز بگذارند و روغن
بلسان یک کف در و مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود و پس بعد از دو سه جوش از آتش
بردارند و در ظرف شیشه که گذشته بعد از ششماه استعمال نمایند معجون کاکنج جهة درد گرده و مثانه
و بول الدم مفیدست تخم کرفس رازیانه هر یک شش درم تخم خیار مغز بادام تلخ مقلو سه درم و تخم
حب الکاکنج حبیلی الکبابه ... یا مثلث قوام دار بسرشند شربتی یکدرم معجون الاصطمخیقون
جهة فساد مزاج و ضعف و برودة معده قسط المر حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی ۱۲ زراوند
طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره کرفس افیون نانخواه کمون کرمانی دوقو فطراسالیون کاشم
اسارون فستیتی الجدان سیاه فودنج بری نعناع هر یک چهار درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند
معجون فتاء الملک جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل
و نقرس و جهة پیرزد بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سدد و دکه خفی سنگ
گرده و مثانه و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد کلو هر گاه دور قرحه شوند

خفقان

نافع است و جهة حفظ صحت بدن بالغت از حادث شدن بسیاری از امراض صفت آن تخم
سداب بری فراسیون افیمون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر جنطیانا نای رومی اسطو
خودوس مر و ما میعه سائله هر یک ۵ درم قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب
فرفیون قشور اصل اللفاح اشق فودنج جبلی تخم رازیانه تخم جرجیر بری گل سرخ ناردین اقیطی
سنبل رومی حب البلسان هر یک ۳ دارچینی شش درم سلیخه شانزده درم عصاره غافث
کاشم برنجاسف صمغ اللور قنه هر یک ۴ افیون بزرالبنج الابیض هر یک ۶ ادویه را کوفته
و بیخته و آنچه خیسانیدنیست در شراب ریحان یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند و در وقت حاجت بعد از ششماه قدر شربت او یکدرهمست
با آب گرم و جهة سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانه و جهة درد معده و کبد با ماء الاصول و جهة نقرس
و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم معجون سنجرنیا بمعنی کثیر النجاح است جهة درد معده
که از برودة باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای
بهتر از عسل بسیار مفیدست صفت آن جندبیدستر ۱ افیون ۱ دارچینی هر یک ۱ دارفلفل
فلفل قسط حلو هر یک ۶ زعفران ۱ و در بعضی نسخه ۶ قیراط نانخواه ۱ اسطوخودوس
اسارون هر یک ۱ ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی با عسل یا شکر جوشانیده مثلث
داخل میکنند قدر شربت از یکدانگ تا دو درم بقدر حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند دواء الکبریت
جهة تبهای با لرز و سرما و بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودة و رطوبت باشند و درد پای
و نقرس و کهنه را نافعست و جهة گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و فعل او نزدیک
بفعل تریاقست صفت آن فلفل ابیض ۶ درم بزرالبنج فرودمانا لبان ذکر مرصاف هر یک ۱۲
افیون زعفران هر یک ۱۰ و در بعضی این نسخه سلیخه دو رق سداب هر یک ۱۰ کبریت اصفر
خام دارفلفل قسط مر زراوند طویل قشور اصل اللفاح فرفیون هر یک ۳ ادویه را کوفته و بیخته
صمغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
حاجت استعمال نمایند قدر شربت یکدرم با آب نیمگرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات بلغمی و سوداوی
دواء الملک الاکبر جهة ضعف جگر و ابتدای استسقا و برودة معده و تفتیح سده و ادرار بول و
ریختن سنگ مثانه و گرده بهترین دواها است از برای جگر صفت آن لک منقی هشت اوقیه راوند تخم

مقنر دارچینی قرنفل هر یک پنج اوقیه کمافیطوس سه و فو دو مر زوفای خشک هر یک چهار اوقیه دوقو
فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل هر کدام هشت اوقیه سنبل الطیب یک رطل جنطیانای رومی
زراوند مدحرج هر کدام یک اوقیه صبر سقوطری ۴ اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون هفت اوقیه
فوة عیدان البلسان هر یک اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره سنبل ازرق
هر یک هفت اوقیه رب السوس یک رطل و نیم زراوند چینی جعده اذخر هر یک دو اوقیه فلفل [illegible]
قسط تلخ هر یک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته
و بیخته با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از
شش ماه استعمال نمایند **دواء الملک الاصغر** منافع این قریب بمنافع آنست **صفت آن** ریوند
چینی یک اوقیه و نیم لک منقی و قسط و مر و لفاح اذخر و حب الغار و ترمس و حلبه و فلفل سیاه
هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بحریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
حاجت استعمال نمایند **امروسیا** بلغه یونانی بمعنی جالب المواد است از تالیف بقراط
جهة درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام نکند نافعست و جهة تحلیل ریاح و درد و سرد و ضعف
بدن **صفت آن** تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس
هر کدام ۱ دارفلفل قسط تلخ فلفل ابیض هر یک ۴ مرصاف ۳ حب الغار ۲ عف
وج زعفران هر یک ۲ با عسل کف گرفته بسرشند بقدر بندقه با آب گرم و بماء الاصول **دواء
السنه** که بجهة اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته
منقول از ذخیره و سایر کتب در خواص او بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید
شده سیاه میگردد و چون تمام سال مداومت کنند جهة تقویه معده و باصره و رفع لکنت
زبان و برودت اعصاب و عروق و تقویه گرده و مثانه و باه و قوة حافظه و رفع امراض بلغمی
و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارة غریزی بیعدیلست **صفت آن** پوست
هلیله کابلی ۱۴ آمله مقشر ۳۰ پوست هلیله زرد ۲۴ شونیز ۴۴ فلفل سیاه ۲۱ دارفلفل
زنجبیل ۱۲ فلفلمویه ۲۱ نارمشک ۱۲ قاقله صغار ۱۲ و کبار ۶ بلادر منقی از عسل ۶
برنجاسف ۲۴ اشق ۲۱ مویز منقی ۲۱ مغز تخم خیار ۲۰ نبات ۳۰۰ ادویه را از حریر بگذرانند
با نبات سرشته سیصد و پنج قسمت کرده قرص سازند و روزی یکعدد تناول نمایند در نسخه ذخیره

هلیله زرد و بلیله و برنجاسف و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده
و در بعضی سعد و افسنتین رومی افزوده اند **دواء الخطاطیف** جهة درد گلو و ورم گلو و انواع
خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد **صفت آن** انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر
وج سوسن آسمانجونی شب یمانی تخم خطمی اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل
هر کدام یک اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب اقراص افرقومعادریاس
منزوع الاقماع هر یک دو اوقیه قسط المر و ماده الخطاطیف تازه هر یک نیم اوقیه بازوی پاک تازه
دو عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت بقدر بازو و بماء العسل
یا ماء الشعیر یا آبی که بجهة باشند در وعدس و گل سرخ و اصل السوس و طلا نمایند یا با برخی از
داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و دستور روزی سه چهار مرتبه غرغره با یکی از آبهای
مذکوره باید کرد و قرص افرقومعادر اقراص مذکور میشود **دواء الکرکم الکبیر** از مرکبات جالینوس است
جهة دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و میگشاید جمیع سدة آلات غذا و پراکنده میکند بادهای
غلیظ را و ادرار میفرماید بول را و جهة دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای
صلابت رحم و مثانه و جهة استسقا و غیر آن نافعست **صفت آن** زعفران ۱۲ فو ۱۴ مو ۴
سنبل الطیب ۶ انیسون ۴ دوقو ۴ اسارون ۴ راوند ۴ فطراسالیون ۴
قسط حلو ۴ سلیخه ۱ فقاح اذخر ۱ حب بلسان ۱ فوه ۱ رب السوس ۱ عصاره
غافث ۳ اسقولوقندریون ۳ جعده ۳ روغن بلسان نیم اوقیه مرصاف کبیر رومی ۴
با عسل بسرشند قدر شربت یکدرهم با شراب عسل **دواء الکرکم صغیر** موافق نسخه کامل جهة درد جگر
و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زردآب نافع است و رنگ رخسار را نیکو گرداند **صفت آن**
سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه هر یک ۲ دارچینی مرصاف قسط المر فقاح اذخر هر یک
۱ ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت
استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مذکوره مساوی اند و عمر او در مثلث باید خیسانید **انقردیا**
و آن معجون بلادریست جهة استرخای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر
و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده **صفت آن** سنبل الطیب ساذج هندی مر
صاف سلیخه زعفران و در بعضی اطبا شیح کی و در بعضی نسخه قیلیه شیح رومی اضافه نموده اند

افیتمون از هر ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل دانقرویا که عبارة از طلا
باشد هر کدام دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری هر کدام یک اوقیه غاریقون هشت درم
اصل السوس الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه دو تیه یا به راکوفته و بیخته غیر بیخ رازیانه
که او را سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از ان در دیگ پاکیزه کرده و در سه جوش داده از آتش
برگیرند و صاف کنند و باره دیگر در دیگ کرده سه رطل عسل با ان ریخته با آتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ
رسد پس ادویه سحوقه را با او ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یکدرم
با آب نیمگرم و بجهة فالج و لقوه و استرخا با آب شبت بنوشند دحمرثا جهة سده کبد و سپرز و برودت
رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جهة تبهائی که از ماده بارده
باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبه باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس صفت آن تخم حرمل
یکمن و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج هر یک بیست درم زرنباد درونج هر یک ۱۴ درم
مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط المر
سلیخه هر یک ۳ قرنفل ۶ درم خربق ابیض ورد احمر شونیز هر یک ۶ سعد ۱۰ صبر
سقوطری ۴ فلفل سیاه ۱۰ ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه قدران ادویه بسرشند
و در وقت حاجت استعمال نمایند دحمرثای لؤلؤئیه منافع این مثل منافع اوست صفت آن
زرنباد درونج افیون جندبیدستر فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس بزرالبنج قسط حکو سنبل الطیب
جاوشیر هر یک ۶ حلبه ۳ مروارید ناسفته ۱/۲ میعه زعفران هر یک ۶ قند مر صاف
هر یک ادویه را کوفته و بیخته با به وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا المعموله بکبد الذئب
نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب و جهة جذام هر گاه طلا
کنند بر بدن مثل مرهم و جهة درد گرده و عسر النفس که از کثرت رطوبه مجتمعه در سینه باشد و قطع نخش و
و نزف الدم و نفث الدم کنند و بهم سا بدر و قطع عروق جگر را که عبارة از آورده است و نافع است
جهة ناصور هر گاه طلا کنند و مثل مرهم و جهة سموم سرو به با شیر بنوشند و این مرکب از تجربهان سمی
باین سمت که اشا میدن او دور میکند شارب او را از امراض باذن الله تعالی و نوشتن بعد از چهار سال
صفت آن زعفران مر صاف افیون جندبیدستر بزرالبنج قسط المر قردمانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب
اصل الغافت با عصاره غافت جگر گرگ شاخ سوخته راست بز هر یک یکجزو ادویه را کوفته و بیخته دا که

جنبانند بنت یا شراب صاف جدالجوهر یا جمهوری یا مثلث یا مویز و عسل خیسانیده یا سه قدران عسل
کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از ربع مثقال تا نیم مثقال اثاناسیا
الصغری جهة درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح سینه و ششش و برای سموم هوام بسیار نافعست
صفت آن میعه سایله با بابونه زعفران قسط المر سنبل الطیب مر صاف عیدان البلسان افیون سلیخه هر یک
۴ عصارهٔ غافت ۸/۱ اصل السوس محکوک ۱۲ ادویه را کوفته و بیخته دو باوزن
آن عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند القفطارغان الاکبر و هی الملضعیه جهة
سقوط جنین و عرق النسا و جمیع امراض بارده نافع است و این دوای هندیست صفت آن
افیون چهار استار و چهار دانگ فربیون ۶ درم اقاقیا ۱ استار و چهار دانگ حماما ۱۲ استار
و ۴ دانگ عاقرقرحا ۶ درم فاشرا که هزارچشان است قاهرستین که ششش هندانست هر یک ۱۴ درم
ابریشم مقرض ۱۲ استار نقره محرق ۶ درم تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه
زرنباد درونج شیطرج هندی هر یک ۲ استار بزرالبنج ابیض نه استار و ۲ درم بیخ کرفس ۳ استار
دو درم تخم کرفس ۱۰ استار حب عروع سقنقور هشت استار کبریت اصفر ۲ استار صمغ عربی میعه سایله هر
۳ استار و دو درم کندر ذکر ۵ استار و چهار دانگ دهن البلسان ۲ استار و ۴ درم جندبیدستر
نه استار ۲ درم ۴ دانگ دبق منقی ۵ استار و ۴ دانگ قردمانا ۶ استار ساذج هندی ۱۴ استار
۲ درم قرفه ۲ استار و ۴ درم مروارید ناسفته ۵ درم ابستد ۲ استار و یکدرم زوفا و مرارة البقر
هر یک دو درم زراوند طویل ۶ استار زنجبیل و فلفل ابیض هر یک پنج استار اطموط بعضی گفته اند
که الکمکت است بوزیدان هر یک ۱۲ درم شوبارو که نارخشکست ۲ استار و ۲ درم و ۴ دانگ
بهمن سرخ و سفید هر یک ۲ استار و ۴ دانگ مرارة الذئب مرارة الدب مرارة الغراب یک
۲ ادویه را کوفته و نیم کوب کرده و صمغ را در شراب خوبی خیسانیده تا هفت روز بعد از ان
ادویه نیمکوب مزبور را برا او بریزند تا همچون لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد از پنج ششش جوش
از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الضبعة العرجا بگیرند کفتار ماده پیر زنده را و بیندند دست
و پای او را و بیندازند در دیگ پس برات جوشان و بریزند بر بالای ان ترس ابیض و شبت
هر کدام کف دستی دیگر اجوشانند و با تش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از ان از آتش برگیرند
و سرد کنند و شوربای او را از پوست و موی و استخوان او پاک کنند و با شوربا را در دیگ پاکیزه

کروه بریزند براو از روغن طبان و روغن بادرین هرکدام سکرجه و باتش نرم بپزند تا ثلث او باقی بماند بعد از ان عسل بقدر شوربا براو ریخته بپزند تا انکه قوامش مانند قوام عسل غلیظ گردد و ان ادویه معجون را وارآتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند و قبل از ششماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود **مقطرغان الاصغر** حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس محکوک عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بیدستر هزار جشان ششش بندان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاقله سکر حب الغار دم الاخوین هریک ۲ درم زعفران فلفل بزر البنج هریک ۵ درم فربیون هفت درم بزر الخرمل قرنفل سانج هندی شحم الکرکدن خربق ابیض مرزه النیل قسط المر هریک ۳ درم طلا و نقره سائیده هریک دو دنک زرنباد درونج کافور هریک ۳ درم سنبل الطیب جند اسم مشک دو دانگ افیون ۵ درم ابریشم خام ملح هندی اشنان ذکر کرتب بحری سوخته فنه خیار شنبر که پاک کرده باشند از دانه و حب قرنفل اسم عربی البلادت طالیسفر شیح شاهانه بریح یا نخواه صعتر فارسی بیخ ذوفرا حب الکرهر کدام درم ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام اورند و بعد از ششماه استعمال نمایند **اصغر سلیم** جهة مرة السوداء و وجع الصبیان و درد رحم **صفت آن** فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر هریک شش درم افیون فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقر قرحا هریک ۵ درم سعد هزار جشان فاشرستین کرفس بندانشت زرنباد درونج زراوند طویل هریک ۲ درم دهن البلسان ماء الکافور هریک ۴ درم ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند و سعوط مثل عدسی با آب مرزنجوش جهة علل دماغی نافع است **کلکلانج الاکبر** این معجون هندی جهة درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق و سرفه رطب و قروح ششش و عطش و زهرها و برودة بدن و بواسیر و درد سر و درد ملها و قولنج و رزوابع امراض زنان آبستن و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقیست **صفت آن** هلیله سیاه بلیله شیرا ملج دانه بیرون کرده و ابرح و فلفلمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی دار فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی که شونیز است و زنجبیل بعض کوفته

کرفته و ملح اندرانی و هندی و بهمنین و ملح البحرین سیاه و سرخ یا نخواه آمله ۳ ل تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیرا ملج دانه بیرون کرده سه رطل بدهست و چهار رطل آب شیرین با تش معتدل بپزند تا ثلث باقی بماند و از آتش برگیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با او بپزند با تش هموار به پزند و حرکت دهند تا شکر گداخته و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل براو ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را براو بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال **کلکلانج الاصغر** منافع این مثل منافع اکبر است **صفت آن** هلیله هندی بلیله شیرا ملج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی صعتر زنجبیل حب النیل برنج تخم کشنیز خشک یا نخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی اطمط هریک ۵ م خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه سانج هندی هیل بوا که شونیز است و اگر یافت نشود عوض او دو قله کبار است حبت السوداء هریک ۳ م تربد سفید روغن شیرج هریک بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده دو بیست بنجاه استار آب آملج ده رطل **صفت ماء الآملج** شیرا ملج دانه بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده ۶ من با چهار رطل آب به پزند تا ربعش بماند و ابش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را اضافه نموده با تش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه سحوقه مذکوره را براو ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از ان روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند **معجون شیلثا** جهة صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و وحشت النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و ششش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و سعوط جنین در رحم امهات و سعوطا و جهة صداع و شقیقه لسیار نافع و این معجون را بهلیه فی بیاشند **صفت آن** مشک خالص حماما عیدان البلسان فربیون اشنان بنطی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت اصفر اخثاء البقر جبلی و اخثاء معز جبلی و کافور و خربق ابیض و سیاه و میعه سایله و سعد و مامیران چینی و تخم بلبوس و بداسقان که کف الکلب است و اصابع صفر و بیخ کاسنی و حب المحلب و کشت برکشت و خردل ابیض از هریک ۱ م مروارید ناسفته زعفران سانج هندی سلیخه و ریق غیر مغشوش جوز بوا انقاح الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم ذوفرا هریک ۵ م طلا و نقره سائیده زرنب

سعد زرنب سانج قرنفل هریک ۳ عود خام ۱ لاجورد ۲ دانک کافور یک دانک تربد ۴ نمک یکمثقال با عسل و شکر با بپزند **معجون عود غیر ملین** عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل هریک ۱ بادرنجبویه گاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل الکبر ترکی پوست ترنج هریک ۲ با عسل یا نبات ببرشند و در نسخه شیخ ابوعلی کافور یکدانک و نیم دارد جدوار و پوست ترنج را او اضافه کرده است **معجون سفرجل قابض** پاک کرده یکمن عسل یکمن فلفل دار فلفل زنجبیل هریک ۵ جیل هفت قرنفل قاقله سنبل دارچینی زعفران بستور هفت بپزند از پوست و دانه پاک کرده و مهرا بجمه از ابرو بزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار درم است **زرعونی** جهة قوة کرده و جگر و باه و معده و سردی او در یک شانه نافع و باد ها بشکند تخم کرفس بادیان تخم کرز تخم ایست تخم بزه تیرک یا نخواه مغز تخم خربزه و خیار بیخ کرفس هرکدام ۵ عاقر قرحا زعفران قرفه مصطکی عود هریک ۲ بسباسه قرنفل فلفلمونه کبابه هریک ۳ عنبر نیم ۱ بعسل ببرشند مقدار شربت دو درم بعد از دو ماه بخورند **معجون ماسک البول** جهة سلس البول و تقطیر ان نافع و مجرب است بلوط معشر مقلو ۵ حرف و مر تخم سداب هرکدام ۱ کندر حب الاس جوز بوا بسباسه قرنفل هلیله اسود هریک ۲ سعد شونیز هیل هریک ۳ انجیر خشک ۵ با عسل ببرشند قدر شربت از سه درم تا پنج درم **معجون فنداریقون** جهة نفخ و برودت معده زعفران کاشم بزر البنداب تخم کرفس زنجبیل حالوز الصنوبر الکبار از هریک شش درم بادام تلخ مقشر لبان از هریک دو درم فلفل هشت درم با سه وزن ادویه عسل ببرشند **معجون قفی** جهة سرفه و درد جگر و آلات تنفس و سینه و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز مویز بیدانه با قمقمش بیست و پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دار شیشعان یک درم و قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق دو درم و نیم و صاف چهار درم صمغ عربی در شراب یا قائم مقام آن خیسانیده با عسل ببرشند قدر شربت یک درم با آب گرم جهة درد جگر و معده و جهة درد شش و سینه با آب زوفا **معجون حلتیت** جهة رفع تب ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و گزندگی جمیع گزندگان حلتیت فلفل و سداب خشک بالسویه کوفته و بیخته بعسل سرشته و قدر شربت یک درم **معجون الخبث** جهة بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن گونه و تقویت احشا و هاضمه نافع است و ادرار مخوش بزنا مند هلیله سیاه آمله بلیله فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هریک ده درم

تخم شبت تخم گندنا از هریک چهار درم خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام جوشانیده ده درم با سه وزن ادویه عسل ببرشند و اگر دو درم مشک بران کنند اقوی خواهد بود **معجون القولنج الریحی از مجربات رکن الدین مسعود** سداب خولنجان سلیخه بیخ کبر سانج هریک هفت درم و نیم مکوب کرده یک شب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا اینکه بنصف رسد پس صاف نمایند و بعد از ان زرنباد و مصطکی و نارمشک و عود و پوست ترنج دار فلفل کاشم تخم کرفس سانج هندی افیون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف از هریک دو درم و نیم چند اضعاف نن مذکور که یکمثقال و ربع باشد بجزء نیخته پس مقابل عسل را با گلاب مذکور نجخته پس باقی ادویه را با این عسل که نجخته شده ببرشند و بریزند بران روغن بادام بیست درم و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد پس اضافه کنند بان فلوس خیار شنبر قدری که خواهد **معجون ذوفا** جهة نضج مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابونی ام ... رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان از هریک ده ل فرد مانا فلفل از هریک یک ل مغز بادام تلخ ۲۵ زراوند گرد و تخم انجره از هریک پنج م عسل سه وزن ادویه ببرشند و هر روز دو درم را با این مطبوخ بنوشند **مطبوخ** انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل حلبه تخم کرفس تخم راز یانج سیاوشان اصل السوس زوفای خشک حرم سیان از هریک پنج ل در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کنند و هر روز یک حصه را با دو درم معجون بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر با این دواها قی نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت جوشانیده و صاف کرده با سکنجبین عسل بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی نباشد **معجون ملوکی مستعمل** جهة قوة باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار مجرب است جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هریک سه مثقال قاقله کندر از هریک یکمثقال اشنه دو مثقال مشک نیم م قند و گلاب از هریک ده م قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام ببرشند شربتی یک مثقال **معجون جلائی مستعمل** جهة زیاد کردن منی و قوة مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجرب است سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هریک ده ل افیون تخم کرفس از هریک یک ل زیره کرمانی بذر مقلو مصطکی نعناع خشک عود از هریک نیم م فلفل دو م با یک م شربتی دو درم نافع بوده و مجرب است **معجون الصرع مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل شده و بتجربه رسیده**

حب البلسان شونیز زراج الاساکفه خرو النعلب بیست پنج کبر هر یک نیم م ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید
زنجبیل پنج شبت تخم شبت خبطیانا فقاح الاذخر لسان العصافیر بلیلج هندی صعتر فارسی عاقرقرحا
زراوند مدحرج بندق هندی بهل قفر الیهود دهار جشان شش بندان هر یک ۴ م قرنفل سنبل الطیب
قسط تلخ حرمل عیدان برسیاوشان قاقله هر یک ۳ م پنج سوسن اسمانجونی لبلاب خاک چهار راه
دماء السوسن ماء الکشوث هر یک یکدرم مصطکی سه م تفاح چینی پنج عدد تخم رازیانه زوفای خشک
هر یک ۶ م فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج ابیض زراوند طویل افیون هر یک بیست م اکلیل الملک
۴ م بزر قطونا دو بسته هر یک ۴ م دو دانگ ادویه را کوفته و بیخته بحنیا سند انچه حیف نبد شراب بکانیه
کهنه یا انچه قایم مقام او باشد و باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند و در ظرفی کذاشته بعد از شش ماه
استعمال نمایند قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس و سعوط از و بقدر حبه با آب
شاهسپرغم یا آب مرزنجوش و وقت انخا دان هنکام طلوع شعرای یمانیه است که عبارت از کلب الجبار
است کاسکبنج این معجون فارسی است نافعست جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال
و صبیان که ایشانرا عارض شود و صرع دلقوه و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح
رحم و درد رحم البیار مفید است و سعوط کرده میشود و جهت آنچه پا ملکه سعوط بشنا کرده می شد
صفت آن سلیخه جفت افرید بوست پنج لفاح تخم رازیانه حرمل حب الاهیل زراوند طویل و مدحرج
شک عنبر حب البلسان هر یک ۴ م قرنفل فرنجمشک هر یک ۲۱۴ م بهل ۱۴ م قسط المر جوز بوا
بلیلج اصفر هر یک هشتم قرفه زرنباد اصفر شونیز تخم جرجیر زرد هر یک ۲ م نیم سکبینج زرنباد درونج
میعه سایله مرصاف هر یک پنج م سعد لسان بره زعفران جنبر بیانار شک حب الدسمت حب الغار هر یک
۲ م مغاث بیروح صمغی از هر یک پانزده م مرواسفرم ورق آس هر یک ۲ م ادویه را کوفته و بیخته
باسه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی کذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر
شربت یکدرهم تا یکمثقال است صفت جنبر بیا که موصوفست در کاسکبنج قصب الذریره اظفار الطیب
لسان ذکر میعه از هر یک ۴ م شنه قرفه زعفران شک عود هندی هر یک نیم م ادویه را کوفته و بیخته
با شراب کانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند
معجون المسید جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدها و تحلیل بادهای غلیظ صفت آن
شک سلیخه سنبل الطیب سافج هندی لک پاک کرده ریوند چینی خبطیانا رومی هر یک ۲ م زعفران نانخواه

تخم کرفس مصطکی هر یک ۳ م عود هندی قرنفل مرصاف هر یک نیم م ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف
کرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثل باقلی با آب کرم معجون جنطیانا جهت صلابت سپرز و جگر
و سدها و درد معده و کرده و مثانه و تبهائی که بطول کشد و جمیع زهرهای کزندها را نافع است
صفت آن جنطیانا رومی فلفل سیاه هر یک ده م قسط المر سازج هندی سنبل الطیب زراوند
مدحرج ریوند چینی هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته و باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند
قدر شربت یکدرم با آب سداب معجون فوذنجی جهت درد معده و جگر بارده و قشعریره تبهای بلغمی و تب
ربع صفت آن فوذنج نهری و جبلی و فطر اسالیون و سیسالیوس هر یک ۱۲ م رازیانه تخم کرفس بالونه
حاشا هر یک ۴ م کاشم ۵ م فلفل سیاه چهل و چهار م ادویه را کوفته و بیخته باسه وزن ادویه عسل
کرفته بسرشند قدر شربت از یک م تا دو م با آب کرم معجون تمری جهت عسر البول و قولنج نافع و مشقت
اسهال میکند در هر فصل از زمستان و تابستان صفت آن خرمای جهیر بون با تمر صیرفان دانه برداشته
مقشر پنجاه م یک شبانه روز در خل خمر خیسانیده پس برند و به پرویزن فراخی و بعد از ان [illegible] یاد و سداب
خشک [illegible] هر یک هفت ل فلفل سیاه صد دانه زنجبیل ۳ ل بوره ارمنی یک ل بادام شیرین مقشر از هر دو
پوست بیست عدد کوفته و بیخته و با تمر ممزوج نموده باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند قدر شربت
۴ ل با آب کرم معجون زبیب جهت صرع [illegible] مایل باعتدال و مداومت او در رفع امراض عصب و
صرع مجربست حقیر تجربه نموده صفت آن هلیله کابلی آمله بلیله زرد بلیله اسطوخودوس هر یک ده م
عود الصلیب ۵ م عاقرقرحا سه درم کوفته و با مویز دانه برون کرده بوزن آن بسرشند شربت
از نیم مثقال تا یکمثقال دیم است معجون جالینوس جهت امراض بلغم و سوداوی در ریاح و سده جگر
و برودت کرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است صفت آن فلفل سفید ۴ بهل ۴ قسط
بحری ۵ سنبل الطیب ۵ عود بلسان ۵ قصب الذریره ۵ تخم نورد ۵ زنجبیل
۵ سعد ۵ خولنجان ۵ قرنفل ۵ دار فلفل ۵ دارچینی ۵ سلیخه ۵ اسارون ۵
زعفران ۵ مصطکی ۵ با عسل معجون نمایند نسخه دیگر از کامل الصناعه فلفل سیاه و سفید
سازج حماما تخم کرفس افیون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب زعفران
قصب الذریره هر یک ۵ م عسل سه وزن ادویه معجون عود ملین از شیخ ابو علی جهت تقویه معده و دل
که با مبوست باشد صفت آن بهل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد هر یک

عاقرقرحا وهم صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در ناودان با سرکه کهنه ده سیر بپایند
و با عسل بسرشند و شربت و و درهم با بیست و هم آب گرم **معجون دیگر جهت صرع از تالیف** جهت تقویت
دماغ و رفع سدد و منع بخار و امراض مرکبه دماغی مجرب بسیار یافته اسم مرکب سوسوم است
سیساليوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک عشره مثاقیل غاریقون خمسه مثاقیل هلیله بلیله آمله
سبعه مثاقیل فرودمانا فاوانیا زراوند مدحرج هر یک ثلثه مثاقیل زبیب مرزنجوش الجم ضعف الادویه
الشربه الی مثقالین عدده وعشیته **معجون عقرب** جهت سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته
خبطیانا **سه ل** زنجبیل یک **مثقال** فلفل دو **مثقال** دارفلفل **ده مثقال** کاکنج **پنج ل** جندبیدستر **ل** با بیست **ل** عسل
بسرشند و بعد از شش ماه بیابند بخدا انکه بیابند **معجون ابو ماهر مسمی به تریاق** جهت قروح گرده و مثانه
و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول مرتین لغایة مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع است
و بدر حیض و تسکین دردهای اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعصابست قدر
شربتش در اول علت یکمثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت درم ماء العسل و در مزاج بسیار حار با شربت
به و رب غوره و در وسط دو مثقال با هفت درم آب برگ بارتنگ مطبوخ و بهفت درم ماء العسل و در
علت که چرک پاک شده و خونابه آید یکمثقال و ربع با شربت بوره و با رب غوره و امثال آن و بجهت ادرار حیض
با آب تخم سنجوع و مانند آن از ادویه مدر حیض گل مختوم تخم خطمی و جنازی تخم خرفه مغز تخم خیار بن
و تخم خربزه و کدوی شیرین و دم الاخوین **پنج ل** طین ارمنی مغسول **ده ل** ودع محرق شاخ گاو
کوهی بسد مروارید از هر یک یکمثقال و نیم عصاره لحیة التیس قطرا سالیون زوفای خشک صمغ تخم
تخم کرفس انیسون هر یک چهار **ل** صمغ الوز نشاسته کثیرا حب العلق کمافیطوس تندیت حب صنوبر
خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مغز از پوسته ها هر یک هفت **ل** سماق منقی غوره خشک
طین فارسی گل کل شیراز زیت ریوند را ملک حلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هر یک سه
مثقال حب کاکنج چهل عدد انیسون رب السوس هر یک دو مثقال عسل کف گرفته سه وزن ادویه
معجون سیساليوس جهت اقسام صرع مکرر و موی و از هیچ دوائی در باب صرع قایم مقام این نمی
تواند بود سیساليوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک **ده ل** غاریقون **پنج ل** فرودمانا حلتیت
زراوند مدحرج از هر یک دو مثقال و نیم کوفته و با عنصل و دو چندان عسل با قوام آورده ادویه را
با آن بسرشند **صفت دواء الکرکم کبیر از کتب جالینوس است** جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و بود

فلفل

وغلظت آن و میگشاید سده جمیع الآت غذا و پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند
بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظ باشند و از برای صلابت رحم
و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافع است زعفران فو مو سنبل الطیب انیسون دوقو اسارون
راوند قطرا سالیون مغط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه رب سوس عصاره غافت
اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصاف کبیر رومی با عسل بسرشند و در بعضی
نسخه معسل است **معجون الکمونی** جهت تقویه معده و نفخ و ریاح و رطوبات نافع است زیره
کرمانی بیخاه که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده باشند زنجبیل بیست فلفل ده
برگ سداب خشک ده بوره ارمنی ده ادویه را بسیار نرم صلایه کرده با عسل سه
وزن بسرشند قدر شربت یکدرهم با شراب عسل **معجون مقل** جهت بواسیر و اورام مقعد نافعست
و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله و آمله مقشر تخم گندنا تخم
گندنا تخم ریحان از هر یک **پنج ل** مقل **پنجاه ل** را در آب کنند تا حل شود و با عسل دو وزن بسرشند
و در بعضی نسخه معسل است **معجون الکمونی** جهت تقویه معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن
نافع است زیره کرمانی **صد ل** که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده بود داده باشند زنجبیل بیست **ل**
برگ سداب **ده ل** ادویه را بسیار نرم صلایه کرده با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت
یکمثقال **معجون جهت قطع خون بواسیر بسیار مجرب** هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک **ده ل** بسد کهربا
صدف سوخته از هر یک پنج مر شاخ گاو کوهی سوخته **پنج ل** زاج سفید نانخواه از هر یک دو مثقال مقل ازرق
بیست **ل** مقل را در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و پنج **ل** عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت دو مثقال
معجون اللؤلؤ جهت تقویه اعضا و تفتیح ادویه و تقویه اعصاب و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و اعانت
میکند مسن را اعانت شدید و اخراج منی میکند بلذت شدیده و نضج منی میدهد جوارید بنا سفید
بستد از هر یک شش **ل** انیسون بهمن ابیض از هر یک چهار مثقال کاکنج اصل اللباب از هر یک سه مثقال
فقاح اذخر سعد کرمانی از هر یک **دو ل** سلیخه اسارون دارچینی از هر یک یکمثقال و نیم صمغ یکمثقال
کثیرا یکمثقال با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند **قدر شربت** یکمثقال با آب گرم بنوشند **معجون
حافظ الاجساد که تالیف حیرت است** جهت انواع معده ماساریقا و جگر و ضعف برودت جگر و مراقی
معده و سوء القنیه نافع است این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و شامل این

نشده صفت آن دارچینی اصل الکبر از هر یک پنج ل فوتنج از هر یک چهار ل سنبل الطیب شش ل انیسون چهار ل
و دو قوه چهار ل رب السوس عصاره غافث جعده از هر یک سه مثقال مرقصاف چهار ل روغن بلسان چهار ل و اگر
یافت نشود بجای آن زیت کهنه بکند و با عسل ببرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باشد ان شاء الله تعالی
معجون بزور جهة باه مجربست تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم نوخجه لودری سفید و سرخ
لسان العصافیر شقاقل مغز جلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل ابیض دارفلفل حب
از هر یک پنج ل با سه وزن عسل ببرشند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند معجون
حب القطن جلیل القدر عظیم النفع و از جالینوس است و عظیم النفع است در اعاده شهوت باه میکند
بعد از نومیدی ازو و از را اصلاف میکند و سده را میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهة
حرقه بول نافعست و سنگ گرده و مثانه را میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع و قدر شربت دو مثقال
و نوشتن تا سه سال باقی میماند لب حب القطن پنج ... دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک پنج ل
شقاقل زنجبیل از هر یک ده ل دارشیشعان هفت ل قسط شیرین بزر کتان مقل مصطکی از هر یک چهار ل
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته ببرشند معجون سید الله جهة تفتیت حصاة بغایة قوی است خون تیس سمی سید الله
زجاج صاف سفید محرق با عقرب با ذیح کلم بوشادر که کرنب است ما داریب حجارة الاسفنج رماد پوست
تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ الجوز زج از هر یک یکمثقال فطر اسالیون
دو قوه شکاع اشنیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یکمثقال و نیم با عسل سرشته از یک مثقال تا
مثقال با آب طبیخ خاک و نخود سیاه بنوشند و رماد الارنب آنست که خرگوش را ذبح کرده درست
در ظرف خزفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تون حمام یا در تنور گرم بگذارند تا بسوزد معجون ابن هبل
جهة وجع الفؤاد و تقلب النفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده گل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل
زراوند طویل دارچینی اسارون از هر یک دو جزو مصطکی زرنباد درونج از هر یک یکجزو جند بیدستر
نیم جزو با یکوزن عسل و یکوزن شیره کلقند ببرشند قدر شربت دو مثقال معجون افسنتین جهة درد معده
و جگر و وجع الفواد که مواد سوداوی باشد بغایة مجربست افیمون ۵ تخم کرفس ۵ افسنتین
۷ سلیخه ۱۰ جند بیدستر ۲ افیون ۲ عسل دو برابر معجون جهة ریاح بواسیر و صداع و
ظلمه بصر و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البان فلفل سفید دارفلفل اسارون
سلیخه قصب الذریره سعد تخم نوره زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه اشربه [illegible]

مثقال این معجون و بید الورد معنی او آنست که مثل همه اجزا ادویه در آن است نافع است جهة انواع صداع
بارد و هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهة دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا
و تحلیل سایر اورام و دمامیل و صلابات نافع ظاهرا حار باشد در درجه اولی و قدر شربت او از دو مثقال
تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی زعفران دارچینی طباشیر اذخر اسارون قسط شیرین عصاره غافث
بزر الکشوث فو لک المغسول بزر هندی بزر کرفس زراوند حب البان اگر نباشد کبابه بلکه قرنفل
دانه هیل عود از هر یک یکجزو و در منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل ببرشند دواء المسک
شیرین که دواء المسک حار نامند جهة خفقان و مره سوداء و ضعف دل و معده و بادهائی که زنان
آبستن را بهم رسیده باشد و رنگ رخساره را نیکو کرداند زرنباد درونج از هر یک یکدرم لولو کهربا بسد
ابریشم المقرض غیر محرق هر یک یکدرم و نیم بهمنین بهمن احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبابه قرنفل
جند بیدستر از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک یکدانگ و نیم با سی مثقال عسل مصفی
آتش دیده ببرشند دواء المسک تلخ از قرابادین ابن جمیع جهة خفقان و ورم کلو و رطوبت معده
نافع است بهمنین قرنفل مشک مرصاف از هر یک ثلث درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یک درم و نیم
مر را در آب گرم حل نموده و با سه وزن عسل خام ببرشند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه موافق
محرور المزاج جهة خفقان حار و ناقهین نافع است غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاو
زبان کهربا مروارید زرشک بیدانه تخم خرفه صندل سفید از هر یک پنج ل فوفل گل ارمنی شست از هر یک سه
مثقال نشاسته دو ل عنبر اشهب دو ل ورق طلا یک ل ورق نقره دو ل قند سفید دو وزن ادویه با رب به
نو دل و آب انار [illegible] نو دل عرق بیدمشک نیم ل گلاب نیم ل بقوام آورده ببرشند و اگر بمشک خواهند بعنبر
تنها اکتفا نمایند و حقیر دو مثقال یاقوت زیاده نموده و اثرش را قوی تر یافته نوشدارو لولوئی منقول
از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخها است مکرر تجربه شده جهة تقویت
اعضای رئیسه و ضعف معده و دل و نقاهت [illegible] سفید است طباشیر سفید ابریشم مقرض
مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گل سرخ از هر یک سه مثقال یاقوت بیوند اسارون عود
هندی [illegible] صندل سفید پوست ترنج ساذج هندی [illegible] تخم بادرنجبویه درونج هیل زرشک بیدانه
عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هر یک دو مثقال مشک یکمثقال و نیم مثقال اگر را اهل طبع بعود از بیرون
بیرون کشته با یکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف گرفته ببرشند معجون فلاسفه که مادة الحیوة

ناسند از اندرونا خر قدیم است جهة امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویة
دماغ و حفظ فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه
و مقعد نافع است و در سیم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین شربتش
از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار سال باقیست فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله
املج حب صنوبر شیطرج هندی پنج بابونج بالسویه با سه وزن عسل بسرشند و درازی پوست اترنج
اضافه کرده شیح و خبث الحدید جهة زرداب و خفقان و بعضی زراوند مدحرج و خصیة الثعلب
[illegible] تخم انجره بجهة تصفیه منی و [illegible] معتبر بجهة هزال کلیه و بسباسه و جوز بوا و [illegible] منقی از
هر یک بقدر اجزای عشره اصل اضافه نمایند نوشدارو هندی که ساده گویند جهة تقویت
معده و جگر بغایة نافع است گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از
هر یک سه مثقال قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوز بوا از هر یک دو مثقال تا زیادتی شش هر
اجزا را یکرطل آب آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از برون کرده با یکرطل
فانید سنجری بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یک درم تا یک مثقال معجون که اشتها و خواهش گل خوردن
و چیزهای بد را قطع کند مشهور بمعجون فیقرا ایارج فیقرا هلیلج کابلی بلیلج املج [illegible] هر یک
ایلج را کوفته بعسل بسرشند قدر شربت از سه درم تا چهار درهم بطبیخ فوذنج معجون دیگر که در صفت
مثل معجون فیقرای مذکور است و بغایة مجرب و معروف بمعجون جوز جندم هلیلج کابلی املج بلیلج جوز
جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل سرشته پیش از طعام میل نمایند بقدر جوزی
و بجای گل نشاسته را با نمک سوده کرده بخورد یا جوز جندم را شوره کرده تناول نمایند و غذا از آنچه
سازند کباب مرغ بچه معجون بجهة عرق مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابو تمام است
هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی مساوی یکدیگر کوفته بروغن بادام
یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند معجون کبیر جهة تقویة دماغ و قطع ریاح و [illegible]
و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سودا را نافع است هلیلج کابلی بلیلج املج بزر الکرفس
الجبلی از هر یک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو وقیه سنبل حماما هیل و [illegible]
از هر یک سه درم دارچینی دو درم فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هر یک نیم وقیه
خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درهم بروغن بادام چرب نموده با سه وزن

ادویه عسل بسرشند اطریفل مقل جهة بواسیر و اسهال بواسیر نافع است پوست هلیله زرد و آمله منقی از هر یک
ده مثقال مقل سی مثقال در آب کنند تا حل شود و صاف نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورند هلیله و آمله را با آن بسرشند اطریفل
مقل طبری که جهة بواسیر نافع است پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از
هر یک ده مثقال ترید سفید هفت مثقال مقل سی مثقال فلوس خیار شنبر سی مثقال مقل و فلوس را در آب کنند تا حل شود
با عسل بقوام آورند و ادویه را با روغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال نمایند گشنیزی جهت منع بخارات
از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویة حواس نافع است و اجزای آن اجزای اطریفل صغیر است بعینه
و گشنیز خشک مثل نصف اجزا اطریفل بابان جهة برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه [illegible] مداومت باید
هلیلج کابلی بیست مثقال بلیله آمله از هر یک ده مثقال [illegible] و برنج کابلی [illegible] مقشر پنج مثقال شیطرج [illegible] زنجبیل
از هر یک سه مثقال عاقرقرحا [illegible] مثقال [illegible] سه مثقال کندر مصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا از هر یک شش
مثقال فلفل دار فلفل نارمشک از هر یک چهار مثقال قدر شربت از سه درهم تا چهار درم اطریفل زمانی تألیف حقیر
[illegible] باسم والد خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت او جهة قطع [illegible]
مجرب و مانع صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمی‌رساند و جهة اقسام مالیخولیا
خصوصا مراقی و قولنج رحم بغایة مجرب و قوتش تا دو سال باقیست قدر شربتش جهة اسهال اخلاط از
چهار مثقال تا شش درم و چون مداومت نمایند هر روز یک مثقال تا دو درم و موافق جمیع امزجه است هلیله زرد
و کابلی و سیاه گل بنفشه محموده مشوی از هر یک ده مثقال ترید سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده
و گشنیز خشک از هر یک بیست مثقال پوست هلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید
کتیرا از هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد
گل بنفشه ده مثقال جوشانیده و صاف کرده با یک وزن نیم شیره هلیله و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند
اطریفل افتیمونی جهة مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغی
نافع است قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال پوست هلیله کابلی آمله مقشر از هر یک ده مثقال ترید افتیمون
سنا مکی از هر یک پنج مثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هر یک سه مثقال انیسون
نمک هندی از هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند اطریفل مسهل منقول از خط استاد
المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهة بهق و برص و جذام و داء الفیل و غیره و امراض
بلغمی و سوداوی هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از

هر یک دو درم بسفایج سنای مکی از هر یک هفت مثقال تربد سفید پانزده مثقال حاشا ل اسطوخودوس
پنج ل افسنتین یک ل سقمونیای مشوی چند درم با عسل معجون کنند قدر شربت پنج مثقال معجون شهریاران
که مسهل است جهة برودت جگر و معده و زرد آب و مره سودا و تحلیل قولنج زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل
سلیخه جوزبوا هیل قاقله مصطکی طباشیر زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه مثقال تربد هشت درم
حب النیل هشت درم سکر سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل قدر شربت از چهار درم و در بعضی
نسخه شیره بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است معجون سفرجلی مسهل جهة امراض معده و ضعف
معده که از رطوبت باشند و جهة تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و موافق فم معده و مانع صعود
بخارات قدر شربتش تا پنج مثقال به شیرین پاک کرده از پوست و تخم یکرطل ثلث و دو رطل نیم بکوبند
ماء الورد شو و لیمن بکوبند و از منخل بگذرانند و یکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه را
داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو مثقال هیل قاقله کبار زعفران از هر یک سه مثقال
مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد بروغن بادام چرب کرده سی مثقال شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال
با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار درم است معجون برزناشه جهة قولنج صعب و تنقیه
معده و امعاء مسهل قوی و مجرب است هیل قرفه سادج فلفل دارفلفل زنجبیل برنگ کابلی و مقشر قرنفل
از هر یک یکمثقال آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد سفید محموده
از هر یک ده مثقال عسل سه وزن ادویه شربت از یکمثقال و نیم است مسهل از تالیف حقیر است جهة امراض
حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج ل و جهة قولنج بسیار نافع است سنای مکی گل بنفشه
از هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج از هر یک پنج مثقال مغز تخم کاهو هشت مثقال محموده مشوی رب سوس
از هر یک پنج مثقال هلیله سیاه پوست هلیله زرد هلیله کابلی روغن بادام از هر یک بیست مثقال عسل دو وزن
ادویه با آبی که در آن سنا ده مثقال و گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه ده مثقال هلیله کابلی بیست ل جوشانیده
باشند بقوام آورده با لبرشند معجون مسهله که بجهة کرم معده و حب القرع مجرب است سرخس ابرنج
کابلی مقشر هر یک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته با عسل لبرشند و مجموع آن یک شربت است و باید که قبل
از تناول این دوا یکساعت شیر تازه دوشیده بخورد و بعد از دوا و قبل از دوا یک روز پرهیز
نماید معجون سورنجان جهة مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض هفت ل
بوزیدان دو مثقال قشر ماهیزهره دو مثقال اصل الکبر کمونی شیطرج از هر یک دو مثقال هلیلج اصفر

باهم

هفت مثقال تخم کرفس یک مثقال و نیم فلفل ابیض صعتر بلیله هندی ورق الحجار زنجبیل الجوار از هر یک یکمثقال و نیم سقمونیای
سه مثقال تربد ابیض سه مثقال زنجبیل محموده هر یک سه مثقال عسل کف گرفته سه وزن ادویه قدر شربت پنج ل با
آب گرم و اگر مداومت کنند دو مثقال و نیم کافیست معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهة قولنج
و امراض دماغی که از سودا باشند نافع است او پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه املج مقشر
از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال غاریقون پنج ل اسطوخودوس ده ل محموده مشوی سه مثقال
گل سرخ رب سوس مصطکی سعد از هر یک پنج ل عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو مثقال تا سه مثقال
معجون دیگر از برء الساعة است و چنین گویند که از جالینوس است در اول گرم و قوتش تا یکسال باقیست
و جهة زحیر و درد معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است هلیله سیاه بلیله از هر یک ده مثقال افتیمون
تربد اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنج ل غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر
یک مثقال گل سرخ زرنباد درونج حضض مکی دم الاخوین از هر یک نیم مثقال و شیخ الترمس مثقال طباشیر
اضافه و بعضی کندر و عود بخور و هلیله کابلی از هر یک سه مثقال اضافه کرده اند با سه وزن عسل لبرشند
معجون خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حار و بارد و سر مد و زکام و نزله و درد سینه نافع و مغز
معده سرد و بجهة دیر گذشتن او و مصلحش استعمال آن با آب طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش
تا دو سال باقیست و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت مثقال فلوس خیارشنبر صد مثقال با عسل بقوام
آورند بنفشه و تربد از هر یک بیست مثقال سقمونیا پانزده مثقال رب سوس دوازده ل ملح هندی هفت
ل و نیم افتیمون مصطکی رازیانه از هر یک پنج ل ادویه را باسی مثقال روغن بادام چرب نموده بسرشند چون
جوشانیدن فلوس باعث غلظت و ضعف عمل میشود باید بعد از قوام عسل با آن مخلوط کرده ادویه را اضافه
معجون ازاراقی از تالیف حقیر جهة قطع عادت افیون بغایة مجرب است و در دفع استرخاء و فالج و امراض
بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلسل البول بغایة نافع است ازاراقی که او را کچوله نامند ۱۰ درهم
خیسانیده پوست را جدا کرده و با نان ریزه مرده بعد از آن نرم صلایه نمایند گل گاوزبان ۲ مثقال
۳ زرنباد ۳ عود هندی ۱ اسطوخودوس ۲ قرنفل ۱ کثیرا ۱ نارجیل ۲ مثقال
۲ صندل سفید ۱ آمله مقشر ۵ هلیله سیاه ۵ عسل سه وزن ادویه شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
مداومت نمایند معجون مسهل منقول از تعریف تذکره مسهل جمیع اخلاط حاره محترق و مواد جذام
و ماده حمیات و عطش است نیم رطل آلوی بخارا و مثل آن تمر هندی و هر یک در کشمش و سپستان و مویز

منقی سی مثقال بلیله زرد تخم کشوث افسنتین بنفشه از هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خیارین
درازیانه و صندل زرد از هر یک چهار مثقال در آب بجوشانند صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین و یکوزن ادویه
شکر بقوام آورند و طباشیر و کثیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک پنج مثقال اضافه کنند
و اگر خواهند در اسهال قوی‌تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه کنند قدر شربتش تا نیم مثقال

معجون منقول از ارشاد و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار و [illegible] حیض
نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته‌اند که جهت برص مجرب است تا سه روز پی هم تا پنج درم استعمال نمایند
و قطع کنند پس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال او حوبت که قمر شروع در نقصان کرده باشد
بلیلج کابلی بلیلج آملج افیتمون دو قوا از هر یک پنج مثقال قرفه دار فلفل از هر یک چهار مثقال جوزبوا عاقرقرحا
شیطرج از هر یک دو مثقال با عسل سرشند **فلونیای رومی** منافعش مثل منافع فلونیای فارسیست لیکن
اقطع است از آن در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات
و فساد دهان و دندان و ضعف جگر و این احرارست از آن [illegible] دو مفرد و هند اکثار [illegible] از اغذیه حلو
و دسمه نماید و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند و اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسیست با زیادتی سلیخه
و ساذج هندی و روغن بلسان **فلونیای فارسی** جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع
و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و مقدار
شربتش تا یکدرم فلفل ابیض بزرالبنج از هر یک بیست درم افیون طین مختوم [illegible] جوز ابهل
اسارون نانخواه رازیانج سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم اشق سه درم
با عسل و شراب سرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج درم عاقرقرحا فربیون از هر یک دو درم [illegible]
درونج لؤلؤ مشک از هر یک نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در بعضی نسخه جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک
یکدرم **برشعثای ابی برکاة** منقول از خط استاد ابوی مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه گویند بهتر
از همه برشعثاها است بزرالبنج فلفل سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا
عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هر یک [illegible] درم عود بلسان چهار درم جند بیدستر دو درم
خشخاش فرفیون نیم درم روغن بلسان پنج درم اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند **فلونیای خاصه** که حکیم
محمد باقر طاب ثراه ترتیب داده در جمیع امزجه موافق است بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی از هر یک
بیست مثقال جدوار عنبر مشک [illegible] مروارید ورق طلا یاقوت کبود لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه

پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید و دو قوکندر [illegible] ترکی پوست [illegible] از هر یک دو درم کهربا ورق نقره زرنباد
درونج [illegible] از هر یک چهار درم عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی
حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی
فاریقون دارفلفل سلیخه حماما فطراسالیون [illegible] میعه سایله [illegible] از هر یک سه مثقال ابریشم صندل سفید
سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز جلغوزه مغز نارجیل از هر یک پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم
خربزه از هر یک یکمثقال افیون صد مثقال عسل سه وزن ادویه **فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق امزجه**
حاره و بارده که حقیر ترتیب داده و [illegible] کحافظ الارواح نموده بزرالبنج ۱۰ فلفل سفید ۱۰ افیون ۲
زعفران ۵ کشنیز خشک ۵ صندل سفید ۳ دارچینی ۳ طباشیر ۳ سنبل الطیب ۳
گل سرخ ۳ خشخاش ۳ جلغوزه ۳ نارجیل ۳ زرنباد ۲ درونج ۲ گل گاوزبان ۲ بسباسه
۲ عود قماری ۱ ساذج هندی ۱ حب بلسان ۱ عود بلسان ۲ سعد ۲ زرنب ۲ قسط
بحری ۲ جوزبوا ۲ لسان العصافیر ۲ [illegible] پرورده ۲ دارفلفل ۲ سلیخه ۲ اسارون ۲
فوفل ۲ زنجبیل ۲ رازیانه ۲ افیتمون ۲ قرنفل ۲ فرفیون ۲ پوست ترنج ۱ پوست [illegible]
۲ ورق نقره ۲ مشک ۱ بهمن سرخ ۲ و سفید ۲ درج ۲ تخم بادرنجبویه ۲ بوزیدان ۲
عسل سه وزن ادویه جهت بعضی این ادویه اضافه نمایند کهربا ۳ مروارید ۳ یاقوت ۲ لعل ۲ [illegible]
۲ مرجان ۳ عقیق ۳ ورق طلا ۳ عنبر اشهب **فلونیای محمود [illegible]** افیون ۱ فلفل سفید ۱۰
سنبل الطیب ۲۰ اسارون ۲۰ تخم کرفس ۶ بسباسه ۲ زعفران ۶ گل سرخ ۶ مشک ۲ عنبر
۲ ورق طلا و نقره [illegible] هل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افیون از هر یک دو مثقال **برشعثای**
ابی برکات که مرحوم ظهیر الدین علاء الدوله اسلام فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده و بعد
تجربه نموده بهترین نسخ است جهت دفع سمومات حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار و ظلمه بصر و اوجاع
گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوة حفظ و [illegible]
و گداختن بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از جهت قولنج و [illegible] و برودت معده
و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن و طبخ خون نافع است جهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن
و کثرت عرق و بوی بد آن و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت غریزی را و زایل میکند کسل و [illegible]
و [illegible] استرخا و انواع [illegible] و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و در یک مجمع را

مخدر میبازد و جهة رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و در معده و قلب و دیر هضم
شدن غذا نافع و مقدار شربت از و غایتاش یکمثقال و اقلش یکدانگ صاحب سل مقدار نخودی با آب
گرم بیاشامد و وقت خواب بخورد شود و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار باید
گرم و سه عن با دام شیرین و نبات و خادر نمایند و در مزاج خشک و سعوط ازان صاحب صداع بارد و مقدار
حبه با آب مرزنجوش کند و همچنین صاحب لقوه سعوط نماید و در امراض حلق مقدار حبه و جهة ضیق
النفس بدهان کرفته النفس را ابتلاع نماید و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهة
ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و اعصاب رطبه و اکر متعذر باشد بطبیخ
زیره و جهة وجع سپرز بماء الورد و خل خمر و جهة درد پهلو بشرب الاصول و جهة درد جگر با آب عسل هرگاه
از ماده بارد باشد و اکر از سده باشد بماء الاصول و جهة مبطون بماء الاس هرگاه ضبط شکم خود
نتواند کرد و جهة درد تهیگاه با آبی که گرم شده باشد و در افتاب در تابستان و در زمستان بجلاب گرم
و جهة تبهای بلغمی و هرگاه با آن وجع فواد باشد و جهة تب مرکبه بمطبوخ افتیمون و جهة زحیر با آب
بزرقطونا و آب گرم و جهة حصاة با آب سداب و با آب ورق ترب و جهة بیماری که خواب نکنند
بطبیخ خشخاش و جهة بواسیر بماء الکراث و جهة ثقل لسان و حیط با آب سماق و جهة غم و سبب با آب کاسنی
و جهة جماع بماء الحمص المطبوخ و جهة نقرس حبه هر روز فرو برد و جهة زنی که نزاید و نفاس ان قطع
نشود با آب حلبه و جهة سم با آب حرمل و جهة کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهة کسیکه
کافور خورده باشد بماء الورد و بطبیخ عود و جهة گزیدن عقرب بعسل و گزیدن افاعی حبه بر زور برد
هرچند قی کند باز بنوشد تا قی ساکن گردد و علامت در این حالت کمسار گردیده و وقتی که پاک شود از سم
خواهش جبر و همچنین در هر سم قتالی و جهة ماده که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زیره و جهة دفع
زیادتی خون حیض با آب سماق و جهة احتباس حیض بطبیخ عناب و مویز و جهة قولنج بطبیخ اصل الکرفس
نافع است اخلاط آن دار فلفل دارچینی خیطیا تا پلنجه چند بیدستر از هر کدام چهار درم سنبل الطیب
قفاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم افیون یکدانگ نیم زعفران یکمثقال افیون تخم کرفس
بزرالبنج از هر کدام پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال و نیم قسط قوه اسارون از هر یک ده
درم و نیم زنجبیل فو و بیخ خشک از هر یک هفت مثقال روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده مثقال عسل حبل و
پنج مثقال یا بقدر کفایت ملنسخه دیگر که از ظهیر الدین نقل شده و کثر مجرب بتجربه رسیده است و در اکثر امراض

بهتر از مثرو دیطوس است بجهة ربع مکرر تجربه شده میوسایلوکا ذریوس مرصاف زعفران حرف خیطیا
هر یک ۲ طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر غاریقون هر یک ۳ اقاقیا جو فاریقون
فطراسالیون هر یک ۲ قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس هر یک ۵
زراوند طویل ۳ ریوند چینی ۳ اسارون ۴ حماما ۳ جعده ۳ روغن بلسان ۳ زبیب العنقی
دو چندان ادویه و زن عسل بر سر شند تریاق اربعة الساعة از املاء ظهیر الدین بخاد الاسلام فارسی شاکرد
بواسطه ابی برکاه که بر سر نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید ۲ دار چینی ۲
بزرالبنج ۲۰ افیون ۱۰ زعفران ۵ فرفیون ۱ سنبل الطیب ۱ عاقرقرحا ۳ دو وزن ادویه
عسل و بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن طریق شربتها و در هر علتی موجبی است که در شرح عشاء
مذکور شده و در بعضی نسخه فلفل سفید و سفید است و در اینصورت مایل بروان باقی باشد و با فلفلین مایل
بحرارت کما لا یخفی معجون که میونانی صوطیرا و بالفعل مخلصه نامند جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع
وسواس و فالج و تبهائی که بانوبه باشد و بحه صوة و در جنبی که از رطوبة باشد سعوط نمایند از ان
واکتحال کنند و جهة درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و سپرز اسیف جگر و احتباس بول و
مثانه نافع و بجهة منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با آب بار تنگ یا آب عصی الراعی
و جهة درد معده و ریاح غلیظ با آبی که در ان تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دردهای صعب درو ده
و ورم و بدفکری و توحش سوداوی و رعشه و درد بیزر بسنور و طلای ان بر قضیب مهیج باه و تکوین
قضیب و حقنه بقدر نیم مر با آب طبیخ حلبه جهة درد شکم که از برودت باشد مفید است و اجزا او در
بسر خی نوشته شده موافق مجرب ابو حاتم است مر مکی سلیخه قفاح اذخر از هر یک یکوقیه و نیم جند بیدستر
فطراسالیون از هر یک ۵ درم و در بعضی نسخ دوازده درم تخم کرفس دو وقیه سیساليوس یکمثقال قسط مر
دارچینی اقراص اذخر جعده سیساليوس اسارون از هر یک شش درم فلفل چینی دوازده درم دار فلفل چهار درم
افیون ده درم زعفران حماما از هر یک چهار درم قدر شربت یکدرهم و در بعضی نسخها افیون ده درم
دار فلفل چهار درم سنبل چهار درم و در بعض نسخها سنبل هفت درم قرص آذر جعده و در اقراص کوریات
و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف ادویه و اوزان قطالمر فیا نخواه فلفل سفید فرنفل
هر یک دانق و چهار حبه دارچینی مصطکی زعفران هر یک چهار دانق سنبل الطیب با فرنج هندی هر یک
مرصاف چهار دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره هر یک دانق با شراب قدیم تمام او مرضی کنند

معجون الربیع از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل از
تب دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع میکند و تلیت تجب لوز خجند حلتیت
قرنفل دارچینی شونیز مر صاف سعد سلیخه از هر کدام سه درم افیون شده ب فلفل از هر یک یک درم عسل بوزن
جمیع بسرشند معجون ربیع دیگر منقول از محمد بن زکریای رازی او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت
احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است تریاک کهنه هفت درم زعفران قسط از هر یک چهار درم
سلیخه حلتیت از هر یک دو درم سعد جند بیدستر سنبل از هر یک هفت درم قسط شش درم عسل بوزن جمیع بسرشند معجون دیگر
از مجربات ابو بکر رازی در قطع تب ربع بی عدیل است و وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابقست
اسارون کندر مرمکی جند بیدستر سعد سائله بزر البنج افیون بالسویه بعسل کرفته مثل جمیع بسرشند
معجون البلغم ایضا از مجربات ابو بکر رازی رحمه الله گو نشار بعد خراج و عادت هر کس یا ده دانه فلفل گویند
جوشاینده نبو شسند معجون اعظم که اسود نیز خوانند در کامل الصناعه مسطور است جهت زحیر و اسهال
مزمن بغایت نافع است جند بیدستر افیون سعد سائله بزر البنج مر صاف اسارون زعفران کندر
مانخواه بالسویه با عسل بسرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه است معجون
قابض منجبوش جهت اسهال بواسیری مجرب است تخم مورد جلنار مجموع عرابو و هندا ملیله سیاه
الجبار حب الحدید هر یک به وعسل بالمناصفه دو وزن ادویه عسل بسرشند شربتی دو درم امامقی چنین
با همه در استعمال آن شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت بهر مزاجی در ادویه آن
لابد است و آن چنان است که در هر مزاجی هر معجون مبتنی موثر باشد از انجمله لبوبست که از اسرار اطبا
تالیف شمس الدین ابن هلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است مرتک درخسار را نیکو کند
و اگر مداومت کنند آن قبل از جماع و بعد از جماع ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی
و امراض عصبانی قدر شربتش دو مثقال است حقیر بجهت معتادین زعفران و چند بابه شتر اعرابی و افیون
و بزر البنج و بدل سقنقور ماهی رو بیان کرده و بغایت موافق گشته قدر شربتش از افیون داران از نیم
مثقال است تا یکمثقال شقاقل خولنجان خصیه الثعلب بهمن سرخ و سفید و ج تودری سرخ و سفید لسان
العصافیر از هر یک ۳ سره سقنقور / حب الصنوبر حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار
تخم گزر تخم پیاز تخم شلجم تخم بوبجه خشخاش سفید خشکدانه که قرطم است تخم تره تیزک تخم شبت تخم کرفس
و آن دو قواست تخم حلبه خشک عربی از هر یک /۱۰ نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر

کبار مغز حب المحمودا و انیسون گنجد سفید مقشر هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون لسان العصافیر قرفه سعد
دار فلفل جوزبوا بادر مشک عود عنبر اشهب زعفران از هر یک یکمثقال مشک یکدانگ نیم زنجبیل بوزیدان قسط
شیرین مغز حب الزلم درونج از هر یک دو درم با عسل بسرشند که مجرب است آزموده است معجون چوب چینی از نسخه
مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویه معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویه باه
و فربهی بدن و غیره ص چوب چینی پنجاه درم مروارید دو درم ریوند افیتمون سنبل الطیب از هر کدام ۳ درم هلیله
مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی اسارون هر یک ۳ درم آمله بشیر پرورده ده درم کل مختوم ۳ درم صندل سفید ۲ درم
صندل سرخ ۲ درم سکه صیدا ماهی رو بیان ۳ درم دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام ۲ درم جوزبوا بسباسه ۲ درم
درونج زرنباد از هر یک ۳ درم بوزیدان سورنجان ۲ درم شقاقل ده درم کبابه چینی دو درم خولنجان قسط شیرین دو درم
تودری زرد و سرخ ۳ درم سعد ۳ درم ورق خشخاش سدس اجزا مجموع را بسایند پس کل گاوزبان بادرنجبویه گل
سرخ دواله از هر یک ده درم بکوبیانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه
از هر یک ده درم نرم کوفته در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده
بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز گردوکان مغز جلغوزه و مانند آن بهم کوفته در عسل حل کنند و
اجزا را بان بسرشند و حقیر در این معجون که جهت سرور است داخل کرده و بیست ل چوب چینی با جوشانیده
آب انار العسل قوام آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال قوی تر مشاهده نموده است معجون منتج
که بجهت توالد نافع است و اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم درم
و نیم درم زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند و از مضرات به پرهیز نمایند ص بهمن
سرخ و سفید مغز جلغوزه قاقله کبار دارچینی از هر یک ده درم مروارید لسبد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل
سکبینج ساذج هندی برگ قرنفل بمعوزن آن قرنفل بدل میتوان کرد و اگر ساذج سیاه ضخیم ورقی کنند
بهتر است و الا نصف ساذج و نصف قرنفل بدل کنند جوزبوا زعفران با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
و بعد از چهل یوم استعمال نمایند معجون منتج ابن جمیع مولف ارشاد که بغایت مجرب است و محلل ریاح
غلیظ و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار مثقال کل گاوزبان تخم تره تیزک از هر یک یکجزو نیم سقنقور
و اگر نباشد ماهی رو بیان بدل کنند مایه شتر اعرابی یکجزو سدس خصیه الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق
صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر یک یکجزو ابجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر
خشخاش سفید کتد و از هر یک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند معجون سبعی از مولف

تذکره عجیب الفعل است در برانگیختن باه و منعوظ و تقویه و حرارت عظیمی غریزی و فربه کردن بدن و
تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن نخود سفید پوست دار که در آب پیاز
سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و خشک خشک مسحوق ترا در سه مثل آب آن خشک ترتیب داده
از هر یک سه وقیه ترنجبین ده مثقال دارچینی خولنجان از هر یک شش مثقال یکرطل و نیم عسل را با نیم رطل
آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب تخم جرجیر تخم انجره از هر یک یک وقیه عاقرقرحا زنجبیل از هر یک نیم وقیه
اضافه نمایند و هشت قیراط باد زهر و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل کرده بدان
سقیه کنند و هر گاه قوی خواهند مغز گردکان حب الصنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بن بهمن سرخ و سفید
تخم رطبه تخم کتان از هر یک یک وقیه قسط شیرین امینون قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد چیز ماهیه سترا جزا
و ماهی روبیان از هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند قدر شربت
تا دو درهمست معجون ثوم از تالیف اسحق که مؤلف تذکره است ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع
و بغایت مجربست در مبرودین و مرطوبین جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و استرخا و سکته و رعشه
ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سده و تقویت معده و جگر و امراض مقعد
و رحم بکر اختناق آن و جهت احتباس بول و حیض و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه و بواسیر نیز مجرب
و مضر جوانان و صاحبان مزاج حار و مصلح آن سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت دفع
اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و بر قضیب جهت تهییج باه بغایت نافع و قوتش تا چهار سال باقیست
و شربتش تا دو درم و آن گرمست در سیوم و خشک است در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند
تا شیر را جذب کند و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا
خولنجان از هر یک دو مثقال زعفران یکمثقال روغن گل سرخ ده درم و اگر روغن خواهند قبل از آنکه با
عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن را بگیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند معجون منی
منقول از مختار ابن جبل در تقویه باه و تولید منی بغایة الغایه آزموده است تخم تره تیزک تخم لبوبجه مغز حلغوزه
از هر یک ده درم زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک چهار درم حلتیت طیب شش درم روغن نارجیل
ده درم ادویه را کوفته و بروغن نارجیل چرب کرده با شصت درم قند معجون کرده و اگر عسل قند باشد
باشد قوامست و قدر شربت دو درم قلیه رزدک تخم نیم نخت تناول نمایند معجون راح المؤمنین که با لطف
جعفرانست معتدل مایل برطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح معده و نفع میکند جهت سعال

و نزله و سوء التنفس و خفقان و غیره و او را استغراقی هست و تجربه رسیده لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک
پنج مثقال شقاقل بیست درم تخم جزر ده درم نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هر یک ده درم جوزبوا ده
کثیرا اصل السوس الاسمانجونی از هر یک چهار درم ادویه را کوفته پنجاه درم پوست خشخاش را جوشانیده
و بیست و پنج درم شیره تخم خشخاش گرفته ثقلش را بیندازند پس با عسل و آب سیب شیرین صد درم و آب زردک
صد و پنجاه درم بقوام آورند پس ادویه را سرشته نیم مثقال حب الخشخاش سوکران که شیخ تغنی گویند
و بنج شیبی و بکنکل شیرازی و امثال آن بقدر لایق اضافه نمایند معجون سرور با تالیف حقیر مبتلی و
و باضم و باه و مقوی احشا و مفرح و جهت سرور الاه تنفس نافع و دوا اول در دوم گرم و مایل برطوبت
و موافق اکثر امزجه است جوزبوا بنفشه از هر یک شش مثقال با هم باید کوبید و ده درم روغن بادام
و دو درم زنجبیل را کوبیده چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از هر یک دو درم عود قماری
قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک یکمثقال خصیة الثعلب بیست و دو درم شقاقل بیست و
پنج درم و اگر مرتا باشد بهتر است کثیرا انقاع خشک یک دو درم عسل کف گرفته هفتاد و پنج درم و قوت
زردک نباشد عسل را صد و ده مثقال باید کرد معجون قرص فعی جهت توالد و تناسل مجربست و بغایت
جهت و مقوی و موافق برد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی
و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویه باصره و تفریح و دفع وحشت سوداوی نافع است خصیة الثعلب دارچینی
زنجبیل از هر یک ۶ درم کبابه قرنفل دارفلفل از هر یک ۱۱ درم مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مغز جلغوزه
از هر یک دو درم ابریشم مقرض اشنه الجزا [illegible] تخم کرفس تخم لبوبجه تخم جیبون تخم گزر
تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط جرجیر بوزیدان جدوار جلغوزه کبابه صغار تخم ترب خولنجان مغز فندق
و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب البان حب الخضرا حب البطم برکوشند فلفل
العصافیر بصل الفصل المشوی خشک مربی خردل عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عنبر اشهب مشک از
هر یک دو درم زعفران ده درم ورق نقره ورق طلا هر یک یکمثقال قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته
دو وزن ادویه سرشته فصل پنجم در مفرحات مفرح عبارتست از آن چیز است که مشتمل باشند بر تقویه
نفس که عبارتست از روح حیوانیت و قوتها و فکر و تقویت آلات آن جهة ادراک با نفس محبوبات
و هرچند آلات قوی باشد و از کدورات بعید حواس ظاهری و باطنی صحیح باشد باعث ادراک بیشتر
میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها بانفراده میشود مثل شنیدن نای ملایم طبع از قوت سامعه

ومجموعه بر سبیل ازدواج میباشند و هرچه نفس را از اشتغال خارجه باز داشته مشغول العالم تجرد
خود و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هرچه باعث ادراک اللذات خارجی و محسوسه بحسب
تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هرچند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود
مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اختلاط با شنیدن سامعه ملایمات قوه سمع و دیدن معقول با جز
و آشامیدن لذیذ ذایقه و بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک
صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن
و حفظ معانی مانوسه جزئیه حافظه و صحت قوتهای باعثه و منتهیه و قوتهای غاذیه و مولده پس تنقیح
مفرحات در وجود امور مذکوره شرط و بحسب تفاوت اشخاص تقویه قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات
متعدد و ترکیبات فیه مفرح یاقوتی که شیخ ابو علی در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار
دیگر حقیر والد مرحوم تجربه نموده باندک تصرفی در زیاده و کمی آن موافق جمیع امزجه است و جهت
توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و انبساط و تقویت اعضای رئیسه و جهت ناتوانی و اکثر امراض
معده و خفقان بغایت نافع است قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد مروارید کهربا بسد هر یک یکمثقال
ابریشم مقرض سرطان نهری از هر یک یکمثقال و یکدانگ نخاله طلا دو دانگ لسان الثور پنج درم یاقوت یک درم
طین ارمنی لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار بسباسه از هر کدام یکمثقال
یکمثقال و نیم اسطوخودوس شش درم جدوار یکمثقال و اگر نباشد زرنباد عوض آن بکنند بقدر سه درم درونج رومی
و دو دانگ تخم کاسنی پنج درم خیار چهار درم ترنجبین ده درم گل سرخ ۶ درم شکر ۱۲ درم کافور یکمثقال سنبل و
سادج هر یک ۲ درم این ادویه قرص و خمیر است گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی و گاه بعسل ترکیب
کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج بقدر بدهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر در امزاج استعمال نمایند
درونج درم افیون پنج درم جند بید ستر درم باهم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از شش ماه
استعمال کنند و غرض از ادخال افیون حفظ قوت ۶ ماه مزاج مرکبات و ادخال جند جهت اصلاح قوت
که مرکب بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب شود عوض
و مشک این ترکیب را نیم درم کنند و افتیمون کم کرده بدل چهار درم سنا و مکی و قطاع یک درم شاهتره و یک درم تخم
کنند و در این ترکیب گل سرخ یک درم و هشت درم تخم خرفه و هشت درم طباشیر ۲ درم تخم کاهو ۳ درم
داخل سازند و باقی ادویه را بحال خود گذارند و بستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج

بارد غالب

بارد غالب باشد واجب که در این ادویه قشور جوز بوا و کاو زبان بسباسه است و قشور اترج و عود و بلسان
و فلفل هر یک ۳ درم جند بید ستر ۲ درم و وزن کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار کثرت از این
ترکیب با یکمثقال طباشیر و رب سوس بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از و با طبیعوجی جند بخورد کافی
و احتیاج بتغییر و تبدیل این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از طلوکرا علاج کردم
در مرض مالیخولیائی که منجر بمانیا شده بوده باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت
اضافه کرده ام و نفع عظیم مشاهده نموده شده مفرح حار جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویه معده
و اشتها و هضم طعام نافع است و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند باد رنجبویه قشور اترج
قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبار نارمشک سک جنطیان زرنباد و درونج تخم باد روج
فرنجمشک بالسویه از هر یک دو جزو مشک عنبر نصف جزو هلیله کابلی حب عدد املج سی عدد در ده
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد
و عسل بماند و بعد از آن عسل سه برابر ادویه کرده بسرشند شربت یک درم تا دو درم در این نسخه انفع از
است جهت مبرودین و محرورین مفرح بارد از تالیف حقیر مسمی بمفرح حبیب است جهت سدد و دوار و منع
بخارات بغایت مجرب است گل سرخ ده درم زرشک بیدانه فوفل صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه
بسته لو بست ترنج هر یک کشنیز خشک تخم خرفه گل گاو زبان هر یک ۵ درم با صد درم شربت
شربتی دو درم طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی هر کدام یک مثقال عنبر نیم درم در بعضی مزاج
اضافه میشود مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ الرئیس است و حقیر مکرر تجربه نموده جهت محرورین
نافع و بهم جهت بهتر از دواء المسک بارد یاقوتیست جهت ناتوانی سببی فی خفقان حاره و منع بخار
سوخته بغایت موثر تخم کاهو تخم خرفه مغز تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر از هر یک ۲ درم تخم خرفه ۳ درم لولو
بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم المقرض از هر یک ۱ درم صندل سفید ۲ درم عود هندی درونج
زرنباد بهمن ابیض از هر یک ۱ درم و دو دانگ هیل طباشیر از هر یک ۲ درم گل سرخ ۵ درم زعفران نیم درم
مشک دانگ عنبر دو دانگ لسان الثور ۳ درم و نیم کندر یک درم و اگر یافت نشود ۲ درم جبلکر بکار
و الا ۷ درم صندل سرخ ادویه را کوفته قرص سازند یا معجون نمایند برب سیب یا انار و یا بالسویه
بقدر ابخار ادویه را معجون ساخت مفرح سوسنبری از حکمای فرس مفرح و مقوی ساوالیت
اجساد او با ارواح او و نافع است مطلق امزجه را در هر وقت اعاده میکند قوای ساقطه را و ارد

که نقصان یافته باشد بمرض یا بمسهل یا از سم و غیر اینها و جهة خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء الهضم
و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی میگویند گرم است در اول
و بنافیتم در او صنوبری ص زرنباد و درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده مر فرنجمشک ۴۶
و ج عود قماری از هر یک ۵ مر نعناع خشک سوسنبر دارچینی کبابه مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا
زعفران از هر یک ۲ مر بسباسه یاقوت از هر یک ۱ مر بعد از سحق طبخ ادویه غیر معدنی را در شستاهر
بدینموجب از گلاب ۶ مر و عرق بیدمشک و آب سیب و آب عرق بجوش و آب گاوزبان از هر یک ۶ مر
بهار یکشب بخیسانند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه مر عسل کف گرفته که سه وزن ادویه باشد
درآورند و بعد از ان دویست و پنجاه مر شیر تازه را بجوز عسل دهند و بکشند با عسل که ۲۰ مر باشد
با روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از ان از سر آتش بر آورده ادویه را اضافه کنند
و باز در آتش کند آتشه اندکی بجوشانند و یکشب یا تیل بگذارند و در روز دیگر مشاهده نمایند اگر آبی بر دو باقی
هست با آتش نرمی که بجوش نیاید بخار بر طرف شود انگاه ادویه معدنی که نقره و کهربا و یاقوت است
اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه میفرماید که هر گاه با ذهب اگر معدنی باشند دو مر و اگر حیوانی باشد دو دانگ
قیراط در گلاب حل نموده تصفیه نمایند یکمثقال آن در نشاط و کیفیت برابری با یکمن خمر میکند با وجود
سلامت حس و صحت ادراک مقدار شربت تا ۲ مر و قوتش تا بیست سال باقیست جهة حفظ صحت تا شصت
تناول نمایند و بجهة قوه باه و شب [illegible] بجهت سموم با آب [illegible] و بجهة خفقان با عرق گاوزبان
مفرح جالینوس معروف بطولا یعنی جبار القلب جهة خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار
و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع سرد است در درجه سیوم
و خشک است در اول [illegible] را در شیر [illegible] خیسانیده و در گلاب سه روز گل گاوزبان تخم خرفه از
هر یک ۴ صندل سفید و سرخ و زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ۱ بهمن
سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک ۵ مروارید
مرجان از هر یک ۳ طلای محلول و نقره محلول زمرد یاقوت از هر یک ۲ با شربت ریباس
یا شربت انار [illegible] بسرشند مفرح اعظم معتدلست و بهترین مفرحات و موافق
جمیع امزجه و معدل و شکسته تندی خون و دافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی
حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و بر طرف میکند اعیا و کسالت و بلادت

دو نخ

و توحش را و نفخ را تحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و دافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و سوداء
و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر و چون اضافه کنند یاقوت و غیره انجبار را [illegible] بمعجون
یاقوت مخلص از وبا و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه ایمن میسازد از وبا و
طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده و بر جمیع مراتب معتدلست و موافق اکثر امزجه قریب الاعتدال است
و بجهة رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب و مبتلا بسیار و مثال ان حافظ صحت و بهترین
مفرحات شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان صندل از هر یک ۱۰ بهمن سرخ و سفید از هر یک ۵ لک مغسول
طباشیر گل مختوم و حقیر بدل ان گلی که از ارغستان میاورند مشهور است کرده و اثرش را قوی تر از گل
مختوم مشاهده نموده زعفران درونج زرنباد کبابه زرنب از هر یک ۳ هلیله کابلی ابریشم مقرض
صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک ۲ مرجان مروارید کهربا از هر یک ۱ دانه هل ۱
عود ۳ ورق طلا و نقره یاقوت سرخ از هر یک و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ادویه را
کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه مر با آب بهترین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار
میخوش و ترش ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب [illegible] از هر یک بقوام آورده و بسرشند
قدر شربتش یکمثقال و قوتش تا چهارده سال باقیست مفرح ملوکی از کناش بختیشوع جهة تلطیف اخلاط
و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویه بدن نافع و گرم و خشکست در دوم و قوتش تا هفت سال
باقیست و مقدار شربتش تا دو مر بماء الورد یا آب ریباس قاقله صغار و کبار از هر یک ۲ زرنب
درونج زرنباد قرنفل عود ناخواه مشک سلیخه اسارون از هر یک ۵ سنبل ساذج حماما [illegible]
دار فلفل از هر یک ۱ مروارید درشت ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا از هر یک ۲ زعفران ۱
مصطکی ۱ ورد ۱ فلفل ابیض ۳ همه را بگلاب [illegible] و سه روز [illegible]
عسل را بالای آتش گذارند و مثل ان عرق دارچینی و نعنا و هر دو بجوش تصفیه نمایند [illegible]
با ادویه بسرشند مفرح زمردی بارد از اختراع حقیر جهة امزجه حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل
جگر و اعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است [illegible] که بگلاب پرورده باشند خشخاش سفید
تخم خرفه کشنیز خشک هر یک مغز تخم هندوانه مغز تخم خیار مغز تخم کدو گل مختوم یا ارغستان
ابریشم مقرض محرق بهمنین پوست ترنج گل گاوزبان یا زهر معدنی طباشیر هر یک عصاره
زرشک تخم کاهو مغز نشسته گل سرخ کشنیز نیلوفر کبود هر یک زمرد ورق نقره هر یک ۲

مشک کافور هر یک   عنبر اشهب یکیبر با شیره ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن بجا میکنند بر شسند و در بعضی از نسخه مروارید کهربا مرجان هر یک   ورق طلا و عنبر دو بر اضافه نمایند

مفرح سهل الوجود جهة رفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و وحشت و تبهای عفن نافع و در این مفرح سرور و تذکیه بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال با جیت شربتش بکوفته اب شیرین ده رطل که در ان اطفای اهن نافته و با طلا و نقره بقدری که میسر شده باشد قرنفل افتیمون بسبایه قاقله کبار صندل سرخ از هر یک سنگ کوفته و در خرقه بسته با سی و ابریشم خام و بگذارند در ان اب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا بعضی بماند و صاف نموده و بر بریزند بر او مثل او از شکر و آب سیب و شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند بر ان تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده درم و از آتش بردارند

مفرح ابریشم جهة رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظ و زیادتی هضم نافع است و کرم است در اول و در میوست معتدل و قوتش تا سه سال با جیت و شربتش دو سه افتیمون اسطوخودوس کبابه سلیخه اسارون قرنفل از هر یک   زرنباد درونج مروارید کهربا بهمن سرخ و سفید ساذج سنبل قاقله کبار قرفه جند از هر یک   حریر محرق   زنجبیل دارفلفل مشک از هر یک یک مثقال با عسل کف گرفته بسرشند و حقیر بکوبزن اجزای این مفرح اطریفل صغیر از جند با دو در مفرح سهل الوجود بقدر سرشته با زیادتی فاد زهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و در اثار بتعدیل مشاهده نموده ام و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در رفع اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجرب و تخلف نمیکند

مفرح حار کثیر المنافع جهة امراض بارده هر قسمش که باشد و جهة جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سده بغایت نافع است گرم در سیم و خشک در دویم و قوتش تا دو سال با جیت و شربتش تا یک مثقال نسخه اطفار الطیب نارمشک قرنفل بالسویه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک وزن ربع اجزا با عسل بسرشند

مفرح بارد جهة اصلاح امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر و دل گرم در سیم سرد و قوتش تا دو سال با جیت و شربتش تا دو مثقال نسخه گشنیز خشک تخم خرفه از هر یک ۳ طباشیر گل سرخ لسان الثور از هر یک ۲ م عصاره زرشک طین مختوم

از هر یک ۵ با عسل کابلی که شیره هلیله است بسرشند باب دوم در اقسام حبوب و آن از اختراعات قدما است و منقسم باقسام معاجین است و مسهل آنها دو سه ماه قوت خود با جیت و بعد از ان ضعیف میشود و مستقی متوی و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و دوی الخاصیته باشند تا یکسال و افیونی از آنها دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود

حب نارمشک سهل و سریع الاثرات جهة تحلیل ریاح و تقویت معده که از احتباس طبیعت باشد بغایت مجرب بکیعدد ش چهار اسهال میفرماید صبر مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نارمشک از هر یک یک مثقال بیک دانگ سقمونیا مستوی هفت مثقال شکر طبرزد هفت مثقال

حب ریوند جهة سیلان زنی که با حرارت باشد ریوند ۳ عصاره غافث ۳ تخم کاسنی ۳ غاریقون ۵ مازریون ۱۰ شربتش یک درهم و نیم

حب الذهب و این موسوم است بحب الصبر از تراکیب رئیس الفضلا حسین ابن عبد الله ابن سینا جهة حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از بدن و تفتیح سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و پا و تخدیر باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارات و بالجمله مداومت آن مستغنی است از جمیع ادویه و مقدار شربتش دو ۲ صبر ۲ هلیله کابلی ۱ گل سرخ ۵ سقمونیا زعفران مصطکی کتیرای سفید از هر یک ۳ عنبر ورق طلا از هر یک ۴ فرا مرجان یاقوت سرخ مروارید از هر یک ۳ قیراط و مولف شکر ده جهة بلغمیان و اصحاب ریاح عود سنبل اسارون از هر یک ۴ زیاده نموده و جهة عرق النسا و مفاصل و ثقل آنها غاریقون ابرنشف اشق زنجبیل قرحا سورنجان از هر یک ۳ و جهة صفراوین با اصل نسخه هلیله زرد و بنفشه از هر یک ۵ و جهة بخار مرزنجوش و کشنیز از هر یک ۳ و جهة ضعف جگر طباشیر سنبل مرزنجوش و کشنیز و جهة سوداوی لاجورد با حجر ارمنی ۲ کرده ادویه را کوفته با گلاب و عرق بید مشک سرشته و از آن حب سازند و قوتش تا دو سال با جیت

حب الایارج منسوب بابن تلمیذ و نافع است جهة امراض دماغی و عصبی و بلغم و تنقیه دماغ کند و نیز تنقیه معده و پیغمبرا اید صبر ایارج فیقرا ۳ هلیله زرد ۵ تربد ۴ افسنتین هلیله سیاه از هر یک ۲ غاریقون ۲ شحم حنظل ۱ و در صفراوی سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و قوتش تا دو سال با جیت و شربتش یک

حب اصطمخیقون یعنی منقی اخلاط بارده است جهة تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافع صبر ۱۵ بسفایج افتیمون از هر یک ۲ سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر یک ۳ سنبل سلیخه زعفران حب البان هلیله سیاه اسارون و عصاره افسنتین عود مصطکی تخم اذخر راوند مدحرج دارچینی هر یک ۱ و بعضی وقت ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخه هلیله و تربد زیاده کرده اند

حب النفط

منسوب بجالینوس آن قوی الفعل است نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و باد و نقرس
و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو درم رازی
نقل کرده که مضر جگرات و مصلح آن کثیرا و مصلح ان باء و العنابست صبر ۱۵ هلیله اصفر تخم حرمل افتیمون
صمغ عربی سداب اگر یافت نشود دو چندان اشق جاوشیر مقل ازرق سکبینج تخم حنظل جند بیدستر انزروت
از هر یک ۲۰ و در بعضی نسخه تربد و عود و اصل السوس از هر یک ۷ کرده اند اگر افراط بلغم
نباشد نباید کرد و همچنین اگر سودا زیاده نباشد افتیمون را داخل نباید کرد و اگر علت و حب الغار
اضافه نمایند در صورتیکه مریض [illegible] نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب ببارند و اگر [illegible]
دفاقلی و بورنمیان و شونیز جان و ایارج از هر کدام ۵ داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصا
نقرس نفع عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است و مجرب الستة اند که در دهان
نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هر یک یکجزو نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس
زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر انیسون بزرکتان از هر یک نصف جزو حب سازند
پس اگر در سینه قروحی باشد باید که اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه ۳ جزو زوفا جزو و دم سیاوشان
دو جزو و اگر با او تپی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم از هر یک سه جزو همه را با مثل وزن ادویه شکر لعاب
تخم مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حبها سازند و اگر بعصاره کرنب معجون سازند در تلیین
طبع و صفا کردن او از ابلغ خواهد بود حب که نافع است جهت امراضی که موی ریزد مثل جذام و داء
الثعلب و داء الفیل و داء الحیه و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا دو سال باقیست که [illegible] دو درم
و جهت [illegible] و شربتش تا یک مثقال با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح او
کثیرا ص تربد ۲ صبر ۱۲ افتیمون ۴ بسفایج انزروت از هر یک ۳ عصاره افسنتین بلیله کابلی
تخم حنظل سقمونیا از هر یک ۲ با آب حب نمایند حب العیدان الطوال زنگ [illegible] هلیله اصفر
آمله هر یک ۵ م تربد ابیض ۳ فانید مثل ادویه شربتش شش درم با آب گرم حب قوقایا جهت تنقیه
دماغ و امراض بارده بغایت مجربست و قوقایا لغت یونانی بمعنی حاذق و سطراس است چون این حب
جذب مواد از انجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده مستعمل ابو هام ره ص ایارج فیقرا شحم حنظل
سقمونیا هلیله زرد اسطوخودوس تربد سفید صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو حب
بکسر و نیم آماده نمایند حب جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ص ایارج فیقرا شحم حنظل ۵

قنطوریون

قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون جند بیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هر یک
مجموع را در آب سداب حل کرده حبها سازند و قدر شربت دو درم و نیم است حب افتیمون جهت
اخراج سودا کسی را که قادر شرب مطبوخ نباشد افتیمون ۳ بسفایج غاریقون از هر یک ۱۰ حجر ارمنی
اسود ملح هندی از هر یک ۵ اسطوخودوس ۷ ایارج ۱۰ شربتی دو درم حب الشبیار اتخاذ
شب یار از انجهت نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیه سر و دل از سودائی که متولد از بلغم باشد
ص تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک جزو فیقرا یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو شربتی از یک
مثقال تا دو درم حب الشبیار نوعی دیگر جهت تنقیه دماغ و قلب از سودائی که متولد از صفرا باشد ص تربد
افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد و ثلث گل سرخ مثل او
مصطکی یکجزو و ثلث با آب سیب شیرین حبها سازند و شربتش تا چهار حب الشبیار نوعی دیگر جهت تنقیه
دل و دماغ از سودائی که از نفس سودا بهم رسیده باشد ص هلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم
اسطوخودوس دو ثلث جزو شحم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر
ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربت تا یک [illegible] حب جهت بیزر مجرب [illegible]
واسهال آن [illegible] منقول از تذکره ص پوست بیخ کبر ۳ ریوند ۲ صبر زرد ۱۰ مرجان سوخته
۱ و تخم کرفس ۱ غاریقون ۱ ملح هندی ۱ با عرق بهار حب سازند قدر شربتش یک درم حب المقل
از مجربات والد مرحوم حقیر جهت صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجربست ص
آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم کنده از هر یک پنج جزو مقل ازرق
چهار جزو مقل را نیمکوب کرده در آب کنند تا شسته بخیسانند در روز دیگر در هاون بکوبند که بالطریق هم شود و ادویه را
در او بسرشند و حبی بمقدار نخودی بسازند و هر روز در خلای معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از [illegible]
سودای اجتناب نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهت کسیکه در جانب راست او فالج بهم رسیده
باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجربست ص تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج
فیقرا شحم حنظل ۲ شیطرج ۱ بوزیدان ۱ م مج ۱ م عاقرقرحا ۱ م دارفلفل ۱ م سکبینج
۴ دانگ جاوشیر ۴ م مقل ازرق ۳ دانگ فرفیون ۳ م جند بیدستر ۳ م ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را
در آب کنند تا حل گردد و با او ادویه را بسرشند و حبها سازند شربت سه حب با آب گرم حب لا فادیه الکبیره
الصغیر جهت [illegible] سودا و صفرا و بلغم متولد در معده و غشی که از ان عارض شود ص [illegible]

حب البلسان فقاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یک ده اوقیه نیکو بسا خته و در رطل آب باران در آن ریخته
بپزند تا نصف باقی بماند و بعد از آن صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند و دو
مرتبه یا سه مرتبه بشویند تا باقی نماند مگر ثفلی از صبر که احتیاج بآن نباشد پس در افتاب خشک کرده هر یک
از زعفران و مصطکی و مرصافی یک وقیه در آن ریخته مثل نخود حبها ساخته بعد از آنکه بآب خمیر کرده باشند و قدر
شربت ۳ با آب گرم حب الشیطرج جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث
حلتیت ۲ تربد ۱۰ زنجبیل خردل ابیض از هر یک دو درم دار فلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام ۱ شیطرج
هندی مرج از هر یک ۲ فانید ۴ با آب کلم حبها ساخته شربتش ۲ م تا سه درهم با آب گرم
حب الربع هلیله کابلی افیثمون از هر کدام ۴ افسنتین ۲ صبر ۱ با آبکه رازیانه جوشانیده
صاف کرده حبها سازند بزرگ قدر شربت ۲ تا سه ۳ حب حلتیت الربع هلیله اصفر عصاره
غافث از هر یک ۲ حرف ۲ حلتیت ۴ با آب حبها سازند قدر شربتش ۱ با آب گرم
حب النعش جهت اسهال صفراوی مخلوط ببلغم در زرداب ص صبر ۲ ۲ افیثمون ۱۲ سقمونیا ۱۳
سلیخه تربد مصطکی ۴ زعفران ۳ غاریقون ۶ حماما ۱ با آب حب ساخته شربتش یک درم
با آب گرم حب السکبینج از جالینوس است جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج ص
هلیله ثلثه ابهل از هر یک ۱۵ مقل ۴ زنجبیل دارچینی هر یک ۵ فلفل دار فلفل اسارون سکبینج
۳ تخم کرفس نانخواه هر یک ۲ شیطرج حب البلسان هر یک ۲ غاریقون ۱
سکر طبرزد ۲ صبر سقوطری ۴ غاریقون و مقل را کوفته در آب کنند تا بر او پاشیده بکوبند و
باقی ادویه را با آنها مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یک درم و نیم با آب گرم وقت خواب
تا وهر و قبل از استعمال و بعد از استعمال بکروز پرهیز نمایند حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از
معالجات بقراطی جهت تنقیه معده از رطوبات و تنقیه آن و چون تناول نمایند بعد از طعام هر روز یکبار
از رطوبات لزجه اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند ص نانخواه زیره کرمانی کرویا انیسون تخم
کرمانی هلیله اسود بلیله نفطی ۱ مصطکی ۳ صبر سقوطری مثل همه با آب در تحاتج خمیر نموده
حبها سازند هر حبی یکدانک تا دو دانک حب الدستبدای الطوال و حب القرع کبیل دار فلفل ابیض برنج
کابلی مقشر قنبل تخم هندی ۵ ترمس ۶ شیلنج ۱ تربد ۱۵ قسط ۲ مرصاف ۲
شربتش ۵ / با آب ترب حب المالیخولیای مجرب فیقرا ۴ افیثمون ۴ حجر لاجورد غیر

مغسول

مغسول ۳ غاریقون ۳ سقمونیا ۱ قرنفل بحری ۴ عدد با آب به شیرین حب کرده شربتش از آنجمله
یکی است حب عرق النساء حقیر تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته و رازی میگوید که در ساعت رفع میکند
و چند نفر از پیران که بکمال این اثر را دیده اند و ممکن نموده است از جانبی بجانبی گردیدن این حب علاجه
نموده ام و پنج شش بار اطلاق میفرماید و مجموع یکشربت است ص صبر سقوطری هلیله اصفر سورنجان
از هر یک مثقال حبها سازند حب سنبل جهت حمیات و رفع صفرا البسیار شایع است سنبل اذخر اوی عصاره
الغافث و عصاره الافسنتین و مصطکی و هلیله زرد و گل سرخ مساوی یکدیگر از هم یک جزو صبر سه جزو
سقمونیا دو ثلث جزو شربتش یکمثقال با آب طبیخ شاهتره و هلیله زرد حب لاجورد جهت اسهال صفراوی
غلیظ و سوداوی و بلغم و از مخترعات حقیر است لاجورد غیر مغسول ۲ مصطکی ۲ گل سرخ ۲
پوست هلیله زرد ۲ بسفایج ۱ پوست هلیله کابلی ۲ غاریقون سفید ۲ تربد مجلوک ۲ بذر
۴ اسطوخودوس ۱ عود قماری ۴ سنای مکی ۲ گل بنفشه ۲ افیثمون ۲ کثیرا ۲
با آب سیب حب ساخته از دو تا سه تناول نمایند حب چیپال بلغه هندی یعنی دندانت منقول از حکمای هند
جهت اخراج بلغم و صفرای محیی و قلیل از سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر و عمل آن بقی و اسهال است
حب السلاطین بدین که در دستور اه ذکر شده هلیله از هر یک یک حب عدد مساوی هم ارد برنج سفید برابر هم دو
نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند بقدر فندقی و یکعدد را کوبیده در دوشاب حل کرده بالای
نخود آب و شوربای چرب بخورند حب قرص افعی جهت تقویه باه خصیه الثعلب ۳ خولنجان ۳ بوزیدان ۱
نیراعرابی - قرص افعی ۱ زنجبیل ۱ حرمل سرخ ۱ کشنیز ۳ حرمل ۱ با گلاب حب سازند حب
مشطاره تالیفات ابوی مرحوم اسارون ۲ سنبل الطیب ۲ زعفران ۲ مصطکی قرنفل
۲ زرنباد ۱ حب الغار ۱ بزر البنج ۳ فلفل ۳ افیون ۴ فرفیون ۲ عاقرقرحا ۱
تخم کرفس ۲ دارچینی ۲ جوزبوا ۲ قرنفل ۱ کبابه ۱ صمغ عربی ۱ با گلاب حب
سازند حب نشاط جهت سرفه حاره و نزلات و سل و قوه باه ضعیف و نشاط و باه مجرب و رفع اسهال
و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است ص کثیرا ۵ افیون ۵ صمغ عربی ۵
رب السوس ۵ نشاسته ۵ یاقوت ۱ حب المحلب ۱ مروارید ۱ کهربا ۱ با لعاب
بهدانه حب سازند و خشک یکدانک کاهی اضافه میشود حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی
جهت تقویت ... و مقوی باه مجرب است ص جدوار ۲ ... ۲ فلفل ۲ مصطکی ۱ زعفران ۱

زرنباد ۲ قرنفل ۲ صمغ عربی ۲ درونج ۲ فلفل ۲ عاقرقرحا ۲ مشک ۲ دارچینی ۲
با آب جناه حب سازند و اگر افیون یک جزو اضافه نمایند جهة کشاده بحبس آمد در قوة باه ضعیف میشود
حب جدوار از متاخرین این زمان است جهة تقویه باه و ماضمر و ضعف دل و معده بسیار نافع است
جدوار ۲ مروارید ۱ دارفلفل ۲ تخم بادرنجبویه ۱ تخم بالنکو ۱ عود قماری ۲ قرنفل
۲ کبابه ۱ قرفه ۱ فلفل ۲ خصیة الثعلب ۵ شقاقل ۲ زعفران ۱ نرم [illegible] نموده
قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم م حب زده از مرحوم حکیم محمد باقر قمی غفر الله ذنوبه
زعفران ۰ بزرالبنج ۵ افیون ۵ صمغ عربی ۵ تخم کاهو ۵ بیخ لفاح ۵ رب السوس ۵
نشاسته ۵ حب عطائی از جالینوس الزمانی میر عطاء الله جهة سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع است
از تالیف جد حقیر علک البطم ۱ کندر ۳ مرصاف ۳ زراوند مدحرج ۱ افیون ۱ سنبل ۲
حب ساخته از دانگی تا نیم مثقال تناول نمایند و با اشربه موافقه سریع الاثر است حب جهة استمساک منی بغایت
مجرب دانه تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا گرفته بکوبند و مغز آنرا بادام و جرو قند
کوبیده حب ساخته در عدد بقدر نخودی باشد [illegible] تناول نمایند و گویند رفع اثر آنرا آب لیمو میکند حب سعال
که از برودت و رطوبت باشد مجرب منقول از معالجات ایلاقی کنند میعه سائله مرصاف از هر یک افیون
ربع مرجها ساخته بقدر یک دانگ حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی ام که بابت شد مجرب است
تخم رازیانه تخم کرفس رب السوس بر سیاوشان بادام تلخ با لسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب
یا قرص بسازند و دو مثقال با مطبوخ مناسب بخورند حب بواسیر که با خون باشد هلیله هندی بلیله
از هر یک ۵ تخم گندنا ۳ بسد کهربا [illegible] محرق از هر یک ۲ مقل ازرق ۱۰ ادویه را کوفته
مقل را حل نمایند با آب [illegible] برو و ورق کنند تا داروها را با آن بسرشند و حب سازند قدر شربت سه
مثقال با آبیکه آهن تافته در آن انداخته باشند حب جهة لکنت زبان [illegible] زیر زبان باید [illegible] آب
دهان را باید ریخت ص دار شیشعان گل سرخ اذخر فرفیون قرنفل برنج بسایند با مومیائی و لادن و عنبر
هر کدام که بهتر باشند برشند و حب سازند حب السعوط منقول از کامل الصناعة جهة فالج و اللقوه
و درد سر که از بلغم باشد ص خربق ابیض ۴ صبر ۱ شونیز ۱ مرصاف ۳ فرفیون ۲ اشق ۲
کندر بوره ارمنی از هر یک ۲ جند زعفران یک درم و نیم جاوشیر ۱ با آب چقندر حبها ساخته بقدر
دو حبه تا سه حبه سعوط نمایند برد عن جبری الطبیب الکهنه [illegible] البحر [illegible] قاقلا فوفل کافور

قرنفل دارچینی خولنجان از هر یک ۱ مشک دو دانگ مشک را جدا سائیده با سایر اجزا و با کلاب
حبها ساخته در دهان نگاه دارند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه منقی شده پاک شود مخلوط
بسازند با مذکورات ایارج فیقرا و ساوی او از [illegible] وزن و نیم شربت ساقط سازند قدر شربت
یک م حب زیبق جهة رفع سرعت انزال مجرب است منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق ۵ با سرکه [illegible]
در هاون سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط بسازند با دو سه مثقال ملح هندی و ظرف آهنی را از سرکه پر کرده
زیبق را در آن بجوشانند و از [illegible] مسحوق سه مثقال اندکی [illegible] بسته هاون بسایند تا ملغمه شود
پس از کرباس سطری کرده [illegible] و آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک آن زایل شود
و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی باشد ریسمان چند از سوراخ او گذرانیده با آب لیمو اندازند
تا یک شبانه روز منجمد شود پس به روغن بابونه انداخته با آتش نرمی طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان
نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد که بلع نشود و وقتی که اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند
حب دیگر که امساک منی بقوه تمام کند و قوی النشاه و مسکر و منوم و مشهی و حقیر آنرا [illegible]
ساخته و مجرب است [illegible] صد دانه بیخ شوکران ۳ بزرالبنج ۳ کوفته در [illegible] با آنها مخلوط ساخته
در صد و پنجاه مثقال آب جوشانیده تا آنرا بالتمام جذب کند و در وقت حاجت بقدر استعمال نمایند و اگر
کیفیت آنرا قوی تر خواهند با برگ گل شیرازی که ورق الجبال است بجوشانند حب [illegible] جهة درد سر مزمن و
معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون است ص ناخوره سیاه ۱ زنجبیل ۲ ریوند چینی ۳ حبی بقدر
نخودی بسازند هر یکعدد و تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کسی میتوان خورد حب عنبر [illegible] جهة تقویت
مجرب است بعد از شش ساعت [illegible] و تا دوازده ساعت و چون با آب سرد [illegible]
میشود و چون [illegible] در دهان نگاه دارند در عوض یک شبانه روز آب [illegible] معطر میسازد [illegible]
خوش مزه است و جمیع کثیری از اطبا حسب نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی بجهة این امر حبها
موده اند و از هر یک [illegible] بود و این [illegible] طبع شده و فی الواقع بیعدیل است ص عنبر مایه
شراب ۲ عنبر اشهب ۳ مشک ۱ خصیة الثعلب ۲ خولنجان ۲ مصطکی ۱ قرنفل
۱ بقدر مغز فندق حب سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و از عقب آن شیر تازه بنوشند یا آب گوشت
با آب نخود خام خیسیده و این حب را تا نیم مثقال [illegible] مرطوب المزاج زیاده میل میتوانند نمود که
مانع مستی است [illegible] زیاده از آن قبل از شراب تناول نماید [illegible] صندل سفید تخم کاهو تخم کاسنی گل سرخ

تخم کرنب بریک کافور دانکی با کلاب حب بکنند حب جهت بواسیر و سوی بریجی و قاطع خون مجرب است منقول از کامل الصناعة حص هلیله سیاه آمله بلیله تخم تره مورد جفت بلوط طراثیث کلنار مصطکی جوزبوا سنبل الطیب قرنفل تخم گندنا مقل خبث الحدید مدبر سرشته هلیله ها را با تخم گندنا در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ مورد حل کنند ادویه را با آن بسرشند و حب سازند و دو سه با آب گرم بنوشند
حب سعال جهت ضیق النفس و سرفه دایمی سخت و غلیان سینه و تقیه صوت و جهت بواسیر نافع حص بادام شیرین با تخم کتان بریان کرده کتیرا حب الصنوبر الکبار صمغ اینسون اصل السوس فانید شکر بالسویه با اندکی عسل و آب را از بانه بسرشند و حب سازند و در زیر زبان نگاهدارند باب بیستوم
در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است احدو سعوط سفوف و معاجین اند و مخترع او اندرو ماخس قدیمست آنچه مشتمل است دو او دویه کبار و ذوات الخاصیه و افیون دار قوتش تا چهار سال باقیست و سهل و غیر اقسام آن در بقای قوة مثل حبوب بند و حفظ قوة او دویه در قرص زیاده تر از سفوف
قرص افاعی در اول بیستوم گرم و خشک و ملطف و منقی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع و قوتش تا دو سال باشد و بعد از سه ماه استعمال نمایند بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود و بلا فاصله ایام بعیده سر او باو دنباله اش بسته بر روی تخته گذاشته و بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله بیک ضرب قطع نمایند و احشا و پوستش را بیرون کرده با آب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیک سنگی یا سفالی بجوشانند تا مهرا شود و پس استخوان او را دور کرده گوشت را با ربع آن نان میده خشک مادی سنگ ها مرقان بکوبند تا یکسان شود و قرصی بقدر یک مثقال بسازند و در سایه بروی زین خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را به روغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد به روغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و کردش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ماده کیست و اشقر و سیاه و ابلغ و سرخ بکار نماید قرص شعیل که از اجزای تریاق فاروق جهت سموم و ربو و عسر النفس و دخیر کبد و جیر کسر نافع و جهت استسقا مجرب است حص عنصل مشوی در خمیر کوبیده بوزن آرد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب نموده قرص سازند و بدل شراب شلت میتوان بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد کرسنه نکوبند

کرده قرص اندروخورون که از اجزای تریاق فاروق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تجفیف شم و اعضای ریه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد و معده نافع و نسخه ان مختلف و بهترین نسخه ها نسخه حنین ابن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده حص دار شیشعان قصب الذریره اسارون حلنی عود بلسان سلیخه جنده مصطکی فو از هر یک شش مر فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده مر دار حماما مر صاف از هر یک بیست و چهار مر المحوان بیست مر سنبل الطیب ۴ ام با شراب یا چند عسل یا جمهوری قرص سازند قرص اندروخون الملک که مؤلف آن باسم پادشاه آن عصر تالیف نموده و جزو اعظم تریاق عزره و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهة علل بارده اعضای رئیسه مفید حص ابونه سرخ و سفید سماقی بیدانه مر صاف اسارون انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب جمهوری یا مثلث یا مویز قرص سازند قرص الکه که از جمله اجزای معاجین کبار است فیلجوش که اوف باشد بکنند و لک مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص نمایند قرص اذخر که از جمله اجزای مخلصه است که مثرودیطوس گویند ملطف و مفتح و جهت استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و بجهت درد سر بلغمی و نزلات قدیم بسیار موثر است حص حماما دار شیشعان مسطکی قصب الذریره فلفل سفید قرنفل تخم اذخر هر یک سه مثقال دارچینی مصطکی زعفران مر صاف از هر یک شش مثقال فو یک مثقال سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک هفت مر با شراب با امثال آن از مذکورات قرص بسازند قرص افرودیمعا یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دواء المخلط طیف است در خواص مانند اذخر معمول که در اصل نسخه اختلاف قلیلی با آن دارد و بعضی هر دو را باین اسم میخوانند حص زعفران دارچینی پنج سوسن اسمانجونی ساذج هندی از هر یک دو مر حماما کل سرخ مسطکی از هر یک سه مر صاف چهار مر با شراب مانند آن بدستوری که گذشت قرص بسازند قرص فرفیون که از اجزای مثرودیطوس است مفتح و محلل و منقی احشا و جهت امراض بارده احشار رئیسه نافع و با قوه تریاقیه است حص مویز بیدانه ۴ علک البطم ۱۴ مر صاف اذخر از هر یک ۱۲ دارچینی تخم ازرق تریاقیه است مویز بیدانه دانه اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل حب الغار از هر یک ۳ قصب الذریره ۹ زعفران ۱ قفر الیهود ۲ م صمغ عربی در شراب و امثال آن خیسانیده قرص بسازند و بعضی از قدما با سه وزن آن عسل معجون کرده اند قرص طباشیر ملین جهت تبهای صفراوی و سوی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافع حص طباشیر سفید ۵

۸۵

کل سرخ ۵ صندل سفید سوده ۱ مغز تخم کدو ۲ مغز تخم خیار ۲ مغز دانه به ۲ رب السوس
زرشک منقی ۲ صمغ عربی ۲ کثیرا ۲ ترنجبین سفید ۱۰ با آب ترنجبین قرص بسازند و اگر ملین
خواهند چیزی باشد ریوند چینی غاریقون سفید اضافه کنند و مقدار شربت یک مثقال قرص طباشیر ملین
از تالیف میر عطاء الله جهت حرارت و بهترین تسهیل و مسهل صفرا جهت تبهای حاره و حصبه و آبله و تب
دق و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است ص کل سرخ ۵
طباشیر ۵ نشاسته ۵ تخم خرفه ۵ مغز تخم کدو ۳ تخم هندوانه ۳ تخم خیار ۳ تخم کشنیز ۳ کل بنفشه
۱۰ صندل سفید ۲ کثیرا ۲ ترنجبین ۱۰ رب سوس ۲ فلفل زعفران ۱ با شیره جو قرص
بسازند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند قرص طباشیر قابض شاخص شکل شافع ملین آب با لینت طبع استعمال
نمایند ص تخم خرفه بو داده ۱۰ کل سرخ ۶ صندل سفید سوده ۲ کلنار ۱ اقاقیا ۱ صمغ عربی
۲ کثیرا بو داده ۳ نشاسته بو داده ۲ شاه بلوط بو داده ۲ رب سوس ۲ طباشیر ۴ تخم
حماض بو داده ۲ زرشک منقی ۲ اجزا را نرم صلایه نموده یکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب
سیب یا به یا زرشک قرص بسازند و در سایه خشک کرده یک مثقال بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه
کبدی باشد دخول بسیار آید ریوند چینی کهربا مرجان سماق منقی الخیار اضافه کنند قرص ورد
قابض جهت نزف الدم و جهت اسهال دموی و منقول از قانون است و مجرب است ص کل ارمنی طباشیر
شاه بلوط تخم حماض مقشر کل سرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالسویه با آب به قرص ساخته استعمال نمایند
قرص ورد القابض الاجزاء جهت درد دم معده و حمیات بلغمیه ص کل سرخ ۶ درهم اصل السوس ۴
سنبل الطیب ۱ با سکنجبین بقدر یکدرهم قرص سازند قرص بادلس جهت ابلادس و جمیع انواع نفخ
سرز نافع است ص تخم کرفس افیون از هر یک هشت درهم افسنتین چهار درهم فلفل دو درهم مرتضاف دو درهم
دارچینی ۶ درهم مصطکی ۴ درهم افیون ۱ درهم جند بید ستر دو درهم با آب قرصها سازند بقدر یک مثقال قرص کاکنج
جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است منقول از جامع امین الدوله افیون تخم کرفس
بزر البنج شاهدانه از هر یک یک مثقال تخم رازیانه دو درم زعفران تخم حماض بی‌تی مغز جلغوزه مغز بادام تلخ
مغز از هر یک سه درم حب کاکنج چینی هشت بخند خیار دوازده درم ادویه را کوفته با سکنجبین یعنی ساخته
قرص سازند قرص البزور جهت اسهال و قروح امعا و کبد اگر هضم طعام نشود و بجهت سحج و زحیر
و سیلان حیض موثر باشد ص حب الآس ورد تخم رازیانه افیون نانخواه کرفس بزر البنج دو وانز

از هر یک یک ادویه افیون دو مثقال با شراب معجون ساخته تا نیم درهم قرص سازند و بعد از آن استعمال
نمایند قرص بربریه جهت رفع بلغم خام و صفرای حاره قوی بسیار نافع است ص هلیله هلیلج برنج کابلی
از هر یک یکجزو تربد ابیض خراشیده مثل همه فایند در باتیلی کرده و قدری آب بران ریخته بعد از چند
جوش از آتش گرفته ادویه را بران پاشیده خوب با هم ممزوج نمایند و بعد از آن بوزن نیم مثقال
قرصها ساخته قدر شربت یک قرص با آبی که در آن کشنیز خشک را یک شب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند
و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست بر کمتر اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم بر جانب
لزج نماید زیاده کنند با ربع جزو بلیلج و حنظل را قرص زرشک الکبار جهت سستی که لینت طبع
داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است بغایت مجرب است ص عصاره زرشک یا زرشک منقی
لک مغسول از هر یک سه درم افسنتین یا عصاره غافث از هر یک یک مثقال سلیخه طباشیر کل سرخ سنبل الطیب
اسارون صمغ عربی بو داده کل ارمنی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده مصطکی رب السوس
انجره زعفران ترمس یا دیان انیسون تخم سوزو ریوند چینی بدستور قرص سازند با سکنجبین بزوری یا
شربت انار بخورند و اگر سرفه داشته باشد با شربت سوره بخورند قرص افسنتین منقول از کامل
الصناعة ترکیب جنین جهت ضعف جگر ص افیون ۲ افسنتین ۲ اسارون ۲ تخم کرفس
۱ صبر ۱ عصاره غافث ۱ بادام مقشر ۲ مصطکی ۱ سنبل الطیب ۱ باذرنجبویه
هندی بقدر درمی قرص سازند قرص ریوند جهت تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز
که واقع شود بجگر و سپرز ص ریوند چینی ۶ حب البلسان ۳ لک منقی ۳ تخم کرفس ۱ انیسون
۱ عصاره غافث ۱ با آب قرص ساخته استعمال نمایند قرص ریوند رنون جهت تبهای حاره
و اورام جگر حاره و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع است ص مغز تخم خربزه ۱۰ مغز تخم
خیارین ۱۰ مغز تخم کدو ۱۰ رب سوس ۶ کثیرا ۴ نشاسته ۳ طباشیر ۲ تخم رازیانه
۲ کل سرخ ۲ زعفران بالعاب بزرقطونا قرص بسازند قدر شربت یک مثقال قرص غافث
مجرب جهت شطر الغب و تبهای کهنه ص کل سرخ ۵ سنبل الطیب ۲ طباشیر ۲ عصاره
غافث ۶ با آب قرص بسازند بقدر درمی قرص البُسَّد جهت اسهال دموی و قذف خون
نافع است ص بسد ده درم کندر اقاقیا جلنار از هر یک چهار درم صمغ عربی یک درم دارچینی نیم درم با سفیده
تخم مرغ بقدر درمی قرص سازند قرص الطحال گویند بسیار مجرب است ص سکسی اسماعیل خانی ۴

فلفل ابیض سنبل اشنه هر یک ۲ درم اشقرا در سرکه حل نموده بقدر دو مثقال قرص سازند قرص کافور جهت تپهای محرقه
و تشنگی و تب دق و خفقان هو گل سرخ طباشیر صمغ عربی کثیرا هر یک چهار درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس
هر یک ۸ نشاسته سه درم زعفران ۱ درم کافور نیم درم بلعاب بزرقطونا بقدر درمی قرص ساخته با آب انار میخوش
استعمال نمایند قرص مثلث معمول زعفران افیون مرصاف بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای
مثلث بسازند که مشابه قرصهای حوزونی باشند و بسرکه و آب گشنیز و امثال آن بر اورام حاره و صداع حار طلا کنند
و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن قرص مثلث جهت صداع حار و اورام حاره ضماد کنند
هو مرصاف افیون ۱ درم کافور یک نیم درم کندر انزروت ساییده گل ارمنی هر یک یک [illegible] قرص ساخته روز بگلاب
قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا نمایند قرص الدق جهت تب منقول از شیخ الرئیس طباشیر ۴ درم گل ارمنی
گل سرخ چهار درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کوکنار سه درم بقدر دو درم قرص سازند و این قدر شربت است قرص سعال
دموی از تألیفات والد مرحوم حقیر گل سرخ تخم خماش ۵ درم صمغ عربی نشاسته طباشیر ۲ درم بلعاب بزرقطونا
قرص سازند قدر شربت ۱ درم قرص گل صغیر معمول ابوی ام [illegible] جهت درد معده و تپهای بلغمی و رطوبات معده
مجربست گل سرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک یک جزو قرص بسازند و قدر شربت یک درم قرص الدق
از مرحوم ابوی ام جهت تب دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد نفع عظیم است
هو تخم بارتنگ ۳ نشاسته کثیرا ۳ صمغ عربی ۳ گل ارمنی ۳ طباشیر ۴ خشخاش ۵ گل سرخ
۶ مغز تخم کدو و خیارین ۶ و تخم خرفه ۶ مغز دانه به ۶ مغز تخم هندوانه ۲ رب السوس ۲ با آب
بزرقطونا قرص بسازند قرص جهت بول الدم و بول المدة و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار ۶ تخم خرفه ۴
خشخاش ۴ کثیرا ۴ گل ارمنی ۲ شادنج مغسول ۲ و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول رب السوس ۲
صمغ عربی ۲ بادام ۲ دم الاخوین ۲ کندر ۲ تخم کرفس ۱ افیون ۲ کاکنج ۱۰ مقدار شربتش تا
دو درم قرص ایضا جهت امراض مذکوره و سکن الم مغز تخم خیار و خربزه ۲ تخم خرفه ۳ تخم کاهو ۳
تخم هندوانه ۲ رازیانه ۱ تخم کرفس ۱ بزرالبنج ۱ افیون ۴ گل ارمنی ۲ عصاره لحیة التیس
۲ خشخاش سفید ۲ دم الاخوین ۲ قدر شربت دو درم قرص البزور جهت درد گرده و مثانه هو تخم
خربزه تخم خیار تخم کدوی شیرین بزرالبنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض هر یک ۲ درم
بلعاب بزرقطونا حب سازند بقدر فندقی قرص زرشک منقول از قانون مجربست جهت سده جگر و سپرز که از
حرارت باشد و جهت تپها و امراض معده حاره [illegible] هو زرشک پیمانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم

هندوانه

هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافث هر یک دو درم [illegible] یک درم زعفران
هر یک نیم درم تخم کشوث را با آب حل نموده قرص سازند و اگر [illegible] دو درم باشد اجود خواهد بود قرص کاکنج
جهت حرقه بول تخم خیار حب الکاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ عربی دم الاخوین کندر از هر یک
ده درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم [illegible] و زیاده از آن قدر شربت است با شراب [illegible] و قوتش تا دو سال باقیست
قرص الفواق کندر ۳ راسن یابس ۳ فودنج ۲ ورق السذاب ۲ بزر النمام ۳ صعتر
۱ نانخواه درمی و نیم شربتش یک درم با طبیخ زیره قرص [illegible] طباشیر ۱۰ تخم کاهو ۱۰ تخم خرفه ۱۵
کشنیز خشک ۵ گلسرخ ۲ جلنار ۳ گل ارمنی ۵ کافور نیم درم با آب انار ترش بنوشند قدر شربت دو درم
قرص مدر الاورار الحیض مرصاف سه درم ترمس ۵ درم ورق سداب فودنج [illegible] حلبه سکبینج
جاوشیر قسط سنبل ۳ با آب سداب قرص بسازند قرص الورد المسهل للصفرا مطفی للحمیات گل سرخ
یک درم تخم خیار تخم کدو نیم درم رب سوس دو درم سقمونیا یک درم کافور ربع درم با آب خرفه قرص سازند و شربتش
یک درم با یک درم شکر قرص ورد نوعی دیگر جهت درد معده و ورم معده گل سرخ ۶ سنبل ۳ رب السوس
اکلیل الملک ۳ بابونج اذخر ۳ مصطکی ۳ کهربا ۱ شربتش یک درم با طبیخ افسنتین جهت درد معده
و با آب عنب الثعلب جهت ورم معده قرص خشخاش جهت قروح سینه و سرفه و تب حار و درد سینه و زکام
گل سرخ ۴ صمغ عربی ۴ کثیرا رب السوس ۲ خشخاش ابیض و اسود ۳ طباشیر ۵ زعفران دو
دانگ بقدر یک درم قرص بسازند و با شربت خشخاش بنوشند قرص مجرب از املای حکیم محمد باقر جهت حمیات
و عطش دایم مقام قرص کافور است هو مروارید طباشیر دو درم صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ
تخم خماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه هر یک سه درم نشاسته کثیرا بزرالبنج هر یک سه درم خشخاش سفید
چهار درم بزرقطونا را در آب خیسانیده بجای آب حاصل کنند با او قرص سازند و این قرص [illegible]
از شرب قرص کافور قرص کافور از رازی جهت علتهای جگر و گفته است که انفع اقراص است جهت علل جگر و
حمیات و معمول حقیر است هو طباشیر ۱۰ گل سرخ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور
بلعاب بزرقطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه حرارت عجیب خواهد
بود قرص سرطان جهت مسلولین طین ارمنی طین مختوم رومی نشاسته گل سرخ هر یک چهار سرطان محرق ۱ درم
کثیرا طباشیر شادنج مغسول هر یک نیم درم و اگر نباشد ریشه الخیار بدل کنند با شاخ گاو کوهی سوخته که [illegible]
نموده است و بسیار مجربست و حقیر خشخاش سفید و سیاه و زعفران نیز اضافه نموده رب السوس سه درم

باب لسان الحمل قرص بسازند بقدر دو درم و با شربت انار میخوش بیاشامند قرص گل که جهت تبهای بلغمی و سوداوی
و تبهای مرکبه و غیر مرکبه ص گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین هریک سه درم مصطکی دو
مثقال و نیم سنبل اسارون عود اذخر هریک ۱ شربتش دو درم با آب الزوری ترنجبین قرص کهربا از حبیب
الدین جهت حبس خون از هر موضعی که باشد مجربست آنچه بسرخی در تحت هریک نوشته شده با اضافه مروارید
۵ و خشخاش سفید و سیاه ۶ و گل مختوم ۳ و گل قبرسی ۳ موافق کامل است کهربا ۵
تخم خرفه ۵ بد ۵ تخم حماض ۵ شاخ گوزن سوخته ۳ پوست سوخته تخم مرغ ۳ گل ارمنی
۳ صمغ بوداده تخم گشنیز جلغوزه هریک ۳ ودع محرق جلنار شبه بزرالبنج لک منقی طباشیر
کثیرا نشاسته ۴ مصطکی بوداده زعفران افیون اسک ۱ شربتش یکمثقال با رب به جهت
نفث الدم و با شراب خشخاش جهت قرح امعا قرص شادنج منقول از تذکره که بهتر از قرص کهربا در قطع
خون جمیع اعضا و تجفیف قرح و رافع بقایای آتشک است و جهت تبهای مرکبه و اسهال دموی مجربست
کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید از هریک ۶ کهربا مرجان تخم خرفه هریک ۵ طین مختوم و اگر
نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی از هریک ۳ ودع
سوخته بزرالبنج سائیده مغسول هریک ۲ قدر شربتش یکمثقال با رب حبل شادنج مغناطیس محرق مغسول
قرص شادنج از مخترعات حقیر جهت نفث الدم و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و دموی
و تبهای دموی و سرفه حار مجربست ص تخم خرفه گشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گل سرخ طباشیر طین
ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی هریک نیم درم سرطان سوخته ده درم کثیرا رب سوس صمغ عربی شادنج
مغسول الجبار شاخ گاو کوهی سوخته هریک سه درم بزرالبنج افیون زعفران هریک یکدرم با لعاب بزر
قطونا قرص کنند قدر شربت تا یکمثقال قرص زرشک منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقا
و تجربه رسیده زرشک بیدانه ۱۵ رب سوس ۳ گل سرخ ارمنی ۳ مغز تخم خیار ۳ مغز تخم
خرفه ۳ مصطکی ۲ عصارهٔ غافث ۲ سنبل الطیب ۲ روناس ۲ لک شسته
۲ عصارهٔ افسنتین ۲ اسارون ۲ فقاح اذخر ۲ شاهتره ۲ تخم کاسنی ۲
تخم کشوث ۲ ریوند چینی ۲ زعفران ۲ طباشیر ۲ ترنجبین ۶ با آب قرص سازند قرص
گلنار جهت اسهال مراری رقیق احمر از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد ص عفص خرنوب نبطی کزمازج
کنند گلنار مساوی افیون صمغ عربی هریک نیمجزو تا دو مثقال از قرص سازند قرص جهت تبهای مرکبه گل سرخ

مصطکی

۶ مصطکی ۳ سنبل الطیب ۴ رازیانه ۳ تخم کرفس ۴ تخم کاسنی ۴ عصارهٔ غافث
۴ عصارهٔ افسنتین ۴ طباشیر ۵ شربتش تا دو درم با گلقند و طبیخ رازیانه قرص [illegible]
جهت حمی العتیقه و تبهای کهنه مجربست ص گل سرخ ۶ رب السوس ۴ شاهتره ۴ سنبل الطیب ۴
مصطکی ۳ کهربا ۳ افیون ۲ قرص سازند قرص الاستسقاء الحار منقول از مختار مجربات
عصارهٔ زرشک یا زرشک ۱۰ گل سرخ ۵ تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک
مغسول ریوند هریک ۱ سنبل الطیب ۲ بقدر یکدرم قرص ساخته با چهل درم آب کاسنی
بست درم آب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین و پنج درم مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص [illegible]
حقیر در امراض حاره و تبهای گرم و مرکبه و رفع قولنج نفع نفاخ بغایت مجرب سریع العمل و بهترین اقسام قرص
مسهلات ص بنفشه ۵ تخم کدو ۳ تخم خیار ۳ نیلوفر ۳ مغز تخم هندوانه ۳ خرفه ۲ گل ارمنی
۲ طباشیر ۲ نشاسته ۲ کثیرا ۲ گشنیز خشک ۵ مصطکی ۱ افیون ۱ حب الملوک
پاک کرده مشوی بطریق حکمای که در مسهلات مذکور است با لعاب بزر قطونا قرص ساخته از نیم مثقال
تا یکمثقال با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب الملوک را با کثیرا و افیون و مصطکی سائیده
دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از مشوی است قرص مروارید از تالیف حقیر جهت تب الحمی و [illegible] و رقت
اسهال ناجع و بغایت مجربست ص طباشیر ۶ گل سرخ ۶ گل ارمنی ۶ مغز تخم کدو ۴ مغز تخم خیار
۳ صندل سفید ۱ خرفه ۳ مروارید ۲ کهربا ۳ عصارهٔ لحیة التیس ۲ تخم بارتنگ ۲
با رب حموض سرشته قرص بسازند و یکمثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی امزاج با شیر الاغ باید داد و در بعضی
مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و بجهت دق کافور و زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اول
جهت امراض حاره که با یبوست طبع باشد ص گل سرخ ۵ بنفشه ۱۰ رب السوس ۳ کثیرا ۳
مصطکی مجموع و مشوی ۲ تخم کاسنی ۵ مغز تخم کدو ۱۰ تخم خرفه ۲ با آب ترنجبین قرص
بسازند قرص‌ها بعضی از تالیف حقیر است جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر عضوی
و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجربست ص طباشیر ۵ نشاسته ۵ صمغ عربی ۵ گلنار
۵ گل سرخ ۵ کثیرا ۵ زعفران ۱ افیون ۱ مورد ۳ الجبار ۳ شاخ گاو کوهی
۵ سوخته ۵ گل ارمنی ۳ خرنوب نبطی ۳ آرد کنار ۳ مازو ۱ تخم حماض ۲ دم الاخوین
۲ با آب بارتنگ قرص بسازند یکمثقال را در هر مرضی با ادویه موافق آنمرض بدهند قرص [illegible]

مرحوم ابوی ام رحمه الله جهت ورم در رو سپرز که با تب باشد مجرّب است ص گل سرخ ۶ زرشک ۳ تخم
خیارین ۳ تخم خرفه ۲ ریوند ۳ طباشیر ۱ لک مغسول ۱ عصارهٔ غافث نیم مثقال کافور
۱ عصارهٔ افسنتین ۱ زعفران ۱ ثمرة الطرفا ۱ ابرسا ۱ سنبل الطیب ۱ با سکنجبین
و آب کاسنی یا آب بید معصور یا آب [illegible] بنوشند قرص کوکب واضع آن سلیمس است و آن معجون کوکب
نحل میکرده و پیوسته شلب طیابس انکوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا آن قرص
مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر در این تسمیه آنکه و طلق را کوکب الارض مینامند و جزو اعظم این قرص است
و معتدل الحراره و یابس است در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و صداع
و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهت درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه
آن و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغه و قوتش تا چهار سال باقیست شربتش تا دو مثقال و
منقول از تذکره است و آنچه [illegible] در تحت آن نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است ص
دوقو ۸ سیسالیوس ۸ تخم کرفس ۸ انیسون ۸ بزرالبنج ۸ میعه سایله ۸ جندبیدستر
۴ سنبل ۴ پوست بیخ لفاح ۴ گل مختوم ۴ مرصاف ۴ سلیخه ۴ طلق محلول ۴
و در بعضی نسخه مصطکی ۶ طباشیر ۶ قسط ۶ زعفران ۶ حلتیت ۶ جهت قطع تنها
و در روایت و در بعضی نسخه کافور ۱ و بعضی افیون ۱ جهت قطع خون و حرقة البول اضافه
کرده اند قرص کلنار منقول از تذکره نافع است جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از
هر موضعی که باشد و گویند در تجفیف قروح و باقی بار فارسیه که معروف است بجب فرنگی نفع عجیبی میکند
بشرط زیادتی مازو یا بو سطا انار گل سرخ ۸ اقاقیا ماو ۸ افیون گل مختوم سلیخه صمغ عربی
هریک ۴ کثیرا ۱ افیون ۱ با آب گرم استعمال نمایند و قدر شربت آن نیم مثقال تا دو مثقال
قرص باسقوماطون جهت زحیر و اسهال مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی و هیضه
نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد ص تخم کرفس ۸ نانخواه ۸ رازیانه ۴ انیسون ۴ سنبل
الطیب ۲ مر ۲ سلیخه ۳ افیون ۲ با شراب ریحانی یا قایم تعامل او قرص سازند قدر شربتش
نیم مثقال است قرص ریوند منسوب بشیخ الرئیس قلیل المقدار کثیر المنافع مجرّب جهت یرقان و درد
و ورم سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و در اکثر [illegible]
شکل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقیست ص ریوند ۸ [illegible]

لک مغسول هریک ۴ تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هر یک ۳ و اگر جرب [illegible] زرد
کهنه باشد قسط ۴ مصطکی ۴ و تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر
با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای تربد و اگر با قبض طبیعت باشد اصل السوس گل سرخ طباشیر
بنفشه از هر یک سه مثقال و اگر با عطش بدل اصل السوس تخم خرفه کنند و قدر شربت یک مثقال قرص گل
قابض جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از ایلاقی ص گل سرخ ۱۰ تخم حماض بو داده
۱۰ صمغ عربی ۵ کثیرا ۵ نشاسته بو داده ۵ بالعاب بزر قطونا قرص سازند قرص ریوند جهت
سوء مزاج جگر و اسهال کبدی و سوء القنیه بغایت آزموده است ص ریوند چینی عصارهٔ زرشک تخم کاسنی
بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص سازند و با آب برگ بارتنگ بنوشند قرص اندرون تالیف خدمت
منقول از کامل تذکره و عجیب الفعلت جهت بقایای بار فارسی و آتشک و قروح مزمنه و اهل روم اجرا
حب میسازند و اهل فرنگ ص آرد گندم هشت ۸ زیبق ۳ و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم [illegible]
اضافه مینمایند و استعمال آن بشرط پرهیز بلبن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال است و
بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مرا از سه روز تناول نمایند ص زراوند مدحرج ۱۲ کندر
۸ عفص ۸ شب یمانی ۴ مرصاف ۴ قلقدیس ۱ با گلاب قرص سازند قرص مردی در
ضمادات مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات مذکور خواهد شد قرص رامک از جمله اقراص
و اکثر مرکبات است و خواص آن در مفردات مذکور شد ص آمله مقشر غوره خرما مازو پوست انار
هریک بعد از صلایه سه روز با آب بجوشانند و بر هم زنند تا یکسان شود و زاج سفید محلول صمغ
عربی محلول و عسل کف گرفته کسیار غلیظ اضافه نموده قرص سازند و خشک کنند قرص سک اجزای
آن بعینها اجزای رامک است بدون آمله و طریق ترکیب آن بدستور و چون در وزن مذکور دو دانگ
مشک اضافه کنند آنرا سک المسک نامند باب چهارم در سفوفات که آن اقدم تراکیب است و بعد از آن
معجون ترکیب یافته و دیقوریدس گوید که مخترع آن بقراط شاگرد اسقلیبوس است بقراط طبیب [illegible] و استعمال
آن با ضعف معده و شده اشتها جایز ندانسته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد
و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند
معده را قوت دهد و گونه را سرخ دارد و وسواس و فراموشکاری برد و جهت هضم طعام و بوی دهان
خوش کردن نافعست و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبوئی بدن نافع است

سفوف فرا ارسطو جهة اسكندر ترتيب داده لهذا سفوف اسكندر نيز گويند و فوايدش تا دو سال باقيست
و شربتش تا دو مثقالست ص قرفه ساذج مازريون كه آن معرب مازناكير لغة هندست و انزاروت و قسط از
هيوفاريقون ست عود و هيل اسارون مصطكى هليله كابلى فرنجمشك نار مشك زيره كرمانى دارچينى شونيز فلفل
دار فلفل زنجبيل قرنفل ناردانك جوز بوا كاكوز قاقله هر كدام جزو شكر عنبر هم يك پنججزو شكر شش جزو
پيش از طعام و بعد از طعام از يك مثقال تا سه مثقال بنمايند سفوف ديگر جهة اسهال از مجربات ابو
اطفال و غير اطفال نيز نافعست ص حب الرمان بو داده بسيار نرم صلايه نموده طباشير سفيد صمغ عربى
كثيرا مصطكى سفيد تخم مورد و گل سرخ گل ارمنى سفوف كنند و با طفال نيم مثقال صباح و نيم در شب با رب
يا شربت سيب تناول دهند سفوف بلوط منقول از منصورى جهة تقطير البول و سلس البول مجرب
ص بلوط مقشر بو داده ١٠ كندر ١٠ كشنيز خشك ١٠ گل ارمنى ١٠ صمغ عربى ١٠ سفوف
نمايند و بقدر دو درم صبح و دو درم شام و اگر با تقطير و سلس تشنگى شديد باشد كه مريض هر چه
بياشامد زود دفع شود بايد كه ماء الشعير و بزر قطونا نيز بياشامد و غذا با آب غوره و سماق و امثال
آن ترتيب دهند سفوف ديگر جهة سلس البول مجربست بلوط ٨ كشنيز خشك ٣ راسن ٢
عرق السوس ٤ لسان الثور ٤ تخم خرفه ٤ انيسون ١ سنبل الطيب ٤ طباشير ٥
مصطكى زرد ١ سعد ٤ كندر ٤ شكر مثل همه اجزا در وقت خواب استعمال نمايند بقدر سه مثقال
سفوف جهة اسهال مرارى و مزمنه و بواسير و نواصير حاره نغايته مجربست از تاليف حكيم گل ارمنى
ناردان بو داده دانه انگور كه از سركه بيرون آورده بشسته بو داده هر يك ٥ سماق بو داده
گل سرخ صمغ عربى بو داده هر يك ٣ طباشير گل مختوم بادغستان هر يك ٢ مصطكى بو داده
عود قمارى هر يك ١ قدر شربت دو مثقال با ربوب مناسبه سفوف ديگر جهة اسهال بواسير مجربست
بتواج خطائى ٣ عدد نيلوفر ام سفوف الطين جهة سحج و اسهال صفراوى ص بزر قطونا تخم خرفه
تخم ريحان نشاسته صمغ عربى گل ارمنى هر يك جزو صمغ عربى و گل ارمنى و نشاسته را نيكو بيا خته و بزر
قطونا را با آتش نرم بو داده مخلوط كنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت
آس نيز بكشند سفوف حب الرمان جهة اسهال كه از ضعف معده و امعا باشد و تقويه معده و امعا
جگر كند ص ناردان بو داده حب الاس بلوط سماق كمون در سركه خيسانيده بو داده آرد نبق از هر
كشنيز خشك بو داده خرنوب نبطى خرنوب شامى هر يك جزو مسك المك هر يك ربع جزو نيكو ساخته استعمال

نمايند سفوف مغلثا جهة اسهال كهنه و زحير و ضعف معده و سردى معده و معض بواسير نافعست
ص حرف بو داده يك رطل و نيم زيره كرمانى كه يك شبانه روز در سركه خيسانيده خشك كرده بو داده باشند
نيم رطل تخم كتان تخم گندناى نبطى هر يك ربع رطل مصطكى يك وقيه و نيم هليله سياه دو نيت هر يك ربع رطل نيم
كوب ساخته استعمال نمايند سفوف خرنوب جهة اسهال و سستى معده ص خرنوب نبطى از دانه
بيرون كرده زيره كرمانى يك شبانه روز در سركه خيسانيده خشك شده بو داده سماق تخم مورد آرد نبق
كه كنار است بلوط كشنيز خشك بو داده مصطكى هر كدام جزو نيكو ساخته استعمال نمايند سفوف
زرشك جهة تقويه معده و جگر و حبس شكم ص نانخواه سماق زنجبيل حب الرمان بو داده آرد نبق
هر يك ٢ شكر طبرزد ٢ كوفته سفوف سازند سفوف سماق جهة اسهال مزمن ص سماق
دو جزو حب الاس دو جزو حب الرمان بو داده يك جزو خرنوب نبطى سه جزو صمغ عربى گلنار يك جزو
كوفته سفوف سازند سفوف بزور جهة بادها و نفخ گران ص انيسون زيره كرمانى قاقله كبار قرنفل [illegible]
تخم كرفس هر يك ٢ قاقله صغار ٢ قرنفل ٢ زنجبيل فلفل هر يك ١٢ دانگ شكر ٢٠
شربتش وزن دو درم سفوف الحوامل جهة دفع اشتهاهاى رديه در وقت حمل و تقويه معده و دفع
طعام و نيكو كردن رنگ رخسار نافعست ص زرنباد تخم كرفس ٢ نانخواه كندر ٢ جند
بيدستر ٢ زيره كرمانى ٢ سفوف سازند سفوف ديگر جهة حوامل بسيار نافع است و جوارش
التمر نيز گويند كنجد مقشر زيره كرمانى زنجبيل ١٠ دار فلفل فلفل ٢ دارچينى ٢ هل قاقله
٢ طبرزد يك رطل سفوف الاسهال منقول از حنين جهة ضعف معده كه با اسهال باشد و بتبوع
و اشتهاى طعام ص زيره كرمانى و كمون نبطى كه يك شبانه روز در سركه خيسانيده خشك شده بو داده
باشند هر يك ٣ حب الاس ٥ كشنيز خشك بو داده ٢ آرد نبق آرد سنجد آرد ناردان هر يك
قرظ تراغيث ٢٠ سك ٣ عود هندى مثل همه از تروثران و سبع بجنبه شربتش سه درم با سكنجبين ساذج
صبح و شام سفوف الفواق جهة فواق تشنجى كه از امتلا حادث شده باشد ص تخم كرفس جبلى سعد
زيره كرمانى بالسويه سفوف ساخته شربتش يك درم با آب گرم كه سود بخش است سفوف الوجع الكبد جهة آزرد
جگر با شير شتر استعمال نمايند ص لك مغسول ٣ طباشير ٣ گل سرخ ٣ تخم كاسنى ٢ تخم كشوث
٢ سفوف ساخته قدر دو مثقال با پنج مثقال شكر سليمانى و چهار اوقيه شير شتر گرم كرده كف گرفته بنوشند
سفوف سورنجان صغير مجربست جهة نقرس و عرق النسا ص سورنجان ١٠ شكر سليمانى ٥ زعفران

دانگه بقدر یک مثقال با آب سرد استعمال نمایند سفوف القطع دم البواسیر مجرب منقول از معالجات
بقراطیه و عجیب الفعل است جوز محرق یک جزو زرده تخم مرغ سوخته یک جزو کندر بو داده سه جزو مجموع را
سائیده دو مثقال با شربت سیب یا آب سیب که مورد آزمایش بسیار است استعمال نمایند سفوف مقلیاثا
از تالیف والد مرحوم جهت زلق امعا مجرب است ص هلیله سیاه بلیله آمله باروغن زیت برشته کرده
هر یک ۵ زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده حب الرشاد بو داده هر یک ۲
تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده خشک شده بو داده هر یک ۴ مصطکی قرنفل فاقله عود هندی
سنبل الطیب هر یک ۲ سعد ۲ صبح و شام دو درم استعمال نمایند سفوف از تالیف والدی
ام ان جهت اسهال بلغمی ص نانخواه کندر کلنار هر کدام جزو دانه مورد دو جزو با میبه ممسک استعمال نمایند
سفوف الحفظ جهت تقویه دماغ و تنقیه آن از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن
نسیان نافع است ص کندر ۲ مصطکی ۴ دارچینی ۱ دارفلفل ۱ عود ۱ لسان الثور
۱ بادرنجبویه ۱ کاکنج [...] رازیانه شکر سفید مثل همه قدر شربت او دو مثقال با آب گرم
و در تابستان یکروز میل نمایند سفوف از تالیف حقیر جهت حرقة بول مردمی که با حرکت باشند و با و
تقطیر بول و سلس البول نیز نافع است جهت او را در منی در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار
مؤثر افتاده ص بلوط بو داده ۱۰ گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم خرفه بو داده کندر ذکر هر یک
دو مثقال بقدر دو مثقال با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند
سفوف جهت سنگ گرده و مثانه که با مزاج حار باشد ص مغز تخم خیارین و هندوانه و کدو هر یک
رازیانه حجر الیهود هر یک با سکنجبین بر شنند و با دو مثقال سکنجبین بنوشند سفوف
دیگر ایضا جهت مزاج حار ص مغز تخم هندوانه و خربزه و خیار تخم هلیون خارخسک هر یک کاکنج
رازیانه تخم کرفس هر یک حجر الیهود با سکنجبین و آب پرسیاوشان و امثال آن استعمال نمایند
سفوف که در انواع اسهال که با سحج و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم خبازی هر یک ۵
نشاسته صمغ عربی هر یک ۱۰ کوبیده اندک بو داده دو مثقال با آب بهی مناسب بنوشند سفوف
الخفقان البارد از قرابادین حکیم محمد باقر طاب ثراه نعناع کهربا ابریشم بریان کرده شب یمانی هر یک
هر یک ۳ زراوند مدحرج زرنباد درونج هر یک ۲ مروارید ۲ شکر ۲۰ شربتی سه مثقال با
طبیخ افسنتین سفوف سورنجان کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجرب است ص سورنجان مصری ۱۰ سنا

ما

مکی ۷ مغز بادام ۲ پوست هلیله زرد ۳ زعفران ۲ قند سیاه ۳۰ سقمونیای مشوی
۱ و اگر ماده بلغم باشد بدل سقمونیا تربد ۵ کنند شربتی دو درم با آب سرد سفوف جهت قطع
سیلان منی و مذی و ودی مجرب است ص تخم کاهو سداب تخم پنج انگشت هر یک ۳ سعد شهدانج
۲ گلنار ۱ شربتی سه مثقال با آب سرد سفوف در قطع ودی و مذی بجهت رطوبت و تخفیف
نار فارسی و آتشک است ص بلوط دو جزو کندر یک جزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز دو مثقال
کنند سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی ام ص پوست هلیله کابلی و سیاه
هر یک ۵ غاریقون ۳ بسفایج ۴ افتیمون ۴ گل گاوزبان ۴ اسطوخودوس
۴ نمک نفطی ۱ لاجورد غیر مغسول ۱ خربق سیاه ۱ شربتی دو مثقال سفوف جهت
قطع شهوة جماع از زنان و مردان ص بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو شبت هر کدام جزو نیلوفر دو جزو
شربتی سه درم با آب تخم خرفه سفوف جهت پیر زا از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است زوفای
خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم پنج انگشت تخم سداب بالسویه با سکنجبین
ناشتا تناول نمایند سفوف ایضا جهت پیر زن مجرب است تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره ص
مرجان سوخته ۱ کتیرا دو دانگ بنوشند بدستور شکر و عرق بهار و مرجان تا یکهفته مداومت
نمایند مجرب است سفوف مجرب جهت حرقة البول و وجع حین البول ص مغز تخم خربزه ۳۰ مغز
تخم خیار ۱۰ مغز تخم کدو ۲۰ تخم خرفه ۱۰ تخم خشخاش سفید ۱۰ نشاسته ۳ کتیرا ۶
رب السوس ۳ بزر البنج سفید ۲ قند مساوی همه اجزا دو مثقال را با جلاب ساده یا شربت
بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول از محمد بن زکریا و میفرماید که مجرب است جهت نقرس بارده
و درد مفاصل بارده که بالکلیه قطع میکند ص نانخواه ابهل ورق سداب خشک تخم کرفس رازیانه
دو قو هر یک جزو فوه بادام تلخ سنبل مصطکی حلو زراوند مدحرج هر یک نیم جزو هر روز یکدرم استعمال نمایند
سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهریه و قطع کنند سرها و پایهای او را
و شکمش را شکافته و چند بار با آب خاکستر و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب گرم بشویند
و ریه او را رفع کنند و در کوزه گل اندازند و گل حکمت کرده و در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز بعد از آنکه
سوخته باشد پس خوب کوفته ده مثقال از او و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سفید و سیاه
کتیرا ۳ کوفته سفوف سازند قدر شربتی دو مثقال سفوف جهت سکسکه از حرارت ۵

بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی جنت الحدید ۳۰ کوفته و بحریر بیخته دو هفت روز گرم
خیسانیده بعد از آن بیرون آورده با آتش کرده طباشیر ۴ کتیرا ۳ شربتش یک مثقال با آب
ساده یا آب سرد صبح و شام تناول نمایند سفوف سنا جهت عرق النسا از مجربات قدما ص سنا مکی
۱۰ سورنجان ۵ شیطرج هندی ۳ زعفران ۲ قدر شربت سه مثقال با بهترین شکر سفوف
که منی بسیار آورد و تقویت اعضای تناسل کند و فواید آن بسیار است عنبر اشهب جزوی بعضیه خشک
دو جزو کتیرا انجدو مجموع را در یکروز در سه مرتبه تناول نمایند سفوف اسهال خون و بلغم دار طباشیر
نشاسته صمغ عربی گل سرخ هر یک ۵ روناس ۲ زعفران ۲ دو مثقال با شربت به بنوشند و اگر [illegible]
کنند بهتر است سفوف جهت درد پشت و درد رگ و منی و تقویت انعاظ و [illegible] آلات بول
و تناسل مجربست از حکمای هندوستان و از ترجمه آنها نقل شده ص فوفل ۲۴ را نرم صلایه
کرده دو مثقال [illegible] پاک بود بهندی و دارچینی هفت مثقال همراه بستور کوفته و بیخته اضافه
نمایند و بر روی آتش نرم که گذاشته با چهار جهند و زرده تخم مرغ بقدری که معجون شود انچه [illegible] مغز
پسته دو هر و نیم نبات دو سیر و نیم کوبیده بر آن نثار کرده معجون را در یکروز [illegible] نمایند سفوف
تالیف حقیر جهت تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره
مجربست ص بارتنگ ۶ کتیرا ۴ نشاسته ۴ صمغ عربی ۴ تخم خطمی ۲ مغز تخم کدو ۴ تخم
هندوانه مقشر ۴ رب السوس ۴ خشخاش سفید ۲ مغز دانه به ۲ مغز بادام ۲ طباشیر
۴ مغز تخم خیار ۳ سرطان محرق ۱۰ عصاره لحیة التیس ۴ گلنار ۲ اقاقیا ۲
گل ارمنی ۳ قند شربتش ۲ مثقال تا سه مثقال سفوف جهت جوع کلبی و فساد معده قریب [illegible]
و اشتهای [illegible] ص جفت البلوط [illegible] مورد [illegible] هلیله سیاه هلیله کابلی آملا سفوف کرده
سه مثقال با آب آهن داغ کرده یا با شراب [illegible] بخورند سفوف نانخواه از
مجربات حقیر است جهت ریاح و درد معده و [illegible] و قی و [illegible] و بخارات [illegible]
نافعست ص نانخواه تخم کرفس [illegible] بالسویه [illegible] سفوف قابض که مکرر تجربه
نموده ام جهت اسهال صفراوی و [illegible] بهترین ادویه است ص صمغ عربی [illegible] هر روز
سه مثقال ساییده بنوشند تا سه روز [illegible] اگر اسهال [illegible]
پوست خشخاش که مثل غبار ساییده باشند از یک مثقال تا دو مثقال [illegible] و اگر [illegible]

کنند بدستور سفوف جهت درد سر و [illegible] که از حرارت باشد از ابوی مرحوم ص بابونه که یک روز در سرکه
خیسیده خشک کرده باشند زرشک بیدانه بو داده ۳ بوره ارمنی ۲ اسقولوقندریون و اگر
نباشد سنبل [illegible] ۲ و تخم کرفس [illegible] بدل کشنه ثمرة الطرفا ۱ غاریقون ۱ شربتی یک [illegible]
با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز با سکنجبین بنوشند سفوف جهت ریاح بواسیر و درد آن موافق
نسخه کامل و ملخص البیان ص هلیله سیاه بلیله آمله هر یک [illegible] در روغن زیتون برشته کرده تخم گندنا
بو داده نانخواه هر یک ۱۰ حرمل ۲ حلبه [illegible] مغز دانه زرد آلو هر یک ۵ مصطکی جوزبوا
هر یک ۶ شربتش دو مثقال با آب گرم سفوف الاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی ص
خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب چهارم در اشربه و ربوب
واضع آن فیثاغورث حکیم است و باعتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام آن
بهتر از تراکیب است و روفس را اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول [illegible]
بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین [illegible] و شیخ الرئیس [illegible] باید که از حکمای
فرس است [illegible] رسیده است و اشربه بدستور حبوب و [illegible] اقسام میباشد و قدما [illegible]
در زمان استعمال آن اختلاف در امزجه مختلفه [illegible] و سکنجبین [illegible]
[illegible] ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه [illegible]
اشربه زیاده بر یکسال باقی نمیمانند و مشروط ترتیب آنست که هر چه از فواکه صلبه باشد [illegible]
بعد از پاک کردن از پوست و تخم کوبیده او با دو وزن آن آب بجوشانند تا به نصف آید [illegible]
صاف نمایند و هر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو و [illegible] و امثال آن افشرده آب آنرا بگیرند و هر چه [illegible]
و برگ خشک باشد یک شبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله [illegible]
زیاده از یکشبانه روز خیسانند و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب آنرا بگیرند و
با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند [illegible]
را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از سر آتش داخل کنند و در شربتهای [illegible]
که مطلب تقویه بوده باشد شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب میوهها باشد [illegible]
که چون مریض [illegible] تغیر یافته باشد [illegible] الطبع جگر [illegible] و جاذب [illegible]
و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب [illegible]

نمی شود و ادخال عسل یا شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید در جهت مزاج هر یک را از شیرینیها انچه مناسب باشد
ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هرگاه المی در اعضای تنفس یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامض
را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کتیرا و غیره مغریات
استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزا مساوی باشد مایل به سردی خواهد
بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است
و اگر سردتر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه کنند سکنجبین دوشابی
که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است سکنجبین عسلی که سرکه و عسل بالسویه باشد گرم باعتدال
و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای مرکبه نافع است سکنجبین سفرجلی جهت تقویت
معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است اب به شیرین و ترش از هر یک
قبض او کمتر خواهد بود سکنجبین اصلی جهت حمیات و سده ها و عطش و جلای معده از بلغم خل خمر ده رطل
اب شیرین بحدیکه حدت سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر کدام شش وقیه تخم کرفس
رازیانه انیسون هر یک دو وقیه در سرکه مذکوره یکشبانه روز خیسانیده و باتش هموار بجوشانند تا سدس او
کم شود پس از اتش گرفته و صاف نموده بریزند بهر جزئی از این مطبوخ دو جزو از شکر و بپزند تا بقوام آورند
و اگر خواهند که زعفران داخل کنند سه درم زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن آن میان آن بیندازند
و در آن بصاف کنند سکنجبین افتیمونی که بماء الجبن استعمال نمایند صح افتیمون ۷ بسفایج ۷ حجر ارمنی شسته
۱ خرد بقدر انکه کوفته یکشبانه روز در نود مثقال سرکه بخیسانند و نود مثقال اب اضافه نمایند و باتش نرم
بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته بجوش داده
بعد از آن صاف نمایند و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند و هر روز تا چهارده مثقال استعمال نمایند و در
مزاجی که بسیار حار بوده باشد بدین نسخه ترتیب بدهند صح افتیمون بسفایج تخم کاسنی هر یک ۷ تخم کرفس ۲ تخم
خیار ۵ بیخ کاسنی ۲ بیخ رازیانه ۲ ادویه را با سرکه نود مثقال و آب نود مثقال جوشانیده افتیمون را
در لته بسته در اخر یک دو جوش داده بعد از سوختن آب صاف نموده و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام
اورند سکنجبین بزوری معتدل جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفراوی محمی و استسقا نافع است صح تخم رازیانه
۲ تخم کشوث ۳ انیسون ۳ گل سرخ ۲ تخم کاسنی ۲ تخم خیار ۲ تخم خربزه ۳ تخم کرفس ۲
بیخ رازیانه ۲ بیخ کبر ۲ اصل السوس ۲ بیخ کاسنی ۲ عناب ۲۰ در سرکه و اب خیسانیده بجوشانند

بنصف

تا بنصف رسد و با شکر بقوام آورند سکنجبین انجباری که از تالیف [illegible] است و در رفع تب ربع مجرب و جهت امراض
سپرز بیعدیل است صح انجبار را نیمکوب کرده شب در سرکه و در آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد
و بعد از آن صاف نموده با چند ۲۰ مثقال دوشاب انگوری ۹۰ ۹۰ بقوام آورند و هر روز ده مثقال از آن با آب شاهتره
یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب شد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند ۱۲۰ شربت ورد مکرر مسهل
جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سده و سودای رقیق و ضعف گرده و صفرای سوخته نافع
و مؤثر و صورت تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر مصطکی انیسون از هر یک یکسیر با برای هر یک رطل
شربت او و ادویه مذکوره را بوزن مزبور کوفته در میان شربت خیسانیده بجوشند و طریق انست که پنج
رطل اب را بجوشش اورده چهار رطل برگ گل تازه بچهار دفعه بریزند و در هر دفعه یک رطل آب بسوزد و دفعه
پس انرا صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از اب ربع بماند و اگر قویتر خواهند گل را پنج
شش رطل میتوان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس با هموزن اب صاف ان شکر بقوام
اورند قدر شربتش از یازده مثقال تا سی مثقال است با پنج و اگر با نصف وزن ان سکنجبین بنوشند جهت
قمع صفرا اولی است شربت ورد قابض جهت امراض جگر نافع است صح چهار رطل گل سرخ ...
دار را بیکدفعه در ده رطل اب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هموزن ان شکر بقوام اورند
و اگر قویتر خواهند با برای هر یک رطل از هر یک از مصطکی و سورد و صندل سفید و اقاقیا و کتیرا و گل ارمنی
خشک و طباشیر یک مثقال در پارچه بسته در ان خیسانیده بجوشند و سایر تصرفات با جلیست اگر اجزا
حاره و قابضه با بیا اضافه کنند و اگر بارده و لازم باشد از ان نیز داخل کنند شربت جلاب جهت تبهای
و تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویه
الات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق مجرب اورام احشا مفید است
صح شکر سفید یکجزو اب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو و گلاب دو جزو بقوام اورند و اگر
سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند نوع دیگر منقول از کتاب ذکا...
یکجزو اب باران دو جزو گلاب سه جزو شکر بقوام اورند شربت بیدلیمو جهت تقویت باصره و تسکین تشنگی
و معده و جگر حار را نافع است صح اب به شیرین دو جزو اب لیمو یکجزو و شکر ثلث جزو مجموع را بقوام
اورند شربت لیمو جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است صح ده رطل اب لیمو را
بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام اورند شربت بنفشه منقول از کتاب جهت تبهای حاره

و سنده و تسکین غلیان خون با نفعست و ملین طبیعت صح سه رطل بنفشه تازه را بدستور شربت و در سه ده چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند در تلیین قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل آنرا جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت نیلوفر موافق نسخه کامل** جهة تبهای حاره و آلات تنفس سرفه و تقویة دل و احشا نافع است با وجود شیرینی سهل بصفرا می شود بخلاف سایر اشربه شیرین طریق ساختن آن مثل ساختن شربت بنفشه و بعضی عوض نیلوفر را با چهار جزو شکر بقوام آورند **شربت سفرجلی منقول از کامل الصناعة** جهة ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و قی و تشنگی صح به ترش را از دانه و پوست پاک کرده آبش را گرفته و دو رطل از آن گرفته و از شراب جمهوری یک رطل و فلفل در پارچه بسته در روز در آن بخیسانند و بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آب به بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی هر یک دو درم قاقله کبار و صغار دارچینی زعفران عیر مسحوق از هر یک چهار درم قرنفل سه درم در پارچه بسته در او بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل کنند میتواند بود **شربت الخند یقون** جهة برودة معده و تب ربع و درد احشا نافع و مجرب پیران است صح عسل کف گرفته سه من شراب کهنه ریحانی یا جمهوری دو من زنجبیل نجمین قاقله صغار و کبار **نیم م** قرنفل **یک دانگ** دارچینی **نیم درم** زعفران **یک درم** دار فلفل **یک دانگ** غیر از زعفران باقی را نیمکوب ساخته خیسانند در شراب و عسل در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یک دانگ مشک مطیب سازند **شربت فی بقم اطیبی** جهة ضعف جگر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت آن حفظ میکند جمیع ایام حیوة را از مرض صح اصل السوس آسمانجونی **م ل** تخم رازیانه فلفل **ز** در سیم **یک درم** **۴ م** خوب سائیده با ششصد و شش مثقال شراب خوب کهنه ممزوج ساخته و در ظرفی گذاشته سر ظرف را بگچ گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا استعمال نمایند **شربت عرعر** جهة صرع مجرب است و صداع و دوار سر و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان بعد از آن یکرطل اسفند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد و هر روز پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهة اعاده حمل زنانی که وقتی حامله نشده باشند و جهة اعاده حمل زنانی که وقتی حامله و بعد از آن نشوند سه روز از این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت نعناع** جهة تحریک شهوت بمرتبه مؤثر است که حصر نتوان کرد و تنقیه معده از اخلاط سوخته و دافع بلغم و مبهی است و جوان برا اثر معجون ماهیه بنوشند در شربت این چه عدیلت صح آب نعناع افشرده **۲۰ م** خردل سرخ **۲۰ ل** شبیلای **یکم** نرم سائیده با نود مثقال

جمیر مایه در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورند **شربت طبل خمر** بجزو خمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند و در جمیع افعال مثل خمر و قایم خمر است و از اسرار است **شربت اسطوخودوس** جهة تقویت دماغ بارده و معده بارده صح اسطوخودوس **۱** زوفای خشک **۲** فادانیاه **۵** پرسیاوشان **۵** عود قماری **۵** گل گاوزبان **۵** تخم رازیانه **۵** بیخ رازیانه **۵** تخم کرفس گل سرخ **۵** سپستان **۳** بادرنجبویه **۳** کاشم **۳** مویز دانه بیرون کرده **۳** اذخر **۲** افتیمون **۲** تربد مجوف **۱** بیخ سوسن آسمانجونی **۹** اصل السوس **۵** همه را بپزند و صاف کنند و بریزند بر آن صد و پنجاه مثقال عسل و مثل او قند و بقوام آورند و نیم کوب ساخته **۲ م** قرنفل **۲ م** هیل **۲ م** دارچینی **۳ م** زنجبیل **۳ م** سنبل الطیب **۲ م** افسنتین رومی **۳** مصطکی **۱** را در خرقه بسته بخیسانند در آن و صاف کنند قدر شربت هر روز ده مثقال تا پانزده مثقال **شربت ریحانی** از جملهٔ اقسام خمر است و مذکور شد **شربت لیمو که مؤلف شفاء الاقسام و تذکره ذکر کرده اند** و نهایت مبالغه در نافع کبیر دانسته اند جهة رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و خفقان و امراض اطفال و تب سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم و رفع و حافظ صحت و تنقیه کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشحات آن بسیار باشد و مضر عصب است و مورث سعال یابس و مضعف باه و رفع خشونت بادام و خشخاش و آنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهة تقویه معده و رفع بخارات دماغی و خیالات فاسده انفع است و هر چه با آب به باشد جهة تقویه معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیر خشت و ترنجبین ترتیب دهند جهة ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هر چه با لعابها ساخته باشند جهة محرقه بول و قرحه امعا انفع است **و طریق ساختن او آنست** که شکر سفید را سائیده در قدح مس چون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیره تازه حل نموده مثل شیره آب صاف اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند و قدر شربت باید که ده مثقال شکر باشد و کف را بگیرند و آب لیمو بتدریج بجوشانند و آن تا آنکه هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه تا چهار اوقیه آب لیمو برود به لیمو آنست که دو چندان آب لیمو آب بیرون بجوشانند و آن دهند و صنع آنکه صمغ عربی محلول بقدر **قدر آب لیمو** آب لیمو تصفیه نمایند و لعاب انگور لعابات دانه و لعاب تخم خرفه و تخم ریحان تصفیه کنند و صنع آنکه با آب نعناع تازه تصفیه نمایند و آنچه با شیر خشت و ترنجبین ترتیب دهند آنست که بجای شکر ترنجبین کنند و باید نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تصفیه نمایند **شربت انار ساده و شربت سیب ساده** و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت سماق باید بقدر نصف هر یک آب آنها قند یا عسل باید و شراب انگوری باشد و بعضی المضاعفه گفته اند و شربت انار ترش

تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافعست و شربت انار شیرین جهت اسهال ذات
الرئه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف شهوتها و اسهال طبیعی و از توت
سفید جهت امراض آلات تنفس و ضعف اعضاء و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا
و منع صعود بخارات و اسهال و جهت شربت حماض تقویت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت
سماق و سایر میوه های ترش قاطبةً قابض و مقوی احشا و مسکن حرارت اند و شربت میوه های شیرین بدتر
اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو میشوند شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاره دل بغایت
آزموده است ص ترشی ترنج را اگر در گلاب بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازای هر یک
عدد ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نمایند و بقوام آورند شربت نوفا نافعست جهت اوجاع
سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سده ها ص مویز منقی العجم ۳۰ م عناب سپستان
انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس هر یک ۲۰ م بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک
هر یک ۱۰ م بهدانه انیسون تخم رازیانه هر یک ۵ م جو مقشر مغز خیارین مغز تخم کدو و خربزه مغز پسته
مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان هر یک ۳ م اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار
رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند نوعی دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان
هر یک ۷ م انجیر زرد بیست عدد عناب سپستان از هر یک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس
بیخ سوسن هر یک ۳ ل حلبه ۱۴ ل مویز بیدانه ۲۰ ل تخم کرفس تخم رازیانه هر یک ۲ ل جوشانیده آب
اجزا با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافعست
ص گل گاوزبان چهل مثقال با بادرنجبویه بیست مثقال جوشانیده آب اجزا با دویست مثقال شکر بقوام
آورند شربت انجبار جهت حبس معتدل سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم و التیام تفرق اتصال
که در سینه و شش بهم رسد ص ریشه انجبار هفت م خرنوب شامی ۵ م صندل سرخ و سفید سماق گرده
تخم مورد هر یک ۲ ل جوشانیده با یک رطل شکر بقوام آورند شربت دینار از تالیف بختیشوع است
و چون شربتی را بیک دینار طلا بیع کرده است لهذا مسمی بشربت دینار شده جهت تبها و عفونت اخلاط
و اخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر ص پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی هر یک ۱۰ ل
عود بیخ سوسن هر یک ۴ م تخم کشوث گل پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران فوونج
هر یک ۳ م ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بجوشانند و اگر جهت خفقان باشد در آب

رازیانه و بهتر آنست که سه روز در میان آبی که جوشانیده تا بربع رسیده باشد خیسانند که در آن کاسنی و بادیان
و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند و بازای هر یک رطل از آب آن
یک مثقال ریوند و نیم مثقال اسارون اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند عود و زعفران را بعد از قوام
اضافه کنند شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و کم
و مهر حرارت و دفع تب و اخلاط محترقه نافع و چون با شربت درد و تکرر مرفوع ساخته بعد از فصد بنوشند
دفع ضعف فصد و تقویت میکند و قدر شربتش تا بیست مثقال است و خوراکش تا دو سال تا نیم
ص صد عدد خشخاش رسیده را با تخم آن کوبیده و با پوست آنها علیحده نیمکوب کنند و تخم را نرم بسایند
و با ده مثل آن آب باران بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل آن شکر بقوام آورند شربت عناب منقول از
تذکره و مواد این نسخه کالاصول الترکیب است و مؤلف آن غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسهال
بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال است و قدر شربتش تا دو تولچه
ص عناب یک رطل کشنیز خشک عدس بیخ کاسنی هر یک دو اوقیه در دو رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد
و صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آورند شربت العنصل و سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت
سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است ص
عنصل یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کرده و با پانزده رطل سرکه با آتش نرم بجوشانند تا نصف شود پس
صاف نموده بازای هر رطل دو نیم شکر اضافه کرده بقوام آورده گاه یکبرند و ابن الدوله و جمعی از قدما این
ادویه را اضافه نموده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا از هر یک پنج الجنطیانا زوفای خشک [illegible]
از هر یک ۵ م فلفل ۱ ل تخم جرجیر کاشم از هر یک دو مثقال و نیم فودنج ۲ ل سداب ۶ ل ساذج هندی
۳ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در [illegible] جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده و مزمنه
بغایت نافع است شراب عنصل نوعی که مخترع حجر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی
و سده احشا و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده است ص پیاز عنصل ۲ ل زوفای خشک
اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سیفر هر یک ۵ ل نعناع خشک [illegible]
بیخ سوسن کبود و قردمانا هر یک ۳ ل در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد و پنجاه مثقال آب [illegible] شبانه
روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف [illegible] صد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز پنج مثقال
با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن [illegible] شراب الکندر شربت [illegible] منقول از کامل و موفق

نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت و تقویه
و اخلاط محترقه که مشارکت دل باشند و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنه
اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایة مؤثر است صـ چوب کادی نیکو بکرده شاخ بادیان تخم بادیان پوست بیخ بادیان
تمر هندی عناب دانه بیرون کرده هر یک رطل گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب الکمار چوب پاک کرده هر یک
رطلی صندل سرخ و سپید از هر یک ده مثقال شبانه روز در چهار رطل آن آب بخیسانند پس بجوشانند
تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل شکر و آب انار ترش و انار شیرین هر یک یک رطل بجوشانند تا بقوام آید
و یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شیره بقوام گردد و از سر آتش برداشته کافور و زعفران
از هر یک ۳ م در آن حل کنند قدر شربتش از دو مثقال تا هفت مثقال و نیم است و جهت اطفال کمتر شراب
اترجی موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایة نافع است صـ برگ ترنج که بقدر پنج
برگ درخت با لیمنک است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه یا جمهوری بقدر شش قطعه که [illegible] رطل
صد و پنجاه مثقال است [illegible] بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست ترنج ترکیب میدهند بشرح مسطور و بعضی یک رطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه
مثقال آب بخیسانند بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام آورند شراب
شراب جعده که از اختراع حکما است جهت ادرار نمودن بول و حیض و رفع عفونت اخلاط و ریاح
و تفتیح سده مجرب است صـ شکاعی شیح جعده حرمل فسطالیون ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار
هر یک ۳ ل ابهل تخم کرفس بادیان رازیانه رومی اینسون تخم کاشنی فطراسالیون دقو هر یک ۲ ل
[illegible] انجره زرد هر یک ۱۰ ل در یکمن تبریزی آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با پانصد و
پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز ده مثقال آب [illegible] ادرار حیض و بول نموده دهم که طبع
یابس باشد با گل سرخ و مجموده سقونیا و غاریقون بنوشند شراب ساطوریطا از اقسام حکمای
جهت امزجه بارده بغایة نافع و مقوی حرارت غریزی صـ چهار هزار مثقال آب انگور صاف را آتش نرم
بجوشانند و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد بعد قاقله کبار
قرفه قرنفل دارفلفل از هر یک پنج مثقال سائیده در پارچه بسته در اول طبخ بیندازند و تا با آخر
بجوشند و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه مثقال زعفران در آن حل کرده در
شیشه را محکم کرده تا چهار روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قوی تر گردد شراب افسنتین

بکم

کبیر موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب دماغ و جگر است صـ افسنتین
رومی ۴ ل غاریقون مثل آن گل سرخ ۸ ل صبر زرد ۲ ل حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس از خرم
اینسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک یک ل نعناع اصل السوس ۳ ل بیخ کرفس بیخ
رازیانه ۲ ل [illegible] زعفران هر یک یک ل و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یک
رطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای شکر عسل کنند میتواند بود شراب نوعی دیگر
صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایة آزموده است صـ
افسنتین ۱۰ ل گل سرخ ۲۰ ل تربد ۴ ل غاریقون ۴ ل سنبل الطیب ۲ ل در چهار صد مثقال آب
بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر تربد را ۱۰ ل و سنبل الطیب را
۴ ل کنند قوی تر خواهد بود و بکرر حقیر تجربه نموده است نوعی دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر
که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایة نافع است صـ افسنتین ۲ ل گل سرخ ۴ ل تمر هندی ۱۰ ل
ترنجبین سی مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است شربت ابریشم جهت مالیخولیا و خفقان
جهت تقویت دل و اعضای رئیسه و رفع خفقان بارد و باد بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است
و موافق نسخه قدما ابریشم خام که بتازه از پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است [illegible]
را یک شبانه روز در یکهزار و پانصد درم آبی که آهن تافته چند بار در آن انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد
و ابریشم را افشرده بیرون آورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان [illegible] علیحده در سه رطل آب
بجوشانند تا ثلث بماند و آب آنرا اضافه آب ابریشم کنند و یکصد مثقال شکر بقوام آورند عنبر اشهب و [illegible]
هر یک یک دانگ و نیم و [illegible] نقره مروارید مصطکی از هر یک ۲ ل در آن حل کنند و بعضی بجای پیله حریر کرده اند و کم
پیله کشد باید شکافت و کرم ابریشم را بیرون کرده پیله بجوشد شربت ابریشم که معمول متأخرین است موافق
نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی موافق اکثر امزجه و در رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای
رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و توهم بغایة مؤثر است صـ ابریشم خام سیصد مثقال [illegible] و عرق گاو
زبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن تبریزی که ششصد مثقال است و آب سیب شیرین و آب امرود
شیرین و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک دویست مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین
جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا بسباسه زعفران از هر یک یک ل هیل قرنفل عود ساذج از هر یک یک ل و نیم دارچینی
۳ ل همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از آنکه آبها بربع رسید ابریشم و ادویه را افشرده

آب صاف که دو را باشد صد هر شکر سفید و دویست مثقال عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و دو دانگ طلا از هر
یک دانگ ورق نقره ۳ ل مشک ۴ ل در آن حل نمایند و اگر قویتر خواهند مصطکی زعفران دارچینی قرنفل
عود هندی صندل بوا از هر یک نیم درم کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را نیز از دویست مثقال و عسل
سیصد مثقال میکنند و زعفران را نمیجوشانند بلکه بعد از قوام در آن حل میکنند و این شربت اگرچه زعفران
از جوش ضعیف الاثر میشود شربت فواکه معتدل معمول متأخرین است مقوی اعضا و سایر قوی است
و جهت ناتوانی و ضعف احشا نافع است می آب انار ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین آب به ترش و شیرین
از هر یک یکجزو آب انگور که کوبیده باشند [illegible] از هر یک یکجزو با ثلث آنها شکر سفید بقوام آورند
و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند و این نسبت اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته
ثلثان باقی ماند اولیست شربت فواکه شیرین جهت تقویه احشا و ناتوانی صاحبان لطیف طبع و جهت
صاحب سعال موافقت می آب میوه‌های شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند شربت فواکه
ترش گاهی بعض ثمار از فواکه شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق نیست و عمل آن بدستور است بعینه
که از آب میوه‌های ترش و شیرین ترتیب میدهند و هر یک از این اشربه را موافق احوال هر شخص بتقویت بادویه
مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت عود ترش معمول
متأخرین مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت دفع غثیان و بدبوی دهان و بخارات مخرجه نافع است می
آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه درم با سیصد درم قند بقوام آورند و عود
قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون لسان الثور بادرنجبویه [illegible]
عنبر و ورق طلا و نقره در آن حل کنند شربت تریاق که پادزهر سموم ذکر نموده [illegible] جهت کرب و خفقان
و غثیان [illegible] مجرب است منقول از تذکره می آب زرشک [illegible]
و آب ترنج از هر یک صد و پنجاه درم با ثلث آن شکر بقوام آورند و مروارید که با آب ترنج حل کرده باشند
[illegible] اضافه کنند و در این وقت [illegible] قائم مقام تریاق فاروق است شربت هندی
منقول از ترجمه [illegible] جهت درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم
و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره و کرم [illegible] و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته‌اند
می انجیر زرد رازیانه از هر یک صد و پنجاه درم یک شبانه روز در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد
بعد از آن صاف نمایند و با شیره گل سرخ سیصد درم قند سفید شش صد درم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد

و صد و

و صد و پنجاه درم ریوند چینی بگلاب ترکرده باشند و پانزده مثقال روغن گرده گاوی چرب نموده داخل
کنند و از ده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند شربت صندل جهت تقویه معده و رفع اسهال و سیلان خون
و ضعف دل و جگر حار می بیست مثقال صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب و شبانه روز خیسانیده
صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت را به آب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل
شکر بقوام آورند و اگر قابض تر خواهند یک اوقیه انار دان ترش را در آن خیسانیده صاف نموده و بعد از آن
بقوام آورند و اگر قسم ترش تر خواهند بجای گلاب سرکه یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین سرخ
و سفید را بالمناصفه کنند و آن قابض تر میشود شربت اجاص منقول از حاوی جهت درد سر و تبهای حاره
و یرقان نافع و مسهل صفرا است می آلوی بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده
شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری [illegible] اضافه نمایند
قوی الفعل میشود شربت تمر هندی هم بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهت سرفه و قرحه ریه
و اسهال و اقسام [illegible] و قطع سیلان خون و تقویه معده و امعا نافع است می تخم مورد را با چهار چندان
آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن تا بربع رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند شربت
قابض از تالیف [illegible] جهت اسهال و زلق الامعا مجرب خصوص اطفال [illegible]
آب به و امرود و آب سیب از هر یک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال با طبع باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی
از هر یک ۲ ل در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف
معده و گرده و دماغ و تفتیح سده و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات است می گل سرخ
سنا و بلی هر یک ۱۰ ل بنفشه ۲ ل تربد سفید غاریقون افتیمون [illegible] هر یک ۵ ل کشوث اسطوخودوس
و مصطکی از هر یک ۳ ل سنبل الطیب ۲ ل عناب سپستان هر یک سی عدد در چهار صد درم آب یکروز
خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه درم ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از بیست مثقال تا ده
مثقال استعمال کنند شربت کشوث که در اصفهان البته شهرت دارد مفتح سدد و ملین طبع و مقوی
جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است می کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث
تخم خیارین تخم خربزه کرفس هر یک سه مثقال پوست بیخ کاسنی ۳ [illegible] بیخ رازیانه [illegible] گل سرخ ۲
انیسون ۱ [illegible] جوشانیده با [illegible] شکر بقوام آورند با شیرخشت [illegible] تا ده مثقال با شربتهای تخم کاسنی [illegible]

خربزه و اسکانه و امثال آن بنوشند شربت دینار معمول شاه جزین جهة امراض جگر و سده و سایر بقا
دیتهای حار کبیر نافع و قریب الاعتدال است صح تخم کاسنی ۳۰ م گل سرخ ۱۰ م ریوند ۱۴ م تخم کشوث ۸
یکروز خیسانیده پس بجوشانند با دو رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر جهة حرارة جگر و رفع عفونت
اخلاط نافع است صح تخم کاسنی ۱ م زرشک بیدانه ۸ م صندل سفید ۴ م لک مغسول ۴ م اصل
السوس ۴ م تخم کشوث ۲ م گل سرخ ۳ کوبیده در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس بجوشانیده
صاف نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی تر میگردد شربت غوره جهة حرارة معده
و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دردهای گرم و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویه احشای زنان آبستن
مفید است صح آب غوره را دو رطل بجوشانند تا بنصف رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با دو مثقال
قرنفل بجوشانند تا بوی آن برطرف شود و با یک رطل شکر بقوام آورند شربت سلمولیه از تالیف قدماست
مقوی معده و رافع خفقان است و منافع آن در امراض بارده نهایتی ندارد صح پوست ترنج ده رطلی
[illegible] کوبیده قرنفل ۲ ل عود ۱ ل نیمکوب کرده در پنج رطل شراب شبانه روز بخیسانند و با [illegible] رطل
شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل بقوام شود پس
صاف نموده استعمال نمایند شربت [illegible] جهة تقویه معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق
و تشنگی نافع است منقول از جامع بین الدوله صح آب به ترش و آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد
و با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران و مصطکی و
سنبل الطیب و قرنفل و جوزبوا و قاقله کبار و دارچینی و زنجبیل و مشک سائیده اضافه نمایند ماء
العسل جهة امراض بارده عصبانی و دماغ نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده صح یک جزو عسل صاف را با [illegible] جزو
آب باتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و بازای هر یک رطل دو مثقال فلفل کوبیده در پارچه بسته در آن
بجوشانند شراب العسل جهة معده و جگر و سودا و امراض عصبانی نافع است صح ده رطل عسل را با شش
رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و جوزبوا و دارفلفل و قرنفل از هر یک ۲ ل
بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند اما رب و بر اشربه طب است که آب انجیری که مقصود
چنان بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آنچه قاعده [illegible] از اشربه و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید بقدر
قلیل باشد رب جوز جهة رفع [illegible] و غرغره آن جهة خناق و درد گلو بسیار مجربست صح آب پوست سبز گردکان
تازه را بجوشانند تا ثلث بماند و با مثل آن عسل و خمس آن شکر بجوشانند تا ثلث بماند و یکوقیه زعفران

و یکوقیه زعفران و یکوقیه شب یمانی اضافه نمایند و اگر سیاه آنرا ترتیب دهند مثلث فقط کافی است
رب خشخاش از تالیف قدماست جهة نزلات حاره بغایة نافع است صح دویست عدد خشخاش را
با تخم کوبیده یکشبانه روز در نهصد مثقال آب بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
با صد و پنجاه مثقال شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که طریق اعوق گردد و اقاقیا و زعفران و صمغ عربی و کثیرا و رب
السوس از هر یک درهمی کوفته و بیخته مخلوط کنند باب ششم در مربیات که انجبات نامند و صنعت بعضی
از حلواها مربای شقاقل مقوی و مسمن و مقوی اعصاب و کمر است صح شقاقل تازه که پوست آن تراشیده باشند
در آب نمک صاف کرده بقدری که تندی آن گرفته باشد و زیاد اگر دو یکشبانه روز بخیسانند و بعد بجوشانند
و بشویند تا اثر آن آب نمک نماند و بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل بقوام آورده
شقاقل را در پخته با عسل چند جوشی دهند که جذب عسل کند و عسل المقدار باید که شقاقل را بپوشاند و بابت
دستورات مربای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال آن و اگر قوی تر جهة باه خواهند در مربای شقاقل
و زردک بازای هر صد مثقال شقاقل دارچینی زنجبیل قرنفل جوزبوا از هر یک ۳ ل مشک یکدانگ کوفته
و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است و جهة نیکو کردن بوی دهان مؤثر مربای به
در منافع مثل اوست و در تقویه معده قوی تر مربای بالنگ جهة تقویه سینه و حلق و تقویه معده مؤثر است
خصوصا چون پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از پوست و تخم
و بالنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشت ریزه کرده طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را
با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را با او چندان بجوشانند که رطوبت آنها تمام جوف جرم آن نماند
مربای نارنج و لیمو جهة قطع صفرا و تقویه معده حاره و دل نافع است صح پوست بیرون هر یک را تراشیده
و اندرون را بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم گردد پس با عسل دیگر بدستور سابق
که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل پرورده جهة تقویه گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و سستی
و سوداوی نافع و مدر بول است صح زنجبیل را بیست و چهار روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب تازه
بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته بر آن چندان بریزند که آنرا بپوشاند و بگذارند تا
قوام بگیرد مربای هلیله مقوی معده و هاضم و مجفف رطوبة معده و ملین طبع و جهة ضعف جگر و
رمانع در ریاح و بواسیر و سودائی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صح صد عدد هلیله کابلی بزرگ را
در آب بقدری که آنرا بپوشاند بخیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بر آن بریزند و هر سه روز یکبار آب و خاکستر را

تغیر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آنرا بپوشند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند
که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از چوب پاک سازند و با سرنیزه سوراخ هر عدد بیرا کرده
با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغیر دهند و چند جوش بدهند
تا خاطر جمع شود که رطوبتی که از آب برداشته در آن نمانده بعد از آن با عسل کف گرفته بقدری که آنرا بپوشانند
در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند قویتر گردد باز برای هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد
یک وقیه اضافه نمایند **مربای عسل آنرا بفارسی گل انگبین نامند** و معرب او جلنجبین است و شکری آنرا بفارسی
گل شکر و گلقند نامند و بعربی جلنجبین سکری و قوه گل انگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقی است و عسلی آن در دوم
گرم و خشک و سکری در دوم گرم و در رطوبت معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه معده
و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ اند و عسلی جهت مبرودین و فضول بارده و دفع بلغم و درد مفاصل
و نقرس و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و با ربع آن زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد شکم و هضم
طعام نافع و چون آنرا با زبد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج
و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب دانسته اند و شکری آن جهت محرورین و یابس المزاج و دفع و جهت
ابتدای وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه
نصف گلقند ممزوج نموده بنوشند و مداومت نمایند جهت ازاله ربو کهنه و بخار و ضعف باصره و درد
و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سده مجرب میباشد و چون با تمر هندی و عناب که بجوشانند جهت ازاله سده نافع
مفید است و هر و قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند با جلاب شربت آن در دفع حرارت و گویند که
و سوزش تشنگی است و مصلح آن خشخاش است و قدر شربتش در طبیخ تا چهار ده مثقال و از جرمش تا چهار مثقال است
و طبیخ آن باید با تشش مثل آن آب باشند تا بثلث و مضر آن بجگر خلاف ستبن و تجربه است **ص** گل سرخ را از تخم
و اتماع پاک کرده بدست چندان بفشارند که خوب بهم شود و با قند بسایند و تا روز بهر روز صبح و شام برهم زنند
و بعد از آن چهل روز در آفتاب گذارند هر گاه خواهند شکر اضافه نمایند باید وزن شکر با چهار مثل گل شد
مساوی باشد و عسل را باید بوزن مزبور عسل کف گرفته اضافه نموده در آفتاب گذارند **مربای زردک**
جهت تصفیه **ص** زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه کرده بجوشانند تا با آن زردک
جوشیده بقوام رسد پس برای هر صد مثقال از این ادویه دارچینی و زنجبیل اضافه نمایند عود قماری و فلفل
دارچینی زنجبیل جوز بوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال **مربای بنفشه که بفارسی خمیره بنفشه گویند** مسهل صفرا

و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و آلات تنفس و تبهای حاره و حرقة البول و نزلات نافع **ص**
بنفشه تازه را از اتماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند
و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را
چند جوش داده باشند یک روز خیسانیده با مثل آن شکر مخلوط کرده در آفتاب گذارند و قدر شربتش از پنج مثقال
تا ده مثقال است و اکثر گلها و بید مشک و سایر شکوفه ها را بدستور مربا سازند و هر یک را منافع خاصی است که در اصل
آن چیز مذکور است **مربای بادرنجبویه که از پوست بیرون آن بدستور مربای لیمو ترتیب دهند** بغایت مقوی دل
معده و جگر و دماغ و جهت امراض بارده عزمنه مفید **مربای جوز** جهت تقویه باه و تجفیف رطوبت معده و تقویت
جگر نافع است **ص** گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده
باشد از هر دو پوست بیرون پاک کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز که خلط گشته
هر گاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده با عسل تازه بدستور بجوشانند **مربای بادام** جهت سرفه و خشونت
سینه نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند و بعد از
سه روز از روغن بیرون آورده با عسل تازه بدستور بجوشانند بقوام آورده پرورده میکنند **اما اقسام**
حلوا حلوای آرد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیر هضم میباشد و مولد خلط مراری و سوداوی است
خصوصا در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل با نچه از آن جهت
و چند و تفصیل مجموع متعذر است و اکتفا ببعضی کرده میشود که دستوری باشد جهت ساختن غیر
مذکور **حلوای شکر پاره** مولد خون متین و ملین سینه و موافق سوداوی که از بلغم متکون شده باشد
و مسمن بدن و مضر جگر حار است **ص** آرد گندم بسیار نرم را با روغن با آتش نرم بریان کرده شکر را بقوام
آورده اندکی دیگر بریزند و برهم زنند تا منعقد گردد **حلوای کنجبین** مایل باعتدال و الطف از
حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدار است **ص** سه جزو کنجبین جهت
کرده را با یک جزو شکر خام صاف با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ بر آن زده کف بگیرند
و چون با نتهای قوام رسد قدری از کف چوبه بر آن بریزند که خوب سفید شود و بعد از قوام تام
که چون اندکی از آن سرد کرده باشند با اندک حرکتی شکسته شود و در آن وقت مغز پسته و بادام و جوز
و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند **حلوای شوهان** موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون
غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است **ص** گندم را در آب چندان بخیسانند که تمام بر دارد

پس آن را گرم کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر آن می پاشند تا شروع به سبز شدن کند پس در آفتاب خشک کرده و آرد
کنند و با نصف مساوی آن آرد گندم مخلوط کنند و آب را جوش آورده اندک اندک ریخته بر هم زنند و بجوشانند
تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از چرب گردیدن روغن
شیره شکر یا دوشاب انگوری و قدری شربتی که مقصود باشد اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن
جذب کرده را شروع به منع کردن نماید بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوزبوا
و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بغایت موافق آید حلوای انجاز نشاسته ترتیب دهند موافق
سینه و حلق و در جهت اعاده رطوبت اعضا و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است ص نشاسته را با آب بجوشانند
تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب انعقاد شود قدری روغن
بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و انجا از خرفه ترتیب دهند جهت تمام امور مذکوره
بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است ص تخم خرفه را شیره گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن
بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع به منع کند و انجا از برنج ترتیب دهند
قابض و مقوی باه و مولد خون صالح است ص بجای نشاسته شیره برنج گیرند یا برنج را چندان بجوشانند که حل شود
و بدستور شکر و روغن اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن و
در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی به ترک دارچینی خواهد بود حلوای سیب و به که مقوی معده
و جگر و دل و موافق خلط صالح و معتدل الکیفیه است هر یک از آنها که خواهند بعد از پاک کردن از پوست
و تخم بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب بسوزد و اگر قدری گلاب با آن اضافه کنند بهتر است و دل
گرفته با شکر بقوام آمده را بقدر یک شربنجان مطلب با آن اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته
بو داده بقدر احتیاج مخلوط نمایند حلوای نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا
و موافق محرورین است ص پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب
جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج که از ترش
کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی متعرق پسته بو داده با آن مخلوط نمایند و اگر بجای آب نارنج آب
ترنج یا آب لیمو کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند
اولی و انفع و انسب است و اگر بجای بالنگ به دکه را مهرا ساخته بدستور بعمل آورند در تقویه باه قوی تر
و ثقیل تر از حلوای سیب و نارنج است حلوای مشهوره به نیچ در بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذا

و لطیف

و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا مفید است و بهترین حلویات است ص برنج کوفته
اندکی بو داده را در پاتیل کرده و قند سفید در اندک آب حل نموده با شصت مثقال مجموع آب و عرق بید
مشک در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و پالوده شود و طریق بو دادن مغز پسته و بادام
جهت حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و بسرعت بر هم زنند که مغزها نسوزد و [illegible]
پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند فالوذج معرب از پالوده است از حلوای نشاسته علل و در مساغ
شل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است ص نشاسته را با قدری شکر که مایل به شیرینی گردد و چندان بجوشانند
که چون سرد شود بسته گردد پس طبخ کرده بعد از بسته شدن بکار در بریده کنند و با شربت قند و گلاب
امزجه استعمال نمایند فرنی که بعربی مهلوبیه گویند کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت
خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و یبوست طبع نافع و مسدد و مضر جگر و ضعف معده سرد
بلغمی المزاج است ص آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر بقدر حاجت
اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود باب نهم در لعوقات و لعوقها بین معجون و شربت است
که عوام انگشت پیچ گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است بتدریج
اثر آن در حین مرور بحلق و قصبه ریه برسد و جبرئیل ابن بختیشوع گوید که اختراع جالینوس است اما
در قرابادین یونانیان احدی مشاهده نموده است و از اینکه معجون حب القطن با کبار تالیف
جالینوس است متاخرین لعوق حب القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق نمیشود که از جالینوس باشد
لعوق طباشیر منقول از کامل الادویه و کامل الصناعه جهت سرفه و تب دق و سل ص صمغ عربی کتیرا قلم
کبار از هر یک شش ل نشاسته کتیرا هر یک ۱۰ ل طباشیر ۴ ل نبات سفید ۲۰ ل مغز تخم خیار چنبر
صنوبر کبار از هر یک هفت ل نرم سائیده و بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف
گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند بسرشند و با شیر الاغ استعمال نمایند لعوق دیگر جهت حرارت سوء مزاج
و خشونت سینه که با سل باشد ص صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید هر یک ۲۰ ل مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین هر یک ۱۰ ل طباشیر ۱۴ ل تخم خباری تخم خطمی هر یک ۳ ل نرم سائیده با روغن بادام شیرین
و عسل یا رب و دوشاب انگوری یا شیره ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و مخمر این ادویه را اضافه نموده
و انفع یافته کثیرا رب سوس گل سرخ مغز تخم هندوانه لعوق صبیان جهت حرارت و خشونت گلوی
اطفال و سرفه با شیر مرضعه بنوشند یا شیر الاغ ص رب السوس کتیرا صمغ عربی فانید از هر یک ۱۴ ل

مغز دانه به یکمثقال با روغن بادام و جلاب لعوق بسازند لعوق صنوبر که خیر مکرر تجربه نموده جهت
سرفه کهن و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزموده و بی عدیل است ص حلبه را
خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ
شود و مساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر البسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده بعد از آن
استعمال نمایند لعوق الحرمل جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی بی عدیل است ص تخم کتان حرمل بالسویه
با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق خشخاش از مجربات ابوی ص جهت نزله بی عدیل است ص
تخم خطمی بهدانه اصل السوس هر دو بیست و پنجاه مثقال … خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف
و با صد و بیست … نبات بقوام آورند خشخاش سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کتیرا نرم
سوده مخلوط کنند لعوق حلبه جهت ضیق النفس و ربو و سعال صبی بغایت نافع است ص حلبه مویز
بیدانه بنفشه جو مقشر بهدانه گل گاوزبان جوشانیده آب آنرا با عسل بقوام آورند و مغز تخم کدو مغز
جلغوزه تخم رازیانه را کوفته اضافه کنند و پنج مثقال آنرا با ماء الشعیر بنوشند لعوق حب القطن
جهت بحوحه و رطوبت حنجره نافع است از مجربات ابوی ص مغز دانه پنبه مغز جلغوزه حلبه تخم کتان
با عسل یا دوشاب انگوری لعوق کنند لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود و آب آنرا با دوشاب
انگوری بقوام مغز جلغوزه مغز پسته مغز بادام تلخ مغز تخم الجزره تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه
حب القاقلی نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق بسازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهن
و ربو بلغمی بغایت نافع است لعوق عنصل جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است
ص قرص اسیون عنصل مشوی بیخ سوسن کبود با عسل لعوق کنند و با آبی که حاشا یا فودنج جبلی
یا پرسیاوشان … جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج دردی و صفراوی
بسیار مؤثر است ص بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب آنرا با شیرخشت سفید
و با پنج مثقال عسل خیار شنبر و سی مثقال روغن بادام شیرین بقوام آورند و سی مثقال مغز …
اضافه نمایند و از پنج تا هفت … استعمال نمایند لعوق خیار شنبر جهت ذات الجنب و ذات
الریه بغایت نافع است و بدستور جهت سرفه و نزله مفید ص فلوس خیار شنبر … سفید را در اندک
آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند کتیرا صمغ فارسی که صمغ آلو باشد …
مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق جهت منع انصباب نزله به سینه بی عدیل است بزر البنج حب الصنوبر

الحز

مقشر صاف با ثلث چهل … لعوق کنند و صبح و شام یکمثقال از آن بنوشند لعوق سرفه از مخترعات حکیم … منع
ریختن مواد نزله در جمیع سرفه مجرب است ص تخم کاهو بزر البنج پوست خشخاش سفید گل گاوزبان هر یک
تخم مورد کشنیز خشک هر یک … اسطوخودوس … خیسانیده بجوشانند و با ثلث چهار صد و
پنجاه مثقال قند نبات سیصد مثقال بقوام آورند و این ادویه را داخل نمایند گل سرخ کشنیز خشک …
صمغ عربی کتیرا صاف هر یک … بسیار نرم باید سائید قدر شربت سه مثقال لعوق خشخاش که متداول
اطباست جهت نزله حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است ص خشخاش سفید شکسته کتیرا صمغ عربی مغز
تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و تحجر بلغم
لزج بسیار مؤثر است ص زوفای خشک … رازیانه پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود
قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر … سفید تخم کتان … آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد
پس صاف نموده با مثل آن عسل بقوام آورند و علک البطم و رازیانج را در آن حل کنند لعوق حب القطن جالینوس
که در تقویت باه بغایت قویست و در … جالینوس مذکور شد لعوق کرنب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه
و گرفتگی آواز و شقیقه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش سه مثقال و قوتش تا چهار سال باقی است
ص آب کرنب … که در اصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد و با دو چندان آن شکر
بقوام آورند و بازای هر رطلی از آن شکر هر یک از مصطکی و کندر و صمغ عربی کتیرا … درم …
لعوق الورد منقول از جامع ابن البیطار جهت تبهای حاره و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و …
سینه و سل و سرفه مفید است ص گل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کتیرا خشخاش سفید … گل مختوم
و … آن گل سفید … بسیار … زعفران رب السوس نرم سائیده با
دوشاب انگوری لعوق بسازند لعوق … جهت تقویت معده و رفع قی ضعیف مجرب دانسته اند منقول
از جامع مذکور ص گل سرخ … پوست بیرون … انار دان زرشک … سماق … تخم مورد … رطل
آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی و سیب … شکر سفید
بقوام آورند باب بیستم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منضجات و مسکنات و اما مطبوخات
مشتمل بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و خلطی که در طریق تحجر باشد و در مسهلات شرطست که بعد از نضج …
بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته باشند مثل … بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف این باشد
آخر با جوشیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صفت هر یک از ادویه مفرده مذکور شده در شرب منضجات

که مشتمل باشد بر تنضیج و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سودا و بین صاحبان امراض مزمنه غیر
محتاجند و بحسب جمیع شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنابر این نسخه چندی که در دستور توان بود
ذکر میشود **منضج سودا و بلغم غلیظ** مویز بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث پر سیاوشان عناب
سپستان گل بابونه پوست بیخ کرفس جوشانیده با گلقند آفتابی و ترنجبین و شیرخشت از آن حل و صاف کرده
بنوشند و باید قدری آب که سیصد درم باشد که بربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلوی بخارا
پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پر سیاوشان شاهتره خشک شکوفه غافث عناب سپستان ثلثه تخم
خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ در سیصد درم آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند
و هرگاه بلغم و صفرا مرکب شوند زوفای خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه بیخ
کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند آفتابی و ترنجبین [illegible]
بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در منضج سودا اسناء مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی
تربد سفید خراشیده و بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نمایند با فلوس خیار شنبر روغن بادام
ترنجبین لاجورد غیر مغسول شحم حنظل ملح نفطی استعمال نمایند و در مسهل سوداوی و صفراوی پوست هلیله
زرد و هلیله کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سنای مکی حجر ارمنی مغسول محموده خیار شنبر روغن بادام شیرخشت گرفته
و در مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سنای مکی هلیله زرد و کابلی تربد خراشیده تمر هندی آلوی بخارا [illegible]
دقیق اشنتیان رومی گل سرخ فقاح اذخر فلوس خیار شنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند
مطبوخ مسهل سودا که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سبع داده بود هلیله زرد و سیاه و کابلی بسفایج
سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند
آلوی بخارا تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده [illegible] بیخ کرفس
با جمله اجزا آب صاف کرده با پانزده درم شکر سفید بنوشند **مطبوخ خیارشنبر** جهت اخراج اخلاط حاره متعفن
از کابلی هلیله زرد آلوی بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا
رطلی بماند و فلوس خیار شنبر از ده درم تا پانزده درم روغن بادام شیرین دو درم اضافه نمایند و بنوشند **مطبوخ**
افتیمون و غاریقون منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و کابلی و سیاه پوست هلیله
مقشر مویز بیدانه آلوی بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید محکوک
در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند

غاریقون را از آن حل کرده بنوشند و باید که غاریقون را با عسل سرشته باشند و جهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری
خربق سیاه دو دانگ اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل کنند **نوع دیگر که قویتر است**
از جامع یمین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلوی بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه مویز
بیدانه سنای مکی گل سرخ اشتیلی گیاه غافث اگر نباشد شکوفه آن شکاعی بادآورد اسطوخودوس [illegible]
کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه بسفایج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک انیسون رازیانه بسفایج خربق
سیاه تربد محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون را اضافه نموده بعد از سرد شدن
افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد و نمک نفطی لاجورد غیر مغسول شحم حنظل شکر سفید
مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفراوی نیز کنند هلیله زرد داخل
مطبوخ و سقمونیای مشوی اضافه محلول نمایند **مطبوخ زوفا** جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است
عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پر سیاوشان تخم خطمی تخم خیار زوفای خشک
بیخ سوسن جلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال آن را با بنفشه مربا
بالعوق خشخاش یا معجون لعوقی اضافه روغن بادام شیرین بنوشند **مطبوخ** که جهت ذات الجنب و ذات
الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک پر سیاوشان
تخم خبازی تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل آن را با
روغن بادام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره** جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صداع
و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع بسفایج
مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون سورنجان
سفید با سه مثقال ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و صداع
[illegible] باشد انجیر زرد بادام پر سیاوشان صعتر جز بجوشش اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظ باشد یا [illegible]
در مجاری بول گلقند بیفزایند **مطبوخ بسفایج** جهت درد معده و ریاح و بواسیر و صرع و امراض
سوداوی مفید است هر روز سه مثقال با نیم درم از آن اجزا خیسانیده بجوشانند و صاف [illegible] با فلوس
خیارشنبر و روغن بادام بنوشند **مطبوخ دارشیشعان** [illegible] رفع درد معده بارد [illegible] هر روز
از یک مثقال تا دو مثقال او را جوشانیده با نبات بنوشند **اما در نقوعات شرط است** که در آب
گرم [illegible] دیگر ادویه را بجوشانند بخیسانند و در روز در آفتاب گذارند و شب در زیر سقف باشند بعد از آن

بسیار افسرده صاف نمایند و بعضی یا شبانه روز با پد خیسانیده تا قوت ادویه بآب باز کردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است **نقوع مبرد** جهت تقایای امراض حاره و تبهای که بقیه ان در بدن مانده باشد و تشنه مفرط مؤثر است **منقول از کامل** آلوی بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمر هندی منقی از دانه و لیف هر کدام تخم کاسنی کشنیز خشک سه روز در آب کرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب و قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولیست **نقوع صبر** جهت دردسر سوداوی و بلغمی و دیگر انواع امراض نافعست افسنتین رومی اسارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیم کوب کرده با نیم رطل آب کرم سه روز ابرد تمر را مقرر بخیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر در هر قدر ربع رطل ابرد از تمر هندی صاف کنند اولی است **نوعی دیگر** جهت دوار و سدد و صرع و تقویه معده و دفع اخلاط غلیظه مفیدست هلیله کابلی هلیله آمله مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل حب البان نعناع مرماحوز قاقله کبار گل سرخ در دو رطل آب کرم بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولی است **نوعی ابوبکر محمد ذکریا کو تجربه نموده ام** جهت امراض معده بعد طیب افسنتین ارجلی عود بلسان گل سرخ عود مصطکی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل آب بماند پس صاف نموده صبر زرد حل کرده روزی یکوقیه بنوشند **نقوع** جهت ادرار حیض **منقول از جامع امین الدوله** و گوید مدر حیض است تخم خربزه تخم کرفس افسنتین رازیانه از هر یک **۱۲ ل** نیمکوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی سی مثقال با یک مثقال روغن بادام بنوشند **ماء الاصول** جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه کامل و امین الدوله و قرابادین پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر هر یک ده مثقال تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک چهار مثقال مصطکی سنبل الطیب خطیانا فقاح اذخر هر یک دو مثقال نیم حب البان اسارون هر یک دو مثقال عود بلسان سلیخه حل بوزیدان یا نخواه هر یک سه مثقال مویز بیدانه **۴۰ م** در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن بادام شیرین یا تلخ در روغن بید انجیر و سعاجبن که بجهت امراض مذکوره مناسب باشد بنوشند **ماء الاصول نوعی دیگر** جهت سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقاء و تبهای کهنه نافع پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر فقاح مصطکی سنبل الطیب فوه الصبغ لک مغسول کرده عود بلسان سلیخه بادآورد کیاه غافث پوست بیخ کبر کمادریوس کمافیطوس افسنتین گل سرخ انجره زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال با روغن بادام شیرین و تلخ و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند **ماء الاصول نوعی دیگر** جهت تفتیح سدد و درد گرده و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجربست پوست کرفس و بیخ رازیانه

پوست حنظل قنطوریون دقیق شیطرج یا نخواه ایشون بوزیدان بابونج در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و روزی یکوقیه با یک مثقال روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشند با روغن کلاکنج استعمال نمایند **ماء البزور که در منع ادرار عرق مجربست** کشنیز خشک ساده پاک کرده برنج سفید مکرر در آب شسته از هر یک پنجاه درم با سه مثل آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی بیست و پنج مثقال بنوشند **ماء الاصول مجرب البرجانی** جهت ضیق النفس و ربو و کرفتگی آواز پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه ایشون مصطکی سنبل الطیب اسارون سازج قنطوریون دقیق غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کرده هر روز یکحصه را با لعوقات مناسب بنوشند **اما مقیئات شرطی است** که مکرر فی کنند که عادت شود و در خلای معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن است اگر مطلب دفع صفرا باشد از خوردن منقی یکساعت شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور بر شته قدری تناول نمایند و شخصی را که کردن باریک و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود **منقی مره السوداء و مره الصفرا** که در تبهای ربع و مرکبه نافعست کنگر زرد تخم ترب جوز القی تخم شبت هندی تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن آن عسل بسرشند و دو سه مثقال از آن در آب شبت جوشانیده یا شند حل نموده بنوشند و اگر بقدر معصوری بیار در آب شبت مطبوخ آب یا شاپند در اینوقت فی باطراف خواهد بود **منقی دیگر** جهت دفع مره الصفراء و بلغم صفرا آمیخته بیاد ترب ابرار ریزه کرده باده درم شبت تازه و پنج مثقال نمک هندی و از تخم اسفناج چهار درم بجوشانند در چهار رطل آب تا بثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و فی کنند و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند **منقی دیگر** جهت دفع رطوبات معده و مره الصفراء و مره السوداء ترب ابلبار ریزه کرده یکشبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با کنگر زرد و با نیم بنوشند **منقی دیگر** تخم ترب شبت تخم خربزه بیخ خربزه اصل السوس از هر یک سه مثقال جوشانیده آب آن را با کنگر زرد و سکنجبین بنوشند **مسکنات فی اما انچه در تسکین تف صفراوی حار نموده است مثبت** زرشک بیدانه انار دانه ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون البته از هر یک یکجزو طباشیر گل سرخ غوره خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده با برنج سه رطل آب آن آب انار شیرین یا شربت به و امثال آن بنوشند **نسخه دیگر که مجربست جهت** انار دانه ترش مویز دانه دار بالسویه زیره کرمانی دو حصه آن بسیار نرم کوبیده تا سه مثقال بنوشند **اما مسکن تف بلغم و سوداوی** گل سرخ چهار درم زرشک بیدانه **۳۰ م** نعناع پوست بیرون البته مصطکی عود هندی

سنبل الطیب قرفه قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی ابرکه بروده از هر یک دو درهم دو مثقال این دوا را
با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بخورند باب نهم در سنونات و غرغره و مضمضه اما سنونات ادویه مخصوصه
بامراض دندان است اعم از آنکه سائیده باشند یا بجهت ابرشته یا قرص کنند و مؤلف ذکر کرده که و بیکه سنون
از مجربات جرجیس الدین بختیشوع است ظاهرا این کلام اختلاط نسخه باشد و از قدما بوده اظهر است
و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال آن دهن را با آبهای ادویه مناسبه شستشو نمایند
و بمسواک و امثال آن دندانها را پاک کنند سنون از مجربات الدخیره جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است
صه چوبه زرد چوبه تخم ریحان سرنش پوست بیخ درخت زرشک کثیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک
نوفل جلد سائیده استعمال نمایند سنون اینها از معالجات بقراطی جهت استحکام دندان و گوشت بن
دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ ببن دندان بغایت مفید و رفع بدبوی
دهان میکند و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر دندان دردناک گذارند
در حال دفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را استحکام کند و فی الواقع نیز
سنونات است صه عاقرقرحا کرمانج سعد از هر یک شش مثقال پوست انار رومی سبز کندر گلنار گل سرخ
مروارید سفال چینی از هر یک سه مثقال بخور مریم کبود چهار مر شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل
هلیله طباشیر تخم خرفه نشاسته کثیرا کشنیز خشک بوداده عدس از هر یک مثقال زبد البحر نمک سنگ
صدف حلزون سوخته شب یمانی از هر یک یک مثقال و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان هر کدام یک مثقال
بعد از سائیدن اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند سنون از تالیف الدخیره جهت رویانیدن گوشت بن
دندان و رفع بدبوئی دهان بغایت نافع است صه دم الاخوین کرمانج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته
طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار حب البلوط پوست انار ترش از هر یک جزوی قصب الذریره بخور در وقت خواب
استعمال کنند سنون منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاقسام جهت بردن گوشت متعفن و اکل و سیلان
خون لثه بغایت نافع و بعد تجربت صه زرنیخ سرخ و زرد آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه با عسل
قرص سازند و وقت الحاجه بلثه بمالند بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند سنون
دیگر جهت تاکل و بدبوئی دهان و چرک بن دندان مازوی سبز بیخ سوراخ دو جزو مرصاف یک جزو با روغن گل سرخ
بمالند و بسرکه عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بسورنجان منقول از کناش فاخر و منسوب به ابن سرابیون جهت
قطع خون و تقویه لثه و دندان نافع است صه پوست انار سه جزو گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک نیم جزو

سنون مجرب جهت دندان [illegible]
گوشت [illegible] دندان [illegible]
یک مثقال گل سرخ [illegible] مثقال [illegible]
اجزا را نرم سائیده [illegible]
[illegible]
و دندان را [illegible]
نرم [illegible]

سماق یک جزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب دانه مورد قرص سازند سنون دیگر جهت رویانیدن گوشت
بن دندان مجرب است و اکثر اطبا بر این اتفاق دارند صه ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته در گلوله خمیر
در تنور بگذارند تا نرم نیک بسوختن شود و از کندر دم الاخوین هر یک ده مثقال و از ابرسا و زراوند مدحرج
هر یک ۲۲ اضافه کرده سنون کنند سنون منقول از غنی منی و از مجربات حنین است جهت رویانیدن گوشت
لثه آزموده است صه پوست بیخ کبر اهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حبیش
و موافق اکثر امزجه است و در تسکین آلام و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است
صه سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد گلنار فوفل کات هندی کرمانج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون
منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن او از وسخ و سفید کردن بسیار موثر است
زبد البحر و نمک سوخته بالسویه جهت سنون کنند سنون دیگر از شفاء الاقسام جهت خون بن دندان و حرکت
دندان صه زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو پوست انار از هر یک جزوی نمک نیم جزو بعد از سنون
مضمضه با آب سماق و گلاب نمایند سنون دیگر قوی تر از آن و سریع الاثر است صه نمک سنگ صدف سوخته
زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند و سحق نمایند زاج محرق و سازج
در حال دندان را سفید کند و هر گاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی شده و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد
زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قوی تر باشد قدری سحق نیل اضافه نمایند سنون ایضا
منقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی دندان مجرب است صه قیلی ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم سازج هندی حضض
محرق از هر یک یک درم سنون منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است
صه عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبت
باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضها مذکور میشود مضمضه کرده بعد از آن این دوا را بر دندان متحرک بچسبانند
شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک جزوی نمک معجون بعسل که بعد از آن
سوختن باشد مرصاف زعفران از هر یک جزوی سنبل الطیب سعد خشک سماق از هر یک نصف جزو نرم
سائیده با هم سرشته استعمال نمایند سنون الاسنان از تالیف قدما و بغایت مجرب است در تسکین درد دندان صه
زنجبیل حلتیت فلفل جندبیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و در نسخه
شفاء الاقسام این ادویه را اضافه نموده است مرصاف زراوند مدحرج میعه پوست بیخ از هر یک نصف جزو
سابق و آنچه در تسکین درد دندان بتجربه رسیده مکرر مالیدن فلفل با عسل است هر گاه از نزلات رطوبت

باشد و بدستور هر گاه از نزلات باشد فلفل و پوست خشخاش در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند
در حال وسواس ساکن گردد و بدستور شیطرج هندی را کوبیده در کف دست کرده بخلاف موضع درد گذاشته
تکیه بر آن جهت کنند بسبب آنکه ماده با انخاجیه تسکین یابد سنون منقول از تذکره که در زمان هرون الرشید
ما تبعث فیه جهت استحکام لثه و دندان و خوشبوئی دهان و قطع رائحه کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب از
دهن مفید است ص نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو سک پنج جزو کرمازج
فلفل زنجبیل زبد البحر فاقلا از هر یک جزو بابر که مرتب ساخته خشک کنند بخشونع شیخ الرئیس زراوند مدحرج
از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل لدا و عاقر قرحا و حراز هر یک جزو الحاق نموده با ... بعضی
این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید سعد گل سرخ قوفل قرنفل خاکستر کاه سانج کاو کوهی از هر یک جزو دو
ارمنی دو جزو ... کرده اند که بهترین جبرها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه است که در آن زیره کرمانی
خیسانیده باشند و همچنین مضمضه و نیز جهت ابن ... بهترین ... است سنون دیگر جهت امراض حاره منقول
از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره جهت رویانیدن گوشت لثه و تعفن آن و حرکت دندان مجرب ... ص
طباشیر گل سرخ هر یک ۳م سروار ... گل ارمنی ... دم الاخوین هر یک ۲م مرجان سوخته ...
مرصاف کاکنج کزمازج مامیران از هر یک نیم م مسک ... بهترین ادویه است سنون دیگر جهت امراض
بارده ص عاقر قرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره بالسویه با قطران یا ... بسرشند سنون دیگر جهت کندی
دندان ... آن ... منقول از کافی ص عاقر قرحا پوست حنظل پوست ...
شیرم مازریون پوست کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سایند سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را
بالضعف ... در سرکه حل نموده ادویه را ببرشند و در وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان
صحیح نرسد بلکه دندان مجاور ... سنون دیگر جهت دندان متحرک مجرب ...
ص ... سوخته زرنیخ بالسویه سنون کنند سنون دیگر جهت قلاع سوداوی ص ... بالسویه
با عسل سنون کنند سنون برگ عوسج برگ زیتون فاقیا از هر یک ... شب یمانی سفید از هر یک
خمس جزو ... زعفران ربع جزو سنون دیگر جهت اقسام قلاع ... بالسویه سایند
سنون کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط کند تخم ... برگ ... بزرالبنج ...
با پیه بز سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش انداخته ... دندان ملاصق کرده سر دیگر را از ظرف
آتش ... که دود آن از راه نی بدندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی ...

و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی شود و بدستور چون پنبه بقطران آلوده بر دندان کرم خورده گذارند
کرم را ساقط کند مضمضه باب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور ...
موثر است و همچنین سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند ... میگردد و بدستور ...
معجون بعسل بغایت مجرب است و بدستور پر کردن ثقبه بمویز و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که
رفع ضرس کند و آن ... دندان است که از خوردن ترشی و برودت مفرط بهم رسد چون ساق و تخم خرفه را
بخایند رفع کند و بدستور خاییدن بادام و نارجیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر
الاغ و طلا کردن روغن زیتون تازه مفید است ادویه که دندان اطفال را زود برویاند از آن جمله
طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن ...
صفت مضمضه و غرغره ها جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت رطوبات بن دندان و حرکت آن
سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه مجربه
جهت قلاع خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت آن ص توتیای مغسول حرمل
شکر خام ... نقره را سایند ... اجزا ... و پنج مثقال ... صبط نمایند
و جهت جوشش دهان یک مثقال سرکه مذکور را با بیست مثقال آب ... مضمضه کنند و جهت
خون رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هر گاه سرکه ... آخر شود و بدستور سرکه تازه اضافه نموده
ضبط نمایند اگر یکسال و زیاده از آن بماند از اثر نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا اثر
ادویه زرورات و سنونات اسرع گردد منقول از کفایه ... مجرب ... است ص تخم گل
سرخ رزشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک جزوی ... برگ ... جوشانیده
بجز ... حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن ص ... شب یمانی پوست انار
و سماق بالسویه مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع و ... دهان ... برگ ... و آب برگ
بارتنگ و آب ... که در آن عدس ... جوشانیده باشند مضمضه کنند
و بدستور کزمازج و گلنار و گشنیز خشک و پوست انار و عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره جهت ...
بلغم ص ... برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ...
و سستی آن و ... کلام را مفید است ص خردل زنجبیل فلفل عاقر قرحا نوشادر بوره شونیز ...
بالسویه نرم سایند و با سکنجبین عنصلی و با آبی که در آن ... جوشانیده باشند غرغره کنند غرغره

وردین ...

جهت خناق حار ص آب انار ترش که با پیه آن افسرده باشند بارب توت و آب شبنم غرغره کنند و بدستور غرغره
با آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است بعد از چند روز که نضج یافته باشند غرغره
رب توت با بوره و ترب بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج نافع است ص انجیر زرد جلبه تمر هندی اصل السوس
را جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو شسته باشند عدس تمر هندی گل
سرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهت خناق بلغمی که در بچه باشند ص زرد گردکان
که از آب گردکان سبز ترتیب داده باشند با مر صاف و زعفران غرغره کنند و بدستور با سکنجبین عنصلی
عنصل با آب زیت و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره که بجهت حاره و بارده امراض حلق نافع است
ص عدس گلنار گل سرخ کرمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند باب دهم در اکحال و ذرورات
و سایر ادویه عین کحل در ذرور عبارت از ادویه منحوله از خرات است که در چشم استعمال کنند مثل توتیا غیر آن
و امثال آن و مخترع آن سیاطوس است و چون اولا ابدان سرشتن آن به حجری بر رود آنجه باهتهای مخصوص
سرشته نباشند و ما شد در ذرور استعمال نمایند و چون اول از کافور و مهردات ترتیب یافته باین اسم موسوم
و بعد از آن اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند و تغییر اسم نداده اند شیاف بجهت جراحات سرشته
بقاطعی قطع کنند و در سایه خشک نموده بمایعات حل نموده استعمال نمایند و گویند مخترع آن بقراط است
و از کتب یونانیان مستفاد میشود که قبل از آن تالیف یافته باشند و کحل مخصوص است بجهت باسلیقون جهت
و ذرور آنچه باشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحات است و لهذا ذرورات
بر اسم مذکور میشود در بعضی کلی اسفلیوس مذکور است که بموجب حی ترتیب کحل شده و گویند مخترع آن
فیثاغورث است و شرط است که استعمال بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح
استعمال کنند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کشند و اگر سرد و بارد المزاج باشند
در وسط روز و هر گاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید که مریض بر پشت تکیه کند و هر گاه
علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلکها پوشیده بر رو خواب کند و هر گاه علت در معده باشد
پلکها نباید پوشید و بر پا ایستاده کشند و بدستور نباید در امتلای معده استعمال نمود کحل روشنایی
بعضی بعد از شیاف فون ابجارا الف یونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الذهب است و مخترع آن بقراط گویند
فیثاغورس است جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ
صحت عین بغایت نافع است ص تعناطیس محرق و غیر محرق هر یک را یازده مرتبه با بول کم شسته باشند از هر یک

بنجد

بنجد رسم نوشادر صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یک یک م زبد البحر هلیله کابلی زنگار هر یک نیم
اقلیمیای فضی توبره قیشا فضه هر یک ربع و کوفته و از تافته بیرون کرده استعمال نمایند و هر گاه با امراض
مذکوره استرخا هم باشند دو مثقال سرمه را اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو درم باید کرد
و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب ۲ م اضافه نمایند و جهت برودت مفرط سلیخه فلفل دار فلفل
کنند باسلیقون کبیر از تالیف بقراط است و یونانی بمعنی جالب السعادة است و گویند اسم پادشاه بعضی است
و بجهت آن ترتیب داده جالی و حافظ صحت عین و جهت حکه و غشاوه و سطری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه
و بیاض مزمن نافع است ص اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک ده م را سنحت سفیداب قلعی نمک هندی فلفل سیاه
جعده نوشادر دار فلفل هر یک ده م و نیم قرنفل اشنه هر یک ا م کافور نیم م ساذج هندی ابرهم جند بیدستر
سنبل الطیب سه م هر یک دو م باسلیقون صغیر منافع آن مثل منافع کبیر است ص اقلیمیای ذهبی ۲ م نحاس
محرق مغسول ۱۹ م سفیداب قلعی نمک هندی هر یک ۲ م نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه هر یک یک درم کحل غبری
از تالیف بولس است جهت حفظ صحت و قطع دمعه و امراض رمد نافع است و در سایر علل منافع آن
مثل باسلیقون است ص اقلیمیای ذهبی توبال النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ سنبل نجم تنکار هر یک د
زبد البحر توتیا هر یک یک دو م مشک یک دانگ کحل ملکایا مقرب از ملکا است که بسریانی عبارت از
و در قراباذین یونانی مسطور است که بقراط در خواب الهام شد محلل و ملطف و جالی و جهت اورام
صعبه و اورام رمد نافع است ص برزوت مرباشیر الاغ نشاسته شکر سفید هر یک خ م تشمیزج یک مثقال
کحل جهت احول مولف شفاء الاقسام و صاحب تذکره گوید مجرب است ص دخان سندروس که در
چراغ با روغن سرخ سوزانیده باشند بالتری مشک عنبر آمیخته در چشم احول کشند کحل جهت بیاض البته
که تا سی روز زایل کند هر چند که صاحب علت مایوس از علاج باشد منقول است از نصایح ص زبد البحر
بوره سرگین سوسمار شکر سفید سحق نموده با آب السوس یک رطل آب که مامیران در وج از هر یک درم جوشانیده
باشند با بیع رسیده پس خشک کرده از تافته بیرون کنند و استعمال نمایند کحل زردی از تالیف جالینوس
جهت ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است ص سفیداب قلعی ۹ م اقلیمیای فضی
صمغ عربی نشادر و اگر نباشد مصطکی محرق مغسول از هر یک ۴ م افیون سیاه نحاس محرق مغسول
زعفران هر یک یک م کافور بقیراط کحل ساذج از تالیف [illegible] و بجهت الفغلت و در رفع بیاض و قرحه
و دمعه و حکه و استرخا و جفن و التزام امراض چشم و جالی و حافظ صحت است و گویند چون از کرشینه و بهار بشنه

با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند صـ سرمه اصفهانی م قشر بیضه هر یک ۴م اقلیمیای فضه بسد
هر یک ۲م ساذج هندی ۱م مروارید زعفران هر یک نیم م نمک هندی چهار قیراط کحل جهت دمعه بغایت
مجربست از قدماست صـ توتیای کرمانی مغسول دو درم بسد پوست هلیله زرد هر یک یکی و نیم فلفل
نیم م کحل مقوی از متاخرین است بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مفیدست
و در جمیع آثار قوی‌تر است صـ توتیای مغسول کرمانی بیست م بادام مقشر بجوش آورده یک ابزار کوفته گذاشته باشند
تا نه شب شود لعاب آن خمیر کرده خشک کنند و بسایند زنجبیل فلفل مامیران از هر یک [illegible] نوشادر
مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده استعمال نمایند
کحل الاشفار جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن بغایت موثر است صـ دانه خرمای سوخته ۵ل و [illegible]
الکند ۴ل سنبل الطیب ۳ل حجر لاجورد حب البان از هر یک یک ل با میل بر منبت مژه بکشند کحل
الجواهر از اختراع متاخرین است جهت تقویه باصره و رفع غشاوه و تقویه طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب
و سبل اثر قبیق و انتشار نافع و حافظ صحت است صـ سرمه اصفهانی ۱۰م توتیای هندی که [illegible]
ذهبی مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس [illegible]
و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول از هر یک ۴م سرطان بحری ۶م یاقوت بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا
مروارید دارفلفل عقیق یمنی از هر یک ۲م زعفران ۳م و در بعضی نسخه اهله فرنگی ۴م بنظر رسیده
و در بعضی سرمه سادی بر اجزا است و صمغ عربی کثیرا [illegible] صمغ الکو هر یک ح م افیون ۳م
اضافه کرده اند و [illegible] این نسخه را استعمال نموده ایم و باعتدال اقرب است طریق داخل کردن
ورق طلا و نقره است که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس شود کحل
بقراطی جهت رفع سلاق و دمعه [illegible] و در اندک زمانی قلع میکند صـ شبنه سبز محرق مغسول ۲م بوره ارمنی
زبد البحر ذرور جهت بور سارج بغایت نافع است موافق اختیارات ابن هبل و ایلاقی و شفاء الاسقام صـ
سفیداب قلعی اقلیمیای فضه ۲م صمغ عربی ۶م نحاس محرق مغسول ۱م نشاسته ۱م افیون ۱م
با لعاب بزرقطونا سرشته خشک نمایند و باز سائیده ذرور نمایند ذرور دیگر ایضا جهت بور سارج و بجهت
شبیه بودن او در رنگ بورد [illegible] این اسم شده صـ سفیداب قلعی ۱۲ل صمغ عربی [illegible] ۴م
نحاس محرق ۲ک افیون ۲ک نشادر ۴ک اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند ذرور الاسفیداج [illegible]
جهت جیانی رقیق و جرب و حکه و سرخه ملتحمه و بقایای رمد و حرقه و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است

تشمیزج بیست م بابت سرکیاه ماميثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از
مغز مقشر آن ده مثقال صمغ سماق ده م صمغ الکو ۲م انزروت ۲م نباته ۲م گرد بزرقطونا که از کوبیدن
آن جدا شود ۲م با افیون ۲ نخود ذرور نمایند ذرور مادی منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره
و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافعست صـ نشاسته ۳م کثیرا ۳م صمغ الکو ۳م صمغ عربی
۲م شیاف ماميثا ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه و تقویه بصر
بغایت آزموده است صـ زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی شیاف
نارنج از مجربات مجربست جهت منع نزلات و حمره و جرب و حکه و حفظ صحت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن
و چسبیدن پلک و امراض حاره مجربست صـ توتیای آب نارنج پرورده ده درم کثیرا نشاسته انزروت کل
حضض مکی از هر یک یکدرم سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار دو درم افیون ربع مثقال ذرور طلیمیا جهت [illegible]
بصر از تالیف حکیم صـ بسد سوخته روی سوخته اقلیمیای طلائی هر یک پوست تخم مرغ انزروت
صبر زرد دارفلفل هر یک با عسل شهد جیانی استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه ذرور ابیض
بسیار لطیف و محلل [illegible] و محلل رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است صـ انزروت تشمیزج
از هر یک جزوی حبة السودا نشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر [illegible]
ذرور ابیض است در قطع دمعه و نوازل مفید صـ انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم کل [illegible] از هر یک [illegible] جزو
افیون ده دانگ یا نیم جزوی ذرور منصف چون ذرور ابیض [illegible] مذکور بین ترکیب کنند بایمن اسم نامند
ذرور کافوری جهت حرارت عین و رمد خفیف صـ صدف محرق ده م مروارید [illegible] نشاسته [illegible]
کافور دانگی ذرور دیگر جهت بور سارج و قرحه و بثور بغایت نافع است صـ سفیداب قلعی اقلیمیای فضه [illegible]
محرق مغسول صمغ عربی هر یک ۴ نشاسته ۲م افیون نحاس محرق زعفران هر یک نیم درم کافور [illegible]
ذرور منقول از معالجات بقراطی جهت رفع حمره چشم و رمد و جلای آثار و ظفره بغایت آزموده است صـ
برگ عنب الثعلب سوخته کشوث سوخته مروارید مغناطیس سوخته مغسول یکیکه که زرگران جلا ده
نقره با آن میکنند بالسویه ذرور منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف
باصره و [illegible] و سایر امراض نافعست صـ توتیای کرمانی مغسول با آب غوره تازه پرورده زردچوبه از
هر یک یکجزو هلیله زرد با تخم زنجبیل از هر یک ۵ دارفلفل مامیران از هر یک ۱م نمک هندی
بعد از سائیدن پنج مرتبه با آب غوره سائیده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب

غوره سائیده خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافعست و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام
امراض عین نافعست خصوصا جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات
و حفظ صحت عین و دفع اشکی و التهاب و چون با آب انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین
و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است و بدستور
با آب رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض
و حکه و جرب و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسیح بجلا و کحل الرمانین است صفت توتیای
کرمانی سادنج نحاس محرق هر یک جزو فلفل دارفلفل شادنج مغسول مقناطیس محرق مغسول هر یک نصف جزو
ماشا عفص شیح انزروت زبد البحر هر یک ربع جزو سائیده با آب نارنج تا پنج مرتبه پرورده در
آفتاب گذارند برود الفتح و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویت چشم
درو بایندان مره در رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب نوشته است صفت سنبل الطیب [illegible] صمغ
دانه حرماه دانه هلیله که هر دو را در خمیر گرفته سوخته باشند هر یک نصف جزو بعد از سائیدن با آب گشنیز آب
سورد پرورده خشک کنند برود الکرنبی و برود احمر نیز نامند از تالیف قدما است جهت التهاب و قروح
و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است صفت شادنج ۴ و اگر نیابند مقناطیس محرق مغسول
سرمه ۲ توبال النحاس ۱ م صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید هر یک نصف جزو اقلیمیا
فضه صمغ عربی نشاسته هر یک جزو سائیده با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض
از تالیف بقراط جهت امراض حاره و تحلیل اورام و درد آن مفید صفت سفیداب قلعی کثیرا صمغ عربی
هر یک ۳ نشاسته انزروت هر یک ۲ و چون سه عدد افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی
نامند و چون دو قیراط تا نیم مرکندر اضافه کنند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقویست بعد از آن
باللعاب بزر قطونا شیاف سازند شیاف احمر جهت تعاسای رمد نافع است صفت کثیرا صمغ عربی شادنج
هندی هر یک جزو مر صاف دم الاخوین زعفران هر یک نصف جزو شیاف وردی از تالیف ابن
رضوان رادع و محلل و مسکن سوداد مانع نزلات مقوی اعضای عین و جهت رمد و درد نافع است
و عظیم الاثر در امراض حاره صفت گل سرخ بی اقماع ۱۲ صندل سفید و سرخ هر یک ۵ حضض کثیرا
صبر شیاف مامیثا هر یک ۱ م با گلاب شیاف بسازند شیاف مرخالیا بیونانی بمعنی محلل است از تالیف
جالینوس و حنین ابن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت و مواد سنجیده و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد

و اکثر امرا

و اکثر امراض بسیار نافع است صفت اقلیمیا ذهبی توبال النحاس صمغ عربی هر یک ۳ م مر صاف سنبل [illegible]
زعفران سادنج هر یک ۱ م فلفل سفید ۵ قیراط با شراب مر سرشته و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند
شیاف اخضر جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صفت صمغ عربی سفیداب قلعی
اشق هر یک جزو زنگار شادنج هر یک نیم جزو و اگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف نارنج
از مخترعات حقیر جهت منع موی زیادی صفت زاج حصه الحدید هر یک جزو زنگار نوشادر توبال النحاس محرق
هر یک نیم جزو با زهر [illegible] باشند شیاف سازند شیاف از مخترعات حقیر جهت منع نوازل و حمره و جرب و حکه
و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب است صفت توتیای با آب نارنج پرورده ۱۰ م کثیرا نشاسته
انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یک م سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار ۲ م افیون ربع م
شیاف مرارات یونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی و ابقراط گوید که از تالیف [illegible] است و [illegible]
تا ده سال باقیست جهت نزول آب و قروح و غشاوه و در رطوبت مفید است و سریع النفوذ است بحدیکه از طبقات
تاثیر میکند صفت اقلیمیا محرق ۱۵ صمغ ۸ مداد هندی فلفل سفید هر یک ۵ م سفیداب قلعی ۴ م
اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک ۳ م و اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر افیون یک
زهره کفتار زهره ماهی شبوط زهره کبک هر یک ۷ زهره باشه و عقاب و کاو و خروس و کوک و غراب
و باز هر یک ادو نصف و شیخ ابو علی قدس سره میفرماید که ضروری زهر شبوط و کبک است و سایر مرار
بردرکار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و از مجربین تصریح یافته که زهره حداة که بعقاب [illegible]
غیلواج مشهور و بوم که جغد گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره غیلواج
با آب رازیانه اکتحال نمایند جهت افراط بسم مجرب دانسته اند شیاف تفاحی بغایت لطیف و منفعت دارد جهت
قروح و ضربان و غشاوه و بثور مفید است صفت اقلیمیا محرق مطفی در شراب الانغ با شیر دختران سفیداب
قلع مغسول هر یک ۱ ل زعفران ۴ کثیرا ۲ با آب بادیان سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند
شیاف سماق کبیر جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و ماء رقیق و امراض حاره نافع است صفت
سماق ده جزو برگ مورد هلیله زرد عفص هر یک ربع جزو مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا بربع رسد
پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را با آن سرشته شیاف سازند صفت مامیثا سرمه توتیای کرمانی
نحاس محرق سفیداب قلعی هر یک جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته هر یک ربع جزو شیاف سماق صغیر
جهت رمد حار و حکه و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و [illegible] حدقه و ماق و انصال پلکها [illegible] مجرب

حقیر رسیده ص سماق بیدانه ده جزو سفیداب یکجزو کتیرا نصف جزو کافور ربع جزو هر کدام سماق را بجوشانند و آب
او را با تمام بیاشامند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافیست شیاف غرب و ناصور از محمد ابن زکریا جهة غرب و ناصور
مجرب حجرات ص جبر کنند از زرد کلنار سر به شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنجار ربع یکی با آب کبر سرشته
شیاف ابیض ناصر جهة تقویت چشم و منع نزول آفات و قبول جمره اجفان و جلای بصر مفید است ص کل اسرنج صمغ الکور
و عربی ۳ م حضض ۲ م اقلیمیای نقره نشاسته ۴ توتیای هندی از زروت ۴ درهم افاقیا ادم ما
بر شسته مرهم المعسل جهت رفع بیاض الغایة موثر است ص چند عدد پوست تخم مرغ فاسد شده را خالی
کرده است در ادر بجبه در آفتاب بگذارند و مکرر این عمل نمایند تا هر پرده که در رها باشد جدا شود و آبرا استعفن کنند
بس خشک کرده چند مرتبه از تاغنه بروق کنند و با صدف سوخته و ابد سوخته و سر کین خطاف و سر کین
سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند
و قبل از استعمال چشم را بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و سداب و حلبه بیازند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست
تخم مدبر مذکور را که مرهم صغیر نامند با سر کین کبوتر و سوسمار و خطاف از اله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشند
نماید و مرهم معسل سابق قویتر است شیاف علائی جهت جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و سبل و
بیاض رقیق و حکه نافع است ص توتیای کرمانی مغسول جلیله زرد غیر متغیر کتیرا هر یک ۴ نوشادر
بلدانک زرد چوبه ۳ م زنجبیل صمغ عربی هر یک ۲ با کلاب سرشته بندند شیاف جلا جهت ضعف
بصر رطوبی الغایة مجرب و از اصناف مراران بهتر و بغایة است و جهة نزول آب و خیالات بی نظیر
ص بست مثقال توتیای کرمانی مغسول را با آب برگ خوشی تازه که شب مانده و صاف شده باشد بسرشته
خشک کنند و از زنجبیل و فلفل دار فلفل مامیران هر یک ۲ نوشادر سوم زعفران حضض کتیرا صمغ عربی
اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیای فضه هر کدام نصف مخلوط کرده با آب از یانه تازه سرشته شیاف
سازند شیاف اسرب جهت رفع آثار و التحام قرحه مجرب است ص سرب سوخته نحاس محرق توتیای هندی
غیر حار صمغ عربی کتیرا هر یک ۸ اقلیمیای ذهبی سفیداب هر یک ۴ افیون مرصع هر یک نصف
کنند با آب سرشته شیاف الورد جهة حرارت و سوزش و شدة وجع و سبل و دمعه حاره نافع است ص
سفیداب ۴ صمغ عربی کتیرا هر یک ۴ افاقیا مرصاف نصف م سنبل افیون هر یک ۴ ک با آب
برگ سرشته شیاف اصفر جهة ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحاب و دمعه بارده و جرب
و سبل مزمن نافع است ص انزروت شیاف مامیثا مرصاف بوره ارمنی فلفل سفید هر یک ۴

سنج ۲ زعفران یک و نیم با آب سرشته قطور که در ابتدای سد بغایة نافع است حقیر مکرر تجربه نموده تشبیخ
بهدانه تخم خبازی هر یک ۱۰ عدد نیمکوب کرده با شسته ۳ م حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ گردد
پس صاف نموده با قدری سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند قطور دیگر که در ایام زاید
رمد نافع است ص تشبیخ بهدانه هر یک ۳۰ نیمکوب کرده با ال نیم انزروت سفیدی تخم در شیشه کرده با
عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و اب برگ بید و ال عصی الراعی
بشود قطور دیگر که در اختلاط بسیار نافع و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است ص طلعه را بکف دست بمالند
تا در سناک بسیار از و بردار و پس از کلاه کف دست تازه کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند
سیر را نیز بجهت حاجت است و در تسکین وجع شدید مکرر تجربه رسیده که گوشت گوسفند را بچربی در آب
بسیار رقیق کرده بمقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست را در آن اثر کند پس بر پشت چشم و بیانی
ببندند در حال درد ساکن گردد و هیچ ضماد برابر این تربیت باب یازدهم در ذکر ادهان مخترع او فیشا غورث
است و گویند اول استخراج نموده و هر چه از بزور و کلهها و مانند آن تربیت دهند مثل روغن گل
و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هر چه از حشایم
عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن بدستور در طی دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه در
ادهان هم که در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را کوبیده قدری آب
بر آن پاشیده بآتش گرم کرده بیفشارند و هر چه از اوراق و اعضاء و از ثمار خشک گیرند باید با شش برابر او
آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن زیتون یا روغن کنجد و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته
و روغن بماند و آنچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر آنست که آب کوبیده آنرا بگیرند و با مثل او روغن
بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است که گلها را در روغن کرده در آفتاب گذارند و بعد از چند
صاف نموده گلهای تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده مکرر اعمال نمایند قویتر میشود این قسم ضعیف و اقسام اقل است
و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است و اکثر ادهان که
بزرد و غیره آن منکرج میشود دیگر روغن حب السلطان که هر جزء برا که بروغن او ترتیب دهند منکرج و بدبو گردد
نمیشود و غلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیت مانع فساد روغنهاست و هر گاه خواهند
که روغنها را سفید کنند بجهت طیوب نمود و باید که با ازاء هر رطلی از روغن مثل او آب و یک وقیه مغز
کردکان و یک وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس بر کرده

روغن از آب جدا کنند و باز با آب دیگر بجوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند بحدیکه خواهند دهن البنا

دهن روغن سنبل رومیست در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و
کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا و اعصاب نافعست و ضماد او احتقان
قصب الذریره عود بلسان سعد دبق الغار قسط تلخ بادرنجبویه فرنجمشک قردمانا سادج اذخر اسارون ابهل
برگ مورد از هر یک ۱۵ ال نیمکوفته کرده با ششصد و پنجاه مثقال شراب کهنه با جمهوری زبیب و عسل
در ظرفی ریخته و یکصد و پنجاه مثقال آب با شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه یکشبانه روز خیسانیده
باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و مرصاف هر یک ۱۲ ال تا دو ساعت بجوشانند تا
که بنصف رسد و صاف کنند با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه سایله در روغن بلسان و اگر نباشد
روغن زیتون کهنه و جوزبوا هر یک ۱۲ ال روغن کنجد ششصد چهل صندل با آتش نرم بار ثانی بجوشانند تا آب
سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده استعمال نمایند دهن السداب جهت درد کمر و درد گرده و مثانه و کلیه و سیاتین
و ادرار و سوداوی بول و حیض و تحلیل ریاح و فواق و کوش و صرع و صداع بارد و ضماد او و شرب او و قطور او احتقان
نفاث نافعست ... بار ای هر یک ... سداب تازه سه وقیه روغن زیتون با کنجد و یکمثقال از هر یک ... زهر دل و
حال شاد و عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف کرده استعمال نمایند دهن الحنظل دهن
حنظل است و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا این روغنها دانسته اند خصوصا جهت تقویت باه
و برودت معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بعدیل و عجیب الفعل تر از روغن ... است
... عصاره قثاء الحمار ده رطل روغن زیتون پانزده رطل میعه سایله پانزده ۱۵ ال قنطوریون
الحنظل زراوند مدحرج روفای خشک بوده کوهی و بری و نهری سکبینج برگ دفلی بیخ سوسن اسمانجونی
هر یک ۱ ال عاقرقرحا ۴ ال اسحاب در روغن زیتون بالمضاعف پانزده رطل بعد از آن خیسانیده
بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند دهن الکلکلانج از مرکبات تالیف
جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیاء و ازاله آثار و تقویت موی و شراب او جهت تقویت جگر
و معده و کلیه نافع و مدر بول و حیض است صنعت انواع اهلیلجات و بلیله و املج فلفل دار فلفل زنجبیل
۲ م جاوشیر اشق سکبینج هر یک ۵ ال تربد سفید ۴ خشک کرفس تازه هر یک ۵۰ م سداب تازه
۲۰۰ م با یکهزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند دهن الزعفران که دهن الحلوق نامند جهت
صلابات و اوجاع جسم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بیخوابی و تنقیه قروح و قروح رحم نافعست

زعفران

زعفران ۱۵ قردمانا قصب الذریره مرصاف یک در سیصد مثقال روغن کنجد یکهفته خیسانیده و هر روز
برهم زنند و با صد ل آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند دهن الحبوب صنعه منقول از قرابادین
علیه بغایه مرتب جهت امراض بارده و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافع و شرب او
و ضماد او سعوطا صنعت مغز پسته و فندق و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو
و مغز بادام تلخ بالسویه کوبیده گرم کرده بفشارند تا روغن آن جدا شود دهن المبارک منقول
از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل
ریاح و تهییج باه و اشتهاء طعام نافع و قطور او جهت کری و گرانی سمع و سده صماخ در روز
موثر و فرزجه او جهت جمیع امراض نافع است و مولف تذکره گوید که ثبت اوداج و قاعدت
و حلبه و شونیز بالسویه کوبیده تنقیه بروغن زیتون بطریق تحمیص بر روی آتش نرم تا رطوبت خود را
جذب کنند بلکه تقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن الراهب نامند و از رهبانان تالیف یافته در کل امراض
بارده مجربست و اعاده باه مایوسین بکنند و جهت تعقد عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر البول
و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و جوانان زیاده استعمال نمایند محتاج بجوشش نشوند صنعت سیر مقشر
یک جزو فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع جزو بابونه وزن آن روغن زیتون
بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند دهن النخل معروف بدواء المرسی جهت نمو موی
در اصول شعر و مشام بهم رسد و جهت قطع سواد غلیظ تحت جلد و خراز و جرب و حکه نافعست صنعت
مثقال روغن گل با بوده مثقال مرکب بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون شیطرج هندی کهربا اسنان
هر یک ۲ انگ کاغذ سوخته مداد چینی دانه ترنج سوخته دانه هلیله سوخته را بیخته هر یک ۳ م ل
در آن حل نموده استعمال نمایند دهن الحمص که باه نامند از اسرار مکتوبه شمرده اند و در تقویت باه بعدیل
دانسته اند و چون با عسل و معاجین با هم طبخ دهند منافع او را اکثر نمیتوان نمود و چون نیز
استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت موثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف
است و بهترین تقطیر است که نخود را نیمکوب کرده در قرع مطین کنند بطریقی که گلوی قرع خالی باشد
و از لیف و ماننده آن در گلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن نارد نخود از قرع بیرون نیاید و کوزه
ترتیب دهند و طبقه و گلوی قرع را از سوراخ طبقه اول الطرف اسفل کوزه بیرون کنند که شکم
قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را بدهن قرع وصل نماید و بر اطراف شکم قرع آتش مرکب

کمی برافروزند با روغن از لیقهای کلوی قرع تعایا بجکید دهن المحلل از تالیف والد میر محمد زمان
تنکابنی جهة تقویة معده بی نظیر در تحلیل ریاح معده و جگر مجرب است ص مقل ازرق ۱۲ ل سنبل الطیب
مصطکی علک البطم هریک نیمه اشق اسارون قصب الذریره اذخر هریک ۲ ل با روغن بابونه و روغن
گل سرخ بالسویه از هریک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز و الا
در خاکستر گرم بگذارند دهن دارشیشعان جهة اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است ص
دارشیشعان ۴۵ ل سلیخه ۵ ل عود بلسان ۳۵ ل قصب الذریره ۲ ل نیمکوب کرده با ششصد و پنجاه
مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهة خدر و عصب و فالج و لقوه
و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است ص سنبل الطیب فلفل دارفلفل و [illegible] شیطرج
راسن دارفلفل جوز القی بیخ بلادر آسمانجونی رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج هر
یکمثقال نیمکوب کرده در شیر تازه دات از هریک پانصد مثقال و روغن کنجد دویست و پنجاه مثقال بجوشانند
تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهة بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم
النفع است و از تالیف قدما است ص مقل ازرق ۱۰ م میعه سائله اشق افیون لبنی [illegible]
بادام مقشر خربق سفید زرنب افلنجه شیطرج هریک ۶ ل قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان دارفلفل
بلادر جند هریک ۳ ل بزر البنج کندر سیساليوس تخم کندنا شونیز تخم ترتیزک نانخواه قسط تلخ
هریک ۵ ل سعد برگ مورد بزر بنج حلبه سپند حب الخضرا خروع هریک ۱۰ م [illegible] شبت
هریک ۹ ل ورق الغار ۱۲ ل روغن زیتون ششصد و پنجاه مثقال آب صاف [illegible] مثقال بجوشانند
تا آب بسوزد دهن القسط جهة درد جگر و معده و مفاصل و فالج و لقوه و تقویة اعصاب
و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی موی و روبانیدن آن نافع و مفتح سدد و اشتها آورد
اخلاط موثر است ص قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب سازج میعه سائله [illegible] قرفه
هریک ۶ ل قرنفل راسن اگر نباشد درج سلیخه هریک ۷ ل مرصافی ۱۴ ل جوز بوا ۱۰ ل عود بلسان
۵ ل کوفته با هزار و دویست مثقال آب جوشانیده بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده تا پانصد
مثقال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن شنج ضعفان بجهة التحام زخمهای تازه مجرب
دار نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است ص زرد چوبه ۱۲ ل [illegible]
که به هندی دار هلد گویند و بود ار که چوب صنوبر است اصل السوس [illegible]

پوست خار

پوست خار مغیلان آب برگ نیم اهنوس هریک ۵ ل برگ حنا هو چوبه دود جر که سنبل باشد هریک ۲ ل
قند دو مثقال و نیم جوز بوا مرداسنگ شنجرف کات هندی [illegible] کشیده هریک ۱ ل موم کافوری چهار
دانگ روغن کنجد دویست مثقال چوبها و زرد چوبه و سنبل و برگ حنا و اصل السوس و بیخ خار مغیلان را در
نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده با آب نیم و روغن
بجوشانند تا آب سوخته آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام
زخمهای تازه بهتر از نسخهای اول است و ظاهرا ترتیب نسخه اول بجهة دکان [illegible] باشد ص اصل السوس
پوست درخت صنوبر هر دو چوب پوست درخت مغیلان زرد چوبه بالسویه چهار صد مثقال کوبیده به روغن
چراغ ششصد مثقال که از پنبه دانه و تخم کتان گرفته باشند و سه من تبریز آب با آتش نرم بجوشانند بحدی که
کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند روغن [illegible] موی از علت [illegible] جهة
و جهة داء الثعلب بغایة مفید است و چون موی سفید از موضع داء الثعلب بر آید استعمال این روغن
موی سیاه میرویاند ص برگ مورد ۱۵ ل وسمه ۱۳ ل در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف بماند
پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش مثقال لاذن را در آن حل نمایند
روغن دیگر جهة فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید مالید بر اعضا و اعصابی که درد ناک است
در شب البته تا سرخ شود و بعد پنهان نموده بخوابند ص قسط تلخ سنبل الطیب هریک ۲ ل نرم کوبند
در یکرطل روغن زیتون و یکرطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره
بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن
و فلفل و فرفیون و میعه سائله هریک ۱۰ ل در آن حل نمایند روغن که موی را ببرد زرنیخ ششصد مثقال
آهک آب ندیده صد و پنجاه مثقال قلی شصت مثقال مجموع را کوبیده ده حصه کنند و سه من شلغم را بجوش
آورده یکحصه زرنیخ را که شصت مثقال است بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع پخته شود و از آب شلغم
آنگاه استخوان پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات موی را ببرد و یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند
تا با متحان برسد و اگر از ملح و قلی و آهک هریک جزوی در زرنیخ ۱۰ جزو باشد قوی تر است [illegible] بعد از آب
ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از آن شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار [illegible] اجزا را بحدی
[illegible] صاف نموده باربع وزن آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن [illegible]
بجهة صداع و خراطین [illegible] در روغن کنجد برشته کرده از روغن [illegible] در آن [illegible] مثقال [illegible]

بسایند و روغن را با موم روغن ساخته و با اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر طلا بندد و بجهت قطع
خون با اندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند نوعی دیگر جهت ساقط نمودن دانه بواسیر مجرب و بنعا
کوکرد و زرنیخ را با اجزا مصحفه سائیده و تسقیه بروغن کنجد کشته بحدیکه جرم نگیرد و با قرع و انبیق تقطیر نمایند
و در حین تسقیه باید بر روی آتش نرمی باشد روغن وزغ جهت ورم مقعد و درد بواسیر نجات از سوده
هرگاه از حرارت باشد صه وزغ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب
بعد از سرد شدن بسته گردد بردارند و اگر دنباله بادنجان را سائیده اضافه کنند جهت بواسیر بارد نافع است
و داغ کردن مابین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ عضل ترقوه جهت ریاح بواسیر
از مجربات روغنی که موی برویاند بغایة قوی الاثر است زراریح را که بلغه تنکابنی دار سیاس
و بلغه اصفهانی سیلی نامند بال و سر او را قطع کرده ٢٣ سائیده با یک وقیه روغن بان بجوشانند تا
اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید باب دوازدهم
در مرهمها و ذرورات جراحات و آنچه بدان متعلق است باید دانست که مخترع مرهم بقراط است و تصریح نموده اند
که قوة اکثر مراهم مدتها باقی میماند و هرچه مصنوع بسیار داشته باشد تا یک سال قوة او باقی و بعضی را
اعتقاد آنست که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد
قوتش تا یکسال باقی میماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه
شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم است و مرهم مخصوص جراحات
و آنچه در قوه جراحت باشد جهت بر دوزین روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و مرهم مخصوص جراحات
روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون و شحوم بگذارند و از سر آتش بر دارند و ادویه
صمغیه را اول در روح حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم
و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنانست که در قدر رضا عف باشد یعنی ظرفی را آب پر کرده بر آتش
گذارند تا آب بجوش آید و ظرف کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا
روغن از حرارت آب بجوش آید پس عنبر و امثال آن را در روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سایر
سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم النخل بنون و خای معجمه و بجای مهمله نیز خوانده میشود جهت اوجه
تسمیه گفته اند جهت اول یعنی تحریک مواد جهة رفع از مسالک چنانکه از بر و بران مشاهده میگردد و ثانی یعنی
اخذ عطایای کثیره است بسبب اشتغای بادوار تالیف جالینوس و عظیم النفع است جهت جرح و کسر

و اصلاح عصب و کوفتگی عضل و استخوان و التحام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبی
و نمله و جمره و اکله مفید است صه یک وقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آنمقدار که سائیده شود بسایند و در
آفتاب گذارند تا با چهار وقیه را جذب کند پس دو وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو وقیه پیه گاو صاف و ربع
وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم النحل که مرهم اسود نامند جهة سعفه
و حکه رطوبی و داء الثعلب و سعفه نافع است صه سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنگ ربع روغن
با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ سوخته نشود تا منعقد گردد مرهم زنجار جهة اسقاط
بواسیر و تجفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و رفع عفونت و مواد فاسده
و داء الکلبه مفید است صه موم و زفت اشق محلول با آب سداب و سرکه ٧ روغن زیتون ٤٨ با آتش نرم
مجموع را حل کرده و زنجار ٤ انزروت ٣ راتینج ٢ و نیم اضافه نمایند مرهم داخلیون بلغه یونانی
بمعنی لعابی و از تالیف بقراط است جهة اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خنازیر و صلابات
بغایة مفید است صه چهار وقیه مرداسنگ سحوق را با یک رطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل نمایند و تخم خطمی و
قطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان هر یک ٣ ل جداگانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر
چهار وقیه بالسویه اندک اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و حاکبر چوب زرد
و مر صاف ٥ م صدا الحدید ١ ل اضافه نمایند بغایة قوی الاثر میشود مرهم زنجفر جهة تحلیل اورام
عرق البرد و خنازیر و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است صه کندر اشق هر یک ١٠ علک البطم ٦ مردا
سنگ قنه هر یک ٥ شنجرف سرنج هر یک ٤ موم ١٥ روغن زیتون نیم شعال مرهم حواریون
مرکب رسل و شلیخا نامند جهة اصلاح خراج و جراحات متعفنه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع
آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و رفع کرم نافع است صه موم علک البطم هر یک ١٤ سکبینج
اشق ٧ مقل مرداسنگ ٤ زراوند طویل کندر ٣ جاوشیر زنجار مر صاف فنه ٣ سکبینج
و اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را
بگذارند و ادویه یابسه را مخلوط سازند مرهم اسفیداج جهة سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد و
جمره و شقاق قبل حرارت باشد نافعست صه موم ١٠ روغن کنجد یا روغن کنجد زیتون ٣٠ بعد از
گداختن موم از سر آتش برداشته اسفیداج تخم مرغ بر هم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون
گل سرخ گشته و صندل و اسفیداج تخم مرغ اضافه نمایند جهة تسکین التهاب و بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیقون

جهت جراحات مزمنه و ورم بارد نافع است و در خواص مثل مرهم کلت ص زفت را با تنکار سوم هر یک جزو و فرفیون جزو
روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا
و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ص ترمس سرگین کبوتر و انزروت مقل
بالسویه زفت را مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم جاذب از تالیف ابن
تلمیذ منقول از شامل جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجربست ص بیخ نی خشک زراوند
طویل بالسویه سرشته با عسل استعمال نمایند مرهم سقط [illegible] کودکان سوخته را با دانه زرد آلو بالسویه با روغن
کوهان سرشته بمالند و بخورند [illegible] مرهم اسفیداب جهت خراج حار و [illegible] گوشت [illegible]
بلحیه و امثال آن بغایت نافع است ص مرداسنگ با سرکه بسایند و با روغن گل التیقه کنند تا غلیظ شود
و ده مثقال اسفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافعست
ص موم ۱۰ مثقال را با روغن گل سرخ ۳۰ گداخته و آهک [illegible] بار شسته اضافه نمایند مرهم عرق
مدنی که رشته گویند [illegible] غلیظ [illegible] بهم میرسد [illegible]
مانند خیاط بیرون آید بعد از ورم حار و درد [illegible] بیرون آید باید [illegible]
بیرون آید و پاره نشود و هر گاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و این مرهم استان میکند [illegible]
و هر گاه پاره شود باید موضع [illegible] شکافته مرهم را استعمال نمود ص موم ۲۵ [illegible]
هر یک ۳ [illegible] ۱ موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط نمایند و بجهت التهاب [illegible]
بنفشه مخلوط کرده استعمال نماید قیروطی عبارت از موم و روغن و اقسام آن باعتبار [illegible]
اما جهت التهاب سینه و ذات الصدر و [illegible] محرقه و اورام ملتهبه [illegible] ص موم سفید را در ۵
روغن گل گداخته و آب خیار و کدو و آب [illegible] خرفه صاف کرده التیقه کنند و هر گاه [illegible] خواهند بجای
روغن روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و آب [illegible] التیقه نمایند مرهم جهت سرطان متقرح و غیر متقرح
سفیداب قلعی [illegible] با روغن گل سرخ سائیده و آب برگ خرفه با لعاب [illegible]
یا عنب الثعلب و آب خیار و کدو التیقه نمایند مرهم للشعله خبث الرصاص را با روغن زیتون [illegible]
آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند مرهم [illegible] جهت منضج نمودن قرحه که محتاج به نشتر [illegible]
ص خمیر مایه ۴ بوره ارمنی ۱ جاوشیر ۱ سرگین کبوتر ۱ و مرغ ۱ دبق [illegible]
صابون هر یک ۲ [illegible] با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم [illegible] زراوند طویل [illegible] گلنار

[illegible]

اقاقیا بالسویه با روغن گل و سرکه بسایند مرهم کوابیس که مرهم مقل نامند جهت شقاق مقعده و دردان نافع است ص
موم و روغن کنجد [illegible] مرغابی مغز ساق گاو روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان
حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم [illegible] زرد چوبه [illegible] هر یک ۲ [illegible]
با روغن گل ۱۴ و موم ۲ [illegible] و آب خالص [illegible] ادویه را [illegible] چندان بجوشانند [illegible]
مرهم هوجوبه که شکاف نامند جهت زخمها و اورام و تشنج و [illegible] جراحات نافع ص هوجوبه [illegible]
با روغن کنجد ۱۰ موم ۴ مرهم [illegible] مرهم کافوری جهت جمیع قروح حاره و سوختگی آتش [illegible]
مجربست ص موم ۴ [illegible] روغن گل گداخته با اسفیداب قلعی ۱ کافور قیصوری ۱ مرهم سازند
مرهم دال منقول از حکمای هند است جهت جراحات مزمنه [illegible] بغایت مجربست [illegible] قروح
آتشک و ناصور بغایت نافع و منبت لحم و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف [illegible]
باشد [illegible] مکرر تجربه [illegible] قروح [illegible] نموده است ص کافور قیصوری [illegible] هندی [illegible]
[illegible] هندی هر یک ۴ [illegible] موم را با روغن گاو [illegible]
در ظرف آهنی گداخته اول [illegible] سه جوش [illegible] کافور را [illegible] جوش [illegible]
قروح مزمنه [illegible] روز [illegible] استعمال نمایند و بعد از آن تنها [illegible] مرهم [illegible] از تالیف
والد حقیر [illegible] جهت جراحات مزمنه بغایت موثر است [illegible] مرهم دال [illegible]
[illegible] ص انزروت کاغذ کبود سوخته پوست [illegible] هر یک ۲ اسفیداب [illegible]
۵ [illegible] مرداسنگ مغسول ۳ کافور قیصوری ۱ موم سفید ۵ روغن گل سرخ مرهم سازند
مرهم آتشک از مجربات [illegible] در یک شبانه روز رفع درد [illegible] زخم آن میکند ص توتیای هندی [illegible]
شنجرف [illegible] چوب چینی [illegible] اگر نباشد [illegible] موثر است [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] خاکستر [illegible] بعد [illegible]
سرشته استعمال نمایند و اگر بجای [illegible] چوب چینی [illegible] بگذارند [illegible]
بس [illegible] و از خاکستر [illegible] مثقال داخل کنند [illegible] مرهم [illegible] جهت تشنج جراحات [illegible]
و جهت پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات آزموده است ص آرد گندم [illegible] روغن گل سرخ و اگر [illegible]
روغن [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] روغن داخل کرده استعمال نمایند مرهم مجرب [illegible] بغایت موثر است ص
علک البطم [illegible] جزو [illegible] گداخته استعمال نمایند و در [illegible] شقاق لب و
اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق [illegible] مرهم شقاق از مجربات والد حقیر است

در سایر قروح سوداوی و اورام بارده ازموده است ص سنبل الطیب حماما قردمانا دار فلفل کبابه سلیخه
قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل مرصاف حب البان اشق صبر زرد میعه سایله میساکیوس زراوند طویل
و مدحرج سعد اکلیل الملک موم هریک یک اوقیه روغن بلسان بقدر شامل جمیع مرهم جذام که در کهنه تحلیل
سرطان و سایر صلابات کند ص مرداسنج بزرالانجره کبریت زبدالبحر زراوند طویل اشق مقل گوگرد بالسویه
هر یک جزو روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ بیامیزد مرهم سرطان که جراحت مزمنه بیکدفعه
دو دفعه التیام دهد چون بر سعفه و عذوبی با بعی انجان با لیسه بندند بسرعت زایل سازد و از
مجربات و اسرار است ص کندر ۲ مرصاف ادرم کلنار ۳ جفت البلوط ۱ گل ارمنی
گل سرخ هر یک ثلث از حریر گذرانیده استعمال نمایند ذرور عظیم جهت اکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قصب
و سایر اعضا مجرب دارای لیف جهت [illegible] و عدیل ندارد و از جمله اسرار است در قطع خون جراحات و روئیدن
گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد ازموده است ص موی سوخته کلنار شاخ گاو کوهی و اگر نباشد
سوخته برگ عناب گل ارمنی هریک دو جزو کندر سفیداب سوخته توتیای کرمانی شسته هر یک جزو از حریر
گذرانیده استعمال نمایند و هر گاه در غیر گلو و دهان استعمال نمایند صبر زرد یکجزو مردارسنگ آتش بکرار سرخ کرده
در سرکه انداخته و سحق نموده دو جزو اضافه نمایند و هرگاه خواهند که فتیله نمایند در ناسور یک
استعمال کنند قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیدی تخم مرغ سرشته فتیله ساخته در مجرای ناسور
بغایت مسکن درد و در رفع ناسور نظیر ندارد ذرور جهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف [illegible]
مجرب جهم است ص استخوان [illegible] سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب [illegible] ذرور نمایند
جهت اکله بعد بلعت ذرور دیگر در رفع اکله و تجفیف قروح از مجربات ص موی سوخته دو جزو
پوست پیاز سوخته یک جزو تخم ریحان بوداده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مقعد از مجربات
حکمای قدیم است در اندمال جراحات عسر البرء و تجفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد
و اسقاط بواسیر نایب مناب جدول است ص زرنیخ سرخ و زرد هر یک دو جزو آهک آب نرسیده زاج سفید
هریک جزو زاج زرد و زاج سرخ هر یک ربع جزو با سرکه سرشته بیست و چهار روز در سایه خشک گذاشته پس
تصعید کنند هرچه متصعد است جهت اندمال جراحات و اکله و هر چه رسوب اوست جهت اسقاط
بواسیر و بریدن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بمعالجه است و اهل فرنگ شرب او را نیز در
بعض امور نافع دانسته اند و اما خلاف واقع می نماید ذرور سفوف [illegible] تذکره جهت تجفیف رطوبات

بارد

و بردن گوشت زیاد بسیار مجرب است ص پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته زنگار هریک ۲ درم
نحاس محرق ۵ مرصاف کندر دم الاخوین ذرور دیگر که از اسرار است در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم
الفعل است ص صبر زرد کلنار قرطاس الکندر بالسویه ذرور دیگر جهت قروح حار المزاج و متعفنه و منتوره بغایت موثر
و از عجایب این صنعت است ص صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند باب بیست و دوم در ضمادات
و کمادات و نطولات و عطورات مخترع ضمادات بقراط و اطبا [illegible] ضماد [illegible]
نرگس چون بر کتیرا ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر درکین اسهال سودا
و بر پستان اسهال [illegible] و از اسرار شمرده اند ص نرگس نرم بسایند و خطمی القدر [illegible]
[illegible] کاو بقدر ربع [illegible] در دیگ خمیر کرده [illegible] ضماد مسهل بر معده و [illegible]
نمایند ص زهره کاو و عسل زیتون شحم حنظل زرنیخ بالسویه ضماد [illegible] مولف اوست [illegible]
کنند [illegible] ۳ [illegible]
مرداسنج ۴ [illegible] روغن زیتون ۱۴ ضماد بقراطی جهت ورم و صلابات حاره بغایت نافع است ص [illegible]
سحوق [illegible] حی العالم بالسویه گل ارمنی [illegible] کافور بقدر حاجت با روغن گل ضماد نمایند
ضماد مفاصل حاره [illegible] ازموده است صندلین اکلیل الملک ۱۰ [illegible] اقاقیا ۲
زعفران افیون لفاح [illegible] ضماد [illegible] جهت استسقا و اصفر و ضعف جگر و معده [illegible]
و غیران ص [illegible] رطب ۳۰ موم ۱۴ زعفران [illegible] ۱۲ [illegible]
اشق مصطکی [illegible] ضماد جهت اسهال حار [illegible] تقویت معده و جگر ص کعک [illegible] ۱۰ گل [illegible]
[illegible] ۴ اقاقیا عفص [illegible]
زعفران مصطکی ۲ کافور ۱ [illegible] ضماد جهت اسهال بارد و تقویت جگر و معده ص کعک [illegible]
اذخر سو سنبر سعد [illegible] شب یمانی دم الاخوین [illegible] مرصاف کندر هر یک ۲ [illegible]
[illegible] و هر گاه جهت تقویت معده استعمال نمایند و بی اسهال باشند ۱۰ صبر اضافه کنند [illegible]
با روغن گاو ضماد نمایند ضماد طحال و اورام [illegible] کرد کان [illegible] تخم کتان [illegible]
اشق مقل حلبه هر کدام نصف [illegible] سنبل الطیب اکلیل الملک [illegible] ضماد نمایند ضماد [illegible]
منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجرب است ص جادرس ۲ کندر گل سرخ برگ مورد کعک
۱۰ [illegible] ۵ [illegible] باب به [illegible] ضماد [illegible] جهت قوبا و [illegible] ص قردمانا [illegible]

۱۰ م آرد نخود سرکین بز ۹ اصل السوس کوکرد ۵ با سرکه و امثال آن بحسب هر عضوی بمایه جالیه بسرشند
ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب ازموده است ص کوکرد ۱۰ صمغ عربی ۵ تخم
تازه ۱ م حمام بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد ایضا از مجربات والد مرحوم جهت شقاق ازموده است ص
زاج حبر سیاه بالسویه نفط سیاه بالاندود است بر نزدیک آتش طلا نمایند ضماد جهت سعفه و جرب نافع است ص
ص سفال تنور دو جزو نمک جز فی ها بسرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق مزمن جمیع حیوان بعد تجربت ص
زنج شعال ... ساییده در ابار دو مثقال روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و ۳ م قنه اضافه کنند
و طبخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام رفته سد نیشی شقاق را با آب گرم نرم کنند دوا مذکور را گرم نموده در شگاف
شقاق بچکانند ضماد جهت نفع درخس ص اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته شیاف ابیض صندل سفید بالسویه
افیون جمس ... با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد نمایند ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا ص جل ... بابت سائیده مالند دراول
زایل میکند ضماد ثالیل از مجربات والد مرحوم اشق مثقال ۲ نیکو بکرده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده پس
حل کنند و گل خطمی ۲ تخم مرو تخم کتان بابونه بنفشه ۱ م اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیکو باشد ضماد
کحیل جهت تقویه معده اطفال و بحران بغایت موثر است و رفع اسهال میکند ص لادن بکوفته اقاقیا ۴
سوم ۱۰ با روغن سوسن ۵ در خلای معده ضماد نمایند ضماد جهت ضربه و سقطه ص سنبل الطیب سعات
برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قدر البهود در او حل کرده باشند
بسرشند ضماد دیگر ایضا جهت ضربه و جبر و کسر ازموده است ص سعات گل ارمنی صبر زرد گل سرخ علک شقاف
مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض ... علس ... پوست انار ۱۰
برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زنها ... ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجرب است ص مرزنجوش خطمی بزر
قطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه
نمایند نقرس سریع تر میشود ضماد طحال از حنین ابن اسحق بغایت ازموده است ص انجرا بقدر ... سنبل
یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قسط بحری ۴ ل مغز بادام تلخ ۱۰ بیخ کبر ۳
اشنه ۵ سداب خشک ... ۳ اضافه نموده در خلال معده استعمال نمایند ضماد فتق ...
ساق اقاقیا هر یک ۱۰ ل ترنجبین ... مغناطیس سوخته شب یمانی کندر صدف هر یک ۷ ل
مرصاف جوز السرو هر یک ۱۱ ل با موم ۲۰ و روغن مورد ... بسرشند ...
جهت درد سر با پارچه کرباس کم بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین ببندند ص تخم کاسنی تخم کاهو

مرصاف ۲ حضض ۳ افیون ۱ درم با لعاب بزرقطونا بسرشند ضماد منوم که رفع بیخوابی کند از
مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزر البنج بیخ ... بالسویه با آبی که خشخاش در او پخته باشند
استعمال نمایند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجرب است ص دار شکنه که سلیمانی نامند زیبق
هر یک ۲ ل با هم سائیده با آب دهن نرم کنند تا سیماب کشته شود و ۱۰ ل صابون حبسی را در آب حل کرده
اضافه نمایند ضماد دبق جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و مفتح و محلل قوی و جاذب
خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده که مداومت ضماد او بر مهره های پشت و مفصل عجب نجاح
جمع کثیر از استرخاء و تشنج چند ساله شده ص تخم انجره ۲۰ بورزیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم
الحنظل علک البطم ۵ حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا ۳ اشق ۴ مقل فرفیون عود بلسان کندر
مرصاف ... استخوان سوخته ابهل صبر زرد اشنه ... سورنجان ۳ دبق
۱۲۰ سوم ۴۵ حب السلاطین با روغن سوسن و امثال آن ۶ ... که در قاعده مرهم مذکور است
ترتیب دهند و صمغ عربی را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه کنند ضماد دیگر جهت مفاصل و اوجاع
تجربه شده و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده ص مغز دانه خروع که بید انجیر نامند ...
روغن تازه گاوی عسل هر یک جزوی ... سرکه بوزن عسل ... مجموع سرکین گاوی سائیده بعد
که غلیظ سازد اضافه و نیمگرم استعمال نمایند ضماد مسکن الام اوجاع که تسکین درد مفاصل حاره و بارده
مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده
بجوشانند تا غلیظ شود و نیمگرم طلا کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد و ... ص عرطنیثا ...
با عسل و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد جهت مفاصل بارده و اورام ... ص
بوره دبق اشق آهک آب نرسیده بالسویه بسرکه و عسل طلا کنند در اورام مفاصل حار و نقرس مجرب
و رفع بقایای مواد مینماید ص صبر زعفران مرصاف بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاده باشد
با آب کاسنی ضماد جهت اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات ص پوست
خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزرقطونای مسحوق بوزن او در روغن گل سرخ ...
... اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ... خاکستر کاه گندم نمک بالسویه با سرکه ضماد نمایند
ضماد جهت اقسام استسقا بغایت مجرب است ص سنبل الطیب صبر زرد ۱۰ خاکستر سرکین گاو ۱۵ ...
بزوا ... سعد قردمانا ... نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان ... بوره ...

خبطیا ما هر یک ۵ بابول شتر ضماد نمایند و طلای آب به شیرین که کرده باشند در اقسام [illegible] مجرب
مجرب است و بعد ازاله ضماد جهت شقاق مقعده و قرحه آن و اسهال بواسیری [illegible] حیض ص سفیداب
موم سفید حضض هر یک جزوی گل خطمی صندل هر یک دو جزو زیره بو سه جزو روغن گل پنج جزو با زرده تخم مرغ
استعمال نمایند ضماد بواسیر جهت درد و سوزش مقعده ص کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمایند
و بدستور زرده تخم مرغ را آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیداب [illegible] هر یک ۵ [illegible]
۲ با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم پخته با [illegible]
کادی ضماد کنند و بدستور برگ خطمی گل بابونه اکلیل الملک ۴ حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر ۱۰
مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد جهت کزاز بارده و درد [illegible]
بهم رسد از تالیف حجر و لغایه آزموده و مجرب است ص فلفل عاقرقرحا نوشادر حلبه زنجبیل سورنجان با روغن [illegible]
موم زرد استعمال نمایند ضماد جهت خنازیر حاره ص [illegible] بجزو حضض دو جزو [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت
خنازیری که بحراره باشد و جهت سلع لغایه مؤثر است ص قنه ۱م حلتیت اشق هر یک ۹م جاوشیر ۴م
فرفیون ۳م مقل ازرق ۴م سکبینج ۳م صمغ غرا در سرکه حل نموده با کشنیز ضماد نمایند و بعد از سه روز
تازه باید نمود و مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز لغایه مؤثر است ضماد جهت بواسیر بارد و مفاصل و [illegible]
ص سیر را کوبیده در روغن بزرک بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده [illegible] اطلا و سیر [illegible] ضماد نمایند
ضماد جهت گشودن خون بواسیر ص شحم حنظل ۳ مغز بادام تلخ ۴ بخور مریم [illegible] سرگین کبوتر [illegible]
هر یک ۲ با زهره گاو فتیله کرده مقعده را در ده ساعت استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه
پخته بعد برآن آغشته ضماد کنند ضماد جهت ورم جگر بارد و سپرز از مجربات [illegible] است ص میعه موم ۱۰
مصطکی حماما زعفران بابونج اکلیل الملک ۴ [illegible] ۳ اذخر [illegible] ۶ اشق ۷
با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد جهت ورم جگر و معده بارد و تحلیل صلابات آن و درد و سینه
مزمن مجرب است ص زوفا رطب ۱۰ ل را با پیه اردک و پیه مرغ هر یک سه مثقال حل نموده بگرم ضماد نمایند
ضماد دیگر جهت ورم انثیین ص تخم کشنیز با ربع آن [illegible] سایند و با گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی
و آرد جو و آرد باقلی همراه پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هر گاه ورم متحجر شده باشد [illegible]
کرمانی مویز منقی ۱۰ ل کوبیده با روغن دانه خروع ۱۰ ل ضماد نمایند ضماد جهت خراز که [illegible]
نماند لغایه آزموده است ص سر [illegible] کوبیده با روغن کنجد جرب کنند [illegible] سوخته [illegible]

و جو سوخته بالسویه کوفته بباشند ضماد دیگر ایضا جهت خراز مجرب است ص زردچوبه برگ حنا [illegible]
عفص [illegible] سنگ آمله مقشر سرکه هر یک جزوی روغن گل سرخ چهار جزو ضماد ایضا جهت جراحت [illegible]
و ناصور الانف که حلوه نامند لغایه آزموده است ص مغز هندوانه مغز تخم کدو و توتیای کرمانی مغسول
جص زرد بجزو با روغن [illegible] استعمال نمایند ضماد دیگر جهت حلوه مجرب است ص سفیداب ۲ مرداسنگ مغسول ۶
قلعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال نمایند و بدستور آب انار ترش با انار [illegible] رسیده در ظرف مسی [illegible]
بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد جهت برص از مجربات حجر و از جمله اسرار در رفع برص حیوانات
گویند تخلف نمیکند و در [illegible] موی دواء الثعلب و دواء الحیه سریع الاثر است و لغایه حار و سریع النفوذ
در زیاده از [illegible] نباید گذاشت و بعد از شستن آن صندلین بجهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر
اعضای رئیسه طلای او جایز نیست و هر گاه مکان برص [illegible] متعدد باشد یکبار بر همه مواضع نباید ضماد
نمود بلکه بر موضع بعض [illegible] تا همه ضماد شود و بعد از آن [illegible] مراهم مناسبه علاج کنند ص سلیخه بجزو
صندل سفید سوده [illegible] با آب [illegible] استعمال نمایند و اگر بجزو سلیخه [illegible] و جزو صندل سفید و دو جزو
خمیرمایه و دو جزو [illegible] ضماد نمایند [illegible] ضماد دیگر جهت بهق
جمیع آثار مجرب است منقول از شفاء الاسقام ص [illegible] را ۵م کوبیده با آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ
سرخ ۳ خربق سفید [illegible] تخم ترب [illegible] مغز بادام تلخ مقشر خمیرمایه هر یک ۴ ل ضماد دیگر
از شیخ قدس سره جهت رفع آثار [illegible] مکرر بتجربه رسیده است ص سیماب مغز بادام تلخ و تخم خربزه
خمیر [illegible] ضماد کنند تا یک هفته رفع علت میشود ضماد جهت سعفه رطب و یابس [illegible] از مجربات [illegible]
از حکمای هند ص ده مثقال سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ هر یک ده مثقال [illegible]
و بعد از آنکه ظرف را از سر آتش بردارند بهوای آتش نگاه دارند [illegible] حرکت دهند تا منعقد گردد
پس از انعقاد [illegible] هر گاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هر گاه [illegible] کرده و ساییده طلا کنند
و غیر [illegible] آزموده است ضماد داء الثعلب از مجربات حجر و [illegible] هر یک جزوی [illegible]
سرخ ۳ جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهت داء الثعلب مجرب است ص موی [illegible]
گوگرد بالسویه بروغن زیتون [illegible]
و دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد جهت [illegible] سقوط موی مجرب است ص استخوان [illegible]
سوخته سنبل الطیب [illegible] سوخته فلفل هر یک جزوی [illegible] جزو قلعی سوخته [illegible]

زعفران نیم جزو ضماد شعر زاید که بعد از قلع چشم طلا کنند سبع رویدن کند ص زعفران ۱ ل کافور نیم دانگ [illegible]
استعمال نمایند ضماد باد سرخ که حمره گویند و گل درم حار مجرب است ص کچرا از تافته بیخته با آب کشنیز سبز
رقیق سرشته آن مقدار بر هم زنند که کچ را [illegible] زایل شود مکرر ضماد نمایند قرص تردی که در گل ورم حار
از مجربات است صندل سرخ فوفل شیاف ابیض سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ حضض [illegible]
پوست [illegible] هر یک جزوی بنج لعاب [illegible] هر یک نیم جزو با آب سرشته بهیئت اقراص [illegible]
داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند قرص سعفه منقول از جامع ابن الدوله جهت سعفه
و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی نافع است ص زردچوبه بادام تلخ هر یک جزوی [illegible]
مقل را [illegible] شبانه روز در سرکه خیسانیده قرص [illegible] کاسنی در روغن گل سرخ و سرکه [illegible]
امثال آن ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ که در دفع نزلات مزمنه [illegible] کنند و جهت درد سر مزمن
[illegible]

[illegible]

بچکانند و همین او را نافع قمل و خفقان از مجربات است و بدستور طلای شب یمانی با آب قاقلی حنا ... روغن
کردکان بعد علت ضماد جهت سکته من خردل چند بیدستر بالسویه با سرکه ضماد نمایند ضماد جهت سکته و سبات من
فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره بالسویه با سرکه کمادات عبارتست از آنست که ادویه با سبوس ... گرم
کرم کرده بر عضو ببندند یا ادویه رطوبت را در مثانه گاو و امثال آن کرده یا با آب ... ترموده بر عضو بگذارند
کماد جهت زکام از مجربات است من شونیز را نیکو بکوبند و چند قطره آب نمک بر آن پاشیده نیم گرم بر سر ببندند و کماد
بدون نمک گرم بدستور استعمال نمایند بغایت مفید است من کماد جهت تحلیل ریاح معده و تهیگاه و طحال من حلبه شونیز
تخم کرفس نانخواه با نمک بدستوری که گذشت گرم کرده ببندند و چون سرد شود تبدیل کنند کماد جهت تحلیل اورام
و ریاح من ریگ سداب اذخر فرطوم گل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی زاج سفید افسنتین رومی
ارشه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند کماد جهت رفع علل بارده گوش و ریاح من بابونه و شبت ... [illegible]
مرزنجوش بوده عاقر قرحا در آب پخته در مثانه گوسفند کرده گرم نموده بر بن گوش قفا کماد نمایند کماد جهت ورم
گوش من ارد جو و باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده یا بشانه کماد نمایند
نطولات عبارتست از آنست که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو بریزند و جرم او را به بندند و عضو ... منفجخه
... دار بندند و با شویه ... ازوست که بجهة اماله ماده و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه
و معرفه حیا باشند و هر یک را ادویه آن معلوم است و بجهة اختصار بعضی مرقوم میگردد نطول جهت ترطیب اعضا
ورنج و بیخوابی و صداع حاره من بنفشه برگ بید نیلوفر قنابری ارد جو خیار تازه و کدوی تازه در آب طبخ دهند و متواتر
کرده و عضو را بخار او دهند و آب او عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول جهت تحلیل مواد بارده و تقویه
اعضا من برگ ... گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکاعی شیح صعتر حاشا جعده ... خشک
ابهل فوذنج سالیون تخم حنظل جوز السرو ... قیصوم افسنتین سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند
و اکثر مجموع ... بعضی کفایه جایز است و در شویه ادویه ... با فودنج و امثال آن اضافه نمایند ...
تعریق میکند قطورات عبارتست از چیزی که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص بچشم و گوش و ادویه بینی
باشد ... مذکور شد در اینجا مرقوم میگردد قطور جهت دوی و طنین بغایت نافع است منقول از ...
من جند بیدستر نطرون که بوره سرخ است حرف سیاه بالسویه در سرکه حل نموده در گوش بچکانند و باید ...
باشد قطور ایضا جهت دوی و سده از اجتماع چرک و طنین نافع و مسمع بقرص خربق است من خربق سفید ۲
بوره سرخ ۵ زعفران ۳ قرص ساخته با سرکه یا ادرار ... بسایند حل نموده بچکانند قطور دیگر که رفع علل بورد ...

درساعت

در ساعت کنند من حرمر سیاه را در کوزه سفالین بسوزانند خاکستر او را با بول خوک بچکانند ...
زنجره و بلغه و ریاح و تنکابن ... و آن جبراییت کوچک ... قطور دیگر از مجربات ابن جطار و الله
جند بیدستر جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین من بوره ارمنی سه دانگ تخم حنظل ۱ جند بیدستر ۳ زراوند
مدحرج ۳ عصاره افسنتین ۳ فرفیون ... سقطرنج ... با زهره گاو سرشته و در روغن بادام تلخ حل نموده
بچکانند و والد حقیر در اوزان او تصرف بدستوری که در تحت مرکب قید شده نموده است و مجرب دانسته اند
قطور بجهة کری که دفع شده باشد من طبیخ افسنتین با زهره گاو استعمال نمایند و زهره سلحفاه که سنگ پشت
باشد با روغن بابونه بغایه نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران ... با نفط یا روغن ... حل نموده باشند
صبح و شام ملاومت نمودن جهت جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجربست قطور دیگر جهت کشتن
حیوانی که در گوش رود من قطران را با آب شور و یا آب برگ شفتالو حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر
که اخراج کرمهای متولده در گوش نماید من شراب کهنه عسل روغن گل سرخ سعتری تخم مرغ بسیمی را
در آن اغشته نیم گرم کرده در گوش بگذارند و ساعتی بهمان جانب تکیه کرده پس یکدفعه برخیزند ...
قطور دیگر جهت درد گوش که از حرارت باشد من یکجزو روغن گل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه
بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب گشنیز و بدستور
آب عنب الثعلب نافع است و سعدی تخم مرغ ... از مجربات است قطور که بجهة ورم بارد و ریاح نافع است
من زهره گاو با روغن چیزی از امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره بر طرف شود انگاه استعمال نمایند قطور
جهت چرک و درد قرحه گوش من مرصاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین درد
افیون بغایت نافع است جهت پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مر را در آب حل کرده
با روغن گل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافع است قطور دیگر که بجهة رفع ... سیلان
گوش اطفال نافع است من شب یمانی زعفران بوره سرخ هر یک ... عسل و شراب هر یک ۵ ل قطور دیگر
به ... آلوده کرده بکار برند قطور دیگر که منع سیلان خون کند که بسبب جراحت ... از گوش آید
من نیم بایه خرگوش با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور کردکان گاو ... را با قدری ... کرده کباب
نیم پخت کرده آب او را افشره در گوش بچکانند از مجربات اکثر اطبا است باب چهار دهم در سعوطات
و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه و الخلخه سعوط عبارتست از چیزیست که در بینی
کنند و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوقات آنچه به بینی کشند و نفوخ آنچه در بینی دمند و بخور و دخنه آنچه

بخار دود و دود او را استنشاق کنند تخلخه ایضا از مایعات خوشبو در ظرفی کرده ببوکنند سعوط جهت تقویت قوه
حافظه و گویند مداومت آن موی سر و ریش را سیاه کند ص مغز سر کلنک دانگ در زهره آن قراطوم سائیده
با روغن بنفشه سعوط نمایند و ساعتی به پشت خوابند و سعوط زهره خطاف جهت سیاه [illegible]
سعید مجرب دانسته اند سعوط جهت قطع رعاف مجرب حضض هندی سوخته با آب بادرنج سعوط کنند
دیگر دستور سعوط عصیر سرگین خر و نفوخ سرگین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف [illegible]
نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف مفید است ص چند زاج سفید [illegible] دم الاخوین مازو کاغذ
سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط نمایند نفوخ جهت رعاف نهایت مفید است ص مازوی سوخته در
سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کندر بالسویه نرم سائیده نفوخ کنند نفوخ دیگر گلنار ا کندر ا
جفت البلوط نیم زرود ا کافور دانگ افیون دانگ مازوی سوخته با آب [illegible]
آن سعوط و باقی اینها نفوخ نمایند نفوخ دیگر جهت درد سر بارد و شقیقه و [illegible] نافع است ص
صعتر ا درم [illegible] نیم درم صبر زرد ا درم حضض یک و نیم درم شونیز نیم درم جاوشیر دانگ جند بیدستر دانگ
سکنجبین دانگ مشک [illegible] دانگ زهره کلنک [illegible] دانگ زهره کبک [illegible] دانگ با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب
مرزنجوش نفوخ نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی ص مومیایی [illegible] مشک [illegible] بالسویه
قدر یک حبه را با روغن زنبق و امثال آن سعوط نمایند نفوخ جهت سکته و نسیان و کثرت خواب نافع است ص
جند بیدستر حلتیت زهره کلنک مفرده و مجموعه را با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند عطوس جهت
سده دماغ و مواد بارده و غفلت و دفع مواد بعطسه میکند ص کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند
طویل مفرده و مجموعه چون نرم سائیده بر بینی مالیده در بینی میکنند باعث عطسه میگردد تلخلخه جهت
فالج و لقوه و امراض دماغ ص صبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی
بالسویه استعمال نمایند تلخلخه دیگر جهت تقویت دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور روغن بنفشه آب سیب در ظرف
سر تنگی نموده ببویند تلخلخه دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل نافع است ص
آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل سرخ صندل سفید بدستور تلخلخه نمایند تلخلخه دیگر جهت ضعف
دل و معده و مواد بارده ص قرنفل دارچینی کبابه دانک با گلاب و عرق بهار تلخلخه نمایند نشوق جهت
جراحت بینی چرک آن بود تخم [illegible] نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن [illegible]
اضافه نمایند نشوق جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان ص آب سیب آب مورد صندل سفید گلاب سرکه کافور

عود

عود استنشاق نمایند بخور جهت تقویت دل و دماغ ص عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط
کرده در جوف به و سیب گذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده
از مجرب است ص آجر آب ندیده چند عدد را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را بخار آن بدارند
و ماده اگر غلیظ باشد بجای شراب آن را [illegible] و بدستور آب ببر که مفرح نیز جایز است بخور جهت زکام
سیاه دانه بر روی سنگ تافته ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام که
قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجرب است بخور جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت
نافع است ص مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر اهل بابونه اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه
جوشانیده در ظرف لوله دار کرده ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود بخور جهت
نفع احتباس حیض ص شحم حنظل شونیز کندش میعه علک البطم مریک جزوی عنبر اشهب [illegible]
ربع جزو با روغن زنبق سرشته قدر فندقی را در آتش انداخته دود او را بر رحم برسانند و باید آتش در آن لوله دار
باشد که از آن لوله دود بر رحم رفته پراکنده نشود بخور دیگر جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است
ص شحم حنظل قنه جاوشیر کوکرد بالسویه با زهره گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد دندان و [illegible]
نزله ص پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند و سر را بخار آن بدارند تا عرق بر جبین
ظاهر شود دخنه جهت ساقط کردن [illegible] ص کوکرد بلادر اصل السوسن کبر برگ مورد
بالسویه با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلوس نمایند و عمل را مکرر نمایند
باب پانزدهم در حقنه و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارت است از استرسال مایعات بمعا
در رحم و فتیلا استرسال جامد است [illegible] و فرزجات آنچه زنان از ادویه
در قبل و رحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واضع حقنه بقراط است و آلت حقنه
[illegible] باشد بهیئت کیسه سر بند حقنه که طرف دیگر بهیئت گردن کدو باشد و از نی لوله بر طرف باریک
او وصل نمایند که آن را اخراج کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورده بفشارند
تا آب بروده رود و باید حقنه کننده بر روی بخوابد تا آب حقنه بمعاء علیا تواند رسید و میباید قدر [illegible]
هر دفعه بریزند زیاده از [illegible] مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم نیز جایز نیست
اکثر اطبا [illegible] اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث نرسیدن [illegible]
بکرده و بسیار رقیق باعث انتشار و افساد میشود و بارده مولد ریاح و حاره مورث غشی [illegible]

حقنه بسیار است از جمله آنکه سوا و هر تفعه بدبانع و اعضای عالیه است و رفع سدهٔ امعا و رفع اقسام قولنج
و در فتایل سهل تر طلب کسطول او بقدر انگشت میان انگشتی باشد و فرزجات زیاده از قدر یک انگشت نباشد
و چون این حقنه بزرگ و دیر تر است که نصف وزن اول بار بریزند تا آب او را دفع نماید و عمل از
حقنه با آب دو تیار و دهان مناسب و آب گرم حقنه کنند حقنه جهت برودت احشا و کرده و رحم و مثانه و سعود
بحقنه الادهان ص روغن بادام روغن گردکان روغن حب البطم هر یک ۱۸ ال روغن زیتون ۷ ل
بوزن مجموع آب بجوشانند تا آب نصف شود در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه برودت
غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحه امعا و سحج لعابیه بعد است ص سعد
قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک یکدرم زرده تخم مرغ پخته سه عدد آب کباب زنگ مطبوخ و جو مقشر و
کرویه بزر روغن گل سرخ هر یک ۲۱ ال و هرگاه بقابض محتاج باشند روغن مورد نباید کرد و گل
سرخ اقماع دارد کلنار را داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منغول از کامل الصناعه عناب ۲۰
سبستان ۳۰ م مویز منقی ۱۰ م حلبه ۵ م تخم کتان ۱۰ م سبوس گندم ۳ م گل خطمی ۳ م
قنطوریون دقیق ۶ م تخم رازیانه ۲ م برگ چغندر ۱۵ عدد در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا ثلث
بماند پس صاف نموده چهل مثقال آب او را با شکر سرخ ۷ م بوره ارمنی ۱ م آبکامه ۱۰ م روغن کنجد
۱۵ م حقنه نمایند حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند ص عناب ۲۰ سبستان ۲۰
بنفشه ۷ م جو مقشر ۷ م خطمی ۶ م سبوس گندم ۷ م خبک ۷ م اکلیل الملک ۷ م انجیر زرد
۵ عدد در سیصد مثقال آب بجوشانند تا بثلث رسد و چهل مثقال او را با شکر سرخ ۸ م و روغن
بادام ۱۰ م حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا ۱۰ م و روغن تخم کدو و آب
لبلاب اضافه کنند حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است ص اشق ۳ مقل ۳ سکبینج
۳ جاوشیر ۱ جندبیدستر ۱ تخم کرفس ۲ نانخواه ۲ رازیانه ۲ سیساليوس
۲ بابونه ۲ حلبه ۲ سنبل ۱ با آب ۴۰ و شیر تازه ۴۰ بجوشانند تا بنصف رسد
و چهل مثقال او را با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته روغن در قبل حقنه کنند و تا ممکن باشد
امساک نمایند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است
ص حلبه ۷ بادام تلخ ۷ مغز دانه بیدانجیر ۷ تخم کتان ۷ بابونه ۱۵ م شبت ۱۵
حب الغار ۱۵ سورنجان ۷ خربق سفید ۱ قنطوریون ۲۰ سکبینج ۳ اشق ۳

جاوشیر

جاوشیر ۳ تخم حنظل ۳ مقل ۷ تخم کرفس ۱۵ تخم شبت ۷ سداب ۷ انجیر زرد ۲
عدد عناب ۲۰ سبستان ۴۰ بعد از طبخ نیم رطل را با روغن گاو ۷ و روغن خیری ۷
حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع و بغایت قابض است ص برنج ۱۰ عدس مقشر ۱۰ ارزن جو
بو داده ۱۰ کلنار جفت البلوط ۳ پوست انار ترش ۵ در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا
شود و ۲۰ ل او را با سیصد مثقال آب گل ابر تسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس
هر یک ۱ ل کاغذ سوخته یکمثقال و نیم زرده تخم مرغ پخته دو عدد با روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه
زرنیخ جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعا مجرب است ص نان یکسمات سوخته ۱۰ زرنیخ سرخ
۱۰ م و زرد ۱۰ م راسخت ۱۰ م شیبانی ۱۰ م مازو ۱۰ نمک سنگ ۱۰ آهک آب نارسیده
۱۰ م افیون ۵ م اقاقیا ۴ بلوط ۴ صمغ عربی ۴ دم الاخوین ۴ نرم سائیده با آب
مورد سرشته قرص بسازند و یکمثقال آنرا با آب برنج مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاره
جهت صرع غشی و امراض دماغی ص شحم حنظل ۳ قرطم ۷ تخم انجره ۳ فودنج ۵ پوست بیخ
کبر ۳ جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند حقنه حاره جهت فالج و لقوه و صرع غشی و امثال آن
ص شبت بابونه مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شحم حنظل دانه بیدانجیر بزر قطونا
دقیق هر کدام یک کف انجیر زرد ده عدد جوشانیده با عسل و روغن و آبکامه حقنه نمایند حقنه جهت
عرق و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود هرچند امساک آن شود بهتر است ص جندبیدستر
۲ م مقل ۳ م میعه ۳ جاوشیر ۲ م فرفیون ۱ م بارزد ۲ م در دو مثقال او را در روغن
قسط و امثال آن حل نموده حقنه نمایند حقنه جهت ورم نضج کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است ص
لعاب خطمی ۱ لعاب تخم کتان ۱۰ ماء الشعیر ۱۰ لعاب حلبه ۱۰ روغن کنجد حقنه نمایند حقنه جهت اسهال
صفراوی و کرانی که باب بندار مجرب است حقیر ص خیار تری ۲ بنفشه ۸ م نیلوفر ۳ جو مقشر
۱۰ م سبستان ۲۰ عنب الثعلب ۵ حلبه زرد ۵ م تخم کدو ۷ نیکو کرده جوشانیده با لعاب
بزرقطونا و روغن تخم کدو ۱۰ م و شیر خشت ۱۰ م حقنه نمایند و آنچه از بعض اطبا مذکور است که مستعمل بعضی
در حقنه جایز نیست اصل ندارد چه عصر در فوهات مجاری عروق حقیقه جاریست در اقضیه و
در شرح اسباب علاج سرسام صفراوی ادخال اهلیلجات در حقنه آن مذکور است حقنه معتدله
که در اکثر امراض نافعست ص قرطم ۱۰ عناب ۲۰ سبستان ۳۰ بنفشه ۷ عنب الثعلب ۷

خبازی ۲ جو مقشر ۱۰ برگ چغندر ۱ عدس سبوس گندم ۵ جوشانیده با فلوس خیارشنبر ۱۵
و روغن بادام ۲ بوره ارمنی ۴ ترنجبین ۳ بطریق معلوم حقنه نمایند فتیله ملینه خطمی بوره
بالسویه نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند بسرشند و شافها بطریق
معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل اقوی است فتیله دیگر که قویتر است بنفشه ۳
خطمی ۳ نمک ۱۰ بدستور فتیله بسازند و اگر قویتر خواهند شحم حنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج
اضافه کنند و در بستهای چاره ادخال ادویه نیز بوده جایز نیست و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین
یا شکر بقوام آورند و محموده مشوی و بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی
الفعل میشود و سرگین موش بسیار تقویه مینماید شیاف جهت زحیر که سده باد و نباشد از مجربات
ص افیون مرصاف کندر زعفران بالسویه با آب شنبز سرشته شافهای باریک بسازند و در میان او
ریسمان بگذرانند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد شیاف در قطع خون مقعد مجربست [illegible]
یا اسهال باشد یا خون ص حرف مرصاف اقاقیا بزر البنج صمغ برنج بوداده بالسویه با آب مورد سرشته
شیاف بسازند شیاف جهت قولنج ریحی بغایت نافع است ص برگ سداب تره نانخواه بوره ارمنی بالسویه
با عسل سرشته شیاف بسازند یا بپیه آلوده حمول نمایند شیاف جهت اخراج کرم مقعد که در داخل
مجربست ص شحم حنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف بسازند شیاف
جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است ص بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوره
مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند فتیله که جذب خلط از عمق بدن نماید و محلل ریاح و تسکین درد
ورک و عرق النسا است ص سنا مکی ۴ تخم خبازی ۲ غاریقون ۲ بسفایج ۲ تربد ۲
شحم حنظل ۲ سرگین موش ۲ بوره ۱ نمک هندی ۱ با عسل یا انجیر پخته فتیله بسازند فتیله
جهت قطع خون بواسیر مجرب قطعی است ص پشم گوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند [illegible]
قنب را که بنگ و ورق الخیال گویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده حمول نمایند فتیله دیگر در قطع
خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند ص احتقان با بادنجان را که بفارسی کلاه بادنجان [illegible]
بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند حمول جهت گشودن بواسیر هر گاه مسدود شده باشد و
زحمت کرده ص اول مقعد را بروغن تخم زردالو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر یا قدری مقل
طلا کنند و لته را بان آلوده کرده بردارند پس عرطنیثا ۱ قنه ۴ شحم الحنظل ۲ را با آب

گاو زهره

گاو سرشته حمول نمایند و هر گاه بسبب تشنج ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و موم روغن
و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند فتیله جهت حرقة البول و قطع چرک آن بغایت نافع از مجربات
حکیم است و بغایت مجرب و بدستور جهت نواصیر مفید است چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند
و در باب در ورات اکثر نیز اشاره باین نسخه شده است و از امراض مستوی اند بود ص صبر زرد ۱ م
توتیای مغسول ۲ م سفیداب قلعی مغسول ۲ م گلنار ۱ م گل ارمنی ۲ م موی سوخته ۱ م کدوی سوخته
۱ م کندر ۱ م افیون ۴ م نرم سائیده از حریر گذرانیده با آب شنبز سرشته فتیلها باریک ساخته در
سوراخ قضیب گذارند فرزجه جهت حمل مجربست باید بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند ص
زهره خرگوش و سرگین او و عسل هر یک یک فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سینا
بیوی که والد حقیر مجرب دانسته ص زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک هر یکی دو مثقال و نیم
فرد ماما هر یک یک وقیه به ارد کی زده تخم ترنج دو اوقیه روغن ناردین بهم وقیه با لته کبود سه از در حمول نمایند
و هر روز در هر شب زه کنند و هر روز کم تعالی اشاره علاج را باشل او نبات تناول نمایند فرزجه جهت گشودن حیض
مجربست ص سداب ۳ مرصاف ۱ ابهل ۱ رازیانه ۲ تخم مرو ۳ با زهره گاو فرزجه بسازند
فرزجه جهت گشودن حیض منقول از کوچکی که حیض محتبس هفت ساله را ادرار نموده ص مرصاف ۴
پودنه کوهی ۴ مویز منقی ۱۵ سداب خشک ۸ ابهل ۸ زهره گاو بقدر سرشتن فرزجه
جهت اخراج جنین مرده و زنده و مشیمه و عسر ولادت و علت رحم بغایت موثر است و قاتل جنین ص جاوشیر
خربق سیاه مر بالسویه با زهره گاو بسرشند فرزجه جهت ادرار فرمودن حیض از مجربات ص فرفیون را نرم
سائیده به پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت
موثر است ص عصارهٔ قثاء الحمار هفت قیراط با زهره گاو حل نموده با لته کبود بردارند فرزجه
که در غایت جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و مشیمه بیعدیل و منقول از تذکره ص عصاره قثاء
الحمار سداب شحم حنظل با دریون اشق بخور مریم موبرج با عسل فرزجه بسازند و این قاتل جنین است
فرزجه جهت تحلیل اورام صلبه ص موم ● پیه اردک ۳ پیه مرغ ۳ مقل ازرق ۱ خطمی
۱ تخم کتان ۱ با عسل یا با فلوس خیارشنبر بسرشند فرزجه جهت قطع خون حیض و بلاد که قروح و
و عفونت و رطوبات سائیده رحم ص گلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده
باشند گل ارمنی پرورده بر که بالسویه با آب برگ بید یا با آب شنبز یا با آب مطبوخ مازو بسرشند

فرزجه دیگر در قطع خون حیض مجربست ص مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد و گل ارمنی گلنار
بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار ترش ایمکاو کرده طبخ نمایند تا چهار اشود و قدری پشم را با آب او تر کرده
با ادویه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع ص مازو نیم مثقال
بزر البنج دو مثقال افیون نیم مثقال فرزجه دیگر که بغایت قویست ص سرد اسنگ ساج گلنار گل ارمنی گل مختوم
سرمه بالسویه فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار موثر است ص مرصاف ۴ ابرسا ۲ سرگین خر
گوش فرزجه دیگر که در قطع سیلان خون قویتر است ص برگ مورد ٥ مازوی سوخته ٥ سرمه ٥
نشاسته ٥ زاج سوخته ۳ گل ارمنی ۳ صمغ عربی ۲ بدستور سابق استعمال نمایند و اگر
مار در قفل یک که زرگران زمور گویند ساییده با زرده تخم مرغ نیم بخت تناول نمایند تخلف نمیکند
و مکرر تجربه شده و خوردن زرگه بو داده و بو نداده بالسویه با آب برنج مطبوخ چهار از جملهٔ مجربات
فرزجه دیگر که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات است ص
تخم بوبخه صحرائی سرگین فیل حنظل سرخ دانه زعرور بالسویه نرم ساییده با میعه سایله سرشته بالبته حمول
کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است ص اشنان غار
قطران شحم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه میویزج نوشادر زراوند بارزد ایرسا روغن بیدانجیر
زهره گاو و جاوشیر سکبینج رصاص منفرده و مجموعه کلا و بعضاً استعمال نمایند فرزجه که حیض مخلد
وا آزموده است و در تقویه رحم بیعدیل ص مومیائی صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین فرزجه جهت ورم
حار رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر خجته با گل سرخ و اندک زعفران و موم فرزجه نمایند و بدستور
مرهم داخلیون با روغن گل حل کرده با اشیاف با شیر دختران ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه
جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است ص نعناع خشک باذروج گل ترین خشک
برگ سرو برگ سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال فرزجه کنند و یک مثقال آن را با
بابونه مطبوخ بر ناف ضماد نمایند و از آب و شراب و مدررات احتراز نمایند تا دوا اثر کند
که حیض جاری باشد با بیدابن دوا اطلهور فرزجه که اعاده بکارت نماید و از اسرار مکنونه است
استخوان خرد کی سیاه با چوب تاک سوزانیده و با عکبر سرشته استعمال نمایند فرزجه بعید
بکرا من الجامع عفص و جوز و تفاح اذخر کوفته بالبته شراب آلوده چند روز استعمال نمایند فرزجه
که باعث حکه و اختلاج گردد بمرتبه که زن را قرار نماند و باید تا یک هفته استعمال نمایند و در ایام استعمال

اثری از حکه نخواهند یافت هر روز که ترک فرزجه کنند ظاهر میگردد و تا مدت شش ماه اثر نبود باقی بماند
ص انجدان اهبل اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان سبز مرو بخوش مرماحوز محرورت بالسویه از
حریر گذرانیده یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته بالبته حمول نمایند و اگر روزی یکبار اثر حکه
نماید همان اثر دارد و هر گاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن کفایت دید بدستور ادویه رافع
علت که مذکور شد بعضی از آن کفایت باب نوزدهم در ادویه که مخصوص است بموی مثل خضاب
و آنچه مو را دراز و قوی کند و آنچه مو را برویاند و آنچه بسترد و امثال آن بدانکه حکما در باب ادهان
خضاب بغایه اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست که خضاب بنابر ایصال قوه صابغه است و بعضی
رانیز اعتقاد آنست که خضاب باقی که در فعل و بقای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی
تصریح نموده اند که بحدی ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمیگردد و آنچه بتحقیق حال رسیده
آنست که چون تکون موی از بخار دخانی غلیظ است هر گاه نافذه و قوه صابغه خضاب بحدی باشد
که تاثیر تام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است تواند نمود و افنای
او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه
کند طلای دهنهای نکوم رفع آن مینماید خصوصا ادهان حاره خضاب منقول از حکمای هند و روم است
و در ترجمه ها هم تصریح شده که مجربست و گویند که در سن پیری موی سیاه میرویاند سیصد و
پنجاه مثقال سرکه انگوری و شیر تازه گاو را با هم بجوشانند تا قریب بثلث گردد پس از
تا سرد شود و پوست انار املج بلیله مغز هلیله سیاه هریک ۳۰ ل کوبیده و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده
سه ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را با آب لیمو شسته خضاب نمایند خضاب دیگر ایضا منقول
از حکمای هند که مدعی آنند که تا هفت سال اثر او باقیست ص کلاه بادنجان ٥ م ریشه درخت
انار ٥ م توبال نحاس ۳ م هلیله سیاه ۱ م زنبق ۱ م مازوی سوخته ۳ ع نخود سیاه
پوست دار ۷ ع کوبیده و بیخته با سه قاشق سرکه در روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده
چهل روز در شراب دفن کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند که مدعی اند
اثرش باقیست تا زحل را سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هفده م او را با دود
آهن دیگر هم بوره نرم کوبیده در میان زحل کنند و سوراخ آنرا با همان پاره که از او برداشته
بود بند مسدود نموده بگل حکمت گرفته یکساعت در تنور بگذارند بحدیکه بسوختن رسد پس روغن

که در او جمع شده باشد استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثرش
باقیست و مجرب دانسته اند ص وسمه و مازوی بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته با وزن هر یک مثقال او
یک مثقال ملح اندرانی و یک مثقال زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر
ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نموده با آب نشسته خضاب کنند و ساعتی در حمام گرم مکث نمایند خضاب
دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر که عجیب تر دانسته برگ حنا و برگ وسمه را جدا جدا کانه در آب خیسانیده در آفتاب
بگذارند پس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آب آنها بسیار رنگین شود و برادهٔ آهن را در سرکه کرده در آفتاب
بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را نرم سائیده در آب خیسانیده بدستور در آفتاب بگذارند تا بغایت
غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را با [illegible] در آفتاب بگذارند بحدیکه چون پر سفید مرغ را بر آن فرو برند
موی او را سیاه کند و این بعد از تکرار او خال مرداسنگ و آهک بشود پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه
و آب مرداسنگ و آهک هر یک جزوی و سرکه آهن خیسانیده ربع جزو مجموع را مخلوط نموده [illegible]
و با وزن هر رطلی که او ده مثقال باشد در سخت ۵ م زاج سیاه ۵ م ملح اندرانی ۴۲ م پوست گردکان
تازه ۱۰ م نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و بپشم سفید آلوده امتحان رنگ او کنند
و آنگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه میکند و قدری از او را بجوشانند
تا غلیظ گردد و جبهها بسازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی بمالند خضاب دیگر
ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش را باقی دانسته ص برگ سدر مازو و ام خبث الحدید وسمه دانهٔ خرمای
سوخته زاج سیاه و پوست انار سخت نوشادر هلیله سیاه هر یک ۸۵ [illegible] سرکه و [illegible]
بجوشانند تا سرکه سوخته روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند
خضاب دیگر ایضا منقول از حاوی کبیر و متفق علیه و مجرب ثابت ص هلیله سیاه خبث الحدید [illegible] زاج
مازو بالتسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد و جبهها ساخته با آب استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از محمد ابن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوه است حتی اینکه [illegible]
در آن گذارند و سرکه در دهن نگاهدارند که دندانها را سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لحیه میگردد و تا یکسال
اثرش را باقی دانسته اند و چون بزغالهٔ سیاه که کمتر از یکماه باشد و بروی کار ذبح کرده گذارند تا منعقد
گردد و از [illegible] ده مثقال [illegible] دو مثقال سخت و دو مثقال زاج سیاه و دو مثقال ملح اندرانی
نرم سائیده از حریر گذرانیده با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را با گل در سرکه کهنه تا چهل روز بگذارند

و اگر زودتر خواهند با سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازهٔ اسب باید گذاشت خضاب دیگر منقول
از ابن جمیل و تجربه رسیده مرداسنگ را اکثر با شش مثل آن آب بجوشانند و روز در آفتاب گذارند و بآب
سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکور را بقدر سدس اضافه کنند تا با امتحان
رسد پس صاف نموده دو جزو حنا و یک جزو وسمه را با او خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و مجربین
اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب حوتی خبیث ۲ از زاج سبز بلخی بنوشند موی سفید
ساقط گردیده سیاه میروید چون زاج مذکور سم است در [illegible] خضاب
منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید موی [illegible] آمله پنجاه مثقال [illegible]
تازه صد و پنجاه مثقال آب صاف سیصد و پنجاه مثقال [illegible] بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
با پنجاه مثقال خطمی و پنجاه مثقال وسمه و [illegible] حنا و بیست مثقال مازوی بریان کرده که بروغن زیتون
آلوده کرده باشند و پنجاه مثقال صمغ عربی و پنج مثقال زاج بجوشانند تا منعقد گردد و بمشک و قدری قرنفل
معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه بکرر تصریح یافته و از متقدمین نیز منقولست که چون هر روز
بروغن زیتون صحرائی بدن بمالند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یک عدد هلیله سیاه [illegible]
و همیشه هلیلهٔ سیاه در دهان نگاهدارند باعث سواد موی است و آنچه سفید شده باشد بعد از
مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات است دوائی که چون موی سفید را قلع نموده در
حال بر آنموضع ضماد کنند سیاه بروید و از مجربات است ص زهره خطاف و خون او و
نوشادر و [illegible] از زهره او سعوط کنند دوائی دیگر که صاحب جامع [illegible] مجرب دانسته و مبالغه
در تاثیر او نموده و از عجایب اسرار شمرده اند ص زهرهٔ گربه سیاه زهره غراب زهره بره سیاه زهره مرغ سیاه
با [illegible] یا روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابدا سفید نشود
دوائی دیگر که بر موضع مقلوع بمالند دیگر سفید بر نیاید ص علقه را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن
نمایند و استعمال کنند ایضا چون حجر البقر را با شراب بموضع موی مقلوع [illegible] بمالند بجای
موی سفید سیاه بر میآید و مجربست دوائی دیگر منقول [illegible] سیاه [illegible] ص روغن [illegible]
۵ م هلیله سیاه ۲ م نوشادر یکجا [illegible] دوائی دیگر منقول [illegible] که دست و جلد را سیاه میکند و موی سر و لحیه را
بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته است ص برگ [illegible] با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند
تا پخته شود و قطرهٔ از آب او بر روی کارد یا صفحهٔ آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند

ونماوا میکه سیاه نکند باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم تمام را بهم آمیخته
بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند در روز دیگر بشویند و الا در حمام
تا شش ساعت بگذارند **ادویه خضابیه که امهات اند** وسمه و حنا و برادة آهن و [illegible] و سرب
در آتش سوخته و خبث الحدید و آب پوست باقلی و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ
چغندر و لادن و مردارسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق النعمان و قرنفل
و حضض است و محمد بن ذکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم
سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده و بتجربه رسیده است که تطویل [illegible]
تصمید حنا اولا یا بعد از آن زایل میکند **مبیضات** چون موی را بکوکرد بخور نموده و طلا کنند سفید
گرداند سرگین خطاف با شش پوست ترب خشک کرده [illegible] کوکرد مجموعه را [illegible] از آنها را
بزهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و اگر موی را با گلاب و کافور تر کرده بکوکرد سحق [illegible] بالایند و بدود کوکرد
بدارند و بعد از چند ساعت بسرکه بشویند باز اعاده عمل نمایند در چند دفعه موی را سفید نماید و بدستور سرگین
خطاف با زهره گاو همین اثر دارد و بدستور ضفدع با روغن زنبق در شیشه کرده [illegible]
آب [illegible] نمایند طلای آن موی را سفید گرداند **دوای دیگر که از اسرار عجیب است** چه ضماد آن موی را سفید
میگرداند و چون با نوره بشویند باز سیاه میشود طلق محلول را با آب شکر سرشته طلا نمایند **محمرات**
که موی را سرخ کند صدا الحدید را با آب [illegible] چون طلا کنند موی را مثل رنگ حنا سرخ کند و بدستور
مرداسنگ شوره بالسویه با آب خمیر کرده یکشبانه روز بخیسانند و بدستور زرد چوبه [illegible] سه وقیه [illegible]
نیم رطل با [illegible] دو وقیه سماق در آب خیسانند تا ده روز برهم زنند پس با آب او موی را تر کنند و چون خشک شود
تکرار نمایند تا پانزده مرتبه آنگاه با آب صابون بشویند **ادویه که موی را برویاند** [illegible] سوخته
با آب طلا کنند و بدستور ضماد مغز سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است و بدستور سرگین موش و سم سوخته
بز سیاه و سم الاغ سفید را مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مولف حاوی کبیر [illegible]
را اعتقاد آنست که چون گندنا را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی برویاند حتی در کف دست
و بدستور چون چهار عدد گردکان را با پوست و ده دانه خرما [illegible] بسوزانند بمرتبه که توان ساییده [illegible]
بسوزند و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند در رویانیدن موی ابرو و غیره
علیل [illegible] و بدستور بادام تلخ [illegible] را بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب [illegible]

بعضی از ادویه

بعضی از ادویه مجربه در این باب [illegible] هرگاه از مالیدن ادویه جراحات و آبله حادث شود بمرهم اسفیداج
و موم روغن ها معالجه کنند و بدستور چون [illegible] ارمنی و نوشادر را بسوزانند و با پیه کهنه طلا نمایند
موی را در سه روز بشرط تکرار در هر ساعت میبرد [illegible] و آزموده است **ادویه که منع ریختن موی کند** از انجمله این نسخه
آزموده است موافق جامع و مختار و غیر [illegible] لادن ۳ م مازو ۱ م مرصافی ۱ م مصطکی ۱ م
قرومانا ۲ م کندر ۱ م با روغن گل سرخ ضماد نمایند **نسخه دیگر موافق مختار** و از مجربات و با منع
ریختن موی باعث رویانیدن نیز میگردد ی آمله برگ شقایق برگ مورد پر سیاوشان سعد سنبل الطیب برگ بید
پوست گردکان تر تخم چغندر تخم کرفس مرصافی بالسویه هر یک ده مثقال خاکستر [illegible] صنوبر [illegible] مصطکی
دانه خرمای سوخته هر یک **یک م** با یک رطل روغن [illegible] و امثال آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته
روغن بماند پس صاف نموده چهار م لادن در او حل کرده استعمال نمایند **نسخه دیگر نفاثة قویت** جهت دراز کردن
و تشقق و سیاه کردن و منع تساقط بسیار موثر است ی آمله ۳ م مازو ۱ م پوست بلیله ۱ م تخم مورد
۱ م در هشت رطل شراب بعد از نیم کوب کردن خیسانیده بجوشانند تا به رطل رسد پس صاف نموده بر
روی این ادویه بریزند برگ مورد ۳۰ تخم چغندر ۲۰ حنا ۱۰ پر سیاوشان ۱۰ سعد ۵ کندر
۵ م مصطکی ۵ تخم کتان ۱۰ بو داده پس سه شبانه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا ثلث
بسوزد آنگاه صاف نموده با صندل و روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند **نسخه دیگر** موی را
برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاه دارد ی بلوط ارنب قضیب گاو خشک کرده هر روز
بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ جاومیش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس بهم نرسد
با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافیست **ادویه که منع روییدن**
موی کند از انجمله [illegible] است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و [illegible] موی را
ساقط کرده دیگر نمیروید و بدستور موی را قلع کرده بمالند از مجربات طلا نمودن تخم [illegible]
و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه [illegible] بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف موی [illegible]
طبیخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قدید و زغ و خون زالو [illegible] که در ظرف [illegible]
کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با [illegible] بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول
بزهره گاو و برگ خشک توت [illegible] موثر است و خون خفاش و مغز سر [illegible]
از موثرات قویه و از آزموده است و قدما تصریح کرده اند که چند [illegible] در منع [illegible]

بعد از قلع آن مجربست و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی نروید و مجرب
دانسته‌اند اما آنچه موی را مجعد و پیچیده کند ضمادیست که چغندر را با زرنیخ و سدر و ستور اسپ حل و بزر البنج و مرداسنگ
و سدر و آهک ساییده همان اثر است و بدستور عفص و کزمازج و برگ سرو و حب الآس و اهلیلج و مرداسنج کتیرا
آنکه گل سرشوی بریک بجز و آهک آب ندیده بیحرو با آب برگ چغندر استعمال نمایند اما آنچه جعودت
و پیچیدگی موی را زایل کند دهن آن دست بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن آن
بالعابات و طبیخ برگ کنجد ریشه توت سیاه و سفید ادویه که موی را سبز و بعضی از آن در باب ادهان
مذکور شد و این دوا بغایه قویست آهک تازه را در شش مثل او آب تا سه روز گذاشته صاف نموده
تجدید آهک سه بار کنند پس آن آب را صاف کرده او و بقدر ثلث آن آهک و زرنیخ زرد اضافه نموده
در آفتاب گذارند بجهت آنکه چون بر مرغ باد رسد سبز شده پس استعمال نمایند و هر گاه بگذارند تا منعقد گردد
و خشک شود در حین احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیره ارزن حل نموده
طلا کنند و هر گاه خواهند که موی را رقیق گردانند در نوره خاکستر چوب رز یا بوره کنند و چون صبر اضافه
کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بد بویی آن برطرف شود زعفران و سعد
مخلوط نمایند و جهت رفع بد بویی اعلا از نوره با النجاحه برگ شفتالو عجیب الفعلست و بدستور گل حنا و سنبل
و برگ زرد شاهسفرم سحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر موثر است دوائی که چون بر عضو
بمالند و یکی باعث جبر کنند موی آن عضو بآسانی قلع شود و باعث درد نکردن و نیجات
مجربست اشقرا در سرکه حل کرده استعمال نمایند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده داخل
نوره کنند منع بر دن موی کند باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و مجمرات
و ما یتعلق بها و ذکر سمنات و مهزلات غسول جهت صاف کردن رخسار و نشان سبزه و داغ
برص نخود و مغز دانه به و تخم خربزه و تخم خیار و زبد البحر و گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل
شب طلا کنند و روز بشویند نسخه دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با سیاه بز سرشته قدری
از آن را با آب گرم بمالند و بعد از ساعتی بشویند نسخه دیگر کندر و برنج العاتی سرخ کرده‌اند و مجربست
خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند و زوفای خشک زعفران
نمک سفید مثل هر دو نرم کوبیده روزی دو بار آنرا تناول نمایند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند
و بدستور خوردنی حلبه و بپرد و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میگردد نسخه دیگر در حال

گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را بآب او تر کرده چند بار بروی بزنند نسخه دیگر
که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل کند
و باید که بدستور استعمال نمود حب محلب مقشر ۱۰ بیاز عنصل ۵ فرفیون ۱۰ مغاث ۴ کلنار ۶ گل ارمنی
۴ سریش ۱۰ خولنجان ۱۰ مویزج ۱۰ مصطکی ۱۰ بیاز ناکول ۱۰ صمغ عربی ۵ مامیران
۲ زردچوبه ۲ نبات ۱۰ نفاخ خشک ۲ آرد نخود ۲ کتیرا ۳ آرد برنج ۲ بورق
نیز لسته ۵ مغز بدانه ۵ خردل سفید ۵ ازهر یک پخته با سبوس گندم ۲ شیر دختر ۱۵ [illegible]
تخم ترب ۶ شیر درخت انجیر سرشته قرص سازند و در وقت احتیاج باز ندهد تخم شب البیده روز باب گرم و
اشنان شسته روغن گل حل کنند غمره که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد کندش زعفران روناس صابون
مصطکی بالسویه با آب بیاز عنصل طلا کنند دوائی که جهت رفع زردی بشره و یرقان مجربست سیاه دانه
ارمنی [illegible] بجوش جبده بابونه اقحوان شبت پوست ترنج بالسویه جوشانیده باب آن روی را مکرر بشویند دوائی که
بشره را زرد و شبیه بمریض کند زیره کرمانی زرد چوبه آرد گندم از نافه پخته باشند با آب عصفر ضماد نمایند و
بآب طبیخ انجیر بشویند دوائی که جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی او زایل گردد آهک و مرداسنج بالسویه
با آب چند بار طلا کنند و چون خواهند زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود
در سرکه و ترشی ترنج دفع او مینماید دوائی که دفع شقاق روی و لب و کف دستها نماید و بغایه مجربست
موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته کتیرا لعاب بهدانه موم را در روغن و پیه گداخته
زوفا وغیره را اضافه نموده در هاون بهم زنند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات مذکور شد شحم فرا
انفع دوای در این امر است و چون پنج مثقال اضافه نمایند بعدیل و نظیر مجرب فیه است نسخه دیگر که لعاب
نافع است علک البطم زوفای تر مصطکی مقل با پیه بز و موم در قدر معتدل حل نمایند نسخه دیگر که جهت
شقاق رخسار آزموده است لعاب حلبه لعاب بزر قطونا لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه با روغن گل و
امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و بآب گرم بشویند نسخه دیگر جهت شقاق پاشنه پا و کف پا
بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری بسیار
گرم بوده در شگافها بچکانند مردار سنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس
استعمال نمایند و اگر قویتر خواهند سندروس لوبان مرداسنگ اضافه کنند و بدستور پیه بز را گداخته
پنج مرتبه روغن [illegible] را با بیت [illegible] با آن مخلوط نموده در شقاق بچکانند و بدستور

سرطان مجرب قرا سابیده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کهربا کثیرا کندر علک البطم با روغن ... طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار ساییده اضافه نمایند **صنعی** که حمره شکره و برص و بهق ناخن و بهق اعضا و کبودی چشم را زنگ سیاه ... و از جمله مجربات است نخود پوست انار سوخته شیطرج هر یک دو دانگ سرمه ... حنا هر یک دو دانگ نرم ساییده در شیشه کرده روغن تخم ... سرکه بران بنخته در آفتاب گذاشته مکرر برهم زنند و امتحان رنگ ... ناخن کنند هرگاه رنگ تغیری یابد روغن اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و رنگ کردن بعضی بمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنرا رنگ سیاه کند **در ذکر سمنات یعنی آنچه بدن را فربه کند** از آنجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل فندق و پسته و بادام با شکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین و چرب و کثیر الغذا مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن ... سرخ شود و اجتناب از ترشیهای مفرط و شور و تند و گرم با فراط لازم است با مداومت باین دوا **سمنه** که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا تخم خشخاش دانه مغز چلغوزه با ... با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز یا بر روزه ... تناول نمایند و از عقب آن شراب یا نخایم مقام آن بنوشند **سمنهٔ دیگر** از زروت سه درهم نیم مجر البقر سه قیراط نار جیل ... بر چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد از زرده تخم نیمبرشت خورده باشند تناول نمایند در تسمین عجیب الفعل است **سمنهٔ دیگر** موافق مبرود المزاج و بغایت قوی الاثر است و قوت این ترکیب تا سه سال باقی است و قدر شربتش از سه درم تا پنج درم باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد و بادام مقشر نخود حب صنوبر کبار خشخاش سفید هر یک جزو مغز گردکان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا هر یک جزو حلبه شاهدانه حب السمنه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر مثل جزو حجر البقر را که با زهره گاو ... در گلاب حل نموده ... نمایند **سمنهٔ دیگر** موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست ... شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند بدستور تجدید شیر کنند تا سه دفعه برنج شکر سفید خشخاش سفید گندم جو مغز بادام شیرین اضافه نموده بکوبند و هر روز چند درم آنرا در شیر ... تناول نمایند و در حمام مدتی مکث کنند **سمنهٔ دیگر** که بالخاصیة بغایت مؤثر است بچه ملک عسل که پر بر نیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز یک مثقال آنرا با شکر و آرد گندم ساییده با آب نبات یا لوده طبخ نموده بنوشند

و اگر ابدان طبخ بر یا لوده مذکور پاشیده بنوشند انفع است **التسمین** عضو مخصوص مانند بازو و ساعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالید تا بحد حمرة رسد پس این دوا را طلا نمود و بعد از یک شبانه روز با آب گرم بشست و بدستور اول باز طلا کرد و ضماد طین ... از گل شسته خشک نمایند و ساییده با روغن کنجد نیمگرم طلا کنند و بدستور علق را که زلو نامند در نارجیل که جوف او آب باشد کرده بگذارند تا خشک شود پس ساییده طلا کنند و این از مجربات است و هیچ دوای جهة سطبر کردن قضیب با و میر شد ... و نارجیل آب نباشد عدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت اندا ختن و بعد از ملحم کشیدن و باز انداختن و تکرار عمل مداومت کردن باعث تسمین العضو میگردد و بدستور دوم ... را نرم ساییده با سه درم نیم ... بیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال آن مکرر بمالند باعث تسمین میشود و از آزموده و مجربات **ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغر نیست** چون فربهی خواهد که لاغر گردد باید صبر بر جوع و قلت اکل و عطش نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و تعریق بسیار بغایت مؤثر است و از جمله ادویه فربه آشامیدن سرکه و آب کامه است که ناشتا بنوشند **مهزله که بغایت مؤثر است** ناخواه دانه سداب سیر هر یک جزو مرزنجوش بوره ارمنی ربع جزو فلفل دو جزو سفوف کرده هر روز بنوشند یک مثقال و عرق بادیان کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میکند و آزموده است **نسخهٔ دیگر** که سریع الاثر است ... حرج قنطوریون دقیق ... فطراسالیون ملح الافاعی هر شربتی ... **نسخهٔ دیگر که بغایت سریع الاثر است** تخم سداب ... تازه آنرا چند روز ناشتا تناول نمایند و بدستور مداومت اطریفل و کموند و فلافلی و امثال آن باعث هزال است **دوائی که منع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال کرده** زیره را ساییده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را بر سر تر کرده بر آن ببندند و تا سه روز بگذارند پس از آن برداشته ... با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار ... معمول گردد **دوائی** که خصیه را از نمو باز دارد و مانع روییدن موی پشت ... گردد از مجربات است ... بغایت تلعی بالسویه با آب بنج تازه سرشته ضماد نمایند و اگر بنج تازه نباشد بزر البنج ... با آب ... استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده باشند بمالند بدستور منع روییدن آن نماید و آزموده است **باب بیست و سیم در ادویه بهق و کلف و برص و نمش و وشم و خیلان و نمش و برش و**

بادشنام وسعفه وامثال آن چون مواد فاسده که با خون باشند وطبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند
وتحلیل برود از ان مواد فاسده آثار در سطح جلد بهم میرسد بسبب آنچه رقیق ومایل بکبودی باشد آنرا
کلف نامند ومایل بسیاهی را برش وغلیظ سیاه را بهق ورقیق مایل بحمره را نمش وحمرة منکره غلیظ
که در رخساره واطراف بینی بهم رسد بادشنام گویند وآنچه از مواد بسبب حرارت وسقوط در تحت جلد منجمد
گردد وسمی بسیار مهلک گویند وآن سرخ وتیره وکبود وسبز میباشد وسرخ وتیره وکبود در ادمی بیشتر
گویند وسواد سوداوی متفرق شبیه بنقطهها داخلان ونقاره خالی نامند وآنچه از مواد بلغمی بهقی
گردد بهق سفید ووضح گویند واغلظ را برص سفید وسوداوی را برص سیاه وبثور با خارش اندک
که متفرق باشند ومتقرح گردد ومایل بسرخی باشند سعفه نامند وهر گاه چرک از ان سیلان کند سعفه رطبه و
شیرینج دیگر را سعفه یابسه وبثور صغار سوداوی بحر گرا قوبا نامند وشبیه است بسعفه یابسه چه قوبا
در سطح ظاهر میباشد وسعفه قابض تر است وآنچه چرکسان آن مجاور آنرا متقرح سازد ساعیه نامند
وآنچه سفید شبیه باکو باشد وبخارش لبنیه وشهدیه وآنچه التهاب وحدت وجع وقلیل العدد در زر دات آتش کند
بلخیه ونار فارسی وآنچه از جلد تا کل لحم رسد جمره وآنچه تاکل نرسد نمله نامند وآنچه صلب وسیاه باشد وجرب
ودر باطن قرحه آید وانهای شبیه بانهای بحر باشد تینه گویند وبثور متقرحه که جلد را انغبه دار کند وظهور
شبیه بگوشت زاید وآنش کند جمره نامند وبثور متقرحه که در سر بهم رسد وبا خارش باشند وپوستهای
سفید از وجدا گردد وپیل شوره ریزد سبوسه نامند وقسم از کچل است وآنچه با ریختن موی سر باشد وجلد را
متقرح کند خراز وابریه گویند ومعروف بکچلی است وبثور غیر متقرح هر گاه بسیار ریزه ومتصل بهم باشند
وبا حمره وخارش باشند شری نامند وچون قطعه قطعه باشند حبات اللیل که اکثر در قران در شب وبعد از
خواب میباشند ونقارساییرو که بیرخوانند وهر گاه با اتصال وخارش وکمودت لون باشند
جرب یابس گویند وچون متفرق وبرآمده وتیره رنگ باشند ثالیل نامند وآن علسیه ودبلیه ورطبه
وخنطیه وسماریه ومنکوسه میباشد وچون بثور سوداوی مخصوص باوساق باشند آن را حب [illegible]
بطم نامند وبثور شبیه بسرهای خار بغایه کوچک وباخنگر شبیه وتندی لرزه الصلف گویند وتیر
در نباتات او دیه کلف ونمش وبهق وامثال آن که بعد از حمام مالند یا موضع را انجا را [illegible]
ومالند تا سرخ شود وسبیل ادویه یا ضماد کنند وچون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات
مسطور گشته از آن باب بدیهی نان قوم میکردد دوائی که جهت کلف مجرب است انزروت زرد

کاو حلمود ده بمالند وبدستور تخم خربزه مغز بادام تلخ حب المحلب خاک زیتون با آب شسته استعمال نمایند دستور
جهت کلف ونمش وبهق بغایت نافع است تضمید نرگس تخم ترب تخم ترتیزک وسط تلخ بادام تلخ بوره فلفل
اشق مجموع را با آب عصفر بسرشند وبدستور جهت ازاله کلف ونمش وامثال آن ازموده است تخم سوسن
سرگین کنجشک وسط تلخ وآب هر که طلا کنند وروز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوائی دیگر باقلا مغز ترمس
گرسنه تخم ترب تخم خربزه نخود بوسیده ار نشسته از هر یک جزوی زرنیخ زرد وسرخ دو جزو انزروت سیکا
بوره یکجزو ونیم با آب باز وامثال آن طلا کنند دوائی که جهت دفع جیلان ودفع آثار بغایه نافع انزروت نبات
مغز بادام تلخ نبات صابون بمالند وبدستور اشق را در سرکه حلمود ده استعمال نمایند دوائی که آثار با بجای
دفع کند ووسمه اقلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند وبدستور مرداسنگ سفید
گرده را با پیه مرغ بمالند وهمچنین زرنیخ را با آب گشنیز طلا نمایند دوائی که جهت جمیع آثار وخون مرده
وجیلان ونمش را ازموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود مقشر گرسنه ترمس
زبد البحر استخوان پوسیده انزروت نبات با آب عصفر استعمال نمایند دوائی که جهت جرده وسعفه رطبه و
مقروح وسنجیه گشنیز خشک ۳ گل منور ۳ برگ حنا ۲ نمک ۱ با سرکه وروغن گل سرخ
ضماد نمایند وچون برنج سفید را کوبیده با سرکه حلمود ده ونصف [illegible] برنج اضافه نمایند در حمام
بمالند وجهت نبات اللیل هم مفید است ایضا جهت سعفه رطبه عفص محرق ووسمه را با دنبه بمالند وبدستور
بادام تلخ با روی سیر وسرکه ضماد نمایند وبدستور توبال النحاس رصاص کندر شب یمانی زراوند طویل را با
خاکستر چوب رز صبر زرد با روغن گل سرخ وسرکه بمالند دوائی که جهت سعفه یابسه نافع است وبدستور
رطبه وخراز وجرب قمل وقوباء ورنجش موی وداء الثعلب مجرب است شیاف نبات اللیل نافع است
صبر زرد مرصاف علس با سرکه وعسل بمالند وبدستور در سرکه وبوره وحناء وزعفران بغایه مفید است
وآس سیاه میدن بکدر سم قاقلا با آب سرد از مجربات دانسته اند وبدستور طلا نمودن آب هلیله زرد با
صبر وآنچه با جراره باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی وآب گشنیز وبدستور آب برگ درخت بید با صندل
پوشش در بندی از مجربات است ودر ساعت رفع مینماید دوائی که جهت جرب وقبانه وحکه عجیب الاثر است
انگه عنبر مقشر هلیله زرد عنبر مقشر نوشادر زرنیخ مقتول در روغن کهنه بجوشانند وبا نفل بمالند و
نزدیک آتش عضو را ابدارند وماوا ایکه از حرارت آتش ملتذ شود وباید تکرار طلا نمود وبعد از
اکراه موقوف داشت وتصریح کرده اند که این تدبیر در کتب زایل میکنند وجهت حکه که از حراره بود

طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختران از مجربات است و بدستور ختمی و خشخاش و سحوق ابرکه و حجر جبین مروارید
و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است دوائی هندی که در رفع برص و بهق سفید تازه
مجربست شاهتره شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار بالسویه با سرکه در ظرف مسی سایده یکماه و بعد از
یکهفته بمالند و در آفتاب بخشکانند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم ترتیزک تا هفت بار زایل میکند دوائی
که برص و آثار زخم را همرنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار
شقایق بالسویه با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند و مجربست دوائی دیگر از بسیار منقولست که آنچه قابل
رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصلی پدیدار و از جمله اسرار است زهره گاو و
سرگین سوخته گاوی زعفران خبث الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم انار
فارس بازوی سوخته و ناسوخته از هر یک یکجزو سایده و خون عقاب و خون [illegible] چند بار [illegible]
آن دهند و باید در سائیدن به حدی که آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور بدستور مذکور بسایند تا در
رنگ مثل زر و زرد اصفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدو [illegible] بمالند تا سه روز
پس از آن بشویند و هر گاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه مدتی نموده بجای [illegible]
و روغن بادنجان بهق و برص سفید را رنگ میکند و حرف با خون [illegible] خلاف بهق رنگ میکند که هرگز زایل
نشود دوائی که جهت قوبای متقرح نافع است کندر زاج کوکرد صبر یکجزو صمغ دو جزو با سرکه استعمال نمایند
دوائی دیگر جهت قوبا بغایت نافعست شب یمانی کندر زبد البحر کثیرا و تبال النحاس بوره ارمنی جوزق سفید
ترمس شق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است
و بدستور حب اللبلاب و سرکه بسیار مؤثر است دوائی که جهت دفع ثالیل و جلاان مجربست کوکرد زرد
زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا با سرکه
چند بار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفیدار و سیاهدانه از عجایب است و بدستور ضماد شونیز با بول
مجربست و بدستور با زهره بز جهت رفع قمل و قمقام و رفع برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ
مورد و برگ کتان و قصب ذریره و برگ سرو و دارچینی مفرده مجموعه را با روغن قوی هم بروغن
زیتون نافع است و روغن ترمس از مجربات و خاک سیماب بعد بیل و مکرر تجربه رسیده است و بدستور
سیماب کشته بغایت عجیب الفعلست دوائی مجرب کندش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران مویز
سیماب مقتول بالسویه با زهره گاو بسرشند باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات

فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش کند چون این باب خصوصاً مبنی
بمناکحات بیشتر بار و بنا علیه لازم است که سطری در اصول کلیه بعضی از آن در توافق و امثال آن
دخل عظیم دارد مذکور گردد چه مراد التذاذ عاجل و بقای نوع در اجل است و عمده در این دو مطلب
توافق طرفین است و دفع تنافر بقدر وسع و مهره اطبا اتفاق نموده اند که هر گاه عنق رحم و قضیب
موافق باشند تخلف از موافقت طرفین در دوستی نمیکند و بدستور هر گاه علتی دیگر در طرفین نباشد
در تولد نیز تخلف نمیکند و این اصل عظیمست و محقق است اما استدلال بر اینمعنی آنست که مردان و
زنان را قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضموم و بلندتر از دوازده انگشت [illegible]
و متوسط بقدر [illegible] انگشت است و بعد از موازنه انگشتان هر دو در موافقت و مباینت معلوم گردد
و طویل را با قصیر مباینه مرتبه ایست که ملذذات اصلاح پذیر نیست اما مباینت طویل و قصیر با متوسط
بقدری تدبیر می پذیرد و آن مطیبات و مضیقات فرج و مسوحات قضیب و استعمال غوالی
و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهانست صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است
که جهت ملکه نوبیان ترتیب داده و اطبا برا اقسام است و قسمی دهنه و بهار صندل و امثال آن و قسمی
غالیه ایست که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با روغن بان بجوشانند و بمشک و عنبر تقویه دهند و قسمی
ذرورات عطریه است مثل عنبر و امثال آن و قسمی ادهانست مثل روغن گلاب و صندل و مانند آن
و مجرا آن خام و روغن بان دانسته اند و ظاهر است که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان غواصی
آن نموده اند مخصوص سه و از آن دو ادویه مذکوره بوده باشد غالیه منسوب بکاشغه از تراکیب زینت
العروس جهت تقویه بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تشنیج و تفتیح سده
دماغی و صداع بارد و نزلات و حمول او جهت تقویه رحم و سده و سیلان و تنفخ آن نافعست قرنفل
دارچینی گل سرخ هر یک یکجزو و سنبل الطیب با سه عود و هر یک نیمجزو ناخن بریان یکجزو نیم زعفران
بنجزو باده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده آب مورد را بجوشانند تا بربع رسد و از آن
بوزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را باتش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده
بوزن روغن بان دو عشر او زباد مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند
تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل رسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازای هر یک
درهم او یکحبه از مشک و یکحبه عنبر حل کند غالیه دیگر که از اسرار مخزونه است دو درم زعفران [illegible] سوده

چاران آثار عجیب مشاهده نموده اند از انجمله آنکه چون سموح و موافقت نمایند بغیری رغبت نکرده تا [illegible]
گردانند و در هیجان طرفین مع لذت جانبین بحدیکه عقل بر شاید و جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل
و کمر و جمیع امراض بارده و رحم نافع است و با زهره خرگوش جهت حمل عاقر مجربست لادن چلبی [illegible]
قفر الیهود که در سواحل بحر یافت میشود زعفران قرنفل هر یک یکجزو نرم سحق نموده بوزن آنها [illegible]
الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ [illegible] پس چهار روز دیگر با روغن بان آن دستور بجوشانند در زهره گاو [illegible]
زیره سیاه [illegible] یکجزو و مشک و عنبر و [illegible] هر یک باندازه یک درهم یکجا اضافه نموده در ظرف [illegible] چهل روز در [illegible]
دوائی که رایحه بدن از عرق را خوشبو کند سوسنبر نعناع [illegible] بجوش برگ سیب بالسویه جوشانیده صندل [illegible]
سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده اضافه کنند و با روغن مورد و
روغن گل بجوشانند تا روغن بماند **دوائی دیگر جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران** صندل سلیخه سنبل
مرصاف [illegible] گل سرخ هر یک جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص ساخته استعمال نمایند **ایضاً جهت بد**
بوئی زیر بغل که [illegible] بصاد مهمله [illegible] باید موضع را با تیغ خدشها نموده این دوا را مالیده
تا خون بقدر رفع شود و بعد از یک شبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجرب است
[illegible] محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران هر یک یکجزو توتیا خاکستر برگ [illegible]
که [illegible] برگی شیرین بیان کوبند مرصاف صبر زرد گل سرخ بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند
و در رفع بد بوئی انگشتان پا لسان برگ سوسن تازه از مجربات **ادویه مجربه** که قطع عرق مفرط کند از
[illegible] است که آب را با ثلث آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل [illegible]
سوده را با روغن گل طلا کنند **اما ادویه که باعث تضییق فرج شود** از انجمله حمولیست که جالینوس
ترتیب داده و جهت منافع در آن موجود است تضییق فرج و تقویه عنق رحم و تسمین و تطیب و اکثار
انزال زن و جذب منی او از [illegible] جذب منی مرد [illegible] صعتر بری کندر اذخر گل
سرخ پوست انار ترمس بالسویه با روغن بان و امثال آن سرشته بالبته اول روز حمول کنند و شب اخراج
نمایند **ایضاً** شکر قرنفل سرمه مازو استخوان سوخته با آب مورد سرشته بدستور استعمال نمایند **ادویه**
که چون استعمال نمایند جماع و ولادت باعث توسیع فرج نگردد دندان [illegible] مثقال [illegible]
صعتر فارسی جوز مائل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشت و در [illegible]
بقدر یک دانگ بالبته حمول نمود **حمول دیگر** که سریع الاثر است عود سعد [illegible] اقاقیا قرنفل مازو

هر یک یکجزو مشک عنبر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند **دوائی** که چون زنان منقطع الحیض
استعمال نمایند هر گاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هر گاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر
[illegible] تخم کرفس بالسویه سحق نموده یک مثقال آنرا با شراب ممزوج بیاشامند **دوائی که در تضییق**
نایب مناب بکارت باشد مازو کندر کلنار پوست انار [illegible] سوخته توبال النحاس صعتر بری جفت البلوط
دانه زعرور در شراب خشک کرده که [illegible] با آب به ترش سرشته استعمال نمایند و [illegible]
فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد **اما ادویه ملذذه** از انجمله این ترکیب باعث لذت طرفین [illegible]
بیاز نرگس زهره گاو [illegible] عاقرقرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کرده بعد از خشک شدن [illegible]
کنند و چون بر عانه بمالند نعوظ آورد **سموح** که بغایت موثر است و بسیار باعث لذت طرفین میشود
کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک یکجزو خصی الثعلب که بفارسی [illegible] گویند کثیرا هر یک نیم جزو با آب [illegible]
طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد **سموح دیگر که همین اثر دارد**
عاقرقرحا دار چینی زنجبیل هر یک یکمثقال مشک یک حبه با عسل سرشته حب سازند و در وقت حاجت [illegible]
حل نموده بر قضیب [illegible] بعد از جفاف مباشرت کنند **سموح** که در تقویت قضیب بعد [illegible]
بیاز عنصل و پیاز نرگس از هر یک [illegible] با آب [illegible] در [illegible] روغن زیتون [illegible]
آب شود پس صاف نموده زهره گنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ از هر یک یکمثقال عنبر نیم [illegible] اضافه
نموده مکرر بر قضیب و عانه و انثیان ضماد نمایند و اگر مومیائی و امثال آن و زهره مرغ را داخل [illegible]
کنند باعث تقویه آن میشود و چون سه درم [illegible] با یک شبانه روز در شیر خیسانیده پس سائیده [illegible]
مادون حشفه طلا کنند عجیب الاثر است و چون سورنجان و مرصاف اضافه نمایند هر یک [illegible]
در [illegible] و خصیه و قضیب [illegible] طلا کنند از مجربات **صفت** ادویه که چون سموح کرده مجامعت نمایند باعث
بغض و نفرت طرفین میگردد سفیداب [illegible] کعب خنزیر [illegible] محرق [illegible] زهره [illegible]
[illegible] سرگین سوخته مجموعه [illegible] با آب طلا کنند و اگر
[illegible] ادویه ملاصق قضیب گردد با هر زنی که مباشرت نماید
باعث نفرت زن میگردد بحدیکه دیگر بملاقات او رغبت ننماید **دوائی** که باعث توسیع فرج گردد بحدیکه
احدی رغبت مباشرت او ننماید اصل العنصل [illegible] تخم [illegible]
کفتار [illegible] روغن زیتون بالسویه با زهره گاو نر سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن [illegible] حل نموده

حمول نمایند و باید در هر ماه یکبار استعمال نمایند صفت حمول که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم او بد بو و متعفن
گرداند که باعث نفرت مردان گردد سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر شاه بلانه قرنفل جوزبوا اسنط شیرین
میعه سایله جاوشیر نفط سفید رشته استعمال نمایند اما ادویه که جهة بخور که بد بوئی دهان است
نافع باشد و نکهت را نیکو گرداند از آنجمله حب عنبر است که در باب حبوب مذکور است و از مجربات
حقیر ... طاهر آمده ... باشد دیگر این دوا است که از خصالحات ایلاقی نقل میشود و بتجربه رسیده
جوزبوا کافور قوفل قرنفل دارچینی خولنجان هر یک یک جزو مشک ثلث جزو ترتیب به رشته حب کرده
در زیر زبان نگاه دارند و بدستور خاییدن پوست ترنج و در مواد حاره مضغ گشنیز نافع است و هر گاه
که خواهند که بوی عطر مدتی در دهان بماند و حل نشود با عنبر و قدری مو مسایی و خضی لعابان در علی
با شنجنبات در قدر مضاعف حل نموده ادویه مخصوصه را با آن بسرشند باب بیستم در ذکر خواص
غریبه و اسرار مکتومه از ثابت ابن قره منقول است و بتجربه بعضی رسیده که چون مرا ارکا ۶ ۴ ۰ ۲
۱ ۶ ۴ ۶ ۳ و عنبر تنقذ با روی آتش نرم جوشانیده با چیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند
قوت باصره بحدی رسد که در شب تار ایام بستور روز ببیند ایضا بدستور منوده که چون ۷ ۵
۲۱۷۰۱۰ را در سایه خشک کرده اکتحال کند مشاهده روحانیات کند فی المحبة ایضا منقول از وست که
چون گل سجد را با ۴ ۶ ۲۰۱۰۵ ۱۶ معجون کرده با قدری شیرینی ۱۲۰۰۳ دهند در دوستی بحدی رسد
که بی آرام گردد و بدستور هر گاه مذکور اول را با قطره از خون سر انگشت وسطی و قلیل از دندان و اندک
عرق جبین و قطره خون ... با شیرینی آمیخته اطعام ۷ ۵ کنند در محبت بیقرار گردد و بدستور منوده و از
مجربات شمرده است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را بالتمام اخراج نموده از ۱۰۵ از غال
کرده نقبه را مسدود سازند و چهل یوم در سرگین اسب دفن کنند تا چون مضغه گردد بعد خشک کرده
با شکر بسایند و ناشتا بخورد زن دهند محبت بحدی رسد که احدی را اختیار ننمایند و چون زحل
در سنبله باشد مقناطیس را در کلاب شسته مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند
و هر بکر ا الشخص معین اکتحال نمایند و شخص کحول با ول مدتی مدید نظر در شخص کحول ثانی نماید باعث
محبت مفرط ثانی با ول گردد و مجرب دانسته اند بحدیکه امکان مفارقت را محال یافته اند ایضا جهة
دوستی مجرب دانسته اند ناخن ... با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل
غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهر که دهند مطیع و منقاد او گردد و از سطور بدون ناخن ... ذکر

کرده است و از جعفر طوسی منقول است که چون موی طرفین عارض و تحت زنخ را مقراض نموده با آنکه
گندم آمیخته اطعام زنی کند در محبت او بی آرام گردد ایضا خاک چهار راه که تراب الملعنات باشد
چون در ساعت هشتم روز چهارشنبه بود او بر جهة رفع عداوت و تفریق مجرب دانسته اند و بخور جب
المحلب باعث الفت حضین است و نگاهداشتن آن با پارچه کبودی مبطل سحر ایضا جهة افراط محبت
از کتاب طلسمات عطار نقل شده که از لاجورد و فیروزج و قیمتی از لاجورد ... نگینی ساخته در اعلی ساعت
روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را بر آن نقش کند و آن صورت زنیست که ایستاده باشد و در دست
او سیبی و در بطن نگین این حروف همه را می بل همه ۷ همه و بر انگشتری نحاسی احمر نصب کند
لابس آن تا یکسال با هر زنی که مباشرت کند آن زن از او دوری نجوید و آن شخص نزد جمیع نسوان محبوب
بوده باشد فی البغض منقول از کتاب طب روحانی چون کوزه خزف را به نیه را با موی سر زن
بخور کرده مردان از آن آب بخورند آن مرد از آن زن بحدی نفرت نماید که هرگز یاد نکند و ... اگر
اسفند در خانه باعث تفرقه و بخور او رافع این اثر و تعلیق او بر پارچه کبود رافع چشم بد و سحر است فی
اذهاب الغیره عن النسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب بنی بیاشامند
غیرت از و صلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده نیم مرا با شراب بزنی دهند سلب شهوت
جماع از و شود و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب کوفته در سایه خشک کنند
که آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش از و شود و بدستور چون سنگ ... را
سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانه از و بخورد تا یکسال قطع شهوت او شود و دو دانگ
تا دو سال همین اثر کند و بدستور مذکور است که چون در مقنعه زن کرم سر قرا چنان ببندند که آن زن
نداند در حال هیجان شهوت او حاصل گردد و بدستور چون بکهرور کبار را با بیخ نوشادر جوشانیده باب
آن هر زنی که استنجا کند طالب جماع گردد فی العقد از ثابت ابن قره منقول است که چون موی ...
که از شانه فرو ریزد بسوزانند و مرد احلیل را بخاکستر آن آب آغشته جماع با آن زن کند دیگری قادر
بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر از آن مرد بدیگری نپردازد و در حیوة الحیوان مذکور است
که چون مرد احلیل خود را بخون شقیقین ... آغشته با هر زنی که مباشرت نماید احدی قادر بر جماع
آن زن نگردد و او با دیگری انس نگیرد و در اسرار الاطبا مرقوم است که هر گاه مرد قضیب خود را بزهره
گرگ آلوده مباشرت کند احدی با آن زن مقاربت نتواند نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خفاش

دخون خطاف و خون غراب همین اثر دارد **للترک شرب الشراب** چون یکدانک جمیع اسد را در شراب حل نموده
بنوشند بحدی متنفر گردد که هرگز خواهش آن نکند **فی امتحان الحامل و البکر** حنین بن اسحق تصحیح نموده
که چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده حمول نمایند هرگاه صباح از شب بوی رایحه سیر از
دهان او ظاهر گردد حامل و یا بکر نخواهد بود و چون بورق سرخ را با صدف بالسویه بسایند و در بینی دختر
سعوط کنند هرگاه عطسه آرد باکره است والا فلا و تجربه بجربین رسیده است که چون کفتهای [illegible]
حامله امتحان صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل بسبزی باشد مؤنث و بدستور ثقل طرف
راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر و چون در اول حمل بقدر باقلائی از زهره خرس [illegible]
با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد کند و از زهره ماده آن دختر و چون زراوند مدحرج را با زهره گاو
حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم آن را یابد آن زن از فرزند خواهد شد و الا عاقر ابدی خواهد بود
۱۲۰ **فی سرعة الحمل و عدمه** چون با انفحه ارنب و سرگین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمول کنند
و هر روز یک بار قیراطی [illegible] علاج تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است و بدستور احمول [illegible]
شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری بول استر بنوشند حامله نگردند و چنان بول [illegible]
حامله نشوند و بدستور [illegible] همین اثر دارد **تسر غیب از جعفر طوسی است**
که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بروی دل زن بگذارند و یا فراش او را بخور بجزوی از اجزای
ضفدع کنند آنچه در روز کرده با بیان کند **ما یسهل خروج الریح من الاسفل** تخم [illegible] سفید
جوز بوای محرق برگ [illegible] خشک سیر و نانخواه محرق برگ سدر تخم [illegible] انجدان محرق [illegible] محرق
از هر یک جزوی مجموعه را سفوف نموده چون [illegible] کنند در خواب و بیداری ضبط خروج
ریح نتواند نمود و اگر مجموع [illegible] آن آب بجوشانند تا بربع رسد [illegible] صاف نموده [illegible]
بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر دارد اخراج ریح بقدر نصف اثر کل ادویه مذکوره است
و در این باب تخم [illegible] از مجربات است [illegible] آن خوردن زیره [illegible] **صنعة عملی که بهوش آید** [illegible]
کوشت [illegible] بابزر البنج [illegible] برکرده در کوزه سفال [illegible]
کنند تا گرم شود [illegible] در شیشه کرده بگذارند تا خشک شود و در وقت استعمال دو جزو را با یک جزو [illegible]
و آنکه در بینی هر که بدمند مدهوش گردد و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را با [illegible] در بینی آن شخص
[illegible] استنشاق فرمایند

تا عطسه کنند **دوائی دیگر که بغایت قوی الاثر است** افیون بزر البنج بیخ لفاح جوز ماثل که نانخواه مانند تخم کاهو
بالسویه بکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدری که خیسیده شود در آن ریخته بگذارند که خشک شود
پس [illegible] بدستور ادویه مذکوره را جوشانیده و تنقیه نمایند تا [illegible] گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط نمایند
و در وقت حاجت از یکدانگ تا دو دانگ او را سائیده بپاشانند و تعبیر [illegible] بدستوریکه مذکور شد **فی**
خواص شتی کلها مجربة ٤١٩٧ [illegible] فی شبهه خدام آورد
[illegible] بدامت مورث کدورت شر با **تقویة الزکاء** چون تخم خربزه را ٥٢٢٤٣١
[illegible] که این تخم را ٢ [illegible] آلوده باشند از خاک محلول ساخته غرس نمایند و بطریق معمول
آب دهند تا خربزه ببار آید و هر که از آن تناول نماید وفور عقل و زکاء و صحت حواس و علم با مور خفیه بهم
رسد و دوری [illegible] و قوه حافظه بغایت قوی گردد و چون تخم خربزه را در [illegible]
سر ٢١٣٨ ٥٤٢٣ که تخم [illegible] ١٣٠١ [illegible] آلوده غرس کرده باشند خوردن ثمرا و بلادت و
و حمق آورد **سر دیگر الکحال** ٤١٩٧ ٥٢٦٥ ٤١٨٣٦ مورث کدورت [illegible]
او نیز همین اثر دارد **سر دیگر** [illegible] و اهلی مخرج نطفه [illegible] است **سر دیگر** [illegible]
[illegible] باعث جنون [illegible] بلادت [illegible] مورث جنون و
آب [illegible] در دماغ [illegible] آنست شرب [illegible] اطلاعات روحانیات [illegible]
بر یک کف [illegible] آیه و عنده مفاتح الغیب را بخوانند و یکصد و دو بار یا مبین بگویند و باز [illegible]
و صد و دو بار یا مبین گفته تا صد مرتبه تمام شود و [illegible] در خانه که [illegible] دفینه در آنجا باشند [illegible]
در خانه [illegible] روز دیگر [illegible] در موضع دفینه جمع [illegible] این امر را مجرب [illegible]
نوشادر را حل نموده [illegible] در جای خود بگذارند [illegible]
طلق محلول را با [illegible] سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند [illegible]
آتش [illegible] از غرایب [illegible] در دهان
برند نسوزاند و چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نافع فرباد رسیدن است و مجرب دانسته اند و چون قمر در برج آتشی باشد بر یکمثقال سنگ نابت صورت انسان نقش کنند
تعلیق او رافع جمیع دردهای باطنی است و برگردن جهت خناق و بر معده و سری جهت تقویت معده و رفع درد
و بر ران جهت عسر ولادت و در دست داشتن جهت رفع سحر و صاعقه و چشم بد مؤثر است و حجر الدیک
سنگی است که در سنگدان خروس پیدا شود در دهن داشتن او رافع تشنگی است و مجرب دانسته اند و شراب او رافع
جنون و وسواس است **جهت حفظ حبوبات در مزروعات** چون از پوست گفتار پیمانه ساخته حبوب را با آن
کیل کنند و بعد از آن غرس نمایند از جمیع آفات محفوظ ماند و دانه که در انبار باشد آفتی با آن نرسد **دفع**
دارضه است برگ دفلی که جوشانیده باشند کشنده مذکور است و چون بیست روبار ابر چوبی
نصب کنند جمیع کیک انجا در آن چوب جمع میشوند **باب بیست و یکم در بیان بعضی از رسایین حکمای هند**
و باصطلاح هند رسایین یعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت
و طول عمر و تقویت قوی و اعضای رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر این در امزجه سکان اقلیم سوم
و چهارم و پنجم موافقتی ندارد بنا بر علیه در اقالیم مذکوره متداول نگشته و طریق یونانیان بسبب
مناط اعتبار گشته است و حقیر آنچه اقل قلیله دانسته بتجربه آن مبادرت نموده از انجمله رسایین گندهک است
که عبارت از گوگرد باشد و ابوالاجساد اشاره باوست **و طریق آنست** که گوگرد سفید روسی را نرم کوبیده
در مغرفه آهنی ریزند با روغن گاوی بقدری که آنرا بپوشاند با آتش نرم گداخته و از خرقه که بر سر شیر تازه بسته
باشند صاف نمایند تا مصفای آن داخل شیر گردیده منعقد و مشابه سنگ زعفران رنگ شفاف صاف گردد
پس خشک نموده ضبط کنند و این صحیح است بکند جهت منقی و چندین قسم مستعمل میگردد **اول آنکه** هر روز یک
دانگ آنرا سائیده با یکوقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح کرده اند که چون سه روز
مداومت کنند بهق و جرب و قروح را زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبیعت و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز
تغییر مزاج و مرض بر آن طاری نگردد و در سه ماه تقویت و صحت قوی و حواس و ذکا بحدی قطع احتیاج
کند و در یکسال ضعف پیری را زایل گرداند **دیگر آنکه** هر روز یکدانگ او را با یکدرهم از هلیله جات سائیده
بروغن بادنجان که از تخم آن گرفته باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذا از آن نکنند
و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند
بنهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر
و قوه سمع و حواس بغایت قصوی رساند **دیگر آنکه** هر روز یکدانگ آنرا با یکدرهم اطریفل سیاه بجلوی بکلی

سائیده با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال کنند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از
شرایط استعمال جمیع رسایین آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و هرچه از آن
حرارت غالب باشد و از سیرها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بر نظر
مذکوره عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مهلکه صعبه میگردد **در رسایین تری پهلا است** و آن عبارت از
هلیلجات ثلاث است و طریق آنست که سیصد و شصت عدد هلیله بزرگ اعلی را در ظرف سفال یا سنگ کوزه
کرده بول گاو تازه بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت آنرا بپوشد و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاک
دفن کنند بنهجی که سر کوزه بیرون باشد تا قریب دو هفته گذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هرچه از بول کم
شده باشد اضافه کنند تا هلیلها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه آنرا اخراج نمایند و زیبق منقی که
ابوالارواح عبارت از آنست با گوگرد منقی مزبور بالسویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان گردد و
در قدحی بگل حکمت گرفته کرده در دیگ بریگ یا خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس سائیده
در جوف هر هلیله بنهند و هم گذاشته نصفین هر هلیله را با ریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیلجات را در ظرف گلی
کرده عسل کف گرفته را بر آن ریزند بقدری که آنرا بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند و بعد از آن
چون بیرون آورند اجزاء مزبوره در اجرام هلیلجات غوص نموده اثری از آن نمانده هلیلجات مربی
شده باشد و هر روز یکعدد را ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت از خوردن غذا اجتناب کنند و بعد از آن شیر تازه
گاو را با اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت کنند بدستوری که
مذکور شد جمیع منافع مزبوره از سیاه گردیدن موی و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعاده
شباب و صحت ابدان و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند **صفت زیبق منقی** زیبق را در هاون سنگ با آب
یا مرتج با آب گیاه پیدا انجیر بسایند تا جرم و سیاهی آن زایل گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و
سیوم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد از آن مغسول گردد و هم عنا در آنرا با بوزه آب خالص در دیگ سنگ با
آتش نرم بجوشانند و هرچند آب تحلیل برود تا یکرطل دیگر بر آن بتدریج بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد
آب تحلیل رود پس برداشته ضبط نمایند و این مسمی است بابوالارواح منقی **اما استعمال سایر رسایین**
که مشتمل بود بر ادویه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دانسته بعید تحریر در نیاورد مثل بر پارس که عبارت
از دوای چینی است و مهارس که عبارت از دوای چینی مزبور با اجساد سبعه و اشتال آن از ادویه
بلادری و زرنیخی و غیرها و تدابیر معادن بتکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن از دستورات

این کتاب مذکور است مع منافع هر یک صفت ترکیبی که جهت حبس سیلان و حرارت جگر و سل و دق و تپیدن معده
نافع و از مجربات حکمای هند است طلق را در ظرف سفال با آهن گداخته چند بار بار زرد چوبه سایند و
با نانخواه قدری آب با آمیخته با آلت آهنی بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و بجایی
رسد که رنگ او سفید گردد پس با آرد برنج حبی نخودی ترتیب داده از یک عدد تا دو سه عدد استعمال نمایند
و هر گاه در بعضی مزاج اسهال مطلوب باشد قدری شنجرف سفید کرده مزبور را با آب لیمو خمیر کرده در بوته
بند و بار دیگر با روغن گردکان خمیر نموده در بوته گذاشته چندان بدمند که قابل گرد در این صورت
یکعدد از این حب مسهل قوی الفعل خواهد بود و منع افراط اسهال و را حب سفید اول بکند باب
پنجم و دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چهارپایانست و از کتب بیطره نقل شد مجمع
که عروقی که فصد آن در امراض بهایم حاجت می افتد بیست و یک رگ است و این تفصیل عرقین زیر
هردو در پهلوی گوش است و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیزی و جنون نافع است عرقین متحرین با
در هر جنبی یکی است و جهت امراض چشم و جنبی و گوش و دهان مفید است عرقین و داجین در دو طرف گردن
جهت حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است اذرعان از حوالی سینه
از دو طرف کشیده است و تا باطن دماغ و جهت درد دستها و پاها و سعال و طرفه و کام نزدیک
صافنات چهار عرقست در طرف دستها و پاها و جهت ریختن موی که جرده گویند مع ضعف قوایم
و زحمت بارگران و جراحت سم اخرعان دو عرقست از دو طرف کتف کشیده تا بر جهت امراض
و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی نشخوار فصد آن نافعست عرق ذنب که بیشتر از
رم جهت امراض رحم و خصیه و قلب شیر و بدی هضم فصد کنند عروق و جشیات چهار عدد است در باطن
دستها و پاها و مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارت مفرط باید فصد نمود صدغین
دو عدد است در تحت زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف دهن و ورم گلو فصد کنند اما در طریق معالجات
آنکه در هر علفهای سرد مثل فصیل و اسفناج و کاسنی و کاهو دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای
گرم و بجای جو خلر و بقیه دانه و عدس و امثال آن پس ادویه مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند امراض راس
یکی آنست که در ابتدا سر را حرکت دهد پس سیلان رطوبت بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم در عقب
گوش بهم رسد علاج گشودن رگ بازرین است پس طلا نمودن ثقل تخم کتان که در روغن افسرده باشند
و بزر قطونا و هر گاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد دیگر ناخنه است که بترکی سانجو گویند علامتش تندی

نفس و برآمدن غضروف بینی و سر پیش افکندن و عدم اکل است علاج قطع با نشتره و اخراج غضروف و فصد
عرقین متحرین و سعوط کردن بزاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال معطسات و برآمدن دندان زیادتی
که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است علاج قطع دندان و مالیدن موضع برف و حلبت که
هر دو را در روغن جوشانیده باشند و سنون نمودن شب یمانی و شونیز دیگر ضفدع و آن ظهور
ورم رگهای شیر در زیر زبانست علاج گشودن ضفدعین و تضمید آنی که در عرق ضفدع طبخ نموده باشد
و اکل آن دیگر تاثیر هواست علامتش بهم آمدن چشم و سر پیش افکندن و افکندگی
و برخواستن سوی دست علاج آرد جو را با ربع وزن آن پودنه جبلی یا بونه ممزوج کرده
سرد کرده بخور استند و بآن حقنه کنند و هر گاه از برودت هوا باشد شبت و حلبه از هر یک چهل درم
ممزوج کرده نیکو بکرده با جو تا سه روز بدهند امراض عین و امثال آن و بیاض و غیره علاج تمه بدستور معالجه
انسانست مگر آنکه در بهایم ادویه قوی تنها را استعمال باید نمود امراض ریه و احشا از انجمله سعال است
هر گاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود والا از دماغ علاج حاره آنرا تخم ترنج بلو کشته
و در سرکه چند روز بگذارند تا پوست او نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر تر و اسفناج و علف
و خطمی و آب طبیخ حلبه مع بسیار نافع است و حجر حسب السل تریاک را در حب طلا تجربه نموده ام
بار و را حب خطائی و حب سبعه داده و در تب بارده تصریح نموده اند که این دوا مجربست از یا نه شونیز
فته سیر مقشر هر یک سه سیر روغن گاو تازه هفتاد مثقال نیکو بکرده و هر روز بدستور تا سه یوم باید داد
و اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در حینی و گویند اگر در سالی یکبار این دوا را بدهند بهیچ مرضی
در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی و تیز میشود و بدستور را با زیت گرم دهند از مجربات است انتهی
و این دوا نیز بغایت نافع است سیر نانخواه زراوند مدحرج هر یک سه درم جوشانیده و صاف نموده
با بیست درم عسل بدهند و در شدت سعال فصد ودجین را نافع دانسته اند و داغ مراقی و سعوط زعفران
با روغن زیت بغایت موثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس زبل و بی آرامی و بر آمدن شکم علاج
شحم کافه که عبارت از آب پخته جرم آن را بجوشانند و باب حقنه کرده بکرداند
تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم الحنظل با صابون و از مجربات خصوصاً با قدری زهره گاو
و خورانیدن یک من زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر دستهٔ ان مجربست و بدستور شیاف حلتیت
واشق و شحم حنظل کردن و خورانیدن آب بقدر ربع سرگین کبوتر و زیت و شراب سعد دیگر احتباس

بوقت علاج شراب و روغن گاو هر یک نیم درم بهم گرم بدهند و همچنین داروهای مجربه بوده شوره و صافرا
از نیم درم تا هفت درم در ماست حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جوهای
کم عرض بجهانند و چون دهنه فرنگی در چشم اسب کشند بالخاصیه در ساعت ادرار نماید و مجربست جو گیری
و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جو گیری حادث شده باشد دو روز آب و کاه نباید داد بعد از آن علف سبز
دهند و اگر هیچ قسم علف سبز بهم نرسد کاه و جو را در آب قدری در شیر نجته بدهند و در آب سرد حرکت
بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو باشد فصد عروق و خشیات دست و فصد اذرعان کنند و تخم
مرغ خام چند عدد را شکسته در گلو ریزند و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و امثال آن بدهند و کنند
در شیر نجته نافع است سیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوه تمام بمالند و پوست تازه
گوسفند بپوشانند امراض قوایم یکی قمر تحرکیست و آن وقتی عارض میشود که عرق کرده باشد و دفعة
سرد شود و مانع حرکت بکر و کردن گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصابست علاج پوشانیدن بسیار
و سعوط بوره ارمنی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن بمطبوخ ریشه ترکی و برنجاسف و کندر
و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سرد کردن و پنج درم باید جو دکرد علتی است که باستی قوایم
موی او مثل داء الثعلب بریزد علاج موضع را با نشتره چند جا بشکافند تا خون بقدر دفع شود و در
مفصل بمالند بروغن کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان نمایند جمود علتی است
که بسبب کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود علامتش بر کام برداشتن و گرانی سینه و خشک اعضا و تشنج
قوایم است علاج فصد بار زین طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بمطبوخ
ادویه حاره مثل جاشا و بابونه و برنجاسف و افسنتین کعقد علتی است که بسبب حمل گران و حرکت بسیار
و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آمدگی بهم رسد علاج بلیلجات و محللات مثل میوزج
و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خراج و سطری یکی از قوایم
بجد داء الفیل از ریختن مواد غلیظ است علاج تضمید موضعست بحنظل تازه و حقل ماش و غدد
انسان از مجربات است و بدستور صبحها بزنجبیل و خوراندن ریوند چینی با دنبه و شیر و نطول بابونه و نخاله
و اکلیل الملک و امثال آن طباق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونت و شکافهای
شقاق علاج بریدن موضع و داغ کردنست با نشتره با آتش سرخ کرده و اخراج انچه شبیه عدسهای
انجیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسبه قرعه خفیه جاوکم از سنج بهم رسد علاج

نج

پنج و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آنست شقاق طریق علاج او آنست که بگرم
آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده این دوا را گرم نموده در شکافها
بچکانند علک البطم و زیره در قدر مضاعف گذارند و سریش اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات
حکیم است و بعضی البیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول از زرده تخم مرغ و سنبل و زعفران را ابهام نموده
اند و داغهای خطی بالای سم و ساقی بسیار نافع است امراض جاره از انجمله جرب است علاج آن آنست که نمک
و زرنیخ را با التوبه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب بندند و تا سه روز تکرار نمایند و انچه
تجربه نموده است این دوا است گوگرد دو جزو سیماب یکجزو مغز بادام تلخ یکجزو بعد از سحق بلیغ تا دفعتی
مساوی مجموع مخلوط نموده مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضماد کنند شیر تیغ و نفاخات
و آن علتیست که از جلد رطوبات ظاهر شود و با خارش باشد علاج تضمید او است با صابون و سرکه و
و بدستور خردل با ماست نافع است سیماب و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه در روغن گل از مجربات است
حکه علاج خارش مثل جرب و شیرینج است و ادرار و بول و شراب و سرکه شیر نیز التاثیر است هرگاه بسبب خارش
و تحلیل ورم حادث گردد کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم انرا بشویند و بکهنه ... عمل کنند
برص که بترکی الاکو نیند و خیر انچه نموده است ضماد یست که در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع را با آب اشنان
شست و ضماد نمود و چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند تکرار نمایند والا فلا کوکب علتیست که بسبب اکل
مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و ورم کند علاج تضمید او است به قند و سرکه کهنه کبوتر با روغنها و العراق
شکافتن و معالجه جراحت بطریق ادویه جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض
مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون است بران مفصل کذ انگشت بفشارند معلوم گردد
علاج فصد قوایم و تضمید بزنجبیل و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و در حالع مهرها
و مفاصل نیز داغ نافعست و الصاق زفت و مذهبین بروغنهای حار و نفط اورام انچه در ران و یا آخر
ساق و یا تا زانو باشد و پیچ الجمال باشد علاج تضمید بعضی از ادویه مجربست و بدستور جاورس و سبوس گندم
گل نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه نمایند و علاج پشت که از کوفتگی بار و تنگ تو باشد مکرر
در شیر گاو جوشانیده نمد را با آن تر کرده دو سه روز مکرر بگذارند و ورم محل تنگ را با جو و سرکه ضماد نمایند
و نمد را با آن تر کرده بگذارند و نمک بر روی آن بکشند و علاج اورام حاره را اولا بر و ادع مثل گل ارمنی
و مطلب بزر قطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز و سرکه طلا کنند بعد از آن بمحللات و اورام بارده و حاره

مرسه را در ابتدا و انتها بجلّلات تضمید نمایند مثل مغز دانه بیدانجیر و سرگین گاو و زوفای تر در صابون و اشق
و دوتی و ابهل و امثال آن علاج برودت و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه عضو مخصوص بجراحت
رفته دوا بست سرگین خشک الاغ و خاکستر تنباکو است که بعد از شستن با آب گرم هر روز بجذب کنند امراض
عامه از انجمله اعیاست که ماندگی باشد علاج نگردارد تا تسویه با آب مخروج کرده بدهند و بعد از لحظه الک
بگردانند و یکبار دیگر از آن داده ساعتی حرکت نفرموده پس در شراب دست و پا را با دم و مقعد و زنار
و دهان بشویند پس خشک کرده بروغن کادی و نمک و شراب نو بارا تا سم نطلیه نمایند اگر ماندگی از
دویدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و چهل و پنج مثقال روغن کنجد با روغن تازه حقنه نمایند و یکبار دیگر
با آب سرد حقنه کنند تشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است علاج داغ نهی کاهست که هر طرف را سه
داغ مثلث کنند و ... علیتست با کثرت تشنگی و بی‌آرامی و بسیار نفس زدن و اضطراب
حرکات علاج ... تعلیق بکدوی تازه هندوانه و دوغ و فصد عروق و حشیات
و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن و یخ بسیار دادن و سعوط کردن بکافور و آب کشنیز و سرکه
حقنه با شیر تازه و آب ... کنند صغیر الالوان چون بهایم را خواهند که تغییر در رنگ موی آن شود باید که
خاکستر بخچه را با آب خمیر کرده و بقوة بمالند تا موی کرک زایل شود و با آب گرم بشویند و بعد از آن ... بجای
بقوة تمام بمالند و جهة سیاه کردن بعطرا با آب نیل پخته بمالند و جهة سرخ کردن بعطرا با آب ملح العلی پخته
ضماد نمایند و جهة کبود کردن نیل را اکثر از بقم کنند و جهة سفید کردن روغن وزغ که در مبیضات مذکور شد
مذبوحین کنند حلبه و عسل بلادر موی سیاه جسم حیوانات و الاکتحال خربق رافع آن و از اسرار است
من المجربات چکانیدن آب بوته در دماغ شتر رافع ... است مجربست باب بیست و سیوم در قلع
آثار لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاهی در چرک نشان بنجر و انار دان را با سرکه و آب بجوشانند
و آنچه گرم بوده موضع سیاهی جامه را در آن بگذارند بجد بکه دست تاب گرمی آورد پس بدست بمالند و هر گاه
اثری باقی ماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با آب صابون زایل نگردد با این عمل رفع
شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند هر سیاهی و الوان مختلف را با آن بشویند پس آنرا با صابون
... قلع آثار مینماید اثر مداد شیر تازه با نمک نیکو مخلوط کرده با آن بشویند پس از آن بصابون
و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار مینماید اثر سیاهی بوست انار و سایر آثار سیاهی
موضع بکوکرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشویند رنگ روده موضع را اول بزرده تخم مالیده بصابون

و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع اوست قلع جمیع الوان اول با آب بادنجان بشستن با قلیه
دود گوگرد دهند ایضاً در این باب مجرب دانسته اند موضع را به سرگین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند
پس بصابون بشویند قلع رنگ خون در حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده
جمیع الوان چرکهاست مگر خون بکارت و این فرق غریبست و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده
تا بشستان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند و با آب او بشویند
از مجربات است قلع رنگ زعفران چند بار بقند سائیده دود کنند رفع میکند و بدستور انجیر را در آب
بجوشانند تا زنگ ... دارد جامه را با آنچنان گرم بوده با او بشویند پس از آن بصابون و بدستور شستن
جامه ببوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر لیمو لیمو را پاره کرده در دست بفشارند و موضع را بآن
آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع رنگ نیل با آب
ترشی بجوشانند و موضع را بآن فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند رنگ شکوفه‌ها
و میوه‌ها اشنان و اندک بوره را بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند
و موضع را ساعتی در بهرآبی بکرر بریزند پس با آب و صابون بشویند قلع رنگ آلو بالو آلو بالو را سوزانیده
خاکستر آنرا با آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند قلع رنگ توت
اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و بدستور هر گاه بکوکرد دود کنند زایل میگردد قلع رنگ انار
اشنان را با صمغ عربی و ... بسایند و بآن طلا کنند چون خشک شود دست مالیده از موضع بفشارند
و با آب بشویند و بدستور شستن با آن با صمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان
بروغن و صابون بشویند قلع رنگ خرما و نبیذ با آب انار دان و قراقروط بشویند و بعد از آن بصابون
و گویند چون بکوکرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات شستن
جامه‌ها از رنگین که تغییر نمایند قطعه‌ای را در آب جوشانیده لباس را با آن بشویند اما جهة ثبات رنگ جامه‌ها
چون خرنوب نبطی را کوبیده بخیسانند و جامه را با آن تر کرده هر رنگی که بعد از آن کنند ثابت باشد و زایل
نگردد قلع اثر روغنها آجر را بدوغ آمیخته با آن بشویند تا از آنکه چربی شود و چون لباس ابریشم سفید
بروغن آلوده باشد سر صافرا بعد از تر کردن موضع بپاشند و بسیار بدست مالیده با آب سرد و
صابون بشویند اثر جمیع دهنها را از اقسام البته زایل گرداند و هر گاه که خواهند ابریشم زایل شود آهک
و نمک را سائیده بر موضع پاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بفشارند و دود قلع روغن

بزرگ در روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمی تا آن آلوده شود سبوس گندم را جوشانیده و موضع را
با جبان آن تر کرده بجوشانند و در خواص الاشیا و ازاله آن از جامه ابریشمین نیز بسیار مذکور است و چون لباسها
رنگین باشند اول بخطمی بشویند پس با آب اشنان و صابون **قلع اثر نقط سیاه و سفید** اول بدوشاب بشویند
پس با آب باقلا که گرم باشند و جهت رفع بوی آن اول ببرگه و بعد از آن بصابون بشویند و آب طبیخ باقلا را
جمیع مهره مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکو بر موضع بسیار بقوه بمالند و بعد از آن
بشویند و آب طبیخ باقلا زایل گرداند و گویند روغن زیتون نیز رفع اثر نقط میشود **قلع نمک غالیه و طیوب** سرگین
کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با آن بشویند پس بصابون و ازاله عرق چهارپایان و اثر پوست سیاه بدستور
که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد **قلع روغنها از اوراق کتاب و کاغذها** صفت استخوان سوخته را
مثل غبار سائیده و باده درم شب و یکدرهم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگ گران بر بالای
آن از شب تا صباح گذاشته پس او را بیفشارند و همچنین گل [illegible] بوره و اندکی نمک و شوره همان عمل میکند
قلع لوث شیرجات گچ را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب یمانی سائیده بر لوث شیرها بمالند از آنکه
لوث شیرجات میکند و در بردن چرک جامه نیز مؤثر است و در این امور جصاصین بهتر از گچ است **قلع موم**
عسل را گرم کرده بر موضع بریزند و بمالند تا موم و عسل بهم آمیزند پس عسل را برداشته موضع را با آب گرم بشویند
ایضا جامه را در روغن شیر بخت جوشانیده بگذارند پس با صابون و آب گرم بشویند **ایضا** بوره و صابون
و آب گرم رفع نمایند **قلع قیر و زفت و موم سیاه و امثال آن** آرد نخود را با آب آمیخته استعمال کنند و بدستور روغن
زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیا مذکوره که بآنها چسبیده مثل [illegible] مجرب
دانسته اند **اقسام شستن جامهها** لباس زربفت را بهتر از گل بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشم
صوف و سقرلات و لبنده و امثال آن چون بکبراس و نمک و جامه ابریشمی چنانچه بصابون پاک میگردد با [illegible]
گوسفند نیز پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر ازاله چرک میکند و جامه سفید که بهر رنگی آلوده گردد
چون یکشب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال از [illegible] همان اثر است
والله اعلم بالصواب **باب بیست و چهارم در دستورات معالجه طیور که بزوده عبارت از آنست**
پوشیده نماند که علمای این صناعت و فضلای این علم بسیار قلیل اند و بهترین کتاب این فن قسطوس رومی است
و ابن العوام و ادهم قطایف و سومارس و ابن جالینوس اول کسیکه صید نمایان و باز کرده و [illegible] او را
شکار آموخته قسطوس پادشاه روم صید باشه اختراع کسری است و شکار بحری و خرج را نسبت

بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و سایر حالات طیور سباع را که جوارح نامند و با حکایات
مختلفه تحریر کرده اند چون امور معالجات آن مناسبت بالحاق این مجموعه داشت بنا و علیه التکلان
بیان آن نموده و انچه متفق علیه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که بعضی طیور
در مفصل بال محسوس میگردد و حرکت میدهد با این معقد و انتهای استخوان سینه که عظم زود رفت
و از جهت عدم عظم و تندی که در سایر حیوانات فاعلة دماغ است و محل وقوف مواد غلیظ و سبب نزول
آن در کاسه سر جمیع سر اصداع عارض میگردد چه این سبب بخارات محتبس نمیشود و مهرهای گردن
طیور را استعمال نباشد و آن عبارت است از برآمدگیهای طرف بیرون مهرهاست و رودهای این جنس عظم
بخلاف سایر بهایم که ظروف و پیچیده است و فالج و عرق النسا نیز طاری میگردد و علامات کلیه صحت
و مرض چون هر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را استقرار سازد و بال افشانی کند و مردمک دیده آن
صاف و نورانی و منظر با اطراف اندازد و جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید و خواهش صید و قفس
اش معتدل القوام و سفید و بسهولت دفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه ذرق [illegible]
بزعت قوه زند و کثیر الحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج او دارد و ضد آن بر رطوبت
و برودت و اضداد صفات مزبوره علامات عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بجا دهد دلالت
بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را بپوشد و رطوبت
از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه ذرقش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت
بر آکله کند و اگر با پر را با تمام جمع نماید دلیل بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن هردم جای نشیند
و در حین دفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل بر بواسیر و آفت روده و شقاق باد و ورم مقعد
دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود بمنقار
دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال پا است دلیل ضعف جگر و خارش جنبی بحد افراط دلیل
آکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظ و میل بطعم نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل
مردار است **امراض راس دوله** علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد و پس
اگر نگون داشتن راس زیاده بر رفع باشد و تغیر در چشم بهم رسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت
اعضای اسفل **علاج** انچه از اصل دماغ باشد و مواد حاره تاب گشنیز و سفیداب بتخلیه و سعوط کنند
و تنقیه بگلاب نمایند و در بارده تنقیه بگلابی که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و تضمید مرزنجوش

مطبوخ و انچه مشابه آن است باشد علاج آن عضو کنند مرجحنه علتی است که موی ابیض است و مخلب که بخارات
از ناخن است که سست گردد که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هرگاه [illegible] باشد و [illegible]
در آفتاب بدارند و نطول مطبوخ بابونه و تنقیه باب نرگس و آب سورد کنند تقلیص علتی است از یبس دماغ
که حرکت دشوار کند علاج نطول با آب شبت و روغن کنجد و تنقیه بشیر [illegible] کنند و بعد [illegible] آب عناب
و بنفشه نیز مفید است امراض عین عشا شب کوریست و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و
مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوان اشیا را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح بسبب بخارات غلیظ
علاج منع حبوبات و اقتصار بحبوب و تعطیر بگلاب و شکر نمایند علاج غشاوه و بیاض بتقطیر زهره ها
و [illegible] و مروارید کنند اتساع و نزول ما علتی است که در روز را ابصار نکند علامت وسیع شدن مردمک
در روز چه طیور را صحت بصر سوای شب [illegible] علاج بتقطیر [illegible]
با عسل و علاج سیلان رطوبت بتقطیرات [illegible] کنند و [illegible] آب سورد را با توتیای [illegible]
کرده است و علاج سطری پلک چشم [illegible] آن بعد از [illegible] طیور
[illegible] نموده است و بدستور [illegible] طرفه و التزام امراض چشم مفید است جدری و آن حدوث
نقطه‌ها [illegible] مدور است [illegible] چشم علاج موضع را با سیر بمالند و بعد از آن خاکستر برگ [illegible]
و علاج سلاق که سرخی پلک چشم است با جلاب و [illegible] بتقطیر گلاب و روغن [illegible] کنند و علاج
جرب که خشونت و سرخی پلک است بتقطیر شراب سفیداب و سماق منقوع در گلاب علاج بزله که [illegible]
سیلانست بتقطیر روغن گل سرخ و شراب باید کرد دموع که کثرت اشکست هرگاه از دود [illegible]
عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر نمایند امراض منسر و مخلب منسر [illegible]
منقار و مخلب را چنگال گویند و از جمله امراض آن یکی تقشر است که عبارت از ریزه شدن و پوست [illegible]
باشد و علاج [illegible] آن تضمید این دواست [illegible] شاخ [illegible] را در روغن [illegible]
و سطری منقار و ناخن را که از حد [illegible] بهم رسیده باشد تضمید با آب سورد و [illegible]
نمایند و انچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و [illegible] تطلیه نمایند داء النواکه
کجی و پیچیدگی است تضمید بسرکه و [illegible] کنند و تطبیق [illegible] که بهم آمدن و [illegible] شدن مخلب [illegible]
تضمید [illegible] کنجد و روغن [illegible] نیز از آن نمایند و طعمه [illegible] تخم مرغ باید کرد و [illegible]
که [illegible] گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود و باین دوا [illegible] کنند که مجرب است

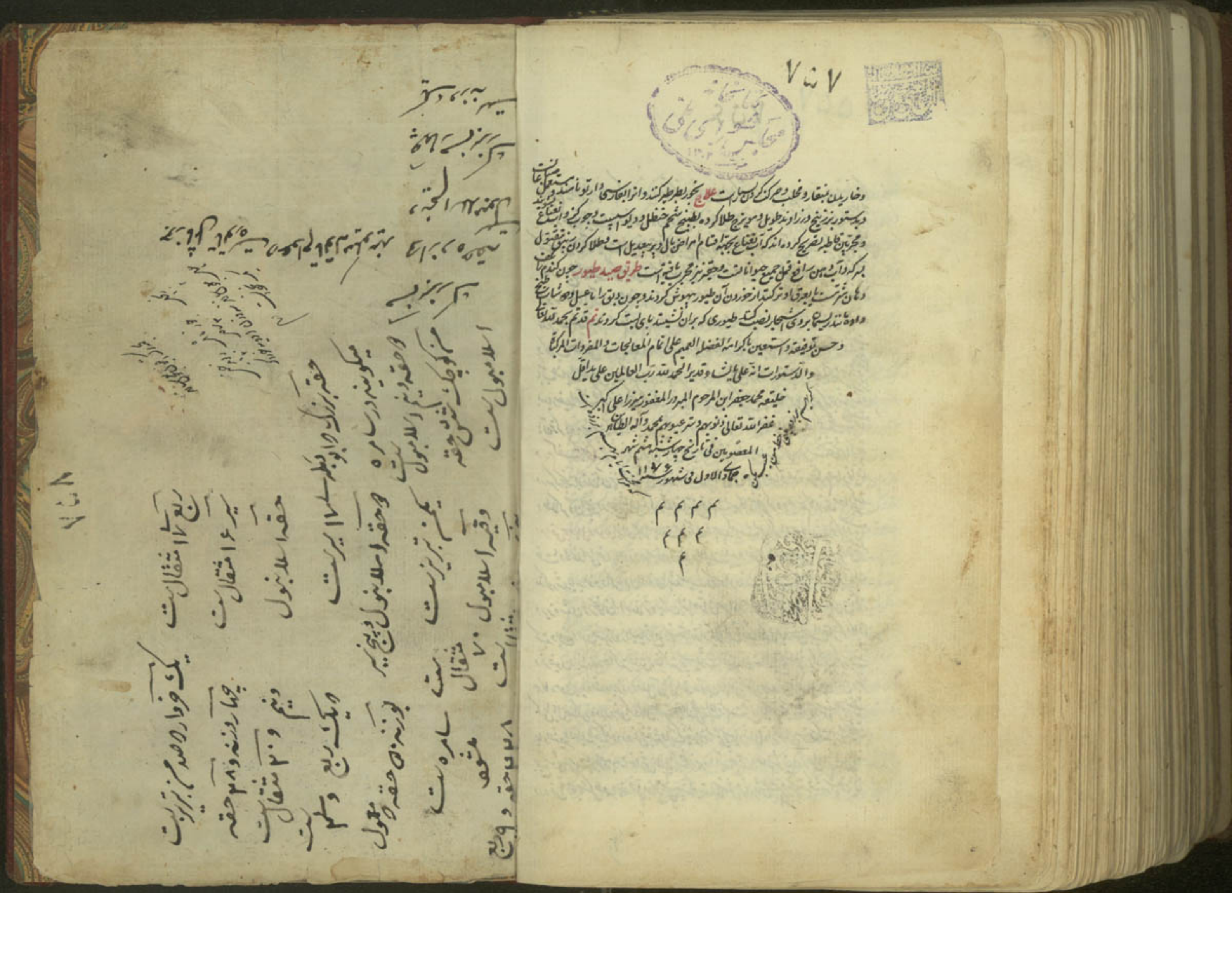
ان

اشق سقل ازرق هر یک دو جزو نیم کوبیده یک شبانه روز در سرکه کبر بخیسانند پس از آن [illegible] نموده گل خطمی
دو جزو سورد و تخم کتان و بنفشه و بابونه هر یک یک جزو اضافه نموده استعمال نمایند و علاج [illegible] کردن چنگال را
بمنقار [illegible] آوردن موضع بناخن باید کرد و تضمید [illegible] و امثال آن نموده و اورام حاره
را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده [illegible] را تطلیه [illegible]
[illegible] و سورنجان با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج [illegible]
دهان که مانع خوردن طعمه گردد بهدانه با حلبه را در گلاب [illegible] تنقیه با آن کنند و کنجشک طعمه دهند
و پاشیدن کتیرا و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه شود
تنقیه با آب طبیخ انجیر و [illegible] و تضمید بروغن [illegible] کنند و ورم کنج دهان را تنقیه با [illegible]
بلعاب بزر قطونا و تضمید با انجیر [illegible] با قدری سیر نمایند و چون [illegible] گردد و چرک آنرا پاک کرده برگ
عناب را مثل غبار سائیده بپاشند سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و باز [illegible]
و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حرارت مزاج و یا هوا [illegible] شده [illegible]
و [illegible] کف با کرم [illegible] باشد و انچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با آن [illegible] باشد و علاج
تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون [illegible] لاغری عارض
گردد تنقیه بشیر الاغ و [illegible] ماء الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و برروی اسفناج و کشنیز و برگ چغندر
امثال آن خورانیدند و داغ [illegible] که بجوب [illegible] کنند بسیار نافع است هرگاه از برودت
باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظ از دماغ است علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری [illegible]
موش را دران حل کرده باشند باید کرد و روغن [illegible] از مجربات شمرده اند و [illegible] بعضی تجویز کرده اند
خفقان را علامت [illegible] صدای [illegible] و حرکت [illegible] که باید حرکت [illegible]
عوارض محسوس گردد علاج تنقیه بگلاب و گل [illegible] و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل [illegible]
برگها و علفهای سبز نخورانند و طعمه از زرده تخم مرغ [illegible] و جو [illegible] اورده بدهند و گرفتگی آواز علاج
بدادن طبیخ انجیر [illegible] و خطمی و [illegible] کنند خناق دشواری نفس این دوا بغایت نافع است
تخم مرغ را [illegible] سائیده با [illegible] کرده بدهند و تنقیه با آب کلم [illegible] دارند و اگر حرارت غالب
باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند امراض حوصله [illegible]
تخمه سبب آن کثرت اکل و طعمه [illegible] و عدم هضم است و علامتش [illegible] کردن [illegible] بالا [illegible]

غلطیدن و بر نشستن قرار نگرفتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است **علاج** گرسنگی و پرهیز فرمودن
و طعام از برنج و حبوبات دادن است و در روز سیوم کنجشک طعام کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند
زنجبیل مصطکی کرویا دارچینی فلفل هر یک یک جزو حرف ابیض ربع جزو با شکر حب بقدر فلفل ساخته یک مثقال
و جهت رفع رطوبات غلیظه مونرج (?) را از مجربات دانسته اند و قدر شربتش از نه عدد تا هفت عدد [illegible]
و سوء هاضمه ادهم تنقیه بطبیخ مصطکی و قرنفل را ستوده اند و بر دری (?) نعناع تازه و باد [illegible]
سرکه پراکنده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگذارند و با جماع رسیده است که از اثر اینها دو طیور
و دو حوش سر ضعیفند که تخم نمیشوند از ابیات حکیم در باب مسافر از وحوش شیر و پلنگ و آهو و طیور کبک
و شتر مرغ و قطاة که بفارسی [illegible] گویند **ریاح** علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت [illegible]
علاج طعام از ملح و خلاف و خرگوش کنند و حبی که مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس
و بابونه روغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و [illegible] تخم [illegible] با شکر [illegible]
مهلات نافع اند و شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار مفید است و شیاف [illegible]
باز بیان نموده اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک در مسهلات و شیافات و حقنه ها [illegible]
زرد کنند و [illegible] بجهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن [illegible]
چه اولا بقی رفع فضلات و ثانیا با طلاق رفع مواد میفرمایند **دود** علامت کرمی است که در زهرک
بهم رسد علامتش [illegible] لاغر شدن است و علامت کرم روده بد بوی
فضله و غلطیدن وقت خواب است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست **علاج** آب برگ شفتالو
با گوشت یا آب چغندر و عسل که نیم گرم دهند و بدستور قنبیل و برنگ کابلی مقشر [illegible] و تربد سفید
بالسویه سائیده با عسل حب کرده باید داد **بواسیر** علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعام و سقوط
قوه و رفع شدن فضله بدشواری و قلت مقدار آن و کثرت مراقبت **علاج** حقنه بطبیخ تخم کتان و [illegible]
گردکان و روغن [illegible] کنند خصوصا چون قدری از گردکان سوخته اضافه کرده باشند و خروج مقعد
و شقاق آن را حقنه بروغن [illegible] و کوهان شتر در روغن حب البطم کنند **امراض جگر** علامت سده
و ورم آن [illegible] مفرط و احساس ثقلی و بر آمدگی تحت استخوان سینه است **علاج** تنقیه با طبیخ
زرشک و طبیخ بیخ علیق [illegible] و ریوند چینی گل سرخ [illegible]
کاسنی بالسویه جوشانیده آب آن را بدهند و طعام از زرده تخم مرغ خام و آش عدس با شکر و کاهی

از لحوم

از لحوم لطیفه با آب عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را که استرده با آرد جو و صندلین و مصطکی
و سرکه مکرر تضمید نمایند و زلو دادن موضع مذکور نافع است **قولنج** علامتش خشکی فضله و [illegible]
کذاشتن وی آرایت (?) **علاج** تنقیه با آب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب شیرین و آب زنبق و عرق
بهارنارنج که حلبه در آن جوشانیده باشند نافع است و حقنه بمیاه مذکوره با قدری روغن تخم کتان و
بابونه و امثال آن بسیار مفید است **امراض مفاصل و رجلین** علامتش ظهور بر آمدگی مفصلی
عدم ضبط طعمه بمخلب و عدم قیام است **علاج** هرگاه حرارت ملمس باشد موضع را زلو دهند و بگل ارمنی
و گلاب و حضض و پوست انار [illegible] و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تنقیه
با آب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه حرارت نباشد روغن گردکان و نارجیل و بیدانجیر دهند و زعفران
بسیار مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل در سرکه جوشانیده [illegible]
با آن تر کرده به بندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سنا و مکی با عسل بقدر یک دانگ عجیب الاثر است
ورم کف که پنجک نامند زبون ترین امراض و از مواد محترقه حاره میباشد **علاج** پوست خشخاش را کوبیده
در سرکه پخته بوزن آن بزر قطونای کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده نیم گرم ضماد نمایند
و طلا کردن آنچه در علاج [illegible] مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد مرهم کافوری معالجه کنند
امراض پر و بال و موی از آن جمله ضعیف بر آمدن و پیچیدگی پر است اگر با وجود آن لاغر گردد سبب
قلت ماده غذائی خواهد بود و در اینصورت لحوم لطیف باید داد و تقویه با [illegible] که در امراض جگر
مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بدستور [illegible] بر آمدن
و ریزه شدن و ریختن و اصلا نروئیدن از احتراق مواد و یبس خواهد بود **علاج** مسهلات مذکوره
کنند و [illegible] دادن [illegible] را بسیار نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ و روغن حب القار و گردکان
و فرفیون و زیت تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند
هرگاه موی بریده شده ریزد و اصل آن باقی ماند بدهن روغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن و [illegible]
مکس (?) یا بال جدا کرده در روغن گردکان حل نموده بمالند عجیب الاثر است **قراع** ریختن موی [illegible] است **علاج** تنقیه
بماء الشعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند **جرب** ریختن
جمیع موی سر است با وجود [illegible] و خارش **علاج** آب خربزه و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند
در روغن تازه با شکر طعمه دهند **قمل** بفارسی شپش گویند علامتش فرو رفتن چشم و [illegible]



وخاریدن بنفشه و مخلب و حرکت کردن بسیار است **علاج** بخور العطر طیر کنند و انزا البخاری دارتو باشند و مستعمل عاقبت

و بدستور ... درزاوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ شحم حنظل و دیگر ابیت وجوب کرده و ...

و مجربات قاطبه تصریح کرده اند که آب نعناع بجهة اقسام امراض بال ... عدیل است و طلا کردن ...

بسرکه و آب ... رافع قمل جمیع حیوانات است و مجرب یافته است **طریق صید طیور** چون گندم را ...

دهان شتر ... ترکنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل ...

داده شود ریسمانها بر روی اشجار نصب کنند طیوری که بران نشینند پای بسته گردند **تم** قد تم بحمد الله تعالی

وحسن توفیقه و استعین بالکرامة الفضل العمیم علی تمام المعالجات و المفردات المرکبات

و المستورات انه علی ما یشاء قدیر الحمد لله رب العالمین علی ید اقل

خلیقه محمد جعفر ابن المرحوم المبرور المغفور میرزا علی اکبر

غفر الله تعالی ذنوبهم و ستر عیوبهم بمحمد و آله الطاهرین

المعصومین فی تاریخ چهارشنبه هشتم شهر

جمادی الاول فی شهور سنه ۱۱۷۶

